

النابعين الى يوم الدين محدود باداما بعد اضعف عما دام قد برس علما ورويشا من قس
احوال فضائل ایشان میگوید که از چهارده خانواده اذن ارشاد و تشریح المشایخ والا و نیا حضرت
سیدات پناهی سر علی بریندی رسیده بود و از و باین قد برس شمه بشام کام رسیده است
پس ناچار است که با تاس فرزند چیری از ان از عموم بلوی خواهم بیان کرد و چون جمله اهل ایمان
خاص عام را ویدم که از چند خبر ناچار است بطریق محمل حدین مجموعه بیان خواهم کرد و نامردم اهل ایمان
را پسندیده بود و نام این ساله ارشاد الطالبین نهادم تا هر طایفه که دم از طایفه
و سیر سلوک زند باید که درینجا نظر کند بلکه در خط آرد تا در سلوک معاطله نخورد و ضلال مضل نگردد

پس این کتاب را با چهار باب بنام نهادم تا چهار چوبی بهشت مانند و الله اعلم بالصواب باب
اول مشتمل بر چهار فصل است **فصل اول** در توحید **فصل دوم** در ایمان **فصل**
سوم در وضو و ملائیم **فصل چهارم** در نماز و ملائیم **باب دوم** مشتمل
بر چهار فصل است **فصل اول** در توبه **فصل دوم** در علامت پیر کامل ملائیم **فصل**
سوم در چهار علم و ملائیم **فصل چهارم** در ذکر **باب سوم** در
سیر که **باب چهارم** مشتمل بر چهار فصل است **فصل اول** در اخلاق حمیده **فصل**
دوم در اخلاق ذمیه **فصل سوم** در صبر **فصل چهارم** در شکر **باب**
اول مشتمل بر چهار فصل است **فصل اول** در توحید و توحید بحسب مصدق
معنی یگانه شدن بدان ای عزیز که در کلمات اش امام محمد غزالی قدس الله سره الغریر

توحید را در چهار نوع مقرر ساخته است و در اصطلاح صوفیان التوحید اسقاط الاضافات
گما سنده که فی موضع اول توحید عام که از توحید ایمان گویند چنانکه خواص الناس از انبیا و
اولیا و غیر ذلک در این فی حیت کما قال الله تعالی ثبت الله الذین استوا بالقول الثابت
فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة و قوله تعالی انما الهکم الله واحد پس اگر انبیا نباده بود می کتب
اسما فی وارد نشده بودی هر یکی را لازم بودی که در بدیهه دانستی که این چنین مخلوقات مختلفه
در اراضی و سموات را خالق است چنانکه اگر کسی از مکان بیدر ستاره کند و در این کس
معین بری میرسد باشد که در اینجا آتشی هست که بعیر آتش و در او وجود محلی نیست همچنین

توحید
اول توحید ایمان

از اینست که هر حادثه را باید آنکه در هست و ممکن است و فاعل باشد که او مدعی عام
 واحد است تا سر یک خدام دیگر می را در مرتبه دیگر که در او دیگری حسد او کا و مطلق است
 و او را خداوند که به تنهای مخالف بهم سپرد و یا مواضع بهم سارعه نامد مست و ما سار و
 ناک او را تنی موجود داند و چون تنی که تحریری در مرتبه ۱ هر که او را ممکن است و دات و صفات
 صاحب او را عارف گوید چرا که دات او قدم است صفات او سر قدم داند که اگر صفات
 قدیم بودی پس علم که صفت قدیم است بعد از چهل بوده است و ما سار و اس در حضرت ناک
 او است که در آن که در صفات و در مرتبه اولی را با حار است اول حتی است که در مرتبه
 او در حوالی آنکه که در آن همان بعد از دوم علم که ظاهر و ماضی جمله ممکنات و حرکات و ملکیت
 در علم او آسان بر او رسیده و در مرتبه است و قدرت که اگر صفت فادری است آسانتر
 مان عظمت در دو مرتبه تا دام گماند که آسان را بطبیعی خود در او اس را با صغر خود اگر چه
 در ابعاد خلق بخیر اما در اس قدرت او کمتر و آسان بر او در آوردن نیست و در سرفاقت
 و ارادت که هر چه از تمامی مخلوقات و افعال آسان در وجود آوردن جمله ممکنات از
 اول تا اند در ارادت او در حق را از شمس سر بود که در ده ارا را ایجاد و در مافض بخواب
 بعد از این چهار صفت و اولی را اذهانی گوید که جمله اسماء و صفات را اگر چه قدیم اما صفت
 انسان است و تسبیح که فی الت کو من تسبیح است صفات شوائبی و تقصیر که فی حد یقینه
 مژده است اگر چه با یک سر یک ساه مورد و نه سیاه و میر و صفت بصارت است
 می مدد و صفت سمعیت است که شمع بای حوریه و درسته و او در مرتبه و حسن و قبح
 او می شود و صفت عالمی است خواننده و معر و در حد مافض گویند که یک صفت از
 دیگر اعتبار است اما که یک است پس است و حکم یعنی گویند که کلام از تنی که کلام او در
 حشر صوب و حرف است که آن حضرت ایل تسبیح صواب و الا علی کلام الله تعالی و علی آرا و ادب
 تعالی چنانچه بآن محقق هر کلام حق سبحانه و تعالی هر چه یک می اگر چه تفسیر چیست و آورده است
 چون حضرت رسالت ساه در آسمان داند سید علامی سید اسلام علیه السلام که رسول الله
 حضرت رسالت ساه و پیغمبر است که او در مرتبه و صورت مدید هر چه از ایل علیه السلام است

گفت که جواب سلام باز گوی یا رسول الله بعد جواب حضرت رسالت پناه از جبرائیل
 پرسید که ایشان کیانند گفت این دو فرشته اند که ایشان را در تشریف بفرموده گویند که بفرموده
 پدید میسرده کرام برده پس آن مازنین کونین از جبرائیل پرسید که یا اخی شما اورامی پسینید
 گفت فی یا رسول الله بک آواز ایشان می شنوم و مبرهن و بلا محال میدانم که هنوز آدم در جو
 نیاده بود که چکه کتب منزل از ایشان شنوم و یکبارگی در دل من محفوظ شدند و در آسمان
 و نیا پیش ما روت و ما روت که ایشان نیز مقرب بودند گفتیم و ایشان بر اوراق درختان
 یا قوت که در آسمان انداخته شدند و هر جا دشته بنشینان را با بر ایشان رساندم که ذره از این
 کم پیش نشود و در تبس دوم آنکه کلام راسته نوع تقریر کرده اند یکی آنکه گفتیم که این را کلام صو
 گویند دیگر کلام صورتی و تسیم کلام مغوی و مراد از کلام صورتی بوج محفوظ است آن را
 جبرائیل معاینه می کند و کلام مغوی چون دور و بیش در انجمن شسته باشند و هر دو از خود
 منتفی شده و خود را بتصرف حق سپرده پس بعد روح سر اخی یک دیگر یا کما مانند چنانکه
 جامه خلق را در آن اطلاع نباشد پس این کلام بر زبان ما را مقرون است و در و لها ما محفوظ
 است قراطس ما را و مخلوق اما مغوی که قایم بذات است و صفت ازلی است چنان است
 چنانکه بود پس هر چه حضرت رسالت پناه بر خواند و آواز جبرائیل شنید و جبرائیل از بفرده
 کرام برده و ایشان از حضرت پاک کم نیرل بیگام و بی زبان انگاری یافته اند ذره از آن کما
 و کم ندانند و غیر مخلوق دانند ما ایمان سلامت ماند و در بوستان ابولیت
 آفریده است قال علیه السلام و من قال القرآن مخلوق فهو كافرا و مشیت که از آن کون
 گویند که هر چه در ارادت قدیم خسته است اکنون هیچ ذره از ذرات ممکنات از آن کم
 و بیش و تغیر و تبدیل نیاید و غیر مشیت او گینا هی دورنی و دشویری و بد و نداشتن و این را
 صفات مبدو دانی و لازمی گویند که آن چهار اول متعدی اند و هر شست بلکه حاصفا
 و آسار او شوقی و قدیمی اند بخلاف صفات مخلوقات که حادث و عارضی اند و چون
 و بیگانه بی حیث و بی نقصان چون هیچ قدوس صفات مبدی و تنبیهی گویند که تنبیه
 ذات پاک او اطلاق نتوان کرد و مخور و بدل و محیی نیست و صفات اختصاصی گویند

جبرائیل از آن جبرائیل

انس عالم فارما که در لوح امان اگر سعی و ضروری از حق معالی داند و از ارباب ناظمی چنان
 سرکش اسد و اورد امان سرور اسد و در ورطه کفر احد و طافه جود و از اسد علی است
 چنانکه در طالع بنوکس در میان لوح امان آورده است که در جنگی او چنان مسلک
 پسند چنانکه وقتی صاحب کتاف رود بهان کند کرد و پرسید که آبی دهان سدای که
 خدای بکست گفت بی شک بی شبهه سدای که خدای بکست شمع گفت اگر کسی
 دو کو مدحه گوی از بکست روی آن دهان عشرت و بیلی که در دست دشت سحره از
 عات مظانی رود اسد و گفت که اگر تو گوی همین زمان در سرت گویم و کردت را
 ستم شمع سلوک کرد و گفت از جهاد و بک و دلیل که من انقلی و حق استقام و اندک تم
 که پس بکست و ساسد است و در مشرق الانوار او روه است
 که سلطان هر رود و تحت خود را بر سر آب در میان می دهند و ساطع من خود سجاد
 و سکه مذکور و در عالم مدای را از دس می کرد و امید چو از من وی میر و دیگر
 مدای پرسد که چه کرده اند بی گو مذکور که بی را حمر جورا سده ام و دیگری را را با کاسیده ام
 و دس طریق هر یک از گما و یکبار و صغار جز من که گوید که سهل است که کرد و بدو
 بی گوید که فلان را در اداج سم طلاق گو نامدم و نامرودن را اعتقاد بر نفس ستم
 کرد اندم و درن و سوسی و بک که طلاق سدن گو مذکور که مذم می بود یک من سا که کار
 کرده که اگر خود جدا کرد بی آدم کم شود و اگر سمر نور و کجای حدید ستم و حلال فاسد
 کا و شود و تبیین طریق در بی ستر بل کی از مدای آن فعل پس را بدی
 رفت که جهاد سال در صورت سطل حله که رامده بود و دستان در او و کف دست در
 عمار نامد کردن چکا و دشت کرده بود و از ارسید که ای راه را اگر خدای تبارک و تعالی
 است طلق آسمان در من را و در سراج سورن که را تو را به او گفت چه دایم و آن
 در من روی بی و در من عمار مل آن گفت چه کردی گفت ای الاں راه را این ستم ستم
 و اس طریق جواب داد گفت دم خاص بی که او را کا و کرد و بی اس هر فارا اصبح
 که سعی و در بی از ستم ستم به ارسید من حله حله که او قصه قدرت الهی ستم ستم

ملاحظه فرمایید
 علی

ملاحظه فرمایید
 علی

ملاحظه فرمایید
 علی

پس هر چه با ایشان رسد از حق تعالی دانند و نه بینند از خلق چنانکه مشهور است که حضرت
 جنید بغدادی قدس سره چون مریدان بنزدش رسیدند می فرمودند می که روی بساک
 او چون گمان عمل که حاصل جمع آیند همچنان گمان گرفته بودی می گفتند که یا شیخ
 خدا دست داده است باید که بجنبانی تا بر خیزند گفت کرتی جنبانیده بودم و چون نظر
 در علم یقین کردم وجود و پریدن گمان از ایشان نردم بلکه از حق پس از تصرف و تدبیر
 در ضا و خود گذشتم چنانکه عرفانی گوید **نظم** تا جنبش است مدام عوسایه متحرک است
 تا کام عوجن سایه زدست یافت و ای و پس از خود در اصل نیت سایه و هیران خیر که وجود
 او از خود نیت و هیش نهاده از خود نیت و هیران خیر که بحق قیام دارد و نیت
 ولیکن بام دارد و پس عرفا را چون نظر از الت شتغع شد و دیدند که غیر از می پیش نیت که
 شرک ایمان عوام این است که در عبادت غیر الله را شریک کنند که در حق ایشان التوحید
 اسقاط الاضافات تا اگر اضافت غیر الله کنند و در پرستش از دایره ایمان بدر شوند
 اما ایشان را اسقاط اضافت از جمله اشیا است که اشیاء الیه پیش نیت که قوله تعالی
 و الله خلقکم و ما تعملون ایضا قوله تعالی انه یعلم السرواخی و در شرح **فصوص**
آورده است که هر چه در ظاهر و باطن مخلوقات در وجود می آید خداوند تبارک
 و تعالی در غایبات افلاک پنهان کرده و در محل خود بوی میرساند و در **طوائف**
شعوب است که سرانجه در ضمیر است و اخفی آنچه هنوز نیامده باشد و هر چه در خاطر تو
 سیکند و بسا باشد که ترا معلوم نباشد و اگر مر از ان جا بل دانی پس ایمان به یحکامی من نباشد
 باشی و الا لاترک الناس من انظار ان مجازی مر سبک نمائی پس چون عارفان و ویرا
 علم سر و اخفی دانند خود را سیر کرده و بدو سپرده و ضرر و نفع خلق از میان بر طرف کرده
 و اگر نه از دایره عارفان بلغوا اند را چون توحید ایمانی دارند در کفر نور زد و نه فتنند
 اما در دعوی معرفت کذاب اندوچنانکه پیش حضرت رسالت نباه کافوی شقی فتنه
 بود از غایت بی ادبی یک نی در دست ثبت و انرا بر زمین سخت نیند و بحضرت رست
 پناه سخن سیکرد ناگاه بار چه از ان فی جدا شد و انکشت و سطی مبلرک فرم شد و از خود

ردای تند و بخت صلی الله علیه و سلم همان انگشت را در دست گرفت و چون بهی
 کرد و نظر اسرار المومنین عمر رضی الله عنه و در رسد که سرش را برش جدا خواهد کرد و بر
 که حق سبحانه و تعالی در حق من موجود است و در تعالی و در اسرار ملک الازلیه و اللایه
 آفرین او رحمت بخشود و در آن نظر حضرت در وجود علمی بود و چون کافران
 حسان حال در مسلمان تند من عارفان را اسقاط اصافات این در دست توجیه
 سوم حال و آن چون دائم الهم خود را در دهن هر یک و در دست داد که ادا الکسر
 مرکز البحر که چون منبیه و خود حکمت از نظر مقطع نشا و ایت را در بار وحدت مجبار
 اسما و صفا که بهر نوع که هستند اداری یافته است در ظاهر علم می آورد و این است که منبیه
 می گفت شمع ولادت ای اما دوام اسما و احوال منبیه و احوال منبیه
 ظاهر که احدیت مراتب اعلا می خورس را وحدت که احدیت و حب و عشق صاحب
 باشد که منبیه را امضا و خلق را نام و صان و صعبها قدم خود مستعنه بود و حق قضا
 و حد در واحدت معده او حکمت و خود دهنی یافت که امر اعسان یافت گوید
 و هر احم و اهل او در دهن اسما ای حلاله حلال او خود رسد و حلاله حلال او خود
 من وحدت ای واحدیت اما چاکر شاه قاسم میرزا بدایت عشق است که اما عالم
 است تحقیق و حزن عشق کسی را در دهنی است گوید و بدین احوال در ذات حرف محمی بود
 وحدت در واحدیت خود خود متاخر کرد که علم و نور و تهنوار او در واحدیت است
 و حکمت حق خود را در بدین اقدار در رسد و آمد و اکنون بهر اسمی بهیجا در ذاتی است
 امر خود است چنانکه هر دو ذات تعلق بر دارد و در وقت تعلق بر ارق من تعلق
 لحظه در لحظه جدا بهای و تضرع متفر که می اواید تعلق تهناری و حلالی دارد و اما که ممکن
 است که اگر در کنار جایگاه اسما اند و و تلیل مرا که در اوایل و در مصور را
 دست و پایی بر مد و وحده می که چه در آن حال که تعلق او را اسکا و میگردند و در
 بحر حق که در بیجا مقام سالکان است راه بهم میبندد و درده میاید تهنار را که سبب الم
 در رحمت نایبان میزند حاکم فاضل حمید الدین با کوری در تصنیف حرمی در طالع

شعوس آورد و هست که جوانی را به تهمت عاشقی و مشغولی گرفته بودند و او را سبید و چوب
 زدند و در اخیر اراک چوب نبود خلق متحیر شدند که این چه حال است یکی که واقف این حال بود
 گفت محبوب او در میان این جمع است و نظر او در محبوب است و خلق و چوب در نظر او نمی آید
 و او نیز در نظر محبوب خود است از آن سبب مصون است که خبر از چوب نیست و آوردند و اندک
 حسن نوری در عین مشاهده بود و حالی رسید بهشت روز در میان فی راز در دیده برقص
 میرفت چون وقت نماز شد می بخود آمدی و نماز گذاردی و باز در رقص شدی و هیچ کار
 بود و او نیز سبید که در عصمت محبوب خود بود و او را بر محبوب نید و نیز در طوابع
 شمع است که وقتی در بنی اسرائیل را بدی بود بیت سالی تخریب نمائید و در
 وحدت او متخلف و از خود بخیر ستاده بود بعد از آن الگاشش کرد و بخود آمد و گفتند
 حال چه بود گفت چون تخریب نمائید را پس پشت انداختم و چشم حق بینی باز نشد غیر
 جاسمت را بلکه قیام را هم و ایامش را هم و تبصره و عصمت بهر ستاده بودم و قول
 است که بزرگی در اوان جان کنان بود و دوزخ روز چشم او کشاده برگی تواری
 بود و بر هم نیز در مجموعه خلق مضطرب شد و بزرگی دیگر را در پیش او دعوت نمودند
 چون چنان بدید روی مبارک او بجانب خود گردانید در خلل چشم پوشیده طریح
 او از قفس قلب پرید گفتند که انبی شیخ در حق او چه کردی گفت چشم حق بین او را
 حق بود چون روی او بجانب خود گردانم جان را تسلیم کرد که این دوازده روز در فراق
 محبوب چنان بود که گویا پاک بزم یک نروده است و در تذکره الاولیاء مذکور است
 که چون حضرت بانیرید بطانی قدس سره در هنگام سکرات اناسیجا و اما اعظم ثانی گفت
 بعد مرگش گفتند که یا شیخ شما سخن بی موزون شرح گفته اید شیخ قدس سره گفت
 اگر بار دیگر گویم مرا کشید و قلم تراشیده پاره پاره کنید چون روزی باز در خانه نشسته
 بود و جود او مظاهر خندان بزرگ شد که تمام خانه بر شد و بر شش از خانه بیرون رفت
 باز اناسیجا و اما اعظم ثانی گفت مرگش را نشان بکار زدند و شیخ اثر کار و بر و طاهر
 نشد پس وقت که باز بخود آمد پرسیدند که یا شیخ چرا سخن بی موزون شریعت گفته

بصاحت از راهی که
 است از توجیه حال

حضرت بانیرید
 سکه از اناسیجا و اما اعظم
 ثانی گفت

گفت در اجراء در دفعه اول بحال خودم انکار و رستاخیز کرد گفتم من من مومن
که الوهیت او وجود مرا مخفی کرده و در هر چه گفتم خود بخود گفتم در میان خودم و بی
گویند که سرور بی حد و دست علامت خداست و عالم ظاهر و باطن که در او در
گفتند که من ایمان که اسم آبی بدم که او بود گفتند آن خود که سرور اجزاء گفتم و در
فرمود گفتم که از حال خداوند سیده بود و وقتی که آدم صلی الله علیه و آله را که آب من
کرد و سرور او را که مبارک و مای او و طایفه که در ارضی از سجد فرمایند و در او
از پشت خود آورد و در دسار او پاشان هر سجد و جهر جهر اهل علیه السلام بر خود در
بهاد و با صدی صحت که از این لوح عجایب غرائب و تصرف الوهیت او بسیار است
و در تفسیر **الو الهیت** است که تشریح حضرت رسالت ماه صلی الله علیه
سلم از عا به مقرر موصال فی بی عایت صمد الله رضى الله عنه و عباد من و پیاپیرون آمد
ولی فی از ای که خاصیت خود را بی عسرت بکار آرد و تنه من و گفتم ما را که در حرم
و مکرر قدمه مانند روح است و در تشریح جمله حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رفت و در
خامت و در عا به انی مکرر رضى الله عنه رفت انخاسیر نمانفت و در سجد آمد و در که
خود را درون سجد بکوس کرده و پای مبارک خود را درین در سقف خانه مسته است
و انصاه و نو لی فی حوال جهان و در او روی صفت منبر مبارک کن را مالا گرفت و بالا
میگردد و درین بالا کردی بسیار صراط و مدار تکلیف بسیار حضرت بر سجد که گفتم
فی فی گفت مهم عا به گفت عا به گفت گفتم است ابانکه صدیق گفتم صدیق گفتم
گفت پس فرمود گفت قحافه گفتم گفت در حرم محمد علیه السلام گفت محمد گفتم عا به
فی فی است انروی بار داشت و در عا به آن در حرم رسالت بهوش آمد و خود
ازین خلاص نگردد و در خانه فی فی آمد فی فی احوال بار مود آن مارین گوین صلی الله علیه
و سلم گفتم بی مع الله وقت لا یسمی غیر ملک متدرب و لای مزل هر زمان التوحید
اسماط الاضغافات این در مرتب چنانکه در مکتوبات شیخ شرف الدین
سهروردی آورده است که اوجی الله تعالی الی اولیائیه یعنی الهام کرد با اولیاء خویش

سید احمد علی

اما عند طعن البعد والعند متصل بالظن والظن متصل بالرب ودر مقابل او این آورده است
بعیت تو در وگم شوم که توحید آن بود و گم شدن کم کن که توحید آن بود و طایفه ای بر آن
اینجا گم شدن است نه زدن و نه کلام ما و من و کلام ما و من دعوی است و دعوی که آن
باب الارب باب هانی خود مرد و ده است چنانکه حلاج میفرماید **بعیت** تا که تو دم منی
همدم منی و تا که منی مانده محرم منی و حضرت شیخ سعدی شیرازی میفرماید **منوی**
ای مع سحر عشق ز بر روانه بیا سوز و کان سوخته را جان شد و آواز نیامد و این بیان
طلبش بخیر اند و کانرا که خبر شد خبرش باز نیامد و قال غیره **بعیت** هر که بار او است
دارد کاف و مطلق شود و پیشوای خلق گردد سالک بر حق شود و بخت خوب کافر منی
ساتر دارد چنانکه زمین را ایشان نیز کافره گویند که زمین پوشنده تخم گیاه است
و شب تاریک را نیز کافره گویند که همه چیز را می پوشد و محب محبوب برسد بنابر
این است که سغیر علیه السلام گفت الکافرا ذمات فی کفره و حل الخبثه و اینجا کافری منی
کفاره دهنده است یعنی دوستی من چه ظاهر و چه باطن در متابعت رسول علیه
السلام است پس چون رسول علیه السلام در اوان سکرات دوستی من خود را و
ملک مقرب را در میان نه بیند پس چاکران او که لاف دوستی زنند بطریق اولی
شایان دوستی من شوند لقوله علیه السلام اتصا که فی انفصا که و انفصا که فی اتصا که
یعنی اتصال حق با انفصال شدن از خود و انفصال از حق با اتصال شدن بخود پس
در چشم سالک حق هر چه غیر اوست محو و مضمحل شود و سومی آمد چنان شپیده شد
که خود را و غیر را نداند پس چون جمله عبارات و اشارات از او پوشیده شد گویند که
ساتر مطلق شد آنگاه میشود ای خلق را شاید و نام سالکی بر او اطلاق توان کرد و **وحید**
چهارم را توحید الهی گویند و آن چنان است که در ازل الازل و غیب الغیب ملائکه
و عنارت بود اکنون هم چنان است که هر چه که کسی از انبیا و اولیا بیان بجهالت کنند
ایشان بحدود اندازد خود گویند که محد و ذمنا محدود را در مقالات و منومات
آورده این محال است که مصنوعات او در مقالات عقلا در نمی آید پس چه جای آنکه ذم

[illegible]

الحمد لله
الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لاه
الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لاه

کرد و قسم یاد کرد و گفت و الله شتم بالله انچه تمام گفتند و اجماعی سبب بداد که هر چه در این خیر نباشد
 نصاد شدند از و محال است و آن جماعتی که مردان او بودند از سخن او خوشدل و خوشامدند
 پس باز فقیر در فقر بر آورد و گفت اگر این را در فرقان مجید خود یاد کرده باشد پس باید که
 شما از لحدی خود باز گردید و نائب شوید و من بعد دست انابت ندید و خلق را که راه
 نصاب درین شرط جرم کرد که هرگز در کلام شریف چنین نباشد که قسم در وقتی که نمود یان مردمان
 کوچی و ترک بودند و باها بسیار آب اندک داشتند و نمود کم آبی را میگویند بعد از وفات
 بود پیغمبر صلی الله علیه و آله بر ایشان از طرف دیگر پیدا شد و رسالت خود بایشان
 اظهار کرد و ایشان قبول نکردند تا آورده اند که در ذری عید ایشان بود ایشان صحرا و
 بیابان گرد آمده بودند و جمع شدند و سنگ سیاه را بخدای پرستیدند حضرت صالح علیه
 السلام نیز انجا حاضر شد و گفت ای بدبختان سنگ هرگز لایق خدای نباشد ایشان
 گفتند ای صالح برای منی میگوید که کن که هم ازین سنگ شتری پیدا شود که کلان ازین سنگ
 باشد و از آن شتر بچه بزاید که او نیز بچه برابر مادر باشد و برینجا مبری شما گواهی دهد و ما را
 از ایشان نفع بسیار باشد پس خدا گفت ای بدبختان هر بچه که شما خواهید بفرمان
 خدایتعالی پیدا خواهد شد اما بعد از آن شما ایمان خواهید آورد و عقاب گرفتار نخواهید شد
 و ایشان شرط کردند که مایان ایمان خواهیم آورد پس صالح علیه السلام دو گانه داد و بعد
 از داد دو گانه سر بر زمین نهاد و از رب العزت درخواست چون سر از سجده برداشت
 از سنگ شتری برخواست و از آن سنگ سیاه که بت ایشان بود همچون دروزه
 که عورات را باشد آوازی بر آورد و شتر ماده پیدا شد که از سر و سینه او سیصد سیت
 کرد و او نیز ستم در دزدان آغاز کرد و از آن شتر ماده بچه بزاید که سر و سینه او نیز سیصد
 و سیت کرد و در زبان فصیح بر رسالت صالح علیه السلام گواهی دادند که لا اله الا الله
 رسول الله پس ایشان را که زهری بود که آب او در یک حوض آمد می و حقیق او بمقتضای
 قدر بود و در انجا آب جمع میکرد و در شنب پر می شد و در روز چهارم پایان بود
 ایشان همه آب را میخوردند چون این دو شتر پیدا شدند آب را بجنبش کردند یک

[illegible]

ما این زمان که حاجیان میروند و در آن موضع چندان غوغای فتنه گردید و باده و غیره لگت
 پیدای کنند از ترس آنکه اگر آن شتر بچه آواز دهد تمام عالم دوازده هزار نفر ازین کفر
 یک بریدند که دعوی خدای میکرد گفت که حضرت من اینا که خدای نام و مرا از خدا جدا
 چرا ساختی و من غلط کرده بودم که خود را خدای می گفتم و **مقول است** که بایزید سلطان
 خدس اندر سر بر زمین میزد و می گفت ای مدعی کذاب که ترا سلطان العارفین میگویند
 و حق تعالی فرموده است ماقدر الله حتی قدره پس بایزید گفت روزی جوان در پس من
 می آمد و بی در پی من نهاد چون پس نگاه کردم جوان گفت یا بایزید اگر از پوستین خود
 باز بچه تبرک دهی تا من در نزد خود دو نرم بگشایم اگر پوست خود را بگشایم و تو بپوشانم باز
 نشوی تا بمقام ریاضت من آئی جوان گفت یکی از کمینیه رضیت خویش من بجای می گفتم
 کمینیه مجاهده من این است که روزی در مسجد کجاسل نمودم اندیشه کردم از آن بود که آب بر شتر
 از رو طیفه خورده بودم بعد از آن قسم خوردم که مدت یکسال آب نخورم چون زبانه از شتر
 و خشک بیرون آمدی در خاک سرد میگرفتم باز بجای می گفتم خود گرفتار گفت عفاک الله که بمقام
 خاصان رسیدی و بمانه خلق را اینجا گنجایش نباشد پس بعد از سی و سه سال گویا که از نفس خود
 زبده ساختم و شش سال در بوته آتش مجاهده بخرج ریاضات و مجاهدات گذارم از او آینه
 پیداشد و بعد از سه سال تصفیل ریاضات مصقل ریاضات رومی در نموده شد و بعد از آن
 سه سال دیگر بوضع ریاضت و تزکیه و تصفیه نفس و دل روشن و مصفی ساختم که وجود من اندر رومی معنی
 ندارد و می صورت گنجشک شده سی هزار سال چنانکه هوش صوفیان است و رباطت در روح سر
 پرواز کردم و سی هزار سال در توحید و سی هزار سال در الوهیت چون نود و نه هزار سال بعد بایزید
 از من گفت و خود را بنده منی بنیداشتم باز چند سال زمار در گردن آویختم و هشتم بر سر من با بقی آواز
 داد و عتاب کرد که عرفانی و ماعوفت حبیبی فارغ الیه پس زمار از گردن بگسلانیدم و سی هزار سال
 در ذوابت پرواز کردم و دیدم که میان من و میان حبیب او دو قدم مانده بود و خواستم تا قدم بگذارم
 و پیشتر بروم در هر قدم هزار در هزار دریا و تشنه می گفتم ای خجاری دیدم که یک بایزید چه باشد
 اگر هزار در هزار بایزید بشنود و دم و مصلحت نباشد که مهربت بودم باز گشتم پس ای برادر اینجا که

و درست اند و این ایمان را در کافی نیست مگر سون برین ایمان تا بر تیر و نجات پاد از عذاب قبر
 و عذاب ابدی و صریح چنانکه در تفسیر جلالین مذکور است در سخن ابن ابی ثور که تعالی نسبت اسلام را
 انما بالقبول الثابت فی الحیوة الدنیاء و فی الآخرة و مراد از آخرت قبر و شسته اند که دو فرشته بیایند
 و بپرسند که من ربک من یکلمک پس چون موافق با او و تصدیق ایمان ثابت
 در اینجا گوید ربی الله واحد و بی محمد رسول الله و دینی دین الاسلام پس ایمان بخیر از عمل آن عمل را
 بخیر از ایمان و اندامی که ایمان را بخیر از عمل ندانند در روز قیامت که خسر شود و پیشانی او نوشته بشود
 هذا ینس عن روح الله و لا ینال شفاعه رسول الله پس اگر کسی خدا را شناخت چنانکه حق است اما
 کردین رسول و آورده او قبول نکند که دست زبرد که در حق این کتاب است و کلام تعالی بعبودیت
 لما یعرفون انما هم پیش شناخت ایمان آن نیست که در حق نیست و نکند بد فرخ رفت و در حدیث
 است که چون حنیف کلبی با پادشاه عرب بود و چند حربه ها و جنگها با صاحبان اسلام کرده بود که صحابا
 رضوان الله علیهم از دست او قیامت رحمت یافته بودند پس چون وی با هم قصد کس لشکر با
 خانمان خود را میخواست ایمان پس رسول الله را و صاحبان فقیه هم گفتند که شکی در این بیغ
 گرفته می بودم که از دست وی رنج بسیار یافته بودیم پیش بن محمد رسول الله شتاد و گفتند
 که یا رسول الله ایمان را برین عرض کن که من اسلام سویم پیغمبر عایب السلام گفت بگوئید اشهد ان لا اله
 الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله چون وی گفت همه با ایمان و می گفتند و حیه کلبی در کربلا
 دنیا ساند هر چه حضرت شمع میگرد میشتاد و می گفت که یا رسول الله چنان گناه کردم که هرگز
 در دل من آرام نمی آید رسول صلی الله علیه و سلم گفت اگر گناه است چیست و حیه کلبی گفت
 یا رسول الله در ملک و ولایت خود رسم من این بود که دختره سالک را جا به نای خوب می پوشانیدم
 و در میان در جاهی انداختم و آن در چنان جاده هلاک میشد و من پادشاه ایشان بودم از
 غلامی مانیکه دختر را بگونه بکس و هم هفتاد و ختم را که همه جانب امید یزد و من شمشیر می شستم چون این
 گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم با جمیع اصحاب در گریه شدند و حال مهر جبرائیل علیه السلام
 بیاید از حضرت رب العالمین گفت که ای خواجگه کائنات و خلاصه موجودات خداوند
 تبارک تعالی بر تو فضل و امتیاز و مستند است و معده بغیرت و جلال خود را به پیغمبری تو قسم

مصدق

[illegible]

باجو دست کرمان خان

الحاج محمد باقر

۱۰۰

باز گشت گفت بیاید که زیارت باز می‌دیدیم که زیارت اولی را بهیچ سالی نیست و چون باز
 شیخ زلفی حضرت باز بر قوس آمد سر و بعد از ملاقات ایشان رسید آن گشت که در کاداشته خبر
 کردی گفت مریدان از پیام شنیدند گفت شما چرا نیکو شده گفت من به خدا خود بر خدا را و
 گماشته بودم حضرت باز برگشت من مشرکی که دور خدا بودم و دردی یکبار خدا خود یکبار
 او پس اخلاص که صانع خالی کردن دست از اخلاص خود و اخلاص خاص انخاص نفی
 وجود است در بقای او کما قال علی رضی الله عنه من وجن نفس فقد عرف رب یعنی قول
 محققان برین است کسی که بناسد نفس را در غایتی نیست بهیچ ناسد حق را در غایت هست
 و این تلقی به جزایات الهی وارد و تادل او را از هست و دیدن و دانستن خود و از جمله ملکات
 خالی گرداند عیث من بیچاره درین که نزد خود آمده ام به جاز بعشق قومی که بسو تو را
 و نه بطریق محمدان که بصوت تعلیم فاسدی خود را ندانم که او خود را در ورطه کفر و ضلالت
 افلاک میکند تا برین شیخ سعدی شیرازی رحمه الله علیه فرموده است بیت اگر زکوه فرو افتد
 آسایش نگیرد عارف است که از جوار سنگ بر خیزد و این عارف تسلیم است نه مودی خلق از آ
 و اخلاص خاص انخاص انبیا را و حضرت رسالت پناه را بود که چون بهتر ابراهیم را در حق
 انداختند و در هوا برای آتش برافروختند و در آتش می‌خفتند چو اریل بود و چون بود
 آسمان رسید و از چشم مردم غایب شد بهتر اریل آمد و گفت که اگر گوی بچاه رسن و دیار را از آ
 انکم تا می‌دید و اریل شوند بهتر ابراهیم گفت که تو می‌گویی یا خدا تعالی گفت من می‌گویم بهتر
 ابراهیم گفت کار تو نیست و کار من سجدات تعالی است بعد از آن بهتر اریل آمد و گفت که
 گوی صوم بر من تا جانهای ایشان قبض شوند و تر آسمان بر من گفت با من ای دی می‌گویی یا خود
 خود آمده ام و در این سوال جواب نداده که چون بهتر میکائیل رسید گفت اگر گویی تمام در
 را بر ایشان فرو نریزم تا هلاک شوند و تر آسمان بر من و در این سوال و جواب مذکور کرد
 بعد از آن بهتر اریل آمد و گفت اگر گوی جانها را همه را قبض کنم و تر بخت ابراهیم او را
 نیز من گفت و دل او از غیر خدای جلالت خالی بود و اخلاص کمال داشت که در او ان
 هلاک از هلاک که مقرب نصرت محبت و چون بائش رسید زنجیر بائی که در دست و پای او

بی‌مهره
 انعام
 انعام
 انعام

چهارم
 انعام
 انعام

استه لود و در یک پلحه عامی مسعود و سر سرتی آتش کلماتند که حال الله تعالی قدا ما مار
کولی برو سلام علی ابراهیم دارا و نه کیده انچه عظمه الاحسین یعنی جدای سارک و تعالی اس
حکیم کرد که برو دست من سر و سوسا سلام باد ابراهیم علیه السلام و عن ابن عباس
رضی الله تعالی عنه لودم فعل و کاک اسی سلاما لا بلکه بر دامن اگر خطاب سلاما بر ای
ابراهیم ارماعا سرودی چاک سدی و المعنی استاده الله تعالی سرع عبا طمها اعتبنا
حلقا عبا س الحود الاحراق و انعا نبا علی الساک و الاسراق کما کات و هو علی کل شی
قدیر کیده معنی احراق پس کرد اید اسارا احسین خاویل علی برود و دود و دود و دود و دود
نحو بهم و شربت دادیم و دقت النوصه فی دایع نمود و فایکله و یحات دادیم ابراهیم علیه
السلام با و این است که اود که صدق رضی الله عنه اراش حضرت بار من کوم و سیه
التعلیل پس که بالا مان و انحضرت رسالت ساه در این سخن بود که اصافات وجود
مسره اود تحصیل شده بود و در جواب گفت و الله اعلم و چهل اطل در مای خطر باک ابر
طرف سگر در ساحل طرف نحو آه گفت الامان اما مان اگر ابر ای موسی که موسی ما در صفت ابر
چما که است ماله و ملائکه و کتبه ما آخر صدق را خود سوار اوقات است در آن کتبه
دارد پس بود که حضرت در این مراتب سوره است تحسیده ما ابر ای کتبه نمود و انحضرت
رسالت با و علی الله علیه و سلم گفت و الله اعلم که حقیقت اما مان ارجود در حق و نصبت
دوست پختن دارا سادات و عادات ریا نش ما در عصمت اود اصرات
کوم در خط و اما مان با چنانکه در جبر است در وقتی که ابراهیم جلیل الله را در این
کرد و در جو ابر و در کشتن که انرا حدیث گوید سر و تحقیق ما او هم اوست
آوار داد که اسی کشتن صفت چه مطلق که در محل چاک است نه حدیث گفت که در
عامی عالم و میاوی یک علیل الله است و اکول ابر و شما حق در انش می اندازد
من حرجی کم که با دوست حق تعالی برای دوستی اود را حق نیم خون افس بر ابراهیم سر
و بهم سر می سوخت درخت سر نه حدیث لیسده در این تناسخ در حان بیج حق فعل
شده و حاکم ملام این است که در حق نمود و در کتبه است بود و حال ابراهیم و بد که در

و ابراهیم جلیل الله
پس عظمه ابراهیم
سب اما مان احراق
ما من الاصل

عصمت الله مصدوم شد آن دختر نیز ایمان آورد و گفت لا اله الا الله ابراهیم خلیل الله
 که دین تنهایی بر حق است و دین کفار باطل است و آن ملعون را خنجر زدند که دخترت ایمان
 آورد و فرمود که او را نیز در آن جای تنگ کرد و در آتش انداختند و همتی بر ایل را حکم بر
 الفالین شد که او را از جوار گرفت و در سرازیر برد و در خیمه بست که سه زمان
 اکنون حیات اندکی دختر خود دویم خواهر همتی موسی علیه السلام بیوم مادر همتی خضر علیه
 السلام حاضر و با صفا و با صفا و ساکن بر سر در یک جا عبادت الله میکردند امیر المؤمنین
 امیر خمره ابن جعد المطلب را گفته اند که در آن وقت که کشته شد چون کسی بآه کلان میشد
 وی بیک روئی می شد و چون دیگری بیک سال کلان می نمود وی بیک آه میشد و چون
 بحال رسید به پهلوانی می زمین شد و فکاست که دیوی بود از او بوسه میدادند و بوی
 در یک پای خود خشت زرد نهاد می می گفت هر که پای من بر دارد این خشت زرد از او باشد چون
 امیر خمره پیش او رفت و پای او بیک دست گرفت و بر پشت و او را بر انداخت چندان رفت
 که دیده نشد و خشت زرد به باب خود به باب عمر که یا ببار بود صرف کرد و عمر به پهلوانی بود که چهل
 گزنی خست و همه خلق را در دین ابراهیم خلیل الله می آوردند و عمر نیز و کمان بچکانه ثبت که تیر
 اولی بچکان بود و کمان او کمانگر است نموده بود ملک خود از چوب گرفته بود و کلاه کاغذی
 سر بپوشیده و در وقت مقابله عدو و نه در شمشیری که پیشش می آید عمر چهل گزنی خست و تیر نه
 و ششم و ششم نه بود امیر المؤمنین خمره را هیچ سپید بر پشت نهشت و هیچ کمان سپید
 نمی آید و عمر که بار آورده در میان می گشت از جهت اهتمام براق او ناگاه بیک دادی رسید
 حصار که دید و در آن حصار یکسایه می بیند که از ترس پیش او رفتن توانست و سپهر
 جل بر افراشته که از جای بر داشت و تمامی براق برین نوح بود و در پیش این سپهر که
 بود که هر که این سپهر را زین کند و این براق را بر دارد از وی باشد و کس از کس بر عبد المطلب که نام
 که خمره باشد و آن براق از همتی اسحاق صلوات الله علیه مانده بود و چون عمر شیش خمره آمد و در
 را اعلام کرد امیر خمره روان شد چون رسید به همتی را دید که بچکانه خود را بر امیر خمره می آید
 غلبه بر سپهر که او گرفت و گفته اند که سه روز خود را گرفتن نمی داد بعد از آن چون او گرفت

این خیمه را
 در میان
 کوه
 و در
 میان
 کوه
 و در
 میان
 کوه

و بهک است محام و درین کایید و تمیز گشت و سپهر در گردن انداخت و حمله رانی اینی و غیره ملک
 چندی در سوگارش و عمرش او چهل گشت و میرفت ناگاه بر سر او شش بر اوست که یک راه
 نگاه میداد و سالار لشکر چهلان بود و عمرش بیست و هفت بود و سپید مد که این سوار گشت
 حد او در این راه است گفت حد او نه سم وی که ماند گفت حد او در راه وی است که شریف
 ایان سرافنده و سرور لطف قتی میر محمد است آل لعل و در خدمت و لشکر خود را راست
 میس آید و سارری بر کس آمدی عمر او را پاک میکرد و تر در چشم او میرد چون بهلوان آید
 که استر را پاک جوابد که خود پیش آمد و گفت ما میران بهلوان تمام خود میس آید چه متناهی
 اول حمله چهلان کرد و میر حمزه سرش گرفت و بر سر گرفت و او میر حمزه کرد و در گردن او
 و از اسب بر ریای خود انداخت و گفت سرت سرم و با ایان آری که گفت درین
 اسلام بر من عرض کنی ای گشت گویا لا اله الا الله و این حلیل الله و آن شش بر اوست
 سلمان شد و قال راه را از اسب پرده و چون در خانه رسید قریب را سلمان کرد و
 گفته اند که معاذ و من از کس را از لشکر کوشید و آن عادل سلمان کرده بود حتی که پریان میگفتند
 معصوم است و در اسب از یک جام دیوان بسیار بودند و آن جام دیگر که صیغ بودند
 او سالان میر حمزه را همراه خود در ده و موضع ایان و رای دریا همان بود و میراد و آن پریان
 حرب کرد و حدان را قتل کرد که در حساب بیاید و عزیمت ساختند و حاضر شدند و در پیش بر آمدند
 و آن میر عدیان برریان دیوان بدست بار و همراه ساخته که میر حمزه را از دریا گذرانند
 بنایه و ایان که عکس عداوت که داشته اند در کنار دریا آمدند و الفرض چون پیش آمد و
 شمشیر بر علیه اسلام یافت و ده که از طرف حرب دریا آید و در بار شمشیر
 میسده علاج شده و راه گد ریاست یتیم در حضرت حضرت علیه السلام رفت و دید که آن دوست
 بر او کشته اند از وی پرسید که علاج در پا آتش و در پا آتش چیست که کس که رم و از
 ولایت دور آید نام رجبونی کید گلب و در پا آتش بر غامبه که درین پا آتش ماسدند
 سنده رمی نمایند اگر او را کسی و لاشی و با بامبره کنی و تمام اندام خود و اسب خود ماله
 در آلب و آتش ضرر مالی و چه سبب این سنده را و شاهان و یان پس انداز چون چکره از خود

در آتش می اندازند که چرخ او می سوزد و پاک می شود و می گویند که هزار درم بهای او است و این را
 کرد و دریا را شوی آب روان شد و غرق نمی شد و از اینجا از جزیره نوبر یا گدشت آسی دیگری
 آذر اصفه و بوزادو گویند و آن سپاهان بود و از یکی از آن گرفت در مدت سه روز در راه از
 آذر و غرض ازین حکایت توکل و اخلاص بود و هر که با اخلاص درست بخدا و بندگان حق
 جویند محروم نمانند چنانکه فلکست در وقتی که بهتر نوح علیه السلام کشتی را است میگردید پس بر سر
 بود و ناله گاه داشت بر روز جزات پیش نوح علیه السلام می آورد و میگفت که مرا بوقت طوفان
 فراموشی بخنی پس بر آنوقت که کشتی نوح علیه السلام مرتب شد و آن از تور بهتر نوح بچو شد و از
 آسمان نیز آب نازل شد که تمام باب عالم را آب گرفت و از غلبدی بر کوه آب چهل گز بالا
 نپرفت از جهت کفان که پسر بهتر نوح بود زیرا که وی میگفت که من از هر غلبدی بلند آم و بر
 کوه بلند را هم آب مرا چه خواهد کرد چون خدا یتالی کشتی نزدیک کفان رساند و کفان را
 آب بیجا می کرده و نشان چل کلان آبچر بروی میزد چون نوح علیه السلام این حال دید میگفت کما
 قال الله تعالی یا بنی اربک مناشقونی کون سار شدن گرفت و نوح توبه میکرد همان زمان چهل
 عزم آمد و کشتی را ر است کرد و گفت خداوند تبارک و تعالی میگوید که چرا دشمنان خود را نذ گفتمی اگر تو
 میکردی کشتی را غرق میکردم ندای خوش شد که کشتی دوست من کوه فرود آریم که آن امر تبه و شر
 بسیار باشد در خلق تمام کوههای عالم گمان بردند که برافروند و کوه جودی گمان برد بر خودند آمد
 که یا جودی چرا از روی نکردی گفت یارب من کی باشم که کشتی دوست تو بر من فرود آید و حق تعالی
 گفت که همه بر خواهی آورد که عاجزی آورد چون پیر زنی از خواب بیدار شد بعد از شاه و نه
 روز ویر که هیچ جانی نام و نشان نیست و او را دالی نمانده است و تمام دنیا را آب بر سر نه
 و خراب ساخته است پیر زنی تخیر شد و خانه خود بر توار و گاوها و گاو و سال و تلخ خانه بر توار دید چون خطر
 کرد در کوه جود عیال نوح را دید جزا که رفت پیش ایشان رفت بهتر نوح گفت که پیر زن هیچ میدانی
 که دنیا چه شد و طوفان گذشت و من را فراموش کرده بودم اما حق تعالی ببرد که اخلاص ترا
 نگاه داشت بدان ای عزیز که اخلاص نجات هر دو جهانست بحسب نسب و تقاضای ملک
 هر دو جهانست و ب حسب نجات نیاید چنانکه کفان نیافت و بنیت نیک نیز جز چهار نوح

در آتش می اندازند که چرخ او می سوزد و پاک می شود و می گویند که هزار درم بهای او است و این را کرد و دریا را شوی آب روان شد و غرق نمی شد و از اینجا از جزیره نوبر یا گدشت آسی دیگری آذر اصفه و بوزادو گویند و آن سپاهان بود و از یکی از آن گرفت در مدت سه روز در راه از آذر و غرض ازین حکایت توکل و اخلاص بود و هر که با اخلاص درست بخدا و بندگان حق جویند محروم نمانند چنانکه فلکست در وقتی که بهتر نوح علیه السلام کشتی را است میگردید پس بر سر بود و ناله گاه داشت بر روز جزات پیش نوح علیه السلام می آورد و میگفت که مرا بوقت طوفان فراموشی بخنی پس بر آنوقت که کشتی نوح علیه السلام مرتب شد و آن از تور بهتر نوح بچو شد و از آسمان نیز آب نازل شد که تمام باب عالم را آب گرفت و از غلبدی بر کوه آب چهل گز بالا نپرفت از جهت کفان که پسر بهتر نوح بود زیرا که وی میگفت که من از هر غلبدی بلند آم و بر کوه بلند را هم آب مرا چه خواهد کرد چون خدا یتالی کشتی نزدیک کفان رساند و کفان را آب بیجا می کرده و نشان چل کلان آبچر بروی میزد چون نوح علیه السلام این حال دید میگفت کما قال الله تعالی یا بنی اربک مناشقونی کون سار شدن گرفت و نوح توبه میکرد همان زمان چهل عزم آمد و کشتی را ر است کرد و گفت خداوند تبارک و تعالی میگوید که چرا دشمنان خود را نذ گفتمی اگر تو میکردی کشتی را غرق میکردم ندای خوش شد که کشتی دوست من کوه فرود آریم که آن امر تبه و شر بسیار باشد در خلق تمام کوههای عالم گمان بردند که برافروند و کوه جودی گمان برد بر خودند آمد که یا جودی چرا از روی نکردی گفت یارب من کی باشم که کشتی دوست تو بر من فرود آید و حق تعالی گفت که همه بر خواهی آورد که عاجزی آورد چون پیر زنی از خواب بیدار شد بعد از شاه و نه روز ویر که هیچ جانی نام و نشان نیست و او را دالی نمانده است و تمام دنیا را آب بر سر نه و خراب ساخته است پیر زنی تخیر شد و خانه خود بر توار و گاوها و گاو و سال و تلخ خانه بر توار دید چون خطر کرد در کوه جود عیال نوح را دید جزا که رفت پیش ایشان رفت بهتر نوح گفت که پیر زن هیچ میدانی که دنیا چه شد و طوفان گذشت و من را فراموش کرده بودم اما حق تعالی ببرد که اخلاص ترا نگاه داشت بدان ای عزیز که اخلاص نجات هر دو جهانست بحسب نسب و تقاضای ملک هر دو جهانست و ب حسب نجات نیاید چنانکه کفان نیافت و بنیت نیک نیز جز چهار نوح

در آتش می اندازند که چرخ او می سوزد و پاک می شود و می گویند که هزار درم بهای او است و این را کرد و دریا را شوی آب روان شد و غرق نمی شد و از اینجا از جزیره نوبر یا گدشت آسی دیگری آذر اصفه و بوزادو گویند و آن سپاهان بود و از یکی از آن گرفت در مدت سه روز در راه از آذر و غرض ازین حکایت توکل و اخلاص بود و هر که با اخلاص درست بخدا و بندگان حق جویند محروم نمانند چنانکه فلکست در وقتی که بهتر نوح علیه السلام کشتی را است میگردید پس بر سر بود و ناله گاه داشت بر روز جزات پیش نوح علیه السلام می آورد و میگفت که مرا بوقت طوفان فراموشی بخنی پس بر آنوقت که کشتی نوح علیه السلام مرتب شد و آن از تور بهتر نوح بچو شد و از آسمان نیز آب نازل شد که تمام باب عالم را آب گرفت و از غلبدی بر کوه آب چهل گز بالا نپرفت از جهت کفان که پسر بهتر نوح بود زیرا که وی میگفت که من از هر غلبدی بلند آم و بر کوه بلند را هم آب مرا چه خواهد کرد چون خدا یتالی کشتی نزدیک کفان رساند و کفان را آب بیجا می کرده و نشان چل کلان آبچر بروی میزد چون نوح علیه السلام این حال دید میگفت کما قال الله تعالی یا بنی اربک مناشقونی کون سار شدن گرفت و نوح توبه میکرد همان زمان چهل عزم آمد و کشتی را ر است کرد و گفت خداوند تبارک و تعالی میگوید که چرا دشمنان خود را نذ گفتمی اگر تو میکردی کشتی را غرق میکردم ندای خوش شد که کشتی دوست من کوه فرود آریم که آن امر تبه و شر بسیار باشد در خلق تمام کوههای عالم گمان بردند که برافروند و کوه جودی گمان برد بر خودند آمد که یا جودی چرا از روی نکردی گفت یارب من کی باشم که کشتی دوست تو بر من فرود آید و حق تعالی گفت که همه بر خواهی آورد که عاجزی آورد چون پیر زنی از خواب بیدار شد بعد از شاه و نه روز ویر که هیچ جانی نام و نشان نیست و او را دالی نمانده است و تمام دنیا را آب بر سر نه و خراب ساخته است پیر زنی تخیر شد و خانه خود بر توار و گاوها و گاو و سال و تلخ خانه بر توار دید چون خطر کرد در کوه جود عیال نوح را دید جزا که رفت پیش ایشان رفت بهتر نوح گفت که پیر زن هیچ میدانی که دنیا چه شد و طوفان گذشت و من را فراموش کرده بودم اما حق تعالی ببرد که اخلاص ترا نگاه داشت بدان ای عزیز که اخلاص نجات هر دو جهانست بحسب نسب و تقاضای ملک هر دو جهانست و ب حسب نجات نیاید چنانکه کفان نیافت و بنیت نیک نیز جز چهار نوح

و جلال کردن پنج ما و خبر شده بود از جهته حضور می گفت چنانچه او را هم که پیش حق را بدی گفتم باطل است
 طریق از حاکم پیش آمده خبر خورده بود و بان درویش مجاد که بدستگذاشتن بشما حق دارم و در
 بهادری غیر نشسته بود و وی از آنجا که حالت درویشان است با و التقات نکند و گریبان خرقه باز
 کرده نشسته بود و استخوان سینه او بلند و خوب خشک بود و آن ظالم بی انصاف سنگی
 کلان در دست گرفته بود و بوی بالامی کرد و آن درویش با و نمی مگر سبب بگفت ناگاه از
 جایی شد و چندان که قوت داشته بود بر سینه او کوفت درویش تبسم کرد و فقیر درین
 مراقبه بود چندان الم ضرب بفقیر رسید که مقدار دو فرسنگ زمین رفتم و از خود خبر دادم و می
 پنداشتم که دلم از بس پشت بر آمده است بعد از آن از وی سوال کردم که هیچ الم ضرب بشمار
 می دهم یا درود الله ثم بعد که من بمقدار کل از زخم این سنگ خبر دادم و می فرمود من
 رباعی رباعی ظل ارواح اندر شهباح همه و ظل اعیان در اوج همه و باز اعیان ظل اسما
 حقه و باز اسما ظل ذات مطلقه و پس چون صوت جمل محکات که طپوشده است از اثر و فطر
 روح سراجی که از حقیقه الاشیاء و حقایق کیانی ممکنه عالم کن غیر ذلک از اسما و صفات
 اضافی گویند که یا کذل است و ظل را وجود نباشد مگر شخصی و مراتب اسما اضافی که بر تبه از
 اعیان ثابت که از نور و شهود گویند و تر است که با کذل اعیان اند که نور دیدن خود را و غیر
 گویند چون وجود جمل معلومات که در غیب غیوب بود در علم آمو و از علم نور و شهود که استعداد
 هر ذره چنانکه حقی است تعیین کرد پس گوید که در پی هر ربوبی اب را تعیین کرده است با حسب
 او حی بر فرد و عیان چون اقتضای واحدیت اسما صفاتی منفصل است که با کذل اسما
 از روی مراتب و از روی تبیین پس اسما تعدد دارند و هر یکی خواندن اثر خود شده اند که با که
 خوان نام و نشان ایند چنانکه بزرگی گفته است بلیت تشریف دست سلطان چو کان بود و
 بی گور و زمریدان چو کان چه کار آید پس اعیان با طوار خود با طوبی حسی گوی بندار و اسما
 چو کان ذات مطلق از آن روی که جهت و سافج وصف است که با کذل اقتضای اسما صفاتی
 قدیم خود هم ندارد پس اسما ظل ذات مطلقه ذات و رب الوجود از ابتدا بر و استوار است
 پس نیست حاصل انحصار متابعت بنظر و از آنکه چون در نظر ایشان غیر از این نیست

اند مع و صرحی و نیت خاص الا حصص حضرت رسالت ماه صلی الله علیه و سلم اسما
 و کما یوم الامم که چندین ماه بعد و خلاف و کنگار رسیده و انانی هر روز که هر یک است
 دعوت سکود و اسلام بخواند که است و نهضت اسان اعان اسلام حق بود هر چند که
 سه در دعوت اسلام سکود و از چندین صفت و صلی الله علیه و سلم ای خدا تعالی حیا که
 نقل است که چون حضرت رسالت ماه صلی الله علیه و سلم صوت تند و رس و او تناسی
 محمد نام گفت مردم از او امتحان کنم و چون مردی که مبارک است و عاقل و ازین خود
 و حاضر شده و از او که به دار نوشته و خود را مثل دواء ساق و در مسجد حضرت رسالت
 بهاد رفت و هر چند که معجز علیه السلام لطاف و رحمت میگوید دواء ساسر و گفتن گرفت حول
 که و گفتن بر او که می کند و هیچ جسم و حضرت خود پاک آدمی آید ولی و عاقل و در مسجد
 که گرفت ایحان و در وقت حضرت ماه صلی الله علیه و سلم گفت ای مارا بازه و رس
 که ای احسان پس با ما اول دواء ریخا سدن کل است ما در ریخا سدن دواء حول و در که
 حاضر مبارک هرگز هیچ نمی شود عاقل مصطفی و از دوا است که لا تشاک علی الراسه مشک همبر
 پس بعد گفت ای محمد علیه السلام تو مسکوی که سحر آخر را می هر که توان آن کرد و حدیثه حدیث
 در رسالت تو مصرف می شود پس به باشد گفت خدا و مبارک و تعالی در وان می و دان
 همه و عود پس که او پس هر که ایمان آورد و از تعالی و از لطف الهی بخش آن دواء گفت در
 است حضرت گفت خدای که سبها و سراسر او را قبا و صلا و نهضت های گو نامکن که هیچ نیست
 و هیچ که ترش شده و در هیچ عاقلی که شده است گفت ما رسول الله رس و ما ساه و ما لک
 پس نام و نام من محمد است امین و حق که در است گفتی ملاکی در کار است حضرت گفت عزم که در روح
 است و ساه که هر که می روح و تعالی و در و است آن چشم کانت مرصا و اللطاف عین با انیس
 چه امتحان هر که از دوا حق سر ساه و بیت دوا و روح ما ساه و عهد لبا اگر وار باشد و در حیا
 و عاقل ای که گو نامکن پس گفت از در روح منتر پس حضرت گفت چه میطلک گفت اگر است
 تحمل کنی که الله و از خود اسان الله ای خدا رس ما سطر اعان آدم صبر صبر علیه و سلم
 گفت هر که است پاک و از صلا اسان آوردن نفس و دیدار آدم با دوا س که گفت در ای السلام

عامی است و قاصد
 این کتاب را
 ساجد امام
 سید محمد
 در سال ۱۲۰۰

این کتاب را
 ساجد امام
 سید محمد
 در سال ۱۲۰۰

برین عرض کن پیغمبر گفت صلی الله علیه و سلم کولالا الا الله محمد رسول الله چون کلمه طیبه بر زبان
 برخاست و رفت و غسل کرده آمد و در رکعت نماز ادا کرد و سر بر زمین نهاد و گفت خداوند جان از
 پیغمبر توصیایت و مدار نوشندیم و دیگر زیستن درین سراغی نمیخواهم فی الحال جان بحق تسلیم نمود
 پس حضرت رسالت پناه با جمیع اصحاب تجنیز و تکفین او را ساختند و دفن کردند و جمیع اصحاب
 حاضر بودند پیغمبر علیه السلام بمس نمود یاران گفتند یا رسول الله اینجا جبر است بمس از جهت چه
 گفت چون دیوانه را دفن کردند و حوران آمدند بدست هر دو شراب جلو بود که از جنت الدن
 آورده بودند او را گفتند که شراب بخور و جادو کنار شود دیوانه از ایشان روی گردانید و دست
 از غیب بپایانید و ویران کنار گرفت و گفت که ای بلند همت پیغمبر یار من هیچ راضی نشد
 پس از اینجا کاتب کتاب میگوید ایسیات دل من بی تو خراب است تو هم میدانی و جگم بی تو
 کتاب است تو هم میدانی و دوستی نیست که در باغ نشینم پیوسته باغ بیدوست عذاب است تو هم
 میدانی و روز و شب گیم و در وقت سحر نهانی غنیمت بیدوست مرا ذوق جهان بستانی
 و نیز آورده اند که ملایم این ولید همیشه حضرت را اینها پسان می رسول گفت ای خداوند از این راه
 ولید در مانده شدم جبر این آمد و گفت یا رسول الله خداوند تبارک و تعالی ترا سلام و درود بپسند
 و پیغمبر باید که دعا تو مستجاب خیمم که ادا ما اگر خواهی از پشت ولید فرزندی تولد خواهد شد خالد نام که
 چندان نیروی خلق از یرکت او شرف ایمان شرف خواهیم کرد حضرت گفت خداوند رحمت دنیا
 بگذرد اگر چه ولید و چند آن ایما این ساند عمر او را از گردان ناان فرزندی از وی تولد شود
 خالد از ولید در وجود آمد و مرا حق شد پیش حضرت علیه السلام رفت و ایمان آورد و در پیش حضرت
 همیشه می آمد و روزی لشکر رسول علیه السلام شب ارغال کرد و این خالد همراه بود خواب بر او غلبه
 کرد و عیان از دست او رفت و سپ او را از شک خود جدا کرد چون بیدار شد که خود را ندید و سپ
 را به طرف مید و انید ما و زنده نگاه و دید که در کناره در با وادی است و در اینجا اتفاقاً در آن
 نصب کرده و بدو دانست که لشکرش بان لشکر از کفار بود خالد بن ولید را سپ خود را آورد جا
 پنهان بست و خود را مانند ایشان کرد و در میان لشکر آمد و دید که کفار را یکی محکم تر ساء بود و بیشتر
 کرده بودند و آن محکم بر سر نیز بر آمده و مانند شاه و سائر ارکان دولت محکم حاضر بودند و آن محکم

مخواست باو عطا اعلیٰ کند و حق را وسع هالده و دلد دعا گو گفت خدا و مرا محبت بر لب
این ناچار مدد و مع کف بر میان چشم رسا هر چند جویم که سخن اینها را باو مدعی آنم معلم رسا
گفت ای قوم ما صد که در میان ما محبتی آرد بهت و در حق من سجده و در میان من ستمه سکده
نموده که امار را از گردن ما نام لک و در محض کدر چون خود را بیجا تلمیذان کرده بود رسا حاضر شد
کند با رسا صحتی تو معلم رسا گفت که ای محبتی را سوگو که آن محبت است که خود را بنا و دیگر که در حق
من چه سجده و هالده صحتی اندر چه خود را سید کف خیال چه باشد لکن هر روز در هر حال مرا و مدعی خدا
حضر رسالت ماه سکون بر وجهت و گفت ای قوم من محبتی ای در میان خود و در من محبتی ای
عده سلیم حوام است و کند و سجده و بهت و ای معلم چه تو بر سر آمدی و جو هستی که باطل حق کوی
حق را باطل من و در حق خود دعا کردم که خدا و ما محبت از میان او و در حق سراف باو معلم رسا
گفت کس از تو مع سوال سرسم لکن می چها و الا از حال خود دست برد هالده صحتی آنچه گفت
مول خادم الا سرط اکس از تو سر کاستندی برسم جواب آن گوئی باو رسا و در کان دول
در میان نگاه مدد معلم گفت در صورت خواهد ام که هر تنی در بهت حد من طعام و سراب
خورد و او را هیچ مول و عاقل ناستد و نظر او در رسا که ام است جواب داد که چون در نزد
سکیم باو رسا در چهار ماه و در سید و مدعی و شو و از وراج در حال او مدعی آمد و در وی در حق
خدا و ملک باو رسا مدد و مول و در سود و حال دول و عاقل که و اگر در سکیم باو مول و عاقل
مدعی باو رسا و ملک تنی است و در درت خدا حالی باو گفت در توب و مدد ام که در بهت
در حق است طوئی نام که هیچ کونکی و سرای و دعا و حامی در بهت است که تساح و در ملک و شو
سانه آن در حق طوئی باو رسیده است نظر او در رسا چگونگی است جواب داد و گفت چون
ماست هم روز را استند هیچ حامی است که او در توبی و در مسامحتی انصاف بدو رسیده است
در حق طوئی مل باو است و در درت خدا حالی سکست باو گفت که آن کدام بر من است
باو است انصاف باو مدد است گفت آن خود رو در میل است که چو آن ای ایزل را طوئی
از من خود مدد ساخته بود و در قطان را باو رسیده و در من و در رسا
مدد ساخته خود و در قطان را باو رسیده و در من و در رسا

سید علی علی

سنة ١٢٤٢

سید احمد علی

می را نزد پسر مهتر موسی علیه السلام را گفتند که اگر از ایشان خلاصی کنی تو ایوان بزرگتر
 موسی علیه السلام گفت که هر کس شصت صاحب خود برود و به براق بطبقیه ناز ایشان بگزیم و
 خلاص شویم قوم مهتر موسی علیه السلام هر یک پیش صاحب خود رفتند و گفتند که ما را جایی همانی است
 و هر یک بنده خود را سوار کرده میفرستد شما نیز ما را سوار کنید هر یک بندگان خود را سوار کردند
 و روانه شدند و برایشان خنده میکردند که هیچگاه بر سب سوار نشده اند همه از سپاهان خواهند
 افتاد چون سه روز گذشت امان ملعون که بدو وزیر بود گفت که غلامان گرختند و شما یان سخن
 مراقب اول نموده که ایشان خواهند گرخت اکنون در پس ایشان باید رفت و دعوی نمود که پشت تاد
 که سوار و عقب ایشان ارغال کنید چون لشکر دعوی شنیدند شش را عقیب ایشان قوت
 چون لشکر مهتر موسی بر و نیل رسید از عقب غوغای لشکر دعوی شنیدند و قوم مهتر موسی علیه السلام
 شش را سوار بودند و همه از خود نا امید شدند چون لشکر رسید و آفتاب بجم جلیل یک نبره وار
 نزدیک همچنان پیاده بودند ایشان دوازده قوم بودند برای هر قوم یک یک آب بگرفتند و دوازده
 نفسی شدند و چنانکه جمله لشکر یکدیگر را میزدند در آن آب و آفتاب بجم جلیل یک نبره وار زدند
 نازنین که زیر آب بودند خشک شدند و قوم مهتر موسی علیه السلام در گذشتند و دعوی سید آب همچنان شاد
 بودند رسید و بهمان گفت شاید که به عار مهتر موسی علیه السلام شده باشد امان بخت گفت شرم
 نذاری که دعوی خدای میکردی و این زمان مهتر موسی هم که شست و تو میری و این آب است که بپای
 تو سدا شده بود باز از بهر تو شکافه است دعوی هر چند مهارب میگفت اما اسب سرکش بود و
 در آواز و آورده اند که در آن مقدار سوار یک سب مادی نبود بلکه چله بر بودند مهتر جبرئیل علیه السلام
 با و یان ابلق از پشت سوار شده آمد و بران دروازه که دعوی بود در پیش شد و سب دعوی
 سرکش بود و عقب او بخت و منع نتوانست کرد و فرشتگان از آسمان فرود آمدند و تمام سپاهان لشکر را
 بتاز بانه زدند چنانکه در دروازه آب درآمد مگر سامی امان و بر که خود را از سب انداختند و سوار
 از زیریم مادیان جبرائیل علیه السلام گفت خاک گرفت و بپاره کرد و نگاه میداشت چون بر لشکر فرستاد
 بیرون افتادند و عقب تمامی در آید و آب بهم زد و شکست و چنان آواز داد که جمله لشکر موسی
 علیه السلام بر زمین افتادند و بجم خدای تمام لشکر دعوی را آب بطرف بشکست موسی علیه السلام اندام

لشکر را بنیاد خلیل اند گفت که ای حسین سگت که خود را بنیاد شکری بنیاد هستی با من خدا
 تعالی خود جل نخواهم نمود پس فرود فرمود که سید فرستاد و سگت لشکر او جمع شدند و
 ابراهیم علیه السلام دعا کرد با الله صغیر ترین لشکر شایسته است لشکرش را بر فرستید تا قوم فرود را
 هلاک گرداند بعد از آن از حق سبحانه و تعالی عدالتی که با ابراهیم اگر نشد میقتی صغیر ترین لشکر را
 من آن بود که اگر کرده تن از ایشان جمع میکردی یکایک تمام نمی شد و همه ایشان را هلاک میکرد و دعا
 که نزد یک کوه قاف بر آید و فرود آمد از آنجا بر سر بر سر واری بر قوم فرود یکایک آمد و فرود آمد
 که ایشان چندان کوس مطلق و سرنا خواست که مرغان از هوای افتادند اما چون لشکرش رسید
 چندان غوغا بر خاست که حمله بر سوار را انجام آوردست رفت و هر یک از ایشان هر یک بر یک کوس
 ایشان آدم از پسر بر می افتاد و هلاک می شدند و پادشاه بنی علی نام رفت و در دلی غم
 حاکم رفت و آن ملعون در خانه آمد و بهتر ابراهیم پیش رفت و گفت که ای فرود سلطان و ایمان آفر
 فرود گفت که سگت که پیغمبر ابراهیم علیه السلام گفت اهل بیت تو و جد ایل عیال تویی گفتند لا اله
 الا الله ابراهیم خلیل اند چون فرود بخت شنید شمشیر را گرفت و یکی بد اشربت شهادت
 نوشتند باز گفت سلمان شو گفت که می گوید که تو پیغمبری گفت کوفتک سرای تو از هر چوب و
 آواز بر آید که لا اله الا الله ابراهیم خلیل اند فرود آتش دوزخ و همه را سوخت و از آنجا بیاخته
 و در باغ رفت پس از زیر درخت که رفتی آواز می شنیدی که سر شاخ میگفتی لا اله الا الله ابراهیم
 خلیل اند درختان را قطع کرد چهل و نه بار چاک پیلوزی همان من سگ کلیمه گفتی و از آنجا اگر بخنی دیگر
 جاسر قتی و مسخر و در یک پاک میزد و بخت سوزش شده که در دماغ او رفته بود تا بدین نوع عذاب
 هلاک شدند و فرود و ناراده بنیاد این بود که اصل بنیاد از گیاه است و آن جانوران که در بنیاد
 روید بنیاد فرود و ناراده صالح علیه السلام و جابر عیسی و قوچ ابراهیم خلیل اند و قوچ آن کس که در
 گوشت که خسی کوه نباشد و سگ اصحاب کهف و قیل اصحاب الفیل و قیل یعقوب علیه السلام و دلفین
 امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و قیل حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم با خود علم رسا گفت که ای حاکم
 این همه سگت گفتی و من اینها را درین باطل را میجویم که خبری بگویم اما چون شما و غم کرده اید بفرمایید
 شما بجز سگت و در دوزخ از پس من صاف شد حال گفت ای معلم سگت بگوئی که در بدشت خج نوشته

در این
 سوره

پساده بر که اگر که مهر خارا و حلاصه علم بر ساسوی ادا ساه و در اوت شاه و در کمال است گفت
حرمی می او سر جواب او گوئی من علم گفت که در تخریب دمه ام که در دست هست و دست است لا اله الا
الله محمد رسول الله و هر که این کلمه را بگوید از عذاب و درج خلاصی یابد و در دست بر دست میرسد
و حور و قصور و عیاد و جی عالی بیاید ادا ساه گفت دای صد دای رو که که مال ابرین بر دست
مخروم شسته بودی پس ادا شاه و معلم بر ساد و حامی سپاه و هر که که مسلمان شده ادا شاه حاله
من خود ساه و گفت مالار محمد الرسول الله حشره که کی است حاله واقعه از سر گفت که من سر
به راه دوم و راه سلطه کرده ام و صاحب در شما انعام و در ان شست مهر خراش بر حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و سلم باری تند گفت صبح من دانی که حاله که است و حشره در تمامی شکر
تقصیر کرد اول ساه و در مهر خراش دوم سینه که کجا باشد مهر خراش جواب داد که در اول
دای است و ان مقدار شکر را مسلمان کرده است حضرت مهر خراش صاحب ملک را ساه مانع
در ستاره و ساه هوس و شست هم گرفت و حکم خدا تعالی به در ان رد بر من حاله رسید و به جام حشر
رسول الله صلی الله علیه و سلم معلوم بهد و حاله و ادا شاه مع نامی لشکر روان شد و حور و تخریب شد و حضرت
ایستاد و در حشره ساه و در حشره ساه که در من حضرت گفت الحمد لله که در من ان حاله پیدا
شد که در من مراد شست که و آورده اند که در به کام خلاصت امیر المؤمنین حضرت امام که نصیب
دهی که شستن بهر که که مسلمان کرده بودی بیت حاشا نصیب امیر من جمله است که نام حلق
نوصیه است الله تعالی و ما دام و مهیات او تفرقه شد و اما ان بر سمران و آنچه بر سمران دارد
سده است آورده شهید و ما بهر حلق محلی که در ما انسان ایمان در و عذاب مرد می گرفتار
شود دای هر حور انان نوصیه است الله و در سالت مصطفی صلی الله علیه و سلم آورده می شاد
که ایمان را غیر داری و سر ضرر و در سمران ان من در داری و عصمتی او در تعداد او در چهار چهر
است ابله ساه انان ساه و اما شست که لعین و ان که ایمان پس است که هر که در حکم او در ان
در بهر ان حلق انی و در در و در گمان در کون و ادا ساه حق در ایمان در ایمان در ان
جهان از عذاب آفری خلاصی یابد و در دست بر دست و در عیاد عظیم حق جل علی سرف کرد و در
رکت ایمان و در هم ترساک و معان ادره الی انان من حسن است که رحمت بهر و در جهات

است پس باز از گفتار کفر کما دارد چنانکه در معتد القضا است که اگر کسی ستم شریعت کند که
 بیشتر لا اله الا الله محمد رسول الله است و شنیده که سبب گناه اند که این کفری شایان عقرب و عذاب
 گوید که اگر انجین نیست ما را غم نیست و باطن نیست کافر و وزیر اگر کسی ستم شریعت را که ما مع گفت
 که باینکار کفر سر کافر و وزیر اگر کسی بر ستم بطریق غلط گوئی که چنین نعمتهای بیشتر است و یا
 چنین عذابیهای ستم و او گفت که از ان جهان کسی نیامده است کافر و وزیر اگر کسی ستم
 ایمان نیامده باشد و نیز مومن بهشت خیزند اگر یک از ایشان هر یک گفت قولاً و فعلاً
 و اعتقاداً کافر و چنانکه گوید اگر فلان خدای جهان کرد و یا فرزند خدا کرد و او را خود از وی
 بستانم کافر و دیا فرشته را منکر شود و با دشمنی در چنانکه گوید که دمار فلان بهرین جوان بر
 عزرائیل میانش کرد و بگوید یا خازن دوزخ را بگو و بدو شمع در دوزخ کافر و وزیر اگر کسی
 هر چه می کند بفرمان ب العزت می کند پس گوید که حکم حق را رضی نباشد و بگوید انچه در کتاب است
 دروغ و افسانه است و عالمان از سبای گویند و در ویش از اسلام باطنی و سنی است و در ویش
 و عالمان از قدیم الایام و شمنی است کافر و وزیر اگر عالمان قدیم الایام و شمنی است کافر و وزیر اگر
 عالمان از کتاب گویند پس گوید که کتاب هدایت کرده باشند و اگر غیر از لبرگ و فصل از همه
 خلق و از ملکات اولیایان کافر و چنانکه بعضی علوم که خود را پیشوای خلق دانند و انچه در کتاب
 میزند که الولایة افضل من النبوة بافترا در نفس مکر ای معنی جدید است بهجت لفظ عبرایان بیان میکنند
 و ولایت خود را افضل از نبوت مهر موسی علیه السلام و غیر ذلک می دانند و خود را و مردان خود را از
 فایده شریعت و ابابیر و ان می آورند و در ورطه کفر و هلاکت گردند و جزو از خدایان که در رساله عبد الله
 یافعی آورده است که چون شیطان شیخ عامی را در خلوة یا در خنده و شادی می کند که بسبب
 این خلوة ویرا کافر سازم و هر احوالی را در دست میگیرد و در ان بول میکند و کثیری را از دوزخ
 و ویرای گوید که مبارکباد ترا این مرتبه و ولایت که این کلام و خوشبختی بیشتر است و بعضی
 و بدو پیری را می نماید که چرا خوار در سبب دارند و مرغزار را و جاهای خوب که این منزل گاه
 شما است در بهشت و بعضی بدو پیری را بدو بنیاد و عجب و عجز را و بعضی بدو پیری را و عصاره
 و ایش از انی را که ایندنا و در ابدان قبل و بخت شود آورده اند که شیطان عرش می کشد سموت

فی السید علیه السلام را و گفتار که را غایب شده بود و در اوقات دیگر بصورت یاری می آمد که در آن مجلس
 بودی و اکثری کللی آمدی و بیار و گفت بسم الله الرحمن الرحیم و آنچه لایزال بود همچو ما و در حک
 با قلی والا خیره خیر لک من الاولاد لی تا آخر یعنی یا محمد بن داود و تبرکات تعالی تحفه در و در لطیف
 خود میرساند و قسم یاد کرده است و وقت حیا است یعنی بروی نامی روز تبارک یکی شب تار یک
 بن تار باشد یعنی از شب تار یک شوق بیرون آید و از روز و روشن شب تار یک بیرون آید این
 بر قدرت خود است که افریننده روز و شب است و بر و استی از روز و مراد جمال حضرت است که اوقات
 با از رخ جمال اوست و مراد از شب دو کیسوی مشکبار اوست و جو اقسام اینک گند است
 از خدای تو و بدشمنی نگرفت شمار و آخرت که سرای باقی است بهتر است شمار از دنیا فانی یا با چون
 زمینان جمع دشمنان ما را یاد کردی ان شاء الله که گشتی برای حق تا دیب جز این نیست که دم قصه
 معتبر لوح علیه السلام و در قیاس و چه آنکه معروف است بیان کرد از برای قیامت این
 آیت بخواند و تعالی عذبه علم الساعه و تیر الیث و یعلم ما فی الارحام و ما تدری نفس با ذات
 تسبب خدا و ما تدری نفس با ی ارض موت ان الله علم خیر یعنی قیامت لا یریب الا لشکلی
 اما روز مطلق و تعیین گفتن او که در حضرت است بر نیز از آمدن باران از شکم ادران از کتاب استقبل
 و از رسیدن موت کسی نماید بر سببیکه خدای علیم و خیر است و گذرنده و قبول کند و این پنج غیوب
 کاوند و در شان روح این آیت خواند و تعالی بیاد کند عن الروح قل الروح من امر ربي و اما
 او تیمم السلام الا قبله و چون روح را تحت ظل کن گفت و در حدیث و اخبار صحیح وارد است که جسم
 لطیف است و حضرت رسالت پیامبر برشته ازین آگاه نگردد از بیان او منع کرد پس ما را و شمار
 او لیست است که هیچ نمیگویم و ساکت باشیم و آنچه که از ان محمدان از روح خبری میگویند و مردمان خود را
 که راه می سازند که تبارک روح بنجام در خلوت عوام الناس را طو روانه و تجلیات شیطان حسانه
 می کنند احقر از شیخ جابلی اولیتر از شیطان باید که زیر انکشاف ایشان امتیاز میان روح و میان
 ذات الهی تعالی نمی تواند کرد بلکه تعصبان خود روح را عین ذات دانند که از شیوه و بالا اگر می شنید
 مستقیم بر شریعت بوده باشد تجلی روح را از تجلی ذات امتیاز میدهند زیرا که روح را بقول صوفیان
 فی الجملة تجلی است مگر همه از برای این است که در چهل حدیث حقیقه حضرت در رسالت نیاصلی الله

و در حدیث
 علیه السلام
 و در حدیث

طهر کرد و نماز و روزه و حج و عمره و صدقه و زکوة و غیره را عمل کرد و دوست
 دیگر بهتر اسحاق بود و دوست را گرفته باشند و بهتر نویسی و بهتر بارون معلومه الله علیه بگردد
 گرفته باشند و بهتر عیسی بی بی بریم نیز دست بگردد گرفته باشند چون در انروز قیامت که خدا میآید
 آن روز را عظیم خوانده است شداید و هولها و اوسا نه گفت یکی از یکدیگر دست باشند و ستون
 عرش چنان کنند و هر یک گوید نفسی نفسی مگر حضرت رسول علیه السلام در انروز امتی امتی گوید و چون
 یار از یار و مادر از فرزند و پسر از پدر و پسر از برادر و زن از شوهر هر همه نیز در انظرار نمایند و
 فرشتگان عذاب شعلهارا آتشین بردست گرفته پیر و مرید را یکجا کنند و گویند که چرا دعوی طلب
 گوید که پیوسته را خدا می و پیوسته گفتند و بجای شیطانی را بجای زنا و صفتیه می گفتند و سخن عالم علمارا
 قبول نکرد و ایشان گویند که ما طالب دیندار و نجات بودیم و همیشه چنان بران مارا گمراه کردند و
 بعضی بایان ضامن میشدند که شاخ زاده و پسر زاده و سید زاده ایم چون مارا دیدی نجات بانی
 بگفتن عبادت از میان بر میداشت و هر باطلی که پیش ایشان میگویم و میگویم مارا نشنیدند و
 پیران را گویند که شاعران چنان بری و پیشانی میگردید که بندگان حق و اوست محمد را از راه راست
 که شریعت محمدی است بیرون میکردند آن زمان این بران گویند که چون ایشان بر باطلی هجوم
 جابلان پیش آمدند ما نیز چیزی از شر خود می تقسیم و بعضی از یکدیگر منکر شوند که با پیر و مرید نه ایم چون
 خدا می علم و علام است حکم کند که هر همه را منی بیرون میداشت و بیرون از در و درخ اندازید و انکه پیران
 کامل اند و مریدان خود را در متابعت حضرت رسول علیه السلام مستقیم داشته اند در روز قیامت در
 گرامی قیامت هماده شوند گفته اند اقباب فرود رومی است الحال در چهارم آسمان و یک روز
 بجانب است و پیش این یک روزی اتفاقا در حجاب برف است که در پیش روزی اقباب میروند و اگر تمام
 عالم را بسوختی و در انروز زمین دیگر میفرشند که آن زمین سفید باشد کما قال الله تعالی
 تبدل الاض غیر الاض آن روز اقباب یک نره دراز زمین نزدیک کنند و هر همه رو به پای اقباب
 را بایان کنند و هر فردی را چندان حق میدهد که بخت و شتر نشد اگر غرغریار شوند و
 هفت طایفه در زیر سایه خوش بخت چنانکه عالمان عامل امیران عالم را آن سائیکند و روز
 دو صدایت از قرآن بخوانند و مودان حقی و کمیکند خدمت علما کنند و کمیکند و خیر و فروخت

گفت و منی که من میسندید بودم سیم یکم و بیست و نهم میگویم اما چون نمیدانم میگویم سیم
 سیم بر من چو ام نه زید را که اگر سیم کنم دیگران خنده و تمسخر را حاصل و من که خود را سیم میگویم
 سفیان نوری قدس سره الغریر در پلوان غیری میرفت ناگاه پایش بجزیره و در رحمت خیر رسید و نوری
 آواز داد که ای نونعلین در بر پا بگو که در پلوان دیگران میرفتی و نیز روزی پای جریحه آمد
 نهاد برای دخول باز آوازی شنید که یا نور و نام او ابو سعید بود بعد از آن لقب خود را نوری گذاشت
 آنکه حضرت با نیر ببطامی قدس سره روزی پا چوب در مسجد برای درآمدن نهاد از برای
 گفتار برده ازاد کرد پس باید که در وقت دخول مسجد پایها را از نعلین بشوید و با من پاک کند بعد از آن
 در مسجد نهاده فصل است که روزی در وقت خلافت امیر المؤمنین قضی علی رضی الله عنیه یکی از اصحاب آمد و با
 از نعلین کشید و بگذاشت و از مسجد بگریخت و قضی علی رضی الله عنیه گفت اگر بعد از این می بایستی از پلوان بود
 که بساطت بایستی پس باید که چون مسجد در آمد همیشه در مسجد اگر کسی باشد که مشغول بکار و تبادلات
 و از آن باشد قضی با او و یا پیشین گذارده باشند سلام بگوید و اگر کسی نباشد سلام بر بنویسد و گوید که سلام
 علیها و علی عباد الله الصالحین تحیت مسجد بگوید و در رکعت اول بعد از فاتحه آیت الکرسی
 یکبار و سوره اخلاص بار و در رکعت دوم بعد از فاتحه اخلاص بار و بعد از فاتحه رو قبله بگوید و یا بعد از آن
 مشغول باشد و نام که در مسجد است بنیت اعتکاف باشد اگر چه یک ساعت باشد و سخن بگوید یا سخن
 نگوید تا از سخن بگوید گفتار و این ایشان گفته بوی در مسجد را که نشو و نشستن مکان از مسجد
 بیرون آیند و حضرت رب الغفر بنانند که یارب یا یا از بیت مبارک برون کشیدند از حق تعالی
 بعد از آنکه صبر کنند که تا مسکافات شمار روز قیامت از ایشان بگیرم در خبر هست که تو به چهار کس
 قبول افتد یکی سخن گفته و دنیا و در مسجد دوم کسی که در حالت مجامعت و یا بادل غایب و در میان
 که سیوم در وقت وضو و غسل زیرا که در وقت مجامعت و غسل کرام کاتبین ثبت عاده هستند که
 ناموت او نگاه کنند پس چون احوال کنند ایشان گویند انک الله که از تو شرم دارم و تو از ما شرم داری
 و او از برای نوشتن یا چارست کردی با و از تو نویسد چهارم در وقت نماز که عالمان و عظم
 و بندگان نصیحت شاید که سلام هم بگوید که گوش می شنوی و وقت و عطف و خطبه و فضیلت سلام ثبت است
 ترک ادا اعلی است و نیز چارست سلام بگوید اگر چه فرض است که استماع و عطف و خطبه و فضیلت سلام ثبت است

سید
دخول در مسجد

بیت
بیان رنظ
شدن و اول
سلام

و خواب و من کماست به چنانکه در مجمع المکات است که در خوف از دریا و اهل ناهار و اهل
 اصفهان و ج ساوین و بهر که در یکطرف خط در ناست و از طرف دیگر ناهار و اول مردم
 در اقصای دشت عسائی که در دشت آمد بر که آن اولی بر سر و غیره بسیار است
 که امام عظمی را آن روضه کردی در آن حصه کردی که اگر خود را حصه کردن در ایام غفلت نمیکند
 را در حصه به چشم و اگر نالغ و گویم از برای صحت و منافع بر همه گفته اند و اینها در این
 گفته که اگر در دشت است یا از دروازه ای طویح رسیده و محل علماء را حصه کردن با قسط
 سود که در دشت است بر همه کردن باید و سرور طوی اوی آورده است و اهل طویح پس حشر
 مسته لا بخور که این امام مع امه و احبه و الا لفرقة الاحمده و علیه الصلوة و در سال که
 شاه قاسم عبداللہ کوردی نگذشته است که در می پیران اهل عالمی بود که صاحب حسن و
 انکسار کرده بود و وحشت که اگر که اهل مار گرد و دوس که به پسر و قس و حی آنکه اهل عالم را
 گوید با هر کس که گفته و دیده و نگاہ و دلسریده اند و اوقات را در احوال و در مار گردانی و در دوس
 است مالتان قول از حد و چون از مسجد مروی آید اهل بای حب مروی ببرد و حصرت عمر
 صلوات الله علیه و سلم بدو که هر که از مسجد مروی آید و نظر سوئی آسمان کند و آن است بخوابد و در
 معانی را با ما خلعت و با اطمینان که فقها حداد الدار حدایتی االی و در اسطر حب و در تعبیر
 و از یک این است و در معانی و لا بر کوا الی الدن علیکم صکم الدار و الکلم من دهن الدن علیکم
 هم لا ضروری از حضرت تسبیح معانی نوری محمول است که در دوح مائالت است از اس که لا علیکم
 و عوصا الا اندیش مائان های عالمان باشد که از برای گفتن ال و دعا و بی برادر اهل کوا
 و در او و کوا است پس در وقت لوکال خورد و در پیش پشایان علی کلق الهرة میکشد و اگر
 اوقات از این است پس سکه طرحه را هم می کشد و از چته فال و میاوی ترک لمر و روف دی می کشد
 نمود اندیش اهل فحیم و عالی علیه السلام سر و اس العلماء الدین احمد و امام الامراء تحصیل ال
 و هم که امام الحضره تصیر علی العزیز و ایضا و علیه السلام العلماء را اندیش الی الامام حاکم
 الامراء و علی حاله الامراء هم رسول الله و در عمدة الاسلام است هر که از علم بیاید و عمل و نیکی
 بپیران که با که با و در دوستی و عداوت فی که کتوبه تعالی و لا تکتوبه کالدن بنو لولن و لا

مات و در دشت

در دشت و در دشت

در دشت و در دشت

تفعلون الذين يقولون ما لا يفعلون که تفعلون اند و نیز بزرگوارتر است که بگوید که باید گفت
 با عارف گفتند عارف کیست گفت عالم گفتند عالم کیست گفت کسی که از برین مضامین خود را از
 همه کس و از همه کس تعالی را نامناهی می اندوزد و من عباده العلماء حضرت با نیزه گفته است من کان به اقرب
 فهو فی صعب خطیر و نیز حدیث حضرت است قال علیه السلام الولی للعالم سبعین مرة و للمجاهل مرة
 بر این اگر عالم بر نیزه کار را گویند که از دره گناه پر بر نیزه چنانکه پیش حضرت پیغمبر علیه السلام احوالی
 نشسته بود پیغمبر علیه السلام این آیت خواند و فرمود تعالی فمن تعال من شغال ذرة خیر اریه و من تعال
 من شغال ذرة شر اریه پس اعرابی گفت یا حضرت ما را ایمان علم نیست که ذره خیر را تا تو ایمان عمل کنیم و تکلیف
 بچشم و از ذره شر تا تو ایمان احراز کنیم که ذره خیر را احرام و ذره شر را حلال است گفت پیغمبر ع
 فرموده است هذا الرجل افقه الناس فقلت که بزرگوار در دوزیر رساید و بارای غیری نیست
 بود و کتابت میکرد حرف تر بود و خشاک می شد و هست که از آن دیوار پاره خاک بناخن بگیرد
 و بر آن حرف اندازد و در دل اندیشد که تو که حق نیست باز گستاخی کرد و دست برد که خبری سهل
 است چون خاک بر نوک گفت تا قتی آواز داد که باش چون سهل و انسی در قیامت مکانی
 یایی کتاب از محل آن پیشش صد صاحب برای برو آمد و سرش را بچرخید گفت چون پیش آمد
 پرسیدش که حال چه بود و او را باز گفت صاحب بیا و نیز در که می شد گفت ترا بخشیدم
 و آن ذره علماء را معلوم است پس برای استیجاز ملک مدد و باو تخم کلنجی نمیزد اگر گرفتند
 باز در اینجا اندازند و از ملک غیری خوب برای خلل و فلان نمیزد و او روده اند
 که روزی حضرت مرتضی علی الرضی علیه السلام با خانوون جنب بی بی زهرا رضی الله عنهما حکایت
 از و نامد بهتر سلیمان میگردد که در وقت کار خیر دختر دانا و در تاجی داده بود که تمام نایج
 را بگوهر شجاع کلکل کرده بود که هر یک گوهر از اینان خراج ولایت می ارزید خانوون جنب
 حکایت گفت و در وقت که بکر حضرت مرتضی علی در دامادی پدر بن خبری نیافته است از مال
 دنیاوی پس از بخت با حکایت آدمی کن و ازین اندوه در عجب گفت ناگاه حال جهان
 از ای خود را در خواب دید و گفت ای جهان پدر جویدان نیست و من ماه در خوش شامی گفت
 تو شده ام شاید که دار الفعا بدار البقا و من ابام حلت غای چون از خواب بیدار شد

این حدیث از کتب معتبره است
 این حدیث از کتب معتبره است
 این حدیث از کتب معتبره است

سراج الدین و ایدم قال علیه السلام صلیت خیر ائیل علیهم السلام من فضیلت العلماء قال نعم
سراج انک فی الدنیا و الآخرة داوی الله تعالی الی یومکم العلماء را بی و بیالی و سائر انان که
عبدی و ما نم مالی دن اعطی مالی علی حیا لی فله الحجة و لا ابالی دن مع مالی علی حیا لی فله الی
و لا ابالی و قوله علیه السلام من کان فی طلبة زرة من نفع العلماء می فی جسم دبر او طولی الحجة
که در زمانه برون رشید رجح و در جادوت حق تعالی مشول اند و از خاندان بریده اند و دل کم
واری او گفت که استقامت دین نبوی و قوام شریعت مصطفوی و احکام حقانیه و یقینی بهالمان
است و عالم هر چند که بی عمل باشد چهل کس شفاعت وی بهشت روند و عابد اگر چه در ساقبت
عالم باشد تنها و نیست رود و فالله و ربح لقوله علیه السلام انما حق اربعة فقد حق اولهم الاسباب
چشم العلماء ثم السید ایدم الاطفال لا یومیه کس در کمان بدوت گفتند که بیاید استکان کنیم
بی طمعه در بیان زجاجه و آوردند و آن زجاجه را به شکل آدلی درست اندام راست کرده بودند
و در اندرون آن زجاجه جانی روغن و آبش کرده بودند چون شنب شد آتش درو کردند
پس تمام از سر تا پای کیه نور می نمود و آن شخص را گفتند که در صومعه فلان عابد بود و
استان کن چون آن شخص درآمد تمام صومعه بر نور شد عابد از جای رحبت و گفت من
است آن شخص گفت انما جبرئیل گفت شمار از تبه پیبری شد زیرا آن که ریاضت بسیار
سجا آورید و شقت تمام کشیدید احوال حکم باری تعالی برین است که شما پیغمبر شوید
و من جبرئیل ام بر معجزه که از شما خلق می خواهند من بر شما خواهم آمد و ما تمام خواهم
رسانید شمارا بایده که در دادجوی پیغمبری بکشید و دعوت نمایند عابد گفت اگر
فرمانمایید من چگونه خواهم کرد گفت روا باشد که جبرئیل هرگز دروغ نگوید
است عابد قبول کرد و آن شخص با کرام تمام از صومعه بیرون آمد باز پیش عالمی
رفت که بنبر از فرض خدای سبح نوافل بحایا و رده بود و شب به فراغت
خوابی کرد چون در پیش او رفت از زانگشت پایش کشید عالم به سبب بیدار
نشد و خانه را به نور دید کلمه محمد گفتند آمانه کرد و دید که از پیش او نیروز و گفتند
کسی آن شخص گفت منم جبرئیل که تو پیغمبر می و حق تعالی درود میفرستد که

سراج الدین و ایدم قال علیه السلام صلیت خیر ائیل علیهم السلام من فضیلت العلماء قال نعم
سراج انک فی الدنیا و الآخرة داوی الله تعالی الی یومکم العلماء را بی و بیالی و سائر انان که
عبدی و ما نم مالی دن اعطی مالی علی حیا لی فله الحجة و لا ابالی دن مع مالی علی حیا لی فله الی
و لا ابالی و قوله علیه السلام من کان فی طلبة زرة من نفع العلماء می فی جسم دبر او طولی الحجة
که در زمانه برون رشید رجح و در جادوت حق تعالی مشول اند و از خاندان بریده اند و دل کم
واری او گفت که استقامت دین نبوی و قوام شریعت مصطفوی و احکام حقانیه و یقینی بهالمان
است و عالم هر چند که بی عمل باشد چهل کس شفاعت وی بهشت روند و عابد اگر چه در ساقبت
عالم باشد تنها و نیست رود و فالله و ربح لقوله علیه السلام انما حق اربعة فقد حق اولهم الاسباب
چشم العلماء ثم السید ایدم الاطفال لا یومیه کس در کمان بدوت گفتند که بیاید استکان کنیم
بی طمعه در بیان زجاجه و آوردند و آن زجاجه را به شکل آدلی درست اندام راست کرده بودند
و در اندرون آن زجاجه جانی روغن و آبش کرده بودند چون شنب شد آتش درو کردند
پس تمام از سر تا پای کیه نور می نمود و آن شخص را گفتند که در صومعه فلان عابد بود و
استان کن چون آن شخص درآمد تمام صومعه بر نور شد عابد از جای رحبت و گفت من
است آن شخص گفت انما جبرئیل گفت شمار از تبه پیبری شد زیرا آن که ریاضت بسیار
سجا آورید و شقت تمام کشیدید احوال حکم باری تعالی برین است که شما پیغمبر شوید
و من جبرئیل ام بر معجزه که از شما خلق می خواهند من بر شما خواهم آمد و ما تمام خواهم
رسانید شمارا بایده که در دادجوی پیغمبری بکشید و دعوت نمایند عابد گفت اگر
فرمانمایید من چگونه خواهم کرد گفت روا باشد که جبرئیل هرگز دروغ نگوید
است عابد قبول کرد و آن شخص با کرام تمام از صومعه بیرون آمد باز پیش عالمی
رفت که بنبر از فرض خدای سبح نوافل بحایا و رده بود و شب به فراغت
خوابی کرد چون در پیش او رفت از زانگشت پایش کشید عالم به سبب بیدار
نشد و خانه را به نور دید کلمه محمد گفتند آمانه کرد و دید که از پیش او نیروز و گفتند
کسی آن شخص گفت منم جبرئیل که تو پیغمبر می و حق تعالی درود میفرستد که

از کمان بدوت گفتند که بیاید استکان کنیم بی طمعه در بیان زجاجه و آوردند و آن زجاجه را به شکل آدلی درست اندام راست کرده بودند و در اندرون آن زجاجه جانی روغن و آبش کرده بودند چون شنب شد آتش درو کردند پس تمام از سر تا پای کیه نور می نمود و آن شخص را گفتند که در صومعه فلان عابد بود و استان کن چون آن شخص درآمد تمام صومعه بر نور شد عابد از جای رحبت و گفت من است آن شخص گفت انما جبرئیل گفت شمار از تبه پیبری شد زیرا آن که ریاضت بسیار سجا آورید و شقت تمام کشیدید احوال حکم باری تعالی برین است که شما پیغمبر شوید و من جبرئیل ام بر معجزه که از شما خلق می خواهند من بر شما خواهم آمد و ما تمام خواهم رسانید شمارا بایده که در دادجوی پیغمبری بکشید و دعوت نمایند عابد گفت اگر فرمانمایید من چگونه خواهم کرد گفت روا باشد که جبرئیل هرگز دروغ نگوید است عابد قبول کرد و آن شخص با کرام تمام از صومعه بیرون آمد باز پیش عالمی رفت که بنبر از فرض خدای سبح نوافل بحایا و رده بود و شب به فراغت خوابی کرد چون در پیش او رفت از زانگشت پایش کشید عالم به سبب بیدار نشد و خانه را به نور دید کلمه محمد گفتند آمانه کرد و دید که از پیش او نیروز و گفتند کسی آن شخص گفت منم جبرئیل که تو پیغمبر می و حق تعالی درود میفرستد که

• نور فہمہ لکھنؤ الہی لکھنؤ بیگم محمدی کے عہد میں

سعادتمند بسیار گردید احوال ما در آن شهر بی خوفی بود که خدا عالم گفت که ای ملعون
 محمد بن محمد بن محمد که می را شمشیر می کشد دست بر جوب رود و شمشیرش که می کشد و جوب
 که جوب بر سرش کوبد آن شخص از شس او گریمه در خانه خود آمد و چون رود
 سدا و ساه و ارکان دولت آن شخص را در پیش خود خواند و در سید
 و اعدا را مار نمود و در کال دولت و ماد ساه امام توسط را سید بد که خانه کاخ
 سدید اگر اس معاند است که هدار محمد مصطفی علیه السلام و مسلم معیر و گر سید
 و عالم امان خود را تسلط بر دوش معلوم شد که اس حکام سید است محمدی عالم
 است که کلامان در آن ساه ال و پادشاه ای برادر احراز کن از خانه عایه
 و عامل دار عالم بایر سرکار و عامل او مرد و اندک است معده دست بردار
 امام حسن نصری قدس الله روحه در ظاهر و باطن با سدا و ساه بود و اگر در شس
 می کشد ساه که در آئینه اس می نمود و در آن حاکم آورد و اندک می کشد
 و اصل نامش عارب روری می کشد امام حاضر است امام محمدی را و سدا و ساه
 دعوت که چون آن کس در سلام داد جواب به گفت که سدا و ساه گفت ترا
 امام می خواهد گفت که دست امام بر دیکر جسم می رنم اما در فصل امام محمدی که سید
 و احوال بر حق است امام خود جدا می رنم معده چون آن کس سس امام است و سدا
 بار نمود امام و ساه و سدا و گفت گو که امام خود خواهد آمد و الا ما آن شخص دست
 و گفت که امام اس من گمیه است گفت از آید او خدا ما سس امام رنم رنم
 جدا می میت جدا کرد آن کس در میان گس آن مرید احاطت نمود و عاقبت امام
 خود سسی آورد و آید از آید امام بر سر ریخت و جواب سلام گفت امام گفت
 که این طریق از کما به ساه به گفت که سید از فصل سس امام محمدی که سید
 اس سس امام باید با واقعه راست باشد ما کاه تخت نورانی مالای سر و فصل آید
 و سدا و ساه که نور او بر آفتاب خالت چند و اصل بر مالای آن تخت سوار
 می شد و بار و روی آید و آن تخت عایب شد امام گفت سید و گر سید سید و نا

کارش با تمام رسد قبول کرد و روز دیگر از طرف ولایت بصره مردمان حاضر شدند
 روز دوم چون امام رفت وی همچنان در خوبی و دل آویزی بود و امام گفت که است
 در روز نهم امروز باید که در بار تخت بیدارند و آنده امام گفت سوار شو هر چه
 که قصد کردی تو است سوار شدن امام گفت اسی لغت اند چرا راه مرید من زدیده
 آن تخت در میان دو در و سیاه و پر آکنده شد و دو اصل تخیل و شش سنده شد و در
 پای امام افتاد و تائب شد گفت یا امام این چه بود گفت تخت شیطان بود و در
 چون من بطرف او نگاه کردم زنجیری در دست داشت دست دراز می کرد و سوار
 می شد چون امروز نظر کردم تو است زنجیر را پایان کردن از ترس من چون
 لغت کرد و شش گم شده و گفته اند که بعد از وفات امام بغیر اذن و اصل خود را پیرود
 پیشوای خلق که و بسیار جهال را از دین حق بر باطل انداخت و معتزل کرد و از آن
 حمله مریدان عبد الواحد بن زید و حبیب عجمی را اذن داده بود که بیج خان داده
 از عبد الواحد بن زید پیدای شد او که زید به دوم فضلیه که تعلق به فضیل بن عیاض
 دارد و سیوم او همیه چهارم ابو بریه به پنجم حشویه که تعلق به شافعی دارد و نه خان داده
 از حبیب عجمی پیداشده اند چون همیه دوم داوودیه سیوم که خیه چهارم مقطعی به پنجم
 فردوسی که تعلق به حیدر ادهبی دارند ششم عباسیه که تعلق به احمد بن محمد بن
 دارد و ششم سهروردیه که تعلق به شیخ ابو نجیب سهروردی دارند ششم کبرویه که
 تعلق به شیخ نجم الدین کبیر دارند هفتم ستماریه که تعلق به عبد الله ستماری دارند
 و ثامن از امام حسن بصری رضی الله عنه که بر که بغیر اذن کامل از شافعی
 کند ضال و ضل باشد و این چهارده خان داده بر حق اند و هر یکی بغیر یک
 و بعضی تا چهار تا پنج کس را بر میدی گرفتند این که به هجوم و جاحی مردمان درین
 و پیر میگیرند و میری گوید که شما را چیزی نمیانجامد از اطوار و انوار گویا که جان را بر او
 نیست بلکه شیطان است که انیان را از راه حق بر باطل خواهد انداخت و در غفلت
 اندازد چنانکه روزی امام حسن بصری رضی الله عنه مرا صاحب خود را گفت که

در بیان
 خانه در روز

باز خود را آویران کردم باز آواز کرد که برای باز آمدنم باز از خاطر
 سیاسی رفته بودیم جهان مدت ششماه آویران می شدیم و مرا سیر و
 می کشید و بعد از ششماه چون آویران شدیم باز آواز کرد که منظره
 ازین جا برای گفتم ای ملعون تو از من چه می طلبی چون شنیدم
 دیگر آواز نکرد و آن سفید از دامنم بیرون شد و در خاطر من صفای
 شد و آنچه از بطن من چیزی رفته بود باز آمد پس سعید جلالت گفت
 که سفیدی در عین سیاسی است زیرا که اگر شما را علم می بود سیطان روز
 تمامی شکست و در مدت ششماه شما را فریب میداد و از روضه مبارک
 بالائی بریدی که بایسته نهایت بالایی روضه بود و بایسته
 عطار گفت که یا سعید جلالت شما که علم کرده آید سیطان را هم گوی
 گفت و در تبه یک گرت درین زمان دیدم زیرا که چون من در روضه سر
 در آوردم از عقب کسی فریاد کرد یا سعید جلالت شما کار می دارم من به فراست
 علم دریافتم که درین چنین محل که من زیارت روضه حضرت میروم و مرا منع میکنند
 نباشد مگر سیطان گفتم ای لعنه الله چه کار داری و دیگر روزی دیدم که کلام
 در دست گرفته بود و گاهی پیدای شد و گاهی غایب گفتم ای لعنه الله کلام حق
 چه کار داری سیطان کلام الله را از دست انداخته و رفت بعد از آن حضرت
 خواسته عطار در طلب علم مشغول شد ای برادر خوف این مبلغ باید کردن که
 ده و دهامیه اسلام همیشه گریه می کرد و از گریه کردن نمی آسود و چنان مبارکش
 درم گرفت متر جبریل علیه اسلام آمد و گفت ای داود گریه از برای چیست
 گفت از برای آنکه اگر ما را کار آخر بیا گانند متر جبریل ما گفت که خدای تعالی
 می فرماید که اگر چندان گریه کنی که سنگ خاره باب چشم بگدازد ای اگامت کنیم
 و محمد آخر زمان آید که از طفیل او جمله موجودات در وجه آوردم او را نه گام
 مرا باد و لام کار است یا از جانب بر است بعد از خروج او ارج او از آید

در این
 کتاب
 در این
 کتاب
 در این
 کتاب
 در این
 کتاب

از پیش شما برخواست و راه بیابان گذشت و گفت یا صفا احمد مرا از حضرت
خویش بپرازد و در حضرت پاک تو آمده ام از پیش خود مرا در حق باری خیزم
کن که بار آورگم و در حق خواهی بروی من از کرم خویش بر سرش ندا کردم
که تو انجبتیدم و گفته اند که درین میان یکی از خوب پیش حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و سلم آمد و گفت یا رسول الله شنیده شد که حساب امت بدست
خود التماس کردی چه جواب یافتی پیغمبر علیه السلام گفت هر چند که خواستم
به دست من ندادند آن شخص شادی کرده در رقص در آمد و دست کوفتن گرفت
حضرت رسالت پناه فرمود که سبب فسادی چیست گفت از آنکه او را رحم الرحمن
است و هر یک از این است از حضرت شما و شفق از مادر و پدر و برادر و گدایان است
لقد کثر قل یا عباده الذین اسر فوا سیئله انهم لا یقسطوا من حرمه
الهدان الله بغیر الذنوب جمعا انه هو العفو الرحیم ابو بکر به بصری گفت
قدس الله روحه که خداوند اذان کنما مکاران گردان که اضافت ایشان
به اتقاد پاک خود کرده و یا عبادی گفته و چون نامت خفاست رحمت شما
امروزه عاصیان را در کار است پس مرا چه غم از گناه بسیار است آورده
اند که وحی کرد فی تعالی نبوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم که یا محمد اگر تمامی
خلق پیش خلیل ترین مخلوقات باشند خسته خزا و از غلبه به به بانی پیغمبر گفت
یا خداوند خسته خزا به هیچ کار دوی نباشد و بی تکلیف خواهد داد و گفت سنکه
احم الزمان من ام و کمال صفت خفاری من اگر گناه هر یک مقدار پی
آسمان و زمین باشند چون در مغفرت در آید آسان تر باشد از بخشیدن خسته
خزا و اگر گناه نبندگان نبودی پس صفت خفاری ما مهمل بودی و این چنین
بذات پاک من رواست بحی بن معاذ گفت خداوند تو که بچندین حرمت
مرا به چندین دولت و فخری عبادی می گوئی و اضافت بذات پاک خود میکنی
ازین شرف و بزرگی مرا دیگر چه بهتر مرا همین اضافت بسندست و لا تقسطوا

خود یا قسم پس از مبدع الحق تر نباشد که متابعت حضرت رسول الله را مانند
 فعل خود ساخته را دین دانسته هر که خیر عمل به قصد و دانایی معهود و فرمود که
 منیر گفت علیه السلام کل بدعت محدث و کل محدث ضلالة و کل ضلالة فی النار
 و گفته اند المبدع من خلیل خیر طریقی است و الممارح با ایشان دشمنی دشمن
 یکی از اصول دین است که گفته اند انتشار المذاهب و با ایشان دوستی از
 ترس زوال ایمان است هر که ایشان را در مجلس بدست و یا زبان غیبت کند
 و یا بر بخاند خداوند تبارک و تعالی از قبح اکبر که بر کسی را در قیامت در پیش آید
 او را امان بخشد قوله علیه السلام من امان اهل المذبحه امنه الله من فزع الکبر
 و نیز کسی که با ایشان دوستی دارد دشمن نرم و چرب گوید و ویران نهد تباری
 و در شیر منیر سلطان ابراهیم ادریس قدس الله سره گفته است که نورانی
 و جلالت شریعت از او برگیرند هر که اندوه ناک شود از جدایی یا رایل بدعت
 گوید که کوشش بجزای عالم می کند قوله هم من تدبر لایل المذبحه سلب عنه نور الایمان
 و جلالت الشریعه و الله من تبسم علی وجه المذبحه فداغان علی بهم الاسلام چنانکه
 در خبر است که مهر داود علیه السلام نذر پوشیده در غاری رفت و از خلق
 یک پوشیده بختی مشغول شد و حکیم زب الفذه جبرائیل هم آمد گفت یاد او در غار
 رفتی گفت از غاری و جباری می ترسم جبرائیل هم گفت که خداوند تعالی بیزت و
 جلالتی خود سوگند یاد کرده است که اگر تمام عمل او را آدم بجا آری ذره از اینها
 نه پذیریم تا بدوستان من دوستی و بد دشمنان من دشمنی کنی چنانچه آورده
 اند که مهر عیسی اسلام نیز همچنان کرد و رفته در غاری نشست بر دوش زمین
 خطاب اند و بدوستان او دوستی کردن نیز یکی از اصول دین است قوله تعالی
 یوم لا نفیج من مولی شیئا و لا هم یغیرون الا من رحم الله و در قیامت
 هیچ باری منبوع و خود رو با ندی نیاز ندارد و نیاز را از عذاب خلاص و
 شفاعت تواند کرد و هر کسی که ایمان بخدای و رسول خدا آورده باشد

ت
 در بیان
 خداوند تعالی
 و کسی که
 یکی از اصول
 دین است
 و در بیان
 کسی که
 قیامت خواهد
 بود که کسی
 ایمان بخدای
 رسول الله
 آورده باشد

و در رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله است که می فرماید که در روز حشره الملوک
 مذکور است که هر کس را ندانند که چهل کس را از مومنان و حواریات را در حاشیه وجود
 خواهد گردید که در ادیان است و بعد از ستاری سر یکی را به دست عیان بر دگر که هر یک
 از انسان صادر که سعادت و برکت است و دیگران را خلاص گردم و تقصیر
 که مردی بود و حج مطلقه حاجه طریقی او را به دست به دست اما هر جا که نام را داد و ایما
 و صلواتی و علمای مستندی دوست اما کسی دوست که ما کرده رست خود را پیش
 مسار و روی در آب حوض سد و در و در آب رود و او خود دوست و بار و
 صد میله سرون آمد و حوض رسالت افتاد و گفت که من است که هیچ علم بدستم نگذاشته
 ارجمه و کسی درستان هدای ما بهای ائمه است که در دهم این سر را در
 رست نمیرسیم در جواب است و در که حضرت رب الهات ما و علی الله علیه و سلم
 محله اما و اولیا و در چهارم آسمان نشسته است و خود را بر در میان آسمان
 در آورده و به طبعی تمایل شده و نگاه دارد که در سکاں آمده و کوره انداخته و گفت
 و طبقا اثر الموان نعمت آورده و در قریب او رسیده و او را مع کرده و گفت
 که شما این جماعت هستید و در حیرت نگاه حضرت رسالت ما و علی الله علیه و سلم
 را و نظر افتاد و گفت که او را کوره دست سستی مدید و همراه این جماعه بخود
 در آنکه دست داده این جماعت است و در حیرت را بافتان همراه خود
 دیدار است تمام مجال ولایت در و جمع شده بود و بر تقصیر که سلطان
 ابراهیم می آید و قدس الله سره العزیز و قوی که امیر ملج بود و جواب داد که در حق
 پیش او آمد و در دست یکی دوات و دست دیگری مارچه کا حد گفت شما
 گویاید گفت که ما این هر دو دسته ایم که ما بهای اولیا و اعدا جمع می کنیم
 و آسمان می ریم گفت تمام میسر بویید گفت و ائمه است که گفت می آید
 اندر او دست میدارم از روی در که سید و همه را در حواصت خود که ما را در
 در سکاں آمده و آن کا حد نمونه که ما می معدم از همه اولیا بود

اینست که در روز حشره الملوک
 مذکور است که هر کس را ندانند که چهل کس را از مومنان و حواریات را در حاشیه وجود
 خواهد گردید که در ادیان است و بعد از ستاری سر یکی را به دست عیان بر دگر که هر یک
 از انسان صادر که سعادت و برکت است و دیگران را خلاص گردم و تقصیر
 که مردی بود و حج مطلقه حاجه طریقی او را به دست به دست اما هر جا که نام را داد و ایما
 و صلواتی و علمای مستندی دوست اما کسی دوست که ما کرده رست خود را پیش
 مسار و روی در آب حوض سد و در و در آب رود و او خود دوست و بار و
 صد میله سرون آمد و حوض رسالت افتاد و گفت که من است که هیچ علم بدستم نگذاشته
 ارجمه و کسی درستان هدای ما بهای ائمه است که در دهم این سر را در
 رست نمیرسیم در جواب است و در که حضرت رب الهات ما و علی الله علیه و سلم
 محله اما و اولیا و در چهارم آسمان نشسته است و خود را بر در میان آسمان
 در آورده و به طبعی تمایل شده و نگاه دارد که در سکاں آمده و کوره انداخته و گفت
 و طبقا اثر الموان نعمت آورده و در قریب او رسیده و او را مع کرده و گفت
 که شما این جماعت هستید و در حیرت نگاه حضرت رسالت ما و علی الله علیه و سلم
 را و نظر افتاد و گفت که او را کوره دست سستی مدید و همراه این جماعه بخود
 در آنکه دست داده این جماعت است و در حیرت را بافتان همراه خود
 دیدار است تمام مجال ولایت در و جمع شده بود و بر تقصیر که سلطان
 ابراهیم می آید و قدس الله سره العزیز و قوی که امیر ملج بود و جواب داد که در حق
 پیش او آمد و در دست یکی دوات و دست دیگری مارچه کا حد گفت شما
 گویاید گفت که ما این هر دو دسته ایم که ما بهای اولیا و اعدا جمع می کنیم
 و آسمان می ریم گفت تمام میسر بویید گفت و ائمه است که گفت می آید
 اندر او دست میدارم از روی در که سید و همه را در حواصت خود که ما را در
 در سکاں آمده و آن کا حد نمونه که ما می معدم از همه اولیا بود

گفتند چون از تو که شتمن فرمان خدای تعالی برین شد که نام او بنویسند که ویست
 و دستدار: دستان منت لقوله علیه السلام من احب قوا بقبولهم و جفا به بجزا اهلهم
 و خشنودنی زمرتهم و ان لم یمل باعمالهم **نقلست** که تبرگوارسی بود گریه داشت که در
 حرم او می بود و خاصیت آن گریه این بود که هرگاه در خانه آه آن بزرگوار
 مہمانان می آمدند گریه نزدیک ایشان میرفت و تقصص می کرد که چند کسانند و در
 حرم می آمد و آوازی کشید و ایشان خاصیت گریه دانسته بودند هر چند گریه
 می کرد که آوازی کشید آن مقدار مہمانان را خوردنی سرانجام می کردند آورده اند
 که یک روز مقدار آواز خوردنی بخت نمودند در وقتی که مانده حاضر آوردند دیدند
 که یک کس از آن زیادہ بود و ایشان گفتند که بگریه غلط شده است چون گریه در رسید
 دید که یک مرد بیکانه است درین میان گریه آن کس را به چکال میرود چون تقصص
 کردند آن کس از مہمانان بود آورده اند که روزی دیگر برای مہمانان دیگر
 نشاندہ بودند و بروی آن دیگر برخود ناگاہ باری عظیم اندران یک
 قنادی احوال گریه در رسید و از سر طرف آن دیک می گشت و فریاد میکرد
 و آن دیک را بچکال میرد ایشان گفتند امروز می دانیم که این گریه به راجع است
 و قهر می کردند و او را از اینجا می راندند آورده اند که چون خوردنی بخت و دیک
 چشمش نیرد گریه ناچار شده خود را در آن دیک انداخت چون بزودی او را
 کشیدند طاقت نداشت مرد پس چون خوردنی فراوان کشیدند وی آمد
 ناگاہ دیدند که اندرون دیک ماری کلان بخت شده بود چون دانستند که کاری
 این بود آن بزرگوار گفت که خود را فدای درویشان ساخت باید که اورا در
 کفن کرده دهن کشید آورده اند که چون مردمان زیارت آن بزرگوار میرفتند
 اہل زیارت گریه می کشند بعدہ زیارت آن بزرگوار میرود آمار و ایت صحیح
 است که گریه مہمانان را چشم سر تقصص نمیکرد بلکه از باطن خیر و شکر می خورد
 نرسیده بود که آن گریه آواز می کشید و حج خود را خیر میکرد پس ای خیر معلوم بود

ع

ع

ع

ع

ع

ع

ع

ع

ع

ع

ع

ع

ع

ع

ع

ع

ع

ع

ع

است که آب از دهن اندازم و اما به طرف دست راست از آن بازگرم و چنانچه
 ایمان آورده ایم آب از دهن نه انداخته ام و در وصیت نامه امام معظم رحمه الله
 آورده است که در هر ولایتی که آمار بدعت و اهل بدعت ظاهر شوند قوم آن ولایت را
 خدای تعالی بدست پادشاه ظالم باندازد و تمام است از مرشد محقق قطب الاقطاب
 سید السادات سید علی ترمذی قدس العبد سره و الغویز که روزی توحید بنجم الدین
 کبیری قدس سره و بغیر و جد دست مبارک خود بالای کرد در حالت سخن کردن
 آورده اند که در آن سال در قاضی بخارا خندان لایاگونانگون پیدا شدند
 که خلق از حضرت ایشان اکثر پلاک شدند واکابر شهر بنی شیخ فرستادند و حاکم
 که مشرت و بلا دفع نمود چون شب شد شیخ وضو جدید ساخت و بر بام برآمد و دعا
 کرد که خدایا این بلا را دفع گردان ای تقوی بر سرش آید و او که این ملا از سبب
 آن بود که دست را بغیر و جد بالا کرده بودی گفت خدایا بدعت من کردم
 گناه خلق چیست بلا بر من نطق دارد و در استکان ایزد با من انداخته بایستی
 مبارکش شکست در آن زمان در شهر بیج در دوسری جم غفله صبح الصباح
 خلق را معلوم شد بیاد او فرستند و گفتند یا شیخ ما شما را وسیله خدایا هستیم
 اما بلا از من دفع شود از ما دفع شد و بجا رسید بجهت گفت تو سبب ما بود
 ما رسید شما خلاص شدیدی پس ای برادر چون ایمان با کمال دلستی باید که
 اصول دین نیز بدانی و مجموع او درین حروف است ثنائی و محاربت
 لذت و حیرت است یکی گفتن و یکی دانستن و یکی اعتقاد کردن است و محاربت
 اذن نبوت است که اول همه آدم صلی الله و آخر او ختم همه محمد مصطفی
 صلی الله علیه و آله و سلم نیست و محاربت
 اندام الف اما سبب است یعنی کاذب را از کار دنیا مقدم باید دانست و
 چنانکه آورده اند که داود طایفی قدس الله روحه استقام
 انبیر است بدست آمد همه را برادرشاه آن زمانه را و گفتندش چرا نصیحت

در وقت نیم شب افتاد بر ساگر کم کرد و در راه که در شمع سیاهان آید و چون شیخ از خواب
بیدار شد روین شد کوزه و شمشیر شیخ روی از وی بگردید و اندک درون شمشیر یکایت
و این را گرفت و بدست دیگر کوزه بدست گرفته است تا شیخ گفت دست خود را
از تنم بدار که روی شما را نخواهم دید خلیفه گفت شما را باید که روی ما را نبیند که روی تو
دریاست و من این شما را نخواهم ماند که من شما را ندانم و دست از دین من کشم
چون شیخ این سخن از خلیفه شنید روی بدو آورد و معافه گردید گفت که شما را نخوا
هم داده ام باز از من طمع محالست ندانید پس امر را حدال یک ساعت به دست از
درد داد و در و نشان را باید که دو او را در خود در هیچ حالی ترک نکند که گفت
ضرورت که بقصورت فرض نیر ساقط شود و اگر در و ترک کند بیچاره گرفتار شود
چنانکه آورده اند که نماز تجدد محمد مصطفی علیه السلام و از آغاز اسلام
فرض بود و بر او ایستاد که در متابعت حضرت اندوخت است که بزرگوار را گفته اند
که یک شب نماز تجدد از وفات خود در اندوخت است بود ناگاه آبی از بالای کعبه
بر پایی او ریخت بچاره تنه و زبیه پایی گرفتار بود و تنه و زبیه سبزه و ناگاه
بافتی آواز داد که باز نماز تجدد را وقت خوابی که وجدان اندوه خم غم خاری و سبزه
دست خود و حضرت پایی را فراموش کرد دنیا که بر که امری را در پیش گیر و ناگاه
آن زند باید که بچارساند و ترک زند که شترندگی دو جهانست چنانکه فضل است
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرمود که من خواستم از خدای خود که مرا از
کتاب و نصیر و کبیره آگاه کند خدای تعالی من خودی که از گناه و ذنوب پاکم کرد
پس هیچ گناهی بدتر از آن ندیده ام که کسی یک آیت کلام الله را یاد داشته باشد
باز از انوش کند و در شرح فشارق آورده است که نصیر فرمود علیه السلام که
بدترین مردمان کسی است که آنچه بروی فرض نباشد و بر خود فرض گردانند پس
مذکر کند و حمد کند و وعده و ناگفته و ناگفته و ناگفته و آورده اند که شتر
علیه السلام را طعنه پرسید یا رسول الله در ایام که با دنا و مصرخوی در اعلا

بکینه دو دوا بر هر مردمان و دوا بر هر پسران و دوا بر هر دختران کرده
 از بخت و محنت و غم و دوا بر هر کس که در حال حال جوانی است و بختی مانده
 است اگر گوئی هر چه می نما که مانند حقیر علاج کند بهتر بود علی اسلام و بود که
 ای طبیب من علاج علاج بر این و بخت من طاهر است و در حق من است که بدست
 سی سال است که من مادام که سرگشته و حلال جوانان و جوانان
 نیست اما آن که دارم همه صرف قهرای کنم و در روز و روز و مدام و خوشی و
 انتظار بود اما از مردوری و صل مانی که بدست آورده ماندم می خواهم که
 خودم در خاطر می آید که مادام که ولایت من قهری که رسیده بختی مانده و
 از احوال او خبر میسم و دای قنات مانده و بنوم من مواقت او من برگشته
 خواهم بخت من درین سال من مان حوی بخت من خود را میسر کرده ام آنست
 اما آنست است ای برادر و در لعل است و عدل و سلاطین در ص است من
 هر که لعل را برای وضع اسم مهات است این حد که حج که اند اگر چه در ص است
 اما از مادام و امراء و سلاطین است عدل و انصاف خلق ساقط کرده اند
 و هر که درین امر حق الناس از حق الله است زیرا که الله را رحم الله علیه است
 اگر خواهد بخت و اگر خواهد خفت که و آدمی هر که حق خود را می بخت تسل
 است که کس و ماضی مادامی بود از هر جای قلعه ریه های بیرون قلعه
 من بسته بود و برای آن ریه های در درون قلعه کشیده بسته بودند و
 منک حاکم بسته بود از هر طرف که دریا و خواهی آمد آن کسها را می حدای
 مادامه از رادی آورده و کارش مانصاف میساید آورده اند که درین
 مری از بود اگر آن آمد و بدان پس است خود را خارید فرمود که مگر زیاد خواهد
 مانند ما رید چون حاکمان رسیدید دیدید که خود می کرده سر و زن آورده و
 گفتند که بجز این حد دیگر بود چون دیدید که بخت آن حرفکار و در حق بود و
 بخت او بسته بود اما بید زبانه که این حرف میز فریادی بخت خود بود که بخت

درین
 سال

اور کسی نمی نشست و در مناقب آورد و هشت که گیری داشت از
 از طلا و هر روز در هر یک جانب یک یک ای انداخت و حکم کرده بود تا هر که
 گیرد از او باشد ناگاه روزی این گیری چشم بر سر رسید و آن سر بر سر
 مادر و پدرش گرفتند و در پیش او آوردند گفت مرا نیز قصاص کنید همه مردم
 ازین ابا نمودند که کشتن مادر و پسر از جهت یک سر و شرح بدو انیت بعد از آن
 زرد خزان بسیار بر مادر و پدرش داد و راضی گردانید و بعد از آن ترک آن
 انداختن گرفت بطریق دیگر مال را به فقرا صرف می کرد بدان ای برادر چون
 عدل نداشتی و بجا آوردی احسان را نیز بدان و بجا آر که احسان از قبیل
 عدل است و احسان شغفت کردن است بر خلق خدا بی تقالی و خدا ای را چنان
 بر سر کشی که او را نمی بینم و چون او را ندیدی خود را در میان آوردن و شمردن
 نشانده چنانکه او بر صدق رضی الله عنه در وقت سجده بر پیشانی گزیده می گزید
 و تمام کردن آن نماز کردم در پیشانی امیر المومنین آویخته بود و دور نمی کرد
 بعد از سلام دور کردش چون خبر بر رسول علیه السلام رسید گفت ای صدیق
 من فرموده بودم که اقلوا الاسودین و لو کان فی اقصاها و شما چرا گزدم را
 در پیشانی آویخته ماندید گفت حضرت شما این را فرموده بودید که خدا ای را چنان
 برستید گویا که می بینید او را پس در شاه حق است چنانچه فی ابدی ندیم
 و غیر این فقیه را حالتی پیش آمده بود و چنانکه در نیم شب در سجده رفته و تحسین
 و گاه بستم و آن شب از جهت بسیاری ابریشمی تاریک بود و ناگاه برق چید
 گرفت چشم سردیدم که در میان من و سجده گاه من ماری دراز کشیده افتاده
 است و چون نظر درین اقیق کردم دست داده بودم خود را ندیدم و محراب
 صدیق کردم و چون سجده کردم او را خبر شد و بار دیگر نیز سجده کردم و گفتم
 خدای او بجا نیست من ز نسید که خبر باید و چون از نماز فارغ شدم او را حکم
 شد است اقلوا المومنین قبل الملائکه و لو کان نسیم افروم نم ناکند من

ریخت
 احسان

ریخت
 پنجره

و اگر در مقام برسدن او سانی نمی آید بی شک و شبهه ترا می بیند از شما
 است که سیل بن عمر اند چهل سال جواب کرده بود کسی گفت که چرا آنرا
 دراری کی گفت ساد و لطیف و ساد و محارمی ما را دراری کسی در نظر باد
 محالین که محارمی و قماری صنعت است چگونه می داری جوابم کرد و نیز
 خواهم میارالدین تسبیح محارمی میگوید اگر جواب میگوید متانی خود را
 بر رانوی خود می مادی و گیتی که را در راجه می تانی رای متانی آورده است
 گند می را در رانوی گیتی گفت هر چه مادم ام از رانوی مادم اما نکرات
 مرا می مادی کرده بودم مادم برده و پنج رسید سر حانی می سرگشته است
 گفتند چرا می مادی گیتی خداوند تبارک و تعالی من را ساد و خود خوانده است
 شما را ساد مادم اما محارمی خلیس در می کرده رقت می تواند پس می
 بر ساد و الحرة چگونه خلیس را در می گم و چون سر حانی ماین مرا ساد
 می تانی چه می یک با دیکس آوار او در علقات را کند و در حقی که در تبار
 ماین درال مدینه عمر او در حصار دوم میگیرید و روی دو کال داری
 اندرون حصار میگیرید و میگردان گرفت که مگر سر حانی در عالم مانی که
 سرگین اندرون حصار مدام چو نقص کرد در حمت حق تعالی او را با اعدا دار
 انکار حلت کرده بود آورده اند که مادی می بود و روی در مام در آید
 اما حال را بابت که مانی صاحب حال بود و چون مالت دند و پس اردت رفت
 دست مادم رد که ترا می خواهم که هست و آن من صیره و مادم او دگفت
 تحمل کن مادر واره باغ سوتم چون دژ او را دوستید در دست او آمد و گفت
 که در دژ او را دوستید اما یک در دژ او هست که به سمج و ده نوسه می سوگفت
 آن کد ام است عاجزه گفت ای امیر خدا را سوگند است که به صنعت مانی
 هیچ دره در شکست نیست که در دژ حق تعالی دران و دران و دران و دران
 چیزی نیست که بر دژ سوخته باشد یا نه امیر چون این سخن رسید گفت ای معصومه

پو خواهر منی و من برادر من بقریه کردم و باز گشتم بان خدا نی که دانا و عیاست
 نقلست که عقبه غلام قدس سره یکی از مردان ذوالنون مصری بود و در هفتم
 روز اظهار کرد و درین هفته بیک خنومی بود گفتند چرا چیزی نمی خوری گفت شرم
 میدارم از دانا و عیاست او پول و غایب کردن کسی بی ادبی است آورده اند
 که روزی در بازار می گذشت دوکانی داری با عقبه گفت که یا عقبه گوشت فربه است
 و لایق شماست گفت که این گوشت لایق کسی است که درم دارد و من درم ندارم دوکانی
 گفت شما چند روز نسید خواهم کرد گفت من نسید نفیس خود کنم هر گاه که درم یافتم
 نفس خ در گوشت خواهم داد و دوکان دار گفت ازین است که در وجودت گوشت
 نمانده است وی گفت برای کرمان گور پوست بهم بتودی خوب بودی اما سخن
 در دکان داشته اند و زستان سرد و کباب پیرانی بودی گاه گاه روی رنگ
 او قهقری شد و تمامی وجودش عرق می گرفت گفتند چرا گفت در اوان خردی
 گناهی کرده ام اگر چه نایب شدم اما چون یاد می آید از ترس خدای باین حالت
 ایسم آورده اند که روزی پیران نو پوشید و بودند آفت دراز کرده بسیار
 میرفت ذوالنون مصری را مع سبیل عبد الله با ملاقات مانند سبیل گفت ای غلام
 بچه که نیمه بیروی گفت چون مرا غلام خدای گویند چرا بسیار می زوم بجز گفتن شوق
 دروید اندر حق زده بزمین افتاد چون بزدیش رفتند دیدند که جان سخت
 تسلیم کرده بود و بعد از دفن او را خواب دیدند که یک چاق روی او سیاه شده
 بود گفتند چرا گفت سیاه نیست روزی از مجلس امام حسن انصاری بخانه میرقم که یکی
 آمد و در پیش من آمد و گوشت چشم دروگاه کردم باز نایب شدم چون بر لبصراط ایما
 بران می رفتم از دوزخ ماری آمد و آن جانب که برای دیدن آمد گوشت چشم شد بود
 در رویم گفت اگر تمام دیده بودی حال خود را می دیدی بدان ای برادر
 جان و شفقت بر خلق خدای کردن است آورده اند که روزی با دنا ه کنی را به
 کشتن امر کرد و آن کس با دنا ه را در شتام داد با دنا ه گفت چه میگوید و در کتب

حضرت گفت می گوید از آن کافران خط بدینا فین من الناس و این پنج شخص
 نادمه از سرچو او در گذشت روزی پیش برقی علی دمی اندر حرم
 عثمان می رفت که یکم ادا او را مارک او را بد که تحس کسیت که در دمی
 تمس کند و بانه همان تر جا گوید آورد و اند که در دمی در سر را یکی میری
 اساده بود گفت یا نصی اگر سده ام بکیت قتی ما می باید عظام خود گفت این
 را ما بد عظام گفت ما در راست گفت ما را سر او بد و گفت ما بر شتر پس
 گفت شتریم بد گفت استر در قمار پس حدای سوو گفت تمامی قطار ما و
 عظام گفت می ترسم که ما را با دو اسی بخند که از حدت تو خودم جو احمس نام
 آورده اند که در دمی عمر بن الخطاب کس کی جانی امر کرد و آن کس در وقت
 کس نادمه ما و سمام کرد و امیر از سرچو او در گذشت گفت پس که اس طورانی
 قصاص اهلکوه بخند می گفت چون مرا دستام کرد و مرا دستام جو چشم من را
 دستام ترسم ماد اگر ارجت دستام جو کسه باسم یا ارجت حایب حال اگر
 ارجت دستام کس ماد است داشتند و اما خود ما شتم بخند من و چهارات از العا امر معروف
 دارن آبی سکر بد آنکه امر معروف و بی سکر و من است بر کس را اندر خود خود
 خاکان ما در دست است چاکه سمام دهد و قصاص هر دنگ که نصی را ارجت
 در دمی و جبر امر معروف کسده و نصی را امر هم تیر و سمام از بی ما در بد خشی که
 اگر ختمه را مردم از یک تسلیه ترک دهد و ما را دیح را و یا اوان را ترک کند حاکم
 در من است و لازم است که آن موضع را ماراج سارد و خاصی و منی را امر معروف
 و بی سکر بدره است و علما را گفتار آورد و اند که در وقت نصی عظام را
 لحام است در دمی اسانی مانند و مادی سر را شان بداند بد که اس آن عالم
 که امر معروف و بی سکر از خلق در مع دانسته اند و عمل کند موی سکر و اند
 در من لحام آورد و است قال هم من عظام لحام الی الی الی حرام که اران
 کس کی از جمله امر معروف و بی چاکه در وقت رسول علیه السلام چو را عظام

در کمال
 بی حد
 بی حد
 بی حد

در کمال
 بی حد
 بی حد
 بی حد

بسیار بودند آذان نیز اندک بود که اصحاب پیش از آذان جمع می شدند و در وقت
 تا بعین اهل بمن حی علی الصلوٰۃ و حی علی الفلاح داخل آذان گردیدند و بر این
 خواندن خلق برای نماز و در وقت تبع تا بعین اهل کوفه الصلوٰۃ خیر من النوم در
 آذان بآمد و فرودند برای تمییز مافلان و زمان تاخرین قومی دادند که
 سوزنان کوچه کوچه کردند که ای مسلمانان و ای ایران دانی مافلان شب بید
 بسوی نماز که فلاح شماست که بغیر از نماز در روز قیامت نجات نیابید از جهت آنکه
 خلق از طاعت حق روگردان و کامل و کامل و بی پروا گشته اند مگر آنکه هنگام
 ایشان خدا ترسانیده است کما قال الله تعالی و اذا ذکر الله وجلت قلوبهم
 و آتوا ساجداً پس علمای لازم است که در همه احوال امر معروف و نهی منکر را
 از دست ندهند چنانکه در خبر است که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که اگر
 کسی پیش امیر جابر امر معروف و نهی منکر را نگیرد و اگر بکند و گشته شود ثواب
 مفقود گشتن آن باید و اگر از گشتن نجات یافته گشتی را بعد از آن در نامه
 او ننویسند و این فقیر نیز یک چند روز پیش امیر جابر نظر بند بود و آن ظالم
 عمده بخون بخن مردم مشغول بود و سر روز هفت یا بیشتر مرا می کشید با حق
 روزی پیش او آمدند آن لشته بودند و تقسیم حسنه می خواندند چون
 درین سخن رسیدند که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم سوار شاه
 بود با جمیع اصحاب تا گاه مرکب ل کرد عبد الله بن جبر که منافق بود پیش حضرت
 استاده بود چون بول بدینی خود را گرفت و خود را پس کرد از جهت استخفاف
 رکوب الهی هم حضرت رسالت فرمودند نه اطیب من مسلمک عبد الله بن عباس
 خوب خراب بر سرش زد و مرا و شکست و جنگ بسیار در میان اصحاب بنا نهاد
 و بنامین بسیار سرشاکستند چون امیر جابر این سخن شنید خاک بر دین آن
 شک باد گفت که بغیر بد گفته است و حمید الله هم بد کرده است که سرش را شکست و
 آن استادش از ترس و محبت او چیزی نگفت و خاموش بنید این فقیر چنانکه

رسم لغز می آید و در سینه لودم و حول این سخن ندیم آتش حضرت
 در دلم جان سحر زد که ارجان خود در گدازم و گفتم هر که حول منتر را راست
 ندارد و درست گوید کا و گر دو گوشت که از حساب این گفتم که مسک حلال است
 و حول مردار پس حول منتر از مسک شود و غیر گفت که حضرت در سخا حصص
 کرده است که بخدی طمیان کا و نو در بر آید لول اگر بر زمین رسد بعد از آنکه روبر
 آن پس مای می شود و کا در سینه طمیان و در لفظ نام الموعظین آورده
 است که دست کا و موان گرفت به صاحت و ریاحه طمیان و اگر نگیرد مای که
 بسوی که عالی احمد خانی اما این سر کوی کس پس حول دست موم و کا فر
 بر و حق که سحر و سپرد و مهم تلاق موم طمیان بود و دست موم شستن و چسب
 می شود پس لطیف اولی طمیان بود و عهد احمد که سر او شکست امر معروف بجا آورد
 بعد از آن ظالم خانی حرم خال مد و قول شده را رسیده و اگر این شخص خود متنی
 و خارج باشد پس لازم است که امر معروف و بی شک کند و قوی پس حول است
 و حق خود اگر ندکد اما مای که برادر موم را نصبت کند و ادرا را راه مذکور داشت
 و این عامه کسی است که در جاه افتاده است پس او را شاید که فرماید که دیگر می را
 که بخار پس راه مایند اگر فرماید که دیگران مردان جاه افتاده و مای آن متناهی
 که بعد از در جاه افتاده رود و نموده حاکم آورده اند که برادران لود و سپرد
 س که در حول پس سدی هر سه بخای هر چند که اول میرفت در جاه ابتدا و دوم
 کرد که حق دی آید بر در جاه افتاده و فرماید که دالت مردان جاه افتاده پس
 بر و اول بر حمت آن دالت سر یک سید و منقول است که در عهد رسول الله صلی
 الله علیه و سلم خوانی لود و حاس و خارج تنبیه که اصحاب رسول الله در کا و ان ظفر
 ناقصه و دل کردند و ایران کلاه و جام بسیار آویزند دل او متناهی و حضرت
 رسالت ماه صلی الله علیه و سلم ندا آید که طای خوانی فاحر را جدا می به سبب
 نیست که به سلا مال داشت بیارید ای سرور آنکه امر معروف را وجه اول

هست که قول او را قبول کنند و از گناه باز گردند پس امر معروف کردن واجب
 است و شاید تنوک کردن و اگر میدانند که قول او را از پشت خوانند و دشنام داد
 پس ترک افضل است و نیز اگر او را بزنند بسبب امر معروف و او بران صبر نخواهد
 کرد و کار میان ایشان عداوت رسد پس ترک افضل است و اگر او را بزنند
 و صبری تواند کرد و شکایت هم در پیش کسی نکنند پاک نیست که او را باز دارد و آن
 نمی سنکر کردن باز دارد که کار انبیاء است چنانکه جبریس منیر علیه السلام کرد
 طرف منده بار میرفت و دعوت میکرد و منهد و ان راب بنو سیدین خدا می دعوت
 می خویش نمی آمد مفت باز گشتندش باز زنده می شد بامر خدای تعالی چنانکه
 در پیش نیر انداختند و بشیر زدند و در آب خوک کردند او باز زنده می شد اخر
 الامر او را باقی سوختند شهادت یافت و ایشان نیاوردند باز آن پس بر ایشان
 نازل شد همه پلاک شدند و اگر میدانند که قول او قبول نمی کنند و از خدا میترسند
 منیر است میان ایشان ترک کردن و امر کردن والا امر افضل است و او سحید
 خذری روایت کرده است از رسول علیه الصلوٰه و السلام که آنحضرت گفت
 چون یکی را گناه کار بینی پس او را بضرر خوب و خیره باز دار و اگر بتوانی بران
 پس اگر بزبان هم نتوانی باری بدل عداوت او نگاه دار که این خاصیت ضعیفان
 اهل ایمان است و آورده اند که امر معروف بدست امر است و بزبان مرعرا
 و بدل مرعاه مونس را که گفته اند که اگر کسی مسجد برای اداء فريضه نمی آید یا در
 حرب کافران و بنده حان در لشکر مسلمانان شکست اختیار کند و یا برای کشتن
 جوی که نفع مسلمانان است نزود باید که او را تفریز یا خد المال کنند و حکم بکند
 اخذ آن حلال باشد و اگر میدانی که اهل بدعت و ضلالت است که امر معروف هم
 نمی سنکر و مسئله نه رحیه را طعن می گشتند و محبت در پیش می آرند و علماء
 دشمن میدارند و گفته عالمان محل نمی گشتند و آنش معروف در نیزم تربیت
 اثر نمی کند پس از ان ترک اولی است و اگر قوت داشته باشند منیر گفته است

رسم نظر بدایا پس در زیست تو دم و قول اس شخص سیدم آتش حضرت
 در دلم حلال ستمه مرد که ار حان خود در گد سیم و گیم هر که قول معبر را درست
 سدا در درست گوید که هر گز در گفت که از جهت این گیم که سیم که حلال است
 و قول مردار پس قول را حوال بهتر از سگش بود و غیر گفت که حضرت در بجا خصم
 کرده است که بعدی طردان کا در خود بر آکه قول اگر بر زمین رسد بعد از آنکه در
 آن برین ماک می شود و کا در حقیقت طرد است و در لطف ام المومنین آمده
 است که دست که هر توان گرفت به صفا تحت زیر انچه طرد است و اگر گمرد باید که
 شود که کانی عالم حلالی اما اگر کون حسن پس حوال دست مومس و کا در
 بر در حق که ستمد و هر دو هم سلا حق شود طرد شود و دست مومس شستن و چسب
 می شود پس نظر حق اولی طرد شود و بعد از آنکه سر او بگشت امر معروف و نهی
 بعد از آن ظالم حلالی حوال شد و قول سده را پس باید و اگر اس شخص حوالی
 و با حرام پس لازم است که امر معروف و نهی سکر کند و قومی مومس قول است
 در حق خود اگر بد کند اما باید که مراد مومس را نصحت کند و او را راه بد و راه
 و اس عامه کسی است که در جاه افتاده است پس او را قاید که فرماید و دیگر مومس را
 که سمارس راه ساید اگر فرماید و کند دیگران سروران جاه افتند و مال آن مجال
 که بعد از در جاه افتند برودند و سود حاکم آورده اند که مراد را می بود و دیگر
 است که حوال سب سدی بر سه حای میر سید که اول میرفت و در جاه اباد و در
 بگرد که حب دی آندید و در جاه اباد و در مار کرد و مال سروران جاه افتاد پس
 هر دو اول غرض آن مالت سر کینه بد و مقولست که در محمد رسول الله صلی
 الله علیه و سلم حوالی بود و فاسق و فاجر ستمید که اصحاب رسول الله را در طغر
 ناسد و قول کرده و اسرا را کفانه و حایم بسیار آرد و در دل او تشدد و حضرت
 رسالت راه صلی الله علیه و سلم بد آید که حلال حوال فاجر را حدای که سب
 است که سلا مان و انتب بسیار بدای سیرید که امر معروف را وجه اول

است که قول او را قبول کند و از گناه باز گردد پس امر معروف کردن واجب
 است و شاید ترک کردن و اگر میداند که قول او را زشت خواند و دوست تمام داد
 پس ترک افضل است و نیز اگر او را بزنند بسبب امر معروف و او بران صبر بخوابد
 بکردار و گریبان ایشان بعد از آن رسد پس ترک افضل است و اگر او را بزنند
 و صبری تواند کرد و دشمنیست هم در پیش کسی نکند باک نسبت که او را باز دارد و او
 نهی منکر کردن باز دارد که کار با نیا است چنانکه جرحیس منیر علیه السلام کرد
 طرفین دو بار میرفت و دعوت میکرد و منهد و آن را به برستیدن دعائی دعوت
 وی خوش نمی آمد صفت باز بستن باز زنده می شد با مر خدای تعالی چنانکه
 در پیش منیر انداختند و بشیر زدند و در آب خوک کردند او باز زنده می شد آخر
 الامر او را با تش سوخته نهادت یافت و ایشان نیاوردند باز آن تش بر پاشان
 نازل شد همه پلاک شدند و اگر میداند که قول او قبول نمی کنند و از چند انبیر مسند
 منیر است میان ایشان ترک کردن و امر کردن و الامر افضل است و ابو سعید
 خدری روایت کرده است از رسول علیه الصلوٰه و السلام که آنحضرت گفت
 چون یکی را نگاه کار نمی پس او را ضرب چوب و خیزد باز دارد و اگر توانی زبان
 پس اگر زبان هم توانی باری بدل عداوت او نگاه دارد که این خاصیت ضعیفان
 اهل ایمان است و آورده اند که امر معروف بدست امر است و زبان مرعلا را
 و بدل مرعاه مومنان را که گفته اند که اگر کسی مسجد برای او از ضعیف می آید یا در
 حرب کاخران و بدت همان در لشکر مسلمانان شکست اختیار کند و یا برای کافران
 جوی که نفع مسلمانان است نزود باید که او را تقریر باخذ المال کنند و تکلم و دو آ
 اخذ آن حلال باشد و اگر میدانی که اهل بدعت و ضلالت است که امر معروف و
 نهی منکر را مسئله شرعیه را احسن می گشتند و محبت در پیش می آرند و علماء
 دشمن میدارند و گلبته عمالمان محل نمی گشتند و آتش معروف و نهی منکر تربیت
 از نمی کنند پس از آن ترک اولی است و اگر قوت داشته پس منیر گفته است

من بل دینی فاقه متوال گشت و اگر فوب قل و غیر برمداری اگر می باشد
 که علامت و حوالی مارگر دس لا حار است مد و علامت کردن حاکم حضرت
 رسالت ما صلی الله علیه و سلم را گه اندک و روزی حوالی کاوری سن با آمد و حضرت
 حاد و خود را در بر پا داشت و گفت من حوالی حاد را در دست در مردم گنشم
 بهاد و گف که اما آن آدم و مگر ددم ناک جدای تو که ترا به مری رحلی در ستاد
 است زیرا که ما دوست جدا پس و ما و شما جدا حدی علامت کسی که این
 سه سده شود و اگر به هر قوم مار کرد و مگر این که مادر حری خود است
 مرا که گف که اما را می اگر محوم است مرد را من کو به مدلی مال بی را من کو
 تو را دال مد و اما بی مده و باقیات میحال حراس کو و کما قال علیه السلام
 لا تظروا له رلی انوا ه الکلمات در وقتی که اس فقیر در قدم نوی شمع المسامح شد
 السادات والا و لیا و حق قلب را می که اما سید علی بر مدی قدس الله
 روحه و دم دوری نصار و در خانه ساهی میاں مدیم حوالی شخص کرد و دم اندر
 راست مصطفوی سرول آمده بود و مریدان خود را هم مدری ساخته به مد و او را
 و پوره خواری و حرد و کب ملا کرد و دوی گفد بر ما حلال حلال است و دیگر
 داشته بود که او را امر میاید مد گهی و دعوی کردی که من رقی ام و گهی گفتم
 که من خود محمد ام و گهی گفتم که من خود خدایم و آن مرتد مدین مد و روح طلب کرد
 بود و سر خود را دست کرده بود که بود خدا مال تمارا شاید که در دپوی سایی
 من سر و دارده ساله مادامه دپوی هم من سما ما حوام سماحت
 و اس قصه ما آن ملک بنی حضرت اقبال فقیر کرد و گفت که دو سه را
 که مردم حوالی حضرت اس بن تاسید تا کی بسیار کرد که تمار بهار صدر بهار
 بر وید و مانع شود و این ما که در حضرت حدیث کرد که اگر دکه الله التبار
 حوالی را حایا و سرول رستم فقیر گفتم که با ما دنیا هم حکمت تا کی دستما جیت
 گفت که در اسم که نفس از کسک بالاس بر و د و د و در حق و ما سمیت

این حدیث
 در حدیث
 در حدیث
 در حدیث

از دل متبجح و راضی و تسلیخ نرود پس تا که بر نفسش از این بسیار کردم که ببرد
 و بر رانیا بد روی سیاه و شمرنده و خجل بشد و برگشته بیاید و عقیده فایده
 او بنور فاسد تر و باده تر شود و از بد روی خود بی اختیار گردد و در سر را
 باید که در هنگام امر معروف و نهی منکر کردن توکل بخندای کند و از خند بپنجا
 برسد از دیگری نه چنانکه آورده اند که روزی اولیا و ائمه در کوچه
 می گذشت و از پیش او شکهای بر از شراب با دشتاه می آمد در پیش
 چون نامشروع دید دست دراز کرد و همه را در زمین ریخت گرفتندش
 و در پیش با دشتاه بردندش پس با دشتاه از روی غضب گفت که شما چه
 کس محبت کرده بود که احباب ناموجه کردید و در پیش گفت با دشتاه
 اسلام را نباید که از محبت شئی غضب بلکه ام احباب است دل درویش را
 بر بخاند و اگر احباب گوئی فقیر احتساب یافته است با دشتاه گفت باز که
 یافته گفت از کسی که ترا با دشتاه کرده است او مرا محبت کرد با دشتاه از جرم
 او در گذشت و بیل کرد و اگر در آوردن امر معروف و نهی منکر کردن
 خوف سرد مال او باشد باید که لاف حق بپی رزند باز نگردد و حیث آنکه
 آورده اند که اولیا بر ائمه را گذر بگذازان افتاد دید که همه ایشان پیش
 یک سنگ گردن افراشته اند و او را بخندای پرسیدند و گفتار است و در روی
 نامیدند گفت ای بد بختان شما را چه حالت است که خدای بی مثل دلی بظهور
 را مانده و سنگ را بخندای می گیرید و این بدست دلی زبان را خدای
 و محبوبند ازید که اگر شما از حضرت و هدایت این را بکشیم و او دست من نگیرد
 گفتندش شما را از حضرت دادیم اگر شکستید شما و الا نه پس شما را بکشیم و بکش
 نیز اگر رفت و در پیش آن می شد چون نبردست با لاکر و دست او خشک
 شد و انت که از سنگ جوی آمد این نصیب من بود بدست چپ برداشت
 آن نیز خشک شد گفت هم نصیب من بود اما باید که یک گشت نیز چون

در کوچه
 از سر
 خندیدند
 و در پیش
 او شکهای
 بر از شراب
 با دشتاه
 می آمد

گفت نزد من حال خنک شد ساهی خنک شد و آن سر خنک شد و امت که
خدای پرانی جو اند که مرا در دانه اند و تمام سر و لب اس کرد و اما را
که من خود را بر پس بر من با منم مشک یا منم داس منکد در و پس چون
آسار کرد داس مارچه مارچه در و پس افتاد و همه اعضاء او و صیغه برید
بالمی آوار داد که من صدق و قیاس مارا احمال کردم و در یگانگی من شکوه
صدق دایره والا به مشک و اما اول کرت مارچه مارچه می کردم و در معراج
نامه حضرت رسالت راه صلی الله علیه و سلم خوانده ام که حضرت شیخ
معراج چون گوید طور رسید نوی مشک از ناس برسد گفت با حضرت
ان نوی مشک از کجای می آید گفت ان نوی مشک از علایان و رجول
می آید و آن حال بود که من و چون را دایه بود مسلمان و در می بران
ری را ساهی می کرد و تنه او در حسن افتاد و گفت بعد از رجول و در کسکه
او را خدای گوید پس گفت مگر جبر و رجول خدای در آسمان دانسته که هر
گفت خدای من آنست که جهت سوره و میراست اما است زمانه و یک ارب
و چون رب السموات و رب الارض و رب العالمین گفت از من هر که در
مالا در رجول می گویم باز احسان عذاب که کسی ساهی کرده باشد که هر که
احمد و مانند آن خدای من است که مانند عذاب او عذاب و دیگر کسی ناست
در رجول مطلق عذاب است پس کی آنکه در سوره او مانند گا و ساهی است
دویم آنکه در حقیقت او دس مانند دس میگفت ستیوم و خود را در عذاب
هزارم عدد را در دیر است جاری است و نقد یک هم که من اس کس
من طور چگونه خدایا که من خدای را تا پیرانی و رجول و آن
ساهی من و رجول رفت و در سجده ادا و گفت یا الهی کیر که است
خیر خدای دگر را می آید و سجده ای آسمان امان آورده است و رجول
نکس مارچه در رجول غلج هر که پس کرد و آن عاصی و ادیب

نویسند و در حق صحت

صحت و در حق صحت

بنشاند و اسس درخت او از دخت تا بقایمی که بخت بود سیدن گرفت
 آن کثیرک لایق بخت بود و آوردند که فرعون ملعون فرمود که تو کمان
 برد که خیر من خدای دیگر است گفت آری ربه در یک رب الملوک الا فرعون
 آن لعین گفت ازین سخن باز گردید و الا نه جان عذاب کنم که پیش ازین
 هیچ کسی را نکرده باشم کثیرک گفت که تو خود عاجزی و برزایل کردن هست
 خود قدرت نداری و آن خدای است که مانند عذاب او عذاب کسی نباشد
 فرعون شوهر او را طلب کرد و با تمامی حیل حاضر کرد و گفت که زن
 شما چه می گوید که بغیر من خدای دیگر داشت شوهر آن زن گفت که راست
 گفته است که خدا او و خدای تو و خدای من افریننده زمین و آسمان است
 فرعون گفت باز گردید و الا نه جان عذاب کنم که کسی را نکرده باشم
 گفت از عذاب خدا باید رسید که مانند عذاب او هیچ عذاب سخت نباشد
 چون چنین گفت طفل شیرخوار در کنارش بود و از آزار یافتن گرفت و در
 دیک انداخت آن طفل اندرون دیک نه بان صبح آواز داد که یا ابا و یا ابا
 استعجلوا انتم علی الحق ان فرعون علی الباطل و تمام خانه اش در آن
 دیک انداخت و آن دیک درین جای غایب شد و آنجا روضه ازین
 خست گشته است و حلهای بخت پوشیده و خوابنا و بخت در پیش ایشان
 نهاده و این بوی از ایشان می آید تغییر گفت علیه السلام الحمد لله که او را
 بکشند و با حدایت الله و بر رسالت رسول الله را این چنین مراتب
 خادمانند و شاید که در امرونی گفتن نیست خاصه الله و استقامت سعادت
 مصطفی کند و نه چنانکه عرض قصه خالق و خلق را گفت و خود را غافل بود
 و محتاج خیر اکرس باشد لقوله تعالی اما من اناس بالبر و منون انکم
 چنانکه آورده اند که در یک ولایتی درخت بود که جمیع اهل آن ولایت
 بدان درخت معتقد بودند و آنرا امنی آوردند و زیارتش میکردند

و در آن سال عالمی بود که گفته ادا قیام کل می کرد و چون شد و آمد
 آن عالم تریار گرفت و برای بند که آن درخت را از سر و کسم قطعه است
 و در برای راه و ملاقی شد و گفت کجا سر وی عالم گفت برای قطع آن درخت
 سر و سیفان گفت من سارا بخوام مانت بهر دو در و در و خست و زمان
 خود دست گیر اند به عالم بر سیفان نصرت یافت و در رسد و سیفان را
 مرد بسته در من رسل استار و در و در گرفت اند از آن سیفان بخار و سیفان
 پس آمد و گفت بهر دو در وقت ماند و در سیفان خود من که کاست بهار از زیر
 سیخ انداخته بامم و امید رحمت رس منان که قطع کردن او چه خواسته
 کرد آن عالم برگشت دو سه در و سیفان یافت اند از چند مردم و سیفان را
 مار آن عالم سر و دست کرد و در آن بهت سیفان و در برای راه و ملاقی شد
 و گفت کجا خواهی رفت گفت برای بهر دو درخت سیفان گفت بنام احمد ایل
 مار و در و نایک و دیگر افتاد و سیفان عالم را بر من دو عالم گفت سیفان
 را این چه کار نیست سیفان گفت ای عالم ای عیسی عیسی رحمتی انداخته
 را بحال از دست دیان طریقی و آورد و اند که سره رنی در پیش امام
 موسی رحمة الله علیه آمد و سپهر که مار را آورد و گفت که این سپهر که کسب
 می خورد که که از هر جا که داند و امام موسی رحمة الله علیه گفت اند از وقت
 مار را دها کسم حول اند از عیسی باند آورد و امام دها که در پیش رانی شد و پیش
 در که خوردن مار ماند گفت که امام اول حوا دها که دی گفت ماسر که
 خورد و دوم و که حوالی دارد و بهر هر که حوالی ندارد تا صفت و در بر آن
 می ماند و در از صفت و در بر آن مرد اگر آن وقت دها می کردم قول
 شد اکنون حوالی اثر که نماید دها مستجاب شد پس امر و می رس حمله
 بهر که امر بخا آورد و در و ای اختیار می نمود و امر و می آورد و دیگر ای را بهر برتر
 شد از آن کسی که می گوید و خود گفته و از عالمی می کل امر و می قول ماند که

وصحت با ایشان نباید کرد که عاید نیاید و میباد که بدان مبتلا شود و در شرح
 مشارق آورده است که سبب یک سخن رهاست گفتن بهشت زود اگر چه
 یک کلمه است و از سبب یک سخن در خم به در خم رود اگر چه یک کلمه است
 پس در سخن گفتن نیز امر و نهی آمده است که غیبت گوئی راضع کند که بزه کاری
 از غیبت گوینده میشوند بسیار است که بر غیبت او می گوید و نزل گوئی را نیز منع
 کند که گفته اند که اگر کسی سخن بی ره گوید که در آن کفر باشد و عامه خلق بجهت
 گوینده و مستونده همه کافر شوند و در تقریف اللغات آورده است که
 سخن بیخ فو است یکی اجوا گویند چون سله ترجمه ذکر خدا امر و نهی کردن اجوا
 و ثواب یابد و دیگر زحوا چون غیبت و غمز و نزل که در حق نزل گو گفته اند که سر
 نمکون در دوزخ شود که زجر و عذاب یابد و یکی حلال چون سخن لا بدی چنانکه
 طلب اکل و شرب و بازی و فرزند که گفته اند سر که فرزند طفل را سخن نرم و بخوشی
 دل گوید به تسبیحات است اگر چه لایعی عاید که آقا علیه السلام من لم یرحم علی
 صغیرنا لم یرحم علی کبیرنا چنانکه روزی حضرت در حجره با امیر مومنان نشست بود در
 الد عینا و ایشان هر دو بنایت خورد بودند حضرت را گفتند که شما اشتراک کنید
 نام و سوار شوم حضرت هر دو دست بر زمین نهاد و بخت را حرم کرد و ایشان
 هر دو سوار شدند گفتند که مانند اشتران روان شو حضرت روان شد گفتند مانند
 اشتر فریاد کن حضرت دو کت خفوف کرد و گفت از بیرون حجره کسی گفت که درو
 سجد رسول اشتر است حضرت صلی الله علیه و سلم شرم کرد و ایشان را از است
 فرو داد و در آن زمان مهتر جبرائیل علیه السلام حکم رب ابعیل بیاید گفت
 یا رسول الله چون دو کت خفوف کردی دو حجره است تو خستیدم و اگر سه کت
 کرده بودی همه است توی خستیدی آورده اند هر که را بر لبها و لبها را بر لب
 و دختر را با صبی و مادر و پدر را بقدیم بوسه دهند این چهار بوسه بنایت شریف
 اند و هر بوسه تقیادگانه از و محو شود و تقیادگی در دیوان اعمال او نبوسند

لقولہ تعالیٰ انا سنبل علیک فوالا قیلا اصحاب گفتند یا رسول اللہ
 چیست گفت کلمه طیب سخن رست مومنان را بر زبان آسان است و بر وزن
 تر از دگران که در روز قیامت کی را بیازند گمان او در پله بدی چون کوهها
 نمایند و بر پیرسند که هیچ علمکی داری او گوید خداوند تو عالم لغوی کنی هیچ علمکی
 را یاد ندارم که نجات من باشد مقدار دو انگشت کاغذی را بیازند که در کلمه
 طیب نوشته باشد در پله نیکی او اندازند همه گمان او برمانند بخت بالا کنند
 و در حق کلمه ستمهاوت آورده اند که در روز قیامت نود و نه کتاب سیه
 بدی این کس بمقدار مد بصر بیازند و در پله بدی او اندازند و مقدار کاغذ
 بیازند که در کلمه ستمهاوت باشد و در پله نیکی او اندازند آن همه کتاب
 را در عوالم بردارد و او از جای نه چندی و کلمه کفر و بیوہ مر فاسقان را و فاجان
 را بر زبان آسان بپند اما یک کلمه کفر جمله اعمال حسنه ایمان او را چون
 خشک در آتش میوزاند و حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم را
 پرسندند یا رسول اللہ در قذف کردن چوہ را شتاب و در لازم است و در
 قذف کردن ملوک حکم چیست در آنجهان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود
 که بزند و خود را شتاب دزدانی مادر فلان و بی حاکم فلان و یا حد نرا
 کشیک را چنین و چنان گوید اگر واقعه رست باشد دنیا و الدار و در روز
 قیامت شتاب دزدان را آتشین بزنند و بعضی در حکمت گفته اند که زبان کب
 گوش دو برای این است تا دو شیوی فنی دو سخن یک گوئی فنی یک جواب
 اکثر او امر اند که درین جهان حد و تقویر و قصاص او نیامده است اما در این
 جهان ما خود خواهیم شد چنانکه لو اطلت که او را حد نیست درین جهان
 اما پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت که خداوند تعالی بعزت و جلال خود
 سوگند یاد کرده است اگر ابراهیم خلیل ابد و موسی کلیم ابد و عیسی روح ابد
 باشد و از انبیا آتش نخواهم گذشت و گفته اند وقتی که او را در گور دفن کنند

در بیان
 حکمت کتب
 در حد
 در حد
 در حد

او را تعاقب هم گرفته به پنج سره و در پیچیده آورده است قال علیه السلام
 ما کفر اکره و ما کفر اشتهه طعون و مجذبه طعنت حدای ماسته اما اگر دستال بداد
 و در وصف حد را رنگه در حرام افتد و کند پاک طعنت و بهی منحل اگر به سر را
 کند و صاحب علام را او را قصاص طعنت و اما اگر اس را حلال داند که در بود
 و در در حاکمیت را سی اس منل ما خود ما حواس ما شد و یاد که سر که سر را
 گرفت و در ما کرد و او را حدیت اما محقر لازم آید و اگر چه که اگر که ده است و اگر
 سر که سر که در را و طی کرد و کند حاکم می گفت حرام به استم حد ساقط است
 و محقر لازم بود و هر دو حل محقر حد اگاه و کیر که یی بر اس فلیه است و اما اگر
 کسی گمان برد که سقوط حد این استیلا و کوره در آن همان پیر حد است
 که فرمود که در ما کردی ما حسیه و محرمه علی التامید فرنی طعنت در و مال اگر
 کیر که خود را معلوم خود و او داد و ما شد و یاد و طی کند و یا ما در و حواهر را نکند
 در میان اسان فرق آن دو که فیه و در بر آن که فرق حواس است و احصیه به کلح
 حلال شود و ما در و حواهر هر که حلال شود اگر کسی ماست خورد در بیجا که اگر
 را حلال بودی که فرمود در بر آن که در سمح حصر را حلال شود لقوله تعالی
 تو لا تقریوا الیه کال فاحیته و لعط کال مامی است یعنی در همه احصاء
 مانسته را مانع بود و اگر تا صف خورد که کاسکے کلح حواهر و یا حمر و یا
 مرد حق در رد و یا میک دیگری کشت حلال بودی که فرمود اما حای
 شود که دین سمع با فصل از همه امان است لهذا گویند که تا صف آن دین
 مسوم کرده مانند بر آن که در زمان اولیست ما وقت لوح علیه السلام
 کلح حواهر حلال بود و حد از آن مسوم شد و حمر در وقت اصحاب می خورد
 و فتیله ایمر المومنین عمر رضی الله عنه است بود و در نماز موب است می کرد
 سورة الکافرون می خواند علیه السلام را گد است اس آیت مارل سد حضرت
 رسالت باه صلعم حوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تأخذوا الصلوٰة و انتم کفار

بعد از آن در وقت نمازی خوردند و با اوقات می خوردند بعد از آن چون
نقته انگیزی سبب خمر خوردن بیدارند حرام مطلقند و آن جهان بود
که روزی چهل صاحب در خانه بود علی شش بودند و خمری خوردند امیرالمومنین
عمر چون متذکره را بر سر کی زد و در مشربت شکست بعد از آن این آیت
نزل شد اقول که قال اما یخروا لیسر و الا لعذاب و الا زلزاله پس من جل
شیطان فاقبوه و لیسر فلقون اما ید الشیطان ان بوش فیه لکم العداوة
و البغضاء فی الخمر و الیسر و لیسر و لیسر و ذکر الله و من الصلوة قبل انتم شیطان
یعنی حرامست بر حق تعالی را بوشند و جمله قمارات تا اگر تبر انداختن که حلال است
اگر کردار ملک جانب نباشد نیز حلال و دواست و اما اگر حاکم باشد که نیز غیر ملک
نیست که حرام است که از قبیلۀ تماری نمود حرام است بر کسی و بغیر خدا سگند
چون بغیر و کعبه و کلام الله و عهد است امام اعظم و باستانه و به جز میرزا و اولیا
و غیر و کسان همه حرام است و در بودن ازین کار مباح است و حرام است
و در بسیار اوقات شیطان همین چون عداوت و بغض و جنگ جدلی را
حلق می اندازد بسبب خمر و سیر می اندازد و از ذکر الله تعالی و از نماز باز
سدا رد کسی را که خمری خورد و خمر را گفته اند که چون خاصیت اجتناب از
جمله غلمان است اولی آنکه هیچ گناه کاری را حق تعالی از در خویش نمانده است
گو فرموده اند که و لا تقربوا الصلوة و اسم سگری آمده است دوم آنکه اجتناب است
گو در میوم اینکه بدتر از خاست است که گناه او را می خورد و چهارم آنکه او را بفره
است بر سینه یاد کردیم از عیدی شیطان یاد کردیم عداوت مطلق است
است نفی است نه است چنانکه در مقدمه ابو محمد که بعد امیرالمومنین عمر بود
است او است شتم بسبب طلاق است که خمره او را به طلاق بر زبان
نمود و طلاق او واقع است و او را خبر نمی باشد و برین خود مجامعت
سکند و حلال بدارد و کافر گردد و هم باز نمیدارد سبب را از ملاوت

کلام الله و جمله ذکر الله و اسم الله را میخواند و اگر در دل نثار و عمار کند از دم
 نایب ای سپاس میسر می آید حرام خدا را از روم میگردم محمد بن و غیره
 درم میدهد و در حقش پس این بر حرام خدا و در حقش در رد در و در هر لغت
 سرت محمد را بعد از حجتش در خضر است که قول خود را بهر و وصف هم
 بر یعقوب در سواد حون کجا رسد که سر بر روی را دید که خانه نیست
 و گفت ای مادر هیچ مدالی که خانه بهر یعقوب کجا است گفت چه کار دارد
 گفت حرم یوسف آورد و ام آن سرور و مادر آورد که حد او را
 در و حد او داده کرده بودی سر گفت چگونه گفت سر را یعقوب و حجت
 بود و حد او داده و حد کرده بود که تا اول سیر تا ما بهر حرم سر او بدو
 بر ما هم گفت نام سر و حد بود گفت حرم گفت بر حرم که هم و مثل بدقت
 دوم بهتر موسی علیه السلام حون گو ساله را رسد در امان حکم شد
 حافظوا انکم عباد میرا یک دیگر را کسب نموده آنکه هر که روی ابرق
 کرد اندک در امتداد حکم شد که یک بنسید و دیگری گردن بریده اگر
 بود سر بر سر امان او ساد و ان دین ما از حجت این قول می کردند
 که به بخور موسی کوی بر سر محاسن انسان بود می آمد و حون او را کشت
 در حمای انسان می کشید و دیگر آن دین را قول می کردند پس در
 کم دس دین مت حاکم که بعضی حوام ملک عالمان حال برن مؤما
 حلال داند که آدمی بود اما کلمه طیبه که در آن گران است با معانی که اگر
 کسی کار را در و کرد که کلمه کوشی و الا کلمت خود را می کشد اما کلمه را
 نمیگوید و گفته اند بر کرا این نوع دس و بد که در آمار حسن تمام
 حسن کلمه طیبه گوید اگر ده هزار سال عمر دوامت و در هر روز صد گاه
 کند گناه و او تولید می رود و سماں او آسمان است این در و کردن
 در میان و کاران حان گران است که سگ را بداند ان گزیدن

دشمن با منی شایسته گویند و ازین بخیلی غایب گفته اند که اگر کسی سخن
 با زن بیکانه بشنود کند یا نقد مال در دوزخ بماند و عبارت از آنست که گفت
 و تازمانی بر او تلاوتی بدوستان خدا می نماید که اگر خواه پیش
 باشد خود را بماند از دوستی دوست چنانکه آورد و اندک جویدی بود
 و زن او شخصی از ایمان حضرت رسالت نباه آورد و بهر روز آن زن
 پیش از اکل شرب روی مبارک حضرت را میباید و بعد از آن بخانه خود
 میرفت روزی آن جوید گفت که تو هر روز بیا میروی گفت در دل من
 دوستی حضرت افتاده است جوید گفت اگر روی ترا کسی در راه دید بر من
 حرام باشی منافقی بود این سخن را شنید روزی که آن ستور میرفت وی
 در پیش آمد آن زن نشست تا وی گذرد آن منافق استاد و گفت روی نما
 آن زن آواز کرد و روی خود دادانه نمود آن منافق گفت ترا بدوستی
 محمد رسول الله سوگند است که روی خود را به من نباشی آن بیا به روی خود
 را باده نمود بعد از آن زیارت رسول رفت چون باز بخانه خود آمد گوشت روی
 مبارکش بنباشی تهنیت نه بود و خوشترش گفت که خبر چنین می نامی آن زن وقته
 باز گفت آن جوید گفت خوب شد در خانه رفت چاه کاوه بدین گرفت و سینه
 در آن آتش تافت چون گرم گشت او را در آن خانه خواند لبریک خور و در کنارش
 بود از گرفت و گفت ترا بدوستی محمد رسول الله سوگند است که خود را درین
 اندازی آن بیا به بی تکلیف در و در رسول گفت و خود را در آن جا نهاد
 جوید سرپوش بر آن چاه نهاد چون چنان دید آتش فراق و صدق او در
 دلش اندک کرد و گریه کنان آن لبریک را در کنار گرفت و پیش رسول صلی الله
 علیه و سلم آمد و گفت یا رسول الله دوست دارنده شمارا با آتش سوختم و وقته
 باز نمود و حضرت دست مبارک خود را بر پیکر او نهاد و فرمود و آید و گفت
 یا الهی دوستدار محمد را با آتش مسوزانی مسوز دست بدستار نهاده بود

که حضرت ائمه السلام آمد و گفت ما رسول اگر مر خود را بر سه تنی مکتب حضرت
 آسمان حکیمیم و هم در حاضر گردانم و جدای خدای می گوید که من دوستان شما
 را دوستی گرفته ام کما قال الله تعالی و فی الدنیا و الاخره انما استن
 سور آمده ام چون حضرت خود در میان خانه رسیده و سر و کس بار کرد
 دید که ایس - و گفت اگر چه خود در آن بهوره در میان چون مثل
 رگه در سینه خود نهادن آن خود در رسول خدا ایمان آورد
 و سلمان سه و سیر آوروه اند که در سی اسد ائله اولاد اند
 که چهار صد سال در صومعه مسکین بود و دعوات ائمه می که دوستان
 گفت که ما را بده ما را در حدیث مباحث و حالاک و دیدیم ما را
 کسم گفت که دوستان حکیم رب العرب میں او بیاد رفتند و گفتند
 که ای سده چه سخت عاقله می روی و می خالی می کنی حاذق تو
 در گاه حق مقبول است گفت چون ما مر آمده گفتند ما را در حدیث
 می یاد کرد و قبول و ما مقبول مرا کاری است و ظلم این است را می
 در سخاوتی سده مقبول تو ام به و در دینی ما که می معقول تو ام به و در
 قول تو مرا کار است به ما می هر دو حال مقبول تو ام به بعد از آن
 خطاب حضرت حوت در رسید که ما که چگونه دیدید سده حاضر مرا که در
 هیچ اذقاب روی این می گرداند گفتند ما را رب العالمین سده تو حاضر
 حاضر است و دوستان او را رحمت دوستی او خود را در مجاهدات
 در اموس یاد کرد و حنا که ابراهیم خواص قدس الله سره العزیز و وارده
 سال در میان کشیده بود که برک در حنا قوت خود می ساختند
 در میان و رحمت انار را دیدند و اندیشه کرد که اربین انار بخوریم اما ساید
 که ملک عمر را به ابراهیم که حضرت حضرت و طاقاب که و گفتند
 ما دوستان من جو جامی هستن گرفت و در غاری رسید که در آن

در میان دوستان
 که در میان دوستان

در میان دوستان
 که در میان دوستان

غار یکی زننده پوشی را وید که سر پوشیده بود و بار و کثوم بر چسبیده بود
 و بخور دهنش ابراهیم را گفت بپوش را بگیر چون ابراهیم پایش را گرفت
 گفت ای ابراهیم این خواص چه می طلبی گفت از کجا دانی که من ابراهیم
 بن خواص باشم گفت کسی که خود را در تصرفات حق سپرده است از
 همه مخلوقات خبر دارد و نه اینکه انار را از ترس کسی نخوردی که یک کسی
 باشد و الا حفظ نفس می گزستی چون ازین در گذشت حضرت خضر گفت
 ای ابراهیم در میان دو دوازده سال برای چه می گذرانی گفت
 توکل را در دست می گفتم خضر علیه السلام گفت توکل این نیست که شما
 نمیکوید توکل خود را سپردن است نه حفظ نفس طلب کردن یا تا توکلان
 را بتو بنمایم چون رفتند دیدند که کسی آمده است سر خود را بزند پوشیده
 و تمام وجود او را ز بوران سنج گرفته و به پیش میزدند گفت این کجاست
 خدا مردان خدا ابراهیم را پیش کرده و خود را استاد چون ابراهیم پیش
 سر نیزفت متبر خضر با پای بدو رساند گفت ای متبر خضر چه می طلبی ابراهیم
 التفات بوی کرد که همراه من خضر است من می دانم آن او را از تو
 شد چون بازید و دید خضر نیز غائب شد بعد از آن ابراهیم از مجادلات خود
 پشیمان شد لقوله علیه السلام کن عالما و متعلما او سامعا او خادما و لا تكن
 من انما من فان کن خاسا فقلک ذیرا که دوستی جا پلان هلاکت است
 بیت سگی که تر شود از بول پاک تر باشد از ان کسیکه کند خطا
 با عامی و در رساله شاه قاسم بدر الدین کبر و ربه
 آمده است که مامون خلیفه مغرب روز خدمت عباس ابو جعفر کعبه
 حاضر بنید چون روز مغرب و راح می کرد شیخ گفت ای شیخ خلیفه چه
 بود که در آن ایام ازین یک سله ممتنه آموخت گفت که آنم آنیکه من
 از شما چهار سله آموخته ام و گفتند که این را حضرت ربیالت نباه فرموده است

در این کتاب
 در بیان
 در بیان
 در بیان

من چهار در محل می آورم نیز گفت ای که ما گفتیم که حضرت در موده است
 نظر کردی روی عالم بیشتر است اردنا و برجه در دیباست و در اثر اید
 که در یکام رایت در شمع و چلیق منول بود ما رفتیم که رسول گفته است یک
 ساعت استن با عالمان بیشتر است از آزاد کردن بر آمده و بر این است
 که فی سبیل الله غار مان داده مانند و بر اگر کس را طعام داده باشد
 و آب داده باشد و بر این بر سه را حاکم داده باشد و حدیث سوم گفت که
 هر که در خلقه مد اگر عالمان کند و یک سله متوجه بداند بیشتر است
 از عبادت بر این است که در سله که در آن مجلس بود ما مع ما قایل برابر
 مانند و حدیث چهارم گفت که حوی کسی ر یارت علما را در دوازده
 صد دسته نصرانی حق تعالی می آید میت بر این سر او می رود که در هر
 قدم در صد او ملدی کند و میت در کس او میرود که در هر قدم یک
 در دوزخ احوال او می نویسد و دست در جفت او میرود که در هر قدم بدی می آید
 نامه اعمال او بخشد و دست را در دست راست او میرود که در هر قدم سنگ
 در دست ریت می کشد و دست را بر دست چپ او میرود که در هر قدم سیاه
 در دوزخ صد و چهارمی را سب می کشد پس حوی بدید او را در صد و یک
 و تعالی لی کام ولی را مان داده که گواه پستی اسی فرستگان که در آنجا
 در این سبید که الی حدیث که دلائل قتل ارس که قدم در راه سپرد
 و میر در حضرت که حوی موس ر یارت موس را در سو در نگان
 گوید خدا بد آنکه او را ر یارت کرده و متوجه و مرد فقیه و ما را است و این
 را از گناه موت است پس چه کنیم حوال رب العزة و قدس که گناه
 او می بردارد و در دوزخ اندازید ما را گوید آن عالم پیر متعلق است
 و ما می در مانده است حکم بود که گناه او تیر بردارید و در دوزخ اندازید
 ما بر دو پاک بهر سبید و بر خیزد که را از میر و دانی را من ما معتم برین و در نظر

احمال او بخت چنانکه او روه اند که در بنی اسرائیل ظالمی بود که بود و نه
 کس را کشته بود و روزی پیش زاهد ترین بنی اسرائیل رفت و گفت که کنای
 بی حد دارم که خود و نه کس را کشته ام اگر توبه کنم خدای تعالی قبول
 کند یا نه کند زاهد گفت از پیش من دور شو تا از توبه توبه برابره عذاب
 بگیرد تیغ را از نیام کشد و زاهد را بکشت و بعد از آن یکی از عالمین
 بنی اسرائیل رفت و گفت صد کس را کشته ام که یکی از آن مجبور
 فلان زاهد است اگر توبه کنم بیج روی صلاحیت دارد و عالم گفت پیش
 اهل صلاح برو توبه خدای تعالی به پذیرد از این چاروان شد
 آوردند که تا به مقصود رسید و او را در راه مرده یافتند و دیدند
 که یکی خطی از عیب بر او افتاده بود چون مطلع گردند جهان نوشته بود که بنی
 کس فرشتگان رحمت بحث کردند فرشتگان عذاب گفتند که فاسق و خاخر
 است مایان ارواحش بقین کنیم و فرشتگان رحمت گفتند که زانو و تاب
 است چنانکه غم توبه کرده بود ارواحش مایان بقین کنیم بر ایشان حکم
 شد که هر دو طرف زمین را وزن کنند چون وزن کردند دیدند که یک طرف
 زمین یک پشت از خانه خود بخانه آن صلاح نزدیک شده بود حکم برین
 شد که فرشتگان رحمت جاننش بقین کنند بسبب برکت آن صلاح آورده
 اند که مالک دنیا را با دهریه نماز رحمت افتاد دهریه همین گفتی که من بر حتم
 چون در میان مردمان جهال بودند اتفاق کردند به قول دهریه که فرشتگان
 دست بدست بر بندند و در خانه در آوند و در آن خانه آتش زنند چون آتش
 زدند خانه بسوخت و ایشان هر دو سلامت ماندند مالک دنیا را سنا جات
 بود که یارب مرا با کافر برابر کردی خطاب حضرت عزت در رسید که ایس
 الکت دنیا را از برکت شما خلاص کردم اگر تنهای بودی سوخت
 خدمت و مودت بدوستان حق چنان باید کرد که طلب الاله خطاب

بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 و الصلوة علی سیدنا محمد
 و آله الطاهرین

میں اپنی والدین کی سنہری درگاہ خود آورہ ہست کہ روزی و رست
 مرد خود شیخ المسیح والاہ لیا شیخ جمال فاروقی در بر خود م ارا جواب
 ساریک خواجہ را کہ کہ قول امام اعظم رحمۃ اللہ علیہ دو گن در سیر و دہ
 ناید کہ کی را ماد ماہ کہسد با حلالی سکت و حاجت ماسد پس ادا
 و بھلی اردو گرفتہ کہم کہ ماد سابی لایق تھاوت خوئی سب مہداد و جہا
 رفت یک ناگاہ ماراں ماریدن گرفت رجاستم و ریدہ خود را بر
 سراو کریم ناما داد و رستہا دہ نو دم خوئی شیخ مہدار سہ عالم جمال
 گفت جہا کہم خوئی پچا را ماد ماہ گرفتہ پس حدیب ماد سابی جمال ماند
 کہ شیخ سطر یک درس نگاہ کرد و مقصود رسیدیم اسی خیر جہا کہ کہ
 بدوستان حق دوستی کردن جواب ست پس بدوستان او ہمی کردن جواب
 ہست و سرورجات برین ہست و اگر ہمی مدت شود بدل اکتہ ماند کرد
 سا کہ در مصلح افعال ہست کہ حوالی نو و حار و عالم کہ در ہمہ جہا
 بخوانہی کہ دو آن جہا انا در یکب و سری لوست و جمع مکرور و رسی
 در خوردن سرائستہ نو کہ کسی سر دکن رسید اورا گفت کہ ما مکرور
 یوں آن کس سا حدیب گرفتہ ماد ماہ گفت خوئی ماحر دانت کہ آن
 کس ایسی ہست سر بر دہیں رو و مرد خوئی خود آمد و گفت کہ ما دانستہ
 قتل کردہاں را بر درال دفتر نوسیم خوئی درال دفتر رفت و کتا
 دہد و بہر حامی کہ خوئی و را دہم کردہ نو و را سخا حان بدل مانتہ نو
 کہ ان کس جہاں رودہ آرا دہد و جہاں حتم قران کردہ ہست
 و جہاں گر سہہ طعام وادہ ہست پس جہاں اعمال سنیہ اوست ہستی
 بدوستان حق بہ یکی بدل شد و در رستہا خواندہ ام کہ اشعار و ربیع
 و حوس و کرسی و لوح و قلم سو کہ دل از حای سوال کہ و کہ اول کار ہست
 و آخر کار ہست و عمرہ کا طہیبت گفت اول کار ہست و آخر کار ہست

در شیخ جمال

و فرودگار داشت گفت خاصیت و بقا حبیب و وفا حبیب جان گفت
 تا از خودی خود بیرون آمدن و بقا بد و بیوستن و وفا میان این خدمت
 دوستان بستن پس اگر سائل گوید که چون هیچ نبود دل و جان از کجا
 بودند جواب این فقیر می گوید که جان متغیض که او را فیض اقدس وحدت
 و حقیقت مهدی و قبله واحدی گویند و دل اسماء الله که نزدیک به حبیب
 است و خداوند از خود وجود یافت گوید که کی از دیگری سوال کرد که اراده حق
 با بجا و خلق مقصود همین است و الا خلق در وجود نیامدی و محاضره دوم
 که جان اسماء الله و دل حیان ثابت که از علم و نور در شهود آید و
 گوید که آن حقیقت قبله این موجودات بند و انجذاب است که غیر از قبله و جهت
 و موجود گویند که چون وی ارادت بد و آورد قبله و اجدند و چون موجودات
 از غفلت خود یافتند قبله موجود شد محاضره سیوم چون از علم نور
 در شهود که احیان ثابت معده ممکن وجودی یافت حیان را جان
 گویند و چون بصورت خانه وحدت بر اسماء حبیب فاضله گردید که
 جان و جان ظهور باید کرد این را بکنه و ارجح مبراجی دل توان گفت
 محاضره چهارم چون در محل کن و فعل آمدند که هر سه سنا عقب فعل
 خود شدند و به حبیب استعداده و حله و ذرات ظهور شدند پس کن را که حقیقه
 کیانی گویند جان توان گفت و موجودات ظهوری که آنرا هیولی و عرش
 کل و عقل کل گویند دل توان گفت محاضره پنجم جمله ممکن و
 ظهورات چون در قبضه الوهیه اسیرند مغلوب و ظهور آید پس از روی
 حقیقه از اثر قطع نماید کرد و موثر را باید دید پس موثر را جان و اثر دل
 توان گفت که الا که اخلق و الا ما پس خلق چون کثیفات و امر چون روح
 و ملکوت همه او راست بود در میان نباشد این عزیز این راه پس
 باریک و خون انابت رنجین است پس تا به کسی باید بود و در خدمت

در بیان
 خلقت

از خود را مایه سیر و کمال خود را به حق کسر و دست و جور نام سریت خود را
 حاکم و مایه سیر که هیچ کس از احوال او خبر ندارد اگر چه معصوم مشهور شود
 مستورات مایه مقصود برسد حاکم مایه خود به کسر رسد تا خود را
 در مکر و تیر و وحش کند به باطنی تو دس رفتن منزل کی رسی + لودیا
 حسن محاسن کی رسی + پس گران عالی و پس بهتر دلی + مایه
 روحان مدی دل کی رسی + و چون نظر در عین ایتقان و حقیقت بکشد
 الیوم و احسن میت ماحلای خاصیت موجودات و استعدادهای
 نقد و اسماء استند اراک حجت الله را تعلقه اسماء گوید که ذات ارفع است
 مشاریت و چون صفات قدیم اقتصاد ایجاد ممکنات گردد از روی
 اسماء و بعد از اسماء را ازل و خیره ذات گوید اما چون جان است
 مرا به سرل کرده و با طوارات سعه و کسرات مخلقه ظهور شد و صفات
 راعی ذات تو ازل گفت کتول الساعه و روح خود است نه لغات پس
 مست درین میان نوعی پس + هم می بینم پس سوالی از حاکم اقتصاد
 در مراتب و سرلات حوائج و حاکم که سکون است یعنی اقدس که به مرتبه
 ردل و ظهور آمده پس سائل و سؤال واحدی سبب میت حاکم
 دل اس شخص حمله صیر است و از مراتب ارواح می مایه هم حسن مراتب
 اسماء را دل و سراحی و کمال و حقایق کمالی و سر دگر می کلام
 مگوید و به جمیع گویند که مسائل انداز وحدت که از احوال و احوال راجع
 گری و حقیقت محمدی گویند حال الله تعالی و ماحلقت حق و الیاس
 لیبید دل ای لغویان میزان می است اما تعلقه ماحلقت بدایت است و حلقه
 افترا خود و روی صلاقت است و صلاح است از مرتبه شخص طاب الله راجع
 و فصل آئینه متواضع هم که گشته در دریا و احوال تنگسته بود و مردی
 دوست به تخته برده و در یاد کرد و که با حضرت حواجره در یادم رس

[illegible]

و وجوه را به حضور تمام باید کرد که متبادر و دو نور ساطع از این باروی نمایم
 را از نتیجه و فتوای آخر سلام است پس چون اول بحاجت انسانی رود باید کرد
 آمدن خلایق اول پایی چپ پیش بند و گوید اخوذ یا بعد من کل حبس کسین
 سر حجت الخلیف و من شر الشیطان الرجیم و من کل آفة و غامده و حقیقه و عمار رب
 و چون بنشیند روی بجائی آرد که پهلوی چپ او به منته باشد که زوی و ثبت
 به قبله آوردن کرده است و در طرف منته دوستان نیز کرده است که حضرت
 بابا آدم صلوات الله علیه در منته است و خود را بسیار به منته کند و زور به پایی چپ
 کند و بول را آهسته را کند تا رشحه با و نرسد و اگر ثبت به قبله آرد بغیر بر داشتن
 دامن پاک نیست تا خلافت مردم منته دوستان شود و چون برخیزد اول پایی
 راست بردارد و گوید الحمد لله الذی اخرج منی ما یوذن و استسکتی بمایه فیغنی
 و سه کرت گوید غفر الله ربنا و الکبیر المصیر و چون بسپین از خواستن خود را
 بسنگ و کلونج جیان پاک کند که دل او حقین گیرد و پنداید که تمیم زند اگر میان
 او آب مسافت باشد اگر چه اندک باشد چنانکه حضرت رسالت با
 صلی الله علیه و سلم روزی بول کرد و چون رخسارت تمیم زد و باز گفتند
 یا رسول الله آب نزدیک است گفت از آب نرگ نزدیک است و استنجانیه
 پنج ست چهار فرض است و آن چون از منجج بمقدار دم شرعی تجاوز کند
 و تمیم از جنابت تسبیح از حصین چهارم از نفاس و یکی واجب و آن چون بعد از
 درم تشریعی باشد و یکی سنت است و آن چون کم از درم شرعی باشد و یکی
 مستحب است و آن قبول است و یکی احتیاط و آن چون بمیانند فشیکل اکثر
 خشک افتد و آلاش منجج نشود و یکی بدعت است و آن چون از جهت باز
 و گرم خشک پس بر چه فرض است یا بی فوائده است که فرض است و یکی
 بسنگ کلونج و قبله کشته کا حبش و پنجاه که بعضی عوام می گویند که بسنگ
 سنت است و علل کرده اند تریاک که آن مذموم امام شافعی است و علامه علیه

در این
 کتاب
 پنج
 فصل
 است

از روزه اند که در لیل اس میفاده برادر سرداران حق آمده و در رسول ما
 معصی میگردد و حضرت رسالت ما و حاجت الهی سرقت از محمد الله سود
 سکه طلب کرد و حتی دو سکه و یک مگر گش و او حضرت مگر گش را زتاب کرد
 پس امام اعظم ابو سعید کوفی رحمه الله علیه می گوید اگر سه سکه است و در پی
 حضرت سکه دیگر را طلب میگردی و امام سامعی می گوید که اگر است مودی
 خدا الله سکه مدادی و ساحران رس اند که در پی رساله آب مایه نیست برادر
 و مات از مردان کم سده سپ و در یاد و رفته اند و عوام الناس کالها بیم اند و
 از بیاحت که گفته اند الاستحاحا که مذکور شد و الاستحفا تا حدی که دل او
 قرار گیرد مانی او امانه مانی که ماسد عوام الناس که در سوره کند و آب سار برسد
 که در کما به مصر رعت گشت ریاضت آب برهن رحمت داده اند و اسرار
 دست خود را بر روی پا برین مالند تا از لوی برادر سود و دست اند که استخوان
 استخوان و حوت و مسم و حماره و د دست و دست کند که کرده است و در کجی کجی
 کند حاکم اردو را درین حیرت کلام گیرد کند و اگر درین کسی کلام گیرد ماردان
 برین اندازد آورده اند که چون امام سامعی مدبب خود را امتار کرد و دلالی
 از وی سارک اور آید که اگر رس و در سر امام اعظم نو دی اور او را اول سلا الرام
 میباید ارم و راجع الهمین اور او را در جواب نمود و گفت که اول سلا من این است
 که ماله الا الله محمد رسول الله الرام بیده چون از جواب مداریست
 انده و بود که علم ده حسرت بر حصه بر امام را و دو یک حصه مایان را و
 از احیای من و روم و سام سیر کرد و در سیر خلق را در مدبب خود و را آور
 نایم بیکه به بحر رسید او است بحر قدی در حاکم بود امام سامعی خود را یک
 زوره راه من مایه نقد اپری ساگر دکان سستی آید و سلا در سواری از راه گردان
 او اشیست رسید ایثار بکار ده پنج جواب گشتند و او صفت نوم داشته
 بود امام چون جواب صعب شنید از همان جای باز گشت و کج کرد و در لطف

روم روان شد چون ابوالسبت سمرقندی در خانه رسید و اقبر را باز نمودند
 ابوالسبت گفت که خود ای قیامت جواب امام اعظم حکومت که تمام اهل مذنب
 او در مذنب خود او را مایه که در محبت او بروم چون ابوالسبت سمرقندی
 روان شد منزل منزل او میر رسید امام شافعی یک منزل بیشتر می رفت چون
 ابوالسبت بیرون حصار روم رسید امام شافعی داخل مصر شد و امام شافعی
 در این شب مناجات کرد که الهی مرا از دار فنا و بدار قیامت نجات بخش فی الحال
 جان من تسلیم شد چون علی الصبح حضرت ابوالسبت بدروازه رسید
 دید که تا بوقت مبارکش پیش آمد که این تا بوقت امام شافعی است او پیشتر
 وضو رخسید کرد و دو رکعت نماز گذارد و سه سجده سجده نهاد و گفت ایتر
 ازین صفت خود را بجهت حق تسلیم کرده است الهی مرا نیز از دار فنا بدار
 بقا رحلت بخش که تا پیش امام مباحثه کنیم او نیز جان حق تسلیم کرد و گفت
 ابوالسبت سمرقندی درین سفر دوستانه از کونج بازمین بسین بار کرده بود
 و بیشتر از شما گردان این فقیر چون بسیری فرستند کونج استخوان بهر او خود
 می بردند و شاید که در محل استخوان من نگوید که کرده است و قبل از استخوان
 که منور زن خود را برهنه نکرده است این دعا بگوید اللهم احفظ فرجی و سلمی
 من النار و الزنا و الحرام بسم الله العظیم و الحمد لله علی دین الاسلام
 الاسلام حق و الکفر باطل و چون از استخوان فارغ شود بجای پاک رود
 که در خبر است که هر که وضو غسل در جای پاک کند انجای تا قیامت آن
 از خدا می طلبد و شفاعت او می کند روی به قبله و سر برهنه کرده نشسته
 که پیغمبر گفت در حالت وضو سر برهنه کردن نزول رحمت است و در اجنبان
 حاضر دارد چنانکه میت او شغل بوجه حرکت و سکونت خود و اندام خود را
 در میان نه بنده و بحضور تمام بگوید بسم الله العظیم و الحمد لله علی دین الاسلام
 نوبت ان الفوضاء و القربا للصلوة و فی الله توکلی پس آفتاب بهر تپش گیرد

سید
میرزا
محمد

سید که بدست راست ریزد و بدست چپ دست راست گزیده است که دست راست
در دو که منسوب بدست راست است و در صورتی حال مانند آنکه او زده اند
که حضرت امام حسن العابدی علی الصغر صلی الله علیه و آله چون نوحو کون بکشت
سنگ و تیش لاجبی معیر میبرد بر سینه بدین نام امیر چرا گفتیم میم میماید که در پس
حکمر خاصه جوایم سد حوین آب در پس کند مگر بدالهم نفس محمی و تقصیر نه دو
و منصف و بی کما صفت انسانی و سواک ارد حجت میم و تون مانند که محضر
گفته است که سبب بخیر سبب سبب اراک مراد است حجت سواک است و در رازی
کلیت باید و اگر اراک مراده باشد سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
مصدر اراک حصر باشد و حصر در راز راز راز راز راز راز راز راز راز راز
و اها هم در راز راز و در پس زنده اولی محاسب است دندان اراک اراک اراک
مار محاسب حجت دندان اراک اراک اراک اراک اراک اراک اراک اراک اراک
که حواصط برده و مانند که سواک اراک اراک اراک اراک اراک اراک اراک اراک
سر سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
به سبب دندان زنده به طول دندان و سواک اراک اراک اراک اراک اراک
رزی نیست که بدو آفت رساند و در اراک اراک اراک اراک اراک اراک اراک
استاده کند که در خضر نیست که در رزی اصحاب رسول قلعه کف اراک
حصار کرده و در دو و حواصط کاوان حواصط ایتیان می کرد و دندان
رکاب رازی سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
و سواک راز در سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
دانند که دندان خود را بدان تیر می کنند دندان سبب سبب سبب سبب
حواصط رازت و حواصط راز راز و اگر طوطی باشد اما دندان سبب
سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
میان دو کس میگوید که در حواصط سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب

و نیز باید که بعد از آب در دهن کردن بزند که خشک بدلت است و در وضو
 زدن بغیر وضو یک رکعت شصت و یک فصل است از مقدار رکعت بغیر سواک
 سواک سنت زنان مردان را این در وضو واجب نیست و اگر است و اما در وضو
 مسعودی می گوید که زنان را که در قایم مقام سواک است در مجلس اوقات
 زنده به قول شافعی در رمضان در وقت ظهر و عصر نتوان زدن زیرا که میسر
 نمیشود است بر چه فهم الصالحین الطیبین المسک پس بزدن سواک بوی او میبرد
 و به قول امام اعظم در رمضان نیز در مجلس الاوقات زدن زیرا که وقتی که بوی
 بد چند اند خوش باشد بوی خوش نیز خوش تر باشد آورد و اما که سواک پیغمبران
 علیهم السلام از درخت زیتون بودی و اگر سواک نباشد انگشت سبها دست
 قایم مقام سواک چون دوم کت و سوم کت آب در دهن کند خوشه گیر داند
 چون آب در بینی کند بگوید اللهم ارضی من ارضی من نعمتها و آب در
 بینی بدست راست کند و بدست چپ پاک کند که بر عکس این مکرر است و سبانه
 در استنطاق خان کند که آب را بالا کشد تا زخمه و در وضو خوشه کند و این
 خوشه سنت است هم در غسل و هم در وضو و غیره صلیم را انده روی شود که وضو
 دی از رسته گاهی موی پشانی نماز بر زخمه و از زخمه گوش تا زخمه گوش دیگر و
 آنرا که در سر موی نباشد پس حد پشانی از جویست که در ایام طفولیت در بالا
 پشانی او میباشد و ریش نیک را بویست با موی باید شستن و اما کلان ریش را
 که بویست روی را بویستیده باشد شستن بویست مافوق است و بعد از آن در دست
 دور لاف و گوش است شستن او نیز فرض است به قول امام اعظم و بعضی بجهان
 که زیر ریش میبر کشند اگر تیری ریش ترا کشیده باشد در وقت وضو آنرا نشوید و مسح
 کردن و یا خشک ماندن نماز نگذارد و کافرشو و زیرا که فرض بجا نده آورده باشد
 و نیز که یکبار موی در غسل و وضو از خشک ماندن وضو محسوب نمیشود و وضو
 نماز گذارد و کفایت و فرض نیست و زخمه ریش در وقت معلوم نمود

کورک کرده مانند فخلال پس از حجاب از فرد و سومی مالایه
 اوست و دوشان سست روی گوید اللهم تعین و حتی سورک قوم بعض
 وجوه او بیا نکست لالتو و حتی قوم سود و جوده الحمد لله تعین و حتی
 از سرخ فلنی و صدری و طهری و آب را بر روی محبت برده و جسم را کلاه
 مدارد و بر محبت نموده که کرده است و دست تا از محبت نموده و دست این است که
 سرگشت رکب و دستار برده و ما حجاب از بخت که در دامن را راجح می ریزد
 و حجاب کف دست می کشد و در وقت دست راست سست گوید اللهم تعین
 کنانی تعینی و حتی حجاب مالایه در دست حب گوید و لالتو کنانی
 کنانی و لاس در دوشی بوم بدو اتورا و فیله سعیرا و در سرگشت
 ریمین آب کم و رماده که فو است را اندام المایک مار دهن است و دستار
 سست است و آب را روان مایه کردن یا اگر حای سستی را رخ که عیس
 ترک کرده و ایامه و اگر حای سج را لتویدر و ایامه اما کرده بعضی شکلها
 گفته اند این ترکب المکرده لالتو حمان التفاعه حارم حصه سج
 سر دهن است و تمام سر سج سست است پس مایه که آب و نموده و اگر حای
 سست مایه مایه سر دهن است و سج سر را حای سج که که حصه و جسم
 و دوش پرده و دست بهر ساند و سار و ایام را کتاده و در دهن سس
 ایکس مار مارک مبد و مالاکت تا قفار و دوش پرده و کد دست از طرف قفا
 بهر و حجاب سر به نامانی آرد و سمانش را در دهن در آرد ایام
 را از سر و دوش این را مگر داند و سج گوس آب سر سست است
 و در سج سر گوما اللهم احفظ منی و لته منی انار و در سج گوس
 اللهم لالتو غلیان اهل انار منی انار و مار حای سست است که کور را
 آب مبد بد ترکب و فصلی که در گون مبد به لیب انکستان را از برقی
 گردن سج مگرداند که بدست است بر اگر در دهن می گوید که کلاه مایه

امیر حسین رضی الله عنه از جانبین قضا بریده اند پس مسح برین طریق نباید کرد و
 ایشان از طرف حلقه مسح می کنند تا موی گردن میسر نمایند و نیت وضو مسح
 گردن نیز واجب است و در مسح گردن گوید اللهم احق رقبتي و رقبت ابائي و
 رقبته الله محمد بن الفار و اسلاسل و الاغلال و در مسح ریش و خال ریش گوید
 اللهم حوّن علینا سكرات الموت و باید که اندام را نیز ترش شود که اگر در کتف است
 گفته ترش نیست نباشد اما اگر یک شود و کتف بی مانع کشند بعد از آن دیگر شود
 کرده باشد و نیز ترش چنانکه خدای تعالی خبر داده است نکند آورد تا خلاف
 روافض باشد که ایشان اول بای میویند و بعد دست بعد روی لبه استنجا
 می کنند زیرا که ایشان می گویند که چون اول استنجا کنیم بعد دست را چگونه برو
 نسیم اما در قیادی سراجی آورده است اگر استنجا فراموش شود دید از وضو باید کرد
 ملائک الله و وضو و عقد توان کرد و چون بای رست شود گوید اللهم غبست
 اقدامی علی المصراط یوم نزل به الاقدام و چون بای چپ شود گوید اللهم
 اجهل سی سیمت کورا وضو و مقبول است باری که لم یورد و اخیل من التواضع
 و اخیل من المتعبدین الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون مسله در رخیب الضو
 آورده است که خلال انگشتان بای بخصر دست چپ از جانب بای رست
 از فرجه که میان خصر و منبر است از زیر به بالا کشد و گفت دست از زیر بای بدار
 و نیز در فرجه که میان سبابه و ابهام از بای چپ است آغاز کند و در فرجه بصر
 چپ ضم کند و آورده اند که امام اعظم رحمه الله علیه از بالای بای بای
 خلال می کرد و چون مسله دید که بایان می توان کرد دست سله نماز اعادة کرد
 چهارگانی را چهارگانه و دوگانی را دوگانه اما نماز شام را چهارگانی کرد
 چون غسل در همه صلوته سه بار با قاضی قرین کرد و آورده اند که منظور حلقه کش
 خال است از آنرا که در نه بود و در آن شب جهالت جهان آرای حضرت
 امیر حسین رضی الله عنه در روزی از تو می گفتند که من ندانم و گفت یا رسول الله

بر آنکه شما را اندک سستی نمارد که در پی نیمی نماند و هیچ محصل الدین
سحر حقیقتی قدم به هر که کرده و در سر سینه حوائث یقین قدری است
ارقیه و صوابه را امید که در آن سعادت و بر آن آب این دعا بخورد و بداند

اللهم انی استأجک وداوئی مددک وخصصی من الامراض الا و فی حاج
بر جنگ ما رحم الهم و سرور بر ایدام اندازد و عاقله استهادت نکند و اگر کند

و در شرح او را و سعد علی بدالی آورده است هر که در بر ایدام سست
اسم العاد که از خود اعدای طایری و ماضی طفره ماند و چهار آب استاده

خوردن افضل است آب و صوابه که ماتی ماند و آب و سرم و آب نس خورد و
علماء و علما و آب سفا که در بار از سر گیرد و اندازد و صوابه و صوابه و صوابه

کند و گوید انهدان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک و استعین ال محمد
وحدک در سوخت و میر و صوابه و آسمان نظر کند و همین دعا کند و حق سعاد و دعا

سفر رحمت و دیگر و در آوا و صوابه و کلام مع است ما اگر کمی که
در صوابه و در بار و یاد و وقت حوائث حظه سلام داد بر آستان جواب لازم

آمد اما گویند سلام آتم ناسد و دل احسن حاضر دارد که روزی امام
محمد حوائث در صوابه بود و در وقت مای سستی گفتش خود را که گفته است

و دعا طرس گردید که روم در بار از سر محرم و در میان امام محمد حوائث که یاد
دارسته و دوازده هزار سلام و در پی اعمال و در میان حمد و مدح شده

و در امام حوائث و در صوابه و در گفت دوازده هزار سلام کردی و استی که در بار
و در سلام فی ادلی است گفت تمام و در صوابه و در بار از سر دیدیم

و در وقت سیر کامل است که اگر در میان و صوابه کرد و بیست و چهار
در کتب و صوابه اما عاده و صوابه است بر آنکه متوجه که در صوابه و در

آن مانت که سپهر و در وقت اسباب و الوصی و حق الدنوب که با حق الدنوب
و در بار و صوابه و در سور اما اگر نماز بخواند که متبرع را علی و در کتب و در بار

جبارک و تعالیٰ لعل تویش جان او بخت کند و در شش حج الواحیت
 سمرقندی آورد و دست بنیگر گفت صلی الله علیه وسلم هر که بعد از وضو سه مرت
 سوره انا انزلنا و نوحنا فواب ابراهیم خلیل الله موسی کلیم الله عیسی روح الله
 و محمد رسول الله باید اصحاب گفت یا رسول الله چنانکه مراتب این
 بنیبران است تمام باید با تمثال گفت به تمام باید و ده مرت سوره اخلاص
 بعد از وضو بخواند از زید شود و بر حاجی که داشته باشد بر آید و سه مرت انا
 اعطیناک و سه مرت اللهم صل علی محمد و حرته بعد و کل معلوم ملک و اگر ده مرت
 این در و رگوید افضل باشد و آیه الکرسی و آیتن الرسول و سوره اوازرت و اتم
 ترکیف و لایلاف لجان بار خواند که در دیگر گرفته باشد و در خبر است
 هر که بعد از وضو سه مرت گوید اللهم اجعلنی محبوبا فی قلوب المؤمنین و بطنی
 عمری الی مائه و حشرین سخته من خیر عاتیه و یرحم عمر او صد و سبت ساله و وزیر
 اگر بخیر رگوید اللهم اجعلنی محبوبا مقبولا فی قلوب المؤمنین و تقبی و ارحمه حرا
 الی مائه و حشرین سخته و اجعلنی محبوبا مقبولا فی قلوب المؤمنین و ملائکة المقربین
 و الروحانین و تقبی و ارحمه الی مائه و سبتین سخته و اجعلنی محبوبا و مقبولا
 فی قلوب الانبیاء و المرسلین و تقبی و ارحمه عمری الی مائه و سبتین سخته من خیر
 عاتیه و یرحم خداوند تبارک و تعالیٰ عمر او صد و سبت ساله گرداند و مقبل و وزیر
 بگذارد و شان را اول بباروی راست راند و باز بباروی چپ راند این
 و ما بخواند اللهم زینا زینة الرجال در راست گوید و در چپ گوید اللهم الرجال بالحقه
 و انساب بر و ابرها و از جانب است از طرف بالا در شش نشانه دارد و بهتر این یک نشانه
 باشد و بگوید اللهم صل علی و فرجی من العیوم و العیوم و از جانب چپ از فرود بالا
 یعنی زیر زخم نسبی حد کشد و سوره البکرة نیز بخواند عبده هر دو جانبین
 از فرود و بالا هر طور که بخواند نشانه کند و سوره الفصیح و الم شح یکبار و انا
 سار بخواند و نیز سه مرت بگوید اللهم صل علی محمد و حرته بعد و کل معلوم ملک و در شش

در هر روز
 سه مرتبه
 در هر روز
 سه مرتبه

در هر روز
 سه مرتبه
 در هر روز
 سه مرتبه

الاوقات و بنگاه که وضو نماز و نماز کند که در نسخ الوالکرام آمده است
 که حضرت رسالت ماه تابه از استخوان سلوات و دوست داشت و اول نماز
 نام استاده بود و در این راه ساه می کرد و گفت این تابه را حرمی خوش
 دلند از عارض حق اگر وضو دهد که بهای و الاماره را بر کند و در دست را
 ساه کند خواب می دهد و معصوم گردد و میر نماید که ساه می کند و ساه که
 در وی آرد بخوار و وضو افتاده رکعتی وضو و دیگر که سخت است
 سر از سر و در انقباض العترت حدیث می مذکور است که هر که آن را
 و هر یک که سر و در آن او را سید و دسته دارد سلطان خواب و در آن خود
 در آن اندازد و در آن است و در و که آن کسی می ترکد است آن خواب
 سلطان است و در آن ساه می کند که در و می آرد و آفتاب را
 خاصه رای خود کرد و در آن است بدان ای خور که وضو ساه می
 صلاح مومن است که علیه السلام الوضوء المومن و ساکب ما ما مذکور
 غیر صلاح ناسد از یکدیگر می باشد باطن خود و بیستایان محاربه ادا و در
 ساه چشمتان با مریه را ساه از همه بصلح و دام وضو و باید می که
 اگر از خواب بیدار شود و خمری مالک از خمر و در آن ساه که وضو و
 ساه و جبر و کاک تیم بر و حضرت ساج و الاماره و در و در
 ساه می بر می که در آن است و در و قدس ساه را خاصیت بود که
 بر گاه در بنسلم علم المصوب و انکست می شد فی الحال وضو دهد و ساه
 و شکست که الوضوء علی الوضوء کما لمور علی المور و آن مشکلات را
 حل می کند و در رکعت وضو و در و دام وضو مانند باطن همه
 سخن مومن و حاضر باشد و در نظر آسمانان بخور ساه و در و ساه
 حاکم اهل زمین آرزوی ساه گاه دارد که اگر نمی دیدم انسان میر
 آرد می آن کش دارد پس وضوی باطنی گویا که نتیجه وضو است

بد آنکه در اجتناب الفتن آورده است که بعد وضو روی را با این دستمال
 پاک کن که در پیشی هر دو جهان است باید که دستمالچه را با خود نگاه دارد
 تا بعد از روی پاک کند و رختبر است که فراموشی روز قیامت اگر چه
 کسی بماند که بپا باشد دستمالچه را بطرف نیکی بپند آن بپند می آید یا لا سئو
 و باید که دستمالچه خیر روی را پاک کند که محبت میان ایشان منقطع نشود حتی
 که اگر بحال خود و حجامت کند سر یک کتبه جداگانه اندام خود را پاک سازد الا
 حدادت میان ایشان می خیزد و گناهی افتد و چون وضو می خواند سر را با
 آورده ای باید که باطن را از غش و کدورات دنیاوی و از حقد و عجب کینه
 خلق و از هر چه مایوس است دست پاک دارد و چنانکه شیخ نجفی گفته است
 هرگاه که میل دنیاوی بخاطر رسد وضو می جدید لازم میشود و اگر میل غشی
 بخاطر رسد غسل جدید لازم می شود پس هر دو را بجای می آید غسل
 از حیث لازم می آید که در بعضی خط سنجش چیز است چنانکه در بنی اسرائیل
 پنج سال باران نبارید حتی که برگ درختان و چمن گیاه را به مواسی میدادند
 و سر روز هت موسی را با ستفایردن می بردند روزی بخدا می خود میخواست
 کرد که خداوند امر فضیحت کردی زیرا که مدت پنج سال است که دعا میکنم
 بدو بگردد تو مستجاب نمی شوی واسطه ندانستید که تو در میان خلق میبانی
 که خوردن و پوشیدن ایشان همه ناموجهات است در میانانی برو
 مردمی سیاه سر و پای برهنه و زنده پوشی و موسی سر او نافته و لسان
 باشد و نام او بر حق است او را بگو که دعا کن مستجاب شود و چون هت
 موسی علیه السلام در میانان رفت آدمی موصوف را یافت و نامش
 رسید گفت نام من بر حق گفت طلب باران کن که حکم است خدا را بخدا داده
 شد و گفت بطریق ناز که تا و از حکم شایردن رفت که ابر را برانگند نمیکند
 و باخرانه حجت خالی شد و باگناه کاران را دران جهان قذاب توانی کرد

و چنانچه کجی خون همه رهاست رود مان باران ملک همه سال
 ساخت خاص باران باریدن گرفت که عیدی بستی همه را جمع کرد و در
 نهران جدای در یک ورگانه آما ساق آمدند بهر موسی علیه السلام گشت
 خداوند ما را به خاصه مد گانه در مان شد که خاصه مستند اگر چه در ارد
 سال در مانان رفته دار خلق مریده دس موسسه اما در ماضی که در
 و حاکم دار و که لائق خواصی من بیت که در وری در گر ماه تحت حرقه را
 بار کرد و تمالی را بر سیه خود گرفت زیرا که در سیه که چینه تحت من رده
 آمد و در صبر و دفع و مادی حیرت مند پس و صور ماضی بس این میگرد
 بهر کعبه است که الاحمال بالغات و بیرو موده است که حید و کعبه و ریا
 حمل ظاهری را چون اس گناه جنگ را می سوداند و در خبر است
 که دکت آدم از نفس و تنوب و د آمر رده است و لغز مغل که اگر
 و چه بود و آمر رده است من خون من را به سبسته اند و لغز است حمل
 ماسول هر موده اند لغز که علیه السلام ان الله مطرانی یا حکیم و لا سطر
 الی احکام که ما عمل ما به و خاصه الله ما شد الاراد ماضی خلق پس
 بر ما مدبب امام اعظم رحمه الله علیه که است که الیاد من الکفر و حمل او
 عهد الناس عمل می نماید و عهد الله ماضی پس بر است که حیر الله است
 خاصه که سیده و صور او تدای عزیز چون و صور ماضی را درستی و سیده
 نماید که حکایتی خدا را اولیا و الله بر نشو که در خضر است که الیاد
 خود الله و سر و موده است که عهد مذکوره الاولیا و نزول الرحمة و در
 اتو مد این حکایت با حوص آن است که فرزند خیر القاس آن دارد که
 احوال و حال و اقبال اولیا و الله را هر عمل معنی آن آورد
 ناگه از نصیلت در ست الیا ان الله و دل او شود و ما که در مذکوره
 الاولیا است سر که در هر روز و حکایت از اقبال و حال اولیا و الله

مذکور سازد بی شک ولی شنبه بمهر است ولایت نرسد و دوست ایشان
 کرد که من احب شما اکثر ذکر و منقول است که در پیش بی بی را به بصری
 کسی نرفته بود بسیار بسیار دنیا را بدی گفت و ذیل میدادست بی بی گفت
 ای شیخ چرا این مقدار دنیا را دوست میداری کسی گفت که بی بی او بیستام
 میداد بی بی گفت که از چند بیت خبر نداری که من احب شما بکثر ذکره پس گفتم
 ذکر گو یا که دوستی است بی بی را به را حدویه ازین نامی گفتند که بشیر آمد
 و شمنی داشت روزی او را پرسیدند که خدا را دوست میداری گفت
 آری پس گفتند که سیطان را دشمن میداری گفت دل من چنان بدوستی
 مستغرق است که از دشمنی کسی خبر ندارم پس کم اتفاقا پیغمبری و شمنی باشند
 و بشیر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم را در خواب دید که بدوستی گفت
 ای را به مرا دوست میداری بی بی گفت هر آن دل که در دوستی شماست
 ترقیه و با و ادا و دوستی حق گرفته است که از دوستی خیر خبر ندان و در روی
 از روی مسکاتنه نبوت را دید خوشحال شد تا غنی نزد او داد که ای را به
 نه گفته بودی که بغیر شما بهر و سرای راضی نشوم و بیدین نبوت دل نشا
 شدی را به را از ایست بکرزه در وجه آمد روزی امام حسن بصری
 رضی الله عنه پیش او رفت دید که مارون رشتید چهار هزار دنیا را آورده
 بود و پیش در و استاده و او را رخصت میداد چون امام را دید منت کرد
 و تفرغ نمود که مگر بگفته شما مفتوح را قبول کند چون امام در صومعه درآمد
 گفت خلیفه زمان صدق آورده پیش در استاده است اگر قبول شود
 بی بی گفت من در کار غیبت باید که تصرف نفراکت که مرا روزی به
 مشاهده نبوت دل نشاد شده بود و خطاب خطاب برسم آمد این پنج
 ماه است که از این بیت افتاده ام و گفته اند که هم از این بیت سخن
 رسید روزی بی بی گفت که خداوند ابرو نصیب من است و این

دنیا کا وزن راہ و دھرتی اتریں جب کہ ستم مر مومانی راہ راہ مرادرس و را
 در در و د و دیان و دیار فکست که سلطان انصار من ارادتم دیم
 بدین سہ و چہار و ہ سال در راہ کہ سرت ہر قدم کہیں ہی گردانے لگے
 دلی لی راہ در آخر حالہ بودوں سلطان ارادیم سیدیکہ را رجا مافت تھو
 ار نا لافتمی آوار کہ دیکہ در آخر حالہ مستورہ بہت کہ کہ مر مات اور یہ بہت
 حوں کہ میں لی لی رسید بس داو د گفت مرا حاجت ہے عیاد حوں کہ ستر
 عیاد رسید در حاطرت اند کہ حوت کہ اندرس و من بود کہ دم و عہدہ کہ
 روم ہار من واری کہ ماری ابتدا و در کحت مار سیکہ دم حوں بہت
 رسید و مدت بہت سال ار بصرہ تک رسید حوں روحاں آید گفت خدا را
 عتقم تمام کن تا قہمی بد اگر دیکہ حسن حوں کہ مچی گیا ہی در در و دیار
 حوں لطف آسمان گاہ کہ در یا با و خون دید کہ گفت خدا اولنا ائمہ در یا باست
 بد آید کہ این حوں ار عاصیاں میں کہ حوں ریحہ رفتہ آید گفت ادیلے بریا
 معام اتانی میں عیادی دریں رماں بد و میں رسید بد آید کہ کتریں مرلی
 در راہ حسن میں بہت کہ مدت بہت سال ار رای دوشی میں مرارست
 کلوحی آید و رمارت آن کلوحہ روز پس مگردام و محنت خود را دیار را
 کہ میں حیرتی کردہ ام گرماں سہ مار گشت و گفت ای ای لی نصیب میں حوں
 کہ میں آید قبول مگردم و حوں میں آیدم لافتمس لافتم و از کہ میں آید
 کہ میں مسائیاں کنار و در صومہ اد جمع شدہ لوند و چراغ خود را
 حضور خود دفع برداشت در افر و حوت و ما را حواہ در گریہ بود و وہ اند
 کہ روزی تکہ سرت کی گفت لی لی بس مرکب ہما زحمی بہت تو ستر
 کلوحہ خواہد بود کہ میں حوں آن شخص نصیب کرد و و تر دید آن مار
 گشت آن مرکب ہوا سرت آورده اند کہ ہمدراں سوزا عایت ہما زحمی
 مرکب ہواں سہ ما ہا ہر کس حیات نگردوی ہر ہما ہ مرکب در

بنیادان ماند چون قاضی محکم رسید اوراد رکعت یا قنیه یا مریضی هم گفتند ترا به
 کس آورد گفت کسیکه مرکب غلط انداخته بود و روزی ده درویش بزیارتش می
 اورفتند پیش او و دنان جوی بود و در پیش او دو ناکاه سالی بر سر رسید
 یا اندک و از پیش ایشان گرفت سبائل داد ایشان بختی شدند و نمک شدند
 که کثیرگی از در آمد طبع بر نعمت در دست داشت و پیش بی بی آورد بی بی
 چون سرپوش برداشت و دید که در دنان و حلواست آن ناتهار را بست که
 نرده نان است برگشته اند بر کثیر که داد چون آن کثیر در خانه در رسید
 بی بی پیش بر رسید چرا گفت را به می گوید که غلط کرده گفت چرا گفت که به
 نان بست گفت نرده نان است گفت دنان و دیگر چیز و بر که من بست
 نان نذر کرده ام چون بست نان بر کثیر که معذرت کرد که من غلط کرده بودم
 و دنان مانده بود پیش هر یک درویش دنان و مقداری حلوا نهاد و بختی
 طعام گفتند که چرا در اول مرتبه این نان باز فرستادی گفت نادر
 است نان نذر کرده بود و گفتند از کجا دانسته گفت چون شما ده کس
 بودید و دنان بخدای خود سودا کرده بودم که می رانده در بختان کرده
 کرده است و غت صد دران جهان پس ده نان مواد رین جهان
 دست بست بده تا به همانان بدهم که همانان گرسنه بودند
 چون کثیر که نرده نان آورد دانستم که دهنده حق دفع نیست
 اما کثیر که غلط کرده باشد برگشته و ادم گما قال الله تعالی
 من جابر با حسنة فله حشره امثالها آورده اند که امام حسن بصری
 و مالک دینار و تقی عجمی پیش او رفتند بی بی گفت که چیزی از حق می گوید
 ایشان گفتند که شما سخن ما خوش نمی آید خود بگوید گفت باری چیزی گوید
 گفت لم یصدق فی دعواه من لم یصبر علی ضرب مولاه گفت او سخن شما بوی نمی
 می آید مالک گفت لم یصدق سینه و دعواه من لم یصبر علی ضرب مولاه

گفت تمام در کوحه و یک رفته اید بهین گفت لم تصدق فی دعواه من لم یصدق
علی ضرب مولاه گفت تمام طرقت ادا سخته اید گفت من که یالی لی ساحت
فرماید گفت لم تصدق فی دعواه من لم یصدق فی ساحت مولاه گفت
مصدق قول من کلام الله مطلق است و آن است که حق آن مصر درین
رفته و علامت کردیدن رنجاء است هر یکی یک رنج و کار داد و گفت وقتی
که شما اگر کم خورید و موص و مود تا حاضره خوب فکیده و آراسته بر آید
چون موص بر آید گفت مودید هر یکی چون مودی موص دید کار دما در هر
حلقه کرده دست مرد و می گفتند کما قال الله تعالی قلنا رایه انکم سدم
و نفس ادمی و نفس خاص مد ما بدشته اال اهل الاثمک کریم پس چون
مساده مخلوق و مان مصر ارا لم دست حرم بودند کسی که حرم حاتی حاتی
ماسه او چگونه از خود حرم داشته ماسه آورده اند که چون حرم سر ارا نشان یدا
سد من حق چون سده و موص انا دید من در سابه حاتی چگونه کسی
از خود حرم داشته ماسه نقل شست که وقتی در مصر مارا نشست و همه
اهل آن ولایت بیست دو الیول رشتند گفتند ماسه طلب باران کن سج
نشست و در بار مصر چون رفت چون برگشته آمد دید که باران شده و مردار
سرسه و بر کس محمود و مردمان پس او رشتند و گفتند که ما را طلب
ماراں کرده بودیم تا کجارتی بود و ماسه گشت در حدیث خواندیم که اکثر
اهل باران سست کاراں کرده می سودن از خود کار در میان میان می
ندیم در و در مسمار ما را ماسه اخی حرمی من از و مود و اما کلام اولیا
در خاطر بسیار گشت بود اندام من و صومی ماضی ما که در شست دل و شست
و در اناحت حیر که آرا نفس گو سده ما که توان کرد که طهارت ماضی است
آواچ ارجح که فصاحت در و راند دوم که خوف و رجاء در رایه کم که حکم
در و زاید چهارم است که صفت خلق در و راند پنجم که که مواضع در و راند ششم که

یعنی ازار کردن که کم ازاری و رونید و کم ازار از اعارف گویند و حق است
 که خود را از همه کل فرد تر داند شتم کذب یعنی دروغ گفتن که راستی و دروغ آید
 چون این صفت نامرئیات را دور کردی و صفت مرئیات را در و جادادی
 پس فی ثوب نور گردد و در یاد حق را همیا شود و که درت ماحوسی الله است
 و حق الحق مشاهده کند او در میان نه اما وضوی فرض از برای پنج وقت نماز
 و برای نماز خیاره و تلاوت قرآن اگر از روی مصحف می خواند و برای سجده
 تلاوت تلو که علیه الصلوة والسلام من سجده میرا وضو و قنعه کفر وضوی سجب
 چون تلاوت قرآن بی مصحف و برای زیارت شیخان و خوردن طعام
 که گفته اند چون ازاران استرحاح خانه بیرون آید باید که تا وضو نکند بغیر
 وضو و تیمم بطرف اقباب و ماساب و شمارگان ننگرد و انصاف و بی
 مادر و پدر بر و استاد ننگرد و چیزی که از نام خدا و آیت کلام الله در وقت
 خلا از خود دور کرده بود بدست گیرد و بی خلاف تا وضو نکند و تیمم نکند که
 وضو برای سجده مصحف فرض است و در مسواک نیز بانه کردن سجب است چنانکه
 عائشه صدیقہ روایت کرده است که حضرت رسالت پناه در سرب بازده کبریت
 مسواک می و چند آن مسافه کردی که بدندان مبارک می ترسیدم گفتم بانه
 حبیب گفت یا عائشه در مسواک لب حنظل مجوده است و یکی ازاران این است
 که دندان محکم می شود و چک دندان بیرون و بدو بوی دندان بیرون دندان
 کند و در ششمالی چشم را پیدا کند و بطنم را کم کند و در دشتان بینی و دنیاوی
 نظریابد و از خواب نشسته و از برای خواب از خنده هفت که بیرون نماز باشد
 و بعد از غیبت و شو که در وقت و حال باشد از جمله نختان لافنی وضو کردن
 نیز سجب است بدانکه ناقص وضوی ظاهری نیز برده و غیر است و مجموع او در وضو
 لغبوس کچر زرق محمد حق و عاربت از بول است پس در وقت حاجت
 بول را آهسته را کند تا رشته بدو زهره و نیز بول را در سوراخ سوراخ

ذلک کند که اگر مار و ناکر دم بیرون بآید رحمت رساند و الا نه که در نو ویری
 اگر بپای در میان و شکاف آید تا اگر مار بولی بر روی حضرت بگذرد
 از دل و اگر خود را در حد اطفال بدو و دای جیب را بر راست و چپ
 رحیب بدو و خود را در محول حوام الی اس روی بخلق دست و پا بر دارد
 و از برای آنحال دورتر باشد که مکرده است و مکرده برین مکرده است که دست
 در او را دارد و ناگهی سخن کند و عمارت از رخ عا لطیف و عمارت از بیم
 می است و می دفعی سکند و صواب است که سهوت باشد چنانکه اگر کسی
 در رحمت و بعضی گفته اند که می سرگردانیده است و می باشد که دست
 بر در گرفته باشد و شماره مار گران در سر او باشد و کسی از عمارت
 رسد و از این است می آید آن لی سهوت باشد اما اصح قول اولی است
 و عمارت از او و دینیت و و می حرمی سعید است که بعد از حرم اولی
 و صورت از من و می ظاهر بود که کسی را منسل قول مانند مرا که او بعد
 است و طهارت بعد و بر خروج وقت ماضی می شود پس بنگاه که قبل از وقت
 وقت در آن قول و و می ظاهر شود ماضی طهارت او باشد و طهارت او
 به قول وقت ماضی شود چنانکه سبب از طهر و صوماحت و طهر و اصل بعد و سبب
 او سکند و عمارت از بیم دوم می است و آن آب سباده که در وقت
 ملاحت برین و مطهر و و می آید و عمارت از برین سبب بر که مرد و ابر
 از راه قولی آید در از سبب بره ریا بر است خاصه است و عمارت از بر
 کم است که ایس اند ما اگر از راه قول افتد ماضی و صور باشد و عمارت از بر
 از در مانند اما اگر از قبل باشد ماضی و صور باشد مگر گنده و می باشد
 دیا و در راه برن یک سده باشد و عمارت از برین خواب بجا که خوب
 بر حال بکند و و هویت اما اگر بکیرده باشد یک سبب و یا حتمه مانند
 اند که بسیار گفته و و هویت باشد بر که توتم با در نفس باشد و الا نه

مجرد خواب کنند و نیت تا اگر زبان و سرین بر زمین محکم داشته باشد و
 افتاد از غلبه خواب پس بیدار شد درین راه پیش از آنکه به بلوی او بر زمین
 نرسیده و باشد میسکند و اگر بعد از افتادن بر زمین بیدار شدی شکند و حجاب
 افتد بریم است که به طبع و قوت خود بیرون آید و از سر جراحت مسجی
 مظهر گذرد و اگر بر سر جراحت استواء و ست بجامه و بایست بر داشته
 شود و وضو نشکند و نیز اگر دانه بخیه باشد و بر آن انگشت بندد و بر نیم بیرون
 آید اگر مادام که انگشت بر و نهاده است بیرون می آید و وقتی که انگشت باز
 دارد بیرون نمی آید پس برین طریق هر چند بر آید شکند و وضو نباشد و در
 روز یکم این تغییر در قدم پوی حضرت ارشد تحقق پیر و سنگیر شیخ المشایخ
 والولیا سعدن الاسرار مفصل الاجازات سیادت نباه میر سید مرتضی بود
 روزی بر جوی باری رسیدیم حضرت شیخ وضو جدیدی ساخت و چون توجع داشتند
 به پایش دانه بود و آنرا بدو تسلیم کردیم برآمد از فقیر پرسید که چگونه است گفتم
 وضو بر جایت گفتم اگر وضو جدیدی کنم گفتم تخیرید حضرت شیخ مانع نهر
 رفت باز برگشت که مبادا خلاف نرسد کرده باشم باز طرف آب
 رفت و کندا چند کثرت تا آب سرفت باز می آمد آخر گفتم دو کثرت تحت وضو
 تا از بخت دور باشم زیرا که آوده اند هر که وضو کند و تحت وضو نکند
 باز وضو را جدید کند بخت است بعد گفتم که بنمیز فرموده است الوضوء علی
 الوضوء کما لنور علی النور پس نور بر نور زیادت کند و حجاب از نور زیادت
 و حکم او چون حکم بریم است اما اگر خشم کسی بخیه باشد و از آب رود و نیز ناضق باشد
 و این اکثر و قبح است و لباس عندها غافلون و حجاب از تنی برین باشد اگر حجاب
 یا لحام باشد و اما اگر خون سببه باشد نیز حکم فی برین باشد و اگر خون مارک
 آب برین غالب نه آید شکند و اگر خون بر آب غالب بود وضو شکند
 و اگر بر آب است از برای احتیاط وضو می توان کرد و اگر خون

در این
 باب
 از
 حجاب

در قسم آمد و میر دل به راند و صوفی شکبه بر راکه اندر دل چشم در حشر
و در صوفی شستن چشم است و اگر در سر حوب خلای و دلدای حوی ظاهر شود
بدان تو و در صوفی سکند آورده اند که چهار رویا دارند و در حاشیای بهم رسیده
سبید که حاشای اردن بر شد میگرد و میگوید که یکی ارس او لیا و الب
را قاضی مبارک حوی حاشا سبید انسان بر چهار دریا و متوسل گردید
با رب که حال تنم کی دیوانه و لواکی در سست گرفت و یکی خود را بر سر
و یکی گرخت امام اجتمه شور بر حاشی بود که افشان رسد و آنرا سر سینه زد
که مرده افتاده است و امام اعظم و آن دیوانه را بین مادر شاه و مرده مادر شاه
که مرده را سر پد و اندام و دانه را رسید که با قضا را قبول کس دیوانه گفت
مادر شاه و مادر شاه است و علی مادر شاه و یکی شگفت دیوانه و کس
شگفت او را سر پد و امام اعظم را گفت که قضا را قبول کن حضرت امام گفت
که حواشی مادر قبولی خواست که در راکه من سر و زانم در دل گفت که مرده
انسان گفت که بر حال قبولی دارم مادر امام اعظم گفت که در دم گفتم من مرده
را زانم بلکه سر پد ام و در دم گفتم را قضا را مادر شاه و در راکه در
و گفت ارس ح سبید و سر حوی در امام خلای و دلدای میگرد و در سر حوب
حوی آمد گفت ما مادر صوفی می سکته ما گفت مادر شاه و مع کرده است از راکه
خود در این کس گوس مادر شاه رسد مادر شاه و نانی و مادر آمد گفت
ما امام اعظم اگر تمام سرچ را سال کس در شریعت مصطفی صلی الله علیه و سلم
حواشی آمد مادر امام گفت امر تمام من بود و حواشی و سلام و حواشی آمد آن سکند
و صوفی و اگر در حوب او حوی و میگرد امی سودا و در راکه که قضا را قبول
کردی گفت در روایتی خوانده ام که در وای قامت سه عظم نصف شود یکی
از عظمای دویم از شاه عادل و سوم از حضرت رسالت پیامد علی
علیه و سلم پس قاضی را نشی و لی علم و حکم گسترده بر چار زیستیان است

وقاضی که حکم کتاب سونت و کتب فقه حکم کرده باشند در زیر علم بادشاه
 عادل باشند و آن عالم که با عمل است و فقهانی کند در زیر علم حضرت
 رسالت بنیاد باشند پس من احرار از علم سلطان و علم بادشاه کردم
 و علم حضرت اختیار کردم و بر رسیدن من که امام شمارا خان حالت دنیا
 که گو یار خرم دره بشما نرسد و هیچ لطیف دره نگاه انگیرد و دید گفت ماوری
 داشتیم در دلم آمد که بساوا از خاکم بشود و ناسکری کند و کله کفر از چو
 اوصاد رسوخد پس بغم او بودم و از آن دره خبر نشدم و امام هم از زخم این
 دره وفات یافت ملاکیم این سخن آنکه آورده اند که بزرگوار را حجاج
 بن یوسف حکم کرد که پیش شیران انداختندش و شیران آن نرجه شیر را
 در خشم و غضب می آورد شیر نیز از بوی کردن او را دگر اسب
 غیر سانده حجاج متحیر شد و او را میبایند و بعد از آن رسیدند که تما لطیف
 شیران نگاه هم نکرد و دید چرا گفت در خابلم آمد که کتاب شیران بخیم
 میرسد بلیست یابی و علما درین مسله چه خواهند فرمود درین اندیشه فتم
 و از خود خبر نداشتم و آنکه خود را دیوانه کرده بودم و شب بر نی سوار می گشت
 گفته اند که یکی از جوانان وعده کرده بود که تا مقاد و میکس را بر سر من
 بکنم آن جوان مقاد کس را بر سیده بود و وعده کرده که یکی مانده است بر که فردا
 ازین دروازه در آید از آن کس خواهم پرسید پس فردا کسیکه از دروازه
 درآمد گویند که آن دیوانه بر نی سوار آمد جوان گفت که ازین دیوانه چه برسم
 باز گفت که وعده کرده ام بر رسیدن که امی دیوانه زن گلونه باید کرد گفت
 باش تا اسب را بر بندم بعد از آن گفت مژده لک و علیک مرآة علیک باز
 بان فی سوار شد و گرخت این کس در حقش رفت و گفت نزدیک من بیاید
 که اسب ترا بگذارد باز جوان گفت که بیان کنی که چگونه زنم دیوانه گفت
 آنکه مر تراست و هم از دگر می آن زن بیوه است که از شوهر اول فرزند دارد

که از شوهر دیگر زنیده باشد و از شوهر اول

و اگر خوشدل باشد از اول راه اول را در خاطر آورد و آنکه نه از نو و نه از
 آن پس بگوید و تفسیرش این است و این کس دوازده ساعت که محسوس و محسوسه و حواس
 و لوازم جلوه می‌ماند و در حقیقت رفت و گفت که احوال خود را گوی گفت که
 من فلان کسی بودم و در ترس جدا افتاد از محول کردم و در ترس مادرش
 خود را در دوازده و حال تمام و محارت از ممانعت فاحشه حواس بود
 و در هر دو هم اندام را محسوس و محسوسه را بر روی دلی و حواس بر مانت
 و صومالت و محارت از ممانعت حواس سراب و رنگ و نور و نور و حد
 محسوس است که در دربار محسوس است و در دربار محسوس است
 داده اند که طلاق محسوس و واقع است و محسوس است که محسوس است
 خود محسوس است و اگر کسی رنگ کرد کسی را بگیرد و نمی‌پوشد و در ترس
 و صومالت و محسوس است که محسوس است و در ترس است و در ترس
 بود و در ترس و محسوس است و در ترس است و در ترس است
 مان او در میان می‌گفته است و محسوس است و در ترس است و در ترس
 ماری که داب الکرکوم و اسحود باشد پس اگر در ماری حاره محسوس است
 و صومالت او اگر کودکی در ماری محسوس است و در ترس است و در ترس
 تا غافل و غافل باشد که او در دوازده است و در ترس است و در ترس
 آورده است که حاره محسوس است و در ترس است و در ترس است
 حاره محسوس است که در ماری خواب بود و در ترس است و در ترس
 در ترس محسوس است که در ماری محسوس است و در ترس است و در ترس
 و آن حواس روی و بیانی در ترس است و در ترس است و در ترس
 در ممانعت اسکناف و آن حواس و در ترس است و در ترس است
 اولیا است بر روی و در ماری محسوس است و در ترس است و در ترس
 حواس اولیا است بر روی و در ماری محسوس است و در ترس است و در ترس

حاره
 محسوس

چهارم ضحاک است و آن چون خود نشود و غیر بشود پس ششم خنده
 مومنان خفی است و ضحاک خنده عامه مومنان و این شکفته نماز است
 بغیر وضو پنجم قهقهه و آن چون قاف و ننی طایر کند چنانکه خود نشود
 و غیر نیز و این خنده عاصیان است ششم استغراق و آن چون تمام بدن
 ببرد و آن خنده کافران است درین برود هم نماز شکند و هم وضو خنده
 قهقهه بیرون نماز در سکات تا نمرده اند احتراز باید کرد که گناه کبیره است
 و ابوذر غفاری گفت رضی الله عنه که من عجب میدانم از کسانی که خنده
 قهقهه می کنند و ده فرح در پیش است که از هیچ یک نگذشته و بفیصل که از دست
 و زبان آید می کنند و میدانند که گر اما کاتبین از و غافل نه اند و خاندان
 کاجانی بزرگ است می کنند و میدانند که منزل او گور است و خبر
 است که در بنی اسرائیل اولیا بود که خانه است مسکین و محجوب از قوم
 دانیال پیغمبر بود و گذشت پنجم را گفت که یحیی عیسی از سال است پنجم
 گفت عمر شصت سال باشد ولی الله دست از گل نبشت و ای می شد
 پنجم گفتن چرا گفت عمر شصت سال در زیر آسمان خواهم گذرانید و آورده
 اند که مهتر عیسی علیه السلام تمامی عمر در میانان گذرانیده بود و به خلق
 نه احتیاج روزی در میانان خفته بود و مشکلی را در زیر سر نهاده بود و شیطان
 از پایش گرفت تا بیدار شد گفت ای ملعون ازین چه می خواهی گفت اینکه
 شما نه گفته بودید که من تبارک دنیا ام گفت ای ملعون در پیش من از دنیا
 چیست گفت این سنگ اند دنیا است مهتر عیسی علیه السلام آن سنگ را
 از زیر سر خود انداخت و باز وی خود را در زیر سر نهاده و خبر است
 که مومن را هر چند از دنیا افزاید در دلش نقصان شود و در تنبیه ابوالمیث
 است که پیغمبر گفت صلی الله علیه و سلم که خداوند تبارک و تعالی قیوم و قیوم
 مرا گفته است که دوستانم را به نشان است بن بیماری و سرانجام کام

دیار اوس کجنگ دولتی غمناک دارم و دشمنانم را همه نیز سر نشان است
 من تند رشت و کار دیادی او را سر انجام و دلش آویند در خیر است که
 حضرت گفت علیه السلام که خداوند تعالی رخصتی کرد که در دوستان
 خود در احوال او دیار نگاه دارم چون شما سواران خود را از آب و غیره فرستاده

است علیه السلام الدیلمین عهد اندورین عهد الناس و القدر من عهدکم
 و پیش عهد الناس حضرت حرا بیل علیه السلام حدیث قدسی فرمود که من
 را بیم روزی هست از تو بگذران که زنده باشی و فشانده هست رسیده
 هم در راه صد ساله باشد حضرت رسالت ماه صلی الله علیه و سلم خیال
 محبت که دستار مبارک کن تا محاسن رسید گفت من قبیله و مرا در پیما
 تو بگذر تا صد سال پیش از در بهشت برسم ای عزیز خواجه

تظہیر ارحامات درص نو و تظہیر ارحامات سر درص است و
 در صلواتی خاصی آورده است که غسل از شش صحر لازم شود و اول
 احوال منی است و جهت کی در جواب و میدار می دوم غایت شد
 حصه غیر احوال در برده و بهایم اگر احوال شود و در اول حصه لازم بیاید
 سوم بعد از احتیاط حصی که اقل او سه ستاره روز بهت و اگر آورده ستاره
 روز بهت و اگر سه ستاره روز بهت از تحبیه نماز حصی شود و استحاضه باشد
 و اگر آورده روز زناده متد استحاضه باشد و در فوز النجات

آورده است که الظہر المتخلل من الدین مدی صبح است اگر زنی یک کوزه
 خون دید و یک روز ظهر و سوم روز تمام خون دید پس حصی باشد و اگر
 یک کوزه خون دید و سه روز یک کوزه خون دید و پنج حصی باشد و اگر
 یک کوزه خون دید و شش روز یک کوزه خون دید و هفت حصی باشد
 اگر حصی او نفع روز نشد و اگر یک کوزه خون دید و هشت روز یک کوزه خون
 خون دید و نهمین باشد و تا بد که احدی حصی باشد و بعضی الظہر المتخلل

در صورتی که
 در صورتی که
 در صورتی که
 در صورتی که

بین الدین این است و باید که اگر مدت حیض او سه روز باشد پس
 اگر متخلف شد روز سیوم باید که تمامه خون باشد و الا حیض نباشد
 مگر اینکه آخرین روز تمام خون باشد تا خوب این شکام نیز حیض است
 و در دیگر روزها اگر اندک دید و یا بسیار حیض باشد و اقل طهر میان حیض
 پانزده روز است و اکثر او را حدی غایت مگر در ایام استمرار و آن خان
 است که اگر ده روز حیض دید و منقطع نشد تا ده روز دیگر آن ده روز حیض است
 و ده استحاضه پنج روز طهر و دید پس این پانزده روز در میان حکم باکی دارد و
 اگر بعد از حیض دوازده روز طهر دید و سه روز خون این نیز حکم باکی دارد و اگر
 دوازده روز طهر دید و پنج روز خون این نیز حکم باکی دارد که حیض کم آن سه
 روز غایت و اگر دوازده روز طهر دید و شش روز خون پانزده روز طهر
 باشد و آن سه روز حیض و استمرار آن باشد اگر در ابتدا ای استمرار
 سه ده روز از ماه حیض بخورد و شب روز باکی و اگر مقیده است ایام مؤنه
 خود را نگذارد که در ده اول یا آخر یا اوسط است و اگر ایام خود را کم کرد و
 که چند بود و در کدام ده بود برای هر پنج اوقات غسل کند و از و این فوات
 که سه آیت بوده باشد زیاد بخواند و روزه را تمام ماه دارد و شب و دیگر قضای
 کند و بر و این ده روز قضا کند و اگر یک کت خون دید و شش ماه ندیده بود
 خون استمرار شد و آن عادت معروفه را فراموش کرد پس عادت او هر ده
 ماه و سه ساعت کم باشد که طهر او شش ماه باشد یک ساعت کم و ساعت
 کم از جهت آنکه مدت خل او شش ماه است پس طهر او شش ماه است پس طهر
 او یک ساعت کم باشد و چهارم بعد از منقطع شدن نفاس آن خون است
 که بعد از زادن فرزند آید و خون که در حالت زادن پس از بزرگ شدن
 تمام سر و له نمی آید استحاضه است و است از قیصر جمال الحن و الدین و پیر سیده
 شد که استحاضه گفتن این خون چوقیه است گفت که هیچ فرض از وسط نشد

صغیر
 صغیر

خود کسی میکند باید که علی الصبح غسل کند و منها زجاست و دالانه
از جنابت بیرون نیامده باشد و ششم رانادر گویند و آن گم شدن ایامت
کما بر میت سر زنی را که گم شود ایام غسل باید بر نماز دم
پس جمله غسلها بنموده و جهت کشتن فریضه مذکور و چهارست اول
برای نماز جمعه نه روز جمعه آورده اند که اگر بعد از غسل جمعه و صلو که
غسل را بازا عادت کند که پیغمبر علیه السلام گفت زیر عوش زنند سری
دیدم که او را صد نهار سر بود و در سه سری صد نهار روی داشت و در
بر روی صد نهار دین داشت و در بر دین صد نهار زبان داشت
و با بر زبان صد نهار نعت خدا بر این پنج تن یافت یاران گفتند یا رسول الله
نواب آن که را باشد گفت هر کسی را باشد که در روز جمعه برای نماز جمعه

غسل کند و در سجده بنمود و بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله
والله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و آن گم شده سران
فرستگان مران کسی را باشد دوم غسل حمیدین یا در آخر شب کند صحن
صبح صادق و یا صحن صحنی و بعد از غسل خود را مسح کند و جامه ها خوب
بپوشد و آورده اند هر که مردم مسجد مرا روز حمیدین و غیره مسح
سازد پس روز قیامت در تمامی حوصات بوی خوش او پرت آن
شود تا در شام هر یک برسد سیوم روز حفته که مر حاجیان راست حایم
حین احرام بستن حاجیان و دیگر غسل میت واجب است که اگر مرد بپوشد
و مردمان نباشند زنی او را باید که غسل دهد زیرا که زن منوره مدت چهار
ماه و ده روز با تعلق دارد و اگر زن میرد و زمان نباشد میتران باید
که زن خود را بشوید زیرا که او را بنزد بعد از وفات هیچ تعلقی نیست
اگر در این حال نکاح دیگر کند و امانت بلکه چون را در قبر نشاند باید که بد
آن زن و برادر آن و غیر ذلک از او با او در قبر نهند و شوهرش او را

دست کشد و اگر مرد و زن بر دوزخ و در یک سر نهند و دوزخ کشد مایه که بیشتر
 مرد را ببرد و بعد از آنی قصه که کشد و در میان انسان طوائف بار ملک است
 که مرد پس از ورس گیرند و سپید و اگر مرد و در میان زمان که زن تا و باشد
 مرد و در میان در میان آن مردان که در میان باشد مایه که از زمان و این
 صلح و از مردان مرد و خارج و مرد و سپید را سار و لته بجد و مرد و در
 رده و بیت تیمم بر موضع تیمم کند و مرا که مرد و تا حاصل و تیمم کنند و
 حاره و مرد و او باشد و کادر خون در حالت حیات ایمان آورد غسل او بر
 و جهات و دستخ جون کار و در هر حالت حیات امان آورد و با کوه و کی
 مانع شود و اگر کوه که با حلقام و غیره طوحت خود دستا حیات باشد که تمام
 من از آن که او را که ده است قضا کند آورده اند که شخصی از اتمام صادق
 رضی الله عنه رسید که غسل طریقت حیات گفت نصیحت سرخا آوردن
 هر چه که نصیحت استقامت و شقیم بودن بر مرتبت کند و مرد دست را
 به او را به او صال و متصل است و هر چه که نصیحت سرخای نه آورده و در
 سر رود و مراد خود و طلبد گو ماکه حب در طریقت است و در این طریقت
 آورده است بر شخصی که برید خود را اول بار بد است و دره ایام نصی
 د که اردن شمار او این و نه مانده است و در خمس الاوقات حضور مسجد
 و او را نصیحت کند او صال و متصل است چون برید درین شب و
 مستقیم شد و مراد خود را مراد بر سر دهنده او را طوحت دهد اگر داد که
 او را از حکمات شیطان نگاه جوایم کرد که اگر حال در طوحت و بوی
 می طلب و متابعت ایشان می کشد و کادر می شود و بعضی دعوی
 سبع اظهار می کشد و دمار که سبع احوار حلیت اگر دات گوید با صفا
 که در محض است و آنکه رسیده است در او را خود آورده است باس لیس
 حق الاستیفاء دانه و تیره حق المتأهبه امتالی صفاته را که هرگز داب

و صفات از شماست و در سینه و بعد از خلوت اگر داند که حرارت ذکر احتمال
 تواند کرد ذکر الله دهانی خور میحقان سرگاه که فرادخو دایم مراد حق دانست
 کنند و خود را جنب اند که مراد حق بشک سدرام اوست چنانکه
 آمده اند که امام احمد خضویه در حالت سجده نوشته در پیش بایزید فرستاد
 در آن نوشته بود که اگر آسمان زمین از روین شدی که از قطره باران نیاید
 و از زمین گیاه نرویدی و تمام عالم حیال من بودی پس کل من بخن جان است
 که دزد اندوه در خاطرم نیامدی حضرت بایزید گفت که شکر آید از آنکه تا
 این غایت منور در بند نفس خود مانده آید ایشان باز نوشته فرستادند که
 بشمار چه حالت است حضرت بایزید بسم الله الرحمن الرحیم نوشته فرستاد چون
 خواجه احمد خضویه دید جان را بخت تسلیم کرد و در قفسیر ملا یعقوب است که بخت
 در همه کس تردول از روی حق در قرآن است و آنچه در قرآن است در حق فاش
 است و آنچه در فاش است در بسم الله الرحمن الرحیم و آنچه در حق است در بسم
 حدیث قدسی بی کان ما کان ولی کون ما کون و یصفا گفته اند که بالبارطه ابو ج
 یعنی حق تعالی اصناف ماسوی الله را بسته خود کرد که مقام احدیت را حق
 با گفت و از آن جا که حق تزل است بارادت و حدت و در نهایت کورتا نام
 ظهور خلق فی کبریت پس گویا که این زمان جمله ممکن در کنار دکان آسمان و
 صفات اند پس سالک که اصناف بنحو دکنده خود را بنحو دستول گوید شکر
 حقیقت است بر سر سخن باز آیم که در وقت خلوت جمله ادبهای بجا آورن
 خود را از متناکرت دیو و در دار و مافزند بی ادب نراید که اول تلقین کند
 منکوحه خود را که سخن در میان گویم ملعون لتویم و نام خدا را بر زبان آرد
 یعنی بسم الله الرحمن الرحیم بوقت دخول و در قفسیر خوانده ام
 که این دعا تیر بخواند اللهم جنبنا شیطان من رزقنا و اولی بدست
 راست فامی جنب او را در زیر قفس بجهت و بدست چپ فامی راست او را

وماردست راست مای حب در گردن آرد و اگر در آن حالت کس
 اندامی گیرد جان این گناه ناک شود گویند که این حال اگر مارد رسیده است
 و خون جدا شود و روی مای در کنار گرفته جواب کند که در حشر است
 که اندام محاصرت اگر کشش در آن آرد از همه خاطر آن آسمان طرره شود
 و از حق حکم جوید که مای در آن ده مای و افتم و بیشتر در حضور آفتاب
 و تابش ستارگان و حلاج و ماطلام کس کند تا گفته اند اگر حسل در مای
 کند که او را برید و او را جوید او شود گویند که آن کس اکلان خود
 مرکب که در مای ماند که در حالت محاصرت معصوم و ماطلی نماند که در نزد
 صاحب و سائله راند و آرد و ده اند که آب در دهن یک و نیم می ماند و
 می دو غل است و بر غل است ملول و در حسل یک صلح است در آن
 مای یک لب کس در دهن نیم می استیگند به نیم می است به نیم می شود
 و نیم می مای را سوید و اگر کس موره مانند یک می کافی است اگر کس
 مانند اسب بجا کند یک نیم می کافی است و در حسل به نیم می استیجاد
 نیم می دست در می شود و دوس مای تمام اندام روا کند اول کتف
 راست اندام کتف حب فده برسد و اگر جامی گرد آمدن آب مای را بجا
 یک شود و بدان نیم می مای می شود و اگر بر تخته و مسک مانند تانده که
 فده نیم حسل حلس کند و اگر در حالت انعطاف سر باید که آب در دهن
 در می کند و لی ترش در آب در آید و در شرج آور او نیم ششم
 آورده است که حضرت رسالت ماه صلی الله علیه وسلم فرمود مرا حیات
 که آب در حسل جاری است اصحاب گفتند مای رسول الله اگر کسی در دست
 اندام و در یک اخضا باشد حکم حضرت گفت او را نیم جاری است
 اصحاب بمانند فرمود که مای رسول الله کسی که آن نجات در دست و نیم
 اندام میباید انسان را طوبه جاری مای حضرت احراض کرد که در آن

در آن
 اگر در
 مای
 در آن
 اگر در

حق برین چنین آمده است و دیگر شما دانستید حکایت است آورده اند که رسول
 علیه السلام را پرسیدند که اسراف در آب چیست یا نه گفت نیست اگر در
 کتابه جوی روان باشد و آنچه در نام حق گفته که بلیت و رفقای خواجه
 بر لب جوی چنان نیست اسراف بر چه می شود یعنی اگر سه کرت دستها
 نباتی بر کرده بر اندام اندازد یا یکی نیست اما اگر زیاده اندزه کرت اندازد
 آن اسراف است و اسراف در لغت گذراندن چیزیست از حد خود اگر چه
 عبادت کند اما تا یان دوستی خدا می باشد چنانکه بنیر زاد و راحله این
 طایفه کسی رست که خرم بیت الله کند و یا بغیر حاجت و شکر و شوکت خود
 را به نیت غازی گری کافران کند گو یا که خود راسته باشد و سر که خود را
 بخود بکشد بوی بهشت نیاید بقوله قل لا تعلقوا بالديكم ایضا التمسکة بملک
 فقلت که روزی حضرت رسالت نباه صلی الله علیه وسلم با جمیع اصحاب
 نشسته بود که جازه بهشتی می گذرانند حضرت گفت هر که دوزخی را
 درین جهان خواهد که بهشت بماند کس نظر کند یا ران متحیر شدند که این مرد
 صانع را چگونه دوزخی می توان گفت ایشان بجهان متحیر بودند که کسی
 از احوال او خبر آورد و گفت که آری این کس زخمی یافته بود و از بهشت کثرت
 در دوزخ خود را گفت و آنچه در اکثر احادیث و تفصیح می شود که بوی بهشت نیاید
 چنانکه گفته اند باید نشد و خاک خورد و سیکه یک مشت از حشمت
 بگذازد و لواطت کند این تاویل دارد که آورده اند که اگر حلال اند
 کافر شوند و الا عاصی پس این عاصی بوی بهشت نیاید و آن چنان است
 که چون بدت بچاه نهر رسالت در حوصات بیک پای استاده باشند
 نقیض نهر رسالت راه بوی بهشت دور میرود بر هر که برسد از غایت
 خوشبوی آن بچاه نهر رسالت بر آن کس چون یک ساعت بگذرد
 درین طایفه مذکور رسد و نیز باید که مال دنیاوی را در هر صنایع دنیا

شیر و ماهی سرف کنند که اسراف است حاکم که خصب گفت بعضی از شما
می پند که خست را ندو درم که رضا و موده نامند چه خند و درج
را الصد و است برابر درم به خند که مادر موده حی است مادران گشتند
یا رسول الله کدام اند گفت آنکه را مادر و من و نحو پروام و گشتن مبد
حتی که آورده آنکه که اگر حد ندر ما خور و اتفاق گشت که گوشت عجب
برگی بهایی کسیم اس جین بیر سبی و ما سر و خست آورده اند که خاک
خود را در زمره خمر خوران حساب کرده اند و در اکل و شرب نیز اسراف
است تا اکان طعام و شراب در خوف مانند ماند که مالیه و از طعام
دست مار و در و اگر مالای سیری طعام و شراب خورد و محوام حوا و غیره
بعضی شایان گفته اند در برور کمال مار ماند خورد اما اگر از بدو کثرت

[illegible]

میں نے اپنے دل سے کہا کہ

علی مرتضیٰ رضی الله عنه قوت بسیار داشت چنانکه چهل بار در یک شب
 غسل میکرد و اگر در آوان صحبت اذان می شنید می ایستاد و وزن حجت
 می یافت بی بی زهرا رضی الله عنها پیشش می رفت و گفت یا رسول الله
 اگر کسی صبحه بر آید و در و برید ف می اندازد و هر یکی را خدا جدا باز یابد
 و یا همه را بیک بار حضرت گفت بیک بار پیار و این رموز بر صحبت است
 یعنی بیک بار غسل کند و باز گفت اگر گشته در دریا می رود و طلح اذان
 شنود گشتی را از جویان استاده کند یا مباد بر ثبوت خود حضرت گفت
 اگر بر کناره دریاست بایستد و اگر داخل دریاست برود و بعد از آن
 مرتضیٰ علی بیک غسل میکرد و در وقت اذان استاده نمی شد و باید که
 غسل و وضو را تا آخر کند زیرا که همه انفاس حیات آدمی محسوب اند اگر
 کدام وقت حسابش تمام و منقطع شود و اگر در چنین موت بر وضو و غسل
 از دوستان حق بود که آن العجیب استظنین و در خبر است که اگر در
 با وضو بیدار دل او در فرنگان زیر عرش برسد و بخدا ای تبارک تعالی
 درج یسجد کنند و ثواب آن نزول رحمت شود و بوقت بیداری روح را
 بازمی آرند اگر بوضو و غسل تخته باشد او آتش را بیا لاراه نداند پس
 ای عزیز حیات اعتقاد نباید کرد و با وضو و غسل باید بود که حریر و
 جهانیت حضرت رسالت نباه صلی الله علیه و سلم صحاب ابر سیدند
 که شمار ابر حیات خود چند اعتقاد است ابو بکر صدیق که رضی الله عنه گفت
 که من چون نماز باید ادا کنم امیدم نباشد که غم را ادا کنم یا نه و هرگز
 عمر رضی الله عنه گفت که من نماز پیشین ادا کنم تا دیگر امید ندارم و در آخر
 رضی الله عنه گفت که من از حصه یا مغرب توقع ندارم و مرتضیٰ علی رضی الله
 عنه گفت که من از مغرب تا عشا امید ندارم رسول صلی الله علیه و سلم گفت
 که ای یاران من که بجانب راست سلام دهم تا جانب چپ امید ندارم چنانکه

مرادیم سلیمان عصار از یسویه گرفته استاده بود و خواست که تسبیح
 در قام حاضر بحق تسلیم کرد و دست برادر سالی مرده استاده بود
 بعد ازیں بعضی خاک را در تخت درین او یا سبت تا عصار او را خاک را
 در آن راه مورچگان سرچ رفته و عصار را حور دند و بهتر حریف او را
 حایا میدتا این زمان علما فوسیده و انگستری در دست حخته است
 به طرف تخت دیوان در مان استاده اند و می میدارند که مقرر سلیمان
 در حیات متنه است مگر احوال سیدار خواهد شد و ایان مصر باقیم که مگر ایان
 را خدمت فرماید اگر هم اسالی نداند که بهر سلیمان مرده است حمله دیوان
 رمان و آدمیان بر آید کسند و عام عالم را ندی دحوالی رسانند و چون
 بهتر عیسی صلوة الله علیه برای لی لی مریم کرده و رمان می کرد و می بخت
 که برود و اظهار کنیم که در مورد باقی ماند که لی لی مریم حال بحق تسلیم کرد
 و آورده اند که روزی بهتر حریف علیه اسلام مر بهتر سلیمان علیه السلام
 را حاضر داد که درین صفت روز عاصف در بر راه حکومت بخورد و او میبرد بهتر
 را حاضر را مقدار وسیع حاضر داشت که در و حایم لول عاصف و کالی
 بود و عاصف را در این زحاحه در و ل کرده سر لوش کرده که را چه در این
 درین درین روز با اسدال او بود در معتم حکومت آمد و بطریقی تسبیح
 و آن را دست موبرجو می در دست پس او میدید و میر و کات گاه تسبیح
 در جم آن خوب که در دست او بود و کست و حکومت اندرون در آمد و لوش
 فرماد که در عاصف را حور و چون شسته را شکستند او را مرده بدست ظاهر
 آورد و اند که وقتی بهتر حریف علیه اسلام قوم خود را از حور خلاص کرد
 خواست که مردم برود و لکرا و در تیه بود و حور و رومان تسبیح و حکم
 سرکان سنی بنیم با حور که صوفی وقت او بود آمدند و گفتند که بنس از حور
 سمانی کردیم احوال محدث نما کو سیم اما باید که تمامد که تسبیح حور

نیاید اول گفت که من در حق غیر خدا و عای بد بکنم هر چند لغو و زاری کنی
 قبول نمی کرد ایشان مملکتی نده در جای خود رفتند و گریه میکردند زن آن
 ایشان خود را رسته کرد و دوازده و نعل و جواهر طهارت کرد و دند و نعمت های
 گوناگون گرفتند و در پیش زن او رفتند فتوحات دادند و جام های خوب
 نوشتارند و نعمت خوراندند و اصلاح کرد و دند که شوهر زن ناچار بیانشند
 شمار باید که شوهر خود بگوید که دعا کند آن زن جام های خوب بپوشیده و خود
 را رسته در پیش شوهر شد شوهرش خیر شد که این چه فتنه باشد چون نزدیک
 رفت واقعه باز نمود و آنچه مکر زن است از مالیدن اندام و دست دراز می غیر
 و کس نماز کرد چون رنج استیفا غالب شد دست انداختن منع کرد و بیرون
 رفت باز آمد و گفت باید که دعا کنند شیخ باز ابا نمود علی ندا الهیاس خدایت
 بیرون داند و روی می شد و می گفت اگر این بد باشد بعد از دعا توبه باید کرد
 شیخ ناچار شده قبول کرد و عهد کرد و محاممت کرد و دند بعد غسل در
 صومعه رفته دعا کرد و دعایش قبول شد مهر موسی نقی در روز از تبه کوچ میکرد
 ششگاه باز همانجای بود و مناجات کرد که خداوند این چه کار است خیر عمل
 آمد و گفت که در حق تو بگویم با خود دعا کرده است و اجابت نده است شمار
 باید که احوال در تبه حصار رست کنند و اینجا باشند مهر موسی علیه السلام
 او دعا کرد خداوند انچه ایمان از ولبان پس حصار می رست کرد و چون
 نوبت بهر داد و رسید روز شنبه جمعه ایشان بود و حکم بود که در روز شنبه
 مای میگیرند و مال دنیا می راز باده از ملک و زخیره بکنند و در روز شنبه
 خندان مای می آمدند که روی آب مای میگیرند و بعضی بدخشان روز شنبه
 مای گرفته در اینجا در آب نگاه می کرد و در روز دیگر می آورد و دند و بازار
 میفرود خند و زخیره می کرد و چون جمعی سال برین گذشت از جمعی
 شش کک و دوازده هزار خانه مسلمان شدند و دیگر همه کافر

کرد که مداخل بودید که او آمده بود و شما گفتید ایشان گفتند که میان شیر
 و قنبر ناوک در دست گرفته است و بودیم که هیچ از حامی نه غنیده ایم
 گفت حاضر هستید فردا درین وقت خواهد آمد البته بکشید و باز درون رفت
 روز دیگر نیز برگذاشتند و چون روز دوم جان او اندون و جانهای آن
 و دوازده کس بیرون قفس کرده شد و هیچ جای از مرگ خلاصی نیافت که مداخل
 الله تعالی ایضا گویند و در کم الموت و لو گنتم فی سرج مستند بعد از آن
 در یاد همان برایشان برآمد و همه چهار تیر را فرو گرفت و نگه نامی حصا
 ناین زمان غایب است و بر کشتی که بدان جابیر رسد ضرر میاید می کشند آنچه
 باقی ماندند که بختند و با لطف پیغمبر ایمان آوردند تا ملا از ایشان فرغ شد و آنچه
 مقر است که مهر و اذ و علیه اسلام با دوازده هزار خان بیرون آمده بود آن
 باقی نیز ملا گرفتار شدند چنانکه از سرور علی اصباح چون خواستند هیچ
 آوازی از شهر نمی آمد چون درون شهر رفتند دیدند که بعد از آنکه بود
 و یک دیگری می شناسند که سخن کردن نمی توانستند بعد از آنکه در آن طعام
 بخوردند و در دوزخ باران بارید همه را برده و در دریا انداختند چنانکه
 در تفسیر کامل آورده است اصحاب است که فوافره چشمت و معلوم باد
 که آنچه سخن می شناسند از اعم ماضی ایشان اکثر از سرور نمی بود و در
 روز قیامت که فرایه صورت خاک آرد برای عذاب و آنچه بومن بودند
 کفایت گناه ایشان باشد باز بصورت خود آید برای راحت و آنچه
 عوام الناس می گویند که صورتهای مسوخره از آن مانده است و این علی
 فاروق است محض در و خست زیرا که مال او در زمین رفت و نیز
 حضرت گفت چنانکه بر او رخ مارون با موسی در میان مبرفت
 در حق دید که عظیم که تن او از زرخ و دیگر گاهای او از فقه و بر کشت
 زمین استاده بود که طرف آن تحت مظل بر او آید و در آن سلاطین

بود که استرالیان صاحبان از استرالیان خود بارون گفت که ساحلی درین تحت
 ساسایم متبر موسی گفت ایام مگر یک جری باشد بخواسم رفت بهتر بارون
 سسد و مالیتش برآمد و جسد متبر خود را بیل حاکم قفس کرد و آن تحت
 هواد رفت متبر موسی علیه السلام حول در خانه آمد واقعه مار بود متبر کس
 گفته او را قوی نکرد و تبیین گفتا رجبت مرآت او را گفت و در دوم علی الصبح
 رسیدند که آن تحت موصوفه در میان شهر نهاد و دست و متبر بارون بر جوت
 تمامی عالم است و بدد بدد مار تحت هواد رفت و از جسم ایشان عیب شد
 ای غریب است مار حیات نماید کرد و دل او دیار نماید که دیار حای
 باسن میت و صوفی و احسن میوان داشت که بدست دیگران شمس
 مدد نامعلوم است چنانکه شاه قاسم فرماید رماهی این دم که در کاب
 نوام حال بی گمان است رسم که مرکب اماں بدد مادی و کربلای مرمار
 که مردم صد حال و کربلای احسان توان کرد و احسان سیجی لای
 پس را در موت موقوفه اقل این موقوفه است حول خود را از آن روی
 که واجب تصرف تو متبر داده است لاف خود می در تصرف و ملاطمت
 وحدت که اسما و اصنافی اند و در می بیک الوست حاضر و معلوب غیبی
 پس خود را ندیده اند که زبانی غار می است و مادر است که الف و طالع
 پس در هر مراده که خود را حسن و اوستی گویند که صد مرآت او ولایت او دیار
 بدست او ردی که سویت استوار است و ولایت استوار پس ازین است
 است که مسمر علیه السلام گفت ولایتی افضل من خولی یعنی سویت من خولی
 رد حق است و ولایت من بد دست صاحب است ازینکه گفت صلی الله علیه
 و سلم اما حق من دل متبر بصفقتن ای مود القدم و اما الحاد و مود القدم
 و اما الحاد و اما الحاد و اما الحاد و اما الحاد و اما الحاد و اما الحاد و اما الحاد
 که اسما و اصنافی است دوم باطل که اصناف من محال است پس بر چه در عالم ظاهر

برو صادر میشود جمله مضرات از قافله منفعات از باسط داند و خود را
 در میان نماند پس او را مراتب حاصل شود که اگر خبیث بود افضل است
 لایمبه و لا محال اما شوق ولایت چیزی دیگر است ایشان دانند که دارند
 آفروده اند که جریر رضی الله عنه با نفری چند از اصحاب رضوان الله
 علیهم میرفت مشاعروب گفت که خاصیت محبوب من است که اگر مرده گشت
 گیر دزدند شود جریر زیاد و برآورد که آن محبوب من است که مرده را زنده کند
 و مرد و گشت شهید او بریده شد بر زمین افتاد و خون سجده از او میرفت یکی
 از اصحاب بروی کشید او گرفت و بنه دروینها و برخواست و روان شد
 مرتبه انبیا که چهل و چهار مرتبه افضل از مرتبه اولیا است که او را معجزه باشند این
 کرامت اما انوار از روی شوق و اشتها گفت که احسان توان که دن احباب
 مسیحا را نه از روی فضل چنانکه روزی امام جعفر صادق رضی الله عنه
 ابریشمی پوشیده میرفت دکان داری در بابل اندیشید که خاندان رسول الله
 باین جامه چه حاجت است امام الاویا گفت کسیکه یک کت میرد جامه ابریشمی
 آن جهان مراد را مباح است و سکه بر روز صد باری میرم چرا لازم نیست
 و دست دکاندار گرفت و در سینه برده که پلاسی درشت درشت داشت که
 دست دکاندار خرسند گفت نه الحق و نه المخلق بلیت ای ناب حدث کسی
 نیش کرد که دنیا و حقیقی فراموش کرد و بد و ضرر اولیاء الله فراموش کرد
 ماموی الدست تا آنکه از خود تیر خبر نباشد و آورده اند که در ایام ضعیف
 دیوانه بود که بر چه از ماکولات دیدی می گرفتی و می خوردی هر چه بدیشت
 می گشتی اهل شرفیت او را بسندیدند که سخن نامشروع بسیار از او صادر
 شدی عالمان فرمودند تا خود را گرم کردند و او را در وایند اعتد و پیش
 بران نهادند و جوانان طالب حق فرستاد و تقصیر کردند و ندیدند که شکایت
 نشسته است بجانب ایشان دید چندی گفت که ایشان هم چیزی کردند

آن تیر و سوز که دید که نمایان شد است و بی سال در خدمت
 بود و از پیوستن او و دو دو و داری سال از سر که خود آمد و نشان گفت
 که سارا معصومیت گشتند و دیدار حای بیوت دید و پس رفت که بد
 تر از اول شده و ده سال دیگر در خدمت او و دینار بیوت آمد و گشت
 و دیدار که مرده گان است و از احوال بدتر شد و احوال و شب از بیست
 بار دست زد آورده اند که خواه گرگ و پناه بود که بدتر می شود
 عاشق شده بود اما در آن محارفت حقیقت رسیده بود و از خود در یاد
 و دست پیوسته بود و از خود و ماسوی العیجر و از حق با حشر و در
 او یار آمد و دست او پستاده بود و او نگار است می کرد و هیچ
 نکرد و پس آن ولی ماند که در و دینار این قوی را خود را و از ترس
 و پناه شدی در گریبان خود و در محبت در و در حای اند و حای را که گشت
 و او که زود و گشتی که گریه حای و راه تمام گشت اما لطف او از حای می ماند
 ماند که راضی است و آمراد می می گزند آن حرکت از حای رفت و از حق
 آن که گشت در خدمت حای علوم و از بار ظاهری و باطنی بد و دست
 و او که می از دوستان حق گشت چون بحای آمد بحالت دیگر بود و حای
 رسید که حالت چگونه می ماند و آنچه را مار نمود که از حرکت آن می بیند
 نیکی یافت آن ولی دوده مار آمد و در پیش آمد و گفت ای برادر
 نصیب بر که بود و پس کسی گمان ناسد که که از دست بر یا شصت
 و اتمامی سهیات باید قبول کرد که از این طایفه را انسان بگریه گوی است حاکم
 طبع حاد و اگر کسی را بر قائل خواند باید حاکم که نه این سر طبع حاد
 حضرت اند که هر که بنده و جلوه کس را نه حق می رسد چنانکه خواه
 حافظ میرزا می قدس الله سره العیجر می فرماند است نمی سجاده
 رکعت کن که بر بر منان گوید که سالک سحر بود و راه رسید که با او پند

آورد و اندک روزی جوانی خدمت جنین اخذادی آمد و گفت ایوانه کجا
نمایم پیش محل سکونت ما از خدمت به چیزی در پیش نمی گویم ایوانه بدت چهل
سال است قایم ایلی و عیالیم از سر قاری توان چهل حج و چهل حله کشیدیم
ایم چ از احوال و حال او بیا و آمد معانه می شود و هیچ امر کرد که اردو هیچ
کمن جوان درمن ادا کرد و هفت آنجه معقود او بود دید علی الصلح چون زبید
آید گفت دیدی گفت دیدم چند گفت نه گفت گفت حسنه را انکه که آن
را در زن چرا راه زد می کلا لبان مرا استقامت بسوی گفت و که است
منوی کنی زیرا که در گاه مرثایان استقامت نه گفت و که است
عمل تو سر راه تو بود چون از بندار عمل گذشته حق پیوسته و ایضا آورده
اند که روزی شیخ بهاد الدین ذکر یافتی قدس الله سره الفی خرقه خود را چو
کرک فرستاد و خواجه آن خرقه را در آتش انداخت روز دیگر باز شیخ کس را
فرستاد که خرقه را بداد خواجه او را در زیر دگای یکی سوخته بود اما باز در آن
آتش می کرد چون کس رسید و آنه و طلب کرد دست و دگای آن که خرقه
را بر آورد و در پیچ زد و از و خوار بر آمد و آن کس برگشته داد و شیخ بگوید
راحمی را زبایان شیخ داد و را با حنی کرک پوشید گوی خرقه را و زو تر کشید
یکی دزد خرقه چه پوشی چه تراشی ز سر و ایند و دکان است ازین در گذشت
ایضا دیوانه زن را بر رسیدند که چرا نماز را نمی گفت من عیثیه در نماز
و هیچ استنبای هر دو جهانی و هنوز انگشته ام و علامتی در نماز و ایم من عیثیه
از دهن در قبر معلوم شود آورد و اندک بعد از وفات چون او را در بایوت نهادند
خواجه کرک رسید گفت ای زن رفتی این مقام را ماندی سر بر آورد و گفت
مردم کرک گفت بر و بر و و بعد از دفن چون به بیلوی راست رو به قبله نهادند
دیدند که نرغ بجای قبله و بایش بجای مشرق برگشته بود و و دگای در هر
ماه مجازان قبر او را راست می کنند باز همچنان میگرد و و پیوستگی این قبر را

کتب کس را به قرض را اگر دهم که طرف چند است و الصفا و الوار و کتب
 خود را به بیگانه و در مسجد بوی و حایط می کرد و در بی ستم بود عالمی
 کفایت کرد و در سوس گشت خاموش ماس کلسر از کسب کسی جز او بود که حیرتم
 سرتیبار و کتب رضی الله تعالی و صبر با ملائک عالم مار گشت که خود را
 سوس ناز گشت سر و تگر مستی را گشت ماز کسی جز او سر و دوات سر
 بکند آن عالم را نیکه سر بود و در سر سر مرد و آن عالم مار کفایت خود را سوس
 کفایت ملا بر سر سر تر شده کردم کسی جز او بود که کلسر ان ساهر شده و بجا
 وقتی منت گش از محمد و ان در دوات مود الهی شده است که سر سر از مولات
 میباید در عالم و عالم می خورد و در سر سر ماس ماس می انداخته و عالم
 حکم کرده تا ماها از لسان برگزیده میباید و در دوات و کفایت و در سر سر
 کرده اند که گوشتهای انشان سر بر سر کفایت و در دوات مکرر دزد مکرر
 یکس اورا از لسان جدا کرده و دیگر ارا مانده دادند مسئله آوردند
 اندک مساک سر جدا خورد و مانند اسفندی کسب اما حول را از کفایت سهاوت
 مانده اند که اورا گفته محمد و کسب که در سر سر قیامت در حوض خود است
 حشم گرد و در ان الدنیا که اورا و اورا اورا اگر مانده در قیامت دزد
 ساه و دیگر در دوات ان که در دوات امام امام محمد علیه آ و ر و
 اندک سر که حاکم را در حق طهارت حول آب بداند کافر کرد و دیگر که در دوات
 کلام الدنیا ساه اندک کمال الدنیا لم یخده مارا امتیوا صعبا یاسا
 بال علیه اسلام التیم طهر المسلم و لو انی حسرت و این سیم مرصوص و حب
 و محاصره و محاصره و محاصره است و آن را چهار دهن است در ص اول و دو
 ص است یکی رای اوی دوم رای بر دوات و سیم بیت و چهارم ناک
 ماک چهار ص است استقامت در وقت صبر است که در دوات عالم
 و کسب ان و کسب ان و کسب ان و کسب ان و کسب ان و کسب ان و کسب ان و کسب ان

در بیان
 در بیان
 در بیان

و بشناخت اگر چه گردانند استیجاب در تجمیع شرط است و در قیاس
 سراجی آورده است الاستیجاب بشرط فی التیمم موافق است لایضا
 القاضی الامام صدر الاسلام لوترک تخلیل الاصلح لایجوبه کذا اذالم یحک
 انما تمسک به و نام حق آورد و استیجاب بشرط التیمم محدث و جنب را
 فرقی کرده اند بلکه همه یکسان اند تا کسی طعن نبرد که جنب را در خاک غلطین
 است چنانکه آورده اند روزی حضرت رسالت پناه با جمیع اصحاب
 در بیابان رفته بود و آب یافت فرمود تا تمیم زنند حمار نام اصحاب خود
 را در خاک انداخت حضرت فرمود یا حمار اصرت حمارا ما یکفیک الحجه الذرا حان
 یعنی ای حمار آنچه تو کردی فعل محاربت زیرا که کسبیده بود و شما را مسح
 روی خود و دست و اما این تنبیه است به نیت در وضو و غسل فرض نیت است
 اگر کسی در آب قناده و یا باران بر دبارید که تمام اندام او تر شود جائز باشد
 از غسل و وضو اگر آب در زمین دینی کند و اگر تمیم برای خواندن حج آن و یا زیارت
 بزرگان و یا برای نماز خوانده و یا در مسجد جنب شد برای بیرون آمدن از مسجد
 کرد باین تمیم نماز روا نیست تا خاص نیت برای نماز نکند و خاک پاک
 اگر جای بلید شود و سه روز آفتاب بر دبارید اگر چه در سایه باشد آفتاب
 نه نمید در حق نماز پاک است و در حق تمیم نیز اگر چه در کلام الله خاک پاک
 باید کرده است و یک تمیم از فر صفا و فعلها هر چند گذارد و با باشد و تمیم
 وقتی رواست که اگر یک میل از آب دور باشد و میل چهار هزار گز است
 و اگر خوب صحت است باید به قولی واضح تا اگر کم ازین باشد روا نیست بلکه
 نماز را فسخ کند چون آب برسد قصدا که الا اندر ضعف و بیماری
 که بخود غسل نسیج افزاید پس درین هنگام نیز تسیم کند و اگر تسیم دو و یا
 دشمن و یا ترس و سخت که تسیم جدا شدن اندام نباشد و یا چاه بی رسن نباشد
 و یا من آب نذر و اگر چه آب موجود است باز یک تمیم روا باشد اگر مستحاض

آب دارد اما در تن نفس خود که در کف کلاه سبک جوایم رسد استیم کند و برای
سازمانت خود و این اسم را در او و بپاورد است و در برای نماز خدا و او را دوست
دارد و دست که اند و در حلقه دارد و در برای همه ادا و مسا و دست بیک که
حلقه او در دست و سبیل خود که از دست سر بهشت کتاب از حوض جلیق آفرین
احمال بعد از آنکه آب پاشیده بر خود اندک باشد و نفس خود که نفسی در دست
و کسی و بعد از آنکه در حق عوام الناس بگوید دست بیک که خود آنکه کسی را که
دست کرد و در حلقه احمال کند و دست مالک متعل به در رسد و اگر آب حوض
حوض حوض است حکم جاری دارد و اگر بخت در و انداده باشد بگر بگریزند بیک
او صاف باشد که طعم و لون مزج باشد و دیگر آنکه معتقدان در در دست که نمای
نفس آب صندگر بود و اگر مرغم باشد چهار گوشه او در در دست باشد و احمال
شد و در بر گری و ده مادی بگریزه شود و باشد که حاصل آید اگر بد و رسد
باید که اگر آب سی و حسن باشد ماضی تمام شود و اگر مطلق باشد
باید که طوطی است و هم گریه باشد و حوض او چهار گریه باشد ماضی تمام شود
و شش غایب باشد که حق این است و بگریزد و دیگر آنکه گفته اند که
آب بعد از کردار بجان زمین را آب می گریزد و شتاب کانی است و بد آنکه
آب حاه ناک است در حق و صود غسل و شرب و آوردن و اندک
اگر حیرت امام محمد رحمه الله علیه بر سر حاه گذشته بود و در اینجه اما مال و
حق حاه فتوی به قول او قبول کرده اند و حسن او مستر گفته اند که در حلقه آفرین
حاکم در تحریم خمر و زهره و لگی بر فتوی به قول او است و در رسائل جمعی
و الناس فتوی به قول امام ابو حنیف کسر است پس اگر حاه بر سر راه باشد
که در دکان بدست آب او گیرند بخورند و بپزند و بگریزند و مایه ای
خاص حقیقی باشد اگر حسب مایه و آب حاه در آید و طوطی و زعفران و
عوام الناس که ایشان می گویند مار سبز و زرد و سبز باشد و آب بپزند و

زیرا که در خوف و رجس و در غلبه میباشند و آنچه در روز آیت لازم نبود با هر چه است
که باشند پس نزع دلو آفرین و در زمین و چاه بر همه پاک شوند و اگر چاه حبشه را
باشند پس نزع حبل آیت او لازم شده باشد و حکم نمی شود پس باید دانست که
فقوی به قول امام محمد است که دولت طلبا یکشده بدو می که یک صاحب
در و گنجد و دلو و صغیر و اکبر را بدو صاحب حساب کنند فصل چهارم
در بیان نماز که قال الله تعالی و ما کان الله لیتضیع ایماکم امی صلوکم
و اما تسمی الصلوة بالایمان لانه علامت الایمان پس معلوم باد که نماز عبادان
غایت یک علامت ایمان است و اهل کتاب را عین ایمان بود و ایمان نیست
که بعد از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بعد از پیغمبری بجا نباشد
که قبله بودند و ترسایان بودند ناز می گذارند و چون این آیت آمد فقول
و جهک منظر مسجد الحرام روی بجا است که آورده است المقدس منشرح شد
و بعضی اصحاب در وقت نزول آیت حاضر بودند و بعد از آن رفتند و چون برگشتند
و مطلع احوال شدند حاکمین گشتند که حال نماز انبی ما که بعد از نزول آیت بجا
سبت المقدس کرده ایم چه باشند این آیت مذکور در نشان نماز نشان نازل
شد و وجه تشبیه نماز با ایمان این بود که هر دو انما می گفتند تین صفت
المقدس منشرح شد و بوسیله آن منشرح شد که محمد روی به قبله ما آورده بودند
حاکمین هر چنان میان بر دو طایفه کنار اختلاف شد از برای سر نشانیان این
آیت آمد و الله المشرق و المغرب فاستموا لهما و وجه الله یعنی قبله مشرق بود
بر دو از آن جذای است پس هر کجا که بامر خدای روی آید همان امر خدا است
و نشانان لغا و نعیم شوید و بدانکه هر را چه گفت زیرا که امر کردن به کسی
نعیم موجب یعنی آوردن نمی شود و اولی کسی کسی روی آورد بعد از آن امر
کنند که نشان کار بکن و کسی گوید که صفت آوردن به چیزی خدا را نشان کار که
روی آوردن پیغمبری بر دو نوع است حقیقه و حکمی پس حقیقه در حیوانات است

و حکمی در او مصاب از حال من معلوم باد که در حق امر را گفته اند بر این حال که
 صوفیان بندگان میرت و آدم صورت گویند که هر جا من در هر جا باشم کسی را روی
 جدای است و در هر جا جدای است نفس کبر است زیرا که حاکم است کز آن بعد از
 کبر است بد آن بی غریزه که حضرت رسالت شاه صلی الله علیه و سلم در نوشته است
 که مالی خلوه جسمه مثل سج حوی هست که در خانه هر کسی بود و آن کسی بود
 سم کرت در آنجا می آید که من سج از حرکت زدن آن کسی نماد پس
 پسندیده عله جسمه که اگر حق ما هست از هر کج و سحر و دام و تزار و
 و کج آرد و چه اگر گناه صغیره و در قدر او عباد حاکم او رده اند که در رو
 یکی از اصحاب در سنن ابی المونس عمر فاروق آمد در امام خلافت او بی گشت
 اسرگشت که گریه است گفت ما امر گشای از من در وجود آمد گفت چگونه گفت
 روغن در دما می بودم رقی صاحب حال من آمد و گفت روغن بودم گفتم ای
 روغن لایق حمایت اگر ندان من آن روغن خوب تمام و رسم چون
 ندان آن روغن اندرون روم و دوسه که در من روغن گفت از جدای تر بی
 اسریت جدای گفتم ابی المونس چه گفت که وقت حقن ما چون ابی جبر
 کرد و خطا رخ کرد آن کسی را مادر او زد و گفت ما ابی جبر مشکلم را گشای ما سرگشت
 که ما را پس و عصر و صورت حقن را جفت من او اگر دی گفت آری ابی جبر گفت
 قال الله تعالی ان احصا بدین الصیغات پاکه و اگر گناه صغیره آید است
 حال علیه السلام اول ما میباید به عهد نوب القنیه بعد از تو حدیث انصاری
 پس اگر خلاص بود از حباص عاردا شود و در که ای شده و حق حساب دار و دست
 آندی دیگر حسابها بر تو آسان کنم و الا همه حسابها بر تو دشوار کنم ابی جبر معبر گشت
 است که نماز عارده است که به صورتی که این ده خاصیت داشته او آنگاه در
 نمایی بارنده و نعل اند و الا در و در شود و سی آن ده خاصیت در این ده
 سفت و واجب و فرض مراد از پس سبسته و کلامی عار که که

منافقان است که قال الله تعالی قویل مصلین الذین یهین صلوتهم سامعون
 الذین هم یراؤون ویستخفون الماحون یعنی ای کسی که فراموش کند نماز را یعنی نماز
 نماز را از وقت خویش و تنها به سبب آنکه از یاد دوری خلق فقیل پس بگوید
 باشند و الراء من الکفر رائد نسته اند و مراد از قون سرای نفس است که گفت
 اند چون ریا و خیرت و کینه و حرص و عجز و آرزو باید که مرتبه راده مانیزند یعنی
 در خاطر نه آرند تا مقبول شود و مراد از است از خیر خدا تو به کت و خدا را
 جهان پرستد گو با که حق را می بیند و الا حق او را می بیند و مراد از و دلیل
 یعنی در دنیا چاهها اند که چهل هزار سال راه حق دارند و از حق دورند
 خاصان براند و عید برای مصلیان غافل است پس مصلی را باید که در نماز
 آن چاهها را در خاطر آرد تا غافل نباشد و مراد از الف الف است و شهادت که
 سازندگان است از عدم در وجود آورد و قابل شود که در و مراد از نج جدید
 و کوشش تمام در نماز و عبادت خدا کند که ندهد تکلف فاعل نماز است و
 مراد از ب بدی و خلاف با نفس کردن که در خبر است بر دشمنی
 که نمایی کنی بصلح آید الا نفس که بر چند در حق او نمایی کنی بخلاف پیش آید فکله
 علیه السلام سرانفس است من سر است بجان و مراد از ف در اما سویی
 الله فاعز کند و چون تکبیر تحریمه حرام کنند هر فعل ظاهر است همچون خطبه
 یا سویی الله حرام داند و مراد از که راحت گرفتن است بیا خدا چون نماز
 یا خدا می است پس نیاز او رحمت و مراد از ضاد ضایع کردن نماز است
 نماز را ضایع کند و نماز وقتی ضایع شود که در اول تیت نماز مقارن
 تکبیر و یا متصل و یا منفصل بجایی نه آرد که فلان نماز است و مقید می گوید که
 خلف امام است و در آخر حضور که فلان نماز را ادا کردم بجا نه آرد و ضایع کرد
 باشد نماز را که رسول علیه السلام گفته است نیز که این ده خاصیت در اول نماز
 و نداشتن منافق است اگر چه نماز می گذارد و دوزخی است پس ای خوشتر باشد که

اما رجب و محرم و شوال که در روز قیامت از جهت نماز در ماه مذکور است
 است که قائل اند قنای کل منسب است به رجب و محرم و شوال و منسب فی حقیقت
 متساوی است و الحوقل ما سلم فی سفر فاکوالم منسب فی حقیقت
 که منسب لا صلوة لارکوة که حوقل در شب صلوات حضرت رسالت ماه در رات
 رسید که باری در آن معتقد حار نماز مارکوة یا و کردی و چشمه ما شد
 در آنکه یک حامی سرگانی بود و دستید که اسی محمد برای مد گان خود و دست تو
 صبح علی شتر ای مدیم ما شما در گاه منسب است از جهت کما کردم و از جهت
 یکی نماز که کسی بعد از یک کند شش برابر الفقه سال در روز منسب
 اما اگر جمع را می و سر موالی که در میان مسلم و کافر در میان که هر که نماز کند آن مسلم
 است و هر که نماز کند او کافر است لکن عایه اسلام لا عرق من المسلم
 و الکافر الا بالصلوة اما ترک نماز کافر و حق شود که مستحق عتاب است
 حاکمه اگر در مسجد خشوعان را می که تیریای مسلم و کافر منسب باید که
 رسد اگر محفلت است کرده مانند مسلم است و اگر در آن مانند کافر است و از جهت
 مانع زکوة در روز قیامت مال او را دارند و فقر و غنیه نماز و در روزی آن
 گرم کند و در روزی و ملوکی و لیت او را بدای بختاد است که قنای که قنای
 ان کیراس الاحبار و الکرمات و الکول اموال اناس ما باطل و بعد
 من سئل ان لا یلقو بهانی سئل ان لا یلقو بهانی سئل ان لا یلقو بهانی
 کثیر من الذین و انصت لکم عینی علیها فی ما رجم حکوی ما جابهم
 و جنهم و ظهورهم بد اما کتر من لا یلقو بهانی و قوا - - - ما کتر
 کثیر من و در مفتاح الجبان آورده است که اگر
 یک در رجم از زکوة در حاکم می مانند مانند دست و سر و واژه
 کرده فقیر از کسی که سیر در آن حقیقت و خون وی شریک
 مانند و در موعا سینه آورده اند که اگر زکوة از

۱۰۰

هیچ در دنیا اگر تمامی مال خود را دست دوم رسیده صدقه فطره را ادا کرد
 جهت خود و آرد و کدوک از هر کسی بسم صلح از گندم و بسم صلح دوس
 و من خلی بنوی و دو دین بستاند بنوی لی می شود و از جو چهار س و دیگر که صدقه
 فطر را منع کند برادر و مادر و گدای و در گور او می رسد و دریم را و پنج
 است رکعت بد سلام و نماز جماعت + + + گدای دل مست است
 و در حق قرآن در دوی مست است مانند که در هر رکعت ده آیه حق شود
 و بعضی گویند ماصم حاصل شود و در **اسب الوداع** عظیم آورده است
 که اگر کسی از سور فیل تا آخر قرآن بخواند مست را بخوابد و در یک
 و در دای میاست با خود بنوی و اگر حق را اهل فله سر که ترا دهم تقی شود
 مادر و اسلام را باید که بنای و میسر را بار و در ماراج کند بدان ای و
 که حق وقت مار در آید با عفا و در دست طاس و ما پس را از ماسوی الله
 مال کس و عمر از الله جری را در دل راه دهد و حاکم که سحر استیج السابح
 و الا در سخن مالکان خواص زمان کتب امان هیچ همان بازوی
 قدس الله سره العزیز و در کتاب الاوقات مسح حامی سر لاف زدن و
 سی هر دو روایت کرده اند که بر امامی که بداند که در حق زدن است
 و در بسیار عمر و ثار او در مالکان حوی سر و در لعله علیه الصلوة
 و السلام الصلوة معراج المؤمنین من لا صلوة له لا معراج له حق بنابر
 که معراج باطنی می باشد و در به ماه است تقرب حق من بحضور امام ناگزیر
 و جو با امرات و محبت او در میان باید دید و حاکم که حضرت رسالت ساه
 صلی الله علیه و سلم در معراج طاسری از حجابات بود که تحت آواری
 سید که با محمد این است حدای بود و در نماز است نمی و سرچ و حد و س
 است و این را صفات مسلم گویند که بر واه عقل و دهم و حال دین
 سر و دین حضرت رسول صلی الله علیه و سلم حق مالای حوزت خرسید

و باطن او مطهره از خیرات الوهیت و فی وحدت یحکیمه و ورا از سوره
 مجری در ربوب و اول مقبلا و نزار مراتب نور با کبود آسمان رنگ
 و نامحدود که از اساطیر کان بر دوای نفس گویند ازین در گذشت
 چون از تن بدل شد مراتب مذکور و دید و چون از دل بخدا رسید که محل
 اند سرفست است مقبلا و نزار بر دوای حقیق رنگ که از مراتب قلبی گویند
 و دید چون از فواید سیر شد مقبلا و نزار بر دوای بیخ نبات صاف دید و سیر
 مراتبی است میان فواید روح چون از سیر بر ج شد مقبلا و نزار بر دوای
 از دید چون از روح بختی شد مقبلا و نزار بر دوای سفید و دید و چون از خفا با خفا
 رسید مقبلا و نزار بر دوای سبز دید و از اینجا آرقی وجود و خبر بود و چون
 از انجائی لغو انیت صرف گذر کرد مقبلا و نزار بر دوای سیاه و پیش بود
 که انجافشان نبوت و سحر انانیت و اشارات خالقیت مخلوقیت مضمحل شد
 پس سیاحت و این منی دار و که عبادت و انبیا را در دره عتبت یعنی
 سرور انبیا و بران اصعبا و تلج انصاف محمد مصطفی علیه ابد علیه و سلم را
 چون اشارت شد که قرب حق کسی لغو نیست شخص نکند و قرب جسم بحق
 کفر محض است بلکه قرب مراتب است بحسب + + + + +
 و حضرت مراتب و بر دوای مذکور که معراج بالنی بود و بعد از معراج
 ظاهری و بعد راه بالا فلق البین یعنی چون در افق املاک رسید به شخص
 مبارک خویش گویا که شخص او بالا و جوش منع شد از هر جسمیه پس مراتب
 مذکور که نفس دل و فواید و سر و روح و حتی و انجاست و سیر مع الله کرد و
 این بر دوای اطلاق مذات و صفات حق توان کرد که این را عالمی
 نور و حجاب گویند اگر میان ساکن سلوک و نور محمدی و خیر و کمال
 من کلامم گویند و سر برده ازین بر دوای چون مقبلا و نزار مقدار ازین
 جهان است از روی تمایز و رافق املاک یعنی در جاهای که خارج از

کسبیات عایش دارد بر رده چون معاد بر او را مراد و ساینه نماید
 اما حول دارد و بی محول اسان کسی نظر کند که در کل اسان اعتنا از و تا حدی
 من تمام می آید بر آنکه آنچه اولیاء الله در امری نمایند در عین عالمی کسب است
 مانده به خارج از کسبات و معلوم باد که حیال که ذات و صفات ماری همان
 و ما خود و در محیط حله حکمات عمر الفصال و بفصال است این مرد و امیر بحال
 است و در اساقط و ارات حق ترل کرده و یک مدگر می میر تمیز حق مداد و کسر
 ای حرم را دل جوئی متعل شوی ساید که ر قله آب دین به اندازد که در کج
 مشا قق آورده است که در آن راحت روی بخدای آدین است پس عالمی
 پس گوید که بوجه حق آب دین انداخته ماسی و اگر آب دین بسازد که در کف
 رگر و دادار که سلطان از حق و سوسه می کند پس گوید که مردی مصطفا
 انداخته بای و حول الی و هبت و بی لای فطر السموات و الارض حسد و
 اناس است که این گوئی تحقیق حال بدالی که ماضی را از ماضی انداخته
 معلوم ماضی را ماضی در یک چشم و در او از حیر حق ماری ماید که دنیا مصاح
 دلت حق باشد که بر استکان بری که سر را از حیر انداختی کرده اند و حق
 مران ماضی سوخته آمد و دست بر او است و ترمیمه انوارت بدای است که
 الله را میست الله انهم و حول دست را بر ماضی الله اگر گوئی زیرا که
 اگر در اول دست بر او است گوئی پس محقق است اول شود گوید که الله را
 لب انداخته ماسی و حول در اقصا دست مبادن گوئی گوید که توست
 الله کرده ماضی و فقی ماضی الله و ماید که به حضور تمام حاکم ساک محقق
 خود را در میان کسب و حدت که مولود ذات محمد است و اند و الی حول
 الناس خود را محبت کسب که مولود ذات محمد است و اند و خواجیه زید الدین
 عرفانی در می این حدیث موجود و با و بی کرده است که الله محبت مع
 اسواک افضل من سبعین رکعت و غیره آنکه پس با و کسب که کسب است

عاشق
 در کسب
 محبت
 و کسب
 محبت

برای حق او که در میان نباشی افضل است از تنهایی و رکعت که بخورد
 خود برای او و او را بگوید یا ایا که نیت بر حق معتبر است یا نه
 اگر نیت بر نیت پیوسته باشد که فلان نماز است دوم مفصل اگر نیت کند
 بعد از نیت ثانی نماز در میان آمد و بگوید یا ایا که نیت بر حق معتبر است یا نه
 یا هم مطابق چون خاتم در اصح و اگر نیت حقان که با و می آید نیت ندانم
 باری خود را در فهم بر کلام که در صلوة آید بکار که هر یک چه معنی دارد بخوانم
 که از جمیع کلمات از تفسیر ما سلام فهم سخن گویم اما چون در کتاب یا شاول و المیزان
 آورده بودم سکوت کردم و باید که بعد از اقتضای شروع در قرائت کنی و
 خود را در نیت حساب گاه حاضر دانی و قرائت یک رکعت حساب با حق
 دانی و چون قرائت را غلط خوانی گوید که حساب را غلط کرده باشی و در
 رساله شیخ ابن الحاج قطب الاقطاب قطب الدین بخیار راوشی خشتی قدر الله
 سره الغیر گفته است که اگر خیر لغضوب را بذالی تمجید خواند گوشتید آن
 را گفته باشد و اگر بطلان استخوان را گفته باشد بین هر دو تقدیر
 نماز فاسد شود و در ترمذی و اصبهانی آورده است که اگر در دو اللهم
 صل بین گوید نمازش تباه شود زیرا که اصل تنج کشیدن را گویند
 و خوف کفر است و در قنوت اگر نیتی بین گوید نمازش تباه شود زیرا که
 تنج یعنی ثواب است و بین معنی فراموشی است و اگر بجای غم سم گوید
 بین نماز فاسد شود که غم برای تقصیر است و سم سوختن را گویند
 و در مخالفت قرائت بعدی خواند که خود نشنود که قرائه و طلاق و حنات
 و قسم و استغاثا خواند نشود معتبر نیست و او الله نشنود پس چون قرائت
 کا و صعب ترین نماز است باره از محتاج و طریق قرائت کلام الله تعالی
 امکان خود با تماس فرزند عید الکریم صلح الله علیه بیان کنم بدان
 خلیل ابن احمد قدس الله سره و اخذ نیز محتاج حروف برش بیان دارند

۲
 این تفسیر

این تفسیر

بنمودن خلق بر پاسبان و در وقت حلقی بالاتر از همه و عین در وقت
 در هر صبح و ملائحتی و حق بالاتر از همه و در یک کام این سبب و در وقت
 گوید و در تحویدا رده است که حشوم در ساحتی اگر کسی با را احاطه کند
 و در مار کس تا رست فاسد بود و در او کسی که الله الا الله حال آمد
 که خلق هر سو و الا که گاه اند و حق را تمام خلق بخوید و در بند کرد و الا
 آورده است که در هر حبیب محی قدس اندر سره اگر بر امامت می کرد و آن
 را با نام حسن نصری رضی الله عنه از جانب دوم رسید و آنکه اگر کسی
 محمی است که را الهی گفت امام او را مار و سه و سه رکعت و باها مار کرد
 و در هر امام را و حد در وقت آن صدا آمد و گفت مار بر دو کی خود می کش
 باطنی رو و او را و که بر دو کی با حق بودی و ترک دادی امام گفت با
 کدام بود و گفت مار حلق حبیب گذاردن بر یک اگر دل او را که در آن تشریف
 مصطفی شده بود و خود را خود ماسوخته بود و حقانکه در ماف او رده
 اند که هر گاه که کلام الله خوانده می شد و صاحب را سون و حد مدای رسید
 گفت من که محم را حه سوق کلام که خواندن می داشت و گفت اسالی نمی
 و غلبی حولی و معلوم باد که انکاریت منی علیه بیت بر یک اگر حاضر بودی
 امام تا از سماعت را ترک ندادی و این حالت در وقتان است که مستحق
 را باطنی دارد و مادر می اند و گفته اند که الهی که الحمد و ماما عامه خلق را
 موسی بر است که ادای حروف و ص است حاکم که در باب یک بعد و آنکه
 سعید سعید گذارد و مار بن فاسد بود و آورده اند که ششی و عین
 حسن سجوی و با والدین و کربار در حق قدس اندر سه هم اندا کرد
 با همه یک مای است و اند نام س قاضی قرار در یک گفت دوم هر حتم
 را آن که در هر طریق اول و در هر موزان معاصات کرد که حد و حد حاکم
 حق است و حتم است و حق حبادت است بجا آوریم باطنی آواز کرد

در هر صبح و ملائحتی و حق بالاتر از همه و در یک کام این سبب و در وقت
 گوید و در تحویدا رده است که حشوم در ساحتی اگر کسی با را احاطه کند
 و در مار کس تا رست فاسد بود و در او کسی که الله الا الله حال آمد
 که خلق هر سو و الا که گاه اند و حق را تمام خلق بخوید و در بند کرد و الا
 آورده است که در هر حبیب محی قدس اندر سره اگر بر امامت می کرد و آن
 را با نام حسن نصری رضی الله عنه از جانب دوم رسید و آنکه اگر کسی
 محمی است که را الهی گفت امام او را مار و سه و سه رکعت و باها مار کرد
 و در هر امام را و حد در وقت آن صدا آمد و گفت مار بر دو کی خود می کش
 باطنی رو و او را و که بر دو کی با حق بودی و ترک دادی امام گفت با
 کدام بود و گفت مار حلق حبیب گذاردن بر یک اگر دل او را که در آن تشریف
 مصطفی شده بود و خود را خود ماسوخته بود و حقانکه در ماف او رده
 اند که هر گاه که کلام الله خوانده می شد و صاحب را سون و حد مدای رسید
 گفت من که محم را حه سوق کلام که خواندن می داشت و گفت اسالی نمی
 و غلبی حولی و معلوم باد که انکاریت منی علیه بیت بر یک اگر حاضر بودی
 امام تا از سماعت را ترک ندادی و این حالت در وقتان است که مستحق
 را باطنی دارد و مادر می اند و گفته اند که الهی که الحمد و ماما عامه خلق را
 موسی بر است که ادای حروف و ص است حاکم که در باب یک بعد و آنکه
 سعید سعید گذارد و مار بن فاسد بود و آورده اند که ششی و عین
 حسن سجوی و با والدین و کربار در حق قدس اندر سه هم اندا کرد
 با همه یک مای است و اند نام س قاضی قرار در یک گفت دوم هر حتم
 را آن که در هر طریق اول و در هر موزان معاصات کرد که حد و حد حاکم
 حق است و حتم است و حق حبادت است بجا آوریم باطنی آواز کرد

در هر صبح و ملائحتی و حق بالاتر از همه و در یک کام این سبب و در وقت
 گوید و در تحویدا رده است که حشوم در ساحتی اگر کسی با را احاطه کند
 و در مار کس تا رست فاسد بود و در او کسی که الله الا الله حال آمد
 که خلق هر سو و الا که گاه اند و حق را تمام خلق بخوید و در بند کرد و الا
 آورده است که در هر حبیب محی قدس اندر سره اگر بر امامت می کرد و آن
 را با نام حسن نصری رضی الله عنه از جانب دوم رسید و آنکه اگر کسی
 محمی است که را الهی گفت امام او را مار و سه و سه رکعت و باها مار کرد
 و در هر امام را و حد در وقت آن صدا آمد و گفت مار بر دو کی خود می کش
 باطنی رو و او را و که بر دو کی با حق بودی و ترک دادی امام گفت با
 کدام بود و گفت مار حلق حبیب گذاردن بر یک اگر دل او را که در آن تشریف
 مصطفی شده بود و خود را خود ماسوخته بود و حقانکه در ماف او رده
 اند که هر گاه که کلام الله خوانده می شد و صاحب را سون و حد مدای رسید
 گفت من که محم را حه سوق کلام که خواندن می داشت و گفت اسالی نمی
 و غلبی حولی و معلوم باد که انکاریت منی علیه بیت بر یک اگر حاضر بودی
 امام تا از سماعت را ترک ندادی و این حالت در وقتان است که مستحق
 را باطنی دارد و مادر می اند و گفته اند که الهی که الحمد و ماما عامه خلق را
 موسی بر است که ادای حروف و ص است حاکم که در باب یک بعد و آنکه
 سعید سعید گذارد و مار بن فاسد بود و آورده اند که ششی و عین
 حسن سجوی و با والدین و کربار در حق قدس اندر سه هم اندا کرد
 با همه یک مای است و اند نام س قاضی قرار در یک گفت دوم هر حتم
 را آن که در هر طریق اول و در هر موزان معاصات کرد که حد و حد حاکم
 حق است و حتم است و حق حبادت است بجا آوریم باطنی آواز کرد

که اسی میجان که حقه عبادت پرستید و گمان حق سوخت شتاب مار او
 ستمار آغشیدم شمار و متابان شمار آتیر خستیدم قفلست که روئی
 قاضی شهاب الدین ناگوری وفات یافت و او را دفن کردند سکر و کیم دیگر
 او آید و سوال کردند که من رکبت شیخ گفت این که امین است چون نیکان
 را علم خود و علم حقیقت فیت در ماندند و برگشتند و مناجات کردند که خداوندان
 شما می پرسد خطاب و خطاب از حق بر ایشان شد که بروید و جواب گوئید
 زیرا که چندین هزار بندگان من که می پرسید جواب می گویند و شما می بیدار
 جواب می نوازید گفت چون قصص و زاری کردند حکم شد که بگذارید و پیش او
 بروید قفل است که روزی قاضی حامد الدین ناگوری قدس سره را
 با شاکر خود و شیخ قطب الدین خجندی او شیخی میبایستند که در آخر کلمه
 سادات عبده و رسوله مطلق است شیخ قطب الدین گفت نیست و بادشاه
 زمانه و شیخ قطب الدین فو و دیگر حاضر بود چون در کتب دید حق بجانب قاضی
 بود اما شیخ محفوظ را نمود که در دهان مطلق نبود و قاضی قبول کرد و گفت
 چندی را کرد و از جهت شما طار در حال دور کرد و زیرا که در کتب در دهان واقع
 نشده است بادشاه اعراض کرد که عجب ازین قاضی که لوح محفوظ را قبول
 ندارد + + + + + و قاضی را صفت جلایه اثر کرد و چون
 شیر شرفه بغیر و غضب نیز اثرش کرد و چون بحق بدخشید و بیاحت
 و شیخ گفتش او را راست کرد و در محبت او دیدن گرفت قاضی رومی را
 نهاد تا آب در پیش آید سمر او گفتش در آب رفت و چون برآمد شیخ قطب
 الدین این او را بالا گرفت و دهان خودش آب نر کرد و بگردد و او را ماند
 چون مسافتی پیش رفت قاضی گفت دست از دامنم بدار که تحت باد را
 را گوسفار کردم شیخ گفت بادشاه فدای من سر تو باد و بر فقیر رحم کن گفت
 شما نیز بعد از صفت روز خواهد رفت گفت عمرم فدای تو باد و بر ایمان

من نظر کن مداران خاصه گفت که اماں تو در اماں حق نامند چون شیخ
 سجاد آمد و شفا را آورد و بابت و عهد از صحبت و در شیخ بیرون رفت بابت
 و حوص از این حکایت اینکه تا بر کس را لازم است که غلالت درست و بد و مقلوب
 بهم نام کند پس مجمع ق و ک درین کام بر دورانی گویند
 و است من کام را گویند ح ک ش می میان زبان سخن می گویند من
 معنه ولی را حافی گویند و حافی کماره می کماره زبان را مدلل
 صر س خاص ح رسا مد و یارده حروف بر سر زبان قتلقت دارد
 و معنیت و ط اس را تنویه گویند به می معنیت و مد اما می زیرین
 و ط و ت معنیت و مد اما می علیا اس را طعیه گویند ط ن اس را
 سر زبان و ما و دد اس را اسالیه گویند و سالیه بر سر زبان باشد
 و دو حرف اسان و ن معنیت سر زبان و دد اس علیا و این را
 دلقیه گویند و رلق تری دو کرانه زبان مانند و از کب پنج حرف میرود
 ف اب م و و اس را تنویه گویند و این سخن مجمع کسه محریه مارا یاد
 محری خلق و محری و ما و و محری لب و مد آنکه اگر مجمع و می بر حرف
 یک باشد اگر تبدیل کند ما به بن روا مانند و اگر مجمع بر دو یک باشد
 دمی جدا گانه ما به بن فاسد شود و اما که اندک بعد را سمد گویند و یا مد
 را سراط گویند که بر دو و عطف می می بیار و راه دارد و ما به بن روا مانند
 و اگر کت بلیهم مصطفی گویند ما به بن فاسد شود و بر آنکه مجمع و می بر دو یک
 معنیت و بر دو یک است سده را گویند قال علیه الصلوٰه و السلام من در
 الحرام علی رائه معقده فی النار من باید که کلام الله را درین جهاد می کند
 و باید که او بر ستی اسنادی خوانده باشد زیرا که اگر کسی صد ذره انکار
 بخواند می تواند که کلام الله را از تنف مدد و آورد و اما که حضرت رسالت
 یا ه علی علیه السلام در بر سالی گاه کلمات بر بهتر حریف می خواند و در آن

سال که وفات می کرد و سه گزت خوانند و بعد پس قرآن را با با حسن
 مطربان و قاریان خود رو که خیر در ابد کنند برای تحسین صوت نباید
 خوانند که خوف گرفت است و اما باید که نرین زینیه اظهار و اختار و ادغام و
 و نش و تخم و ترقیق و قلقله و باخته لغو که نمایی و رمل القرآن ترتیل
 اسی زینیه القرآن زینیه پس اظهار را نش حرف است که نون ساکن
 و تنوین را اظهار کند نون ساکن که ماعدا یکی از حروف حلق آید مجموع
 اصح حقه اظهار کند چون الا انت ان نداس نین و من حبب و من عمل
 انتم علیهم و من خوف و نظائر نون و تنوین سواء علیهم و عذاب الیم
 و در خدا حبیب است حکما نین و اجر علیهم و حروف ادغام که جمع ادیر یون
 است می تم و ن ادغام باخته دغه آوازی بار یکا گویند و در قول ادغام
 بی خنه نظیر نون ساکن بی خنه چون بعد آ و ز ل آید چنانکه من ربهم و من
 و باخته چون بعد از چهار حرف مذکور آید چون من و دار و من نعمه و من یقول
 و ادغام باخته مقدار پیدا آید تا حسن و جمال کلیه ظهور یابد چون انشا الله
 ان الله نظیر نون تنوین بی خنه چون می مستقیم و من ممره رزقا و نظائر
 تنوین باخته از واجاتیر نصین و رعد و برق و سروره نظیر و آیه مکان حروف
 اختار بازده اند و چون ماعدا از نون ساکن و تنوین یکی از میان آید نون و
 اختار باید کرد و اختار باخته ادا کنند حروف این است ت ت ج و ذ ز
 س س ن ص ض ط ظ ق ق ک نظیر نون ساکن انفسهم من قبل
 ان کنتم من تحت من جاور من دون الله من ذالذی ان و احد من غیر
 من قبل من قبل من قبل ان طلعت من نظیر و نظیر تنوین جو و کا و کا و ضعا
 قوم یقولون در زفا کریم و بعد آنکه در هم تبا و لون در عا و عا نون ساکن
 است ادغام باخته باید کرد و بر جا که بعد از نون ساکن و تنوین حرف آید
 فاسد رسم باید کرد و باخته چون من بعد بصیر یاعلمون بدان که بر جا که

[illegible]

که در آیت و دفت نمون و غیر نمون قاری رسد اگر مایل به بیان باشد
 یا کنی نباشد اگر با حرکت رفع بود اشکام کند و اگر کسره باشد روم کند
 چنانکه شستین و آخر عظیم اشکام باشد است لب اندکی رفع را بوی دهد چون
 قل هو الله احد و روم و کسره و است یعنی اظهار حرکت کند و یا و از نرم چون
 ملک یوم الدین و در است مفتوح فتح را هیچ طریق ظاهر نکند و در آیت مجنون
 هیچ وجهی نیست فی مد ولی اشکام مگر که انقطاع دم تا بستگی کشند و بعد به غیر
 سخاوته چنانکه محذرت و ثوابا واحدی بیان و قوف منقول هم لازم
 است و گذشته از و گذشته است و آن در قرآن بود و جاست ط مطلق است
 گذشته است از مطلق روایت از حائز است و مستوی بن طریق است اما وقت
 اولی و صومخه زبرد و جهت مادی و محبت حق علامات رحمت است گذشته
 از و اولی حق علامت قبل یعنی اختلاف فراء که برای آیت است و معلوم
 باد که وقت نفس کشیدن است اما نه چنانکه ممکن شود بلکه چون طرفه
 العین نفس کشد و باز قرات کند و بداند که حرف قطعه پیچاند و برداشته
 کشش اند و قطعه بپای روم اظهار که در حرکت را گویند اما البته اظهار
 کن اول قی چون و اگر ارباب دو هیچ چون هیچ میوم و چون و یوم اکو
 چهارم ط چون فی هیچ محفوظ هیچ ط چون بن خلق و در حق
 اختلاف است و قطعه و کسره میباشد در حالت و فی چون قی ط ج
 ط و ط ط ط ط ط و بعد ازین معلوم باد که جمله مدات حرکت
 و جابانه اول مفصل چون مصل نموده کی از حروف مداید و حرکت ماقبل آن
 حرف علت موافق میکنند چنانکه خالوا انما ما ازنگ و عبا ازنگ فی انهم
 و مفصل چون بنبار و ماسواد و حتی و مفصل آنرا گویند که حرف بد و نموده و یک
 کلمه باشند کما مر و مد شد و این را ضروری نیز گویند چون دلا الفنا لین
 و ط ج ارباب هم و لا تحاصون و عجا جز آنجا که برنده در مودا باشد

در این کتاب
 در این کتاب

[illegible]

نوشته حکیم علی بن ابی اسحاق است و حدیثی مخرج دارد و چون من کان رجلاً
 له ربه فليس حقا صاعدا ولا شريك فيما وقربه احدا و قوله تعالى و آخ
 دعوهم ان اسم الله رب العالمين و آیت و حدیثی نصیحه دارد و چون
 و قوله اناس و الحجاره احدث لكافرين و ايضا في محله و اما نسبت
 ربك فحدث و اما در یک نامه نماز حامیه و فی صحف امیر اسیم و موسی
 و علی بن ابی اسحاق و در جواب تیر نصیحه بنحو اندزیرا که اگر احواب را از جای
 خود تغییر کند و منی او تغییر شود و کافر گردد و لقوله تعالى و من دأ و جالوت
 اگر دأ و که فاعل است بفتح دأ و جالوت که مفعول است برفع جالوت
 نمازش فاسد شود و کافر گردد و در کتب من الطالکین کتب بفتح تاء
 فو قانیه و یا طکت نفسی بفتح تاء و فو قانیه گوید و یا حسی الرحمان بضم نون
 گوید نمازش فاسد شود و کافر گردد و اگر ما بینها الرحمن را کسبه و یا حسم
 خواند رواست بد آنکه جروفت و سیزده اند چون یکی از اهل لام
 ایسان با عبد الف لام در میان می ماند و مذکور می شود چون من
 دند مناس من من ططل ن چون انما چون ان الذین
 تقفوا الذکر می بینم الله الرحمن الرحیم الا و ال که السلام الشکور البصر
 و لا الضالکین لطیفین الظاهرین و اهل و الناس و بعد ازین معلوم باد که
 نماز را چهار رکن است قیام و قرات و رکوع و سجود و اما قرات رکن
 اصلی است که امام از مقتدی بردارد و آن ثلثه دیگر برداشته نشود و غیر
 در نماز سه گانی و چهار گانی مکرر نمی شود و این را رکن مقصّل می گویند
 و تکبیر اول را مقصّل نمی گویند از جهت اختلاف او در داخل صلوّه و
 خارج صلوّه تا اگر در عین تکبیر خنده بهینه کند و ضوئش کند و قده آخره
 رکن مقصّل گویند اما در عده الا سلام آورده است که تکبیر اول و
 قده آخره فرض اند اما رکن نیستند و ترتیب را رکن ایحادی گویند

در کمال و در سر کتب یکبار ادا نما و خود ماند که دنیا اگر فراتر از
 فرا سوخت که در هر کج آدمی آمد مار گردد و در وقت تمام کند و در کون
 مار دیگر کند و اگر در کون شود آمد جدا جدا مارش مار شود و در هر نما
 است فاسد شود و در همه مار است یکبار می شود و ترتیب او و من است
 خون کمر اول تا اگر کثیر و زیادان قیام نکند و کثیر کوفت آن را کون آمد
 درست فاسد و فقه آخر تر ترتیب او و من است تا اگر ارغامی خود و غیر
 و در کت را بدست و کت اگر آن را مار و است سر از سجده اول و
 کمر و است مار گردد و فقه می آرد و الا مارش فاسد شود و قرار در
 ارغی داد و کت مارک بسیار گفته اند که اما که بعد و اما که سستین را
 تا حد و سستین است که در این که مار را می حلیت گفت که صد می حلیت
 تا دل حضور مطلق سول شود و چگونه گذارم و او را اند که زنگار می
 ناکت نوم الدین را ناکت نوم الدین گفت که در الف در ان سب حضرت
 رسالت ماه صلی الله علیه و سلم را در خواب دید که روی اردی گشته اند
 بود گفت ما رسول الله را می حلیت گفت که در نماز می قرآن
 می یاد را بر می سر جوف که در سبک باز برای او کوسکی در پشت پیدا شود
 و برار می در دیوان احوال او بسته می شود و برار می که و برار کوسکی
 از احوال خود نگردد و امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیه
 گفته است که در آن زمان را در ده در نماز می باید کرد تا در هر کلمه قاصد
 را آمد و حضرت جعفر شریف و در نماز حضرت گوشتش لازم داد که را می است
 آورده اند که او که حدیثی رحمة الله علیه در نماز ماند او سوره الفاتحه
 با محافه می خواند اما می رسید که حد و فلو و تم الحیم فلو و هیوس سده
 افتاد جل و در هیوس سده افتاده بود و در هیوس اندک گفتش که ما
 حدیثی خالی به بود و گفت جوی خطاب بود که کثیر بود و بر می گردانند

و این سخن فریاد و سانسیدند استم که مگر زنجیر و دیگر و غم کردند و باقی انداختند
 و ایضا امام حسن بصری رضی الله عنه گفته اند که در نماز باید آواز سوزده بیاورد
 از دل می خواند چون باینجا رسید و طعنا و اخصه و هذا بابا الیها آب دین در
 علقش بستیاد که فرو و بالا نیرفت سه روز بیوش افتاده بود و چون وحید
 بود که سیوه و پنج در دین کند نیز در سال در گلو استاده باشد که فرو و بالا
 نه و چون شکم رسد و دماغش زمین افتد باز برای غذا ببرد و استم
 که در دین من کردند گوی من گرفته شد آب دین فرو نیرفت چون قرأت
 را تمام کردی گویا که از صاب گاه قامت فایز شدی و از گرائی بار سر
 فرو و کرده بر کوه ای که امام عظیم گفته است که بر کوه جان کند
 با سه سبزه او برابر است تا اگر بیج آب پر کرده بر پشت او نشاند زید و اگر
 سبزه آن نکند خوف از زوال ایمان است و چون قنومه رود و سبح الله الرحمن حمده
 گوید و باراد قیام تمام کند و باید که بخیم تا گوید و میگوید که آن مذنب
 امام ثنائی است زیرا که آنوقت تفصیل الکلمین بقول یا حمده گوید چنانکه
 بعضی عوام در قنومه بعد از حمد نفس نمی کشند و سجده میروند بزه کاری
 بسیار است و بعضی گفته اند که خوف کفرت و باید که را از کبر را در سجده
 تمام کند و بعد از آرام و در در جلوسه تمام کند و از سجده دوم چنان بجز
 گوید که در زیر پاشی انگشت پنج بود و در رکعت دوم برین نفس او فرود آمد
 که در آن روز حکم شد با دم علیه السلام سجده بکند اول منتهی است و این
 کرد و در متابعت او همه فرشتگان سجده کردند و حکم خود که تعالی و او فلان

لله المکه السجده و الا ادم فمجد و الا اعیس ابی و استمکر و کان من الکافرین
 مگر اعیس نکرد و بعضی فرشتگان متابعت اعیس کردند چون منتهی است
 سر از سجده بر آورد و تمام کلام الله در پاشی او نماند شده بود و اعیس
 دید که تمام رویش سیاه شده بود و آن فرشتگان که متابعت او کرده بودند

همه مالش قنای می بر حقه نموده چنانکه فیل مار کرت و دم سجد می کند
 و بوقت سجاده و این جهت براد و سجده در من بعد و معلوم باد که
 سجده اول عبادت و آخر عبادت است اول آنکه حول حکم است بر یکم
 سه مومنان می گنجد و کافران هیچ نگنجد و در آن ساعت تخلی می آید
 بر ایشان سجده و این سجده نزد مومنان سجده کرده و کافران نکردند
 و در آن روز بعضی مومنان مامع حور رید که گاشک سجده کرده بودی
 را سجده و کافری بود و بعضی کافران بر مکر دل سجده مامع کردند و این
 در کافران میراید و سلمان بی مؤید و آخر آنکه حول در حوصات نیست
 خلق اولس و آخرین جمع شوند و در ج را بر و یک سجده و نماز همه را
 حکم سجده شود که سجده کنید خلاص شوید و هر که کند ملاک شود و آرد و آن
 که مسلت در آن دست است و قصر می کند در آن روز مسلت او سیر
 آسین شود و او را سجده کرده در آن نماز و مثالی او درین سر سجده یک
 در نماز رکوع و سجود و سجده آید و در آن روز سجده آسین بر مسلت
 ایصال زند ما بر من رسد و التالی را قدرت سجده حاصل شود و این
 امی خور نشو که سجده سریت از اسرار الهی لغوه علمه السلام لا کبریه
 سجده و اگر در حقیقت مدانت انا میست می نماید که ساحه و سجود
 یکی داند بلکه من سجده داند ملاس احد بر که غیر از حلول و اتحاد از اسرار
 محبت او اطلاع نماند از سر مو مکمل اما گنیم حرمانند و انضا فیر الیها
 است که از مرشد کامل رسیده است که ما این سجده محابه آرد و خود را در
 مسلت نماز می شمارد و حول لغوه رسد و آرد که حد مسلت
 من را بخا آوردم و بر من حکم شد که بنشین زیرا که طیلوچ تموس آورده
 است که عجب مادر شاه کسی را سوار زد و حطام نمود و می کند و بعد
 از آن زبان محبت گشاید و خود را به سراج ناطی داند و آورده اند

که بنون حضرت رسالت بنا و صلی الله علیه و سلم بدرگاه کبریا رسید
 آواز آمد که یا احمد بنشین و بعد از خود در میان تحت کتبش و عوایر راه اند
 که قبل از آن فراتم با ضیاء مقدس بود بلکه در قیام اتمام صلوة میکردند
 چون حضرت رسالت بپناه راجع خود شدند بر ما عرض کردند بعد ازین
 معلوم باد که نماز چهار رکعت است فرض و سنت دو واجب و مستحب و غیر
 سفید رکعت است و سنت ماکه و دو از ده رکعت است و واجب سه
 رکعت و مستحب لای الهی بنایت و در معراج نامه عربیه دیدیم که
 چون حضرت رسالت بپناه در بیت المقدس رسیدار و احسان جمیع
 انبیاء حضرت اسطفی صلی الله علیه و سلم پیشوا آمدند جبرائیل گفت
 بار سون الله برای یگانگی حق تعالی یک رکعت نماز بگذار پس حضرت
 تحریم است و جمله انبیاء اقرار کردند چون آن رکعت تمام کرد بهتر
 امکا تیل با منقاد و نزار غشسته نازل شد بهتر جبرائیل گفت یا محمد
 یک رکعت نیز باین تحریم بگذار حضرت باستاد بهتر میکا تیل افتد
 کرد و بعد بهتر اسرائیل با منقاد و نزار ملائکه نازل شد باز بهتر جبرائیل
 گفت که یا محمد خبر یک رکعت بگذار باز حضرت باستاد بهتر اسرائیل
 اقرار کردند چون قرات در رکعت ثالث تمام کرد و بهتر عزرائیل ملائکه
 لی شمار رسید باز بهتر جبرائیل گفت که تمیز بر آورد و دعاء قنوت
 بخوان حضرت بخوان کرد و آن نماز بر ما واجب شد و دعاء قنوت
 این است اللهم انما نستعینک بشتغیرک و توکل علیک
 یعنی علیک بخیر و نیکو کرد و لا کفرک و تلج و ترک من یجرك اللهم
 اماک تعبد و لا تصیله و تسجد و الیک تسبیح و تحمد و تزهو برجتک و تحسب
 عذابک ان عذابک بالکفر و الحق و این را بجنب از ده او
 خواندن افضل است زیرا که ما بعد بر او دعائی علیه السلام

و در شرح مختصر آورده است هر که عالم به جوب مانند نماز است
 باشد و گویای او بخوبی ندارند و اگر این را بداند است مانند سه کت یا رب
 یا رب یا رب گوید یا ضرورت و اگر آیت را آیتانی در دست و فی الواقع
 حسته و قضا عداست ندارد خواهد شد از قول تالی ماسد و آن که حاکم جلوم
 سه کرب سوره و خلاص خواهد بود که قرات لی عمل لازم می آید و واحدا
 رک داد و ماسد پس رک واجب حرام و محل حرام و در نماز آید و فی تمام
 و نماز است یقینا سود و سجده سهو نماز است راست است و که سجده سهو را سه
 و خط و لازم آید به ارجمند از فواج و ترس سجده سهو و عجا و سج
 عدوس رسا و اب الملایکه و الروح گوید و سه رو در و آیت اگر می خواهد
 و سجده دوم کن سجده بخواند و در دستور قضا و آورده است که حدیث
 رسالت ما و علی المد علیه و سلم فی فی ما طهر را گفت که اس و طهر بهتر است تا
 در هر رکعت نماز چهار رکعت و آن و هر از سه و آرد که در هر از سه نماز
 و آن فی سبیل الله و هر از سه که سجده را طعام و آن و هر از سه را حاکم و آن
 و بد آنکه نماز چهار رکعت است تا اگر اهل قلیه بخانه آید و آن است
 سود و ماسد و هر از سه و دیگران و من گردد و حاکم حاکم و آن
 که در یکای خانه آید ایان اتم شود تا سه و در راه مردم ساسد و حاکم
 کند و در من کتابت او آن است که امام اهل قلیه بخارا آید و اگر کسی بگوید
 و بعضی بگوید که اگر نماز شود و میت او این است میت کردم ما از اس
 چهار رکعت نماز چهار رکعت است و میت او این است میت کردم ما از اس
 را و اب چهار رکعت این و مرده را روی او دم بخت جان که که مومنان است
 الله اکبر و متن بر آن است که خط اقتدیت بگوید و بعد از آن بخواند سبحانک
 اللهم و سجده کند و سارگنا شک و مالی حدیث و علی ما و الله عزمک ما زکرم گوید
 ظاهر نم بدین و بخواند اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت و سلمت و بارکت

رسالت
 سوره
 سجده

در بیان
 نماز

در تحت برتر تحت علی ابراهیم و علی ایل ابراهیم ایک خند محمد بانی گوید
 بخواند اللهم اعظم حقنا و قینا و شایدا و غایبا ذکرنا و افتخارنا و جبرنا و کبرنا
 اللهم من اجبتنا فاحیه علی الاسلام و من توفیتنا فافوتنه علی الامران
 و اگر کسی را بالغ باشد بعد از یکسره چهارم گوید اللهم احمل لنا قضا و حمله
 لنا اجرا و زحرا و احمل لنا ساقا و شفعا و اگر دختر را بالغ باشد ضمیر را
 نامست بیار و چون صبح آید بخواند باز یکسره گوید باید که بعد از یکسره آیت بنام
 آتنا بخواند و سلام بگرداند مسئله اگر کسی عالم باین ادویه نباشد شاید که بعد از
 شامین یکسره بگوید فاحیه بخواند کافیت زیرا که حضرت رسالت بنام صلی علیه
 سلم در آنکه اوقات بختان کردی و اگر صد کس و یا بیشتر را دانند که رابیک نیست
 صلوات بخواند و در و با باشد آورده اند هر قدر که برای نماز جانه داده اند
 بر دار و ثواب یک چدر نامه اعمال او نویسند و اگر صد کس رنما بخواند و چهار
 شود اگر چه آن مستحق حذاب باشد او را حق تعالی کرم خویش بخشد
 و نوباره را بخواند و اگر صد باشد بچهار رانیر همین حکم است و در مفتاح
 انجمن آورده است که مردی است را لازم است که اگر بخواهد کن و دیدار
 نشوند از دید دیگر طلب کرده بیار و در صف شوند اگر هفت کس باشند
 سه کس بر ابراهیم هستند و دو خلف امام صف زنند و یک کس باز خلف آن
 دو باشند تا ثواب مذکور یابند و مردمان دید را لازم است که همگی حاضر شوند
 و الا از جمله فضیلت بیرون نیاید باشند زیرا که فرض کفایت چون بطریق
 مست که اگر اهل یک یم بجا آرند از دیدهای دیگر ساقط میشود باید که نماز بخواند
 را اگر ارغند زیرا که اگر ممنوع است مگر بغیر وی او اگر ده باشند ولی راضی آنها
 است و آورده اند که نماز جانه خاصه حضرت رسالت بنام صلی علیه
 علیه و سلم اقل کرت نماز جانه باران کردند و امام ابو محمد قیضی گفته
 بود و باز آدم صفی العیال جامه ابریشم از منبت آورده و من مبارک حضرت ابو محمد

و اما آدم اقام شد و همه اردو اتان میسر این افتد اگر دند و نزار چهاره ک از دند
 که ت سیدیم بهتر میسر ایل اقام شد و همه در سنگان آسمان روی من افتد اگر دند
 و مار حاره که از دند شد از ان اردو دند که مردم می آمدند مار حاره و میگردید
 و آورد و اند که حضرت رسالت ماه صلی الله علیه و سلم را دعوت کن بود
 از جر و قتل است از محمد اندان حاس رسی اندجه که او گفت ++
 چون که حضرت رسالت ماه را در نجد میاد و گفت را از روی مبارکت باز کردم
 دیدم که منافع میسیدید گوشت خود را بدو میاد و در دیک میدم ششدم
 که انی استی می گفت و آورد و اند که مار حاره را ما آدم می سیدید
 می آورد و در سر اید میاد و اند که در خبر است که چون مصلی من
 مار را حاکم است حامی آورد و جمع ارکان و ستر اید آورد و اند که آن
 را در حاکم میسیدید و در روستا میسیدید و ستر سجد میسید و لی آراست
 کند و کرد و از حق قتالی خطاب آید که ساکن سوگرد که ساکن است و تمام
 مصلی را از مرید و گردانی و خیر کنی حاکم مار را حاکم کرده است از نزد
 آمرید پس پس آن مار و عا و سکن در حق آن مصلی که او کاند اخشی و جوط
 اند که حاکم است و چون مار را حاکم است حاکم آید و او را در حاکم میسید
 و چون مالار و او را در راه میسید مار گرد و در و در آن مصلی اند که حاکم است
 مالار و در گرد و در اندان حاکم میسید و او را در حاکم میسید و او را در حاکم
 میسیدید بداند که آورده اند که در تحت پوست مرغی است سعید رنگ نام
 او در بحر انجوان است و بحر انجوان نام دریای است در بالا و معتم آسمان است
 که بر رست آسمان دعوت رست است آورده اند که آب نار ان سیر
 ان در یابی آید لطیف حوی در سنگان ارا حاکمی آید و از انظر و سکن
 حوال است میسید و در انظر حاکم میسید و در انظر حاکم میسید و در انظر
 حاکم میسید و در انظر حاکم میسید و در انظر حاکم میسید و در انظر حاکم میسید

ازین جهت است او در پیش من متولی است از نورانی که هیچ او در تحت الشریعت است
 فرخنده و در این بیخون نهاد است و نامش برینا که آن مرغ سوزناک بر سینه
 است از جهت کلامی او در وقت غنای و کثرت باران مشک و غیر این مرغ میبارد
 و چون وقت نماز شود آن مرغ با کهای خود بر ای افشانند و آن مشک و غیر از او
 میریزد و درخت طوبی میرسد و برگهای درخت طوبی چون گوشتها خیل مستند و در
 آن برگها چون مژده می آویفتش رخت میبندد و از آن شمای خوش می آید پس
 در آنوقت تا آن زمان برگ و از جمله ملکوت می خیزد که بندگان نماز مستولی اند
 پس بنده را باید که نماز را کما حقہ بجا آورند و ملکوت فرستاده شود باید که نماز را
 به جماعت ادا کنند و در سجده بجا آورده چنانکه در خبر است من تبتدئ فی الدنیا یعنی
 کسیکه تنها گذارد نماز را تنها رود و در سجده و در سجده مشارق آورده
 است که اگر کسی نباشد شاید که زن و یا کودک و کنیز را تعلیم بکنند که وضو
 کنند و از دو در سه تا ده باشند تا ازین وجه خلاص یابند و در غریب مصلوۃ
 آورده است که اگر عبادت تمام اولاد آدم بجا آورد و نماز را جدا ادا کند
 جای او در قیامت آورده اند بر کعبه نماز تنها گذارد چون چهل هزار کثرت
 باشد و نیکو سوال کند آن مقدار عذاب بدو برسد که نیکو سوال ایشان چه و ثوابی
 دارد چنانکه امیر المومنین نجاشی النورین رضی الله عنه گفت که من ایشان را
 دیدم که سرهای ایشان مثل کوه اند و رویهای ایشان مثل کوه اند و رویهای
 ایشان سیاه تر از شب تار و آواز ایشان مانند اژدها و دندانها و ایشان مانند
 برق و چنان مرغ که سر او آتش از چهار دندان ایشان میریزد و اگر نماز است
 گرفته که اگر تمام عالم با هم شوند یک گز ایشان بالا کرده نمیتوانند و امیر المومنین
 عمر فاروق گفت یا رسول الله احوال مومنان چه باشد در کلام طوبی حضرت فرمود که بغیر
 عنایتی که در حق منیت و سلام با اگر نماز عارف بکند از او جمیع جماعه خلاص شود و اما
 آن مقدار ثوابی که خلف متقی موهوب است زیرا که تخمیر فرموده است کسیکه خلف متقی

لیکن بدعت است دوم دستار دراز باید نه عواضه جهت آنکه هر چند تواناید
 سیوم آنکه بزرگ باید تا کفن شود و ایضا اگر در حیات پیوندد و دفع گزافه را بگذراند
 و در ترغیب الصلوة است که دستار حضرت زین العابدین علیه السلام
 و سلم در میان منته می بست و سر و زلفش گزافه بود و آنکه در جمیع محلی می بستند
 گزافه و پس دستار که کمتر از زلفش گزافه و او را بستند گزافه را هم آنکه با طهارت
 بند و بجز و می بستند و کثرت در هر عقدی صلوة و دستار محمد علیه الصلوة و السلام
 منضم استاده بند و و در خبر است که آن موجبات فقر مگور الحامه حال
 ششم بر جا که خوابد ویران کند و از سر بند و و باید که عقده عقده کشاید چنانکه
 بسته بود و در کتف بر زمین نه اندازد هم آنکه در آئینه عباد الرحمن و یا در
 آب بند در است لباس دوم بافش بند و و در طبعی و در شیخ مشکوة مذکور
 است که تشنه ماندن از سینه ها موکده است و در ترک او و حمید بسیار واقع
 است بذه المسائل مذکوره فی تحفة الاحبار من مصنفات الامام الفخرانی رح
 قال صلی الله علیه و سلم البسوا من ثيابکم البیض و کفوا قیبا موتاکم و قال
 علیه السلام ان الله خلق الخیة بقیضا و ان احب الیاب فی الدنیا البیضا
 احب الیکم و کفوا موتاکم و چون وضع دستار از برای این است که تا کفن شود و بپوشد
 بودن درست است اگر چه گیسو بسیار نیز منقول است و دستار سبق سنت
 است و فضیلت او بسیار است فضیلت مسجد بد آنکه مغیر فرموده
 است علیه السلام بر که پیوسته در مسجد او کند نماز را از شما مقبول است ایمان
 گواهی میدهد قال علیه الصلوة و السلام المؤمن فی المسجد کالمکمل الحی و
 المتق فی المسجد الطیر فی الغصن حیاته مکه الله عیشته و عصمت الله اهل و محبته
 و اهل مسجد آن عیشته و عصمت الله شمس فی کون دجال لعین و یا حجاج ما تخرج
 بیانید بر که در مکه الله در مسجد داخل شود و خلاص شود و ایضا آنکه عین سیاه
 در خانه داشته باشد آن نیز خلاص شود و ازین جهت عدس سیاه او دشمن

در بیان
 دستار

مستند خشن نواب سعادت میریت را در حواریت المعارف
 است که چون حکم ماری شد که آدم را بیدار کند او دو سب می ماند و
 دوست آدم با هم بهتر حرا بیل و کمان را در دستاد که مار درین خاک گیر
 ایس که الداد او را بکشد که ستم را بخند او گوید است که اری خاک گیر
 مار گشتند حکم کند که چرا اگر مستند گفتند که یار را از مار بگویند ستم را
 ستم گفتم که مار بهتر از بیل را در دستاد او بیهوشان باز گشت مار بهتر از بیل
 را در دستاد و درین مار بگویند بخدا داد حق قول نکرد و گفت حاموت نامی
 که من بخوابم گداست و آورده اند که پوست روی گرفت و جمع کرد و آدم را
 اری آدم گویند که آدم پوست را گویند چون بهتر خور امیل بد رگها حق آمد
 حکم کند که چرا اگر منی گفت اری بگویند تا اری ستم را از حکم دانستم و کردم حکم ماری
 شد که بپزدی کرده فالعز و دلح مد گاه که اری آدم تو با من و چون
 ما آدم تا آمدید بد سر او در که نو و دمای او در طالع که بنگی سه عدد رنگ
 بود و در صلب جاما که احوال که است توده خاک مانی ماند و آن توده را
 که می نامند احوال مارا بهیم بدلی کردید که ستم و آورده اند که انچه
 او آوار مسکرد و بگویند بملکه می داد خاک حضرت رسالت ماه جعلی بود
 علیه و سلم بود و بگویند از رحمت این می داد که اری خاک مد گاه می داد سول
 و انسان بفرمانی که ستم حد اثر او سختی عذاب شود و چون ما آدم از ستم
 مراند در بیمار روی خود و خاک بمیان توده میگذارد ما را اری بهیم حلیل بود
 بعد از آن بهتر اری بهیم که بعد از اری حاد است که دو عدد از آن درسی
 اری بیل بهتر داد و ستم المقدس است کرد و در میان طوفان بوح علیه السلام
 آن توده خاک در تمام عالم برپای شد و آن خاک حضرت رسالت بیاد
 تبار اهل مدینه آمد تا روضه مبارک رسیده بود در آن خاک ما آدم حجاب
 راست کرده بود و آن حجاب اچا بهیم آسمان بودند احوال در آنجا در حجاب

ک
 ب
 ج
 د

آسمان از آن کعبه پیکه ساخته اند که یک دانه مهر در پیش است و او را سبت اهورا
 نامند و آن کعبه در ششکان است که هر روز منقاد و نزار صف ملائکه لطیف میگردند
 و چهره منقاد و نزار فرشته میباشند که تا قیامت هیچ فرشته نوبی دیگر نیابد
 و آن خاک مالینی در تمام عالم برانگشته اند تا هر جا که مسجد راست بنشیند
 خاک برسمان جاست و آورده اند که در روز قیامت کعبه الله باندگشته
 که تمام حاجان در گنجد و از بطراط درگذرند و مسجد تیر تحنان شود و تمام
 این مسجد در گنجد و از بطراط درگذرند و در احتجاب انقطاع آورده است
 که چون کسی در بیابان رود پس در وقت نماز باید که مسجدی را است
 و در نماز گذارد و چون رست کند منقاد و نزار فرشتگان در نزو قیام می نمایند
 و عبادت الهی می کنند و تا روز قیامت عبادت میباشند و مغفرت آن شخص از
 الله تعالی می خواهند و چون رست بکنند شاید که زیادت از پنج سنگ باشد
 زیرا که پنج سنگ و یا کمتر طبق است بر ستان می شود و در منقلاخ
 استخوان آورده است که شخصی غاصی و فاجر بود اما خاصیت
 که چون جایی خوب میدیدی در آنجا مسجد راست میکرد و بعد از وفات
 او را بدو نفر بردند دید که آن سنگها همه جمع نموده بودند و در را در رخ را
 گرفته بودند و او را نمی ماندند و حکم شد که برگشته اند به بهشت برسد و
 الاضحا آورده اند که چون حضرت رسالت بنا به صلی الله
 علیه و سلم در معراج با آسمان چهارم رسید فرشته دید که یک
 برادر در زمین نمی گنجید و شبان او به مثل ستاره آسمان بود و در آنجا
 گرفته بود و می گریست که از هر چشم او جوی روان می بود و چون حضرت
 رسید سلام گفت او را هیچ خبر نبود از جهت اشتغال او بگریه و تپه چرخ
 کردش که محمد آخر الزمان تو سلام کردی از آن جواب سلام و حضرت رسید
 که گریه از آن جهت می آفریده بودی که از آن حساب ما این حواله کرده است

و حساب او بدست من و چند پیر را بر هر کسی تو اجم حساب کردی کی تو اب کسی کردی
 مارده مارده و در کجاست دستند و دوم تو اب کسی که ارده حساب را داده و حساب
 او آمد تسبیح که در عمارت امام ده مقدس مارده پنهان داده باشد تو اب
 آن امام و آن مقدس ما می تو اجم در حساب و در حاشی و دیگران و دیگران که حساب
 در این حساب ها بر کسی غیر امام من حکم دارند و معلوم ما که چنانکه که الله اعلم
 آسمان که نشسته است مسجد سوم خزان ما که آورده و طاعت اگر کسی اجل کند ما
 دارد و در مسجد آب و در این باره و در این باره و در این باره اگر چه مردن اوست
 بر آنکه این موایر حکم مسجد از پس ما یک که کما به مسجد است و آب و در
 اندازد که اوست مسجد و که الله را نگهدارند پس لازم دادند ما که آب و در حساب
 ملک و حساب و دست راست و حساب آسمان است و این که حساب و در این باره
 باشد و اگر چنان دست تحت زیر پای و پس است اندازد گو یا که بر روی
 سبیلان انداخته ماند و در ترخیص الصلوة مقولست که در مسجد
 بر پور یا مصلی انگیزد که است است یکی آنکه بی ادبی است و دیگر آنکه سجده
 کردن بر چیزی که متصل برین ماند اصل است چنانکه مسجد که در این
 برین متصل است از همه مسجد با حکامیت موافق این شود آورده اند
 که در زمانه فاضل ما و ساهی نو دو سقف مام حوالا جات یافت و در غیر ملک
 او ماند که یکی محل مام دو ویم بهیاح حمله از کال دولت است و که مسال
 ایسان و در اندازیم ما که بر آید ما و ساهی او دو و در و در نگهدارند که در
 مست خود را ساز گشتند ما و در ساهی او دو و در و در نگهدارند که در
 اگر مادته سوم محل و حساب و در جم بر کسان و در رسته عالمان
 و جمیع و در این موایر که در و در محال در بیت گرفت که اگر مادته سوم مام
 و کال این طالع من را گشتیم و حوالی عالم گشتیم بعد از این از کال دولت
 در سبک گرفتند که سبک و یکی مسجد او در او آب انداختند که در دست

در این
 در این
 در این

دست اندازید بدست هر که سعید آمد با دشمنی اور استقامت او چه اند که چند کرب
 انداختند هر کس سنگ سعید بدست حبلج می آمد پس ناچار شدند او را با دشمن
 گرفتند در ایام سلطنت حیدان ظلم کردی که اگر کسی نزد یک او شسته
 ظلم بروی شدی و نود و نه هزار داد لیا و انداخته بود که اکثر ایشان سیدان
 بودند خصوصاً روزی امام جعفر صادق رضی الله عنه را طلبید گرفت و حبلج را
 که چون امام جعفر صادق اندرون در آید من دستار از سر من بگیرم و نواز
 قفا گردنش زن چون امام داخل شد حجاج کسی زین خود در پیش امام
 انداخت و علاء الدین شینرون شمع کرد و نه از آن از او پرسید که شما حکم شکن
 کردید بودید انقدر تقسیم من بهای چه بود حبلج گفت چون داخل شد قبا
 دیدیم دیان باز کرده گفت اگر امام را بکشیم ترا فرود خواهیم برد و باز دیگر هزار
 دولت سیدان اجمع گردن شکن فرمود چون هزار کشته شدند حبلج را
 پیدا شد که هیچ احدی دیگر را نمیدید و آن دولت کس بجای روم رفتند
 ناچار روزی رخساری بود بعد از آن خبر ایشان رسید که بجای روم رفته اند حجاج
 بدینست رویان گفت که ایشان را اگر به من فرستادید فیهما و الا نه نمایان ا
 خراج اسم ساخت پس رویان بخود اندیشه کردند که اگر اولاد رسول را برای
 کشتن بدیم فردای قیامت بخیر رسول چه جواب خواهیم داد و در ولایت
 روم و ولایت کس در زمان محمد وند پیش ایشان فرستاد که شما قایل شوید
 سیدی و بروید که نمایان را حبلج طلبیده است و حبلج نمایان را انقدر از زر
 بدیم که گفت نسبت بخود و الا نه شما را به نام در زمان کرده بکشیم حبلج شما را
 نفرستیم ناچار شدند بیچارگان قبول کردند پس ایشان را رسی کردند چون
 ایشان در محل خود فکر کردند که یارب العالمین نمایان مومن اولاد رسول
 صلی الله علیه و آله خود را قتل دادیم که فردا از شما کشت رسول محرم تمامید بگاه
 حق تعالی دعای حبلج که ایشان قبول شد یک سیه راه در میان مانده بود

دنیا که بایک جهان طرف برید می نرین کند و طرف پاکبلا کند و بند اگر
 نیامد در زمین اندازد و برای نماز نیتان کند که گردن او را زیر قدم کن و در آن
 مسجد بنگاه و همچنین پوست حیوان را در زیر قدم اندازد اگر کلمه همراه باشد
 و یا ناسخ هر طرفی طرف سر پوست حیوان را در زیر قدم اندازد و طرف نب را
 جانب قبله کند مسدود اصلی می باشد همچوان فطر طان محیل رقبه تحت قد سیه
 خان لم تحیل لایحوز صلوته در حضرت است مسئله با آنکه هیچ باز مسلمان
 برود و گوشت نهی با فعل اند و بعضی بالقوت اند بالقوت چون حج و زکوة
 و با فعل چون نماز و کلمه و روزه پس اگر خواهی علام را گوید که بر تو کار نیست
 کار حق را باید گذشت و با علام گوید که کار خواهی برین فرض است و کار
 حق نیست که بگذرد و بگذرد که فرض خدا می را آنچه بالقوت است
 استحقاق آن نکرد لازم شود و آنچه با فعل است لازم است پس هر
 کس از آن آدمی و نه و مرد و زن بر همه فرض همین است و فرض
 عین آن را گویند که برگز از کسی ساقط نه شود و خوش گفت آنچه گفت
 بیت طاعت است فرض عین شده و بر همه خلق عموماً من شده
 مسئله در بیان اوقات خمس صلوته اول
 وقت صلوته فجر صلوته فجر و بی است و آن سحر است
 در آن آسمان از جانب مشرق که تو که علیه السلام لا یمیر حکم
 اذان طلالی و آن چنان بود که در زمان رسول علیه صلوته و سلام
 و اذان بودی در شب اول اذان طلالی می گفت برای امتباه خلق تا
 اکل و شراب کنند در رمضان و یا نه بکشند و عقلت نورزند و در سایر ایام
 و در وقت باید اذان این می گویم می بود پس حضرت جدی علیه السلام و سلم
 فرمود که با اذان طلالی فرقی نه شود و آن متوزن است و اول وقت
 نماز پیش از آنکه بر گشتن آفتاب است و آخر وقت

در بیان
 پنج

او در حدان گشتن سایه هر صری را حوسبه صلی که صریا صلی علیه السلام
 امانتی رسول و بار کرده است در اول روز و در یک رکعت اقباب بود
 و در آخر روز و در یک رکعت و حدان بود و در سایه هر صری صلی و اول
 وقت عصر بیرون رفتن طهر است و آخر او خوب اقباب است اول وقت
 مار صری خوب اقباب است و توقف میان خوب و صری حدان کند
 که کسی سه رکعت مارهای آر حتی که اگر کسی شروع کرده باشد در نماز دیگر
 و اقباب خوب مدد او یک رکعت کرده باشد و سه رکعت مانده است
 نماز صری فاسد بود و در یک رکعت خوب و صریا وقت محاسب حضرت است و آخر
 وقت صری فاسد شد پس است بقول او صلعه رحمه الله علیه و آل حق
 مسدودی است در کتاره آسمان کف و وقت عشا و غایب شدن حق است
 و آخر وقت او تا طلوع خورشید که اگر صبح صادق گوید یا انکه عصر
 اوقاف در حق معرفت وقت طهر است زیرا که غفلت محاسنات منور دارد
 پس بسته اراکین میان کنم ان شاء الله تعالی جان وصال + +

اسد مبارک	سبله ایرج	میکسار کلب	حمیر حمیر	قوس قوس	حد حد
۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
بهار بهار	جوت جوت	حسین حسین	نور نور	خور خور	+

بدان ای عمر که این مقدار دانش از حسانات در میان است تا بهر
 ندانده وقت نماز را ساخته باشد زیرا که مساحت وقت یکی از فرض صلی است
 است بدانکه این دایره تقابل کوه قاف دارد زیرا که کوه قاف گردن
 اری در میان اقباب است و این است سایه او است و در میان
 اقباب کماره آسمان می رود و میگیرد و در آسمان در وسطی است که
 در کلالان می رود و در کتاره کوه قاف زد و رگسته می آید و در
 برست این کوه قاف دورتر می رود و است کلال می شود آورده اند که

طبق زمین در نظر آسمان دنیا چون حلقه در بیابان است و این آسمان در نظر
 آسمان ثانی چون حلقه در بیابان است از کلائی و کند آسمان باز بالای
 ستم آسمان در ریاضت که آرا سحر آسمان مانند صفت برابر آسمان در مینا است
 و این همه که مذکور اند در نظر کرسی چون حلقه در بیابان است از کلائی و دوبار ذکر
 در نظر خوش چون حلقه در بیابان است ذکر خوش و کرسی و مینا فتوحه علیه
 السلام از رضی الحنه کرسی و ستمها خوش الرحمن و کرسی از زر ستم است
 و در روز خدا راست که هر روز مرقد را برابر این دنیا کلائی و مینا و در آن خدا
 بر آید اند که صفت برابر این زمین در زیر یک سم ایشان می شود و خوش نصبت
 هزار پای است و از یک پای او تا پای دیگر جلی هزار ساله راه است و در هر
 پای او مقباد هزار میدان است از میدان تا میدان دیگر مقباد و هزار ساله
 راه است و در هر میدان هزارستان اند نورانی و در هر پستان مقباد و در هر پستان
 و در هر مقباد هزار سرای است و در هر سرای مقباد هزار خانه است و در هر خانه
 مقباد هزار آزادی است و در هر آزادی صفت هزار تخت و در هر تخت مقباد هزار
 حور است آورده اند که چون خوش خفیه را حذای خود جل آفرید با او هم
 فرشته را یاد کرد که سر او بالای خوش و پای او در تحت النبی آن فرشته
 حضرت خود جل القاس کرد که ربا فرمانم ده تا بگرد خوش خفیم بگردم حق سبحان
 و تعالی فرمان داد که بگرد گردیدین خوش گرد و آن فرشته همیشه گرداگرد خوش
 باروز قیامت بگردد و در هر قدم ده هزار ساله راه است که متقطع کند تا ابد
 الا با د از آسمانی خوش خبر شود و از آن جا نگاه که راسی شده است و باز جهان
 جای نرسد و بیجا میسر فرموده است علیه السلام که حوی العرش مبارک من العرش
 و فیها خلق من الجن که همه چیزهای ایشان نورانی باشد و آن نیاید از دنیا و شهیدان
 باشند که با آنها و تملین نیز آرزو بر ندان نیز که با ایشان گفته اند یا رسول الله
 از که هستند گفت آن کسیرند که خالق الله خدمت حاملان کرده باشند

و همیشه در صحبت انسان مانند صدق رسولی الله صلی الله علیه و سلم العرش
 گرداگرد من کلاهیت قاف نام چه مقدار این رس مالای سر اوست و
 سر او در یک نفسی تسلی آسمان است اما اهل دنده گنبد اند که در سال ما دو
 آسمان و زمین است و گرداگرد آن کوه ماری محمد است و مقدار یک
 ستر در خود در دهن گرفته است و آورده اند که چون عالمی در جهان
 وفات یابد حلقه در دستگاهان چاههای سماه نوسیده می آید و نام می کنند
 که حوالی دس در احوال است و تمام حیوانات روی زمین از وفات او حزن
 شوند و اندک بکسی می نهند حتی که آن مار را نیز حرمی شود و از بیت خان
 در خود می خورد و مار روزه کرده و مقدار ستر دیگر بدست می کنند از دنیا
 هفت است که در میان خود می شود و ولایت می نامی لب یکدیگر بر دیک می شود
 و در آن کوه قاف زمین است کیفیت مقدار ده هزار برابر این دنیا که رود یا خروج
 و با حرم می باشد و انسان از اولاد قاف اند و بر یکی از ایشان میرزا اولاد
 ایسان جاری برار سید است و در دبی ایسان ماری می باشد
 حوالی سال فقط مانند بر سران یک ماری مار و چون در احوال سود و
 مار و بچه ایسان کا و اندک کوهی است مانند دقت ایسان بعضی از ستر
 نهند می نهند و بعضی سه گر نهند و یک و نیم گر صدد و در بد و صد من سنگ را
 صدد گر دور می اندازد و بعضی نهند یک ستر و دو تنگ ایسان گوشت
 ایسان است یک گوشت را در تنه می اندازد و یک گوشت مالای خود می پخته
 و تمام وجود ایشان را می جوک است و در آن سوا است و در من سعید است که
 ابر او گوشت و لایق است و در سنگان بران حد آن اند که اگر از آسمان
 سودی باید راه سار کورت ایشان و بیک ایسان لا اله الا الله
 محمد رسول الله گوید و در ایشان حق با برار زمین از فقره خام است
 و عقبا برار طلا و عقبا و برار مسکه سعید و عقبا و برار از سنگ بیاد

و در قیام وی نه او را آورده است بلکه نماز را از وقت خود قمر و حساب
و شش ماه در نامه اعمال او نوشته و در نماز حسن و محیر ملت میل اولی
و خمس در بود که اگر بر دقتان و دوازده وی فرمودی تا حسن را تکبیل
اگر دردی و الا حائر ماسد و ماسات آگفته اند که بود و در حصه رسد ساکلات
در آسمان چهارم است و او را سر گر دوی می کشد و آورده اند که در سال
نصاب رحمت می کشد و در کتیدن آفتاب و ماسات حتی که در آسمان
چهارم در ماه اند گاه گاهی گردون کم رسد و در آن می انداخته مقدار از سال
در آن می رسد تا یک می شود و حریف و کسوف ماسد و آن است که کسی
عوام افسان می گوید که ابا اگر کثرت مصیبت خلق و مافات بر رگی گرفته پیشو
السان نموده اند و از یکست بد خبر داده است که آورده اند که خون ابراهیم
فرموده خبر بهر مالت ماه سلی الله علیه و سلم بود و مافات شد و در مافات
گرفته شد یعنی گمان روید که نگار و مافات ابراهیم ایحیا بر تخت و موقوفه است
که اوقات ماسات و مافات کسی گرفته شود و آن در یک سال است
و کثرت است و در می شود تا آنکه مار حکم مار خالی را پس گردند و معلوم ما
که سه پستی فریاد و پستی اند و فری پستی می سود ماسات و پستی است
کم از پستی و سه پستی سردار و ده سال بحساب سه پستی ماسد
رو در حساب سه پستی فری کلا است چرا که در لفظ ماسات گفته است
عین الایات لا ولا لا تنقیه است به لای کت و کت لای سه پستی
مکمل نور سلطان است و ناسله و میران عقرب قوس حدی که خوب
و است که در برای میں عجمه بادست و برای دوم عاصی و ابر بر و در آن
ما فکمه که عجمه ایشان را زیر و زبر ماست و در و در قنات آن نا و می آید
و ما که از صور مانند سر آه متود وانی عالم را جواب خواهد کرد و اس
رین یا نقد سال و راهی دارد و با احد سکه راه بیانی دارد و نقد

در حساب
در حساب

در حساب
در حساب

در حساب

عادیان هست که ایشان کافر بودند و از هر غندی عین بودند و می که یکی از طرف
 که هر میرفت و دیگر از طرف که میرفت و بر خود بهم سخن می کردند در میان ایشان
 می بینید می بینید شد و این قوم را دعوت می کردند و قبول نکردند و تمسیر فرمود که
 ای که بخنان شما از بت پرستی باز گردید و الا شما را ملاک خواهد کرد و همان
 بر سید اند که ملاکی مایان بجه خواهند نمود و علیه السلام گفت شما را باد ملاک خواهد
 کرد و آن مکان بی عقل و در کوهها فرستند و بر سر آن کوهها دیوارها می ساختند و در آنجا
 کلان و گفتند که این دیوارها با دنگد و روزی جمع شده به پیش می آوردند
 که باران نمی شود و اگر شما تمسیر بکنید باران از غلای خود بخوابد و برید می کنید
 و علیه السلام گفت اگر چگونه بیدار شود و گفتند ابرسیاه باشند در آن زمان حکم
 حذای ابرسیاه بیدار شد معذرا سر سوژن از آن باد بیرون آمد که همه ایشان را
 بر بند آورده اند که یک بدگیری دنت می گرفتند و می بستند و سنگ
 و چوب و خاک بر بالای ایشان می پاشید و در زیر سنگ می شنیدند و در زیرین
 دوم خلق حذای اند که قامت ایشان به مانند قامت گوشت است و سرهای
 ایشان به مانند سر آدمی است و آورده اند که از سر میوان کیشانی در پیش
 است حضرت رسالت نبی علیه السلام را بر سیدند که آدمی را خواهند گفت
 نه بلک در در قیامت خانی شوند و الحال یکی از کیشان عیسی است است از
 ترس سنگهای گرم و دوزخ که در زمین چهارم است و آن سنگها را که رویه نامند اگر
 یک این ان سنگها درین جهان آید همه کوههای روی زمین چون بوم ببارند و از
 از روش خود بایستد و در زمین پنجم ماران دوزخ اند و در زمین ششم کوه زمان
 دوزخ اند معذرا است که آن کلان و در زمین ششم تخت سیفان است و سیفان
 را گفته اند که یک اندام او زبست و یک اندام او مابود چون یک اندام را بر
 دیگر اندام نهند بر زنی او ده نفر زنایم و تحت او را سخن نامند و آن سخن
 سنگی است که برابر این دیاست و میان کلاواک و بالای سنگ دیگر بطرح

در این کتاب
 از کتاب
 از کتاب
 از کتاب

سر برکت برده اند و از و لوح را بخوان در این حالت دین است
 در دستش یک دست است که آن در دستش بر آسمان و در دست
 و او در خواب آمده و در میان حق ازینست یک نیمه آورده و تبار با قوت
 هیچ که محبت را بر آن درسم زمین و آسمان کلائی دار و آن در دست مایه
 ساد و آن نیمه بر لب گادی است ازینست که کلائی او را جدا اند و جداست
 ساج و در و آن نیمه از مدگر دل او تا سر وی رسیده است آورده

که در وی سلطان رفت و بد و موسسه کرد که در مایه رفت خود گرفته
 اعلام شودی چون عزم کرد که اندام فتنه حکم عدا می آورد و در مایه
 و آن در بین راه جدا سال هوشی آمده بود و چون هوشی مار
 تر گرفت که مگر عالم جواب ندهد مایه را چون همه رفاهی بود و در

حضرت خوب بدست که این مقدار املاک من بجه حیرت نمانده اند که
 گمان نماند بود و در وی که مگر املاک خدا را من گرفته ام پس چون این
 فکر بسیار آمد و داده و حافی نو آن است که فردای قیامت مرا
 مدال خود براد هم آورده اند که از ترس آن خطاب میکا ختم

برده است و آن کار در یک مایه که آنرا تری گویند محبت را
 گاه کاه است و آن رنگ رفت مایه است و آن مایه از آن رنگ
 حیرت و حیرت آورده اند که در وی بهر عظمه اسلام گفت که بار

آن مایه را من برای حکم من که در و یک گوه قاف انما عاری است
 که آب تمام جهان در اینجا جمع می شود و در و من عاری است و این مایه
 در این دو روح خوب از سر و من به دیاب میرسد و این دیاب با و دیاب
 سبک میرسد و حریف مایه است که چون کسی بر نامه مایه فخر کند

ملک و در و شک می خورد و اگر این آب سودی مایه
 موی و من تیره می برد ای رسیده مایه که در تیره
 در و این عالم را جواب خواهد کرد و این
 دارد و با خود سا که راه بیانی دارد و فضا

در این عالم
 در این عالم
 در این عالم

در این عالم
 در این عالم
 در این عالم

سه روز شکست است اما چون ملک کرد و همه روز یک چشم او را زخمی نمود و روزی ازین
 بهتر صبحی گفت آنکه آن مای همین است از حضرت خوت ندانستید که لابل این
 مایور مایان غنایا و هزاران مای یک لقمه آن مای خواهد شد و آن مای در میان
 که آن دریا از آن مای خبر ندارد و آن دریا را البته در بر گرفته است و در زیر
 آن پشته تاریکی است که انتهای او خداوند و در زیر آن تاریکی دریاست که
 ده هزار برابر این دریاست که عرض و طول و حجم او برابر است و در زیر آن
 زمین است سفید رنگ که از کف دست منور سحره تر است و در روز قیامت
 که با همان زمین را بیارند تا این مخلوقات در کعبه و در زیر آن زمین نیز دریاست
 هم در زیر آن باز زمین است و علی بن ابی طالب گفت دریاست و مفت بین
 خدا آورده اند که در آن زمین با مخلوقات اند که حسابات آن خداوند
 برهنه سوزن در آن زمین بکشد و محمد بن عبد الصلاری رضی الله عنهما حضرت برسد
 و چه برآید می زاده حضرت گفت از او دیدن آوم خبر ندارد و اوصیا گفت
 دوم غلبه میان با ایشان حرکت می کند گفت لایکه از خلق است میان خبر ندارد
 انبیا الغرض سال تمام بران مردمان و دوازده روز می باشد یعنی سی روز
 است این جهان یک در آن مخلوقات می شود و محبت الهی و در زیر آن زمین با
 نه یک بر مای است که ده هزار برابر این دنیا است و عرض و طول و حجم او
 تر از این است و آن دریا را حمیم نامند که از خون و ریم و زرد آب حاصلان
 کبابه است و سخت جوشیده است و در او جان خون کشندگان باقی در آن یا
 از درونش آورده اند که در روز قیامت نشاء بر طایفه جدا باشد
 و در آن اند مقبله افندانشان برابر باشد اول زنا کنندگان و اخیل فروشان
 را گفته اند که یک اند یک نفر و روزی می رود و ناحی کند نه روز و نه راه جزم
 و اگر اندام نهند بر زدن او و در میان هر دو گفت ایشان چون مانند گشته
 سنگی است که برابر این دنیا است باشد و لمهای ایشان چون سیل احد کلان

است و مسافران حیدرآباد کجایان بود که سیر و دره راه سپهر تاری و دوا و دوا
 مرا و بود و سرای را حواریان چون کوهها کجایان بود که طاقب است و دوا
 است و است و ملک رسیده خود و است و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا
 و کسی را که در تجارت مال خود را که در است و است و است و است و است و است
 کوهها کجایان است و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا
 است و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا
 در دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا
 حیدرآباد و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا
 دارد و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا
 صاحب است و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا
 مسافران گفت که من خود را دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا
 در آن حضرت رسالت ماه و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا
 مال آن حیدرآباد و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا
 است و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا
 انقض و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا
 حاکم که لی فور و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا
 در کسی آن در دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا
 گوشت و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا
 در دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا
 سال که ای از دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا
 در دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا
 آن در دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا
 در دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا و دوا

دو رخ کبوتری و در زیر آن هر دو رخ است که طول و عرض او خداوند
 و در زیر آن صفت و دو رخ است که اول ایشان عظیم نام است و دوشم چپم و سیم
 فلی بقیام ستر پنجم و ششم زهر بر و ختم مادی که همه در جهان گم
 میشوند و در راه به شافقان و بر بمان و شکله سوگند بخدا کند و در افق
 و کسانیکه دین حق را تبدیل دهنده باشند و در زیر ایشان مغان و هزار پرده های
 کبود اند که بر سر ده مغان و هزار برابر این دیانت و در زیر ایشان مغان و هزار
 پرده های حقیقی رنگ اند علی هذا المقدر و در زیر ایشان مغان و هزار پرده های
 منج خالص اند علی هذا المقدر و در زیر ایشان مغان و هزار پرده های زرد اند علی
 هذا المقدر و در زیر ایشان مغان و هزار پرده های سیاه اند علی هذا المقدر
 و بعد از آن حضرت رسالت پناه فرمود که جلالت و جلال حق که در حصر نه آید و
 نه در بیان آید و عصر اطرا گفته اند که رشت ماری است و آن مار دو رخ است
 و نام او چلچلی است و در تمام سال و نفس می کشد چون باد و برین رشتا درود
 گری باشد و تابستان می شود و چون از برین چپ رود سردی باشد و تابستان
 شود و معلوم باد که آفتاب درین جهان تکلیف الهی بکسان نمی نهد چنانکه
 آورده اند که بطرف شمالی و لایقی است که نماز عشا بر ایشان نمی باشد زیرا که
 چون باد ادا کنند و ظهر و عصر و مغرب بار صبح صادق میدهند نام آن ولایت
 سعادت و مردمان آن ولایت بنامی طریف اند و بطرف بین شهر است که طریف
 نامند که در تمام سال چیل روز بر ایشان نماز عشا نمی باشد زیرا که طرف نماز وقت
 است پس بعد از وقت عدم نماز لازم آید و بطرف مشرق ولایتی است که ششماه
 در آنجا شب میباشد و ششماه روزیکه اصل همه دریاها از آنجا راسی شده است
 و همه ولایت بر از برف است حتی که آورده اند که بر بنده مری از حیوانات
 که در آنجا رسد برف می شود و در ششماه تابستان چون آفتاب میان آسمان
 باشد بر آن ولایت روزی باشد و برف می گذارد و دریاها کلا می شوند و ششماه

در میان
 در میان
 در میان

در میان
 در میان
 در میان

در میان
 در میان
 در میان

در میان
 در میان
 در میان

در میان
 در میان
 در میان

رستاقی چون افسان کشته آسمان بود و زمان ولایت مسلمانان در
 مازندران که هر ساله گرد می آمدند او است از همه عواید احوال و نقصا
 می اگر دین آرد و سودا و استود و اگر اند از وقت آرد و نقصا مستود
 من و من نمی را ماند که اوقات را نگذارد و انا آن منق وقت مستود
 در این سادات مام باید کرد و زیرا که بر نفس که بر می آید گو یا که یک یک
 دیوار عمر و حوائج بود و بر سب که می آید سب که می آید که من فردای قنات
 گواه تمام هر چه از محادث می کنی و هر روز بر سر من حوائج می گوید و
 تمام که گرفته می شود و گو ما که محاسب قمری می جفا که بر هر گو آری را گفته اند که
 در دل خانه قمری را گاه و باده بود و علی الصبح غسل میکرد و در باده می پوشید
 در این خواب می کرد و می گفت با در سار و در ملتزم ده که نوبت این حایم بود
 تمامی روز و شب عبادت اله صرف میکرد و می گفت که ای بدن کالبی من
 که در دارالغیاب ماند بکنه در تمام عمر حوائج می کرد و حکایت
 لطیفی در ساله خود آورده است که پیش از مراجع استیاض است و در
 تمام مبارک خود را بخوری و خوشی و مدوق و سوت کل می گذراند اما چون
 مادران و پس مطلق در راه کرده غایب باخ رالی برگ و کل ساحت است
 از احوال حوائج نند و دیگر آن در حجت خانه مورچه بود که در تمام ایام صیفت
 نوبه در زمین جمع کرده بود و در رستاق در حجت نند و از خانه بیرون
 می آمد غسل را ناچار شده در پس آن مورچه رفت و سوالی کرد که ای با
 قدیم بدید و در پیاسم گذراند نام احوال خون کم حرم حری من بدو تا
 حد آن مورچه گفت که ای علی بی عقل به بهار سوخته می توان شد زیرا که مادر
 خزان و پس است و میکند و ده ابر بخوری خود می گذراند که من حوائج
 رر کی کند که آن مورچه کرده بود که از آن احوال در پس است ایضا حکایت
 ملازم این گفته اند که علامت بیست حوائج حکایت بود حوائج را بر و رحم آید

اور آزاد کرد و باره نرزد و داد بن غلام راه کعبه اندک رفت چون کسی
 در آمد بقدرت الهی گشتی شکست و بر یک تخته ماند و آن تخته بر جسد پاره
 بیرون آمد چون چند روز در اینجا ماند بجای گرسنگی و تشنگی کشید تا که
 دید از طرفی جمعی سواران پیدائند و او را لباس خوب تنانیدند و طعام
 شرب خورانیدند و بر سب سوار کردند و راهی ساختند و نیمی سده
 بجای آبادان و زیارت بخش و آراسته و او را بر تخت نشانند و چند نفر
 لشکر معبود و جوب داران و غلامان پیش او استانند غلام بجای تشریف
 گماهی گشتی که مرده ام و بانید رجسیده ام و گماهی گشتی که خوابیده ام فی الجمله این
 سوالی کرد که این چه حالت است گفت که شما را بادشاه ساختم و شما بیدار و بیدار
 نه اید و معلوم باد که خاصیت یان جهان است که چون یک سال بگذرد و در کس
 ماحای است که برگز از اثری آب نشان ندیده است و نه عاید نه سخت دارد
 و بادشاه خود را برده و در اینجا اندازیم می میرد پس میان قریبی یا میگردیم هر که
 از بی آدم خواه زن می یا بیوم بادشاه میکنیم غلام گفت که مرا نیز خواستند
 گفتند آری گفت حکم من قبول میکنید یا نه گفتند آکو گوئی احوال تمام مردم خود را
 در آب اندازیم و خلاف امر شما میکنیم غلام گفت بروید و آن جای را این بنامید
 چون آن جای را بجای حبیب ناک دید غلام مرد حکیم بود فرمود تا دو ان جا
 عمارت با دسر اها و دها بنا راست کردند و در خان از بجای بردند و در اینجا
 منال سکندری که از خانه های ایشان غلامی برد و در آن خانه های
 انداخت ایشان بیادشاهی او میگرفتند و آن موسم را نگاه میداشتند چون
 آن وقت شد غلام را خبره در اینجا ماند و ایشان برگشتند چون آمدند دیدند
 که در نیولایت هیچ خوشی و خورشی نبوده بود بلکه همه خراب و ویران بود
 باز ناچار شدند و نزد یک آن غلام رفتند و در آن جا ویران دشتی
 قبول کردند و در اینجا بایستند پس همین مثال است کار دنیا و آخرت

دار گر بایه قامت در سار حوض سادات ماند و نامه اعمال او بدست رست
 او دمد و ابریل صراط حوض رقی حمده نگذرد و در نعمت محاسب رسام
 او بدست حوض خود در دری گرداند و در خوابید مگری و مصالح احوال است
 و لغز و دل او رده است که هر که صفت کرت کند از نماز و غیره بگوید قسم آید
 الرحمن الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله صفت کار و حق تعالی دست
 میوه اول تاریکی گوید روی آسان شود و از آن که دریاں و از آنکه در ستر
 و صفت در ستر سدی دو روح روی رسیده و حساب قیامت روی آسان
 و کتاب اعمال او بدست رات و بدست در صراط حوض رقی نگذرد و در کمال
 دریا محتاج کس شود و دست بر دارد و این مباحث بخواند آنگهی ملکات آسان
 این غمی و جهانی را با همه مسلمانان با ایمان داری و با ایمان می آید و سر
 در جل و اولین آفرین در دیدن ماه خود گامداری و سخاوت محمد علیه السلام
 حاضر گردانی و عتاب گردانی و مدد در حوض و چگونه خوشتر گردانی و
 بصراط آسانی گدای و دست حوض را اگر است گردانی و مکررات الموت
 لخمی حاش کنن تاریکی گوید و سوال مکرر و کثیر آسان گردانی آنگهی ملکات
 مادته در آن که ملک الموت فصد حاش ماکند و طمس طمس قصه حاش با
 که ایمان با او در و مادر و همه مسلمانان از عایشه شرد و در ستر ماه خوشگاه
 داری آنگهی از جواب خلاصیت ده و در داری است ده و نون شمار ده
 در صا نافلت ده و نیم لی غلت ده و عار مان از فتح و نصرت ده و کار دارا
 معادلی و طاقت ده و حاجیان را سلامت ده و عالمان را علم آخوت ده و
 عاصم و معرفت ده و رمان را شرم و عافیت ده و در بحور آن آینه ده و کار
 سلت ده و در چکارا از کس و معرفت ده و رمان کس محمد با آنکه العالیین
 و یاجیر الناصرتا رحمک ما ارحم الراحمین بعد از من اگر کسی را وارد است
 مانند و اجارت از شیخ خود داشته باشد که در بیان آنکه بی ایمان است نیم خود اگر کسی

روزه نفل نماز ادا کند و ایتا باشد و ثواب یابد و در تفسیر ملا یعقوب
 کاشانی آورده است که روزی مریدان شیخ نجم الدین کبری حضور رسیدند
 شیخ گفت برخیزد و از آب خوردن بیاید مگر باران تشنه ماند بدین
 از آن بیان گفت که حضرت من روزه دارم شیخ گفت بی اجازت نرو
 روزه نوافل افطار کرد و از سلسله چشتیان و سلسله شکاریان تفرقه
 برد و او را رسید به بیان کتم اول سه کت استغفر الله الذی لا اله الا هو
 ابحی القیوم و اتوب الیه و اسأله التوبه بگوید عده سی و سه بار سبحان الله
 سی و سه بار الحمد لله سی و سه بار الله اکبر سی و سه بار لا اله الا الله سی و سه
 حلقه نذر کشند و اسم الله را بر زبان داند تا بپایان آفتاب نهد سه سوره تسنن
 بخواند سه سوره کافرون و اخلاص و مودتین هر یک سه کان بار بخواند سه سوره
 والفجر و بیانی عشر بخواند و از سلسله کبریه از رسیدن علی محمدانی مرشد محسن خواجه
 اسحاق قتلانی و از و سید السادات سید احمد نور بخش و از و لغز نذر خود سید
 یوسف نور و از و لغز نذر خود سید السادات شیخ المشایخ و الا و لیا قلب
 الاقطاب فرودمانه سید محمد ترینی قدس الله سره العزیز اجازت سلسله
 داد و رسید علی محمدانی رسیده بود و از و باین مختصر نصف رساله رسیده است
 تا اگر کسی اجازت این سلسله یافته باشد بعد از مجرب و مشغول شود و این
 او را دوازده هزار و چهار صد مرتبه گرفته است یعنی در وی راجع کرده و محل ساخته
 است و امیر سید علی محمدانی گفته است که چون این راجع کردم طواف کعبه
 در بارت قبر حضرت رسول رفتم چون زیارت قبر کردم حضرت در خواب از
 جاد خود کشیده من داد چون بیدار شدم در دستم بود و در و است و دیگر
 آورده است که لایحون از ولایت خود برآمد بسبب آنکه آورده اند که
 بر گزندی منتهی نمی نشست بلکه همیشه روزی به قبیله می بود روزی خلقیه نامی را
 دعوت کرد و خوشتر اجابت نمود و خلقیه خود آمد و در پیش او نشست

در بیان
 کتم اول

امیر روی از جمله کرد و این طایفه گفت هر که روی از جمله بگیرد داند به احوال حرا
 گفت از روی ساری گشتادم خلیفه گفت از ولایت من بدو تو انگر گشتی
 ظهر خراسان ولایت موطن بود و چون وقت ظهر شد وقت من امیر را می بود
 سید را در دربارت قمر ما آیدم صلوات الله علیه بر پدر دربارت بر ما آید
 گفته اند که می احوال حوی و سستی کسی بدای پیوند در آنکه در ایامین ملک و گن
 دست می رسد اگر می خوب باشد طاعت او میرسد و اگر نه نیست
 باشد آن دست او میرسد چون امیر در ایام رسید در جواب من حضرت
 بر این صلی الله علیه و سلم را در جواب بدید که این او را در احوال در حد و گشتند
 و نسبت ای در بدست که این را خواهد جواب او را یا بدو سر که احاطه تمام می شود
 و اینها مانند اگر در لفظ او نظر کند حضرت گیرد چون امام پیدا شد و دوست
 داشت از این طرف کشید و دست بدید و گشتند او در ایام جامع است
 را می شد در ولایت است رسید بدی حد و ایام گشتن بود که در این ولایت
 حضرت حق مدار العباد و القاطنات بود و چون این حصر ولایت ما و اینها
 مردان آجانی او آمدند و او را گشتند می خواستند میان روی اس و اسان
 لشکر را بکنند آن لشکر یان طه باشد نه ده امام در جواب نمودن که این
 من ریجا و کشید و طالب من در این ولایت رسیدیم حیا کرد و چون
 در و گردید بدست حق و حق بر و نو و چون ولایت طخ رسید در این
 او را که در این لشکر طه یافت امام در جواب نمودن که در این
 دن کشید و در این در و در و بدید که در میرا و در و در و در و در
 ولایت خود در دین و معلوم با و که سخات مانگستان حساب کرد
 اصل است و آن است که تمام انگستان خباب گشتند که رسم چون است
 و سخات پیران آن است که سه انگشت می کنند و دو انگشت حساب میکنند
 من محضر و مصر و سخی می کنند و انگشت سهادت و ابهام حساب میکنند

جزا است که اول خضر در گذشت کجایند و بنده عده بخضر بنده عده و وسطی بنده
 با بنده اول خضر بر دار و دو بار بخضر بر دار و دو بار بخضر بنده و وسطی بر دار و دو بار بخضر
 بنده و بر دار و وسطی بنده و دو بار بخضر بنده خضر بر دار و دو بار وسطی بنده با خضر بنده
 تا د شود و این هنگام انگشت سبابه بر ابهام بنده یعنی بر سر ابهام بنده که این
 موضع ده است و چون علی بنده حساب ده دیگر زیاد شود سر انگشت ابهام بر این ناخن
 ابهام بنده تا زب شود و چون ده دیگر زیاد شود سر انگشت ابهام در اول
 بنده انگشت سبابه بنده تا می شود و باز ده دیگر بر بند دوم بنده تا می شود و عده
 سر انگشت ابهام در بند انگشت خضر بنده تا می شود و عده باطن راس سبابه
 بر راس ابهام بنده تا می شود و عده سر انگشت ابهام بر این سبابه
 بنده تا می شود و عده باز سر سبابه در این ناخن ابهام بنده که اول در حساب
 است بود و حال نشنا و شود عده سبابه را در اول بنده ابهام بنده تا می شود و عده
 سر سبابه در این ابهام بنده تا می شود و علی بنده انگشت که نزد انگشت
 خضر بر انگشت ایشان آید و در اول بر انگشت سر خضر چهار و پنج بنده می شود
 و این در حساب است و در سائر کرات نیست مگر باز حساب ده دیگر شروع کند
 و همچنان سر کرت ده حساب کند و مگر بداند تا ده در ده صد شود و این تسبیح
 سحری است که از چوب گردن و غیره گرفته باشند و در ایام رسول الله شود
 و نیز نزد کسان نام شافعی رواغت امانت و یک علمای رواست که این را بدست
 حسنه گویند و آورده اند که حبشه عبادی از دست خود می انداخت کی از
 صاحبان رسیدنش که ظاهر را باید انداخت و بر باطن باید ستودند گفتند
 از برکت این ظاهر بر باطن رسیدیم ازین جهت دوست دارش عباد را می
 بدارد و ده کمان بارزاق بخواند و کلمه خاسته در حق بگوید آفریده اند که حق تعالی
 ازین جهت رزق و زندگی که او را داد و هیچ خبر نباشد و دست راست و بر سینه
 نهد و عقاب را بر العظیم الذی العظیم و الا حق می گوید سر چه می شود یا دانش شود

مجلس شورای اسلامی

و صد کرت اسم با شمع دست راست رسیده باشد بخواند هر چند که در حق
 سید این نبیند گردد و وعده سعادت خست بخواند که سید کرده باشد و بخت
 فی الا و حجاب صد بار بگوید لا اله الا الله الملك الحق المبین بخواند وعده صد بار اللهم
 صل علی محمد و علی آل محمد و وارک و سلم علیه و وعده صد بار سورۃ اخلاص
 بخواند وعده صد بار عالم الغیب استباده بخواند ماضی احوال بخواند که
 شود ماضی آید و مقبلاً و ماضی و لا حول و لا قوة الا بالله العلی اعظم و دعا
 مار احمد لله علی کل حال حساب جمله نعمت ماور و آسان شود و صد بار در حق
 و صد بار در حق بخواند و سبک جسد و کعبه ابدی ادر و دو ما سبک کن عبادت
 و صد بار ماضی و صد بار ماضی و صد بار هم آید اگر بخواند آید و صد
 که از نعمت رزق خست ادر و قدر و قائل همراه در آسمان برسد مایه که
 عقیق بر زبان بخواند وعده از سلسله سپهر و روی که ماس فقر رشید است
 مرار بار هم الله بخواند و اگر در حق بر زبان سه بار کرت اسم الله بخواند
 تبار شود از آسمان و اگر اگر گوید وعده صد بار شد امام احباب ماضی
 کند و در کت و در کت الله از فاقه سبک کرب اعلام بخواند وعده سبک و در
 بر همین فقر وعده و در کت ماضی سبک همین فقر ادا کند یعنی یک فاقه
 بیج کرت اعلام وعده و در کت ماضی استخاره ادا کند و در کت اول و در
 فاقه کمال ماضی سورۃ کافرون بخواند و دویم الله از فاقه سه کرت خلاص
 و دعا ادر و دعا و دعای خواهم سال کرد و اسرار الله فی الله و در کت رزق
 بخواند و در کت الله از فاقه سه کرت اعلام و در حواری المعارف
 آورده است که در یک کت اول این ماضی سورۃ و آیه تمام کن
 رکعت دوم سورۃ سحر یک لا اله الا الله ادا کند وعده و در کت حق و الله
 ادا کند آورده اند هر چند که مادر نهد بر راز خاسته باشد و ستم و شود
 در جبهه گاه و اوقات ادر زیده شود و در کت اول بعد از فاقه کمال ماضی

بار و در سیموم بعد از فاتحه یکبار و اخلص سه بار و اخلص پانزده بار و در چهارم
 بعد از فاتحه ایند که کسی سه بار و اخلص سبست و چهار بار بعد از سلام لا اله الا الله
 سبحانک الی کنت من الظالمین جمله ضحان دوام داران اورا خدا بیانی خوشگوار
 و در رکعت دیگر یکبار و در هر رکعت بعد از فاتحه سوره و انشاس است و چهار رکعت
 و یا رجوع و چگونه حق تعالی روزی او کند و بعد از سلام تقیاد کرت این تسبیح
 بخواند لا حول و لا قوة الا الله و در روز شنبه دو رکعت نماز یکبار و در هر رکعت یکبار
 فاتحه سوره الکافرون یکبار و اخلص سه بار و بعد از سلام لا اله الا الله یکبار
 الحق البین محمد رسول الله و بعد از این نماز یکبار سبست نماز صبحی او اکتد که اندک
 او در رکعت است و در هر رکعتی بعد از فاتحه اخلص چهار رکعت بخواند و آورده اند
 که اگر در چهار رکعت اول بعد از فاتحه تیت الکفری یکبار و اخلص سه بار بخواند
 و در رکعت دوم بعد از فاتحه الم تسبیح یکبار و اخلص سه بار و اگر چهار رکعت آخرین
 در رکعت اول بعد از فاتحه و انشاس و تسبیح یکبار و در دوم بعد از فاتحه و انشاس ادا
 نقیضی یکبار و در سیموم بعد از فاتحه و انشاس یکبار و در چهارم بعد از فاتحه الم تسبیح
 یکبار پیغمبر فرموده است که هرگز اورا و فرزندانش و حیا ای اذرا حق تعالی محتاج
 کن نکند و معلوم باد که اگر کسی در سفر باشد دو رکعت ازین صحنی لازم است
 که او اکتد و ترک نداند زیرا که آورده اند که چون صاحب این وظیفه ترک کند
 مبادت ترچه در حق او فریادی کند و حضرت رسالت نباه صلی الله علیه و سلم
 فرمود در موسی استغری را که اگر تمامه نمی توانی باری چهار رکعت نماز را ادا کنی
 در رکعت اول قل یا ایها الکافرون یکبار و در رکعت دوم اخلص یکبار و در رکعت
 سیموم قل یکبار و در رکعت چهارم و انشاس یکبار و بعد از سلام این صحتها
 مذکور نموند تا خلاف چه چنان گرفته باشی زیرا که ایشان مناز صحنی را ادا نمیدانند
 و بعد از سلام سر بر زمین نهد و وقت بار باره گوید و مناجات بدرگاه حق
 کند و بخواند آنچه می خواهد و تسبیحات بعد از صد بار اللهم اغفر لی و ارحمنی و عافنی

دست الی انکسب الخیر الله الرحمن الرحیم بعد از نماز یا بعد از نماز یا سیاهی
 محسن احسان هر چه شود و او بس کند و قوت حاصل میگردان
 هر که هر روز جل و یک بار از آب الی میخواند سر و وی هر دو جهان گرد و داد
 و در بدن او راحتی نمائی مختلف کسی کند و اگر از برای حاجت و در حال کل
 دیگر باقی ما قیوم ان نفسی حاجتی بود نفسی من میسوا که بخواند بر آورده خیر گرد
 و بعد از طالب حق را ماند که بسمت در ماس العباس خود مانند ما اگر یک
 رمان از من حاصل شود مانند وفات او در ماس ملکوت حرج و داس را گرد
 سود که فلان طالب وفات یافت چنانکه آورده اند که در دینی خوان
 بعد از وفات امام حسن موری که در دینی اراان دو کس عالم بود و کس
 حیوانات حوالی آن بود یک منتهی رسیدند و دیگر به هم نمی می گردید
 که امروز امام حسن موری در عالم ماندگی اراان خوانان که طمع است عالم بود
 و دیگر احقر که در واقعه حسن است تغییر مدد اراان کنند که ر بارت قرین
 کنیم حوالی مردیک حاره امام رسیده امام رده ار حاره بر آمد تا که مرده
 یک تغییر مدد امام رسید که حوالی حرات است گفتند که واقعه حسن است امام و مادر
 بر آورد و گفت که آری منم در خود است کل نفس ادا حنج میرد که بعد
 قبولیت من امر فرماحتی عامل بودم تا آورده وفات من در تمام
 ملکوت را گنده مدد و راه صحرا رسید گرفت حوالی در میان رسید
 لغاتی نشسته مدد سر جای رسید اگر رس و دلو بودی آب می کشیدم
 اندر بود آموان رسید مدد امام از سر حاره در مذ که آموان می کند حوالی
 گساره حاره رسید آسمان یک نارگی نالامتدیه انسان آب میر حور و مد
 بعد از آن حوالی امام رسید که آب حور و آب می کشیدگی فرود رفت امام گفت
 آموان آب میردی و مدد صادق جو و غنبدی غنبدی آواز داد که تو رسید
 بدو رسید که در آموان رسید که در آموان رسید که در آموان رسید که در آموان رسید

و او گفتند و سر در میان بان نهاد و آن جوان را دید و آن جوان چون نیزه بکشت رسید
گفت اسلام علیکم یا حسن فوری امام بعد از جواب گفت عیبه الی ما که من حسن نامم
و نام پدر من فوریست گفت آنها که خود را متصرف حق سپرده اند از همه چیزهای
خبر ندارند و نه چوستو که توکل برین و دلو کرده عبد از آن آن جوان گفت که طریق
لازمست ما و شما چه میدانید که غرض صحبت گفت لا گفت بمن خواهم مرد و مرا
دن باید کرد گفت از خبیث نیوتو ان گفت جوان طهارت کرد و سر بر زمین نهاد
و وفات شد چون او را دفن کردند و سر قبرش نشست دو معاد خواندن گرفت
جوان خنده کرد و امام گفت زنده کسی مدکور نشود و مرده آواز نمیکند جوان
گفت که ای امام شنیده ام که این اولیا را الله لامبوتون و کلن یحقنون منغ ار
الی رار و هر که بر روز صد بار یا چهار گوید دل او از محبت و ناسرودند
و هر که در وقت نیم شب و نیم روز صد بار یا رانق گوید درجه او بلند شود و باید
که بعد از زوال و ظهور سازد و در رکعت شصت وضوء ادا کند و چهار رکعت نماز
روزان ادا کند و در هر رکعتی بعد از فاتحه پنجاه بار اخلاص بخواند، ده بار اخلاص
و الا له به بار اخلاص بجای آورد و صد بار یا مالک گوید و در سجده دست بیند
و بر خیزد و تحت مسجد ادا کند کما ذکرنا فی فضل الایمان و عبد از بن چهار رکعت است
ظهر ادا کند در رکعت اول بعد از فاتحه سوره الکافرون بخواند و در دوم رکعت
بعد از فاتحه اخلاص و در سوم بعد از فاتحه خلق و در چهارم بعد از فاتحه
سوره الناس و عبد از سلام صد کرت گوید استغفر الله العظیم الذی لا اله الا هو
الحقیم و اتوب الیه و اساله التوبة آورده اند که اسباب
دنیاوی جهان بدو توجه نمایند که اگر ادگر نزد خلاص نشود باید که سیان
سنت و فرض ظهر و باید از سخن نگوید که ناقص سنت نباشد و یک سخن
دید و سخن و یک لغت و دید و لغت و یک سخن و یک لغت و دید و لغت و
زیاده نشکند و عبد از ان ارزاواهی فرضه دور رکعت سنت ادا کنند

[illegible]

مند و سه کثرت یا حی یا قیوم بر چنگ استغیث اللهم یعنی علی الایمان ایمان او
 از غارت کردن شیطان مردود و رخصت و امان حق باشد و بعد ازین دو رکعت دیگر
 گفته اند و در هر رکعتی بعد از فاتحه اخلاص ده بار و بعد ازین ده رکعت نماز حضرت زکریا
 و این را نماز وصال نیز گویند یعنی هر که بجا دارد او را وصال حق روزی کنان و بهتر
 حضرت علیه السلام را میسازد که در هر رکعت بعد از فاتحه هر چه خواهد از قرآن بخواند اما
 افضل اینست که از سوره قبل تا آخر قرآن در هر رکعت یکبار سوره بخواند و بعد از
 سلام دست بردارد و دعا بدو رفته ایمان بخواند این است لبیک لبیک اللهم لا
 شریک لک لبیک ان احمد و النعمه لک ال ملک لب لا شریک لک استغفرک الوب
 الیک فی تشریفک لا اله الا انت وحدک لا شریک لک استغفرک الوب لبیک
 و استغفرک لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفو احد انک انت خورجیم بر چنگ یا
 ارحم الراحمین و بعد ازین تسبیحات نماز پیشین خواندن گیر داور ده اند که چنانچه
 بی بی فاطمه زهرا علیها در خانه خود دست بآسمانها ده بود و بدان غله خود را به
 خود آورد و دیگر دوازده مرتبه استغاث و دستار او آبله شده بودند زیرا که حضرت رسالت
 نباه صلی الله علیه و سلم کار را بنا صفت کرده بود میان ایشان آنچه قلیل باشد و آنچه
 و استغیثی یا بی زهری بجا آوردی و آنچه بیرون خانه بودی آنرا یعنی علی کرم الله
 وجهه بجامی آوردی روزی بخد مت حضرت رسالت نباه حاضر شد و گویا حال خود
 را بگوید و حضرت فرمود که من دردی را بجا اتونم که از قرآن دارن بهتر باشد بی بی
 در طلب شده گفت اول اینکه بعد از پنج وقت نمازی بار سحجان الله و سی بار
 احمد الله و بی بار الله اکبر و یک بار لا اله الا الله و حده لا شریک له ال ملک له الحمد
 یحیی و مییت و سمع علی کل شیء قدر این را گویا تا سر که درو کند اگر گناه او بعد
 نوبت نمازات هر یک بیابان و برگ درختان یا بند آبرزیده شود و خود را عا و آخره
 گفته اند که اگر در یاد دادن و شبا نگاه ده کثرت بگوید برابر ثواب او چیزی نباشد
 مگر آن کسی که او نیز گفته باشد و بعد ازین صد کثرت درود گوید و صد کثرت

این دعا را هر روز
 بخواند و اگر در وقت
 نماز بخواند ثوابش
 بسیار است

اطمینان صد گزشت عالم الغیب و اینها در صد گزشت بارگش و صد گزشت
 رجم صد گزشت اناری و اینها در صد گزشت بارگش و صد گزشت
 بخواند و گزشت سورۀ فوج را بخواند و هر که بخواند عمارت عمارت گزشت
 و بخواند الحمد لله قبل کل احد الحمد لله بعد کل احد الحمد لله علی کل حال
 لو استغفر الله بهم و متبرک اسمعزل و متبرک اسمحاق صلوة الله علیهم مانند دنیا
 این ماس العباس کند آورده اند که در تحت صبی بر کلمه رمار و تسبیح
 لفظ الله را ازاده داشته باشد یا حق و بعد از حق یا صبح صادق و تحت
 صبی بر کلمه آبی می اراده و از داده گزشت کند شود آورده اند هر که ده
 بار گزشت آبی می بخواند کتب او را حاصل شود و چون وقت نماز دیگر در آید
 باید که اول چهار رکعت نماز است عصر که از دو رکعت اول نماز را فاجی
 سورت و الفجر چهار رکعت و در دوم سه رکعت و در سوم دو رکعت و در چهارم
 رکعت یک رکعت و هر که نماز است عصر را بخواند و می گزشت و والی امان او شود
 و در روز یوشیات که بخواند بر ابرار سال باشد و عمارت سانه حق و دیگر نماز
 او را در تحت سانه حق و ازاده و اگر چهار رکعت تواند در رکعت استخوان
 در صد خواند بخواند و بعد از او و بجهت سورۀ حم متاء لول خواند اگر هر که
 خواند سوال میگرد و گیر و آسان شود و اگر چه گزشت خواند تحت خدا و در پس
 کرد و سورۀ و المارحات سر بخواند که او را در روز سانه خوش دارد
 و تسبیحات مذکور عمارت بخواند و از اراں صد گزشت گوید و شعرا و
 من کل دست انوب الله و اساله الموده و هر که بخواند عصر را خوب کلام
 و سادی کند و دیگر و بکبر مستقول شود و هر حاجتی که داشته باشد آید و
 واجب است عمارت سال گوید و حاجت عمارت عصر و جمعه و بکلمه تا خود
 آسان شود و این اسما را بکرا کند یا الله یا رحمن یا رحیم و سخن گوید
 الله حاجت او بر آورده و هر که ده آورده اند که روزی هفتی اصحاب

پیش حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه شد و پرسیدند از آنجا حضرت رسالت
 بنیاد فرموده است که در حجه یک مساحت است اگر کسی آن را بیاید ثواب چند است
 در آن مساحت است پس یافته باشد امیر المؤمنین گفت که بی بی فاطمه زهرا یافته
 است چون اصحاب پیش بی بی شدند بی گفت که حضرت ایشان دو رکعت یافته بودند و
 من یک رکعت من بوده ایشان نگاه داشتم و نهان بودم و دیدند و آن مساحت
 میان عصر و غروب است و نیز پیغمبر فرموده است هر که بعد از نماز سه رکعت گوید
 استغفر الله بی من کل ذنب تا آخر امزیده شود همه گناه او و قبولیت نماز او و قبولیت
 نماز من باشد و چون فریضه نماز تمام او کند و مسافت را به تمام رساند
 رکعت اولش را سوره کافرون بعد از فاتحه در دوم اخلاص باید که میوسته بدین
 سنت اقدام نماید بعد نماز او این گنجد که اکثر اوست رکعات است یک فاتحه
 و یک اخلاص اقل پیش رکعت است در هر رکعت بعد از فاتحه سه رکعت اخلاص و
 او این نام در دوازده رکعت است تا هر که این نماز را او کند بر آن درو آید و آن در بار
 شود تا صدایان این نماز در پیش نشوند و بعد ازین دو رکعت نماز نور بخواند الحمد
 آیت از سوره الفم بخواند در رکعت اول بعد از فاتحه بخواند الحمد صدانه می خلت رکعت
 و الا الرحمن تا ما کافو به ستره و در رکعت دوم بعد از فاتحه این آیت بخواند انا لله و انا
 من قبلی فاق بالذین سخن و منهم ما کافو به ستره و در پیغمبر فرموده است که گذارنده
 این نماز قناعت من بیاید اگر چه قاتل او را وین باشد او را و ده اند که بزرگ
 بدیخت همین لشکر بخور و ببرد که او را در اکثم و این نماز او اکثم چون از نماز
 شام فارغ می شد خداوند تبارک و تعالی از شومیت آن لشکر در دست منسلط
 میکرد و نماز تمام می گذشت و بعد ازین دو رکعت نماز مبرج بخواند در رکعت اول
 بعد از فاتحه سوره و السماوات المبرج و در دومی سوره و السحاب
 بخواند این را نماز نور گویند و مصیله این را ثواب مذکور باشد و نیز دو
 رکعت دیگر نماز نور در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص یا نه ده رکعت بخواند

[illegible]

دو رکعت حقوق الدین در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار و آورده اند که
 ما در و پدرش امر زیده نموند و هر چند گناه کار نباشند و حق های ایشان
 بر جا نبوده باشد باز بخوانند و باشد و بعد از نیت دو رکعت نماز استودی جمله شما بخوان
 در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص نیت کرت آورده اند که در روز قیامت شفقت
 محمدی شما بخوان در یابد و جمله از وی شنود و نموند و بعد از این دو رکعت مدینه رسول
 صلی الله علیه و سلم بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص نیت کرت بخواند آورده
 اند که در عوصات قیامت حضرت رسالت پیام جنانچه کسی گم کند خود را طلبد او را
 از میان مردمان طلبد می کشد و بعد از این دو رکعت نماز سه مرتبه در شب شنبه
 بعد از فاتحه اخلاص یک بار و در شب یکشنبه بعد از فاتحه اخلاص یک بار و در شب
 و در شب بعد از فاتحه اخلاص سه بار و در شب سه شنبه بعد از فاتحه اخلاص چهار
 بار و در شب چهارشنبه بعد از فاتحه اخلاص چهار بار و در شب پنجشنبه بعد از فاتحه
 اخلاص شش بار و در جمعه نیت بار آورده اند که مصیبه این نماز و در شب
 از این سبها که میرد این نماز شفیع او شود و از جمله موبدای قیامت اخلاص کند
 و بعد از این دو رکعت مدینه منکر و دیگر گذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص بار سوال
 منکر و دیگر حق تعالی بروی آسان کند و بعد از این دو رکعت سراج المنیر گذارد و در هر
 رکعت بعد از فاتحه اخلاص سوزن سه گان بار و در آیت دیگر و در هر رکعت بعد از فاتحه
 اخلاص شش بار و بعد از سلام دست بردارد و سه رکعت بگوید اللهم اجعل صلواتی
 سر اجالی قبری و فی قبر الدی یا الله و غیر شیخ الشافعی حضرت علی الدین شیخ
 عبدالقادر گیلانی قدس سره منکر الحزین فرموده است هر که در میان شام و غفلت
 دو رکعت نماز گذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون بازده بار
 و در دوم رکعت بعد از فاتحه اخلاص بازده بار بخواند روز قیامت من شفیع او باشد
 و اگر بعد از نماز مذکور بازده بار و در روز و بازده گام بجانب عراق زند و در آنجا بایستد
 و بازگردد در دو رکعت بگوید و بازده بار یا الله بگوید و یک بار گوید اَللّهُمَّ

نماز سه بار

نماز شنبه

نماز شنبه

نماز شنبه

نماز شنبه

نماز شنبه

یاران چندان گزینند که شرح هنر آن کرد باز همین نماز را تقدیس بپایان گفتند
 بار رسولی الله سبب چه بود در عذاب او را گفت با اهل توفیق بدگونی قریح گوشتی
 بود از آن واسطه آورده اند هر که مرکز ترک و غیره را و ششام وید که چندان کس
 شمار و طی کرده است اگر راست گوید جدا و الا بهر سخن ایراد است تا و نماز یا نه بخت
 و موافق این حکایت آورده اند که چون معاویه وفات یافت
 جنیدان و ششگان مترل شدند که گرد و عیار در زمین میداشتند
 از کثرت ایشان یاران همه سلاح را گرفتند که مگر شکسته فاسد آمده است
 حضرت فرمود که لشکر نیست بلکه دشمنان اند از بارت معاویه آمده
 اند یاران گفتند بار رسول الله چه فضیلت داشت گفت سوره اخلاص
 اکثر می خواند و در همه حال و ترک نمی کرد و نماز این است و بر رکعت اول
 سجد کرد و رکعت اخلاص بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه سجدت کردت اخلاص
 بخواند و در رکعت سوم جیل کرد و در رکعت چهارم سجدت کردت اخلاص
 بخواند آورده اند هر که بعد از نماز شام سوره واقعه بخواند سرگز در
 مانده نشود و چنانکه آورده اند که چون حضرت امیر المومنین عثمان ذی
 النورین رضی الله عنه رحلت میکرد و در آن ایام داشت کسی گفت
 بدختر آن خود وصیت میج می گفتم من کرده ام و آن آن است که چون
 کسی خلف نماز شام سوره واقعه بخواند سرگز در دنیا بقبر دریا مانده نشود و ذکر
 نماز و تسبیح نماز شام باید که بعد از هر تسبیح صد مرتبه سی و سه بار بگوید سبحان الله
 و سی و سه بار بگوید الحمد لله و سی و سه بار بگوید لا اله الا الله و الحمد لله لا اله الا الله که که
 الملک الله الحمد لله و علی کل شیء قدیر بخواند و این تسبیح یا تسبیح کج از آن گویند
 بی بی فاطمه چند رکعت شکایت سختی و نبوی بین حضرت که ذکر کردت این تسبیح
 بعد از نماز این را بخوان که ترا بهتر است از جمله نثار این دنیا و صد بار کلمه طمعه بخوان
 و صد بار درود در ست و صد بار اخلاص بخوان و صد بار یا رخص و صد بار

و کافرون و خلاص و موفّقین میجان بار و عبد از سلام بایزده بار و در
بایزده بار استغفر الله الذی لا اله الا هو احمی القیوم و اتوب الیه و اسأله التوبه
و آورو و اندک که گذرانده این نماز را معتقد است هر چی که ذکر کرده است در آن
نماز گناه او یک یک کم شود و ثواب او یک یک نوشته شود و ماورود را و
اگر زنده باشد خست شود و شوند و در دنیا تراحم نشوند و اگر مرده باشد فرستگان
سجده بپایند و با هر یکی طعنه ای نوز بپایند و بر قبر او سفینند و عجله اهل مقبره خستند
شوند و در شب جمعه دو رکعت بنیت آسانی سوال منکر و نکیر در هر رکعت بعد
از فاتحه آیت الکرسی یکبار و از اذکرت الارض سه بار و نیز دو رکعت بدین نیت
ذکور در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص صد بار و عبد ازین دو رکعت دیگر بار و
ما و در هر یک و یا هر فرموده که باشد در رکعتی اول بعد از فاتحه آیت الکرسی پنج بار
و در رکعت دوم آیه الکرسی و کافرون و خلاص و موفّقین میجان بار و عبد از
سلام سر زمین هدیه کرت بگوید و بعد غالب خوشی عبادۀ و ثواب این
بدان مرده بخش در حال اوراقی تو ای خستودگر داند و دو رکعت دیگر اگر گذرانده
که اگر باین مغفرت عت را بخواند در شب جمعه ازین جهان منور و ناجای خود را
در شبته نه نمید و در رکعت اول بعد از فاتحه آیت الکرسی یکبار و اخلاص سب
پنجبار و در رکعت دوم بعد از فاتحه کافرون یکبار و اخلاص سب و
پنجبار و بعد از سلام مغفرت و بار سلا و لا اله الا با بعد اعلی الختم بخواند دیگر
و در رکعت اول بعد از فاتحه مغفرت و بار اخلاص بخواند و بعد از سلام
بار سب یا استغفار بخواند حضرت فرموده است اگر مصلی این نماز تمام است
من از اند فانی استقامت خواهد خدا فانی بدو بخش و دو رکعت دیگر در رکعت
بعد از فاتحه ربنا اتنا ما آخر بخواند مغفرت و بار عبد از سلام صد بار اللهم احسنی
من النار یا مجیر کو بدین غیر فرموده است که بر این جزئی که ذکر کرده است ثواب
رح در نامه احوال او نوشته میشود و دو رکعت دیگر بعد از فاتحه آیت الکرسی

مسجد
در میان مسجد
در میان مسجد
در میان مسجد

در دو نماز که در اسلام مسجید دارد اللهم صل علی محمد بنی الای حضرت رسالت
ما در دو نماز که در اسلام مسجید دارد اللهم صل علی محمد بنی الای حضرت رسالت
بر این نماز که در اسلام مسجید دارد اللهم صل علی محمد بنی الای حضرت رسالت
درست مسجد مسجید دارد حاجت او را آورده و هر که در دو رکعت و اگر در
بر رکعت نماز فائحه اخلاص بر این نماز و اگر این نماز در رکعت که حضرت را
در دو رکعت و منصرف این شعبه گفته است که هر که در دو رکعت نماز عار و اجل
و یک نماز که در حاشی که داشته باشد تا جمعه آید و اگر در دو رکعت آید و اگر
در دو رکعت بر سر رکعت گوید و نماز عار و این است سبحان الله

اللهی لم یزل سبحان اللهی لا یجل سبحان اللهی لا یجل سبحان
اللهی لا یجل سبحان اللهی لا یجل سبحان اللهی لا یجل سبحان اللهی لا یجل سبحان
دوم و بیست و یک و بیست و یک و بیست و یک و بیست و یک و بیست و یک و بیست و یک
دو رکعت بر این حاجت دینی و دنیوی هر چه است او برده اند
که امام یوسف کسبالی علیه الرحمة گفته است که من این نماز را به دست علم
سکر و نماز و نماز که در این من در وجه و استخدی رسیدند و اگر نماز
آرموده اند این است دو رکعت نماز فائحه اخلاص ده نماز سبحان
رکوع و سجده یکبار نماز و در اسلام هر روز می رسد و نماز گوید اللهم صل

علی محمد و علی ابی محمد و ابی محمد و سلم علیه و دو نماز را آنست سبحان الله
آخر و نماز حاجت بجهای قنای حوصه کند و آورده و هر که در دو رکعت
منشور او و تر برای گواهی حقه قضا از حضرت رسالت نماز و صل الله علیه و سلم
منقول است که قضا برای حل است او نمی بدید و کلال بدید و هر چه که
مالا بود و جاهل بدید و حاشی بنویسد در رکعت اول نماز فائحه که در دو رکعت
در دو رکعت نماز فائحه اخلاص برده و نماز و معلوم باد که این همه او را و در شب
جمعه است و در شب تسبیح شش رکعت که سلام در هر رکعت بود از نماز

فاتحه اخلاص سه بار و نیز چهار رکعت یک سلام در رکعت اول بعد از فاتحه یا کافرو
 یک بار در دوم بعد از فاتحه اخلاص یک بار در سوم بعد از فاتحه خلق یک بار
 در رکعت چهارم بعد از فاتحه و اناس یک بار و چون خفتن در آید اول
 چهار رکعت سنت نماز خفتن که توابع اورا سجده و بعد گفته اند از آن در علم
 نبأ و رویم که درین مختصر کجی بلکه از قیام اللیل نیز این را بعضی اقل گفته اند در
 رکعت اول بعد از فاتحه آیه الکرسی بخواند بعد از آیت الکرسی این آیت با
 متصل بدو نیز بخواند لا اکره فی الدین تا سمیها حال دون الم تراجم بالقدیم
 العوم اطالمین و در رکعت دوم بعد از فاتحه این الرسول یا اخر بخواند و در سوم
 اخر سور حشر بخواند و در رکعت چهارم بعد از فاتحه مؤاللا لا اله الا هو تا
 هو الخیر الحکم بخواند و بدانکه آورده اند بر که تشهد به صورت گذارد و کافر
 گردد و نمازش نابه شود و بعد از ادا فرض حشا و در رکعت سنت
 در رکعت اول بعد از فاتحه خلق یک بار و در دوم بعد از فاتحه و اناس
 یک بار و بعد چهار رکعت سنت به نیت قیام اللیل و نماز حاجات نیز گویند
 در رکعت اول بعد از فاتحه آیت الکرسی سه بار و در رکعت دوم بعد از
 فاتحه اخلاص بار و بعد ازین یک بار و بعد از تشهد رکعت سیوم چون
 اول در رکعت چهارم چون ثانی و اگر در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص چهار بار
 بخواند فیرو است و بعد از سلام بیت کرت یا کریم گوید و سه سجده و سه رکعت
 ایند و بخواند سبحان العظیم لم یزل سبحان العظیم الذی لا یجیل سبحان العظیم
 لا یجیل سبحان العظیم الذی لا یجیل و حاجت خواهد و عوضه کند بر آورده شود
 و نیز چهار رکعت برای قیام اللیل و حاجت در رکعت اول بعد از فاتحه در
 یک بار و در دوم بعد از فاتحه اخلاص یک بار و در سوم بعد از فاتحه خلق یک بار
 چهارم بعد از فاتحه و اناس یک بار و در سجده هفده بار یا حی یا قیوم
 بر چنانکه شریف حاجت خود عوضه کند مجرب است که بر آورده خبر گردد

قل اللهم لك الملك ما عجز جباب این در سوره آل عمران است و شاید
 که اینقدر از کلام الله در خشت بر نماز بخواند و ایضا باید که در خشت خجسته
 این آیهها بخواند که ثواب ایشان از حد و حدیرون است و در قلم تحریر زبان
 کتب بنحویں الله من متون حین تصحیون تا رب العالمین بخواند و تحقیق شاید که
 بعد از پنجصد بار کلمه تجید و صد بار درود و صد بار اخلاص خیر نماید و کند
 بخواند و در خبر است که حضرت رسالت نباه صلی الله علیه وسلم با ائمه المؤمنین
 مرتضی علی رضی الله عنه گفت که یا علی ختم قرآن کنی و طواف خانه کعبه کنی
 بهائی جمله پیغمبران بجا باری و جمله کافران و شیاطین خوان کنی و جمله من
 از حق تعالی بخوانی و در هر رکعت نماز او را کنی ترا لازم و واجب است که بخوانی
 نزدی آورده اند که مرتضی علی بن ابی طالبی عاجز شد و گفت که یا رسول الله
 اینقدر از اسکان از کجا باشد حضرت فرمود که من بیان کنم اول چهار رکعت
 فاتحه خوانی ثواب حج بابی و چون دو اند ده کوبت اخلاص بخوانی ختم قرآن کنی
 باقی این ده رکعت کلمه تجید بخوانی جمله کافران و شیاطین بخوانی و ده بانی و چون
 ده رکعت در دو خوانی جمله پیغمبران را همان کرده بانی و چون ده رکعت الحکم
 احوال من القادر گوئی تمام است من از الله تعالی خواسته بانی و چون ده رکعت سبحان
 الله در ایستاده بقدرت فعال نماز بد بخوانی و ثواب نماز گذارده بانی
 آورده اند که یکی از زمان نیکو کار بخود قسم باد کرده گفت شوی مگر کسی را
 که بر شرب نماز رکعت نماز بگذارد و در آن میان خوانی گفت که من می گذارم بعد
 از حدیث چون کلام کرد و چون بغیر از فرضیه فاضل بجا می آورد زن گفت چرا حمد
 بگوفا کردی گفت بگوفا کرده ام بلکه بر شرب می گذارم که در حدیث صحیح خوانده ام
 که این آیه مذکور را کسی بر شرب بخواند ثواب نماز رکعت نمازی باید و ایضا
 شاید که بفت بار گوید حسی الله الذی لا اله الا هو رب العرش العظیم و ده رکعت
 آیت الکرسی بخواند ده رکعت اخلاص بخواند و علی بن ابی طالبی باید که بر دین باشد

سراسر انوار آفریده اند که از حلقه لایق و انبیا دار سر طالعان و ارفقه آخران
 اس ماست و انصاف در مباد و دستا نگاه نماید که محبت ما را گوید یا ناکلام
 الدین پس اما که بعد و اما که سستی بر جانی که داشته باشد آفریده و هرگز
 گوید که او را بدین کاری مت و انصاف از برای کفایت مرادات شردها لی

محبت ما بخواند یا الله ما رحم ما معور یا حق یا سلسله یا
 سبحان ما فانی ما سکور ما و اخلال و الا کرام بر شک ما رحم اگر این دیگر
 بعد از ما ماست نماید که حق او را که کسی می کند محبت ما را گوید یا الله
 ارحم الراحمین اگر در آن مس میر و این دوج خلاصی باشد و اگر در و
 گوید اگر در و میر و میر خلاصی باشد و نماید که میان معرفت عتبات کند
 آورده اند که در دوج آلی اند لغایب سیاه و بدوی که اگر قطره آبی
 آب در میان آید قایم در یابی عالم بدوی تلخ شود تا بهر که از آن در یابی
 بخت میر و آن آب نصیب کسی نماند که میان معرفت عتبات و اسب و اسب
 و شکال خود از عتبات و قدر او را از یک و بد تا آسمان برسد و حوضه کند
 پس چون کسی در حالت خواب کند آن در شکال گوید به نصرت خدا ای
 و میان هست و دوج مبتلی گردی حاکم بایان را متعلق ماستی و میر و عتبات
 گشتن بایان بر برای تویم و انصاف حضرت رسالت بیا علی علیه السلام و شوم
 است هر که در حالت خواب کند این دوج مقدار یک گیر و یک گیر
 در میان اما چون حکم خدا این است می گردد آورده اند که دو جوان آید
 حدیث انکار نمودند و در جواب فرمود دوجی مدار متذکرند که یک گزین
 را که در خود نگذاشتیم ما بهیم آورده اند که چون یک گزین شکافند اشت
 همان تله زد که بر دهنهای سوخته و گداخته ناچیز گشتند و دور گشتند
 بعد از قیام دلیل و این را تر نماز جا گوید و اگر در شب قدر نگذارد
 جواب سبب تقدیر میابد و باید که بر شب را شب قدر و اند و بخند ارد و

رست اول بعد از فاتحه اخلاص مغفرت باد و در رکعت ثانی چون در اول ادا
 کند و چون کسی در خواب میرود شاید که بجهارت باشد و الا شاید که بخوابد و وضو
 نمکند و الا تعظیم الهیسته ترک نکند و بعد از تحمیه وضو بستر رود و سه رکعت
 بخواند یا استغفر الله الذی لا اله الا هو احمی القیوم و التوب الیه و منیر علیه السلام
 فرموده است هر که این سید استغفار درین حالت بخواند از زید و نمود و گناه
 او اگر چه بمائذ گشت در یاد به شماره رگبک حاج و قنبار و ورق و درختان و
 شماره روزهای و شبهای دنیا بوده باشد و حاج نام ولایت است که
 رگبک در آن بسیار است و شاید که نزدیک بالین خود بایستد و آسن
 الرسول بخواند و چون بستر خود بنشیند اخلاص و خلق و لباس ایکن
 بار بخواند و بر دستها و خود بدید و مال د بر اندام خود از حرکت شیطان خلاص
 باشد و باید که بر بیلوی راست خواب کند و روی به قبله دارد و اگر زن باشد
 پشت به قبله خوابد بر بیلوی چپ و چون سر به بالین برود عوره کافرون
 آغاز د و کلم و شکم ولی دین را در نهادن تمام کند و چون سر به بالین نهد و
 راست بر سینه نهد و صد بار ایماحت گوید دل او زنده باشد و اگر با وضو
 نخته باشد زودتر بیدار شود و آورده اند که چون بنده مومن با وضو
 حسنه ارواح او را فرشتگان بالا برند در تحت خوش محبه مکنند و در وقت
 بیدار می گریخته بازی آرند فاما چون بوضو بنشیند ارواح او را بالا راه ندین
 ملک پایان دستندش و باید که گاه ترخیر و نماز نهی یاد کند و باز در خواب
 که غیر فرموده است صلی الله علیه و سلم الصلوة بین التومین فاگر قوت این ندارد
 پس پیش از طلوع صبح صادق بخیر و غیر فرموده است که اگر مقدار دوستی
 نرا از صبح صادق کسی پیشتر بخیر و تسبیح افضل است چون کسی از خواب بیدار شود و بخیر و باید

این دعا را هر روز
 بخواند

را و مال اسلام و ما محمد صلی الله علیه و سلم را و سولا و ده کرت اخود تا اند
 من استغفار الرحمن اسم الله الرحمن الرحیم و ده کرت کلمه طیبه گوید آورد
 اند که آدمی را سیصد و هشتاد و دو دل است بر سر گاه و دستا طین
 آویخته است من چون علی الصبح کسی کلمه طیبه و ستادت گوید و ده کرت تخفیه
 کرت اللهم الی احو و یک من ان اسرک یک ستا و اما اعلم و حضرت که مال
 اعلم به نت خسته و رحمت همه و اقول لا اله الا الله محمد رسول الله و ده کرت
 استغفار گوید و ده کرت ربنا طیبنا افساد اللم بعدنا و ترجنا لکوس من
 اجاسر و ده کرت ربنا لی طلت صبی فاحصر لی فانه لا اله الا انت
 و در مفتاح انجمن آورده است که در حضرت از حضرت سادات
 ما و صلی الله علیه و سلم که حق تعالی بگوید که قوس و در دیگرین پس ان کس
 که در سجده و بین آیت مذکور بخواند و ایضا صفت کرت گوید تا محقق بد ااطلا
 سخاک صابح و ایل قنار ربنا انک من مدخل النار فقد صحت و ما لفظ الملیس
 من انصار ما اما سمعنا ساد ما یا دبی لا امان آت اسوا ربکم فامسنا
 ربنا فاحصر لی و ما و کفر عما سبنا تا و تو صاحب الارار ما و اساد ما قدما
 علی سبک لا تحمدا و اوم التمهیک لا تخلف السجاد آورده اند که این
 آیتها را در آن حالت بخواند هرگز در ددان او را حق تعالی تخطا کسی کند و آن آیت
 آیتان اگر کسی اوقات تکرار کند و دای قیامت هیچ گناه ما و دست و در
 این آیتها در سورہ عمران است نزدیک سورہ اسراء و یک کرت گوید ربنا
 ارحم علیا صبر و است افتد اساد النصر ما علی الموم الکما درین یکبار و یا احمد
 دلا و اما الدین استقوا ما لا یمان لا یجیل فی قلوبا علی الذین اسوار ساد
 رؤف الرحیم و ده کرت لا اله الا انت سخاک لی فی کت من الظالمین فاحصرنا
 و لولا کلمها صغیرا او کثیرا سر او علامه طبرانی و ما طما الله گوید آبی حیرت
 تو را و استغفار محمد رسول الله علی الله علیه و سلم و حیرت تو را و استغفار محمد رسول الله علیه و سلم

سه مرتبه گوید صلوات الله علی ائمه علیهم السلام آورده اند که هر روز سه مرتبه صلوات
 بر ائمه است سه مرتبه در وجود او خواند و بحسب توبه و استغفار بیشتر موسی علیه السلام
 و بحسب توبه و استغفار بیشتر داود علیه السلام و بحسب توبه و استغفار بیشتر ابراهیم علیه السلام
 الکی بخیر است توبه و استغفار جمیع اشیاء و رسل توبه و استغفار این عاصی و جانی
 قبول کنی و سه مرتبه گوید ربنا اقبل منا انک انت السميع العليم الکی بحسب
 انکه ذلت و لغزش انبیا عفو فرموده گشت اما ان ضئیر و کبیر و این عاصی فی عفو
 و عافی گشت گوید و عفو خدا و عفو من و از جنات مولانا فاضلنا علی ائمه و ان
 الکی بحسب انبیا و رسل انکه ذلت و لغزش نگرفتی این عاصی جانی را بکتابه ضئیر کبیر
 انگری و سه مرتبه گوید ربنا لا تؤاخذنا ان لنینا او اخطانا ربنا ولا تحمل علینا
 اصرارک حملته علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقه لنا به عفو خدا و عفو من
 و از جنات مولانا فاضلنا علی ائمه و انک انت السميع العليم الکی بحسب انکه
 فی قلوب المؤمنین و عینی حمیری الی مائت و شصت مرتبه من خیر عاتبه و مرم
 و اگر ده مرتبه گوید افضل باشد و پنج مرتبه همان دعا مذکور که در فصل حقوق
 آید گفته ام بخواند و احمد رکعت ان عیسی عدا الله و ابن مته کلته و ان اخته حق
 و ان رحق بر حمتک یا ارحم الراحمین پس چون از جوار بر خیزد اول رکعت را بنشیند
 ناما و رکوع دوم دو بار باشد چون دان شود اول بای چپ بر دارد و سایر آداب و
 و فصل وضو گفته ام و چون از وضو بر آید گوید اللهم عصمتی فی دینی و دنیا و می
 و الاخره و چون از وضو فارغ شود و در حال خشیت وضو بگذارد و رکعت اول بخواند
 فاتحه اخلاص سه بار و دو رکعت ثانی چون اول بعد از آن دو رکعت دیگر در هر
 رکعت بعد از فاتحه اخلاص پنج بار و چون از وضو فارغ شود و در رکعت گوید یا محمد یا
 و بار و یک مرتبه یا رب یا رب و چهل مرتبه یا کریم و سر بر زمین بگذارد بخواند اللهم
 یا خالق النور نه خفته به مشغول این غم کنی اول داد و در بجز متان میر که در و ن
 غارت باشد یا این در و ن غارت باشد یا این در و ن غارت باشد یا این در و ن غارت

را و اما بعد از آنکه ما را بخواند یا الحمد یا الرحمن یا الرحیم یا الرحیم یا الرحیم یا الرحیم
 من الله الذی یخبر رسول الله عن تکلیف ارحم الراحمین او روزه اندک که بخواهد
 اندک که روزه بخواهد این عباد را حقیقی که در تهنیت باشد برآورده گردود و بعد از آن
 آنکه رکعت دو گانه بگذارد و ثواب او را در دست العزیزین بگذارد که اگر احدی را
 بیش است و از عاقبت گذر تهنیت و در رکعت اول بعد از فاتحه آیت الکرسی
 یک بار و کافور چهار بار و در دوم بعد از فاتحه احلاص ده بار و او روزه اندک
 چون حضرت رسالت ماه صلی الله علیه وسلم ثواب این سجده رکعت یارال الله
 یا رسول الله اگر فوت شود ده بار بگذارد که دست چهار سجده بگذارد
 و همان ثواب در پیش گردود و ده رکعت نماز بگذارد و اما اگر
 دست بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه احلاص یک بار و بعد از هر رکعت
 گوید ای کی مرا قه در ذکر و فکر بگذرد و بعد آنکه در نماز سجده و ایل بسیار
 بعضی در رکعت اول بعد از فاتحه آیت الکرسی یک بار و در دوم آیت الکرسی
 یک بار و بعضی در هر رکعت بعد از فاتحه الم سبح که صد رک یک بار و اگر چهار رکعت
 یک بار سلام بگذرد پس در هر رکعت بعد از فاتحه احلاص سه بار بخواند و اگر چهار رکعت
 در رکعت اول بعد از فاتحه یک بار احلاص و در دوم دو احلاص و در سوم یک بار
 احلاص بگذارد و در دهم رکعت و در ده احلاص شود و اگر چنانچه و در ده رکعت
 بگذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه در با قتل ما آنکه است سبح العزیز در دوم
 رسالتی الذی ما حسنه و فی الآخرة حسنه و ما عذاب العار و در سوم رسالت
 الارحم علو ما عذاب فیما و صلب الناس که یک سجده آنکه است الوهاب و در
 چهارم رسالت ما آنکه عار ما صلب الناس لیوم لا رب فیها ان العذاب الخالی الشیء و در
 آیت تهنیت بخواند و در هر یک بار بخواند تهنیت ملائکة است صلیما و در دهم

سجده رکعت
 یارال الله

یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین

عمر آن است گفته ام و در دو رکعت دیگر همان زمانه که بعد از میان گفته ام
و بعد از آنکه نماز تجد را ثواب از حد بیرون است اما گفته اند که چون مصلی این
نماز سر از سجده بردارد بر روز شنبه دوازده کس برابر این دوازده رکعت
پیش او استاده باشند جای پیغمبر آن مثل اول آدم صغی الله دوم ابراهیم
خلیل الله سوم موسی کلیم الله چهارم عیسی روح الله پنجم محمد رسول الله
و چهارم شنبه متقرب اول ایشان جبرائیل دوم میکائیل سوم اسرافیل
و چهارم چهارم متبر خزان صلوٰت الله علیهم اجمعین و چهارم خلفاء الراشدین
اول ایشان چون ابو بکر صدیق بن قحافه دوم عمر خطاب سیوم عثمان
چهارم علی ابی طالب رضوان الله علیهم اجمعین و بیست شرافت
دیدار ایشان از جمله هوای میاست خلاص یابد و به بهشت برسد
و آورده که چند نذاری قدس سره را کسی در خواب دید که چه چیز
نماز نفع گفت نمازی که در شب می کردم و بعد از آنکه نماز تجد بر حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرض و برست نقل امام طائفی که دم
از سالکی و طالبی زند او را واجب است و در ترک آنم بلکه آورده اند
کسی که وردی و او را در خود را بی عذر ترک کند از شومیت او آن ولایت
تمام خراب گردد و الا اهل آن قریه و الا آن خانه و الا خودش مطلق ضرر
یابد چنانکه شیخ الاسلام و المسلمین شیخ سید ترمذی قدس سره
روزی از جانب سجد وقت صبحی برخاست و بپای خانه خود میرفت و فرزند
میان مصطفی قدس سره با او همراه بود و مصلی او بردست گرفته میرفت چون
حضرت شیخ در نیکنامی رسید حکم انگلی میان دو کاوشت جنگ افتاد که یکی
را از بون کرده پیش راند و شیخ تجان ز روش که تمام می بینانی و بی شیخ
جراست شد چون حضرت بخانه آمد یادش آمد فریاد بر آورده که من دهنم که آمد
برین بابا خواهد رسید چون میان مصطفی رسیدن که چه بود گفت ای جان

ن

در این کتاب
مکرم

از این
کتاب

در بیان

نسخه

قدس

حجرات

و اینک من میباید از حسب مامداری منی نماز بخند را قوت که دم ما محض حال خیریم
 و اینها را درین قیصری العبد را با و جعل الحیثه سوا ما را حاصبت این نو که دایم
 العبد منی گفت ماری در دایم دار سرت میباید و الا حرمی آن کو تا کن
 و در کت انتر حسان نوشته دیدم که ما در دین حق و در دین حان خدا و کدر
 معلوم شد که تا بجهت حرکت هر دو جهانی ما من خیر رسیده و هست از دعا و ما در دست
 روری علی اصلاح خون برینش نگاه کردیم که جسم راست او کو در
 حصص نو در سیدم که ای ما در سقی حال صلیت گفت ای حان ما در خون معلوم
 تمام است که در دین مردی را بد و صحریر نو در ایام طوالت که بمار ستاد
 و ما در براه نماز بخندی که از دم ما این رک صحریر که در دایم ما در
 و حرکت شمارا و جعل و استم خون وقت سحر می خواستم که بر چرم که در آهسته
 آهسته اول و داری که دم و جسم ما را می نمودم درین حالت آهسته را دیدم و
 و تحقیق را دیدم که آمد در حست نام زد که حست بر آید چه می نویسی بر حقی که کند
 از جبار سال و مات خوا می مات خون در آن سال جبارم و مات سال
 حتمس سو کو نو و و بعد از عمار بنجه سر بر من مهد و ضد و یا بر ده مار
 ما بعد کو بنجه او ما ضد بقان ما ضد و ضد ما کو بد سحان العبد العبد العبد
 و بعد و استعد العبد منی کل من سب الوت الله و ضد ما استعد العبد العبد منی
 لا اله الا هو العبد العبد العبد و ساله التوت و ضد ما کل طیر و ضد از آن
 دور کت عمار و بگر صلواته العاصفین در کت اول من از کت بنی لا اله الا هو کت
 و بچم دم العبد العبد گوید بر حد که تواند خدا از معود و قسمیه فاخته بخواید و ضد
 از فاخته بنجه را خلاص نموده و منم العبد العبد گوید که تکلف منم کس در
 نفس حق و در کوم بعد از تسبیح که کوم دم العبد العبد گوید و تقویر منم آید
 دم العبد العبد گوید و سجده و در سجده و در سجده که منم العبد العبد گوید
 بچسبید آید منم دم العبد العبد گوید و در سجده و در سجده که منم العبد العبد

گوید در رکعت دوم قبل از فاتحه بیست و دو اصدانند که بگوید یا حی یا قیوم
 سلام سر سجده و نهد و این را با حی را بخواند بر با حی غش تو رفیق را زمین
 زخمه تو خنک نواز من باد و از سر مر غش تو سر مر دو مرا و این سر مر دو مرا
 نواز من باد باید که چند کرت این را مکرر کند و محبت حق جوید و درود این
 نماز خود را و ماسوی اصدرا در فردا نیت استغفر و اسبیر اند و بادی برای او
 گذارد و بعد از این چهار رکعت نماز عین بگذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه
 یا الله و در دوم بعد از فاتحه صد بار یا تمکن و در سیوم بعد از فاتحه صد بار یا حیم
 و در چهارم بعد از فاتحه صد بار یا وود و بعد از سلام این در و دو گویا هم صل
 علی محمد و علی آلی محمد و بارک وسلم علیه و صل علی جمیع الانبیاء و المرسلین تسبیح
 ملائکه المقرن و علی عباد الله الصالحین و علی اهل طاعتک اجمعین و در چهل
 مسهم برکت یا ارحم الراحمین اللهم صل علی محمد و عترته بعد و کل معلوم که در این
 دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم اللهم اعنی بحبایک و اننی بحبایک احسن
 تحت اقدام احبایک و صلی الله علی علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین و این را اگر بعد
 از نماز برای حاجات بگذارد آرزو ده است و بعد از آنکه این دعا را مقصد تو
 نه اند اما چون حاجت فقیر تو ده که درین حالت می کرد و بیان کردم و بعد از آنکه
 این دعا بخواند اللهم ارزقنی حبک و حب من احبک و حب متابعه احبایک و نیز
 صبا و مسارا انید عا و مکرار کند دعا این است اللهم ارزقنا حقنا و ارزقنا
 ابناء و دارنا الباطل باطلا و ارزقنا احبنا به او روزه اند که حضرت است بنا
 انید عا و مذکور را بسیار مکرر می کرد و بدان امی غریبه که حضرت سالن شاه
 صلی الله علیه و سلم همیشه و حقیقت بود و باطل را بر و کار بود و مکرر آنکه هر چه بود
 است باطل است پس حضرت از ماسوی اصدرا و عباد طبع سکر و نایبی مع اصدرا
 لایسی فیه ملک مغرب لانی مسل همیشه باشد و از اینجا در آوان استغفر
 نفسی ازنا الا سماء کما سی منی حیائکم تو توئی و قیام ایشان تو هست و در حبست

این دعا را در هر روز
 بخواند و حاجت او
 برآید

میست و سب مرا نهای و سر بخوید اللهم ادر فی حلالا طهرا و استغفره
 صا حاکم و حاکمنا اجمعین و بعد از این بدار که در شرح مشارق است که
 عابد را با مساه و تاق است و ترا بعد از بیج ادا می کند عابد فانی را
 محاسن اخلاقی است و در اول است بکسب و آورده اند که حضرت عابد
 صلی الله علیه و سلم و ترا که کرب میکرد اول در عبادت و بیج میکرد و در
 حاکم میکرد و در کربش عباد بیج میکرد و در اول است عابد و در
 سو و یاد که در رکعت است بدار که اگر آنکه لا و تر گوید در رکعت اول عابد
 ارفاعه ادا از رکعت الارض یکبار و در دوم آنکه آنکه یکبار و نیز در رکعت
 در رکعت اول عابد ارفاعه آیته الدن ما یرجع الحجاب و در رکعت دوم عابد
 ارفاعه را آیتا ما ازلت و آیتا الزلزل فاکساع السابین او و در رکعت
 هر که در اول است برابر با الله گوید آمده شود و اگر در دوم را بگوید مرد
 صلح گردد و اگر سه برابر را بگوید و اصل حق گردد و اقصای حاجت تمام گردد
 قدس بر گوید است هر که سه برابر با الله گوید بر حاجتی که داشته باشد
 برآورده گردد و در هر که عابد بر نمازی که بر رکعت بخوید اسعده الله سبحانی
 که داشته باشد بر آورده گردد و در هر نمازی که او را اختیار دارد و وقت
 مستند لی کل عین و لها عات از روز در دست متوال می آید و با اصل
 این است که در دست ادا کند اول چهار رکعت و اگر در دست رکعت اول عابد
 آیت الکرسی بخواند و در دست عابد ارفاعه الحجاب و بار لا اله الا الله
 سصد بار و در رکعت عابد ارفاعه لا اله الا الله جل و الله و تسبیح و تکرار
 در همه سر حمد و در سجده عابد تسبیح سر حمد و در عکس تسبیح
 و در سجده دوم عابد تسبیح سر حمد و تسبیح این نماز را تمام می است که
 دست از خود و ما سوی الله شود و بر برای او ادا کند و از رحمت خود خود
 راحات دهد و بدار ادا کند و ادا کرده شده برای او مگر یک لا اله فی

در بیان و در بیان
 عابد و در بیان

کل داند و در راه الله است آنجا که چیزی کند مشکلمان گفته اند که لا یعبود الا الله و لا
 گفته اند لا یعبود الا الله و دیگر چهار رکعت نماز کن چگونه از برای نجات دین
 دنیا داری و رکعت اول بعد از فاتحه اخون امری الی الله بار در رکعت ثانی بعد
 از فاتحه الا الی الله قصیر الامور صد بار در سیوم بعد از فاتحه نصرت الله قدوس
 صد بار در چهارم بعد از فاتحه انا فتحنا لک فتحا مبینا صد بار و بعد از سلام
 عفر الله ربنا و الکیل قصیر صد بار بعد از سر زمین هند و صد بار استغفر الله
 گوید و حاجت خود عرض کند بر آورده شود و حکم باریتالی چهار رکعت نماز حاجات
 دیگر هر رکعت سورت فاتحه چهل یک بار و خلاص یک بار بعد از سلام
 خدا رب بر زمین هند و چهل و یک بار گوید یا ای و یا فیوم یا فخر یا فخر
 هند چهل یک بار گوید و حمت الوجوه یعنی القیوم و حاجت خود عرض کند
 و دیگر چهار رکعت نماز اگر حاجت دنیا داری داشته باشی روا کند و اگر
 حاجت دینی باشد در شب ادا کند در هر رکعت بعد از فاتحه انا انزلناه انزلنا به و السلام
 اللهم سبحان الله العظیم و حمده و ثنائه و مدحه سبحان ربی الاعلی و مجدک ربی و بعد از آن
 سلام است یا استغفر الله الذی لا اله الا هو ای القیوم غفار الذنوب سائر القیوم و القیوم
 من غیر غفر الذنوب و سائر القیوم و سائر القیوم و سائر القیوم و سائر القیوم و سائر القیوم
 چهار رکعت نماز استغفار که کفایت کنی تا آن صغیره و کبیره است در هر رکعت بعد از فاتحه
 قلنا انما ندان لم نعترفنا و در حقیقت کفایت کنی تا آن صغیره و کبیره است در هر رکعت بعد از فاتحه
 و بعد از تسبیح رکوع نیت کرده بار یا غفور رحیم گوید و بعد از تسبیح و تحمید و روضه نیت کرده بار
 گوید و در هر دو سجده بعد از تسبیح نیت کرده بار و در سجده نیت کرده بار و بعد از سلام
 گوید یا استغفر الله الذی لا اله الا هو ای القیوم و القیوم و القیوم و القیوم و القیوم و القیوم
 بار و سر زمین هند و بار گوید اللهم انی استغفر الله ربی من کل ذنب و انی استغفر الله ربی
 و خطائهم و علانیة و اتوب الیه من ذنب الذی اعلم و من الذنب الذی لا اعلم
 انک انت علام الغیوب و غفار الذنوب و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

گفت می شنود و پیر و جوانی فرستند دیگر نمازها حاشا نموده است و در هر یک
 فاشه چهار بار خنده ادا خواهد و اهل صومعه را نیز که در آنجا است و در هر یک
 ام که یکبار فاشه در نماز ادا خواهد و یک بار اهل صومعه و شیخ را که در صومعه است
 گوید و این حقیر روزی برای حاجی کرده بود و قول اول در حال برآمد و بعد از آن
 بخوابد و اسناد و عادی بر رگوار روزی حضرت رسالت ماه مهر میل را گفت
 که ما حاجی حرامی که عفت و صوب و پست پس برای صورت خود را حرامی
 گفت ما رسول الله در میان مدینه حرم حضرت در میان رفت مهر میل
 مرد مال خود را ملای کرد و در صدق نامه محبت رسید و حضرت بهوس افتاد
 حرم بهوس آمد گفت ما حاجی از شما کسی کلام ترا صد گفت از من بیشتر می گویی که از
 است زیرا که او را صوب صد است و بر مراد حرم تمام رخسار میل کلامی دارد
 و مهر میل گفت که اگر پس پس بگویی که مرا است برادر سال دینی اده برم از
 طرف ماطوف و دیگر او را حضرت و حضرت در مودیا حاجی از مهر میل کیست
 کلام ترا صد گفت از مهر میل کلام است که معتقد در دارد و بر مراد حرم
 تمام رخسار میل است اگر مهر میل عفت خود در گوشت مهر میل در مود
 مهر میل ماطوف دیگر برسد و او را حضرت و حضرت و مهر میل
 کسی کلام است گفت مهر میل حاکم که مگور مالای که بگیرد و حرم خدای
 کلام است که حضرت برادر دارد و در مای مای دیگر میل برادر سال راه
 است روزی از حضرت رسالت اهل مهر میل انعام کرد که مایا اگر حرم
 حرم و اسامی در حال خطاب حضرت حرم مودید که در مودید آورده اند
 که حضرت برادر سال ملک پس بر مایا عفت کب و مکتبه متده است آمد
 مایا انعام کرد مایا تو مودید مایا حضرت برادر سال بر مایا عفت مایا
 مایا انعام کرد مایا تو مودید مایا حضرت برادر سال بر مایا عفت مایا
 مایا انعام کرد مایا تو مودید مایا حضرت برادر سال بر مایا عفت مایا

در این
 روز

عزت برونند که برین که چند سال بریده گفت بر همه محبت و یک نفر رسال
گفت بن منی که چند بالا رفته چون نگاه کرد تا ساق نرسیده بود پس
حجاب حضرت در رسید که ای اسرافیل تو باین عظمت در مدت
بیست و یک نفر رسال بریدی اما چند کرت برای تو افتادند تا ساق
او رسیدی پس بر مافوق او تا ابد الابد از سرسی احوال لایق تو این است
که فردوسی پس اسرافیل عاجز شده باز گشت حضرت رسالت براه
گفت یا انی جبرائیل از عرش چیزی کلا ترست گفت یا رسول الله
چون عرش عظمت خود بنارید خداوند تبارک و تعالی ماری میدا که در
دوران باز کرده که عرش در میان دامن او چون سبده اند بے نمود
خدا ای تبارک و تعالی این اسماء و خود از محبت این اسماء معظم
یک طرف دامن او بالا و یک طرف پایین ماند و خشک شد و عرش
چون سبده اند در کام او می نمود و فضیلت آنجا بسیار است اما مختصر کرده
بسم الله الرحمن الرحیم یا نور تنورت بالنور والنور فی نور نور
یا نور الله یا نور نورزت بالنور والنور فی نور نور یا نور الله
یا جلیل سلکیت با السجالی والجلالی فی ملال حلاک یا جلیل الله یا
جلیل سلکیت با السجالی والجلالی فی حمان سماک یا جلیل الله یا واحد
توخذت بالوحدانیة والوحدانیة فی الوحدانیة یا واحد الله یا
یا فرد فردت بالفردانیت والفردانیت فی فردانیت فردک
یا فرد الله یا علیم تعلکت بالعلم والعلم فی علم علمک یا علیم الله
یا رفیع ترفعت بالرفعة والرفعة فی رفیت رفعتک یا رفیع الله یا حفظ
تحمطت بالحفظ والحفظ فی حفظ حفظک یا حفظ الله یا واصل توصلت بالوصل
یا واصل فی واصل وصلک یا واصل الله یا فاعل فعلت کفعل فی فعل فعلک
یا فاعل الله یا فاعل فی فاعل فاعلک یا فاعل فی فاعل فاعلک

جعلت اکثر مردم پس بر قصد غافلان شاید که پیرایه می و بختان هماد
 گیتی لغو که علیه اسلام النوم رخ الموت چنانکه آورده اند در کتابت دلان
 که چون وقت سحر شود حق تعالی بر آسمان دنیای آید و ندای کند که گیت
 که درین وقت ازین حاجت خواهد تار و کنش و گیت که فریاد خودین آرد
 بدرگاه من آید تا قبول کنش آورده اند که چون کسی از صبح بستر
 بیدار شود و بر خیزد و بر جفت او مستغرق می شود و چون بیدار شود و بگوید
 علیک السلام یعنی لعنت من بر تو باد و حسیان تو همیشه خواب آورده و خواب
 تو از حسیان تو زود اکنون حل این منی کنم که حق تعالی خود در آسمانی آید
 حق تعالی از مکان یاز جفت و جانب و رفق آید من منزه است و گویند که این
 مذکور است که انما چون محکم اومی گویند اضافت بدوی کنند اما اهل حقیقت
 را جواب دیگر گویم چنانکه می فرماید فردی صحیحی کرد سوالی که بگو حق کیجاست
 گفتم آخر صحیحی در همه جای منیم یعنی از ان جهت که وجود نامند و قیام نامه
 ماسوی الله اگر چه ممکن نامند لا ممکن است در نظم تحقیق پس چای را میند انم
 مگر او زیرا که خیر و جای موسی خبر نامی پیش میست چنانکه گفته اند بیت که آخر
 کو خیر کوشش خیر موسی الله الدامانی العود و چون با حاطت با همه شایسته
 محیط است که داند علی کل معنی محیط پس گویند و شنوند و بنیزه و ندان
 گشته اند و گفتن و شنیدن و دیدن و ندان کردن شنید اند مگر از خود خود میگویند
 و می شنود و می بیند و ندان می گویند اما این کار سر باز ان است و بر کسی را
 و ضللت مگر عارف حق و درویشان عارفان گفته اند بیست
 اگر ز کوه فرو افتد آسمان شکسته بونه عارف است که از جای سنگ بفرود آید
 لغز اند و آورنده این سنگ نیست مگر حق پس بر چه چیز حق آید راضی باشد
 والا دعوی عارفی نه کند احوال نماز را بیان کنم که در صفت او آورده می شود اول در
 رو حبه بود از نظر چهار جهت و بر یک جهت و گرت فاخته و کافرون خلق و الناس

صحیح
 تعجب
 و در آنجا
 نیز صحیح

در بیان خدا
 و بی خدایی

از کائنات و در اسلام میثاق و پیمان است و معارف و معانی و معانی و معانی
 لا حول و لا قوة الا بالله العلی اعظم و لو ان اهل النار لكانت اسیار است
 و آنکه در نظر غیر آمده است و در میان این معارف است و در حق حدیث نبوی
 علیه السلام و سلم وارد است که درین مختصر گنجد و سبب از طهر چهار رکعت
 نماز قضا و دیگری و بیت میان کند است که در تمام نماز اکتتم چهار رکعت نماز قضا
 نماز اگر ارس حوت شده اند در همه چهار رکعت نماز قضا آیت الکرسی
 یکبار و اما احتیاطاً تا آخر نماز آورده اند که بعد از وفات دستان
 صحابه اختلاف مدعی گشتند که اگر حضرت حال نشود امام که است سلام
 قضا نماز او قضا می شود و نفسی گشتند حمل ساله قضای او در حائض و زانی
 فاطمه زهرا بر می رسی الله شما گفت که من از حضرت حال نشود امام که حمل ساله
 قضای او قضای خود را رسیدیم ما رسول الله اگر این مقدار را در حوت شد
 تا تکبیر است و در نماز او جای شود و تسبیح نماز جمعه بخواند حاجی یا مضموم
 ان نفسی حاضی و انفسی من سواک صد ما راجع اند و برای کفایت مهابت
 بر دو حال صد ما راجع است یا سبب الاستساضه اصح که با ما
 یا تسبیح الالوالب و در شش جمله باید که اید غای مذکور بخواند و در تحریف
 الصلوة آورده است اگر کسی را نماز بسیار حوت شده باشد در
 دو رجه نماز نماز طهر دو رجه رکعات نماز که اید و سلم و بعد از آنکه
 در هر رکعت اعلان نماز ده نماز رکعات هر نماز می او شود و البصا در خبر
 است که چند الله انصاری از حضرت زین العابدین علیه السلام رسید
 که اگر کسی را نماز بسیار حوت شده باشد یک رکعت گشت باید که در هر
 دو رکعت است شده که در وقت صحی و در میان او و غسل کند و در هر رکعت
 نماز دو رکعت نماز که اید و در هر رکعت نماز فاححه احتلاص یک بار
 اند که هر رکعت نماز و نالت و بیج سلام شود البصا آورده اند که سبب

این حدیث
 در کتاب
 الاستساضه

و بعد آن کوششی برای یاد و رحمت مآلند و اگر غلبه ناخفته را تصدیق کند سرشته
 بهای العیاس خواند و اگر در آن سوره سوره روم و سوره حکمت بخواند
 خوانده و مسوده را پیش دوش کار سازند و نیز این سوره بخواند اگر در سوره
 است و سیوم ماه رمضان بخواند بر همین حکم دارد و در سال
 سه بار بوقت غالم دین دهم هر که در سوره این نماز بخواند بر حاجی که در سال
 در جواب سید باید که در سوره او کند پیش از آنکه جواب کند تسبیح رکعت
 نماز در رکعت اول تسبیح صفت بار و در دوم و لیل ادا یعنی صفت بار و در سوم
 و الصبی صفت بار و در چهارم صفت بار را لم تسبح و در پنجم صفت بار و در ششم
 اما امر لاه صفت بار و نه و این دعا بخواند اللهم یا رب ابراهیم و موسی و یوسف
 اسحاق و یعقوب انت یا رب مرسل الصف و مرسل التور و الاعمیل و الزبور
 و انحر فالبانی فی مسای به الدلیله امر یا انت لا علم ذکره بار غای که صفت سید
 در در غای سر رک و اگر دومی شود اول که تسبیح در آنکه تسبیح در آنکه تسبیح در آنکه
 گفته اند که هر چه در آن سال می شود او را بر آمدن و مردن و کل مخلوقات و افعال
 انسان آن وقت قدری کسر و فرسنگان آسمان زمین بنامه این صفت که تسبیح
 جمع می شود و آن کسان را از حق آمرزش می جوایند که در این تسبیح و تسبیح
 و عز و ملک من عبادت الله متعول است و در خضر صفت که حضرت رسال
 ما و صلی الله علیه و سلم فرمود اگر کسی غای و بار را که از ظلم و فقر و غنا و
 حق بدد هر از این نماز که اگر در آن است سرگرت اما امر لاه یا ارحم الراحمین
 حال الله فی الدلیله القدر خیر من الع مبر آورده اند که چون از خضر عز
 خطاب بجان آنکه آن صفت بهتر است از هزار ماه من معلوم شد که طاعت
 به تصدیق در دوی نتر تر باشد از طاعت و تصدیق بر بار آورده اند که
 کسی هر ماه بر از جمله و یا بر از است و یا بر از گا و یا بر از گوشت و یا بر از مرغ و یا
 بر از مال و عیون ملک من منافع الدنیا به بدیدم و یا در هر ماه بر از رکعت نماز

در سال
 در روز
 در روز

در سال

نگذارند پس بهتر از آن این باشد که درین شب یک چیزی ازین چیزهای مذکور
 بدو و یا یک رکعت نماز بخنداد و مقتضای کسب از حضرت رسالت پناه صلی
 علیه و آله وسلم که سه شب در شب بپوشیده شده اند اول شب مولاج در شب
 و شب رات و شبیان و شب قدر در رمضان پس بنده مومن آشنای که در
 هر شب از شبهای این ماهها چیزی تصدق و عبادت نکند تا اگر شب قدر
 را یافته باشد و یا شب رات و یا شب مولاج را یافته باشد و فضیلت این
 شبها از آن است که اول کلام الله دره نازل شده است بر حضرت صلی الله علیه و آله
 پس بنی ملک محمد عبدالمعین مسعود چنان گفته اند که مایان خادمان حضرت
 رسالت پناه بودیم و در ماه رمضان اورامی دیدیم که بعد از گذشتن نوزده
 روز حضرت رسالت پناه در نیمه شب بامیدار می بود و بخواند که غیرت ماست
 و در اتفاق همه صحابه رضوان الله علیهم جمعین بر آن است که شب قدر است
 و قسم باشد درین شب دوازده رکعت نماز در هر رکعت قدر از فاتحه انا انزلناه
 و بار و اخلاص باز و بر و ایتی لب رکعت و بر و ایتی صدر رکعت همه تلاوت
 مذکور و اگر همه در یک شب دشوار شود پس باید که دوین شبهای که از نوزده
 ماست و نیمه شب حید رکعت ادا کند ذکر شب نور و رحمت فطر و عید
 الحین چیزی را گویند که کسی را از اندیشه وفات و بلیات باز دارد و نهانشکر
 مسلمانان را نیز عید گویند و همایی را نیز عید گویند و فطر از آن جهت گویند
 که صایمان ماه شریف را در و افطاری شود و آن چنان بود که رانم خاصه
 و بجا درین زمین محمد بن رسول عید فطر بر ایشان قیامت صغری شده است
 و بر و ایتی بجا به بار چون طوفانی نوح و مسخ قوم و خیر ملک من آیاتهم پس
 چون محمد از ایشان مجوس شد صلوات الله ان غم داند و از بزرگت او بر طردنی
 شد زیرا که جهودان و ترسایان آنان زنای که این شب و این روز نباید در
 شب در روز در گریه و زاری و تضرعی باشند که مگر باز معاد اطلبای ایشان

در بیان
 شب قدر

مذهب الی حنیفه نماز و روزه و عیدین برین طریق است و تفسیرات تشیع از باباد
 حید فطر تا عصر و عجب نماز گوید و راه برای عیدگاه و حق نیز تفسیر تشیع
 گفته باشد و تفسیر تشیع در اصحی از باباد و روزه فطر تا عصر و نحوه قول امام
 اعظم نگویید تا شب نماز شود و در روز عید فطر دو رکعت نماز دیگر گذارد
 بر رکعت عید از فاتحه انا اعطینا سه بار و اگر کسی را قوت قربانی نباشد
 روز اصحی باید که همین نماز مذکور را او کند ثواب قربانی بیاید و نیز در روز
 عید چهار رکعت نماز گذارد و در رکعت اول عید از فاتحه سبح اسم الله
 الذی در دوم عید از فاتحه و انشس در سیوم عید از فاتحه و الیل و در چهارم
 عید از فاتحه و الصبح و اگر این سوره ها را نماند باید که در هر رکعت عید از فاتحه
 اخلاص یا نرده بار بخواند و چهار رکعت نماز خوشنودی حضان که در رجب گفته
 شده باید که در هر دو عیدین و منعم ماه ذی الحجه و ترویه که ششم اوست
 حوفه که نهم اوست و در آخر جمعه ماه رمضان و وقت چاشت گذارد و هر چند که
 حضان بسیار داشته باشد نشود نشوند قصه حید اصحی آن است که بابا آدم علیه السلام
 در شب نیمه ها گوناگون پرورده شده بود و وزی و پیش او حوی برید با اوم
 او را بیدار شود و محبت اوست شد و در عجب او و دید هر چند بابا آدم بدو تشریف داد
 از وی گریخت تا که بابا آدم بختی دیگری شد و افتاد و در خواب آورده اند که اما حوا
 بیلمی حب او میداند چون بابا آدم بیدار شد او را در پیش خود نشسته دید گفت
 انت یعنی کنش گفت اما حوا که منی حوا می توام آدم خوش تاوست نه اندازد و درین بو
 قهر جبرائیل آمد که بغیر نکاح دست دراز نمی باید کرد خدا می خود میل بخوبی خودی کام
 ولی زبان نکاح او را ببت و فرمود و اکبر و روائی و اعطت از برای و حق کلمه
 عنبی می اما بی است یا ملائکتی سکان السموات و الارض ابی قدس و حب آدم
 بیخ و حوا لامسی علی صداق ان لا اله الا انا فلان محمد بن محمد می رسولی با اوم
 و حوا را اسکتا جنبی و کلام من ثمرتی و لا تقربا بیده الشجرة اسلام علیکم و رحمتی

در بیان
 قصه
 نبوی

و این روایت در دستور انقیاد آورده است و که انی قصیر الدرد و حجه و الاثر از
 من چون عقد میان اینان بسته شد و سگال تمام بهت محسوس شد و
 طعنهای ارباب بر ارگل در محال و در چو اسر آوردند و در لسان حلیه
 شدند و ما ستمند و ساد می کردند من ارض سارک و قنالی بد است که
 که یا آدم بد احدی کن و خدا و داد که الی لوم العاصه و خدا در دنیا می نمود
 حکم خدا بد که انسان را از بهت بکشد در این مایه پس فتا در بر کسی
 است و در این مایه پس اوقات آن بود که بر آسمان به میرفت و بحال الله و
 محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بر آسمان می تواند برآمد چون گفت ای اسما
 که بیا تا که در دوازده بر کنکر و بهت بسته بود و چون بد گفت چه شخصی و کرم
 برای جلبت پس گفت که من سیده ام که حکم خدا برای من است که تا را در دوازده
 و آدم و اما جواب ارباب می گفت که گفت چه باید کرد و پس گفت اگر مرا کسی بدست
 در آورده من کار کنم که شما را بدست خداوند حکیم رسیده و من
 نقد اما گفت مادر که من او را می گویم در آورده باشد و او را بدست
 که در دوازده در این اما جدای را مار که که ترسیدم و می و حجت مالی
 آورده اند که پس نصحت او را قبول کرد و جسم مار که مار که نکات
 و دوازده رسید چون مادته خواست بهت آن می تنگ و در این او آورده اند
 که چون تنگ و مار ارباب برآمد و در این غافل گردان آنرا
 سلطان بزرگ افتاد و در حجت حمرونه ارباب بهت حرام است که آن
 می سلطان بهت چون سلطان در بهت در آمد و در این اما خواست و گفت
 ای بی بی حکم خدا برای من است که تا را و اما آدم و مار و طاعت من را ارباب
 بریدن کند اما بعد می گویم اگر مولی کسی شما بدست اما خواست و گفت که پس شما
 گفت اگر بدست که در میرسانت بخورید تا را بریدن بدست و آن بدست
 که بد بود چون اما خواست بدست بدست خود را مال گرفت حتی که اما خواست

در دست سلطان
 در دست سلطان

از جا برخاست و رفت سمع را بالاتر نهاد اما او دست پنهان خفت بخندانه بر پدای او
 شکام دست بلند افکند و دو دست او ناله برآورد و باقی او داشت که سر او را
 شکستند از خجست است که این اذام را در بعضی شستن فرض کرده اند
 چون بابا آدم آمد از ابراهیم بنبت اما حوا بدو نمود بابا آدم بمیل کرد که اگر از خجست
 دور و بفرین است این حرام است و ندانست که این از نسی بنبت است و بعضی گفته
 اند که فراموش کرد از خجست است که او را این نامیدند که شتی از نسیان
 است و آن فراموشی را گویند سه دانه بابا آدم خورد و دانه اما حوا در حال خواب
 بنبت از نسیان بریدند و در برینه محض نذند حتی که اگر نزد کاشانه خجست
 فیر شد آن نیز از نسیان می گرفتند ناگاه حیب انانی که غلط باشد از نسیان
 پیدا کنند گرفتند و در نعل و شتر نگاه نمودن می کردند ازین جهت موسی بنبت
 برین جایگاه دیدارند و چون بدرخت انجیر نیا که گشتند انجیر برگ خود را
 اما بچ برگ بود اما حوا پوشید و دو بابا آدم علیه السلام خطاب حضرت خوت بر
 انجیر شدند که انجیر اردو رخشان بنبت برگ با نسیان ندادند تو خبر دادی
 انجیر گفت آری همچنان است اما من همان سخن قدیم شما را یاد داشتم
 که شما گفته بودید که در زمین دوستی بیاوریم و او را خلیفه خود و اتم از جهت دوستی
 شما و آدم پس خطاب حضرت خوت در رسید که باریک نمک من در میان تو
 است و از این بدانکم و بر موسی که از شما بخورد او دوست من است اول در
 بنبت چهار نفر بودند و بوقت بر آمدن پنج نفر شدند اول سلطان را بدید
 را بعد از طاؤس بعد از اما حوا بعد از بابا آدم پس حکم باریجالی شد بر بار که برو
 تو دشمن فرزندان آدم باشی و دشمن دشمن تو باشی و طاؤس را نیز همچنان
 گفت پس میان بابا آدم و اما حوا فرقت افتاد بابا آدم بنصده سال در سر لند
 روی بر خاک نهاده افتاده بود که سرگز درین مدت بالا رفته بود و آورده اند
 که روزی دو بختگان بر او گذر کردند آب چشماتش چون دو جوی می این شد و بود

از جا برخاست
 شکام دست بلند
 افکند و دو دست
 او ناله برآورد
 و باقی او داشت
 که سر او را شکستند
 از خجست است
 که این اذام را در
 بعضی شستن فرض
 کرده اند

آن کسکهان در آن آنچو پدید ناگید مگر گفت که چه حوس و آلی و چه خوشنوی بطیب
 است اما آدم گفت یارب کار سده با حسان که وی که کسکهان با حوال قنبر
 سمید مد در حالی بهتر حرائل آند و گفت ای آدم کسکهان سرچ می گوید ملک
 تمام حمت خورده اند این آست حتم تو را در خوشنوی است در آن حالت
 سر بالا کرد وقت صبح صادق بود و چون طریق طریق رسید در و نوشتند
 لا اله الا الله محمد رسول الله اما آدم گفت یارب ایچیه نام است که مستقل
 نام سما نوشتند است گفت اس نام یکی از اولاد سما است که اگر او بی نوشتار
 میدانی که دم و بجا و دوست پس یارب تو باید اما آدم گفت یارب بحر مت
 آن نام خطای در میان خطاب رو شد که شمع نمک و روی حرم مرا بخدمت خود
 اما آدم در دست سما بود اما سرده و دست از دره نام صحن حول آبی رو شد
 دست سیم حصد و خود او سعید شد و در دره دوم در حصد سرده سوم نام و
 سعید شد این حمت امام صحن حواسد و حوال از سر ایدیت حوات آند اما
 حوا را یاف خوشحال شد این حمت آن موضع را حوات گوید و یاف کلمه
 را در دو حوا بر دکل در بحال آوردید و بر ایتان بستند و گفتند احمک
 و عهد اولاد و کانی قوم الدس می قیامت پس حید صحن ازان پس آمد است
 و یحکاب اول اما حقیال است که ایتان گوید و سما مد کلا است در آن
 عامد گل هر که حوا بد گل را بود بر آنکه چون ملک اما آدم و ملک حوا و کلمه
 را می او آورده سده بود در لی کجای رخ مگردن بدان اگر کسی می باشد
 ماند که بعد از ادا نماز حاجی در مالی کند و اگر رستخیزی باشد شربت که حوا بد
 که آینه را بدست خود در تن کند و منقول است از لی فاطمه زهرا علیها السلام
 چنانکه حضرت رسالت ماه خون در مالی می کرد تمام اهل بحال خود را
 وی گفت که هر که این حوا را در زنده سود آورده اند که خضر
 رسالت پناه یک در در مالی صد استرا حوا اما سیده به حقیقت صحت است

در حوا
 در حوا
 در حوا

بدست خود درج کرد و با بعضی را مرتضی علی فرج کرد و حضرت رسالت بیانه و جانور
 قربانی می کرد یکی از برای خود و یکی از برای میست خود و میگفت بهترین ایشان من
 آنکس هست که در جانور قربانی بکند یکی از برای خود و یکی برای مرغان و ضحیه باید
 که سه روز بعد از عید نیمی توان کرد اما اگر خرید بود و آنچه نکرد تا گذشتن ایام
 بعد از آن همین را بر فقیران تصدق کنند و الا قیض تصدق کنند. او دانند
 که اگر کسی مالک اضباب شود و زکوة بدهد مال او تلف شود و تمامه زکوة از مال او
 ساقط شود اگر مالک اضباب قادر شده بود و صدقه و قربانی نکرده بود
 از ذمه او ساقط نه شود و اگر عاشق و ره که دهم ماه محرم است
 باید که تمام شب را بگذرد و فکر زنده دارد و خواب غفلت نه در روز و در شب
 می باید که بسجاسه کرت بخواند یکی در اول شب باز در میان شب آخر شب
 و چون روز شود در وقت صبحی غسل کند و بعد از نیت وضو چهار رکعت نماز
 بگذرد و در هر رکعت بعد از فاتحه دوازده بار اخلاص و راح امام حسن امام حسین
 سفیان ثوری گفت که من نماز در حق ایشان ادا کرده بودم ایشان را در خواب
 دیدم که روی از من بگشادند و گفتند که یا امیر زادگان گناه من چیست گفتند شما را
 بر ما حلی است که شما را بهشت بریم از حق شما بخریم و داریم معلوم باد که این ده
 روز دهم ماه محرم بر اعم ماضیه فرض بود و بالفعل در روز عاشوره حضرت فرمود که
 دار یک دین روز آملون نیز بچکان خود شیریند و اگر یک روز عاشوره
 تنهایی بدارد باید که یازدهم روز نیز روزه بدارد که تواب بسیار است و آن
 نیست که بعضی واقف می گویند که این ده روز روزه است از جهت جنگ
 و جدل بودن صحابه است باید که بواجبت ایشان نایز گرسنه بایم قدامت فوج است
 دین را روزی که شب طعام خورد و روز عادت روزه است و در روز عاشوره
 خشم می کردند نیز سنت است تا خلاف روزه نشود که ایشان میگویند که
 بزیچ پنهان خود در انجمن امیر حسن مزاج کرده بود این مختصر مرفوع است

در روز عاشوره
 در روز عاشوره

و باید که روز آخر دی آنچه روزه داشته باشد و روزه دار باشد که باقی
روزه اول و روز محرم را سر روزه دارد و آورد و اندک آن کس که نواصیام
الدین نامد و مانند که سال گذشته او را هم روزه نولسیده آمده و هیچ نکرده
که درین دور روزه دو سال آنقدره حاصلت می شود و در سال تمام نکرده
است که هر یک نواصیام بعد از سال می نولسید یک بار الی روزه نولسید
دوم محرم است که اول حضرت رسالت ماه در آن دور است میگردد و باید دانست
که بهتر هر شش نکرده و در شش حضرت اسناد و امامت کرد و گفت هر چند من گفتم
و کس نگوید من حضرت مرقوم را گفت که خلع من است و در هر چند من گفتم
و کس نگوید بر آن قوم بهتر هر شش را می دهد و معلوم باد که هر شش نام نکرده
معلم بود و الا همان قوم بد و امام حاکم بودی ذکر صفه بدانکه صفه او را از حضرت
گویند که همه بسیار ازین حاجت میرسد و در ملک انسان و عیب و چون
ما صفر و ناید سن اول یک بار از طای مارلی میگزید و در دوم و و برار و در
سوم سیرا و در چهارم چهار برار و در پنجم چهار بار و در ششم شش بار
من باید که در اول شش گفت مار یک بار و در دوم و سلام اول چهار
رکعت یک سلام و در دوم رکعت یک سلام در هر رکعت چهار سلام طاهر
و اخلص سه بار بخواند و مقول است که روزی حضرت رسالت ماه
صلی الله علیه و سلم را در پنجاه صفر و حد محمد است و آن روز که اگر آنجا
خوبی حضرت میبود که از دارالعباده و القاب و دم تا دیدار محبوبی ننگونه او را
بینیم در آن مان بهتر هر شش نکرده و سلام آمد و گفت یا رسول الله ای خدایا
که رخت نما و ما برنج الا اول نهند حضرت خوش حالی شد و گفت هر که
آن ماه را من نما دهم او را فرزند محبت بدیم و آن نواصیام ازین نانی
سبب بر کشتن ماه را اول رحید نواصیام نامد و هر که در روز و از نیمه برنج الا اول
چهار رکعت نماز می خواند بجا آورد در هر رکعت چهار فاتحه اعلاش بگوید

حضرت رسالت پناه دراز و زنده بود ذکر ماه حجب چندی نشت
 حذر اگر گویند چون اول ماه به میزدانند عالم گوید اللهم بارک لنا الهجرت استعملنا
 وبلغنا شهر رمضان ودر شب اول شب رکعت نماز بگذارد و در رکعت
 بعد از فاتحه اخلاص یکبار بدین حضرت رسالت پناه تو ای بن نما
 نجابت بسیار فرمود سلمان فارسی عرض کرد که یا حضرت من میخواهم این
 نماز را همیشه او کنم حضرت فرمود این خاصه این ماه است الا باید که در اول
 شب بر ماه عنوان بکند از و سلمان همچنان کرد قال علیه السلام من ادرك الحجب
 فاعمل في اوله وادخله و آخره حج من ذنوبه كيوم ولدته و لصينا
 در ماه حجب سی رکعت نماز بگذارد و ده رکعت در اول و در حجب در هر رکعت
 بعد از فاتحه کافرون یکبار و اخلاص سه بار بخواند بعد این تسبیح بخواند لا اله
 الا الله وحده لا شریک له الملك له الحمد و هو علی کل شیء قدیر اللهم
 لا مانع لما أعطیت و لا یقصر لما سئلت و لا یفیل ذی الجلال و العز و ده رکعت
 روز یازدهم بگذارد و بعد از غسل بقرات مذکور بعد بگوید لا اله الا الله جل جلاله
 که تا قدیر اکبر و احد اصدا لم یخده صاحبته و لا ولد او در روز آخرین بعد از غسل
 نیز ده رکعت بگذارد و بقرات مذکور و بعد بگوید لا اله الا الله و ده لا شریک
 که تا قدیر و صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد المصطفی الامی و علی اله و لا حول و لا قوة
 الا بالله العلی اعظم رحمتک یا ارحم الراحمین و در روز جمعه اول ماه حجب اگر کسی
 اگر غایب گویند باید که تمام شب را زنده دارد و بپای آورد و اندک در آن
 شب تمامی ملائکه پسمانها و زمین بار بار بیکه مبارک جمع می شوند و انشای میکنند
 از خدا بخوانند که در آن شب بیداری می کنند و بطاعت و عبادت حق مشغول باشند
 و در تمام ماه حجب شب بمرح و بپسندیده است باید که همه شبها را زنده داند و
 بطاعت و عبادت حق مشغول باشد اما اتفاق بر آن است که شب است و چشم
 ماه حجب نیست و یک فتنه او آن باشد که آفتاب دراز و بوقت بر آمدن

در ماه حجب

در ماه حجب
 در ماه حجب
 در ماه حجب

من سبادت السعد وادنا من فوئخ نجات باید و برات سببی نجات است
 و سببی مردم و ران شب چراغها و مستطابا افزونند عین بدعت است
 و این روایت در انیس الواعظین مذکور است زیرا که
 پیغمبر فرموده است کل بدعت محدث و کل محدث ضلالة
 و کل ضلالة فی الهلک و شاید که درین شب بیخ نخورند باختر
 همراه که ثواب بسیار است و اگر غسل باین خوات آمیزد یک
 لذتی از لذت باقیست باید و درین شب سه غسل کند یک در
 اول شب و یک میان شب و یک آخر شب چنان از گناهان پاک
 شده برآید گویا که از مادر زائید و سوره سین را نیز سه مرتبه
 بخواند طی هذا المثال و صد رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از
 فاتحه اخلاص سه بار در روز و برات در وقت صبح غسل کند
 و سی رکعت نماز سه بار در ده سلام ادا کند در هر رکعت بعد
 از فاتحه سه بار اخلاص و این نماز در یازدهم ماه رمضان نیز ادا
 کند در ماه شعبان هر روز صد رکعت گفته باشند عا لاله الا الله
 و لا نعبد الا اياه مخلصین له الدین و لو که در این ماه کون و کرم
 ماه رمضان در خوب رمضان خبری یافته را گویند چون یک
 و چهل و پنج بر سنگ آفته و این یافته یافت سوز و همچنان این ماه
 گناهان و زنده داران استخواند و درین ماه دروازها گشت کشاده شوند
 و در دروازها می فوئخ بسته شوند و از مقبره مسلمانان عذاب برداشته
 میشود و چون وقت نماز تمام می شود و متر جبرائیل شراب طهور و آب
 را به پیش حضرت رسالت پناه محمد مصطفی علیه السلام می آید که
 بنوشد حضرت میگوید که امتان من تشنه آمدن چون بخورم جبرائیل گوید
 که شما خوردید و پس خورده شما را برده در شربت امتان شما اندام

ما اینان کثرت دور افتاد که پس بر کرا نصیب ران پس حورو و حضرت
 خود مسکن مریده گردید و در خلعت گمان عیال حاصل گردید اگر در کمال
 رکعت نماز را کند و در هر رکعت بعد از فاتحه اما نماز بخواند اما سال دیگر که نماز
 کما بیان حق تعالی شد و بعد از نماز ده بار اما نماز بخواند و ده بار در دو
 حق تعالی حسرت دی آسان کند و در تحفه المذکورین آورد و هست
 که امیر المومنین علی رضی الله عنه روایت می کند که حواصی کائنات علیه اصل
 فرموده است هر که گذارد و در رکعت نماز در برشته رمضان بخواند و در
 هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص نماز حضرت فرمود عیال حق تعالی که هر کسی
 دستاورد است به عمری هر که گذارد و این نماز را ده روز در حق تعالی بوی
 هر رکعتی ران بپوشد و شصت گز بپوشد برای او جنات و دوزخ را بپوشد
 و مراد دیگری او در حقان و ساکنند برای او سپهر و در قصری در باران
 لطیف تحب گفت این قدر باید و مود آری خیر این هم باید که حق تعالی
 هر هفته دین نماید اما است بگوید بعد از نماز تراویح اما در قرآن حوالی آمده است
 که اما است حاضر باشد و در ستور لقضات آورد و هست که می تواند
 اما است که در هر یک حضرت زینب باه و مود و مریدان مسجد که آن نماز
 را خلف امام بن آورد و اندک در روز قیامت ماه رمضان هر یک
 کند و در دیروز حق سجده افتد در میان حق بر و نمود که ای رمضان می توانی
 یا صبا نماز من محبت بسیار کشیده اند و طاقت در صبح نماز عیال را
 از دوزخ نجات ده حکم باز میگفتند که بحالت دادم صائمان نماز آن گویند
 این را بطور زانو نشاندن باز گوید که سجده طعام است بخور این پس
 باز گوید بر سر اند جلای است مویانندین باز گوید یا و انداز قیامی
 من اینان بیارند و سوار کردند باز گوید یا رب دیدار سجده بخور
 گوید حق که من دیدار خود را وعده کرده ام بر عیال نماز آن ای

در میان
 ماه رمضان
 مبارک و در حق
 آورده اند
 در روز قیامت

سر بردارد مسلمة در دستور القضاة آورده است که اگر کسی در نماز
 نفل سه رکعت سجده سهو بر ولازم کند و ذکر چند نمازی که مجلس از یادش
 احوال بیان کنم و در عشره مشبره آمده است هر که بگذارد و در شب عاشوراء و
 رکعت نماز در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار بعد از فرائض سبحان سبحان
 عظیم بقا و بارگویی دیگر که دانند حق تعالی گویا او را از نور نافع صوفی گفته اند
 هر که بگذارد شب عاشوراء چهار رکعت نماز در هر رکعت بعد از فاتحه آیت الکرسی
 و اخلاص موقوفین دو گان بار بخواند بعد از فرائض صد بار اخلاص بخواند بنا
 فرماید خدای عزوجل او را در بهشت هزار در هزار شهری و در شهرهای هزار
 در هزار کوشکی و در هر کوشکی هزار در هزار خانه و در هر خانه هزار در هزار گنج
 و در هر گنج هزار در هزار فرش و در هر فرش جوین شست باند و مراد از آن
 هزار در هزار ضرب است یعنی هزار رکعت هزار امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
 که شریف فرمود علیه الصلوة والسلام هر که بگذارد و شب عاشوراء و از ده رکعت در
 هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص یک بار نوا بسیار است و ایضا نمازهای
 لیلیه الرغائب آن هجده اول شب از چوبه نوا بیان فرمودند که هر که در
 که اول شب بخوابد و در چوبه الحسن وقت گویند و در آن شب صدق
 خیرات نبات نمکوست و در روز شنبه روزه دارد و بعد از نماز شام هجده اول
 که از لیلیه الرغائب گویند و از ده رکعت شبش سلام بگذارد و بخواند و در هر
 رکعت بعد از فاتحه انا انزلناه سه بار و اخلاص و از ده بار بعد از فرائض
 بارگویی اللهم صل علی محمد بنی الامی و علی اهل بیس سجده کند و شهادت بگوید
 گوید در سجده تسبیح قدوس بنام و رب الملائکة و الروح بعد از هر بار تسبیح
 بارگویی رب اغفر وارحم و تجاوز عما تبکم فانک انت اعلم بآدم و سجده
 کند یا فقدا رب تسبیح قدوس بنام و رب الملائکة و الروح گوید یا اید عا و در نماز
 سنت یا بد بخواند اللهم اجعل لی نوراً فی قلبی و نوراً فی سمعی و نوراً فی بصری

رضی الله عنه گفت که پیغمبر علیه السلام فرمود هر که بخندد در شب جمعه و در کعبه نماز کند و در هر رکعتی بعد از فاتحه آیت الکرسی یک بار بگوید اخلص بخیارین این از گناهان چون راز و موت و نبویانند برای او سیصد ساله عبادت دنیا فرماید و در حجت القدر دس هزار ستمی در ستمی نیکو خانه بود اگر در خلد تبانی او در ده هزار حاجت و ثواب نماز زوال که در اول آن نماز نفل قنم در تحفه الاخبار مذکور است که عطای کند خدا مر او را هر سومی که درین است قصه می در شب از بر و اید سفید و از دنیا برین نرو و ناهای خود و در شب نه بند و که احکام سفر اول چون کسی غم سفر کند باید که چهار رکعت نماز کند بعد از نیت و بعد از هر رکعت بعد از فاتحه اخلص چهار بار بگوید یا رسول الله بار در دو دست و سر برین بندد و عجاویر بخواند و این دعا طیار امام اعظم رضی الله عنه در شب بخواند و خواننده این دعا را ثواب همان پنج روز است سوخته کردنی او بخواند و چون سفر و ابل بیت با حق تعالی سپارد حق تعالی این اول بیت را سلامت و حکایت جهان آورده اند که شخصی خرم سفر کرد و چون در زن او حالمه بود گفت ترا بخندم و چون از سفر باز آمد زخو در اثره یافت گفت ای عزیز این سفر شما در چه گفته بود که هر که اهل بیت را بخندد سلامت یابد زن من وفات شد چگونه است تا نفی بر او آواز داد که آری سببه دروغ نفرموده است شما حل را بخند اسوده بودید زن را بر و گوز او را شکاف کن چون آن شخص گوز را شکاف کرد زنش مرده و فرزندش زنده بود و سببه منجور و چون بای در رکعت سوره کافرون و اخلص طلق و الناس خواند و بجان من بخندد بخواند بجان شمال بخندد بخواند بجان مشرق بخندد بخواند بجان مغرب بخندد بخواند بخندد که هر که اگر می بر شب همین چهار سوره بخواند و به چهار جانب می دمید یکی شب فراموش کرد و همه را آن شب در آن برو داشتند و مالش را به غنیمت بردند و همان سال را در آن گشتند

در بیان
چهار سوره

والا درویند و فقر کرده بیارم خیر را چون در داین سخن شنید این سخن صفت
در دینش اندر کرد که حاجه باین حجر عیادت تبارک تعالی میکند و من بوجوب این
قوت عصیان می کنم اما چون در خانه چیرنی ندارم فاما حاجی می کرده ایم
و باین میوه زن بدیم و در حال رفت و در خانه جو می در آمد اول چیرنی اندر
آورد و اگر فته رفت و در خانه آن میوه زن رفت چو زن گفت گفت
تغیر را رسماً چیزی آورده است پس آرد و در داد و در پیش تو نه کشید
که من بعد از می گویم اما یک فکر می داشت که ز آن جو را نبر بیارم پس
میوه زن بدیم و آن جو آگاه شده بود که در چیرنی نبرده است باید خواهد
آمد نشسته بود چون در آمد که قندش و فی الحال گشته بود و بیاید آید
قصدا چون در درویند و آگاه در بیاید او را بگفت آید و چشمتش ناگاه
کار در آن ناحیه بود و در آمد سالار کار و آن بر می بارید و در آنجا
آورده و گفت کرده دین کرد چون کار و آن کوچ نموده و در ترف سالار
کار و آن گفت که صبری من بخی میمان من نهمراه مرده و گوهر دین کرده است
بهمراه یک نفر گشته آمد و گوشتش را شکاف کرد و در آنجا افتد اما بحاجت
مغیرت و زنی شده بود در آن قبر سالار گفت من دین زوزن در دم نظر
منعش کرد و منعش شد چون سر در دین کرد و سر او بر دلائی برآمد و آن در
تختهای بهشت که مکمل برز و با قوت بود نشسته دید منی و سر و دین در پیش
نشسته و یک نور عین در پیشش نشسته و کاسه شراب بر دست چون سالار
را گفت مرحبا خوش آمدی بیا و این امامت خود را بگیر میمان را بدود و
گفت بر سالار گفت قصه خود را بگو که بچه کسب بدید و هر کسی که در گفت
روز ما بر شتاب بار خواهد گذشت سالار گفت اندک بگو و در حال اندک
دیگری شود و در قصه حال خود را از اولی و آخر گفت چون همالار بر جانش
گفت برای چه میروی دنیا اندک مانده است سالار گفت دین عسرت

در آمدیم چه گه بنده بماند در گفت اگر قبح را نخواستید مثنوی میرزا حسن
 در می چون سالار رفته به پادشاه و در احوالات پادشاهی و در
 سده امده لود میالار اراک بر آید و چون مرد ما را امید یار که در آن
 که کاروان طالع کس کجا رفتن چ کس حرمه اوج و کس در رسید به کس
 که کاروان طالع کس کجا رفت گفت ای مرد در سولایب بحالی نه گزیده کاروان
 میت و آن طالع میالار رسیدم که در قمر در رفته بود و میران را میگفت
 سالار میم چون حالمان حساب کردیم سصد و نه سال نگذشت بود و چون
 از سر بار آمد ماند که در دریای در خانه و در سبب آید و ترسبت که اول
 مسجد و در اندازان خانه بود و چون در خانه رسید اهل بیت را سلام داد
 و انصاف چون خود کرد در خانه آمد و بایه ای حرمه است و آن است
 در بار گوسفند میار و در کد و اندوختی در آن خانه شد اسود و ماند که من
 حوائث نفس چهارت که و یک طرف حاد را و بر می اندازد و دیگر طرف
 میور چون میاید در آن تخت و هو گدازد و در اندازان در حوائث و در
 ارباب معلوم بادای و در سبب که غار بای من و در عا و او را بسیار است اگر
 را ده می حوائی در دیگر کتا بهانه من اما این معاد چون در و او را در قمر بود
 تا تمام سال در بحر آمد و در ثوابت از او را حرمه و حرمه زار که او در ده
 بر کار که با من و در عطف و در آن و عطف و بصیحت او میگوید و دیگر است
 مدایمی که گفت که این عا و فرنگی که میگوید که ما قمر است نه چه و ما استقامت و ما
 خیرانی که استقامت آورده اند که در در کمال کوک حرمه و در سبب نام
 و حرمه و گفت ما امام در سبب که میگوید حرمه و در بسیار می نگردد چون حرمه
 که بهت در حرمه و در عا کمن تا دلت اراک بر گرد و امام گفت که بعد از یک
 سبب در او کسین من آمد و چون بعد از سبب آورد و کنگه کاران که سبب ما را
 گفت و امام در اول حرمه و در عا کمن و گفت در سبب و در سبب که میگوید حرمه

اول
 در
 حرمه

دعائی من در وقتیکه در احوال بخون آری شکم من برآمد دعائی من قبول شد
 بدان ای عزیز در رساله شیخ فزید عطار قدس سره خواندم که وقت
 خفیه یک نیکو اند و حکم حتی که اگر او را در شب فوت شود و در میان بجا آورد
 و از روز در شب می توان بجا آورد و اگر در وقت بیدار شدن از خواب
 وقت صبحدم و در وقت رفتن در خواب و وقت خفتن باید که سه کلام
 خود را کلمه طبعیه و غیره من الادعیات بمن آورده اند چون کسی از
 خواب بیدار شود و زبان خود بکلمه و دعا گوید و اگر درست و مختصرت
 باشد و باز بوقت خفتن اسم الله بر زبان راند آنچه در میان است بهم
 آمرزیده شود و اگر اول و آخر سخن زشت باشد همه ادعیات قبول نشود
 و اختلاف در آن است که اگر در اعداد زیاده و کم شود و قبول امام شافعی
 بر چه شود قبول شود و قبول امام ابوحنیفه رضی الله عنه باید که از آن ماکو
 نه کم کند و نه زیاده زیرا که او را و متبالی است که کسی کسی مختص باشد
 نشان دهد که در فلان موضع زیر فلان سنگ گنجینه است پس اگر آن
 کس پسین همان سنگ از جای بجای کند گنجینه بجا بدو الا حمد و مدد اگر در
 نماز زیاده و کم شود باید که سجده سهو بجا آورد و اگر سجده سهو بدان
 ای عزیز که سجده سهو در نماز بسیار جامعی فایده می شود اما خواهی را ازین
 معنی خبر نیست و در قدوری آورده است که سجده سهو سهو است و
 در زیاده کردن در نماز مانند نماز خیری را و باید بقضای کردن نماز خیر را زیاده
 پنج اسمی است تقدیم رکن تا خیر کن اگر در رکن تا خیر و حب اهل بحال نقصان
 یک نام است چون ترک واجب پس بوجو این است یا اگر سهو واقع شود سهو
 سهو بی اثر و اگر بعد از آن سهو سهو لازم نکرد و نماز درست باشد اما نقصان
 اگر بار دیگر ادا کند نمازش روا باشد اولی باین تقدیم رکن بگیرد و می گویند که
 آید باز کرد و دو تحریمه اولی باطل شد زیرا که وقت چهارمیه قیامت است

در بیان سجده سهو
 سهو

اما اگر بخیریه مستعد حال تمام و قوت است فراموش کرد در کوه آمدناید که سر کرد
 و تاراج خواند و گویم ما و دم کند سجده سجد بیازد و اگر رکوع را ترک در سجده سجود
 نمارس نماید خود را که تریست او درین است بیان تاخیر رکعت چون قرائت
 تمام کند و مقدار سه بار گفتن تسبیح ماجیر کند بعد از آن رکوع آید سجده سهو آید و
 بعد از آن مقدار اگر از رکوع بالا رسد و در فوریت و تاخیر کرد در سجده سهو و در وقت
 المقدار اگر در جلسه ماجیر کند سجده سهو آید و در قاعده اول که اللهم صل علی محمد
 سهو لازم نماید و اگر اللهم صل علی محمد و علی آل محمد گفت سجده لازم شود و اگر چه
 رکعت فصل می شود و چون آن سجده و اخیر و مار کرد و سجده دوم بجا آورد تمام شد
 و بسته رود و در میان و آخرت خواند اگر چه فراموشی بخواند سجده سهو
 آید و اگر چه آنکه نمارس مقدار سهو در و در میان مکرار رکعت چون که سجده
 کرت که سجده سهو لازم آید و اگر چه در مکرر کند نیز سهو احتیاج بدین در میان
 تاخیر چه چون می از نماز و نحو و بخواند اما مقدار گفتن تسبیح ماجیر کند بعد از آن
 فاتحه بخواند سجده سهو لازم آید و اگر میان فاتحه و رکعت اول است سجده سهو
 لازم آید و اگر که رکعت اول فاتحه را می فصل اگر در دو رکعت اول است سجده سهو
 لازم شود که در احتیاط و یک سجده خواندن است و اگر در رکعت آخرین مکرر کند لازم
 زیرا که بحیرت میان خواندن و ما خواندن و ما تفصیل خواند در رکعت اولین فصل
 فاتحه خواند و دم شکر کرده باز فاتحه خواند و دم شکر کرد و سجده سهو لازم بماند و اگر
 که ماضی قرائت کرده باشد و تاخیر سلام چون سجده و اخیر تمام کند و سلام رود و تر
 ند بد سجده سهو لازم نماید و اگر قنیه اخیر تمام کند و رجوع و مداد کند مگر قنیه اول
 است تا رکعت دوم را سجده قنیه نکرده است تسبیح و سلام دهد سجده سهو
 آید و اگر قنیه کرد و سجده نماید که یک رکعت دیگر تمام کند که در رکعت اول می توان
 اول درین وقت سهو آید و اگر در قنیه و اخیر تسبیح و رجوع و اگر رکعت دیگر تمام
 کرده است تسبیح و قنیه تمام کند و سجده سهو آید و اگر که تاخیر رکعت نکرده است

در میان
 یک رکعت

در میان
 یک رکعت

و اگر قیاد کرد سجده باید که یک رکعت دیگر هم بگذارد تا پانزده نفل بخواند و در صورت
 سرگردانی قمرات بی محل چون بجای نشیند فاتحه بخواند و یا بجای قنوت
 سوره بخواند چون اخلاص و غیر ذلک اگر نشیند بکمر کند و یا قنوت را بکمر کند
 میسر سهولانم نیاید زیرا که دعاست گو یا که دعا را دراز کرده باشد اما چون نشیند
 را بجای فاتحه خواند اگر در رکعت اول بخواند سجده سهولانم نیاید که در محل نماز
 است پس این را هم نمانگفته باشد و اگر در رکعت دوم بخواند سجده سهولانم
 آید زیرا که در محل و حالت دعاست و اگر در رکعت سوم و چهارم بخواند سجده سهولانم
 لازم نیاید زیرا که سبیل در آن دو رکعت خیر است اما در آن دو رکعت
 بیان شرک واجب چون در دو رکعت اول بخواند و در آخرین بخواند سهولانم
 لازم آید زیرا که قرات در وی اول واجب بود و بعد از آنکه قرات فاتحه هم فاضل و شایسته
 جهت فرض بدان معنی که سوره قرآن است و واجب بدان معنی که واجب است
 که از تمام قرآن او را بخواند چنانکه تکبیر تحریریه را خواند است که شروع کند یک
 نام از نامهای خداوند تعالی چون الله جل و العز و غیر ذلک اما واجب آن
 است که الله بگوید که لفظ تکبیر واجب است پس اگر ترک کند فاتحه را و غیر
 دیگر بخواند و یا لفظ تکبیر را اسم دیگر بگوید سجده سهولانم نمیشود و اگر پیش از آن
 سورت بخواند نیز سجده سهولانم نمیشود و اگر قسم نکند سورت بد و نیز سجده
 سهولانم نمیشود و اگر ترک آید و فتنه اول را نیز سجده سهولانم نمیشود و اگر از میان
 کرد و نیز تکبیر است نشیند و سجده سهولانم و اگر ترک کند تکبیر و قنوت است
 باید که نشیند و اگر نشیند است هم سجده سهولانم می شود و اگر نشیند است هم سجده سهولانم می شود
 قنوت نشیند و قنوت اول یا در دو فتنه نیز سجده سهولانم می شود و در قنوت اول یا در دو فتنه
 است چون در کعبه و سجود و آرائم دیگر بقول امام اعظم سجده سهولانم نمی شود و بقول
 امام محمد لازم می شود و بقول امام ابو یوسف و شافعی نماز از سر گیر که بعد از قنوت
 ایشان فرض است بلکه ترک دعا و قنوت در وتر سجده سهولانم نمیشود و در

در بیان
 قنوت
 سجده
 در بیان
 سجده
 در بیان
 سجده

ترک کند خواهد نام را در همه ماریحه و سهول لازم می شود اما مقدر و مختار
 است و بیرون برگ است و خواهد نام را در دو ماریحه و سهول لازم می شود
 مرام را و مقتدی را و سهول مقتدی لازم کند و سهولیت نه مرام را بر
 وی بداند و بر تحفه الاسلام آورده است اگر کسی در قند اول
 مشکل بود که قند اول است یا گوید آخر است مار گوید اول است پس گویا
 که مثال یک سبب شد و سهول لازم شود و در ترک کثیر است
 بعد پس از رواند و رکوع اختلاف است اما صح آن است که شش سبب لازم
 از جهت بسیاری مردان و رسیدن محبت امام و امتیاز بدان ای خیر
 اگر از این بیعت دست سبب که مرکب از بیعت سهول لازم شود و یکی از
 صادر شود و ما به ما بد که برای همه بمن دو سبب کافی است خدا که کفایت
 در مصداق اگر یک دوره اظهار کرده است خدا ما بعد از یک کفایت لازم شود
 و معلوم باد که سبب سهول بار است یا اگر در عین بمن دو سبب و کسی بدو
 افتد که آن کس مقتدی گردد و حال علیه سلام الاسلام و ترک سهول پس
 اگر کسی در ماریه بیانی و سهولتی رفع شود و ماریه و نقصان شود و آن نقصان
 را مانند بمن دو سبب و در ماریه و در این جهت سبب را در نقصان گوید و در پس
 را گوید خدا که حیرت نکسته است را گوید و حق را بر ضرورت گوید و ضرورت را
 گوید که لا محاله اگر داد که معلومات حیرت حق بود و اما در مقام احد
 چون مائریات میں ذات یکبار اندلس لا محاله اند و از آن جا و هر کدام
 تکلیف است و دی مودت ضرورت نام داشت و چون مصلحت از ماریه لازم بود
 و در دو سبب دادند از حاجات دینی و دنیایی بخوابد حاصلیت آدمی است که از
 چیزی خواهی بخت گوید و حاصلیت حق آن است که از چیزی خواهی بخت گوید
 انشی استم افتاد و گفته اند که آله عا و مفر و صفاتی دعا و التماس دعا
 سلطان پس از حاجات را اگر بخوابد که دوازده اولیا و اعدای را از خود

سهول
 در حال
 در حال
 سهول

بنیادی آورده است چون بایزید بسطامی علیه السلام حق تعالی و معروف
 گشتی و غیر ذلک بنابر انباء و توابع این از حدیث بدین است بسطامی علیه السلام
 الهی بیکادش ما برضایت خود ما را بیکر خداوند اظهار و باطن ما را در
 زیر رضای خویش جمع دارد الهی تغریق و برپاشی و سرگردانی از راه و از راه
 جمیع مسلمانان و در گردان عفو و عافیت قرین وقت ما گردان الهی است
 و رغبت سابق و قاید ما گردان الهی ما را بیکار ما را از شر ما را بیکار
 مبدل گشتی دینی و برضایت خودش قرینی بخشی الهی ما را از یاد خود منقول نمی بقی
 خود منقول بکن بغیر خود مشغول کن اگر بر بری حجت مذارم اگر بگیری طاعت
 مذارم اگر بختی طاعت مذارم از مده خطا و ذلت از تو حقا و حجت

ای تقسیم لم یزل ای غزیری بدل اللهم صلحنا و اصلح فسادنا و اقللنا و اصلح
 افغاننا و اصلح فساد اهلنا و اصلح فساد قلوبنا و اصلح فساد صدورنا و اصلح
 فساد ولایت امورنا و اصلح فساد دیننا و بیک یا صلح یا صلح یا صلح یا صلح

و یا خیر الناصرین رحمتک یا ارحم الراحمین قال علیه السلام الدعاء فی الخ العباد
 یعنی دعا کردن منور عبادت است آورده اند که چون غده مؤمن گشت
 نماز گذارد و از حق تعالی حاجت بخواد حق تعالی را غضب کار شود و بگوید
 ما بمان نماز اول بر روی او نیند که مرا غنی و خود را فقیر ندانسته است و در
 لباب الاخبار آورده است که بغیر علیه السلام فرمود که
 حق تعالی وحی کرد بسوی من که یا محمد سر آن بنده مومن که بعد از حاجت
 انسانی استخا کند براجا کرده باشد و اگر استخا کند و وضو نکند نیز حجاب کرده
 باشد و اگر وضو نکند دو رکعت نماز نکند مرا حجاب کرده باشد اگر نماز نکند و وضو
 و حاجت بخواد مرا حجاب کرده باشد و اگر حاجت بخواد و وضو بدد و ران
 کند مرا حجاب کرده باشد پس چون همه چیز بجا آرد و اگر من او را و ما را و بدد
 او را نه آمرزم و حاجت من روا نکنم من حجاب کرده باشم او را الله بد ازین

در بیان فضل
 که در اخبار آمده است

هذا اني درود كليله شيب برب عمار كفتي سنت رسول الله صليت و سلم
 معي كوسد امام عظيم رحمة الله عليه وموده هست كه و يمكن الوصل لهم
 منهم كه بان دواص اندوني تال الهيئتي مثل عن احميقه رضي الله عنه عن ابي
 سبيح عن كلفه الطيبه ليداد او المكتوبه فقال هم الرد واصل ان في يد الكرم
 لان رسول الله صلى الله عليه وسلم حد كان يحرث اصحابه الكلمة الطيبه بعد اداء
 بصلوة المكتوبه متصلا اما بعد اداء الدعاء فهو ضعيف في سبيل الوارد في
 باب الاصل ان كلف الطيبه كلف وشرح الكرخي من قال لا اكله ثم نفس بعض
 عدد رشم قال الا ان يصير كاد الصيا في معبد لم يسمي باسمي راد رشم
 العقه چان گفته است كه اگر لا العطف كنو كاد رشم و الا كاد رشم لو ان كلفه
 سبج الوارد الرائي من باب الاداء كاد رشم عن عمر رضي الله عنه يقول كلفه
 ليداد او المكتوبه متصلا قال مرة بعد الدعاء و مرة الثانية اعطاء الدعاء
 لو ان ما و عليه السلام و مرة الثالثة اعطاء الدعاء و مرة الرابعة اعطاء الدعاء
 من قال كلفه الطيبه ليداد او المكتوبه في الرواية كلفه في ردائه لا ينفرد كس
 ما ثم بد اختلاف اللسان في ما دعي الميراث في بد الدعاء و اية مخالفة الاول
 و الدعاء و لا يقبل احد من المسلمين لان بد الكلمة لو قال ليداد او يصير
 كلفه يصير المسلم كاد و كذا الكلمة و ارفسية بخط بعضه كلفه كاد و كذا
 صلي الله عليه وسلم راد او رشم و كاد رشم است اگر كلفه و كاد او كاد
 قول الله و لا تدوا و كذا قوله عليه السلام لا صلوة الا ما تقر اذ و لا صلوة
 الا ما تحبه الكتاب و لا صلوة الا ما تحبته و لا صلوة الا بصور العقب سال
 الوكره و علي رضي الله عنهم كلف حال انك ما رسول الله فقال عليه السلام لا يزل
 ا صلوة حمد الله و لا يصل الى الله ادا احد من امتي الا و دعي بحصوله لطلب او
 قال بعد الصلوة كلفه الطيبه ما استميت مقله عبي حبه ما منعه في نفسه رشم
 قبل الصلوة لصلوة في اوجي الله فقال في الي يا محمد لا اصل الصلوة الا ان قال

بعد از آنکه کلمه التوقی بسم الله متصله قبل بسم الله الحاکم العادل
 یا محمد لا تجزئ ولا امری الیک لا بسم الله الرحمن الرحیم کلام اسلام و ایمان
 در حصوله و انصوم و التذبح و الطاعات و العبادات و التحکیم و التعلیق و التوقل
 بالانوار و اداء الکلمه احدین بق الايمان الاسلام لیراهم عظم فرمودی الله عز و جل
 و کما بهتید که بی شصت و شصت عبادات و عبادات و عبادات عباد الله عز و جل
 شخصیت پیدا نموده شد و گفت یا امام مسلمین که بعضی از طالب علمایان می گویند
 که بعد از نماز کلمه طیبه گوید دلیل ایشان اینست که هر که نماز را دو رکعت از گناهان پاک
 کرد و پس گفتن کلمه چه حاجت که کلمه گفتن در آغاز اسلام فرض است و در اول
 باید نه در سرباز پس یک عبادت نماز است کلمه را برای چه می گویند مگر چیزی بزرگ
 افتاده باشد و نماز چه ترک است که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم ثبوت حدیث است
 و ایمان است بلکه که بعد از ثبوت نفی کند که فرزند و و یا امام مایل از نماز کلمه
 گویم یا نه و بعد کلمه بسم الله گویم یا نه ابو حنیفه رضی الله عنه با فرشت گفت ای مرد
 اگر تو بگفته ایشان عمل کرده تو نیز کافر شده زیرا آنچه ایشان کافر شده اند از
 امر خدا و رسول خدا و مردن شده اند پس بروی خنجران گشته اند و از سر
 مسلمان شود و نه کن که کلمه گفتن در شب و روز فرض است خیر معین بدان
 فرضیه فرض عین است لقوله تعالی و التزم کلمه التوقی و بسم الله گفتن بسم
 کلمه فرض حکمی است و کلمه توقی سرایان است و بسم الله بعد کلمه بر وقت جایان
 است لقوله تعالی و اذکر ربک صبح بالعصی و الا بکار و معنی صبح نماز
 است و از بسم الله در عبادت که با بسم الله است قبول افتد بی شک است
 بسم الله در شک است و معنی کلمه بی بسم الله اینست که نیست خدای موجود مگر
 سخن و محمد فرستاده اوست و با بسم الله متصل این است که آغاز کردم اسلام
 و ایمان را بنام خدای که انعام او عام است و مومنان و کافران و جمیع خلایق را درین
 جهان بسیار بخشاننده و بان جهان مومنان را نه کافران را نیست خدا ای

گفت و تمام مرده را به بلوخی است بگرداند و اگر ایچی از کلام الهی بخواند و بر خاک بپزد و در لی اندازد و مرده اندازن خاک چراغ نورانی شود و قبر او گشاده گردد و چون او را دفن کنند باید که اول بطرف سرش بنشیند و سوره یسین بخواند و بطرف پایی بنشیند سوره تبارک الذی بخواند اگر چه سختی عذاب باشد امر زید را گرد و منقو است بر که این در و درامک بار بخواند این عذاب مرده امر زید را گرد و اگر دو کرت بخواند تمام اهل مقبره امر زید را گرد و اگر سه کرت گویند هر چند مردگان که بعد از آن بمیرند و در آن مقبره دفن کنند همه امر زید شوند و اگر از جهت مادر و پدر بخواند سب بار هر چند باشند باشند جشن و شوند و هر چند گن بکار باشند امر زید شوند و در آن است

بسم الله الرحمن الرحيم اللهم صل على محمد ما دامت المصلوة وصل على محمد ما دامت البركات وصل على اسم محمد في الاسفار وصل على روح محمد في الآل وصل على نفس محمد في الانفاس وصل على قبر محمد في القبر وصل على بيت محمد في التراب وصل على روحه محمد في الرياض وصل على نوحه محمد في الانوار وصل على جسد محمد في الاجسام صلى الله تعالى على خير خلقه محمد الاحبين فصل سورة فاتحه
بن است که چهار کتف بخواند و در اخلاص و دانه بار که ثواب بسیار است که کرت
بسم الله الرحمن الرحيم بخواند و آواز دهد که روزی حضرت رسالت پنا و صلی الله علیه و سلم
بر معبره گذشت و در آن مقبره یک کس را بغایت عذاب سخت بود و حضرت
رسالت پناه همگین شد متبر جبرئیل بد گفت که یا حضرت ده کرت بسم الله الرحمن الرحيم
خوان جان حضرت خواند در حال عذاب از قبر او گرفته شد و فی الحال و حور
ایش اد نشند حضرت مر آن حور را از برسد که تا گمانه گفتند بایان برکت
گمانده ایم تا روز قیامت با او همراه ایم و در عوالمات در طریقه نیز همراه ایم و حور
زبط صراط در گذر داد و از جنبه حق متوبایم و بموجب خویش اورا شفقتایم از آن کسی
دان که نظره آب بچکد از قطره حوری پیدا شود و آن همه از وسیله باشند

مجلس

والیضا حضرت رسالت بنا و صلی الله علیه و سلم لی فی حدیثه ما نحو انما
 ارجب ما جعلکم گفت اسم الله الرحمن الرحیم سار سواران ده مار کلمه طهر
 رقت بر سر است آورده اند که حد الله محمد صلی الله علیه و آله رحاها حکم تو کردی
 کسی می برد و نموده و تمام و امانت و عورتان او جمع نموده و از دست آکن در
 حیدر از کلمه طهر بخواند که هیچ سختی از سختیها و آن جهان روحیت نماید که
 همه آسان شود و آورده اند که هر که اسم غار ایک کرت بخواند تمام اهل عود
 از عذاب نجات یابد و تمام قرقر بر تو فرود گردد و لو اب گویند گفته اند که
 هر جوی که در که حدان یکی او نوشته شود و حدان بدی او دور شود
 گویند که رای او و دست ما شود و اگر کسی در راه و ده مانده فاجعه بخواند
 هست شتاب رقت علی دعا خواند سعد است دعا این است لا اله الا الله
 و حده لا سربک لا اله الا الله لا اله الا الله و معی لا یوت اند و اولی
 و الا کرام پیده و اخیر و معی علی سی قدیر و اگر در راه فحاشی استیانت
 گویند اسم الله و الله و علی علیه رسول الله کاهست و بر بار حق کی تو کسی
 کند و اگر اندک خاک اراان قبر گیرد و ران بخواند ما حیدر معتقد ما اهل انوار
 الصغار و اهل انجری ما حیدر ما حیدر ما حیدر ما حیدر ما حیدر ما حیدر
 ما حیدر ما حیدر ما حیدر ما حیدر ما حیدر ما حیدر ما حیدر ما حیدر ما حیدر
 اهل آن مصره و اخن لمانی با بر و دهمه قرقر بر تو فرود گردد و اگر گشت بهاد
 نایبیت بر فردا و سه کرت گویند اللهم لا نقرب هذا لیت بحرمه الهی الله
 الصاعده و در داشته شود و اگر سورت سین را در حال سجده بخواند
 هر جوی که در که حدان یکی او نوشته شود و حدان بدی او دور شود
 و در و هر که در که حدان یکی او نوشته شود و حدان بدی او دور شود
 هست و احتیاج است لعل امام عظیم و فی ابراهیم التاسی و فی نوره انکالی
 ادرا و الایضا الصغار لی کتانه انحصار علی ان عیسی علیه السلام

در بیان این
 در بیان این
 در بیان این

الاعظم والصفه حتى لا يحسن من لم يعين فهدى على مذمب الاخر في بيان ذلك
في المنع من كنفه الطيقين هذا اسم الله الرحمن الرحيم ثبت الله لمن انزل اليه
اليان في الحياه الدنيا والآخرة يا محمد اهدا دمت الله بديت الوحيه وهذا
الوحده وهذا بيت الحزبه وهذا بيت الحيرت وهذا امه هذا اول منزل من منزل
الآخرة واخر منزل من منزل الدنيا فاذا اناك الملكا ان الكريمان المخلوقان
الماوراء ان لا ينفعا لك لا يضر لك لا باذن الله نبيك عن ركب من بكيت
تحف ولا تحزن وصل لما اهدى في محمد بنى والاسلام دنى والنوران امامى والعبه
عليه والموسيق اخوانى وانا استمدان لا اله الا الله وحده لا شريك له انا ناسر
داخر فاوجدانيه وكتبت ان محمد احمده ورسوله ونبيه وصفيه ارسله بالهدى
ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون واين روايت در اين
الاقتضايه مطويعت وچون مرده را دفن كنند و در خانه بيايند بدان و زبايد
چيزى بصدق از جهت آن كنند كه مطلقا كسيديت و بدو ميرسد و خلاف معتزل را
كه اتيان قبول ندارند بصدق را قال عليه الصلوٰه و السلام ما يسل الله على آت
من ليل الاول شفي لا دلياله ان مقيد في ذلك اصيلي كسمن با و احوه قدر في
كل ركعت فاتحه الكتاب آية الكرسي وسورة النجم السجده و انا عشر مرات
سوره الاخلاص فاذا فرغ من الصلوٰه صل على سبعين مرة و قل هذا دعا اللهم
صلينا هذه الصلوٰه وانت تعلم ديزدان العت ثوابها الى روحه جنتك ارحم الراحمين
لست الله تعالى في باقة الف كتاب في قبره و بيد كل ملك نور و يدنيه لاجل ذلك الميت
صدق رسول الله **مقول است** كه روزى سيزده سيان نورى قدس سره
بجانب بازار رخاست تاخو بوزه خزنده بارواح بدر خود بد و در تمام بركت
نياست اما چون زبوزه در بازار افتاده يافت جانرا گرفت و ميش خواند بخت خدا
نسب بدر خود را در خواب بد كه بخت كشته خبوزه است بخود و گفت بابا اگر
بخودى گفت آنچه شما بصدق كرده بوديد احوال من كسيدي چون بيدار شد

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
آل سيدنا محمد
الطيبين الطاهرين
البراهين

دامت که با آن دوست کار خدایا آورد و اندک دو دوا مال و در پیرسالی
 که می کرد از هر روز که بر سر دست بود در نگاه تقدیر الهی هر روز بهمان آید و از
 آن سال پنج رختی رسید برود و در میان جو بر سلامت ماند و هیچ طرف سلام
 نماند تا بعد از آنکه آمد و اندک بعد از یک سال می بود و میر دل برید و بعد از
 در میان مرد و یک پستانه را حول حکمت الهی شد تا آن جو بر آب شکاف کرد
 انسان روی افتاد را بدید و آمدند چون محار رسیدند مردیان ملک بیخیزید
 که چه خبر ستارای سرور گفتند چه خبر کی جو روی می آید در شرف سوختم و هم چو
 شخص کردید دل آن یک کس بهینه ارجحت او بعد از فی داد و چکان
 آورده اند که سرور فی حدیث رسولی آمد و گفت در منده است که دختر من دست
 نامته و او را خواب می هم رسولی و در در یک چهار رکعت مار نگذازد در
 رکعت اول چهار فاتحه و پنجاه یکبار و در رکعت دوم و اربع در رکعت سوم
 و پنجم و در رکعت چهارم الم تسبیح کند از فاتحه یکبار و اگر نداند در رکعت
 بعد از فاتحه اعلان چهار بار و چون مار نگذاردی تسبیح سه دوره و گوید و یا
 مدد و مدد و گوید آورده اند که علی و الصالح آن بیرون گیرید که با آن
 رسولی آمد حاضر شد گفت مار رسولی آید و دختر خود آمده بود عذاب گرفتار بودیم
 و گفته است تا ما آن است جمع سود می گویم و او اول گوید و استی می خست
 گفتیم چرا گفت از موش خوار ماری که رگوع و سحر و دعائی آدمیم تو هم و پیش رفت
 بر سر روی افتاده بود و گفتیم چرا گفت عصبیه سرور و ارمیه همه استم و ما محسوسان
 روی بر آمدند و مدسوم سبکهای این از یک گوش سرورند از دیگر گوش می بایند
 گفتیم چرا گفت سخن جبین می گویم می سخن یکی نه گیری سر سارم و سحر و سحر
 انکسایات لایزال الحمت یعنی تا عذاب استوداجلی شود و چهارم برود و ششم آورد
 میل آتش می کشید و گفتم چرا گفت ما حمان را نظر میکردیم بهم روی او را
 سیاه و دیدیم گفت روی خود را بار آتشی و از ما حمان بر آتشی نسیم

باخبر ایشان دودل و دای بریدند و زبانانش از کسب شریف کتیده بودند گفتند
 چرا گفت شوهر را بدی گفتیم و آزار می رسانیم متهم بر بخیر می آید این بسته
 به محمود می آید ایشان بر کسبش میزدند گفتند چرا گفت مال شوهر را بدی دستوری
 او بخای وادم شستم و دوازده سبزه دیدیم در میان او و دخیله می گردیدند گفتیم
 چرا گفت سبزه آن خود را بدی دستوری شوهر کبودگان بجان می ریادیم بهم
 شکم او چنین ملبل برانده بود و از او آوازی آمد گفتیم چرا گفت حرام خوردیم
 و آن آن بود که شکم من سیر بود خوردنی دیگر بخورم برای فریبی دهم بنده را
 ایشان بر پای او نهاده که نمی توانست جفیدن گفتیم چرا گفت بی دستوری
 شوهر از خانه بیرون آمدیم گفت ای مادر رسول خدا را گو که زمانه از این
 خصالت با کاسی کشند که دیگران ترک کنند و شوهر مرا گوی تا مرا اخل کند
 چون بیرون این گفت جند کس بی هوش شدند و رسول صلی الله
 علیه و سلم از آن جوان اخل خواست و آن نفل بود که مراب پارس بخانه
 است رسول فرمود اگر شفاعت من آمد داری آن فقیره را اخل
 کن جوان اخل کرد شب دوم در خواب دید بر تخت های مهبت نشسته
 و تاج صبح بر سر نهاده مادر را در کنار گرفت و گفت سلام ما بر رسول
 برسان زیرا که چون چشم مبارک بر آب کرد و بی سیله آمد
 و غدا بر تحقیق کردند و چون شوهر مرا اخل کرد و بانی رجه رسیدیم
 و در اختاب الفقرا آورده است که حضرت
 نماز بار به شب در روئنی می گذارد و چون نماز را تمام می کرد
 چراغی گشت آورده اند که ابراهیم خلیل علیه السلام خواب
 دید که بر راسش مهر اسما حیل علیه السلام گفت این چراغی
 خواب شماست اگر خواب نمی کردی چراغی طور می دیدی
 و کرصا بمان بدانکه در حدیث صحیح وارد شده است

که ستم فرموده است علیه السلام هرگز اگر گریه می تحت نکرد و نه داد و او را که
 و روح گاری ناسد و در افین الو حطین مذکور است بر سر در ست که در
 خود را اول مادر کرد و مادر را مص به حاجت و مادر بود از ساجی مادر که
 که او این در نزد پس امام مص نه مانده اوصال و مص است و اگر داند که قول
 کند او را که مذکور و الا در گناه مرید می یک است و در رساله امام جعفر
 صادق رضی الله عنه مذکور است که غسل طریقت مد میر بخا آید است بر بر یک
 مد بر با ساجی یار و در طریقت حسب است و کند از ان نصیحت مذکور را که داند که
 لایق است او را خلوت دهد و در خلوت هر کسی اهل شود که صبر و زهد است که
 مدایت و خلوت صلاحه و اگر خلوت داند که خردی جرات ذکر را تواند کند
 خدا را و کرد مد و این در کس علی هذا طریق استقامت داد اول امام غزالی
 که با او امام مص را در این مص گوید چنانکه ما با آدم حو این رسیده و نه که
 تمام وجود مانده صبر می رسد بنحی که نگاه دارند و این رسیده و اگر نگاه
 از روی پاک شود و در مفضل اینجا آورده است که مشیر دهم است را
 است و در رساله عبادت و قنات است و چهار دهم را قنات می رسد رساله عبادت
 است و در دهم قنات را قنات چهل رساله عبادت است و در عبادت
 حو ساجه رساله ای مردمان یک مای استاده شوند و در اول امام جعفر
 گوید وقت بحر که استر آن مشب سوار استاده ماس در اول ماه رس اگر ما
 مشب در مدینه دارد مشب دو صبح سه حرام شود و در آن مشب روزه مشب
 و در صبح که در حضرت رسالت ماه و بود مشب اندیشه و نم که در یک ماه
 بر وجه و قنات رساله ای و سینه سلمان فارسی که ماس ماسی اندکی شرف
 در نام که در حضرت فرمود و نماز توت آن است اما باید که سه روزه در اول سال
 و سه روزه در میان سال و سه روزه در آخر سال نگاهدار قنات هر روز
 بر روی تو که در دو ماه مص اگر قنات سه روزه مشق دارد و باید که در یک

او چهار رکعت نماز کند و در هر رکعت بعد از خاتمه آیه الکرسی یکبار در اذان
 است پنجبار نوازش دهد و گفته اند که هنوز از جای برخاسته نباشد که آمرزیده گردد
 و اگر هم عذر دارد و هم نماز را ادا کند غسل نماید و در مفتاح سبحان آورده
 است که اگر کسی آیه الکرسی بخواند باید که بجای آیت الکرسی سبکرت اخلاص بخواند
 و در نماز یک بار بعد از این بدانکه در سال تمام شش روزه است که در روز
 داشتن سبکباشان را ثواب صد هزار سال است اول منم ماه جبک اهل تهمید
 بر محمد صلی الله علیه و سلم در آن روز نازل شده بود و گفته او آن است که حضرت گفت
 بنیاده باد قرآن فی لی حلیه و خیره در بر اینها و خانه و بریان گوشتن این بچه را میدهند
 معتبر جبرائیل و میکائیل بر دو صورت و دو جوانان در سینه در دست بهتر خبر می دادند
 بود و بدست بهتر میکائیل است بهشت از آیه بهشت بود و حضرت رسالت نباه را
 راستان خواندند و سینه اش پاره کرده و دلش را گشاده و دل را نیز پاره کردند
 و اندرون آن را با آن آب شستند اما در دلش یک قطره هم پاره ماند هیچ
 نوح شسته نمی شد آورده اند که آن رنگ زردان بود زیرا که از جانب
 زمان برگردش آرام نمی بود و چنانکه روزی حضرت رسالت نباه از جای باید
 چون نزدیک خانه ملری رسید پیر غلام از سلمی بیرون شد حضرت فرمود کجا بودی
 گفت اشتراکیستم حضرت شتاب درآمد و رسید برین خود شد که غلام غلام
 بچه کار آمده بود گفتند که ما خبر نداریم باز دلش آرام نکرد و باز پس غلام بیرون رفت
 پرسید که اشتراک کدام خانه و بچه کسین است گفت در فلان خانه و فلان میهمان
 حضرت درآمد و آن را تحقیق یافت و دلش آرام نبرد و حضرتان فی لی حلیه چون
 این را دیدند که بخت و در پیش ما در شد ندی فی بلیه در جالی پیش رفت او را شسته
 چون نگاه کرد بپسینه بسیار متنش نقش منج فرمود و مالی خود را بدو نمود و خیر این بخت
 معجزه و گزینی فی علمیه زود دیده بود و چون آنکه آورده اند که فی حلیه شیرین است
 چون او را گرفت چندان شیرین داشت که سخت کودکی گیر را غم بدایه گیری گرفت

سبکباشان
 حضرت

و چون او را مشاهده نمودی و فوائد کاس برسد راه نمشست که محمد احرار
 من کو که بت ایجابی فی حلقه و یک بر لو و چون او را در خانه آورد
 از حرکت او صد برسد و ایضا یک است و در خانه او از حرکت او صد
 شد و در یک دیگر از عمر زان آنکه هست از حضرت رسالت ماه کوچ عمر او
 سرفت بی بی مانده بر سر سوار و استوار راه برگشت از خانه خدا آمد
 حضرت حوین تقصص کردی بی را ندید پس برگشت که از آن طرف یک
 از حضرت بود و بهار سندی بی را گرفته آمد مسافران بدعت بد آن
 حد که به یک می خورد و در حق بی بی مانده حضرت از آن جهت که از آن
 انجاسی نگین بدست آید از حق فانی آمد در سال مانی بی بی مانده که
 هیچ من عمر او بر گرد ما کار و بود و ما حضرت رسالت ماه و نگاه گاهی در
 خاطر می آمد که کلام اندر یک بر حق است و راست است و بی یک نام
 هدای است است مگر ستاری اومی کند او زده اند که دوری حضرت
 رسالت ماه نال کس همراه برای و ما رفتند و آن کس را و بود و حضرت
 سوار شود و ما فکد حوین رسم خوب است که آرا در اندام یک رنگ روم بود
 ناگاه ما دیدار ما را دافتاد حضرت گفت که در و دانی حوین حضرت
 ناگاه دید یک ناگاه حاد که رنگ آید و ما و برداشت اما آنست و کرد و بود
 حضرت رسالت ماه تمیز شد حوین ابرو تحلیل در رسید که ما محمد من لیم
 قدیم حوین ازین جهت حوین استم از آن آلب و دیگر او را میدادیم و ما و لیم
 از آن کرد دوم روزه است و چشم روزه که معراج حضرت در آن بودی
 در شب آن روز سوم تر و چشم و بی حجه که یک اول برای عمارت که در آن
 بر ماه و اندام است و دوم ماه محرم که اول امامت حضرت در آن روز بود
 محمد و از و چشم اول که حضرت رسالت ماه و از و در اندام و از و چشم
 و از و چشم و از و چشم و از و چشم و از و چشم و از و چشم و از و چشم

در روز و کفیه اند که موقوفه او در هجدهم صبح الاول بود و شش روز از اول ماه
 از هر عید فطر اگر کسی بگوید ثواب صائم الذریعه بدو و هر که صائم الذریعه را بدو
 نماید حکم تصویب همراه بالا برسد و دیگر اگر نه روز از اول ماه و بی هیچ کس بگوید
 رسالت نباه فرموده است که او را بابتش در هیچ کاری نیست و اگر چه نگاه کند با چشم
 چشم و نیم راسته نگاه دارد و بگوید که اگر روزی تا صبحی از روز و از روز و از روز
 عتیا بیدار بماند و روز هفتمی ممنوع بماند که در تمام سال بخورده و از شستن ممنوع
 است و در روز هجدهم و سیزدهم صبحی که آنرا ایام شسته بقی گویند گفته اند که اگر
 کسی ایام صبحی نگاه دارد پس سیزدهم صبحی را نگاه کند محسوب بید است و اگر درین
 روز با ممنوع کسی نیست نه بگوید و لازم است که افطار نکند اما قضاء او را قضاوت
 نگارند که بید است کردن بر ولانم شده بود و اگر کسی نذر کند صوم تمام سال صوم
 بر ولانم شود و این بخیر و نذر افطار کند باز قضا نگاه دارد مسئله اگر کسی نذر کند
 که تمام سال صوم را روزه نگذارد و حال آنکه او نسیان قریضی نمی دوازده ماهه و نه
 داشت پس دوازده روز دیگر نیز بر ولانم است که نگاه دارد زیرا که سال شمسی هر روز
 از سال قری کلان است و در تفسیر مدارک آورده است که روز هجدهم
 در زمان تهر علی علیه السلام بود اما احوال منتهی شده است پس معلوم می شود که ایام
 روزه هجدهم و روزه نیز در هر جان که در حیدین کاوان است کسی نگاه دارد اگر بابت
 اینسان نگاه دارد کافر گردد و اگر از برای حاجت نگاه دارد عاصی گردد و الا
 شخصی جهال در روز هجدهم روزه نگذارد و بوقت بر آمدن ماستاب بکشد و بگوید
 است زیرا که افطار را از ولایت تمام گذرانیدن کرده است و اگر گویند که شش از این
 ماستاب بکشد حاجت او را استو این ترک محض است و اگر بپیش ماستاب سجده نکنند
 کافر گردند و روزه داشتن روز شنبه کرده است اما در قضاوی قرآن
 خوانی آورده است که عاصی گردد و بقوله علیه الصلوة و السلام صائم
 یوم الشک فقد عصى و روزه شک بابت و دهم سببان است

از روز و کفیه اند
 صبح

برآورده گردد و الاضیاء آورده اند که فردایی قیامتی متبرجین بران دود
 گرفته باید و زیاده کند آن کسی که در هر خود یازده بار این دعا گفته شد اللهم ربنا
 وکلمه بسم بختک یا ارحم الراحمین تا او را برین براق سوار کنم و در بین محمد مصطفی
 برین و بکیر بر که این دعا را بخواند و بجانب آسمان بکشد و حق تعالی نظر فرستد
 بگرد و عا این است استه ان ملک یا وحقا اللهم اخذ لی و بکیر بر که ادر و بسم
 باشد باید که این امون را بر خاکستر بخواند و خاکستر را بر گرداگرد چشم خود بمالد
 مفع شود و امون این است ترب نتو و بکیر حضرت امام عظیم رضی الله عنه میفرماید
 که هر که این دعا عقب سر نمازده کرت بخواند حله علم اولین و آخرین بدو روشن
 شود و این علم را از برکت این دعا یافته ام این است اللهم انما نتحییک بک
 علی طاعتک و بکیر آورده اند که سلطان سکنه ذوالقرنین چون بادشاه
 تمام عالم شد تمام عالمان زمانه را جمع کرد که برای من خبری پیدا کنند که از احیاء
 به قلعه نباشد آورده اند که جمع عالمان متفق شدند بر این است که اگر این اسما
 را هر روز صفت بار بخواند او را احتیاج به قلعه نباشد و حق تعالی وزن میدهد بر تمام
 برادر و دشمنان و بکیر بر که ادر و چهل هزار در شب بعد از ان
 ذوالقرنین قلعه را بست نمیکرد صبر خدا ابر صبر خدا و بکیر بر که ادر و دیده ناریک
 شود بر و ز این دعا را بخواند دشمنان او روشن شوند و عا این است یا قریب یا ب
 یا سمیع العا یا لطیف لما نشاء اخطف علی بصری و بکیر بر که وقت سحر یازده کرت
 این دعا بخواند و نظر سوچی آسمان کند الله تعالی نظر رحمت بر دگر و عا این است
 الله الله الله اهی القیوم القایم علی کل نفس یا کعب و بکیر بر که وقت سحر یازده
 کرت گوید اللهم انی اعود بک من ضیق الدنیا و عذاب الآخرة و دنیا به نیست و هم
 افات دنیا می مراحم نشود و در آخرت از عذاب بریدی خلاصی یابد و بکیر بر که
 باشد یا نترسد بار این اسما گوید حاجتش برآورده گردد یا الله الاله العظیم الحلال
 و بکیر اگر کسی را دشمن صعب پیدا شود و زار غلوه آرد و مقادیر کند و بر سر غلوه

این دعا را
 در هر روز
 بخواند

این دعا را
 در هر روز
 بخواند

این دعا را
 در هر روز
 بخواند

این دعا را
 در هر روز
 بخواند

خیر بخود نامی آن اولاد است ملو حال اندارد در حال دکنال لاک کسب
 اگر بخود سر لوت کوه الهم مارگ ل فی الموت و فیما بعد الموت الی من بعد
 الموت تسجد اول رحمت خود بید و یحی جان کندن جنت حاکم طبل نیان
 در رود پس گرفته در جواب رود اگر برود راید عاود البت و بجار خود اندوای
 تنیدان ماند آورده اند که روزی حضرت رسالت مآد و رب سراسر
 در پیش لی بی عانت مان می کرد لی گفت رار لولاسالان شک کی
 حضرت فرمود آری تو اب کسی که در روز است و چهار موت یا و کس
 بر که بر دور است و چهار این و چهار خود اب تمام اولاد آدم را نرفته
 دعا اب است الهم اعزنی و لوالی کما ریالی صبر و کسر او کسج لویس الی
 و اسلمین و اسلمات الیهم و الاسوات رحمت مآد رحمت الیهم و سراسر
 که در تفرقه و اندر سید و در دو خوانده ماند پس مذکور را و گیر اگر در وقت
 بعد و دای بر خود هیچ عالم را رود دست رس بر مانند این است رت
 طاعت کسی انکس است انور الرحیم فاعزنی ذنوبی فانه لا یعود الی الله
 طلال کثیر و گیر که حاجت و رفع کند و معجز و موده است علم اسلام که در
 سلطانان رود و روی می ترقی و است موب به سید و فاخته خواهد و حاجت
 مشک بر آورده گردد و ایضا بر مردمان خوردنی را همراه میت می گویند
 می رسد معنی گفته اند که حاضر مانند رحمت دم الطوی و اگر سبیل کسی
 مانند کس کسی تو اب ماند که در خانه فقیران صدق گفته و در معروزی مکره است
 بلکه حاضر ماند و ایم گردد و گیر که حاجت و رفع سود مایه که اس امارا شیع
 ارد حاجت بر آورده گردد و در عاقلین مستجاب شود و هر گرا می در پیش آن
 ایماں بدر کنند حاجت ایماں بر آید آورده اند که چون حاتون حسنی عالم
 بر روی اندر عبادات یافت مایه الویس بر قسی علی کرم الله وجهه و صیت کرد که
 مراد و در و اس حس و حضرت ستم کسی دیگر مراد مده است ماند که

بدست خود را غسل میداد و این امر خاص برای ابی بی فاطمه بود زیرا که شوهر را
 نشانید که زنجود را فتبوید که شوهر بعد از وفات زن در حال دیگر میتواند گرفت
 اما اگر کسی دیگر باشد زن را باید که شوهر خود را فتبوید که چهار ماهه ده و قفل
 دهد و او بعضی غسل داد و حوران تهنیت حریه تهنیت آورد و در آن گفت که زنده
 و چهار رفته مغرب آمدند و حازه کش و بسته و حایل در میان مرتضی
 علی است که در حسن حسین رضی الله عنهما با جمیع ملائکه آمد اگر ندو قبرش را
 و سنگان کافتند و دفن کردند و اصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بر سر
 کلاه و کلاه کردند و پیش مرتضی که چو امایان را حضور نکرد و دید تا از باد و کار
 رسول الله علیه می خواستیم مرتضی گفت او وصیت برین کرده بود که قائم کسی
 ندیده است قبرم نیز کسی نمیدانستند بازی قبر مبارکش بجای ناز بارت
 کنیم چون رفتند شش قبر دیگر در آنجا بسته بودند شش حلقه از قبر بی بی
 فاطمه مرتضی علی آمدند شنید که قبر مرا کسی تنهای مرتضی علی بر سر
 که این شش قبر دیگر کیانند بی بی فرمود که این شش حوران را خدای خود جل
 مرتبه ابدالی داده و داینها دعا کرده بودند که مایان بخوابی بی فاطمه سان
 دعای ایشان مستجاب شد اسمای ایشان این است فاطمه عائشه رقیه
 علقمه ثناء رحیمه نیز گویند یعنی خانه و رحیمه اسم می گویند و این در این
 الواعظین مسطور است و دیگر هر که اسم را بر روز بخواند سه کثرت جمله
 حاجات دینی و دنیاوی برآورده گردد و این مورد بود فاطمه و علیا علوه و
 قریبا و آنه یامن علمیه دان و علوه عال و ذاته قریبا و دیگر هر که هر روز
 این اسم را سه بار بخواند مرتبه او بلند شود یا قریب المآل فوق کل شی
 علو و رفاعة و دیگر هر که از رحمت و مهربانی برسد این را بگوید و کثرت
 بخواند شفا یابد و دعا این است اللهم انی محب فقه محبت
 دیگر اگر سوار صد کثرت بگوید یا سلام شفا یابد

در بیان
و عارض
خواب

دیگر که رماز است استغفار و صلوات الله علی عیسی علیه السلام شفا نماید
 آورده اند هر که بر سیمین از سحران هدای سرور سکر کت صلوات در دست
 و دای قامت بماند پیر شمع او شود و دیگر هر که وقت نماز او یک بار بگوید
 سبحان الله یا ابره حای سود احمد الله می رسد و نماز و وقت و ترک نمی نماید
 الله می بخشد من الله محمد صلی الله علیه و سلم و لم یحسب من الله سائر الاما
 احمد الله می ستر علی صوفی و لم یحسب عیبه روح انجلاقی احمد الله می
 حل الرقی بیده و لا یجمل بدخره بر شک ما ارحم الراحمین آورده اند که هر
 امام حسن نصری می اند چه از شک تسبیح که این است از مال خود و ماند و
 این سی سال ارد و فراموش نماند بعد از سی سال یادش آمد بجهت ما بخواند
 دمان را آن آفت بر سر آورده و او که دارد دیگر بخونی رسد که همان خواب است
 این مان و شکای می نویسد و بر تمام رسد است و در ماند و در انداز
 اداس است یا مویا مویا مویا مویا مویا مویا مویا مویا مویا مویا مویا مویا
 تو حق ذکر الله ماند و خاطرین از ماسوی الله خالی گرد و اللهم طهر قلبی من
 و الرماه و زلزال مال ذکر و الله و در شک ما ارحم الراحمین دیگر هر که در روز
 کرت الله عار و بچاند تمام کار و جدای قنای کند و او را می آید الله
 الله و دیگر در روز بخت سه روزه دارد و در شب جمعه و صبح جمعه کند و
 کند ارد و در ستر خواب بود و بر ملوی راست و این است از آنکه از که در ستر
 رسالت ماه صلی الله علیه و سلم را خواب مید ما کریم المودود و الله الی الله
 ملا و کشتی کند که دیگر اگر کودک که نه کشته نماید که این است از آنکه از که در ستر
 که او به بد و اگر کسی ما خود نگهدار و هیچ نیز و تمیز سود کار کند و این
 فقیر و قبی و کشته کسی که او بود و حق در فقر که شده و تبار و تر است و در
 اما خود و سبج از هر که و دعا این است یا تسبیح تسبیح است لما من
 دیگر از ستر سوالی کرد و نماند بیاورد و بسیار کودک با رسید و یافته

در بیان
و عارض
خواب

و بر آن سورت اخلاص بخواند و بدید که و کند و گفت که و با منی خند
 کشاده که و دو گویند گفته اند اگر کسی صد مرتبه باشد آید عار یک بار بخواند
 بهیوی خود آمرزیده که و در فرمان خدا می توانی دعا این است بسم الله
 بسم الله یا حیا بسم الله یا قیا بسم الله یا خیر بسم الله یا اول بسم الله
 یا آخر بسم الله یا ظاهر بسم الله یا باطن بسم الله یا رب بسم الله یا خالق بسم الله
 یا رازق بسم الله یا رحمن بسم الله یا رحیم یا ذی الجلال و الاکرام و لا حول و لا
 قوة الا بالله العلی العظیم بر جنگ یا رحم الرحمن دیگر هر که در مقام عمر خود یک
 اند رود بخواند بیست یک مرتبه بسم الله لا تقرب منی شیئ منکم
 محمد صلی الله علیه و سلم و علی آل محمد بر جنگ یا رحم الرحمن دیگر هر که این را
 بر گوارا در پیش خود کند در هیچ دشمن بر او طغیانی و هیچ جادو بر کار نکند و هیچ
 دیو و پری ندو و کسیب نرساند و هیچ زهر بر او کار نکند و از دنیای ایاش و ایمنی
 بجز تکیه روح الله الی رحمت موسی کلیم الله الی رحمت ابراهیم خلیل الله و محمد
 محمد رسول الله بر جنگ یا رحم الرحمن دیگر برای دفع تب بویید در گلو بند
 دفع شود به فرمان الله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم هذا الكتاب من الله العزیز
 الحکیم و من عبده محمد بن حمد المطلب الباسمی الی امی الف حرامن حمیم
 و بر دامن زهریه فاذا کشای هذا فاخرجی من حب فلان بن فلان لانا کل
 الحمد و لا شکر و مدح لله و غیر برای دفع تب لرزه باید که بر رک بید
 نوب و صاحب تب البیاض و حجب است یا تحیتا یا سحر یا تحیتا بر جنگ
 یا رحم الرحمن و دیگر از برای کاهلی نماز باید که نوشته در گلوئی آن کس بند
 اللهم یا عاف الذی فاعل التوب سید العقاب ذی الطول لا اله الا هو مخلص
 الدین و لو که شکر کون در آخر او نوب ستم کاهلی فلان بن فلان ستم
 مسلمة در خبر عجم وار و است که اگر کسی صائم نوافل باشد و او را دعوت
 کند رفیق او یا حاضر شود بر ضیافت رفیق اگر و اند که اگر دفع کند رفیق بخند

سوختنی توان اظهار کرد چنانکه اگر حال حاضر مهملی باشد معلوم سازد و
 اظهار کند و اب تعقیب سرای معلوم باشد و اگر معلوم سازد و در میان بگذرد و اب
 محل معلوم باشد و چون قصاص او معلوم می شود و بای آن در و اب برادر ساله باشد اگر معلوم
 کند و اظهار نکند و اب بگوید در و اب ملک خاص می شود و در آن او می رسد و بگوید
 و اگر داند که با اظهار کردن او هیچ سود و ضرر است که اظهار کردن می ماند و نشاند
 و در اجتناب الفقرا آورد و هست که اگر کسی بر صفاقت حاضر شود
 و می داند که صاحب خانه بخوردن او باره می است اما لطفی حال کسر
 میکند اگر این کس حاضر آمده و صانع می ماند که بگوید که بگوید این مال که
 آنم سوختنی ملک آورده اند که روری حضرت رسالت بیاوردی و بگوید
 و حجت نموده و چون حضرت احانت خود را ما را و دیگر دعوت بیاورد
 سید و اب صاحب خانه مع و ما حاضر شده و است و دیگر سید
 حضرت احدیت و مود که هر که با خود ندیده و شکم او را از حال این بگوید
 حال چون و بیلیم فاصیان را گویند البیاض و می امیر المومنین حمزه را می گویند
 نموده و حاضر شد و بسمای سارک را است و چون طلق در پیش نهاد بگفت
 قسم الله می پس آید همه وقت انداخته اما چون صفاقت حاضر می
 امیر المومنین حمزه و دست خود را زد داشت و مع سید گفتند و او را و تمام
 می روزه دارم مسئله در آداب صیافت گفته اند که اگر میهای و دهان
 کسی حاضر شود خدمت میهای کردن بهتر است از غار فعل او اگر در حضور
 اند که اگر میهای تا سه روز در خانه او باشد خدمت و بسمای آن در و اصل که
 دهد و اگر بیشتر از سه روز ماند و در آن واصل او کند اس را و او را از این
 تهمیده اند حال که آورده اند که و می تند میوی اس را هم خلیل الله که جلیل
 بر تو باشد که میهای خود را و میهای ما را اگر میست کنی خلیل الله عرصه بود که
 میهای با کیفیت و میهای شما گشت حکم سید که میهای شما که او را و جوب

ثانی و همان آنکه بیدار بود و حاضر شوند چون همان خود را خدمت کنی در صحبت
 روزی که دینت و چون همان مرا خدمت کنی و بسیار صحبت آورد و اندک
 روزی کافری بصیافت قهر ابراهیم خلیل الله حاضر شد گفت یا خلیل الله که
 ام خلیل گفت خوردنی من لایق کافران نیست کافر گشت در آن زمان خطاب
 خطاب بخلیل خلیل داد شد که ای ابراهیم مدت مضایع سال است که من
 این کافر را پروردم که هیچ وقت او را از دربار خود نرانده ام چون ای قوی
 پیش تو استاد زجر من کردی خلیل الله در عقب آن کافر دوید و او را بیاورد
 و خدمت بسیار کرد گفت حال چیست که مرا اینقدر آزار می کنی اول آنده
 بودی خلیل گفت که چون ترا ندیدم خطاب حضرت عت برین جایان شد کافر
 گفت پس ای بر من که از جهت این چنین دشمنی که من باشم بر این چنین خلیل گویا
 خطاب رسید ایمان را عوض کن در حال سلمان شد و ایضا آورد و اندک
 که روزی ابراهیم خلیل صیافت کرد و عجمی از جو دان حاضر شد خلیل الله
 خدمت ایشان بسیار کرد و گفتند یا خلیل الله این مقدار است برای چیست
 روزی از جهت یک کافری چنان خطاب بر من شده بود از آن سیرم چون
 طعام خوردند خلیل گفت باری یک سجده بجهت خدای من بکنید چون سجده
 کردند خلیل دست برداشت که یا الله العالمین سرکاره فرمان من فرود آورند
 و بنوب ایشان بدست تو است چون سر برداشتند همه سلمان شدند ایضا
 آوردند که روزی رضی علی رضی الله عنه در راه میرفت از جو دی سفید پیش
 در گذشت چون پیش حضرت رسید گفت حضرت مسلمی پرسیدم تا ما را برون
 گفت در راه خطای از تو دو جو داده باشد رضی علی گفت از جو دی در گشتم
 حضرت فرمود برو و خاطر بن بدست آر رضی الله و که امتش نمود و گفت
 سلمان را چه که امت جو بدست داده باز نمود و در حال سلمان شد
 و ایضا آورد و اندک که ابراهیم خلیل الله هرگز بی همان

در بیان ابراهیم
 و خلیل الله
 و سلمان

در بیان
 سلمان
 خلیل الله

اظهار نگر و در زو منور حاشا و مهال مانند بزرگ سرور در اظهار
 در رسم مهال آمد اظهار که داماد محل خود سخت بود و نامزدش کسی نبود
 مانند دیان زمان مهر حریفی آمد که خوش این حلقه را بخود داده وادی
 برده که گال جدای راه می خورن سرور سامان بهاد در روی کس
 که در عاری سینه بود و حماد و الهی کرد و در پیش گفت مرخص
 که وقت اظهار من سبب ما سبب اظهار کنیم و این روز حلیم برود
 که سوره دارم در حال دوا مار شد اندکی را خود و خود گیر
 داد و چون از احسان بدو رسیدن دیگر بابت که عبادت الهی میگردد
 که وقت اظهار من است ما همراه تو اظهار کنیم و امر در صحت و دست کرد
 دلم در حاشا گویی بود و عسوی برود و اران خود بدو اول ابر شد
 که اینکار را بهر در عالم مانند او بدین شخص رسا و ده و او را بر یک سیدان
 که تیر برود و دیگر بامات او سرگشت مرخص که اظهار کنیم و امر در دست
 که سوره دارم در آن زمان رفته آنجا می گدس می را و بود که بیا
 آنکه گفت حلیم و حلیم شد گفت ریال متوریا شد گفت در حاشا
 شد گفت و بر سر می آمد نزد از آن خود نذر ما که گفت و او آهوی شد
 شد و در حلیم گفت خوش استخار له حوات می مانی در حق من سرور
 آن کس گفت که چهل سال است که دعا و من مولی می شود حلیم گفت این
 که برت راجه گوئی گفت آری یک غای می مدت چهل سال است که مسجبات
 می شود و آن است که دوری دیده امالی می گدسم ما بعد از مدت که سرور
 نشان که همیشه خود بدست سرستانی خوب زبیر بود و حق بر سر
 و بعد سگ حی بود و دیگر دین هر یک حلقه زبیر او بخت بود و گوئی که آن
 ما شد گفت اما اسم حلیم است محبت می ختم که بهر کس حلقه حلیم
 مانند وادای منی عیاشی ابراهیم گفت که عای تو سبب شد و آن هم گفت

نسخه
کتاب

من کل عظیم و یا قدیم من کل قدیم خلصنا من النار برکت یا ارحم الراحمین
و دیگر برای حاجت دوازده بار بخواند یا قوی یا ولی یا علی یا فنی یا غنی
اغنی عنک حکایت آورده اند که فرشته از فرشته گان خدا آمده کس دست در
پیرسری ده لک دی و در بر روی ده لک دین و در بر دین ده لک بان و در
بر زبان معلق و دیگر تسبیح می گوید هر چند ای خود جل روزی آن فرشته بدگاه حق
التماس کرد که یارب مانند من بنده شما باشد که از من بیشتر عبادت تو بجای
می آید فرمان رب العزت شد که مردی از فرزندان آدم علیه السلام آفریدام که
بماند شما ملک بیشتر از شما عبادت می کند فرشته دستور می خواست بذاشت
کلمه فراموش که بر وجون فرو داند بهائی دید گفت ای دستان من بخوابم که دین
شب با تو بمرد باشم دستان گفت هر چند خواهی باشی چون شب شد طعام
پیشش آورد فرشته گفت من نذر کرده ام که سه روز طعام نخورم همین تا سه
روز در بجای بود چون تخم آن کس بخور فرشتی و دیگر خبری بجای نداد و اما بعد
از نماز با دعا حاجتی نمی نشست باز بدستانی میرفت فرشته عباد صوم سوال
کرد که شما بعد از نماز با دعا چه می خوانید گفت اند عاراده کرتی خوانم دعا
این است بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الله اصنافا ماسبح و سبح حبیب
خلقه کما یحب ربنا ویرضی و کما یغنی کرم وجهه ربنا و غر حلاله و الحمد لله
اصنافا ماحده و محیده جمیع خلقه کما یحب ربنا ویرضی کما یغنی کرم وجهه ربنا
و غر حلاله و لا اله الا الله اصنافا ماطله و بیله جمیع خلقه کما یحب ربنا
ویرضی و کما یغنی کرم وجهه ربنا و غر حلاله و الله اکبر اصنافا ماکبره و کبره
جمیع خلقه کما یحب ربنا ویرضی و کما یغنی کرم وجهه ربنا و غر حلاله و لا اله
الا الله تعالی اعظم اصنافا محیده و محیده جمیع خلقه کما یحب ربنا ویرضی کما یغنی
کرم وجهه ربنا و غر حلاله و صلیه الله خیر خلقه محمد و آله جمیع برکت یا ارحم الراحمین
بر که بخواند این اسم را پس نویسد خدای تعالی برای او توان عبادت نماید و

و دیگر آنکه در مدی حضرت رسالت نبیاه در حدیثی فرمود که ستمکاران را در دنیا
پناه ندهید حضرت رسالت نبیاه فرمود و این حدیث احادی و حدیث بر این است که ستمکاران
کسانی که کلمات حق تحت پوشش و نام و کلامی که حق تعالی سادست که اگر کسی
بیت و امامت حضرت رسالت نبیاه کلمات حق تعالی را در این جهان جبر و جبریل را در این
دیده که آنکه علیهم السلام ستمکار است می گوید باید که همان جبار اوستی ستمکار است
او که ستمکاری را با او دارد باید عار از اوستی خود را که در دنیا به ستم است مدد هم
ستم و کرم است بسم الله الرحمن الرحیم ما الله الاکبر و اعظم اعظم و اعظم
الطهر و امیر و الاثر و یا عیسی و یا مالک لوم الله من انما که بعد
انما که ستمی بر ستمکاران است و دیگر ستمکاران است که این استعمار را بر سر خود
حق تعالی او را و مادر و پدر او را امر بد و کرد و انداخته الله الله لا اله الا الله
العوالم استغفره و استغفره و الوب الیه یارب العالمات الرحمن و دیگر ستمکاران
ار بر رویه کلمات آن نبی که او است ستمکاران است ستمکاران است ستمکاران
عالم بر الرحمن است و ستمکاران است و ستمکاران است و ستمکاران است
صلی الله علیه و سلم بر روی علی را و ستمکاران است و ستمکاران است و ستمکاران است
که ستم و ستمکاران است و ستمکاران است و ستمکاران است و ستمکاران است
ما بها ستمکاران است و ستمکاران است و ستمکاران است و ستمکاران است
انما که ستمکاران است و ستمکاران است و ستمکاران است و ستمکاران است
بد و ستمکاران است و ستمکاران است و ستمکاران است و ستمکاران است
ستمکاران است و ستمکاران است و ستمکاران است و ستمکاران است
دار ستمکاران است و ستمکاران است و ستمکاران است و ستمکاران است
گمانان ستمکاران است و ستمکاران است و ستمکاران است و ستمکاران است
خواهد و ستمکاران است و ستمکاران است و ستمکاران است و ستمکاران است
او آسان کرده و ستمکاران است و ستمکاران است و ستمکاران است و ستمکاران است

سوال شکر و تکیه بر روی آسان گرد و سبزه و هم با یک گان بر پاکیزه و چهار دهم نام که
بهت است او دهند تا روز دهم عذاب در پنج بر روی آسان گرداند تا روز دهم
نواب چهار منبر از نعل باید بدهد هم از لغات آن نازنین خاست سین مخم نم
روز دهم روز قیامت روی او چون ماه شب چهار دهم تابان باشد نیز دهم دریا
شرب ملو انجور اند کسم ذاب جیل بندان و جیل علای فضل باید بست و کم در
شرافت بنزد است و دوم مقدار نوشته باقیهای بر نور و حلها که بر سر حله این
نامهار نوشته باشند و خبر او نازل شود کتب و سوم بر بطراط چون بش گذر
ست و چهارم در سنگان مقرب باید کتب و پنجم کتب در رشت بر روی
کشاده گردد تا هر دو یک خواهد در آید یا علی اگر تیار نخواهد و یا بر خود باز نشا
با یاد اگر بر کوته دار جای عهد و اگر با خدا بر بسته خواند و مشود و اگر غازی خواند
خوبه اگر مقتدا دشمنان و با وفای حکم کند کثیر روی او قدرت الهی گرفتار و اگر
فضیلت این نامه های نوشته شود زبانان و عابدان دستها از بند باز دارند
خواندن این مسئول شوند یا علی هر که در خود کیاری بخواند جمله کتاب صغیر که او می
یا علی اگر گیاهی روی زمین فلم کردند و برگ درختان کاغذ و عسل و دیان و پانی نوشتن
نواب این نامه مسئول گردند تمام خواهند کرد حضرت رسالت نباه بدین خار رسید
او بگو صدق رضی الله عنه بهایی خاست گفت بار رسول الله جانم خدای تعالی با حق
چلی را فرمایا این را نویسد و سجابه و صبیت کند تا بخواند و فوین این اسم
تقصیر نورزند و ایضا چون از جهان فانی رحلت نماید با او دیگر رسته که بخواند
ادرنه نشود و ندانند ما خدا افتد و مستعدای نور بدان گو فرو داد و چنین
کرد محمد مصطفی علیه السلام علیه و سلم مرتضی علیه را هر که شکست و کارگردان ایشان
رسا است اما معتز کرده شد اسم الاول باید که در آغاز بر اسم بسامند الرحمن
اسم چهل خلقت بحلال استخوانی جلالت طاکک اصل یا و اعظم المقبول یا نعم المشور
امن لا اله الا انت یا حکم الحاکمین اسم الثانی العظیم یا لطیف باوصف

کماله انظار و انظار فی لطافه لطافتک بالطف اما مع کثرت انبار لیس
 موسی مصداق الماس بدیه هندی الی الخ و الی طریق مستقیم بایضا را در صحرای
 ناحیه الرحمن اسم الثالث اللهم یا جمیع انوار الوجود و صفا الکمال من اکر
 لسمو القزاق تمجبت بالسمیع و السمع فی صبح ممکب بالسمیع و اللیل
 اسوا و جلا و تعلقت اسوا اما ارسل علی محمد و موافق الحق انصت یا حسن الخاطر
 حرکت یا ارحم الراحمین اسم الرابع اللهم یا معز من المدد یا عظیم العظم
 تعلقت بالعلیه و تعلقت فی عظمه عظمک یا عظیم الاله الا الله و استغفر
 لی و لوالدین و المؤمنین و المؤمنات و اتهم لا یفلحون و یا حیر الباصر اسم
 الخامس اللهم یا رحیم رحمت بالرحمة و الرحمة فی رحمت رحمتک یا رحیم
 یا حیط تحطت یا حیط و ارحط فی حیط حیطک یا حیط الصادقین یا رحیم
 یا حیطین اسم السادس اللهم یا کریم کریمت بالکرامه و الکرامه فی کرامه
 کریمک یا کریم ان الله عظیم حب السموات و الارض و الله عظیم الخلق و الله
 العبادین اسم السابع یا معز معزت بالمعز و المعز فی معز
 معزک یا معز لم یلد و لم یولد و لم یکن له کوا احد رحمتک یا ارحم الراحمین
 و یکبر و عار و رگوار بریت که بخاید حق تعالی حله قاطعاً و معات دمی و درامدی
 کعبایت رسد و ورق او درج گردد و عاقبت خیر گردد و در کمال مقبول گردد
 اسم الثامن الرحمن الرحیم یا دمی الرحمن العظیم و ملک العظیم و بطر العظیم یا ارحم
 الراحمین و ما دو احواد و احوال ما الله ما رحیم یا رحیم یا احد یا معز یا رحیم یا دمی
 یا دمی یا ارحم الراحمین یا دمی و انوار دمی و خصوصی کس مدد کس نصرتی الیک یا رحیم
 کل غیر از حق تعالی غایب من افانیه و عاقبت و مرض شد و ملا و ما صبح ما حد و د
 الخاکه و الروح و جنتک یا ارحم الراحمین و یکبر برای برآوردن حاجات از خواص عالم و الله
 یولیس محامد می حدس الله شر الیریر و است کرده اند که بر بعضی است آید این دعا را
 نوسد و در آن و این اندازد اگر در آن مغفرت عوض او حاصل شود و درای قیامت

حاکم و مدد من باشد این است بسم الله الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة الا بالله
 انذیم بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الملک الحق المبین من العبد الذلیل الی المولی المکمل
 منین البصر ذلت عارم الرحمن و یکسر بر که نذر از نماز با صد گرت آید عا بنجاند
 و در میان خواندن سخن نگویید اسباب بی و دنیاوی و اراضی فانی بسیار این است
 یا سبب اسباب یا مفتح الابواب یا مغلب العلوب و الاصاب یا دلیل الخیرین
 یا خیرات المستغنین تو کلنت و حلک و توصفت امری الملک لا حول ولا قوة
 الا بالله علی اعظم و یکسر آورده اند که امام اعظم کوفی رضی الله عنه
 هرگز گرت خدای را در خواب دید اما می گفت باری وجه نزدیکی خود را من بجا
 دویدم از گرت همین جواب شنید که گویی سبحان الله لا اله الا انت سبحان
 الله لا یبدی الا بک سبحان الله الواحد الاله سبحان الله العزیز العبد
 سبحان الله الذی ارفع السموات غیر محمد سبحان الله الذی لم یختد
 صاحبته و لا ولد سبحان الله الذی لم یلد و لم یولد و لم یمن لم یفوا احد
 و یکسر دعای حمد نامه آورده اند بر که در قبر با خود همراه بندند و یکسر چون نوشتند این
 کردند و او را بر سرند که حمد نامه حضرت رسالت نامه با خود همراه دارد و اسناد بسیار است
 و جای دیگر نظر کنی بسم الله الرحمن الرحیم یا فاطمه السموات و الارض عالم غیب و شهاده
 ملک الرحمن الرحیم اللهم انی احمدک فی هذه المصیبه الدنیا بانی استبدان لا اله الا
 انت وحدک لا شریک لک ان محمد احمدک و رسولک فلا تکلنی الی نفسی فانک
 انت کلنی الیها فخرنی من الله و تباعدنی من الخیر فانی لا اثنی الا برحمته فاجعل
 لی خیرک عهدا حتی توفیته الی یوم القیمه فانک لا تحلف المیعاد یا الله یا الله یا الله
 یا محمد یا ارحم الراحمین و صلی الله علیه و آله خیر خلقه محمد و آله و اجمعین و یکسر دعای حبیبه
 را تو اسببار است اگر سعاد و بد و عار بیان کنم درین مختصر نگویم بسم الله الرحمن الرحیم
 اللهم بارک خلیا و اودم خفا بلائنا یا رؤف لعلک و ارحم لعلک فی اتق لعلک ان الله
 یحب من فی الخیر و یحب لعلک و صلی الله علیه و آله فی خیر خلقه محمد و آله و اجمعین

دعا و حمد بسیار است
 که در این کتاب است
 و یکسر در این کتاب
 است

و دیگر سر که امید عار و رسد سر که بگوید خواهد و موجود و بد اگر چه نقد و غرض از رسم
 است که محمد بن علی محمد آورده که در دو بار چهار مرتبه بخواند سعادت دهد
 این است بسم الله الرحمن الرحیم الله تعالی ویریل اعلی و موقیم
 اری فی اریه لم یزل لاریال رحمتک ما ارحم الراحمین و علی الله فی علی حشرکم
 محمد و آل محمد و دیگر سر که این دعا را بار بار برای حاجات بخواند بر آوردد

که در سجده دعا را در دو عالم و الکافی مالک يوم الدين انما کنتم و اذا
 تسلس و دیگر حق ماه و به عید باره که این دعا خواند الفاسط و رسم
 است که ماه و به عید باره که این دعا خواند الفاسط و رسم
 کساده که در دو بار چهار مرتبه بخواند و در اسطر و به عید باره که این دعا
 چهار مرتبه فاجده چهار مرتبه بخواند و در اسطر و به عید باره که این دعا
 بخواند تا ثواب جلیل باشد و آن ماه بخواند که دیگر برای حاجت باشد
 که در وقت بخرد و در دو مرتبه بخواند و در دو مرتبه بخواند و در دو مرتبه
 ما را بهیم رحمتک ما ارحم الراحمین بخواند بر آورده که در دو مرتبه برای حاجت
 است که این رتبه بخواند بر آورده که در دو مرتبه بخواند و در دو مرتبه
 تحلیل و تیره که در دو مرتبه بخواند و در دو مرتبه بخواند و در دو مرتبه
 و الاکرام رحمتک ما ارحم الراحمین و دیگر برای بهائیان و دعای یکبار
 بخواند که حاجت خود را اگر کسی را حرام در حق و بستی مانند آنکه امید عار است
 که بر باره آب و در آنجا سر که نو مانند اندازد و آن آب را آن کس
 شرب و در نوشیده مانند سر که که است مانند و در آن آب این است بسم الله

دعا
 در دو مرتبه

و دیگر سر که امید عار و رسد سر که بگوید خواهد و موجود و بد اگر چه نقد و غرض از رسم
 است که محمد بن علی محمد آورده که در دو بار چهار مرتبه بخواند سعادت دهد

اما که از آن روز در میان او و پسر برآمد که گفت ای پسر چه می‌خواهی
 ای پسر زانم که می‌آورد و در میان آن سبزه و گلانی بازو کند ای پسر که این آواز
 تصادف و غیبه و احوال شوکل از آن میان برخاست و فرمودم در میان تو و پسر
 انداخت از آن آواز تصادف و غیبه و گفت کجای سیم الله الرحمن الرحیم یا شوخ
 من می‌گویم و من نمی‌گویم که پسر خجسته و پسر زرقه من هست و پسر خجسته و من
 پسر کل علی الله و پسر سبزه آن الله بالغ امره قد جعل الله لكل شیء قدرا
 چون آنوقت اهل کشتی در آن زمان او را ملاقات کردند که فرستادند پسرین بودند
 که با دوخت و زید کشتی را شکست و آن جوان بر یکبخته ماند با آن خسته و باغیر
 برودی از آن خبر و برآمده می‌گفت دید که دختر من در حبس آذربایجان گیرانسته
 داشته و در آن خبره شسته است کیفیت حالی دختر رسید که چگونه و بخیر رسیدی
 دختر گفت بدین مردی سوداگر و بازرگان بود و مرا فانیات دوست میداد
 تا که سفر مرا همراه می‌برد و این سیوم روز است که گشته شکست و مرا با او در اینجا
 رسانید و از احوال پدر خبر ندارم جوان گفت درین روز میدانم نواحی را
 گشته را که دست بازو گفت آری گشته را درین نواحی گذر است چنانکه چندین
 آمدند چون می‌جویم که فریاد کنم در میان ما و گشته کوه کلان میدادی شده تا گشته
 دو میرفت و من گفتم دیدم برود و در آن محل صدف جمع می‌کردند و بدان شوق
 می‌رفتند تا سله دل خود می‌کردند تا گاه گشته پیدا شد چون فریاد میکرد
 باز همان کوه پیدا شد چون این آب بخواند بجز و خواندن کوه ناخیز شده بودی
 بخیره ایشان نزدیک بود چون فریاد کردند ملاحان سردو ایشان را
 سوار کردند و همان صدف را که برای بازی جمع کرده بودند با خود همراه گرفتند چون
 بخشک میرفت برآمدند و در ولایت بصره و بصره کردند که وطن آن دختر در اینجا
 بود چون کوه پسر شدند تمام شهر را آشوب و خوف نمود و رسید که حال چیست
 گفتند سوار این شهر بازرگانی می‌کرد و دختری داشت و در بصره بخوبی می‌برد

در دریا و آسمان بود که هیچ شکست از او نداشت و حقش عود نمیداد آن کس یک سخته باشد
 بخانه رسید و حوال گفت این دختر را پس آوردم در خانه خنجر مار گران و سینه مار را
 در کف دستش از عادت و جنت مای مرصه مردن دویدند دختر را بخانه نزد ماد و آنگاه آن
 را بر سر جای پیش کرده سینه را بدو مالید و باغ محبت مرصه و دهنش میخامی آوردند و چون
 روزی حیدر بی یکدست مادر و بدستش بدین سخن گفتند که دختر را حوال چگونه
 خلاص یافته باشد مانند احوال کجاست کرده بدو سحر و جادو حوال مادر و دختر گفت احوال
 رسید و دختر قسم بخدای مادر که ای مادر این حوال مادر ما را در عالم بدیده ام
 که بر زبان خواجه برگزین نام من بر زبان میراند حوال این تسبیح را بخوانم و این
 لغات را بخوانم و در راه کجاست بگیرد و در راهی دور و دزدان و دزدان
 ناکه که گریخته بود و در آن حدف تاریکی که دید گفتند که تسبیح کسم دهم
 که گریان در میان آستان چگونه می گشتند حوال تسبیح در بر یک چندان گشت
 حوال بود که تمام حوال بر سر و در یک تمام عالم را میبست و این تسبیح
 آن مادر را رسید و اگر کسی از این تسبیح آنکه که سرگشته و در دهنش
 سرگشته آن آب را بخواند و آنجا که مدلی مشک حاجت او بر آید محراب است
 دیگر آید و آنکه که گشت دوست حافظ قرآن برگرزید و آنجا که هم سرور
 اما اگر تمام کلام الله یاد آید باشد مانند مادر که سرور و دوست را الله مادر که کرد
 سر حکم او این است که آنجا که دوست او برید و دیگر این را گفته که اگر
 بر که این آیت را ماد که عدالت مانند آورده و آنکه که بر رگی را بر بدی بود
 و فایادت بعضی از آن حاجت گفتند که بدام حال او شده باشد تسبیح گفت تمام
 کس از یک بخان است او را ترس نیست مریدان گفتند که میاید الی مسجد گفت
 حدیث صحیح دیده ام که حافظ این آب را عذاب مانند و این در آنجا که حوال
 است و آنکه این است هم اصل حکم من بود اللهم انما عسی طایفه منکم
 و طایفه ما عذاب الله و در دیگر بر که این آیت را ماد کند و آنکه که

این است که اگر خون فی علم هم تا قد ضلوا بظلالا و بعدا دیگر دین است
چندان بنمبران برسل ذکر کرده اند که این را یار و بخواند بخت او با بنمبران
نزد که زن باشد آیت این است و ملک حجتا آتیا ابراهیم علیه قومه تا الی صراط
الستقیم و دیگر بعد از عهد فطر تا عهد اخخی باید که در وقت باید از سوره فجر بکشد
خوانده باشد ثواب بسیار است اما اگر در نماز فجر بخواند بهتر باشد تا بعد از شب
و ثواب حاصل شود و دیگر در بیان افسونهایی نسخ با و در خبر است
که روزی حضرت رسالت پناه فرمود که افسون حرام است بی اذن برخواست
که بار رسول آمدن افسون مارگزیده میدانم ترک دهم حضرت فرمود استطیع
نکنم آن شیخ آخاه فلیفعل یعنی این مقدار که تقع بنا در مسلم شود و بگوید پس
در تحیته الا نوار آورده است که نسخ با و و نیز از نوع می باشد
نزارش را هیچ دارد و نیست و نزارش را این افسون کار است که مناسخان بگویند
اللهم منیک فزع گرد و بسم الله الرحمن الرحیم سلام علیه موسی و هارون
سلام علیکم طیبم فادخلوا هذا الدین اخرج باذن الرحمن یا نسخ با و اخرج باذن
الرحمن کعبه یا و اخرج باذن الرحمن یا سمید یا و اخرج باذن الرحمن یا زو یا و
اخرج باذن الرحمن یا سیر یا و اخرج باذن الرحمن یا خام یا و اخرج باذن الرحمن
یا عید یا و اخرج باذن الرحمن یا صفت رنگ یا و اخرج باذن الرحمن یا سمیه یا و
حق و نزل من الذین ما سو تغار و رجته لموسین و لا زید الطالمین الاضار
و بحیرت حلاله و حلاله و او کیر یا و اخرج باذن الرحمن و بحیرت نور موسی و حلیل
علیه و زبور داود و قرآن محمد مصطفی علیه السلام و بحیرت طه و سین
فرغ تو لغز مان خدای تعالی و بحیرت لا اله الا الله محمد رسول الله بحق
اعوذ بکلمات الله نامات من کل ماخلق و من تشریفته و من تشرکلی عین لامة
سحق ایسا شراسته و ذولی انباده و یا خا و یا خور یا خفا و دفع شعو
لقربان لا اله الا الله محمد رسول الله بر جنتک یا ارحم الراحمین

نسخ
بخت

بآورد و بنمود این است بسم الله الرحمن الرحيم اللهم انی بجزمت طه و من تلاه الی بحر
 این دن و قرائت الی بحرست که دن بنا بر جنتک یا ارحم الراحمین و دیگر آفرده
 اند که درخ را افزوده و دروازه اندر که با خلاص بگویند بسم الله الرحمن الرحيم
 این نغزده و حروف می شود حتی قیالی بر برکت این نغزده و حروف آن نغزده و در
 درخ بر وی بر بند و اگر بعد از شمس یا عوف یا بعد من الشیطان الرحیم بگویند
 چون رسد از گرگ از غلبر و باطن او بگریزد و دیگر آورد و اند که در لاله الهی
 محمد رسول الله همه حروف بی لفظ هستند پس گویند این کلمه را به خلاص هیچ
 گناهی مانند خطه در وجود نماند و دیگر دعای حفظ ایمان بر بر بند بودن لازم
 که یا کند و بعضی گفته اند که هر که این را یاد نذر در خوف کفر است این است لاله
 لا اله الا الله الرحمن الرحيم لا اله الا الله الحی القیوم لا اله الا الله محمد رسول الله
 و دیگر هر که بر روز بخواند از دنیا با ایمان زود اللهم یا ولی الاسلام و الهی مسکن
 یا ایمان حتی تلفک به لا اله الا الله محمد رسول الله و دیگر هر که این در
 یک بار بخواند ثواب یک کلب درود بیاید اللهم صل علی محمد و آل محمد
 المخلوقات و صل علی محمد بعد و امتار الموجودات و صل علی محمد بعد و صل
 الارضین و السموات و صل علی محمد بعد و حروف اللوح و الدحوات و صل علی
 محمد بعد و کل المحدثات و المعلومات من اولی ازل و اوسط شمس و آخر
 قیامت و اله الطین الطاهرین بر جنتک یا ارحم الراحمین و دیگر هر که اگر نیت
 باید که این اسم را مکرر بخواند یا قتلح آن کارنی احوال کند و گردد و دیگر
 در هر یک بار بخواند ثواب برآورد و بیاید اللهم صل علی محمد و آل محمد
 به علمت ما جوی به علمت ما آفتت به قدرت و شکت و دیگر آفتون اند
 که در خلق پیدا می شود که آنرا لفظ سنذی گلهتی گویند و ازین آن گناه است
 می آید باید که فی کاواک را بگیرد یک طرف آن فی درین خود بگیرد و یک طرف
 درین بپارند و این آفتون بخواند در آن بدید صحت شود آفتون

در بیان
درود
ای که

این نغزده و حروف
 این نغزده و حروف
 این نغزده و حروف
 این نغزده و حروف

با لاتر از آن هر این ضوئ بر خاک بخواند و نهد بر آتش آتش خاک از گرد اگر دآن
 حضور ببالد نه از آن نگذرد و نه سنگ بر موی اگر دین کہا و جو سنگ جو کجوی
 با سنگ را و لیسو و جمل و ضیو بندار بند اسیری کل سری بری تر بند سری
 انبوت کند سری بنا کشتی و پس و بدین نوع امونهای لفظ بند و بی
 بسیار است اما از آنکه کسی خواندن این نمی تواند و دشواری آید که نام
 و این امونهای مذکور بجای محب بودند ازین جهت مذکور شد که
 مگر بعضی ثامان من بخواند و قطع اکثر مسلمانان حاصل شود و دیگر بزرگوار
 فرموده هر که این دعا علی الصبح بعد از نماز باید او سه گرت بخواند اگر عرو
 صد و شصت سال شود فردای قیامت حکم او در دامن من باشد
 دعا این است لا اله الا الله محمدک و قدر تک لا اله الا الله محمدک
 در یک تک لا اله الا الله فچ می و غنی و دیگر هر که بعد از نماز باید او یکبار یا
 بخواند صدای او گدشته بر جای شود لا اله الا الله الهاد واحد و نحن له
 مسلمون لا اله الا الله الهاد واحد و نحن له مومنون لا اله الا الله الهاد واحد
 و نحن له مخلصون لا اله الا الله الهاد واحد و نحن له عابدون لا اله الا الله
 محمد رسول الله و دیگر باید که این دعا را بیست و شش مرتبه بخواند مستجاب
 گردد و چشم او باز شود که ذکر می شود و دعا این است اللهم
 اجعل دینا دین نبین و ایمانا ایمان المؤمنین و اسلامنا اسلام المسلمین صلواتنا
 صلوة النجاستین و رکوعنا رکوع المتوسعین و سجودنا سجود النجاستین و سترتنا
 قشدة ملائكة المقربين و نباتات النجاستین و اعمالنا اعمال الصالحین و دنیا
 دنوب المتضرین فاقبل خیر حافظا و موارحم الرحمن بر حکم یا ارحم
 الراحمین و دیگر دعا طبر و ایجاد از مراتب اخذیت و ایجاد سائر نباتات
 حال البدر تالی تخیل باشد و الله تعالی رسیده کل شی قدر قال
 علیه السلام کان الله ولم یکن شی و هو الان کما کان

و در تنبیه ابوالمیسر سمرقندی آوردیم است که صدیق رضی الله عنه
 و قبل علی رضی الله عنه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم سوال کرد که ما
 رسول الله این کتب را نقل ایحاد المهرات و الارض حال علیه السلام کما فی الجاهل
 و لا و قد مر او اخلع و انی انما و کسی گوید که حکما و را گوید می حق و ادبام
 که آن حقیقت بحر کوری عیسوی ندارد و لوله علیه السلام ما تعلم نقل و ما لم تعلم
 نقل و این قول قریب بحاث است که عامه خلق در ضلالت عقیده و ضویرا
 اند که عباد و دین و حجاب امر را گوید اما را دار امر را یک است که اندک درین
 آفتاب مایوسه و آن مراب را و حدت می حق حلال محالی میرویم مصداق
 و استند محالی لطریق وحدت که حقائق امانی گوید و رجعت میو و محالی محالی
 را با محالی است لطریق احدیت که آنرا تحت و سراج و صرف و عجیب العیوب
 و ازل الاله الی ماسدی رو و دارا که واجب غائی اول الارا الی و الله
 است بانیس و حدت میروید و بانیس حجب حله اسما و دعاب قدیم اند حمله
 تحت و صل و حدت میروید که در حدت رادات و سراج گوید که حله
 اسما را اگر چه قدیم اند اما در استعاضات حدت و ده اند ازین حوائی و مایه است
 حق آنکه نوامی مداری و هر بانی که حوائی سر ساری و و حدت و ذات باقتضا
 صفات و حقائق امان ماسد که در ساحت مصلح نانی عمل مایه می هر بانی که
 حوائی سر ساری حوائی که در تفسیر حوائی احوالی آورده است القادریه احوالی
 و احوالی مولا حقیقه الامان و وحدت تخیلی ادلی و محمل است و از وحدت حله سها
 و صفات سرل مراتب احدیت که در حدت آنرا تحت نانی و معصل گوید می هر بانی
 اقتضا می سهای خود که در حوائی که حوائی مخلوق است که می توان آوریم که در حدت
 مر و است که تعبای مر و دگار و نموس با ایمان و کوی به طایب و در حدت که در حدت
 المداری که وحدت حقیقه ایمان است و ازین اراده ایمان و نموس که المونس مر و
 المونس اربن هر است و ازین حاسب که حضرت رسالت نماه فرمود و الله

در استقامت قانیه بر مظهر نور العدم مراد از این نور است که با دیدن خود را خبری
 را گویند چنانکه معلومات در باطن عالم و معلومات ما عارضی است که نبات
 از حیاتی دانسته شود و معلومات ادبجویی است با چون فقه بودند با مقتضای آفرین
 و ازین جاست که می گویند که حضرت رسالت نباه از نور خدا می است بخشی گویند
 که آن نور نوریت مخلوق و این قول اهل فقه است و صفایان در مراتب احدیت
 سه مراتب دیگر را نام می برند یکی علم و نور و شهود یعنی چنانکه در حدیث مراتب ام
 المهر است که جمله اسماء و صفات تعلق بدو داشت و چون بدین مراتب رسید جمله
 یا سمار سگار شده و معتقد و تعلق بعلم دارد و نوریت و ازین دو نامند که معلوم
 در مراتب احدیت معلوم و معدوم بوده اند درین مراتب علم معلوم و
 مفهومی گشته یعنی چنان و چنین می توان کرد و ممکنات را چنانکه غم در باطن
 فاضل و نیز این مراتب را احیان ثاب گویند یعنی اگر چه نبوت قدیمی توانا بود
 مراتب چنان خود بخود دید و متفقد کرد که از ازل تا ابد الابد بای خود چنان کم
 بیش نشود و چون اصل جمله اثبات است که در جمیع کوهی از باطن علم ظاهر
 علم آفر و در کل در یک است معین دید و اگر دان را نوعید و هکس خانه و حدیث
 و حقایق کیانی و غیر ذلک من کلام گویند و چون از این مراتب کن رسید
 آنرا علم کن گمان گویند و روح مستخرج و گفته گویند گو یا که کاف تا فون شریف است
 که هر چه بودنی و شئی است شدند و می شوند و معلوم باد که این شش مراتب
 مذکور از احدیت ناسخ سر ای تیج یکی را از دیگری امتیاز نیست صفات از
 استخراج نموده که بدقت که ذات ملائعه و منقطع الاشارات و العبارات
 و صفات نفع دارند از جهت اختلاف تا اثر بر صفت را جدا می مانند از هیچ
 صفتی از صفتی دیگر نیز امتیازی ندارد و پس چون از عالم باطن عالم ظهور پیدا
 برده آفرید نباتی سیاه که چون ذات باری تعالی حد و حدودی از که است
 و صفات باری تعالی محبوب بدان است و آن را سر ابرده و چند نامند این

به نامی که ازین و هزاره بر روی کعبه در آنجا که نامهای میان یک
 ازین برود و دیگر دو اند و کمال می بود که اثنای من الرحمن و تعالی
 من سبحان الذین منی است بعد ازین سویی آفرید که آفرینش کلام عقل کل
 و ام کتاب میسند و دیده برستی که نمود و وار و بود و درین اقلید که درین
 کلمه پس نیاید و کلام در اینجا است بر حرف کلام الله تبار که کوه قاف افهم
 شده و دیده می شود و بعضی گفته اند که لابل تمام حکمت در دندان سین
 است و کتب دندان او خالی مانده است و بعد از آن عالم کلمات است و
 شهر میسند و برابر این دنیا آفرید و بعد از آن هزار سال در شهر می آید
 آفرید اما نوری بخیزد و خاک می خورد و آدم سپاه را گویند یعنی کعبه را آفرید
 کشید و بعد از هزار سال در شهر دیگر آدمی دیگر آفرید تا شهادت هزار سال
 شود و درین مدت هیچ یکی از ایشان عامی نبودند پس درین میان
 یکی از ایشان عامی شد غضب الهی در کار شد آن شهر را آن آدمیان
 بهم فانی و منحل ساختند ای فرزند سخن از سر بحث کتاب و از قبیل احوال
 و احوال از حد و گذشت و حکم این حدیث که انسان مرکب است از
 رزق و روح که در زیر که اول درین شهر رزق را پیدا کرده بود و بعد از رزق
 هزار سال آدم را آفرید و قصه رزق این است که حق تعالی چون این شهر را
 را آفرید همه را از سبزه سبز و مغز بر ساخت و در آن میان مرغی را پیدا کرد
 و حکم باری تعالی شد که این سبزه را رزق تو است بعد از من ای ایشان
 موافق بود باشد آورد و اند که آن مرغ سبزه را بخت اندک اندک بخورد
 خوردن او تا خیر تمام می کرد حتی که بر خوردن هر دانه اندک عاقلانند و دانه آن
 دانه را فرو می برد آورد و اند که آن سبزه را مخلوط سبزه همه را تمام کرد و دانه
 باقی ماند آن را هزار سال در گاو می خورد نگاه کرده بود و چون او را هم خورد
 کرد که باری اگر از ایشان را بخت مانی خیزد این خدا تو گویم که در حشر سبزه

در بیان این
 که در حدیث
 و در حدیث
 و در حدیث

الايمان اذا جنت الاحمال في كفة الميزان لا يوزن اليه النبي عليه السلام امي قوموا
 فندمتم الى حساب الجبار اللهم اعطني الايمان الايمان اذا فرق بين اهل الزنيم
 اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت وسلمت ورخصت على ابراهيم
 وعلى آل ابراهيم انك حميد مجيد وصلى الله تعالى على خير خلقه محمد وآله جميعين
 وسلم تسليما كثيرا كثيرا **مفضل** در ايجاد سبع السموات والارضين
 بعد ان اى وزند که چون آن سرخ و آن شهرت شستند مدت دوازده ک
 و سیر و هزار سال همچنان در گریبائی خود بی نیاز بود و باز شوه جمالت در کار شد
 و با ايجاد دنیا آغاز نهاد اول دیری را بیا فزید و آن در سفید بود و در عین
 یکمته الله پیدا بود حق تعالی به نظر عیبت بدو نظر کرد از عیبت الله تعالی
 چون شبته کوه بر آمد و گد اخه شد و بخوشید و دودی سبز از آن بر آمد و
 بالا رفت و آن دو دهمانند تخت به بنم مصل شد اما قدرت الهی هفت
 تخت شد که بر تخت پالعه ساراه پهنای او است و آنرا هفت آسمان کرد
 و آنچه در می نده بود نیز مانند تخت بود و آن نیز هفت جای شد و آن
 زمین شد که بر زمین پالعه ساراه درازی پالعه ساراه پهنائی دارد و در بالا
 هفت آسمان در پهنای است که آنرا سحر همچوان نامند و درازی او و پهنائی او برابر
 هفت طبق آسمان و زمین است و عرض باری تعالی بران آب از محض نور
 آفریده شد و حکم شد تمام ملکوت را که بر دارید همه جمع شدند و استند
 دران زمان مورچه به فرمان ایزد تعالی پیدا شد و حکم بر او شد که نور در او
 بماند و در نیت و گفت بسم الله الرحمن الرحیم در حال خوش بالا شد و حاملان
 خوش از چهار طرف بر کف نهادند و برداشتند و حاملان بر یک و دیگر از
 در تحت خوش که کسی که ارض الحبه کسی و سقها خوش الرحمن است
 هفت نوبت بالای کسی موجود اند و لوح و قلم نیز بر بالای کسی است و آن لوح
 از یاقوت سرخ است و قلم از نقر است که هزار سال که راه پهنایه دارد

بیان
 خلاصه
 نیت
 رحمت
 زینب
 در سجده

در بیان
 و حکم
 در بیان

در حق او چند ان طول دارد که اگر سبب نازی نرسد و زیاده ای بر خاندان نرسد سبب
 ایک برگی بیرون زد و آن مقام جبرئیل است علیه السلام و در این کرسی
 دایم و در باو بجز انچو آن آسمان است که آنرا خلک اهل نماند و در میان اندر
 و کرسی نسبت برابر ساله راه است و بهتر عزرائیل بر آسمان چهارم است
 و تخته را در زیر خود گرفته نشسته است که طول و عرض او با صندوق راه
 است حضرت رسالت نباه در شب مراح از و برسد که هنگام موت
 فکونی خبری یابی بهتر عزرائیل گفت که درین قریب من درختی است که
 آنرا شجره الیقین می نامند تا هر که در دنیا نوبه بخورد و او را در رزق او را
 برگ انداخت و خست و بسته می شود و چون اهل این شخص نزدیک رسد
 آن برگ زرد می شود و به درختگان می رسد تا آن برگ را نشسته در طعام
 و شراب آن کس بدید که بخورد و بهج تدای صحت نماید و بسیار به برابری
 هر شخصی دور و زن است و درین قریب منکه از یکی احوال او برسی آن را
 دیگری می او میرد و چون نزدیک موت شود میرد و بسته میگردد حضرت
 خبر داد که اسدول را می بینی گفت لابل دست من نکالت ذکرانی پذیر و بگو
 خدا اگر صالح باشد زیر عیسی می نامم و اگر بد بخت باشد با سفلی با فلیس
 می درختند و از حلقه کی حال او خبر نمی شوم که خدای فیالی با وجه میکند
 و بسیار در آسمان چهارم حضرت به مراح میرفت دید که قطار استخوان
 میزد و اما اول و آخر آن قطار دیده نمی شد از جبرئیل پرسید که یا اخی بن
 چه قطار باشد جبرئیل گفت از آن پس که آسمانها و زمین را آفریده
 نموده اند این قطار می رود و من نیز از آمدن و رفتن او خبر ندارم که آن
 کجائی نیند و کجا میرند و بر پشتش دو صندوق بسته بود و آن را نسبت شد که یکی این
 استخوان نشانند و یک صندوق راور باز کنید بهتر جبرئیل و حضرت زین العابدین
 نباه عیان کردند و در میان آن صندوق در انداخته و عالم را آفرید

فی آخره من راحته کعبه السموات الدارین علی الین ای فرزند که آنچه حق
 تعالی از برای تو است عذاب آفریده است چنانچه آنکه بخواهی و گوید و در پی
 اما از روی تو نیست اگر چه انسان مقدم بود و در آفریده تا فرشتگان و ملائکه تا ختم
 آیت و خلایق کل ممکن است قضا و قضایان باشد چنانکه محمد رسول خدا و وی برایت مقدم
 بود اما از فرشتگان و ملائکه تا ختم دنیا و کل ایشان باشد که خدا از وی کسی را غرض
 چون در آفرید پس اهل آفرین را و ملائکه که در جهان خلق شدند و چون
 حاکمان او خلق شدند و در حین خلق کسی که در میان خلق شدند آورده اند
 که چون حضرت رسالت براه در شب موعود بر ایشان سلام کرد ایشان
 چنان گفتند لا اله الا الله محمد رسول الله مستول بودند که آواز حضرت نشنودند و
 جبرئیل گفت که جواب سلام این شخص را باز گوید گفت این کیست جبرئیل
 گفت که این محمد آخر الزمان است که شما کلمه او را می گوید خدا از آن جواب
 دادند و چنین تا سبع السموات هر چه در ایشان است از فرشتگان آفرید و چون
 زمین را مهیا کرد آنچه از وحش و طیور است در و آفرید اما سیزده سال همچنان
 افتاده بود و در عهد این حکومت بادشاهی زمین را به فرشتگان تحویل نمود که میان
 سایر حیوانات حاکمی و عدلی بکنند و تحت ایشان بر ایشان بود و نام ایشان را
 شام پور نهاد و بودند بادشاهی ایشان مدت شانزده ملک و ست و چهار
 هزار سال بود و بعد از ایشان بادشاهی زمین را طلب کرده بدو آن و بریان
 داد و قال الله تعالی خلق اجماع من مارج من نار یعنی چون در قعر شعله زرد از
 شمشیر و جواهر این آفرید یکی را نام مارج و دیگر را مارج به صورت ملک
 داشت و ب او چون دین کرد مارج به صورت گرگ بود و دین او
 چون دین مارج بود و مارج نزد در و مجامعت کردند اول فرزند
 که زایش نام او را عبس کردند اما بعد از آن طبعی طبعی از آن پیران کشید و چون
 از فرودش لای آید بر طبق زمین که میرسد مدت ده هزار سال عبادت الله میکرد

در این کتاب از این
 که در این کتاب از این
 در این کتاب از این

در این کتاب از این
 در این کتاب از این
 در این کتاب از این

[illegible]

آورده و مالیدن گرفته اند تا مانند سفالی که از زیر برسم ایشان بر آید سوخته و پخته
 می شوند و آتش را در بالای آن سفالهای فروخته تا بجای سوخته و با جگر تپیدن
 کمانه استخوان و پاره پنهان کردند که تا حال الله تعالی خلق انسان بن طین و عاوجا
 کننده و نوی را گویند و اینها قالی الله تعالی خلق انسان بن مصلصال کافیا
 مصلصال گلی را گویند که از میان دو قسم جا نور بر آید و شکستنی کل عینا
 خسر جوتی که کنده بوی را پیدا اسکیر و افسان جهان الیذند که بازنده مصلصال
 میکشت آن گل چون سفال و گرت جهان کردند و فرشتگان بجای می در مانده شد
 و گریه نیاورده و چندان گرفته اند که آب چشم فرشتگان آن سفالی گل
 شستند و گل صعب ناک بجایم بعد از این درآمدن خوانستند زیرا که
 اگر در آید و سلان گل در مانند و غیرن آمدن خوانستند بعد از آن حق تعالی بید
 قدرت او را بسیار ساخت از گوشت و پوست و استخوان اماروح منور در
 و سب و داخل خود و اول سیطان در آن درآمد و بعد از مدتی بر آمد
 حلقه ملکوت و حوت و طهور از و برسدند که شیخا و روجه جبر و بدید سیطان
 گشت که او را عالم صغری می بینم سارتن او چون زمین است و در زمین
 او بوی است برابر گیاهی که بر زمین است و سر او مانند آسمان است و چشم و
 سنوای و گویای او چون ستارگان اند و عرق او چون جویها و آن اند
 اما اندرون گسندی دارد و هر چند که در راه درآمدن یافتیم پس معلوم نشود که
 آنچه در برافت او بر مایان باشد و در آن گسند خفته است و چون میراند حق
 تعالی قطره از رحمت خود دید و فرستاد و آن قطره را چهار جای کرد و یک
 قطره وجود او را فرزن کرد و قطره دوم مبنای چشم او را حاصل کرد و قطره دیگر
 او را عاقل کرد تا حق را بشناسد و آن قطره دیگر همچنان منقلب است که بوقت
 دعاء مومنان نازل می شود و چون ارواح بزرگوار بر وندیدند که این بر جاس
 ما رحمت است مگر در بجا دیدار الله تعالی بینیم چون درآمد و در چشم شد

گفت که ای پسر من! در این کسکه تو دیدی مادر من حالی اندم حضرت ماما آدم را
 حال را می شنید و دست عظمه آمد چون خطه کرد گفت ای پسر من! حال من
 بر کشته کنی سگال نمیدارم در این کسکه ماما من سبج قد و کوس من می گویم
 یک کت ماما من رحمت الله مستاد می و بر و اول مطرت رحمت در من می
 و ای سگ که ای کاه که کسی کرد و اول مطرت مرگت باشد و محمدس گوید بر
 من گوید رحمت کنم و در میان دو کتف ماما آدم سپور سوراخی مانده و منظره از دور
 می آدم را از آن کسکه در پیش آدم در آورده و ماما فسان چند کسکه و ای کاه که
 است بر این سال قبل از صوبت ماما آدم علیه السلام بود و منبت و نصیب
 شخصی از خیر و شر سجا به بر این سال من از ایحاد و ایحادا من بود که ایحال
 میرسد حق خالی سه عهد کرده است مار و جان اول عهد است و او که در
 وحدت نم و که موس را زده موسی کرد و منصل اراده صلوات و عهد دوم و
 عهدیت حصان الفرس نام که مسکن از و جان موسی ای ای مادر سپور سوراخی مانده
 ایحال سپردن است و عهد سوم درشت ماما آدم تا او را بر و در میان
 خود ساد کرد و ماما من در آمدند کاه از موس و موس ای کاه که در عهدیت
 گرفتند ایحال در موس کردی و غرضی از آن است و در کاه فرستاد
 و غرضی از آن است و موس ایحال است و چون هر کی کند از استخراج نخ می مسول
 آمد و در وجود و در بد و تق که مد گو ما که حق را فراموش کرد و من اراده
 به آمد است بر من کاه و چون رسید اول حضرت رسالت ما و صلی الله علیه و آله
 گفت ای موسی که من خدای ما و در رسالت او و علیا نما و اولیا و رسول
 از کس کاه را من سکوت کرد و موسی سبج به گفت در آن زمان عهد نامه نوشت
 و در سبب دومی بود و سبب دیگر در آن بهمانه نوشته را و آن در را از برای
 ساکت اندام و در آورده اند که ایحال امر اسکن است و موسی ماسد فغانی می
 اما چون دست عالمان به دیر رسید راه ته و در او تبت فرمودت من

ای پسر من! در این کسکه تو دیدی مادر من حالی اندم حضرت ماما آدم را
 حال را می شنید و دست عظمه آمد چون خطه کرد گفت ای پسر من! حال من
 بر کشته کنی سگال نمیدارم در این کسکه ماما من سبج قد و کوس من می گویم
 یک کت ماما من رحمت الله مستاد می و بر و اول مطرت رحمت در من می
 و ای سگ که ای کاه که کسی کرد و اول مطرت مرگت باشد و محمدس گوید بر
 من گوید رحمت کنم و در میان دو کتف ماما آدم سپور سوراخی مانده و منظره از دور
 می آدم را از آن کسکه در پیش آدم در آورده و ماما فسان چند کسکه و ای کاه که
 است بر این سال قبل از صوبت ماما آدم علیه السلام بود و منبت و نصیب
 شخصی از خیر و شر سجا به بر این سال من از ایحاد و ایحادا من بود که ایحال
 میرسد حق خالی سه عهد کرده است مار و جان اول عهد است و او که در
 وحدت نم و که موس را زده موسی کرد و منصل اراده صلوات و عهد دوم و
 عهدیت حصان الفرس نام که مسکن از و جان موسی ای ای مادر سپور سوراخی مانده
 ایحال سپردن است و عهد سوم درشت ماما آدم تا او را بر و در میان
 خود ساد کرد و ماما من در آمدند کاه از موس و موس ای کاه که در عهدیت
 گرفتند ایحال در موس کردی و غرضی از آن است و در کاه فرستاد
 و غرضی از آن است و موس ایحال است و چون هر کی کند از استخراج نخ می مسول
 آمد و در وجود و در بد و تق که مد گو ما که حق را فراموش کرد و من اراده
 به آمد است بر من کاه و چون رسید اول حضرت رسالت ما و صلی الله علیه و آله
 گفت ای موسی که من خدای ما و در رسالت او و علیا نما و اولیا و رسول
 از کس کاه را من سکوت کرد و موسی سبج به گفت در آن زمان عهد نامه نوشت
 و در سبب دومی بود و سبب دیگر در آن بهمانه نوشته را و آن در را از برای
 ساکت اندام و در آورده اند که ایحال امر اسکن است و موسی ماسد فغانی می
 اما چون دست عالمان به دیر رسید راه ته و در او تبت فرمودت من

ای پسر من! در این کسکه تو دیدی مادر من حالی اندم حضرت ماما آدم را
 حال را می شنید و دست عظمه آمد چون خطه کرد گفت ای پسر من! حال من
 بر کشته کنی سگال نمیدارم در این کسکه ماما من سبج قد و کوس من می گویم
 یک کت ماما من رحمت الله مستاد می و بر و اول مطرت رحمت در من می
 و ای سگ که ای کاه که کسی کرد و اول مطرت مرگت باشد و محمدس گوید بر
 من گوید رحمت کنم و در میان دو کتف ماما آدم سپور سوراخی مانده و منظره از دور
 می آدم را از آن کسکه در پیش آدم در آورده و ماما فسان چند کسکه و ای کاه که
 است بر این سال قبل از صوبت ماما آدم علیه السلام بود و منبت و نصیب
 شخصی از خیر و شر سجا به بر این سال من از ایحاد و ایحادا من بود که ایحال
 میرسد حق خالی سه عهد کرده است مار و جان اول عهد است و او که در
 وحدت نم و که موس را زده موسی کرد و منصل اراده صلوات و عهد دوم و
 عهدیت حصان الفرس نام که مسکن از و جان موسی ای ای مادر سپور سوراخی مانده
 ایحال سپردن است و عهد سوم درشت ماما آدم تا او را بر و در میان
 خود ساد کرد و ماما من در آمدند کاه از موس و موس ای کاه که در عهدیت
 گرفتند ایحال در موس کردی و غرضی از آن است و در کاه فرستاد
 و غرضی از آن است و موس ایحال است و چون هر کی کند از استخراج نخ می مسول
 آمد و در وجود و در بد و تق که مد گو ما که حق را فراموش کرد و من اراده
 به آمد است بر من کاه و چون رسید اول حضرت رسالت ما و صلی الله علیه و آله
 گفت ای موسی که من خدای ما و در رسالت او و علیا نما و اولیا و رسول
 از کس کاه را من سکوت کرد و موسی سبج به گفت در آن زمان عهد نامه نوشت
 و در سبب دومی بود و سبب دیگر در آن بهمانه نوشته را و آن در را از برای
 ساکت اندام و در آورده اند که ایحال امر اسکن است و موسی ماسد فغانی می
 اما چون دست عالمان به دیر رسید راه ته و در او تبت فرمودت من

ای در زندگانی حق تعالی مرئوس ملائکه چگونه کند که خود را ملائکه را که نخواهد در اند
 بنهرسد ایندیش آنچه من در دنیا آفریده ایم نامهای ایشان را گوید که هر چند چشم
 دارد و در مکان کفایت سجده لا علم لنا الا ما علمنا انک انت احکیم
 پس فرمان الهی شد که ای ملائکه اگر شما نمیدانید از و پرسید تا نامهای هر چند
 در اینجا بگوید و ازین معلوم می شود که فضیلت به علم و ادب است نه به ذات
 که اگر فضیلت معلوم نبودی بابا آدم را بهتر از ملائکه نکردی که او عالم بود ایشان را
 پس حق تعالی بر آدم شد که ای آدم تو پیامبران و پیشانی را که عالم الهی
 تعالی با آدم انبیا با شما هم بابا آدم بر عوالت استیاد و تمام زمین همانند خود بر
 تقدست بدو نمود و نام برگزید و در هر جای که خواهد با ایشان نمود
 و بعد از ان حکم سجده شد فرشتگان را که آدم را می از ایشان فضل شد و آت

فلما نزل ملائکه السجود الا ادم منجه و الا اطمینا بی و تنکیر و کان من الکاف
 بعد از ان بابا آدم را در تخت نشاندند و ملائکه بر او افتند و به پشت بر دند
 و چون قصه بر آمدن از پشت بالا سوار است برآمد و در کوه های بلند و بی دشت
 میا رسیدن ایشان پیش پادشاه اسپان میرفت و کیفیت احوال میگفت که
 فرزندان این شخص اولاد را زیر پای خواهند آورد و احوال طلب تنها است
 او را میاید گشت اسپان نمای دو گلان و چون شیر و ملک و سنگ جمع میکرد
 و در پیش بابا آدم می آمدند تا حاکم کنند بابا آدم صفت خیل مست را فخرت
 داشت بر سنگ و درخت و چوب که بدست می آمد بر ایشان میبرد و در یک بی می شد
 اما در شب و روز خواب کردن بر و طوم بود و روزی از روز با و در دکان اتفاق
 کردند و ملک امینو اگر دند که ای ملک دلیر زود گانی اول تو بدش آید
 بعد از ان مایان از بر طرف بر و زیم اما چون بگفت دی بابا آدم را میگوید
 خود را بچیدایید و بر پیش افتاد بابا آدم دست خود را بر پشت او مالید و گفت که تو
 بای بند خدایان من باشی و گلدان بر ایشان شد بعد از ان بابا آدم را

[illegible]

از من است اما حوا گفت با آدم امروز از پیشانی تو جان نوری جدا بکن بر کن
 در بام جوانی ندیده بودم بهتر چیر ایل در آن زمان تا مثل شد که ای آدم این نور
 از من جدا از زمان است که در اولاد تو بید ای شود و او حتم خدایا نیست بابا آدم
 گفت که من دوازده فوت رفیق ابراهیم ایل کله محاسنت از زمان می تواند بجای
 آید چیر ایل سیسی از حبت بیاورد و نصفی از آن بر کی بخورد و در حال
 چون تخم حوا بر دورا فوت بید است با هم فراموش اندند و سلوای نام
 حبت است بر دورا غفل کردند باز از آن نور در پیشانی اهاوی
 تابید و بعد از تولد شیت آن نور در پیشانی شیت می تابید و قبل
 شیت با تا او انقطعتن تولد شد اما حبت ندانست و با او
 همراه دختر از حبت او را منیر چیر ایل از حبت حوریه بیاورد که
 نام او لپانه بود بهتر چیر ایل گفت مر بابا آدم را تا به شیت حد کند
 که او نیز با فرزند خود عهد کند تا زمان محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم که هیچ
 احدی خواه در کفر حوا در سلام چونکه این نور بخود همراه دارد و با حوم
 دست نه اندازد و بابا آدم به شیت همچنان کرد و او با فرزند آن نارسید
 زمان محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم از مهر شیت استموازل را اندوخت آن
 نور در پیشانی روی تابید و بر دانی نام استموازل اوس است و از وقیان
 تولد شد که آن نور در پیشانی ادمی تابید و از و مهد ایل تولد شد آن نور
 در پیشانی ادمی تابید بگذا تا آخر فرزند میرفت و مهد ایل نباشی خوب صورت
 اما حوا بود و یوسف پیغمبر است بصورت اما حوا و ابراهیم حده زیبائی داشت
 و در بنگام مهد ایل اولاد آدم با نقد ملک خانه بودند همه مسلمانان ایمان می برد
 مهد ایل می آوردند و در پیش او سجده می کردند و قیل اسم مهد ایل بهائیل
 چون مهد ایل وفات یافت فرزندانی او غایت صغیر بودند سلطان عالم
 او آمد بصورت بر فرزند و فوجه آغاز کرد که بیبهات بیبهات

در بنگام مهد ایل

حدای ملک و دوسال خود را یک و میراند و هر چند استنصیر نماید
 بکسی بر وجهی که در دین و عقل گشتند که اسی بدست نواگر سلطان مدعی گردیدند
 و اصول نیست و آدمی به جسد مایه نفسی اتم را رست و خصوصیت تصرف
 نوس آید و سرانجام خانه عهد ائمه در سن گرفت عیالی که حاره ارحم دادند
 و ساوی را آید دادند و بدین که در میان عهد ائمه می آید و در وریدی
 را که کوکاسرا گفت که اگر کاری کنم که ما تمام اولاد آدم در سن تمام آید
 و در بدین سارید سارید و درید و کال از احماد که کودکی ایشان بود گفت
 که کم کرده مایه می که راسر اسید و متراست مکر و دستار و حاره
 عهد ائمه و در نوسانید اول اهل بیت او ماه سه سجده کردن و در نیکو آید
 و دلات حرمند که عهد ائمه رده شد و حوی مردمان در سن می آید
 استخوان رفته بر دس می بهاد و خود در دس می نیست و کس میگرد و علم
 ناسخ مان می گرد که آری می عهد ائمه و ده ام انا می موده ام به صورت
 آید ام و دست و درج و وقت است اگر حمل نیک بکشد بصورت نیک آید
 سوزد و اگر حمل بد بکشد بصورت بدی آید گیمه سوزد پس ارا می نام ایشان که در
 سوزان استخوان بدست آن مایه کسکه همه را که در آید پس از آن
 هر یکی ارا می تر استید و او که در ماه خود و سجده کرده ناستید حاجت
 بجا می آید اگر در وقت احوال سوز آن نور درستی آید می آید
 و احوال بد بکشد تا می آید اگر در احوال ادا و در پس بد و سلاح حرم را که در
 که در احوال سوز و جنگ می کرد و حرم را که در اول ادا است کرده می آید و در
 ادر پس بخت رب استخوان مار لظا بر می آید و در گوسه سنت اهل
 محله و در حرم که در کدما نام تمام اولاد آدم در سن او می آید و این بخت
 تمام حرم و در سوز می آید که گفتن گفتن که شمارا حه حال است که طعام و
 سوز می خود می استخوان گفتن این حالت در دستان است و در سوز

نسخ
 در
 سن
 در
 سن

بوده ام هر که بدین حالت میرسد از طعام و شراب بازماند بسیار بایاد که
 خاتمه را می بیند راست بگنجد با نقد چون خرمن بپسید فلاطیان را میزند و
 کتبم ایشان بخیان کردند چون بخاتمه درآمدند همین اسباب ملاهی چون
 در باب غیر ذلک است اگر دو عالم آن بچو آنان آموخت حتی که بعضی خیر مکانهاست
 نیز بدینسان نمودند چنانکه حور و مقبور و براق و طعام لذیذ و چراغها و باغها و جواهر
 خوب بلند و صوای گوناگون و تختها و رفیع ملک در تحت دیوارانشانند
 و میگفت که اینجای است ایشان سجده می کردند و تکی بدین نوح کاش
 شدند و این احوال در میان صوفیان جابل و عامی نمان غایت صفت
 زیرا که جابلان را در خلوت در آرند و رقص و سماع و سرگشته بعضی گویند
 که ذات خدا دیدیم بعضی گویند که صفات خدا دیدیم و بعضی گویند که حور و باغ
 دیدیم پس برین بگنجد از صوفیان جابل که از سخیان بدتر اند بلکه خود سخیان
 اند که حق تعالی در کلام اعد سخیان و جن و انس یاد کرده است قال العبد
 من اخطیة و الناس و چون بعد مدت مدید سخیان از خاتمه برآمد نام نوح
 شد و رقص و سماع گشت آن تمام اولاد او کافه شدند و صالح او گشتند و چون
 کمال کلان شدند نوح در پیشانی او می تابید و از نوح نبی آمدند و از نوح
 در پیشانی او می تابید و قیل نوح بن لام و لام بن ملک و ملک بن کمال و این
 پیامبران بودند از نسبت به نسبت آدم علیه السلام و چون نوح علیه السلام سوخت
 شد به پیغمبری جبرائیل آمد که احوال نکاح کردن خواهر حرام شد و پیش ازین
 روا بود و چون نوح دعوت نمود کفار همه انکار آوردند که چند پیغمبران گشتند
 نکاح خواهر حرام نکردند و شما حرام کردید و بر نوح نبی آمد و کافران می ستیزید
 و لقمان میگفت بدند و میزدند و چون نوح نبی آمد و از نیکو و دعوت می نمود آواز
 او از مشرق تا به مغرب میگفت و کافران پیله را در گوش می نهادند و خدا را
 نوح علیه السلام مناجات حضرت ذوالجلال کرد که یارب و نعمان تو مرا انبیاست

نوح علیه السلام
 و چون نوح
 نوح علیه السلام

بیا که چنانچه در هر جزوه ای که در این کتاب است و در هر کتابی که در این کتاب است
 کلام خود را در هر کتابی که در این کتاب است و در هر کتابی که در این کتاب است
 بعد از رسیدن سال درخت کلام من و آن را در هر کتابی که در این کتاب است
 تر از تحت رآه اماکنی بهای می رسد و در هر کتابی که در این کتاب است
 این را در هر کتابی که در این کتاب است و در هر کتابی که در این کتاب است
 برآمد و در هر کتابی که در این کتاب است و در هر کتابی که در این کتاب است
 آورد و آنکه که در هر کتابی که در این کتاب است و در هر کتابی که در این کتاب است
 رسد و در هر کتابی که در این کتاب است و در هر کتابی که در این کتاب است
 مستطال آمد و در هر کتابی که در این کتاب است و در هر کتابی که در این کتاب است
 سوار کرد و در هر کتابی که در این کتاب است و در هر کتابی که در این کتاب است
 مداند و در هر کتابی که در این کتاب است و در هر کتابی که در این کتاب است
 در هر کتابی که در این کتاب است و در هر کتابی که در این کتاب است
 بهر بروج علیه اسلام بعد از آمدن آنکه در هر کتابی که در این کتاب است
 که بعد از آمدن علیه اسلام تمام مردمان از هر کتابی که در این کتاب است
 او را ترک داد و علیه اسمی و آن تمام و مانت و حام حنین مستور است
 که بروج علیه در هر کتابی که در این کتاب است و در هر کتابی که در این کتاب است
 کرد و حام حنین حاکم بر دامت و تمام بر دامت و تمام بر دامت و تمام
 را و حنین حاکم بر دامت و تمام بر دامت و تمام بر دامت و تمام
 دامت را مستور کرد و در هر کتابی که در این کتاب است و در هر کتابی که در این کتاب است
 انداخت و دامت و تمام بر دامت و تمام بر دامت و تمام بر دامت و تمام
 حنین حاکم بر دامت و تمام بر دامت و تمام بر دامت و تمام بر دامت و تمام
 بود و دامت و تمام بر دامت و تمام بر دامت و تمام بر دامت و تمام
 مادر وی از سواد و تمام بر دامت و تمام بر دامت و تمام بر دامت و تمام

سام عاقل و کر و در عالم تمام اولاد او در برگ تین برسد و در لوح علییه سلام نازل
 مقصد و بنیاد سال بود و از آن نور در گذشت و در پیشانی سام می تابید
 و از او انجیل نازل شد آن نور در پیشانی انجیل عیسیا و از او ساجج نازل
 شد و از او نور در پیشانی ساجج می تابید و از او عابد نازل شد و آن نور در پیشانی
 عابد می تابید و از او قانع نازل شد و آن نور در پیشانی قانع می تابید و از او غومی نازل شد
 و آن نور در پیشانی غومی می تابید و از او اسرار نازل شد و آن نور در پیشانی اسرار نازل شد
 و از او ماهر نازل شد و آن نور در پیشانی ماهر می تابید و از او ملج نازل شد و آن نور
 در پیشانی ملج می تابید و از او ادر نازل شد و آن نور در پیشانی ادر می تابید و از او
 طاهر نازل شد و آن نور در پیشانی طاهر می تابید و از او آن نور در
 گذشت و در پیشانی انجیل علییه سلام می تابید و از او در گذشت و در پیشانی
 عیسیا آورده اند که ابراهیم را در بستر خودند بکیه اسمعیل هم احاطه از حقایق
 نیز در بستر ماند بکیه یعقوب علییه سلام و ثانی حصن و از متر یعقوب دو از پدر بر ماند
 متر یوسف و ابن یمن از یک مادر بودند و آن دو از مادر دیگر تا حاکم انزل
 یوسف و ابن یمن اند و در میان ماحک بنوا و لیا و یحیی و ابراهیم
 شد و از آن دو بران سار محمد اند و انزل اسمعیل بکی محمد رسول الله بر جا می نشست
 شد و این تا بحکمت قدر سولی بود و در پیشانی که گمان تنها بابیان را بر آب و ملک
 افضل بود و از یحیی رفیع از نازل شد و آن نور در پیشانی خیرا در می تابید و از
 محل نازل شد و آن نور در پیشانی محل می تابید و از او نازل شد و آن نور
 در پیشانی یمن می تابید و از او نازل شد و آن نور در پیشانی نسیب
 می تابید و از او نازل شد و آن نور در پیشانی سحیح می تابید و از او نازل شد و آن نور
 نازل شد و آن نور در پیشانی سحیح می تابید و از او نازل شد و آن نور در پیشانی
 می تابید و از او نازل شد و آن نور در پیشانی سحیح می تابید و از او نازل شد و آن نور
 نازل شد و آن نور در پیشانی سحیح می تابید و از او نازل شد و آن نور در پیشانی

محمد بن عبد الله بن محمد

دارد و در قولند و آن بود و درستی ندارد می نماید از وانی بود و درستی
و آن بود و درستی انقاس می نماید و در و درستی قولند و آن بود و درستی
درستی می نماید و در و درستی قولند و آن بود و درستی می نماید و در
کسایت قولند و آن بود و درستی کسایت می نماید و در و درستی
رسالت ما و صلی الله علیه و سلم گاه گاهی کسایت می نماید و در
من و در و درستی کسایت ام غامی مالد و درستی بود و در و درستی قولند و آن
بود و درستی لصر می نماید و در و درستی قولند و آن بود و درستی قضی می نماید
دار و درستی قولند و آن بود و درستی صاف می نماید و در و درستی قولند
مد و آن بود و درستی دسم می نماید و در و درستی مطلب می نماید و آن بود
درستی اوی می نماید و در و درستی قولند و آن بود و درستی می نماید و در
نار و درستی آورده اند که محمد المطلب در کرد که اگر مراده سر قولند
سودس آخوین را در و درستی گفته اند که در سر و درستی ماور بود و در
و در و درستی و در و درستی که صیر و درستی همه بران بود و درستی ماور و درستی
اما و در و درستی و درستی عالمان آن زمان و درستی و درستی عالی بود و درستی
گفتند که در و درستی اما و درستی و درستی که در و درستی و درستی و درستی
در و درستی ماور که بر آن از و درستی محمد المطلب می نماید و در و درستی قولند
ماور و درستی و درستی و درستی ماور و درستی و درستی و درستی و درستی
در و درستی اما و درستی ماور و درستی و درستی و درستی و درستی و درستی
که در و درستی و درستی و درستی و درستی و درستی و درستی و درستی و درستی
ماور و درستی و درستی و درستی و درستی و درستی و درستی و درستی و درستی
که در و درستی و درستی و درستی و درستی و درستی و درستی و درستی و درستی
که در و درستی و درستی و درستی و درستی و درستی و درستی و درستی و درستی
صورت و درستی و درستی و درستی و درستی و درستی و درستی و درستی و درستی

رحم و در زمین اندران نور او که و دلیعت بود نیز دیک کا فر و مسلمان می پسلم شد
و گفته اند که از عهد نبوت آدم تا عهد محمد البدر هیچ احدی نبود که بیا محرم دست
اندازی کرده باشند خواه مسلم خواه کافر و دوزن برود و نصبت الهی بودند
و یکی باین هسبیا که جد و بر جد حضرت رسالت پناه بودند نبات از کافران نبوت
این نور یافتند و معلوم باد که این نور در میان اعیان مشرک عاریت بود در
مشیانی کا دوزان بمنزله و دقت قصه و لا دقت حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و سلم در آنست که زمان جمع آمده بود لایا و گوا
می دادند که بجز و فرود آمدن او چنان نور پیدا شد که مایان خانه ها بنام
هی می دیدیم و عهد بطلب گفت چون علی اصباح قدر اتعانه میفرم دیدیم از دنیا
نور نیاید کیفیت پرسیدیم گفتند که از آن عهد آمدن پیر زاید درین خانه
نور از آن اوست و در زمان ولادت حضرت رسالت در دم نورش در آن
باد شاه بود و در اکثر اوقات حضرت رسالت پناه سر فرازی میکرد و کن
در زمانه بادشاه عادل تو که شده ام و نو شیر و از اخصاری بود و از سرب
که مقدار ده رکن در از کشیده بود و در بر سن چون ده قدیم می بود و در
ولادت چهارده برج آن حصد بر افتاد و د و میل او از آن افتادند و حضرت
و دلاوران بشکر خیان هیت زده بر میان شدند که کی بدگیر نه هفت و داس
و بد را از احوال فرزندان و فرزندان را از احوال ایشان خبر بوند و بگویند که اگر
افزونند اما آتش بزرگ آب گشت از روی سردی که دست در آتش منجیست
و آتش بگاه و منیر اثر میکرد و ساه نام دریا بود که درین حصا میرفت تمامی
آب آن خشک شد و اندک آب در حوض استاده بود چون کافران دست
در آن آب میکردند چنان گرم بود که دستهای سوخت گوتل شهاب کمان
بالار ما بالما من علی خرا و بالما بالما بالما من خرم و و خرم سورش را می گویند
لبس بگی عاقلند و در پیش کاسان فرستند که کیفیت حال سپید کاسان گفتند

چون که در آن زمان
که در آن زمان
که در آن زمان

که مسلمانی نخل نشدند و آنکه کاه و آغشته است و مسلمانیان سیطان بود زیرا که
دولت از سر سیطان است و حبيب را در دامن سالن بکشد و کاه و آن سالن
دکاهان منی بکشد و در اول حاد سیطان بکشد تا بهشت کاه که کاه
آدم را از دست بیرون کشید اما چون بهتر از سیم حلیل الحسن تولد شد تا آتیا
چارم منرب و چون منرب علیه السلام تولد شد اما آسمان دیا میرست و
می نماند و آن اطلاع ستایش رحمت بر آن است که آنکه دین برین
کسک و مظاهر مسود آورده آن اول سیاطان عوس می تند و از آن تمام
علوت و این سیاطان از مسکاک می شوند و کاه سالن می گوید اما درین
سالن بر یک آسمان سرودند و در میان کاه و سالن منی کسک و کاه
عوس می شود و صد بار کاهت همراه کرده می گوید کاه سالن حضرت
رسالت ماه تولدت کاه سالن جسم بر راه بیان و آنکه که سیاطان مسلم
اما مارا کسکد اما کاه چون بحاصد آسمان و دین نام روی آسمان سجد
آنستین گرفته و آنکه سیطان را مال کاه و آسمان سالن بکشد و از سیم
کاه را منی کاه سالن بکشد حتی که کسک و کاه سالن سجد از سیم
بود و تا این قات چون بود آن در میان و دین می جو و منی کاه سالن
کسک و کاه سالن سرودار سجد و سجد میخیزد اگر را بیان رسد و نام
حاکم بر کسک و دین می آید و اگر خلاص شود صد بار آنکه دین
قال بعد خالی و قدر زمانه السمار الدینا مصاصح و حلهما با حلهما
احمد ما لم عذاب السعیر و حور و درین دین که مرغان و در میان
و کسک که امی مدحان آن تاحراست که منی کاه و منی کاه سالن
سالت کقول الساحر من قده ما حرا الا قوام کاهیم + ما و منی کاه
کسک و کاه سالن الا قوام ساطعه و دین کسک و کاه سالن و حور
منی کاه سالن دین که منان مارچه مارچه افتاده و حور کسک تمام

که از آن بگذشت بعد از آن یک فردی بنامید که مردمان تمام آن سران قهری
 دیدند و نوشید و آن عادل دوستدار برادریش عبدالمطلب فرستاد که
 این پسر پیغمبر شود من بدست او سلمان شوم و در قصص وارد است
 که چون پیغمبر قیسی نازل شد نوشید و آن عادل اولاد الدین حضرت را و ابیطالب
 را و احاتم زهر ریز را و والدین خلیل را در الفاتحه کردن زنده کند و ایمان آورد
 باز نمیزند در حال و در بوستان ابوالکلیث سمرقندی آر دست
 که چون مادر رسول الله حامله شد پدر وی عبدالمعبر و جد او عبدالمطلب
 وفات یافت و در آن زمان که حضرت شش ساله بود و نگاه میکرد او را او
 بود ابوطالب پدر علی رضی الله عنه و اسم امه انسه بنت دینار فوفت
 امه و این ستمه انثرو الطهر التي ارضعه حلیمه فادحی الله لها المیه و هو
 ابن اربعین سنه فاقام بعد الوحی مکه ثلثه سنه ثم باجرا الى المدينه فاک
 بها عشر سنین فتوفی و هو ابن ثلث و ستین سنه و انچه نخبه آورده بوازان
 زن بود و بچران او خواسته بود و جمع مانند حج من ابناء و اولاد عشر سنه اول
 امرت تر و دهها خدیجه بنت خویله و بی سیده النساء و کانت اسبق النساء
 اسلاما و دیگر زن او سوده بنت زمره نعم عالمیه بنت ابوبکر تر و حج مولاد
 انثله مکه و تر و حج بالمدينه مخضه بنت عمر و ام سلمه بنت امیه و ام حبیب
 بنت ابی سفیان و ابن شمس زن قریشی بودند و جو برت من بن الحطوف
 و صفیه بنت حمی بن حطوب و زینب بنت جحش و این زن زید بن حارث
 بود و يقال لبنا ام الماکین لبنا و دهها و بی اولاد مات بعد رسول الله
 صلی الله علیه و سلم و میونه بنت الحارث و ابن خاله ابن عباس بود و زینب بنت
 خرمیه و امیره من بی هلال و امیره ابن نبی کتده و بی ابی طلحه ابی و امیره
 نبی کلین حضرت رسالت پناه را چهار دختر و سه پسر بودند فاول اولاده
 انفا سم ثم انبه زینب ثم انبه طاهر و ابن طاهر بعد از وی و حمی تولد شد

این ستمه انثرو الطهر التي ارضعه حلیمه فادحی الله لها المیه و هو
 ابن اربعین سنه فاقام بعد الوحی مکه ثلثه سنه ثم باجرا الى المدينه فاک
 بها عشر سنین فتوفی و هو ابن ثلث و ستین سنه و انچه نخبه آورده بوازان
 زن بود و بچران او خواسته بود و جمع مانند حج من ابناء و اولاد عشر سنه اول

این ستمه انثرو الطهر التي ارضعه حلیمه فادحی الله لها المیه و هو
 ابن اربعین سنه فاقام بعد الوحی مکه ثلثه سنه ثم باجرا الى المدينه فاک
 بها عشر سنین فتوفی و هو ابن ثلث و ستین سنه و انچه نخبه آورده بوازان
 زن بود و بچران او خواسته بود و جمع مانند حج من ابناء و اولاد عشر سنه اول

ارا ادا طایر نامد نم امنه ام کلوم نم امنه فاطمه نم امنه زهیر نم اولاد
 کلیم ولد و اما نم من احد نم نم ولد مالدسته لاجه ام ایچ من سر ته تعالی لیا
 مار بر آفتاب و صبح فاطمه من علی بن ابی طالب مویج الرقیبه من ان حسن علی
 بعد از پنج رسول الله صلی الله علیه وسلم الی حور و بدر فلما رجع من بدر
 رجعت ام کلوم و لهد ایسی عقال دی ابو دین مویج ریب من الی القاصد
 الربیع و مات اولاد رسول الله صلی الله علیه وسلم کلیم خله الا فاطمه و ابیها
 عاشق و دستانه اشهر و معلوم ماد که اگر کسداں حصرت مسین ارو و مات
 نسته فی قال قیل فرماں پیدا می تند زید که این طور ممبر الی میراں حکومت
 ممبراں سوید و حال آنکه ممبری ندارد و درست بود که او ختم امایو
 ارس حبث و مات اثنان معدم شد آورده اند که او حبل بد تحف
 و ولیدی گند که محمد را سید بیت محمد مردی او دین او حرات اید
 و در حوت کیرا که در مدینه بود او را اتری گوید و میگفت که محمد ابرهست
 ارجعت سر رستن اثنان حق تعالی و بود اما احتیاط که الکون و فضل که
 و آنرا الی سانک جو الا ترفی ای محمد مدسی که ترا حوص کو بر خطا کردم
 و بر نواد که مارا راری برود و کار خود را آری و بسته ارا که کسی
 که دشمنان تو اتراید و دانی آورده اند که او حبل را اولاد
 و روایت دیگر آورده است که اگر چه ماد و لیکن نام دستان اسان معلوم
 نیست چنانچه حصرت را معلوم است که برابر در برابر رسیده آن در عالم
 اند و کانت مساه کلین نیا ه الا عاقبت فاطمه کبر اقر و صا دی است
 سین دی با ویست شیع سین و کانت عنده تساق و قال مویج خیر لید
 لک منین و فتح المکتبه بعد الهجرة تمام سین و کانت وفاته يوم الاثنين فی
 شهر ریح الاول فی النبیج اندی مویج مکتب الی بو سنا هذا الما مویج الحور
 امیر با عمر اس الخطاب بان حبل النبیج من دفت الهجرة عتسا و ابو سنا رسول

صلی الله علیه وسلم بداند که انسان هر چند نوحه انداخته عذاب و توبه کار
 دارند چهار طایفه اند ملک و جن و دیو و انس هر یک را ده حصه میتوان کرد
 آن ده حصه ملک اند و آن ملک حصه این سه طایفه اند که مذکور اند و هر یک
 طایفه را ده حصه کنند آن نه حصه جن اند و آن یک حصه دیو و انس اند باز
 این ده حصه را ده حصه کنند و آن نه حصه دیو اند و یک حصه انس اند و انس صد
 است و پنجم نوح اند صد نوح همه بطرف شمال اند و همه بالوان مختلف اند یعنی
 راناقو گویند که دسینه چشم دارند و بعضی را مالوج گویند که گوش ایشان بگوش
 قیل بعضی را رگ سار گویند که سرهای ایشان چون سر گاو اند و بعضی را دوال
 پایی گویند یعنی به طرف که پایی ایشان میرود می جنبند و سختیاید دل ندارند
 و بعضی بمانند شک اند و سرهای ایشان چون موزجه اند اما خوراک و
 شراب ندارند مگر جلاله و ایم المداکم بجماع گرفتار اند و عیله بنا الوان این
 جمعیست و نوح اند و دوازده نوح لطیف شمال اند چنانکه حوس و محوس
 و دیکسی و ننگا و سپهان و دیگر و در شمال چون کسی بگوید و بخت مشرق
 نشیند به فتح شین و شب رات را گویند و یکشنبه شین و شب حجب و این
 جانب به فتح شین مراد است و شش نوح بطرف شمال اند و اینجا یکشنبه شین مراد
 است که ایشان از نگار و برکات گویند بعضی در جزیره عمان و بعضی در سیاه
 عمان آورده اند که با دشا هرکات مدت دوازده سال در سفر بود و در
 بادشاهی خود میرفت که در جهان بغیر ازین بادشاهی با شد تامن با او
 جنگ کنم بعد از دوازده سال امرار و خوانین او حوضه کردند که بغیر از شما
 بادشاهی نیست و شش نوح در کوه قاف اند که ایشان را با حجاج و حاج و ترک
 خور و ترک جوز و خیزد لک گویند و این همه در دویج رودند که بوی نبشت نیاید
 و باقی ماند یک نوح که لا اله الا الله محمد رسول الله میگویند و اسفند این
 بقا و دوسه فرقه گفته اند و است بهتر موی مختار و یک فرقه بود و است عیسی

معناه دو دو و قد و یکی از آن می بود و دست محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
 اند و یک مرتبه که از بیضا لویه محات ماسد آفرست و محات بیهم بد و دیگران هم
 ملاک دند و در دوزخ ملاک دوا می ماسد و این بیهم است بیجی و در دوزخ و دیگر
 و متوالی گزاه گسده اند در جبر است که محضر فرموده است علیه السلام
 که در آن کسیت و محات ملازمه بر سر هر حدی که در دیار دوازده برای
 کار که بدهد جواب کسیت جواب میاید و دیگر که این دوازده جواب
 جواب بسیار است تا خود الا خودی ما اکرم الا کرمی و ما ارحم الراحمین
 «ما حیات السعیر من خلقنا اما خلقنا من طین لا ذب ما صیر الخ من الای
 ان استطعتم ان تعدوا من انظار السموات والارض فاعدوا لاعدای ولی
 الاسلطان فاما الاور کما کدس یرسل علیکم سواط من بار و محاسن الا
 متضران و دیگر برای کس دین کار بسته اس را بخواند یا من لا اعلم لیب الا
 بویاس لا یدر الا لا بویاس لا کیف لیسر الا بویاس الا اول الا و الا
 و الا طین و بویاس کلیم و دیگر اسد حارا جواب حاجت بسیار است و با
 کاشف کل کزته و یا محبت کل و حوت و یا حار کل کسیر سپید کل حشر و یا حجاب
 کل حجب و یا موس کل و حید یا لا اله الا انت و امسح حی کل ملاز حشک کما اجم
 الرحمن و دیگر در میان ساعات عشر مایه که در دست کرده اند
 اول چون طلوع آفتاب شود یک شود ما آمدن دوم بعد از عصر تا خود طین
 را حشر بجهنم ما را هم نمی تعلیم کرده است و حشر بجهنم را محمد مصطفی آموخته بود
 و ما هم ما گفت که چون محمد مصطفی الله علیه و سلم را و یا حجاب نمی ارد و یا حجاب
 و دیگر که در وقت من کس بر پستیانی که در دوزخ و دوزخ یا بد و دوزخ و دوزخ
 اول محبت کزیت فاحمه و محبت کزیت بود و تین و محبت کزیت قل بویاس
 و محبت کزیت قل ما بها الکافرون و محبت کزیت آت الکفری و محبت کزیت
 کلمه محمد و یک ما رعد و ما علم الله و در سه ما علم الله و ملا و ما علم الله و ملا

در دست
 دوازده

در دست
 دوازده

کرت اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد وعلی ابی طالب وعلی اهل البیت وعلی اهل
 و سلم علیک وعتبت کرت اللهم اغفر لی و لوالدی و لمن تولی ذلک و ارحم بما کنما ربنا
 یغفر او اغفر لجميع المومنین و المومنات و المسلمین و المسلمات الاصلیاء
 منهم و الاموات بختک یا ارحم الراحمین و عتبت کرت اللهم اغفر لی و لیس
 عیالک و اهلک فی الدنیا و الاخره ما انت له اهل و لا تغفل شایا تحت که
 اهل کتبت انت غفور حلیم عباد کریم ملک بر روی رحیم پیغمبر
 مومنان و کرده است که بدان خدائی که مرا به تحقیق فرستاده است
 بدستی که آن خدای می امزدگما نان کبیره اودا که از دور وجود آمده
 است و بدین صمد الهی غنی غنی و یومر صاحب شمال ان لا یتب علی شیان
 الکنات الی شیه و الذی یبینه و یعمل به الذی الامن خلقه الله سعید و کر
 عیند اودا و اگر کسی که آفریده باشند اذرا غنی من عوارف المعارف
 و غنیه نقل من احبار اسلام روایت کرده اند که منیر خراسانیم گفت که ای
 اباسیم باید که دو رکعت نماز بگذاری اول بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون
 و در رکعت دوم بعد از فاتحه اخلاص یک بار و تسبیحات رکوع و سجده
 سب بار گفته باشند و بعد از سلام سه سجده نهند و سب بار کلمه تحمید و
 در و بخواند و چون سر از سجده بردارد یک بار سبحان الله و تحمید و
 و له الحمد فی السموات و الارض حتی تا آخر بخواند بعد از ان خواب رود و کلام
 دنیاوی نکند و روی قبله آورده خواب کند و در گفته باشند تا در خواب حضرت
 نباه بایند ابراهیم تمیمی بخوابان کرد حضرت را در خواب و دید که در آسمان چهار چرخ
 انبیا و اولیا جمع شده اند و در میان میان نشست و طعام بهشت با انبیا خورد
 گرفت و در آن خوردن سوال کرد که یا رسول الله تو تسبیحات عشر سجده
 حضرت فرمود که من از جبرائیل شنیدم جبرائیل گفت و الله اعلم ثواب ادا
 بیرون است تا ما تسبیحات و خواب خود را در بیست و نه روز دنیا رحلت نکند

حوالی استیم بدارید دوست ال میوه در دهن دست لبت اودر دهن
 بود بعد در ال چهار ماه طعام و شراب دیادی خود روایت کرده اند
 که حوالی در سالانی رت مالکاه در دال حمدار کین گاه و سر حاضنه مالک
 یکسده بعدین بود که ده قلعه را ال میداریدند و در دال انکست دادند
 و در راه مردنک حاره اس رسانید و حوالی رمی گسده حوالی رسید که تمام
 گساید گسده بااده و دما ویم که بوی حوالی گلب سرهای آقا حوالی است
 گسده در سر دما ویم احمد الرحمن الرحیم میگوئی و دمای آقا حوالی است
 اللهم الی استمرک معک و استقدرک فقد نکت اساک من فضلک اعظم
 فاکت بعد رو لا اندرو نعم ولا اعلم و انت علام الغیوب اللهم الی است
 قلتم ال بدال امر جبریه فی دینی و عاشی و سادی تحت امر فادعیه
 و ایست تم بارک ال امیر حاکم انتم از می نه مانده که آجات را بخیریه مانده
 اودر که اند که مرگ را بود و به حربه است و به حربه اودر تر اودر که
 دوست گروین گو سفند ریده است بر که اید فار جمع خمس صلوة بخیر
 لغواں بالله بخیر ال اس گردان است اعدت لکل بول فی الدنیا
 الاحوة لا اله الا الله و لکل هم و هم بالیار الله کال و لکل حرب لارم و
 لا حول ولا قوة الا بالله الی اعظم و لکل دین استحقاق الله و لکل ضیق خیر الله
 و لکل مصیبه الا الله و لکل نعمه الحمد لله من نعمته من الله و لکل حال کمال
 الله و لکل اعجوبه سبحان الله و لکل قصار و قدره توکلت علی الله کل حال
 و مصیبت لا حول ولا قوة الا بالله و اقول لکل رحمة و رحمة اللهم صل علی
 محمد و علیس و لاده منقول است بر که این در حاجی راه لفظ زکی را می
 حاجی که بخواند سنگ و اگر در بابی حجه خدا کین سینه شکر
 بل لفظ دمی عالم فی گلستان انکس و من مشکلم بیت شرف ترسان انکس
 ای رحمی بسکلی آسان انکس و یکطرفی کنس و بر باد که تون بسادی

در
 حوالی

در
 حوالی

این ادویه را بگیر و وعده را اس کنند و سه گشته شود و حقیر فرمود و بیایا بول و مریج
و فضل و دراز و خنبل و متکار چون این مجموع را به او اس کنند ای مریض
باشد باید که میان دو گشت یعنی سه بایه و ابهام گرفته باشند و قبل از
خوردن غنچه و درین دار و خنبل حکیمان و فرمان خداست فی مطلق مریض آغا
یا بد باب دوم شغل بر چهار فصل فصل اول در توبه اعلم بان

التوبة علی اربعة اوجه توبة العام وتوبة الخاص وتوبة الخاص الخاص وتوبة
خاص الخاص وتوبة عام قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اتوبوا لی لعلکم
تفصوحا بدانکه بعضی از مقصود گویان گویند که تفصوحا نام شخصی بود که گشت
و بیت المقدس خانه او بود در آن زمان معتبره و او علیه السلام جبرئیل آمد
که در خانه این شخص قبله گاه راست گشت معتبره و او در خانه جزیدن خواست
تفصوحا شمع کرد که ای بنیمه خدای تا توبه من قبول نشود خانه را به توبه فروم
توبه او بدر گاه خدای قبول شد و این آیت را در میان او می کردند و
در رساله شاه قاسم بدر الدین کرده است
که آن کس که فرمود و این محض غلط است زیرا که در میان آدمی بود و مضامین
و مضامین الیه می بود یعنی توبه بصفحه می بود و حال اینکه تفصوحا است و این
حالت پس معنی جهان می شود ای انا که بهمان آورده اند باز گشت کنند و
خدای از کار یادناشاست و محرمات در آن حالتی که شما با خلاص باشید و
تفسیر کامل آورده است که یا ایها الذین امنوا اتوبوا لی عام است هر سه
طایفه چون کافر و منافق و مومن پس تعذیرا چنان کنید که یا ایها الذین امنوا
امنوا یعنی ای کافران بر شما باد که بوجدانیت الله و بر سول میان آید
و یا ایها المنافقون خلصوا یعنی ای کسانیکه منافق را بدید بر شما باد که اخلاص
کنید در عبادت و ایمان و یا ایها الذین امنوا اتوبوا لی انا که چنان آورده است
توبه کنید از معاصی و علامت توبه نزد گشت بعضی ندانست که همیشه از

اما آن مضمی در صورتی باشد اما اگر در بر ساحت گناهی کلمه ستر ستمت بقوه
 الی خلاص می گوید قبول شود و یک سه بار باشد و سکت است گناه باشد
 آن که مرتبت خود سه ساله تمامه قاسم بدین الدین کردی مستطوع
 هست که اگر مرده در بر و در حد کثرت گناه کند و حد کثرت با خلاص می گوید
 و در آن او مار گس گناه مانند حق تعالی می گوید که قبول کردم تو این سده را
 که بپای رس و پادوی بداد و در بجا است که عیسی مرده صلی الله علیه و سلم انما سکر
 الله کس لا رب الا من کان مخلصا فی التورۃ علیا رالدب آورده
 اند که در امره ماضی او لیاثی بود و وری گناه او در وجود آدمی بود که
 بود که مستطاع بود و سوسه کرد که ای مسافر جام مردم می کنی از جبین خدای
 که حاضر ماطرب و تو در حضور او گناه کردی و مار گس آری چون
 شرح رسای این آیه سده ای آورد که ما حدی امت لی و اما کس
 یعنی ای من از تو و تو را بانی در حق مار گسب و من از تو ام در حق اجات
 و بلکه بوسی من اجات و مار گس آری من جوت را اجات مایم و من سطل
 است که در این بود و سوسه بگوید مال لدی فی یا حادی الذی امر بواجبه فیهیم
 لا تقطوا من رحمۃ الله فی البصر الدلوب جمعا به هو انور الرحیم سوسه سوسه
 سگیست که اسکس من از آن همه گلاب می بودم که حق تعالی صافت خود کرد که اجات
 لعب و الو بر به بصری گفنی که از این شرف تر غیر مایاں راحه مایت که مایاں
 را بس وجود ملوت گناه مکار حق تعالی حادی گفست و صلیت لا تقطوا سوسه
 رجا مای گوید که لطیف مغرب در می است که آنرا در قوه گوید و طول او
 ما بعد ساله راه است و آن بهیسته بر حاصلان باز است بگوید از بر آمدن آقا
 ارجاس مودعا با علامت بوم بقول علی رضی الله عنه گریه است تا اگر از آن کرد
 می ترسد و گریه بکند او تا ثمریت و بود و راحه مایاں گناهان مای راحه
 هر یک خدای ما کند و عدد تقصیرات کند و خسر است که اگر گریه

کعبه و باغ و آب و چشمه یا و کند نزدیک خداست نه سیر و یک مردمان آن سیر
 کرد و اگر سیر باشد و او فراموش کند نماید که کثیر و گرد و و آنچه از کثافت
 و رمال باشد همان را ترک و بدو آنچه استقبال است از آن توفیق
 بر اجتناب آن جوید بحال الله تعالی التائب العابد **مردمان ای عزیز**
 که توبه مقدم آمد از عبادت قبل از توبه قبول نیست اما بعضی مفسران این را
 خاص برای نوافل کرده اند که نوافل بغیر از توبه قبول نشود زیرا که
 نوافل چیز است که بر کسی لازم نیست و لازم میشود شروع کردن بر
 اگر چه بوجه حسن ادا کرده شود قبول افتد و الامر و و باشد و نفس
 او بمنزله زمین غیر کرب که بر و اجناس نبات و ممت شده باشد و بعضی
 زمین بشایان زراعت نبات با مکر و نیک و مکر و اند و چون مکر و نیک و اند
 باید که آن نبات لایحه را از و بردار و تا بعد از آن صلاحیت زراعت
 کند و آنچه فریضه است بهتره دین است و دین از دوست و دشمن هر تقدیر قبول
 میتوان کرد و قبول توبه وقتی باشد که خس جو ابره را از آن نامرضیات نگذارد
 اول زبان را از شری که و رو و کز زلف و خط و خال باشد و کذب و فحش
 بنا محرم آن سخن کردن و از زنجار لایعی و از عین نگذارید اگر غیبت بر چند
 نوع است اول چنانکه کسی افعال مذمومه داشته باشد و یا در عبادت نقص
 کند چنانکه در نظر مردم بهتر ادا کند در نظر خدای گاه خوب کند و گاه نکند
 و این کس گناه خود را پوشیده می دارد و غیبت کننده از ادبش مردمان
 اظهار بکند و دوم چنانکه کسی در وجود خود عیب داشته باشد و یا این کس
 بصورت و یا ممال و یا توانائی و یا بجوانی و یا به برادران از آن کس بهتر
 و آن فتنه ناقص او را در میان مردمان ذکر کند تا مردم او را
 باستنزه گیرند درین صورت گناه غیبت کننده و مستنزه
 بر ایر باشد زیرا که این کس بر غیبت سامع رغبت می کند و مقول

است که روزی بی علی علیه رضی الله عنهما در حاکم حاضر شد و سالت نماز
 صلی الله علیه وسلم است که گفت یا رسول الله ملا را بر داسی که با من
 حضرت فرمود میسواں گفت که عیلت است بار من و در دگر گفت که یا رسول الله
 ملا را عورت را و این بنایت در بار است و من در حال فرمود که آن را
 بیدار حوال انداخت که شت حمام و حوال انداخت و آنرا دلی بی عالتی بفرست
 عبا گفت یا رسول الله این چه مانند حضرت فرمود که عیلت شخصی نکند
 گوشت او بچور و او روزه آنکه در دوران در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله
 روزی از مرد و سال سخن افتاد حضرت فرمود پیش فائده دارد که گوشت
 حمام و حوال می خورد و روزه ایسا باقی نمی ماند فائده آن قبح کرد حضرت
 در وقت نیم روز قدحی بر آب را در پیش التانی می دما هر دو پیشین در آن آب
 دهن اندازد و حوال آب دهن انداخته گوشت حمام و حوال در دهن ایسا
 افتاد و آنرا گفتند یا رسول الله چه واقع است حضرت فرمود عیلتی که در
 هر که عیلتی کند که یا گوشت او بچورد و علی بن العیاس دهن را از حله با کولان
 و سر و نات نام می کند و او را به پستان و عمره بکشد و او را به پستان آرد و گوید که
 در آن کس میسواں کس حاجی او گوید و در حضر است که الله
 لعن ان یترک ذلک و یعمر ما ذلک ان شاء و چهار حجر را که بیت کند
 عذاب باشد اول آنکه امیر حاکم که مادر شاه و امرا و حاکم حاضر باشند و آنکس را
 عیلت عیلت باشد و دوم اتمام حاکم دو صاحبان در میان خود و عیلت
 میکند و آنکه ملا صاحب نامان جناب و حال و بیکار است میکند و اگر کار
 خوشی سد این بر عیلت ماسد ملک عیاری باشد سیوم حاکم کسی گنایار
 و دیگر کردار باشد که در اظهار از ویدی درد و عیلت آن بر عیلت باشد مثل
 حوار و مرده حوار و حصارم حوار و تار و حصار و غیره و آنکس این طور عیلت
 نیست صحیح بارم آنکه کسی مستدرع و اهل صلالت و عیلت خود را نفی دارد

این
 در حوال

این
 در حوال

و با اختیار نمی کند و کس آن بدعت او جانی دیگر ذکر کند عیب نباشد بلکه ثواب
 بایست لقوله عليه الصلوة والسلام من اهان لاهل البدعت اهان الله من
 فروع الاكلين و در آخر هر است بر که بعد از غیبت ایشان شده این
 دعا بخواند امر زید شکر الله تعالی و لمن اغتبننا به رحمتك يا ارحم
 الراحمين جوارح دوم آنکه فطر را از جمله نادیدنیها باز دارد و قال الله تعالی
 قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم وقل للمؤمنات يغضضن من ابصارهن
 قال عليه الصلوة والسلام زنا العیون نظر و ایضا قال عليه السلام
 النظر سهم مسیومة من سهام الشیطان جوارح سیوم آنکه گوش را
 از جمله اوازها حرام نگاه دارد و چنانکه اواز زن بیکانه لقوله علیه السلام
 اصوات النساء لعنة و اواز نوحه که نوحه کسته و شونده بر دو طبع است
 او مستغرق اند و اواز طای که حرام اتعاقبت لقوله علیه السلام المکذ
 حرام و الحجاب علیها فسق و فلاحه کفر جوارح چهارم آنکه دست را از گرفتن
 محرمات نگاه دارد چون بر زن بیکانه و یا آلت طای می مطورت بر که آلت طای یا
 در دست گیر و چنانستی که ذکر سبک را بدست گرفته باشد پس بهتر آن باشد که
 دست را بنشیند و علی بن ادا دست را از بختانیدن خلق نگاه دارد جوارح خام آنکه پا
 را از رفتن بناموضیات و از آمدن سجاس خنک ریاب و سرد نگاه دارد که قدم
 او در بله بدی باشد و بنا بر رعیت پنج بنا اند چون این پنج مذکور را کس نگاه دارد
 و بد و همراه شود پس بکده پذیر شوند و این را کمال شریعت گویند و این چنین است
 اگر کسی طریقتی و حقیقتی و معرفتی گوید و یا باشد زیر که طریقت عین شریعت است
 و معرفت عین طریقت و حقیقت عین معرفت کقول الشاعر عین شریعت را
 مقدم و بر اکنون طریقت از شریعت نیست بیرون + بعد از آنکه نفس نیز چهار نوع است
 اول نفس اباده قوم نفس نواحه سیوم طهر چهارم مطمئن دریاب آفرند بازید سلطان
 قدس سه فرموده است که تعاقبت است در وجود آدمی که طبعیت او بدو کان درنده

مانند نفس اگر گوید که هر که زبان منده باشد او در این مخرج می کند خویل حسد و
 حقد و عصب و زنا و نفس و حرام و زنا و غیر دلک من افکار و وجهیه و کسی سستی سدا کی
 پس لایق این نفس است که هوا و او را همیشه قطع و قهر میتوان کرد کقول الشاعره
 فاصبر هواها و حارها و تولد و ان القی ما فی لی یصم او یصم یعنی سگر هوا
 ان نفس را و حارها و بار تو و الی سود و عینیکه اگر هوای دلی شود بر تو ترا پاک
 و عینیکه سار و بر و قی که نفس را و هوای اوصی که دی شیطاں او تو و در سر گرد
 ر بر که نفس میرد دعوی کند است و شیطاں قاصی بر وقتیکه نفس از توحیری طالع
 شیطاں گوید میتوان داد که قوت اما و کس تو نفس است اگر نفس را حرام کنی تو حرام
 سوی پس از دعوی نفس از حکومت شیطاں اقتضای تمام حاصل کن کقول الشاعره
 ولا تقطع صهما لحصا و احکما فاب تعز یکید الحصم و الحکم یعنی ان
 بر داری ملک حصم را و احکم را که بدی بر و طایر است نفس از روی کند که طعم
 و سران می ناید شیطاں گوید نه سول کس بد نفس روح و جاری افار و و
 شیطاں میگوید که زبان تو حری و دیگر میگوید و دل تو حای و دیگر میگوید
 و راعت و بعد از ان حوادث اندھا ارد که اگر حلال باشد نفس طاعت
 کند شیطاں حکم بران کند که آرسے قواسے روح تو است مورد و ربوب بار
 است تو میتوان کسید او و ده اند که اکثر در ویشان نفس بر می باید بد
 بعضی بصورت مسک و بعضی بصورت مار و بعضی بصورت سمال و
 حیوان از وی می رسید که کیستی میگوید که من نفس تو ام در ویش در حال
 مسک و چوب سید رنگ بر و میگوید اما هر چند که می بیند کما بر می شود
 می مرد و بعد از پنج بسیار در ویش می رسید که بد بخت بچه حواشی مرد و کف
 ماین میوم بلکه اگر گفته را قبول کنی عمرم و علی بد کور است که شیخ احمد صریح
 در خلوت گفته بود که کوس غریبان کوفت تا بر که عوامی بود اسما و از زبان
 کسب نفس شیخ پاک گفت که شمار بر می ناید که بعد از کما و ان توجه مسای شیخ گفت که

نومی بندای که در خلوت طعام و شراب بنهند هم در این جا بهتر نخواهم و این نفس گفت
قبول کردم ولی باید رفت گفت ای نفس در خلوت از بد و ناهنجاری در اینجا
جدا باشم گفت قبول کردم و علی بن القیاس هر چند که میگفت نفس قبول میکرد
شیخ فایز شده از دست نفس فریاد برآورد و از خلوت بیرون دوید و مناجات
کرد که یا رب نفس از من چه میخواهد تا قتی آواز داد که اندرون خلوت بشنید و از بیرون
تا بتو رسد گوید نفس گفت یا شیخ و عرض داشتم اگر شیش مرتبه و جنگ خوب
می کردی هر کسی تعریف تو میکرد من کتان میشدم و یا اینکه ترا می گشت من خلاص
می شدم زیرا که من هر روز صد مکر پیدا میکنم و همه را توقع میکنی اگر یک مرتبه
پایده شود خوب میشود پس هر که امید مغفرت کند تا بعت نفس ترک دهد بقوله
عليه السلام لا حول الا لله الذي يسهل نفسه هواها و غن المغفرة نفس و سلطان بر
دزدان اند چون یک دزد را محاکمه کنی دزد دیگر از تو بترسد بدان ای
فرزند که این چنین نفس نشسته نشود مگر توبه که توبه عام اول ازین نفس می باید
کرد و هر که برین مستقیم شود و بر پشت کرد و قال الله تعا و لحن النفس الهوا
فان الجنة هي الماوى **توبه عام** توبه خاص قال الله تعالی یا ایها الذین
امنوا اتقوا الى الله توبه بصوتها یعنی توبه و بازگشت کنید بکلی ازین جا است
که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم هر روز تبتعا و کرت توبه میکرد یعنی از جمله
مخطوطات و لذات نغم دنیاوی و **ایضا** کفش حضرت پاره شده بود و پاره
را دوختن گرفت بعد از دوختن باز پاره کرده اند که مبادا خاطر من از خط و بنا
جمع شود و بدین چنین مفرج شوم و **ایضا** روئے حضرت جامه سیاه پوشیده
بود بی بی عایشه گفت یا رسول الله بذات شریف شما این جامه بهتر نماید
از بر خود کشیده اند خجسته که این خط و بنا است و **ایضا** روئے حضرت رسالت
پناه در رسید دید که بی بی عایشه پاره چادر حبیب خود میدوخت گفت این چه
کار است گفت یا رسول الله شمارا جامه دوخته خوش می آید از این دوخته

حضرت خندان محترم کرد که بدین پیرس تو نمایان شد و گفت یا حیرت احوال ارواح
 محمد را قفس کردی که از لذات و میادین او را اندوخته بدین که نور عالم را
 حرام است و توبه حاصل از حلال و این را انار گوید لقوله علیه السلام من شرب من
 یعنی کسی که کم خورد از صبیح و شتر و نومه و وقع کند خواب خود را فاد حذر یعنی
 خود کند کرده خود را یعنی مصاحبان او مدور و جمع گسند سازد و قومه یسیر
 و سرعه قوم خود سود و درین به کام توبه در مص لوار کند و لوله او را گوید که طاعت
 آرد مص اماره و خود و شش را بر روز از شود و درین به کام نفس بر بهایم و از آن برادر
 کرد و پیش از اماره از ان عامیال است و لوله او را ان موسال میطیع است ^{و توبه}
 توبه حاصل از این به کام توبه از سدر غداوات است یا ایها الذین آمنوا ^{و توبه}
 ای مسافران ایمان را مالی احوال در دل پیدا کند تا شمار افعی کند و آری موسال
 از اعمال را یلما رکعت با خلاص کسید و حظوظ الصائمه سکینه دای مجله
 انحال خود را از عجب و بیدار نگاه دارد و امام عصر صادق نصی احمد عه و فرمود
 است که عاصی بعد از قریب رحمت و مطیع است و مطیع بعد از رحمت
 و عاصی است و طالب را باید که از احوال آدم و شیطان خود را بداند
 زیرا که گناه آدم از شهوت بود و آمرزیده شد و گناه ابله از عجب
 و بیدار عبادت بود که خلقت من سار و حلاصه من طیر و آنا
 حیدر من تا لغت ابدی و عذاب سرمدی گرفتار شد و خطاب
 علیه السلام الی یوم الدین بر و و آید و درین به کام نفس اماره
 گویند که هرگاه که نفس عجب و بیدار عبادت پیدا کند از ان توبه
 دست عمار کند تا قال الله یسأل الله فی ما له من الخیر و تقوی ما یعنی طاعت
 باید که بمبینه و غنیم و اندوه و گناه آن نفس باشد هرگاه که نفس
 عجب آرد و از ان به تقوی کند ملک گفت و کرات بر طاعت و بر خطا نفس است
 ازین در گذر خود و عوارف المعارف مستطوع است که هر گاه که

و کرامت و خلوت و آید همان نیت او را به کمال می رساند و سیدالان با او
دست گیری کند و این نفس از آن اولیا باشد که همیشه در غمخواری و شکیبایی
می باشد و او را آنکه مالک دنیا ریگی از میدان امام محمد و معمر بود در
منافقت امام محمد و احمد گفته اند که روزی گفتش در ده افتاد تا که تمام ده نوحه
شد امام فطین را در پای کرد و بی تکلف بر سر کوه برآمد و بنظر آید این مردم
مشغول شد و گفت که گر آن باریان بپایک شدند و سبک باران نجات یافتند
پس بچنان است کار ما شما و ایشان در دنیا و آخرت اما بعد از وفات کی
ایضا صاحبان نجات پیش که امام محمد و احمد در عقب مالک دنیا میرفت
مالک دنیا را برسد که واقعه چیست که مرشد شما عقب تروشا میشت مرشد
گفت من هست یک جامه می پوشیدم و او در یک رستان و قیصر مالک
یکدیگر پوشیده بود ایضا نوحه دیگر آتیه خاص الامام قال علیه
الصلوة والسلام و جود لا تذب الا یقاربها ذنب اخر قال الشیخ
کل اما سریق یون من الذنب و اما القرب من لا اله الا الله زیرا که
لا براسه نفی است و نفی براسه شکست زیرا که نیت گفتن بدرگاه جل علا
نیت عیب است بهمان نیت گفتن اثبات می باید آن نیت در وحدت او است
نیت و کلمه لا براسه استثناء است و در استثنای نیت باید این عیب است
شیان این است که فی نفی گوید و فی اثبات بلکه اندر بارز بان را اندک
و چون الوهیت اندرست و در کل احوال انبیائی دیدند غیر را که حق و آنچه
بظاهر گفته اند از برای عوام الناس گفته اند و از برای او کرده اند چنانکه او هم
اندر انجوت او اب را می گفت و بناظر لمتنا انفسنا و حضرت رسالت عجا
چند کرت متفقا میگفت از جهت اینکه عامه خلق شایعیت ایشان کنند
و درین مقام نفس را مطمئن گویند و این نفس پیغمبر است که در کل احوال
نفس ایشان چنان بحق اطمینان گرفته بود که در فراغت و مشغولیت

می دیدم که حق و باطل را که در آن درس انداخته بودند تا او را بکشد
 و کرم علی السلام در شبی دیگر گفت ای درخت من آه ده درخت دویم بر
 و کرم او را میانی اندک و آن لاله را بر سر درخت نهاد تا او را بکشد
 خطاب حضرت عتروت برودند که حول بغیر این من حکمت حال تو این شد که
 او را کسی مدعی که آن پشته ارمیت از میدان وجود خستد بریر که او را با امر است
 خود و امیای عمر اسب خود هرگاه که در شبانه خواب از وجود حشری و پشته نامسلمان
 حشر اگر است میان محبت محبوب که علم حشر را اگر اما است و دو حشر است
 و سبک تقاضای خدمت بر عباد اهل است و اندک علم با تصویب و فصل

دوم در علامات نیر کامل و ملائیم ان
 طلب حق در متابعت رسول آمده است طایفان که در حق تعالی قاضی است
 بغیر متابعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و سید را و کی خود را و پیرو مسوا را
 او صال و مصل است کما قال الله تعالی بالتبلیه یا تبلیه اذ ارایت صویبا و لم

لکن یاریک به تفسیر علی عیبه احادیث و علی تناله کتب العقده تعالیه
 متیطان و ماصد دمنه مکر و اسد و لبحرگاه که یک شخص احوال را اول
 او در خلاف این مذکورین اسدال صوفی بر شیطان منسوب کرده اند و از آن

اجتناب تمام می نماید زیرا که سر و پیشانی را استاید کمال الله تعالی و لعن جریس
 الحاکمان و چه خوش گفت آنکه گفت قهر و سکی که تر شود در نول ماکت مانند
 اراں کسی که کند احاطه عامی و در تفسیر مفسرین آورده است که عباس

الذی نوسوس فی صدور الناس من البیحة و الیایس نسی شیطان
 مرد و بوج است سلطان عن سوسیت و سلطان اس شیخ حامل که بدی
 آن در صحن است و مدعی این در اظهار لیس نیر کامل را اول اعمال و اقوال و احوال

مذکور و در وی مابعد اراں او را لازم است که از چهار علم آگاه باشد و
 تعداد اراں بر جای آوردن این امور بری او معتقد چهار شرط است که اراں بر آن

پیری را رسیده و الا دست انبیا بهیچیکه نرسد و مفضل که در اول علم تقصیر و احاطه
 را تمامه داشته باشد یعنی آیت مانع و مفسوخ و معمول به در آن یک و دیگر متناهی
 میشود که در زیر که ایمان آوردن بکلام فرض است و تمام کلام بعد عمل فرض نیست
 چنانکه بعضی بخیان آیت قرآن را بصدد حیل و توجیه برای وایح احوال خود
 می آرند و قرارگاه خود می سازند پس برآورد بسته باشد که این آیت در فلان
 واقعه نازل شده است و این بدان شان است و این معمول است تا مریدان
 خود را در شک و ریب نمیندازد و علم احادیث را نیز بهیچان دانسته باشد که این
 حدیث در کتبهای صحیح یافته شده است و یا این حدیث در کتب یا صحیح یافته
 نشده است زیرا که هر حدیث متابعت نمیتوان کرد و حضرت امام یوسف را
 ده هزار حدیث افترایاد بود هر که زبان می جنبانید امام می گفت که فلان حدیث
 افتر است و فلان صحیح است و علی بن اقا ضحی شمس الدین از مرشد خود شیخ شرف
 الدین ابوعلی بابی می چرا بمرید خود گفت بگوی لا اله الا الله چندی رسول
 الله شیخ شرف الدین گفت این محض دروغ است زیرا که چیزی مرود وقت و عالم
 بود از وی چگونه این سخن در وجود آمده باشد این را کسی بفرماید و گفته باشد
 و جای گزیر خود کرده باشد و این دور نیست زیرا که بر خدا و رسول خدا تیر میگویند
 كما قال الله تعالى من افتر على الله كذا با و قال حلیه السلام من محدث
 لحدیث ما لم یحدث به فهو اخذ الکاذبین **لظ** سرور اینها چنین فرموده
 معنی قول او شنویش هر که بعد از دروغ بگوید بمن که جای خود کو بگیر در
 آتش و این ظاهر است که اکثر مردمان آیت کلام الله را بغیر محل حجت
 می سازند و آن کفر محض است اگر اعتقاد بدان داشته باشند چنانکه قول بنصوح
 بالا گذشت و یا چنانکه بعضی حیوان در باب تقوید و قال کوی آیت را می آرند این
 نیز کفر است و یا بعضی صوفیان بهال این آیت را حجت می سازند فلیس
 عبادی الذین یسبحون القول فیتبعون احسنه و این است بر او را بطلان آیت

اگر اعتقاد بر این داشته باشند که فرستاده بریرا که سال بر دل این آیت است
 دیگر است پس بر دانا باشد مابین فقهه با مریدان لایعترس می باشد دوم علم فقه
 را تمامه داشته باشد حتی که اگر یک مسئله فقهی داشته باشد که در ظاهر این
 مسئله کاری بکند پس هر که احکام شرعیست قلیل و غیره بر شود و او را معیار
 کار و در سلک بران می رسد و از چاک در راه صی و در ویشی بود و اگر است
 ناکه اگر کور و گشت و پیش در نظر او که متنی صحت یا فنی یا مرید سلطان می باشد
 و باید ترس و او است و اما چون در دیجوه اش استناد آن صحیح از جاده رفت و نظر
 قضاوت و پس انداخته یا مرید سلطان می مدد و دیگری نکرد و از احکام گشت یا از
 گفته حاکم است و او است و شریعت حریه دارد و این همه کرامات او کرده است و هیچ
 است بریرا که بر ما خود دانا باشد و خود را بجات مدد پس می بیند و با جگور با کلام
 و حکمت و در حال علیه السلام کل شیء عماد و عماد الدین فقهه پس بر عالم باشد
 باینکه اگر آیت کلام آمد و حدیث نبوی بهم مخالف باشد میاید که عمل با حدیث
 کند بریرا که او در که حقیقت قرآن می رسد که قول الناس جميع العباد
للقرآن لکن اقله صله اهل کمال و حضرت رسالت پناه را خود را
 بود و اگر احادیث نبوی در دین فقه احکام نبوده عمل بر ولایت فقه
 می توان کرد بریرا که احادیث بر اشکال دارند و عقول بایاں از او که
 ان معانی کوتاه است و اما ما ماضی که قریب بکثرت بود و قریب رحمت
 بود و عظام تر از بایاں بود و عمل بکثرت این می توان کرد و مستم
 علم مسطره را امر داشته باشد معقیده خود را و عقیده مریدان را
 مساوی آن نگاه کند و هر که مدعی مد و حکمت و مسطره کند علم مسطره
 او را رد کند و یا مرید او قول و اعتقاد العرش باید بدان باز آرد و بریرا که
 اگر مریدان مدحت این بر ما حال نقول بر اعتقاد دارد که اگر یک
 را کلمه کفر تلقین کند یقین خواهد کرد و پس بریرا که اول انسان را این

بیایم تا آنکه اگر من همراه شوم شما از من بازگردید و متابعت من ننمایید
 چنانکه باینید بطایمی مریدان خود را می گفت که اگر من سخن ناموافق بفرمایم
 مرا بکشید و باید که مرید نیز باهام فرقی نشود که احوال الهام را بگوید
 نیست و الهام خاصه نیست آن بود و در عهده العقب
 آورده است آلهام لبس سبباً للمعرفة و کذا بنقله شیخ الجاهل
 و اگر عالم خود صرف را نداند چنانکه علوم ناقص باشد زیرا که هر ادعیه که درین
 زمانه با باجاست مقرون نیست از آن است که اعراب غلط خوانده می شود
 و بی کلام اندر این خوانند چند بجای در کلام احد با اختلاف اعراب کفر لازم می شود
 چه با رعایت را دانسته باشد و آن صفت روح را گویند تا از آن نیز خبر باشد زیرا که
 در اکثر اوقات چون کشف اطوار روح شود مرید آن را صفات یا ذات دهم
 کا فر شود و با چون ذات روح را بدین گویند که ذات حق را میدیم کا تسر
 شود پس عالم باین مراتب باشد تا مرید را غرض ندهد که وصول بهین الحق و
 العبد وصول به چشم نیست بلکه وصول مراتب است و حق تعالی همچون جسم
 و جوهر نیست مندر جسم و جوهر است که وصل و فصل ندارد و ازینجا است که وصول
 جویس بهم ممکن که الصداکات اجتماع و شناسایی ذات و صفات باشد زیرا که
 باری تعالی جسم نیست که وصول او بجهنم کرده باشد بلکه وصول او بصفات
 اوست و صفات او از ذات امتیاز نیستند از پس وصول بجهنم وصل و فصل
 باشد زیرا که اگر او را امکان وصول کوی کفر محض است که اشارت بدو جهت
 کرده باشند و اگر وصول او قید در مکان کوی بدعت کرده باشی زیرا که مکان
 حادث است و اوقیم و قدیم را در حادث بقید آوردن کفر محض است
 و چون در جسم باشد وصول او بجهنم باشد که ذات و صفات از یکدیگر
 امتیازی ندارند و وجه عدم تشبه صفات بعین و غیر از آنست که او تعدد دارد
 و ذات بلا تعدد و الا خبری نیست بدان ای قرنه که چون بگویم یا بگویم

بدین اوصاف مذکور موصوف باشند پس او را چهار شرط که در انتخاب
 است مقرر اگر بر جای دارد و همه شروط را من او کامل و کمال است و اگر که
 این شرطها را ندانند معنای را نباید بشرط اول این یک معنی معلوم بریافت
 محاوره که العلم للعلم کماله و الله یعنی در یکتا است معنی که هر که
 در مصالح نظر من با سویی اندر اسحق بشرط دوم آنکه اندازه ریاضت
 در پیش مرشدی رود که او بر محال باشد و تربیت آن مدعی این کس
 با انواع لوده باشند یعنی با انواع انواع حدیث فرماید و تربیت دهد تا بیکدیگر
 کند بشرط سیوم حمایت یعنی حوال این کس معات بریافت و اگر که حدیث
 سجدی رسد که عیب اندر و طرد کرد و آن حدیث را سواد او آگاه بود که این کس
 عیای کنت که من بعد از عرش باید و نه کس را حدیث سار و اگر احاطه داد و نمود
 فردی را برای جواب رسانید بشرط چهارم او بر کامل است و آن است که
 آن بر او بر ارجای آورده باشد و دست در دست تاربان محمد مصطفی صلی الله
 علیه و سلم و آن حدیث که سید را ده و یا پنج راده و یا طاراده کامل و کمال باشد
 بل کامل کسی است که از حدیث او ن حاصل کرده باشد و معلوم با و
 ای فرید که بعیر این شروط بعد کس بری را نشاند و آن عقل که در اکثر اوقات
 است من لا یخجله فیجاء الشیطان آن در شان کسی است که خود بر
 و پیشوای کرد و او را کسی نیافرده باشد پس این چنان کس را شیطان
 کمره خواهد کرد و اگر متجاهل کس را چون او پس قوی و عزیز و ملک اگر
 مستحق این جمله شروط بود در معلوم در ریاضت اما چون اولی که شرح بر بیان
 شود در ایشان حائز داده باشد قال الله تعالی یوم یخفی الصلوات
 الساکت لیس یعنی در روزی که صورت مد گفته شود که طالع سید را ده و یا طالع
 شیخ را ده و یا طالع عارف را ده را سارید بلکه گویند اسحق عمل کرده است در
 از بر و قال علیه الصلوة والسلام من الطاعة عمل له لم یسرع

در بیان چهار
 شرط که در
 انتخاب
 است

و شب یعنی مرکز اعلی از دست رفته نسبت او را دست گیر می کنند و خبر ما درین زمانه نهاد
 که اکثر آدم صورت و شیطان سیرت بر سجاده پدر و پدر کلالان خود بنشینند و خود
 بر پیر و پیشوای جهال ساخته اند و از جهت جمع کردن مال و ناموس می نایای دین خود
 را در باخته اند و از جهت از یاد و رحمت برادران بعضی میگویند باورایم شما جا
 اید چون جامه بدریارسید بشک پاک کرد و هرگاه که گناه در وجود شما آید
 روی ما دیده پاک شود پس هر میدی که بدین اعتقاد کنند کافر گردد و علی هذا
 القیاس اکثر مشایخان جهال چهار رکن شریعت را خراب میکنند و بعضی چون
 یا دستان بر سخت می نشینند و مردیان بغوغ فوج و هجوم او پیش می روند و چون
 مرید یکی ازین جهال شود سایر سران زبانه را بدین می گیرند و کاپی از سری و تنگ کشند
 و هر یک دیگر اعتقاد می کنند و از آن خبر ندارند که پیغمبر فرمود است که هر که یکسکما میگوید
 کافر گردد و ازین خبر ندارد که بانیید بسطانی بقتل و سر اخذ مت کرده بود و در آخر
 امام جعفر صادق بدو اذن پیری داد و معلوم بود که فوج فوج رفتن بدعت است که
 در هیچ از منته چنین نبود و این اولیا اسلف بعضی را دوازده و بعضی را بیست و بعضی
 مریدی بودند و از اینجا مشایخان سلف گفته اند که هر پیری را که خلیفه بسیار باشند
 نشانی او اعتزال است پس ای فرزند اگر توبه از گناه خواهی کشیدی در جائیکه دو سالانه
 در و نشسته باشی ایشان را بید خود گواه کن توبه تو قبول شود حاجت تو نقلی پر
 ندارد و حکما قال الله تعالی انتم شهداء الله فی الارض و اگر عزیم آن داری که من
 تیر بر شوم پس اول این چهار علم مذکور بدست آر بعد از آن در خدمت پر کامل شو
 چنانکه نابزید سطاغی را رسیدند که سحر بزرگترین عارفان شدی که سلطان الجایز
 نام تو شد گفت آنچه از علوم است تمامه دستم بعد از آن خود را به پیران کامل به بروردم
 تا بمقام عارفی رسیدم و ای فرزند اگر در پیش نظر توبه بزبان کوئی و چون شریعتی است
 انواع ذنوب عصیان است از توبه و جو و آید بجز ضلالت حاصل تیری و بعضی
 خاتمه است کنند و مردیان را در خلوت در آنند که محض غمی و جالب باشند یکی ازین

[illegible]

در باز ارمی گذشت توده پنبه بنظر دیدیم بعضی نظر پنبه جدا شد و چون به چوب تنک
 خرماری دید در حال سیر می شد و خرمای پخته شده می ریخت و در میدان می
 خور و دود کاهی که مریدان گرفته می شدند دامن او را می کوفتند خرمای از آن
 می بارید بعضی را مریدان می خورد و بعضی را توده کرده بر جامی مانند کوزه
 نهنگ و مریدان او بدو همراه بودند یکی از آن میان گفت که آرزو میداریم
 که اگر سر کوفتند بریان می بود در حال بعد و هر شخصی دو نان و یک سیر بریزد
 از عیت پیدا شد گفت که من همراه شما گرسنه باشم و کاهی دست از کرم
 بر گرفته می گرفت و ریش را شانه میکرد و دو سال مجاور حضرت که مبارک است
 بود از شدت گرسنگی و گوشت او می ترکید و از دریم میرفت و او را ندانند
 که او در هیچ مذبح نبود بلکه هر کاری که در هر چهار مذبح کران میبود همان را
 در عمل می آورد و او را ندانند که روزی قاضی زمانه او را سید حوب زوزا هر سیر
 آواز می آمد که لا تحف قاضی بچنان بزرگ قرامی زوزا و حبه عثمان ملی که
 مرشد او بود و بر سر کوه او بود و میگفت که من از منصور غایتی محقق گشتم
 که از هر حوب او را لا تحف می کشند و بدان که امانت و التفات نمیکرد و بچنان
 بطریق شرع او را می گفت روزی چند بغدادی گفت که ای منصور ازین
 سخنان برگرد و الا بر دار خواهی شد گفت و فیتکه من بر دار شوم تو فیتی
 خواهی شد مسبط رست که یک لک اولیا را مدح شده بودند و جلای
 فتوی پیش او دادند در آن زمان پادشاه مارون رشید بود و قاضی امام لوسف
 بود او را گرفته در بند بخت انداختند و دست و پای او را بزنجیر و چوب محکم بستند
 چون در آمد چهار صد کس در بند بخت بودند گفت ازین خانه بر آید اینان گفتند
 ستم چندین نمی توانیم چون بنظر غضب در آن دیدیم الا که این کد خسته
 شدند گفتند توهنت چهار صد جای خایه سوراخ شد گفتند باز شانه ببارند
 رکنهای همه ایشان فحاش شد که بچکس ایشان را نمی شناسی حتی که در خانه

آمدند بعد از علامت و غسان اهل بیت ایشان را قبول میگردانیدند و ایشان گفته اند
 بایان را حاصل این است که تو چنانچه میروی گفتند چنانست گفتند که قمار شده اید و من شرط
 محبت از محبت کجا اگر یرم مذمت سه ماه در زندان خانه بود پس آن که در سجده میسر کرد
 در کل اوقات غنچه های بر آفتاب محبت می آمدند و آن سید گویان میجویدند اگر حکم کشیدند
 می شد از جهت و امانت بیرون می آمدند و در هر صاحب سخن می گردید و مدتی که در سخن می
 آهسته بر جای و مصور زنده واقعه راه ما و شاه مار نمود و گفت مگر گرد لب بود و گشت
 بعد حد در هر صاحب سخن رفت دید که آن سید چاه مصحح شده است که به نام دیوانه
 مانده است در سال خانه و اعدای غیره ما و شاه مار نمود هر چند تفحص کند مدتی نماند
 را بر جای می یافتند بعد از آن چند روز صاحب سخن رسید دید که منصور بجزیر و در دست
 و پای نشسته است و عمارت بر بر جای است ایشان آمد و در سید مد که دیوانه در روز
 اول تو کجا بود و در دوم عمارت کجا بود گفت در روز اول به پیش خدای رفقه بود و در
 دوم حد آنکه بود و در علی بن ابی طالب عمارت مد کاه عایشه بود و در بعد از آن
 منصور در حال در میان دید که چه است و سر آن نیمه قریب آسمان است و در این
 آن نیمه تمام دید که مرگ است اما حضرت در آن نیمه نشست است گفت مار سحر
 این چه نیمه است گفت این نیمه شریعت است گفت در سر این نیمه سوراخ می
 نماید چه است گفت حول آمد تو امت من از سر لعلت بگرد و سر این نیمه سوراخ
 میشود و گفت باز سوراخ است این سوراخ بجز پوشیده شود و فرمودم که سر خود را از
 سر پوشیده شود و منصور گفت سر من خدای این با و چون روز شد باز بر سر
 روز آمد در حال پیش او سجد کرد و منصور گفت من تقصیر در عبادت الله خدا
 گناه حرام پیش من سجده کردی مایه یک گفت من پیش تو سجده کرده ام بلکه تو
 آیمه بودی در تو حق را دیدم منصور گفت چرا اصل من متوی میبیدی گفت
 متوی من چه باشد که یک صدمه هزار متوی جمع شده اند کاغذ را از تو گرفت
 و متوی پرست خود نوشت که من مدله دینه فاحله مایه در پیش امان

حالت است گفت فتوی بخود نوشته داد و صد هزار اولیا، اهل بیت، یک گشت و در آن
شدند بجز در آن شدن همه انا الحق می گفتند چون بنده دیکر است بخارج رسیدند
مستوفی و بخیرای آئینی شکسته بیرون آمد گفت مرغ نموده ایم در محبت بنده و او را به
نیجا ده این بستند و سر بر سر نهاد و سرمانند ناصد کس او را گرفتند و چون نزدیک
نهاد رسید بر همه ریشمان را بکشدانید و بر سر داشتست پس بر سید که من کافر
گفتم گفت همان که زده من علم الباطن یواری عمل الثقلین و بی علم فی الحقیقه و میرا
رسید که من چه کنم گفت بر نفس خود زور آور باش و الا نفس بر تو زور آوری کند
و دیگر کس از او پرسید که عشق چیست گفت امروز و فردا و بس فرود آید از بند من که دعوی عشق
امروز دارم و فردا ریزه ریزه کنند و بس فرود آید از بند من که دعوی عشق
و عاشقی گفتم تا بدین حال راضی نشود و نمکد گفتون الشاع مصرع کسر خدا می
چون بس در میگویند و چون بر دارند چند روز و پرسید که هر شب با فصدت نماز
میگردد و درین شب هزار رکعت چه التوجه و راجدای میگیرستی گفت در میان
ما و او سرست که شمار اید ان اطلاع نیست یعنی برای او ادا میگردم بعد از ان
اول مستبهای او را بریدند خنده کرد و گفتند چه گفت برای مناجات بودند حق
مناجات ساقط شد و چون پایش بریدند تیر خنده کرد و گفتند چه گفت که این را
عبادت گویند حق عبادت ساقط شد و چون زبانش بریدند عم خنده کرد و گفتند
چه گفت برین حق ثنا بود ساقط شد و چون بر و سنگباران کردند هر شک انا
الحق میگفت و ان دارن انا الحق میگفت و هر قطره خون که از وی افتاد و صورت
انا الحق نوشته می شد و مر آنرا از تن شک و قطاره کشند کان نیز انا الحق میگفتند
در ان حال دستهای را بر و نه مالید گفتند چرا گفت مرده زرد روی می باشد
تا من زرد روی نباشم و دست را بر یک و دیگر مالید بمانند طهارت کردن گفتند
که چه میگفتی گفت در کتاب العشق لایحه وضوحه الا بلام نفس و رو بقبله
آورد و اهل کس گفت جان بحق تسلیم کرد و روز دوم او را با چه پاره کرده در

اتس اید اید افس بر ایا الحق کفایت بمیسوحت درو سیوم او را در آب چشمه
دریا جام برکت که مردمان را پاک کند اما چهل من این مرد وجود را آگاه کرده بود
که رس چنان وحی کند در تو نماند که هر چه را در روی دریا سری تا مانه ملحق بر
مصرت رسد مردان حرقه را بر سر و دریا آوردند و چون برکت و کوست مانی نما
مرداران بار جلد و اشکهای آورده و درش کردند بعضی از مساجد در جواب
دیدند من گفتند خدا توحه کرد کعبه را بیا مرید گفت اولی درش تو که حاضر شد
کعب اول شیطان آمد و کعب ای مصور من پر دعوی بهتری بگردم و تو دعوی
خدای من مرو و تو مقتول چه گشته کعب ای ملعون تو در نیست روی تو خود را
هم میدید او را هم افس خود را نمیدیدم که او را گفت کسی که ترا می رود اینها را
حده حال باشد و کسی که شمار او در حال او سال صدها تده گفت اما که میرود او را
را و هر شد یکی از سرعیت که شریعت من کرد و دیگر از حقیقت که یکی ایا الحق
میگردد و اما که میرود ایسان را یک بره شد از تحقیق و از سرعیت که در
ایسان حقیقت من میدید و از سرعیت محروم ماند و ایسان ای در
این بد حال که خود را مصور صلاح گشت میدید مصور از سر در سر حاتم و ما
ان گشتی که مردود و میرفت از خلقی را می حاکم تا دریا پاک شود و پیا
در بحال را اگر کسی یک خوب زید اگر قوت هسته باشد بمقامه ان چشم
گشت و الا و حد هر سنگ از دورتر که بر تو مصور بدیان را می کشید و
حد و مروی می شد و بعضی این بد حال سرود و طایر حلال و کوبد که بیا
عاشق ایم این محض کفر است لعن الله علیہ السلام اما ای حرام و فاسق
علیها است و الله لعلها کفر و ایسان احتاج طایر را و او را ملک نفس گشت و
شوریه حال بد اگسید و کوسید که مارا حال دست نماند و درین سال ایسان
را جبری از عیش و کثافت بشود و چنانکه بهشت و دوزخ و کوس و عیش و ایسان
اطوارات شیطانی است و در شرح مشرق مستطورت

در بیان احکام
در بیان احکام
در بیان احکام

که رقص حرام اتفاقی است و در قانع البدعت آورده است
که شیطان انگشت خود را در دماغش می کشد پس او مت می شود و بعضی شیطان
و گریه آغاز می کند و نعره می زند و بر زمین می افتد و عامه خلق ایشان را عاشق
می دانند و حرام اتفاقی را حلال میدانند کافر می شوند و بعضی ازین طائفه آن
علاهی را در میان نه آزند بلکه جویند و اوردی را در پیش خود می آزند و یا غیر از اوردی
از وی غزل و خوش آوازی می شنوند این نیز حرام اتفاقی است زیرا که اصحاب رسول
سرفع صوت را تبلا و تفران و نزدیک حریف کافران منع میکردند چگونگی
جالبان بدبخت روایا شد و وجه تحریم این در جمله و اکثر کتابهای فقه مسطور است
فقط باید کرد چنانکه مختار الفتاوی و تفسیر گشتان و سایر تفاسیر و تحفه الفقه
و بوستان البوالیث تحریر و غیر ذلک من الکتاب المشهوره و در قانع البدعت
آورده است که آنچه بعضی صوفیان جابل در سبایا آورده اند که در پیش حضرت
رسالت پناه دهنده اند و حضرت رقص کرده بود و این لفظ محض کفر است
و اقتراب ایشان میگویند بر حضرت زیرا که اگر چاد مبارک حضرت ازین افشاوی
ماهیج سموات سوخته می شد چنانچه در قصه چهل تن قصه این گفته شود انشاء
الله تعالی و دیگر اگر رقص حضرت کرده می بود بر باد واجب ماست می شد زیرا که آنچه
بنیم علیه السلام کرده است از لمس و قبل و غیر ذلک ماست است یا استحباب بر
رقص سنتی می بود و حال اینکه در کتابهای فقه حرام اتفاقی است و آنچه در
بعضی زیباها نقل از کشف المحجوبین کرده اند که امام عظم رحمه الله علیه در حلال است
است و شیخ الاسلام از انور کس قدس سره می فرماید که امام کشف المحجوبین را از
اول تا آخر فصل بفصل بلکه کلمه بکلمه و حرف بحرف در تحت نظر آوردم و در و ندیدم
اگر در و بوده باشد دروغ باشد زیرا که در صدر اکثر کتابها فقه حرام نوشته اند
و اگر در و حلال باشد آن مصنف غلط گفته باشد و برخلاف فقیهان سلف و
باشد و آن کذب محض است و قصه چهل تن این است

در بیان
نقصان

که امتثال از است مقرر شدی نمودن مگر امت از او ای میسر شود آورد که در این
مهر عیسی بکساده در پی کدشت دست و کس قصار این در آن نواحی حاکم است
حول میترسیدی را دیده عامه ایمان آورد و خون بر کساده و کانی مگر است
و ده تن قصار این را احاطه میال سعد این بود یک کم چهل گشت به ملک یک
کس نال نمود که حول مهر عیسی در کوار سحر میگزولی ماسر و علاج بسیار
استاده نمود که عت عکس است مگر نال که سر او در حق و آرد و انسان است
میستند فرد عیسی در حال کعت لا اله الا الله عیسی روح الله ای
مادر من که سر کرد مادر من کعت در جواب در آن ساعت مسلمان مدواں در مدوا
سر بر او عیسی علیه السلام بهادان بهم چهل کس تند و دو کسند و او ای نمود حول
رسالت ماه در وقت معراج معرفت دال حای رسید و آن کسند و گوشت که دست کسند
کیسی کعت هم چهر کسند و در میان نامی میکند حراش کعت بگوی هم خادم العفرا
چون حضرت عیسی کعت در زمانه کرد و حضرت در آمد کسند که چون خادم العفرا
مانی دایه کسند را با محض کس جبرائیل حضرت را تعلیم کرد و باره آب را گرفت
و آن دایه را در آن آب مالید تا آب شد فای آب هر یک را در دایه حسانه
کسند آما خادم العفرا الوه بعد از آن یکی از سان طاس را در پیش نهاد و
رک دست رکساده حال ابر چهل کس نال رک کساده مد و چون همه در طاس
و روی مد حضرت رسالت ماه را از یکا یکی ایسان نقاشی شود و پیدا شد
سهر را خدا مدستی که دستار مبارکش سبحان تھا آند و هم سر او بر منده بخود
ر به شدن تارک سر آن کسند سوخت و بهتر حراش آن دستار را حکم گرفت
و افتاد کعت مادر رسول الله اگر تمام سر سماره شده فی نمود با سحر سحر و
عزیز و کر سیه سیه سوخت و این تمییه است بر آنکه هر کس سر حضرت از روی
سوق و سوخت بر منده نمود و در حمام او بر من ایستاده نمود و بر آن که رخص کرد
و سر بر منده ساحت و حمام را از من مد کرد و خلاف شرع است و احکام شرع

هرگز از حضرت در وجود نیامده است و آنچه ایشان تحت می آید که طلاق طلاق بقیه
 و طلاق را در واجب داشته اند و ایشان افزای بران نشان می کشند پس ایشان را
 حجت ایشان نشان می توان بجای آورد که انصاحی لان ندیدند مگر حق را چنانکه باید
 مبطامی را کار و اثر نمی کرد و از آن اولیاء الله **منقول است** که سماع را
 شرط است اگر تمام بر جای باشند متابعت بایمان کند و الا ضلال مصل باشد شرط
 اول آنکه همه آن مجالس لعل علم باشند حتی که مسطور است کسی که حافظ قرآن نباشد
 او را امر بدینی توان گرفت و در عوارف المعارف آورده
 است مرید وقت مرید کرد که در بیست سال هیچ گناه او نوشته نشود یعنی
 هیچ گناه از وجود نیاید شرط دوم آنکه بمنزله اهل ان مجالس فانی از خود و باقی
 سخن باشند فقای ایشان وقتی معلوم می شود که چینی بر دانه کند و هیچ
 و کینه در دل ایشان نباشد بقول الشاعر **فر و فرقت** هر دو یک یک جدا
 بشیر با خود که همان ذات بود باز همان ذات شد یعنی چنانکه اکل شرب و اثر متغیر
 بر همانند پس این هنگام اهل گردند و یا شیخ کامل در آن میان داشته باشد که او
 بصفت مذکور موصوف باشند پس ایشان متابعت او می کنند و در مذمت ایشان
 باک ندارند و سیوم شرط اینکته قوال و فقیه گوئی نیرماتند ایشان باشند که هیچ
 طمع دنیاوی نداشته باشد و از خطوط نفسانی خبر نباشد شرط چهارم
 اینکه هیچکس ایشان با طهارت نباشند که الوضوء و صلاح المؤمن و بے
 سلاح شیطان با ایشان کارزار نکند شرط پنجم آنکه در میان ایشان جوانان
 امر دنیا نباشند شرط ششم آنکه در آن میان نذران نباشد و نه در حائے
 باشند که روزن نداشته و بر پوشیده باشند بلکه آواز ایشان نیز گشتند و
 داین بدنجان در میان جمع مردم از زمان و مردان و صغیر و کبیر بجا می آرند
 بلکه زن و مرد و کودک را در رقص دارند و چگونه از ریاضا باشند
 و چگونه از ضلالت نجات یابند شرط هفتم آنکه بر دبار و علوم باشند یعنی اگر کسی

در بیان آن که در
 شرط و طهارت

در بیان آن که در
 شرط و طهارت

را ایسان و در افعال ایسان بگوید آن کس خصومت کند ملک گویند حاضر است
 و مایل بخدومی و اینست که حلاوت شروع است و مایان ایمان احیای میسر در گ
 اگر مایل شریعت دعوی حلاوت کند خوف کفر است و معلوم نیست که ایسان تحت
 قوی بیایند مگر در رساله و در رساله عملیه است و در رساله فایده ایست
 و بعد از رسول الله علیه السلام کرده شود گفتند بوجوه احتکاف میباید کرده شود سخن
 خدای آنکه در رساله عملیه کرده شود گفتند بوجوه احتکاف میباید کرده شود سخن
 و قرار در رساله آنکه گویند که گفته را مسکون شده باشد و مسکون گفته کا فرد بگو رساله سلم
و در عوارف المعارف سری سقطی فرموده
 است که اگر رخصت کند و نشسته وی برسد و او را از آن خبر نشود پس
 این بیگم رخصت مسامع که شرط تنه ایست که اگر مردان و با عذر و ملک از مردان
 حائقی او را انکار کند پس شیخ جهان فوت نوشته باشد که در حال ایسان
 از احوال خود بیا که اند چنانچه حاد الدین ماکوین را گفته اند که در روزم قبل
 مرد خود و دو آمد گفت ای مرید آنکه لایق حال من است بیدار کن گفت چه باشد
 گفت المات طایبی گفت درک ولایت عالمان آگاه صبح میدارند گفت من
 تحت ایسان را مرد در حال او بر گشته بیدار کرد باین مشروطه کرد و گشته
 رفقه امون گفته پوشیده می ماند در حال این سخن را عالمان شنود
 و در شاه راه برود و در شاه فرمودند او را بیا در چوین رسول آمد بخواست
 و بهت قدم در راه بدار بر گشت و بخت گفت امر را شاه عرض
 نمود محاسن آورد و در مجلس پیش پادشاه عرض میست رسول رفت
 و پادشاه با جمیع عالمان در دیکتاس امیر مردان فرمودند عالمان گفتند
 سهار انشاید که خلاف فتنه بیدار کنید گفت اگر چه حلاوت تنوع است
 ولیکن من عرض دارم که بجز این صحت می یابیم و این در کتب گفته
 مشهور که بر پرستی تراویس حرام حلال کرد و اگر طیب صادق و یابید

گفتند مایان از مرض شما خبر نداریم چنانچه در حال قبولان را به یون کشید
 و آلات طبایع را بسبب جای جمع کرده نهید و بر بالاسن ایشان چادر انداخت
 از زیر چادر چندان غمزه که نماند پدید آمد که بادشاه و عالمان جمع بیک
 کرت در وقت که در قیامش افتادند از آن حالت که شیخ را بود از
 وصول و مکاشفه خبر شدند و چون به یون درآمدند گفتند اگر این کار
 خاصه شما باشد و کسی دیگر نکند اما یکی غسل کردند که شربت است
 شرط بهم اینکه از وقت مرتبه خبر باشد که بدان مانند صفت تر که جامه می پوشند
 و تر که باره جامه را گویند و آن چنان است که جامه سفید می پوشند و بر آن
 جامه شش رنگ جامه بدوزند اول بگذر که بود و کبود و مرآت نفس است که در
 مراقبه و غیر مراقبه تکلیف کرده کل ماسوی اند را اسیر قدرت داند و دوم باریه عضو
 رنگ بدوزد که این مرآت دل می ماند که در حال از اکثر دل بسته دارد و نظر
 لوحه ت دارد و در چارنا چار پاس انقاس کنند کقول الشاعر
 هر چنان غیر حق را دزدان + این ریاضت سالکان را غرض آن
 باز چرخ سرخ خالص و زد که این بمرآت فوادی ماند و درین مرآت
 سالک چارنا چار سبک بوده باشد زیرا که الصوفی صاحب الوقت
 که در کل احوال بر چه بندهان معلومات قدیم داند که بشور انگریز عشق نام غیر
 یافته است پارچه چهارم زرد باید و این بمرآت سرخی ماند که میان روح
 سنجی و روح انسان است و **ایضا** در فوادر روح است و آن
 جامه سفید که تمام وجود از او گرفته است بمرآت روح می ماند برگاه
 که سالک در آن مرآت و روح سرچ استغراق باید علم لدن بر داشته
 کرد که هر دقیقه بر وفرو داند از مسایل کل فی الحال بگوید چنانکه
 امام اعظم می گفت که علم عطا است کاسبی باشد کاسبی نباشد
 پس رسد اما که بر یک بقدر امکان خود فتوسه در روایت و سید و علم

کلیتاً می شود و چون به پانزده مراتب مذکور سمیت و بصیرت رسول
یافتند بدین طور بطور طاهر شده خود بجای نذارند و بخود قنایم
ندارند و سالکان حق از او شنوند و از او بیفتند و از خود بند و روند
و خود را و غیر را ابطال میکنند اگر بدین وجه سباج گفتند و باشند و درین
اقتضای نظر کن تا اسماء را فهم کنی و این شکل مرغ بهیروزه قلب در قلوب
این اسماء را گوشه گوشه چنانکه نوشته شود بهیروزه و همه را از وی و
خود در میان نه و در گوشه بهاول بدین ترتیب بگردانی نامن اعتصم بالله
فقد بجا نیات یاب و پس بر شیطان نکرده و در حالت استغراق آید
بیشتر از دست برده مگر خود رفته شود شرط دوازدهم آنکه این چنین شخص
را لازم است که ذره از عروض و وجوب دست اند و در ترک ترک و ناگزیر
ذره از شریعت بجای نیاورد و باشد و او را حال بدین احوال باشد
همه مکرز باشد و استدریج شیطانی بود چنانکه تصور و باینید بطایع
و غیر ذلک اگر چه سخنجان ناموافق در شیخ میکند و اما در حال و غیر حال
آداب شریعت را از دست نیندازد و در رساله ابوسعید رودباری
مستور است که اگر چه مالک را این حالت استغراق است و در فرض ترک بماند
گفت ذره آداب شریعت را از دست نندازد زیرا که به برکت طاهره باطن
رسید و دیگر اینکه متابعت حضرت رسول الله است اگر یک کس داشته باشد
از حضرت رسول الله می شود چون از او برداشته نشود و او ترک مکرر نکند
که بدین که بایان را بهر از باطن نمیشد مگر متابعت او پس بدان ای عزیز
که از درویشان خام طبع و صوفیان جاہل دوریانی آداب و دست شیطان نگردی
باز مرد و جالسان متقی و پر سیر کار نشینی تا دشمن شیطان و دوست رحمان شوی
چنانکه در خبر صحیح وارد است که در نزد شیطان مویهای بریش خود کند و
نجدت رسول الله علیه السلام حاضر شد حضرت رسول گفت ای ملعون چرا

برین گفتی که رسول الله حق تعالی بر من خطاب کرد که برو دشمنان
 من ایستاده و تو بر سر دار و پشت بکوی و پشت کعبه من و سوار بود و سواران را
 گفتم رسول گفت بکوی اول ایستاده و پشت تو گفتم و در پشت تو گفتم شیطان گفت
 اول از آتش من قوی و بعد از تو عالم است تو ایستاده و سواران را سواران بریده
 که کلاه سواران را بر سرید و گفت که دشمن بود و دوستان عدای تعالی باشند
 و دوستان من همچنان و عجب گویان و برهمیان و آنچه معلمان که ایستاده و شیطان گفت
 آری دیدم تو شیطان حامل و صوفیا را بر سرید که از حقیقت درونی تو گفت
 سر بر آید باشد چیزی از مکاشفات را ایستاده و عقیده عقاید ایستاده
 گفتم حضرت کعبه را بکوی که ایستاده من چه حوالی کرد گفت متعین را بود
 و گفت ایستاده سلب گفتم و اگر عاصیان را گفت ای بد بخت متقی را چگونه
 و بی گفت حامل باشد و وقت برع و یو و بی را بصورت خود و برق در
 صورت و پشت گفتم و او را سوار کردی تو ایستاده من حامل بعل خود و غر و شود و گوید
 جهان و چه می بینم و بصر را دیو و بر صورت بر و در و سر و سر را او
 میسر از دامن در میان حریف و حریف است خوف از تو کم شود کاف و کرد
 لقوله تعالی و لا تأمن مکر الله الا القوم الکاهنین و ائمان عاصیان
 بدان سلب گفتم که ایستاده از عایت گمان خود و پشت باشد من و یو
 سری را بصورت مار و گزدم و دو روح و تن را گفتم امید او منقطع میشود
 و از رحمت خدا ناسد می شود کاف و کرد و لقوله تعالی ان الله لا یستعمل
 روح الله الا القوم الکاهنین بدان ای و زن که سج را و سیتی را
 بسیار و سید را و سیدی را و سیدی را و سیدی را و سیدی را و سیدی را
 او را و سیدی را و سیدی را و سیدی را و سیدی را و سیدی را و سیدی را
 است و همدامی که حلیه بسیار است و سیدی را و سیدی را و سیدی را و سیدی را
 از اختار و فرموده آمد و حضرت ساه ناصر حضرت را بر علیه بود از آن در

مشایخان قبول نمیدادند و یکی از جمله خلیفهای اوستیخ فقیه الدین بود که
 تمام ولایت ما و راه القدر را به ملکات رسانید و قتل عالمان بجای آورده بود
 بهر کسی را کسی شاید که دست بست تا عهد رسول الله از پیر کامل آورد
 باشد چنانکه این فقیر خاکبای ضعیف و کبیر از سه سلسله اجازت از حضرت پیر
 خود رسیده است و او را از مرشد خود یکی این مشایخان را از هر سلسله
 بطریق مناجات و در تخریر خود با هم آورد تا هر که طالب این سلسله باشد
 که اسما در تریف ایشان را بیاد دارد تا در هنگام مصیقت احوال نمید
 متعالی بیفیع آرد و حاجتش به شک آید کما قال علیه الصلوة والسلام
 من حسب یکن ذکره آورده اند هر که بر روز و حکایت از اولیاء
 مذکور کند و یا بشنود و بشکب خاطر او اثر الهی پیدا شود اول شجره حقیقه
 بهشت که این فقیر حقیقی علیه در ویزه تنگنای از حضرت شیخ المشایخ و
 الاولیاء بشوای زمانه شیخ یکانه در الزمان بمنزلت عین الانسان حضرت
 شیخ علی ترمیزی بن قنبر علی قدس سره آورده است و حضرت شیخنا را بیت
 فقر و تشنه اندان بر میان بودند که بغیر از اهل علم شخصی را مرعیه میکرد و تلقاض
 و کرمیند او اگر چه عامی محض در خدمت او به فزونی چند میکرد و انید از برکت شیخ
 جناب مؤثر می گشت که درین زمانه فساد و فحشاء از شریعت مصطفی تجاوز
 نمی نمود و شجره ای نمود و انشاء الله الهی بحیرت راز و نیاز شیخ الاسلام
 شیخ علی بن قنبر علی قدس سره که با تو داشت الهی بحیرت راز و نیاز شیخ الاسلام
 و المسلمین شیخ سالک عطار الله علیه و آله و قدس سره که با تو داشت مناجات
 او اینکه عوارف المعارف را چنان شرح فرموده است که یکسر
 تو اندر داشت و عالمان زمانه در علم فقره او امام اعظم نمی گفتند و وعلم
 سخاو و شهاب الدین ناکوری می گفتند آورده اند که در روز افتاد
 از ما و راه القدر و خدمت او حاضر شدند و میان ایشان دعا و حاجت در مسئله

شیخ حراجه را در مود قاضی گشت ایستاد و کس در دستش آوردند شیخ در حال
 گفتن او انگشت را بر لب سطر بهاد و شمشیر در حال عدد قصص استسجای
 آوردند و مریدی او اختیار کرد و **ایضا** آورده اند که چون مالولیا آمد
 ولایت همدان رسید کرد و بعد از آنکه اعیان مال و مضافه نمودند ماه ساد از آنرا
 استغاثت دعا شیخ کما سیر متوجه شد وقت صبح بود که در رسیدن حوال شیخ
 سرار مراقبه ملا کرد و اهل مجلس واقعه را باز نمود که مادر شاه زمانه قیامی دارد گفت که
 چه بخواهد مادر شاه گفت ملک میجو ای شیخ در مراقبه کند بگذاست که سر ملا میگوید
 و طریق حاصلش نمیدارد در مراقبه کند بعد از مراقبه بیستم دست بر آورد که از سر
 سلامتی همراه شاه فاتحه بخواند حضرت مایول استعجاب دعا را عدد و حیات پنا
 بعد از نجات از موصع لاهور و اسیر آمدند شیخ و استاد **و ایضا** آورده
 اند که روزی در مد ایشان شیخ بنحو از و لب و حوالی در سیل جریان داشت
 شده بود و در این چیدار طرف در درختند و شمسیر حیدر رو کرده بود
 اما موجودی از تریک و در حوال در حباب آمد شیخ رو قهر و عصمت تمام فرو آورد
 که فقیران را بربواری و سیل چه کار گفت ای پدر طریق افزا که دل تلج چه بود
 شیخ دست مبارک خود در آمد و بنویسد که گو دستند بود مادر شیخ را از آنجا که عادت
 در ولایتان است از اطباء کرامات عار پیدا شد سر بر زمین سپارد
 و از دار العناده در المقار حلت نمود **الهی** بجز حمت را در و بیار شیخ
 الاسلام و المسلمین شیخ بهاد الدین صاحب قدس سره که تا قود است و او را از این
 صامت گوید که در شیخ احوال عبرت لایذی نگام میگرد و در کس و در مد صیغرتش را
 بنزد و کیش را با گردن با کمر باس فرزند نمک کن طفل او را سعایت مرا حسنت بسیار
 حنا که از زرش و بیتیخ او را میگرد و بدو اطمینان می کرد شیخ دست را از نظر
 ترس اسارت کرد و در مد سر را بر زبان او نهاد بعد از مدتی چون دید طفل
 حان را بحق تسلیم کرده بود **آورده اند** روزی از مردیای او انکار نمود

این حدیث از
 کتاب التوحید
 است

و مباحثه کرد که فی زمانه اگر امت شیخ گفت نسبت که امامان الاولاد
 لها کون فهم اهل النوازل یعنی که اوقات اولیا این نیست مزید گفت اگر کسی در این
 باب شبهه کند و برین مباحثه تمام بخود شیخ دو رکعت نماز عید از سجده و
 سجایه آورد و گفت از جان بهیتر رج نیست و سر زمین نهاد و رحلت
 نمود **الهی بحرمیت** راز و نیاز شیخ الاسلام المسلمین سید حامد الکر
 قدس سره که با توفیق است **الهی بحرمیت** راز و نیاز شیخ الاسلام المسلمین
 شیخ حسام الدین قدس سره که با توفیق است و بعد از بیعت ایشان
 را از حد مشغول میکرد از آنکه سادات بوقته اداب سیادت او نگذاشته
 کردند اما حضرت سید حامد الکر از محرم عدم خدمت بنایسته دلگیر بود میبود
 و از عدم خدمت پر خود عدم سعادت خود را قیاس میکرد و جد بلا غایت و
 جهت بلا نهایت می نمود که مگر وقتی از وقتها بیکان نوع خدمت شرف نمود
 قضایا را بشی حضرت شیخ حسام الدین قدس سره بر بام بود چون میخواست که
 فرود آید حضرت سید حامدین قدس سره خود را در طاقچه زین بایه پنهان ساخت
 که مگر ای مبارک ایشان بریدن ایشان برسد بعد از آن خود که حضرت را بکلی
 برینت ایشان نهاد اما چون دانست که آدمیت در حال حیات زنده فرو
 آمد گفت کیستی گفت منم فرمود عرض چه بود گفت خدمت دیگر میسر نمی
 شد این را هم نوعی از خدمت دانستم پس حضرت شیخ حسام الدین
 قدس سره خواست که او را اذن ارشاد بدهد اما بخود آمد نشید
 که اگر قتیص خود بخمسم در وقت پوشیدن دامن بالا میسر ایشان
 خواهد آمد و اگر دستار بهیسم نیز بر فرق او قرار یابد و این را بے
 ادب می دانم که لباس من بر قشری سادات قرار یابد اما بهتر
 آنست که سر او را بر خود را بدهم تا وقت پوشیدن در زیر پای ایشان
 در آمد چون حضرت شیخ حسام الدین سر او را بر او کشیده داد حضرت سید

در این باب
 در این باب

حامد الدینی را بجا که صد حسد این آواک مرشد کے اور ارحامیت سید
 سراویل الکریم کے چہرہ جو دست عدہ چوں حضرت شیخ مسلم الدین کویت
 کہ در احلام طہمت است و در حدیث ثبات است شہقت فی ہدایت در
 شان او پیدا کرد و مراتب اور از اندیشہ و جہت کرد و اور را
 از شاو و ادلس لایق حال طالب این است کہ اگر سید راہ و سایر راہ راہ
 با صد خدمت را در دست دہد الہی بجزمت را در ویا شیخ الاسلام
 المسلسل شیخ نور قطب عالم قدس سرہ کہ ما تو دہنت و در مناقب
 اور وہ اند کہ دینی بادشاہ راہ را کور را در دست حکم آورد و در قرینہ زنی ہو
 نو کہ جو در در حیطہ او محو طہمت سہامیاں ہو و مر اجمت پیر سادہ و انوار
 اورانی تکلف می خورد و سہوہ دن استقامت بجزمت شیخ بر دسح در مس ظالم
 سد کہ یتیم را رعایت معلوم مینوایں ساحت ظالمین جدہ آغار کرد کہ کلف
 از حای بجزمت و شاہ کور آندید شیخ کعب مکر بجزمت با سم ایثار فی الحال کس را
 سر لسن و نیکید گفت کہ در جہار ہم شستہ است و در جہانم حاضر است ظالم
 تر سیدند و را احیا بجزمت و این احوال را با دساہ نشان داد و یاد دساہ
 را با صد مردان جوانین نوید ہو و مودتا با صد مسجد و با صد محالی مہیا کنند
 و بادشاہ پیر مسجد و مہمالی تیغ کرد و این برابر و دو کس تک کرت اور
 دعوت مودت در یک ساعت در ہزار و دو حاسے پیدا نو و در سخت
 خود پیر لستہ نو و در مصی حا و حور و سے می خورد و در بعض جا کے
 مسار را امامت میکرد و لس بر کہ دعوی قطعی کند اور جہیں طلب کس
 الہی بجزمت را از ویا شیخ الاسلام و المسلمین شیخ علا و الدین
 لخصا نور سے قدس سرہ کہ ما تو دہنت الہی بجزمت را در ویا
 شیخ الاسلام و المسلمین شیخ سراج الدین قدس سرہ کہ ما تو دہنت
 الہی بجزمت را از ویا شیخ الاسلام و المسلمین شیخ نظام الدین اولیا

رتبه
 رتبه
 رتبه

رتبه
 رتبه
 رتبه

احمد و محمد بدو اپنی قدس سرہ کہ باتو دانت و در مساق او آورده اند
 کہ ریشہ و زکات سے میرفت سب بچہ کان را افتادہ دید کہ بطلان تبت سیدہ
 فریاد سے کردند گفت مادر ایشان چه بخت گفتند کہ درین سبب او را دوہ بخورد
 گفتند بخت بد بکشد مادر ایشان را چون فریاد کردند در حال از کوبہ میامد و بران
 بچہ کان خود ایستاد **ایضا** آورده اند کہ شیخ زبایہ قدس قوال بود کہ ہر
 روز ہر قصہ سماع میرفت روزی عالمان زمانہ جمع شدند و شیخ زکریا الدین
 قرطبی را در پیش کردند تا با او مباحثہ بکند چون شیخ در سید ہر دو با ہم مرحبا
 کردند و شیخ در رقص شد قوالان را فرمود کہ چہی قرار می باشد قوالان سرود خوانند
 خون سجابت شیخ زکریا الدین رسید از دہش بگرفت و بخت اندش باز برقص شد بکذا
 ہائش کرت اورامع کرد چون بکرت ہفتم برقص شد شیخ زکریا الدین روان شد
 و جلہ عالمان متابعت او کردند بعد از ساعتی پرسیدند کہ یا شیخ چرا کر کے
 گفت من با او چند سخن در باطن کردم کہ شمارا پد ان اطلاع شد اما درین پیش کرت کہ
 میکر فتم در ہر کرت با سبمان می برآید و در کرت ہفتم سجای رسید کہ مراد ان بحال
 بنود آورده اند کہ چون مفتاح الجنان را تصنیف میکرد یک مسئلہ بر مصنف
 دشوار آمد مرید خود را فرمود کہ نا فلان و ظیفہ در کنارہ در زباجوان کہ خضر
 علیہ السلام بنویساید و مشکل را حل بکند مرید ہم چنان کرد و دید کہ گفت یا
 بنی اند بار و کر کجا بایستے گفت در مجلس شیخ نظام الدین خواہی یافت
 آورده اند کہ بار دیگر مسئلہ مشکل افتاد میان مرید مجلس شیخ نظام الدین
 رجوع کرد چون پرسید دید کہ شیخ برقص بود و بہتر خضر علیہ السلام موضع رقص
 او را بدین پاکسیکزد مرید در شک افتاد کہ شیطان باشد یا خضر علیہ السلام
 باز گفت کہ شیطان بصورت پیغمبران نشود درین اندیش بود کہ خضر علیہ
 السلام در پیش او آمد و مشکلس را بیان فرمود مرید گفت یا پیغمبر خدا سہ این چہ حالت
 است گفت اگر چہ ناموافق شیخ میکند اما طالب مخلص است کہ طلب باخلاص

وار و در آن سول این کشید باید و در پیش شیخ نظام الدین شیخ تعداد ذراع شیخ
 طلعت نامه کرد و در طلعت شعله شد شیخ گفت که او ششاد و ششاد ششاد ششاد ششاد
 کند اما سول آنجا بسیار کرد کلاه و شعله و دوا و سول در سول ششاد و ششاد
 نمود اسناد و بهتر و عصمت نام کرد و فرمود که شعله را در دست بده مریدان
 که میزدند و اسم تعداد آن هر دو نام بر خوانند و سول رسید و دید که شیخ مار و
 رقص بود ایساں در حال سماع است و سول شیخ بطرف ایساں آمد و در دست
 و سا کرد و اورا مصداق صفت کرد و در کنار یک روی مریدین حاجتی گفتند شیخ گفت اگر
 چیزی بیاصل داشته باشند و الا کار شما بطایر طریقت و حضرت شیخ را گفتند که یک
 بطریق کسی بکا و میکرد و در حال سماع است حد امی شد بعد از ذراع مریدان رسید
 که با شیخ نمایان چندان تیرمان باطنی کردیم بر ایساں چرا اثر نکرد شیخ گفت که من
 جدا از تیر طریقت مریدان بودم اما حبه شریعت حلال نوشیده بودم که تیر طریقت
 در حبه شریعت اثر نمیکرد ایساں شعله را در دست و داد و شیخ گفت من چه کسبه بودم
 اما سا کرد و شمایطاعتی کرد و درین حال من خیر تمام اگر مرا ساید بکشد بجز و همین
 مار در رقص شد تمام آن مجلس یک کثرت کار و در دما و روح اثر نکرد و تعداد فرام
 معدرت نمود ایساں گفت که این حسین کار خاصه تو باشد و حسن دیگر را نشاند +
مناقب و مکر آورده اند که مادشاه را در بر وقت مامند طبق مصدق
 می بر آمد شیخ را نیز مامند طبق می بر آمد مادشاه را غیرت بکار شد که مصدق او را
 برابر و مساوی می باشد آنچه از اموال و املاک شیخ داده بود همه را ماعت نمود
 الا شیخ بعد از آن دو جدا از طبق می کشید مادشاه سول دید که نایب می ایستد
 مریدان او را کار بکار میکردت بر در و ستم و طمع و بی راز است میگرد و روی مریدان
 این واقعه را شیخ مار گفتند شیخ گفت این قلعہ را مادشاه حرام است او
 سیر و درین قلعہ خندان بجز در چون قلعہ میبایستند و مادشاه
 مطرف قلعہ سوار است مریدان گفتند که با شیخ شما چه گفتہ بودید

شیخ گفت ز دیو کے دورست بکذا چون بادشاہ پیر و ازہر سید مریدان
 نبجیل گردند کہ با شیخ آرد گفت بنوئے ورست **افروز و اندک چون بادشاہ**
 سہروردی و ازہر و می آورد از بالاسر و ازہر بقدرت اللہ قلعے سنگ
 از دیو ارجہ شد حتی کہ بر سر بادشاہ رسید و مغرادر باد الحال تا این زمان
 بر کر آخر کم می شود و ز قلعہ دیو کے می باید **الہی سحر صحت** راز و نیاز
 شیخ الاسلام و المسلمین شیخ فرید الدین گنج شکر شیخ سعید سلیمان جنتی قدس
 سرہ کہ با تو دہشت و ر **مناقب او** آورده اند کہ شیخ فرید و بہاد الدین
 کوکریا ہر دو پیش شیخ شہاب الدین سہروردی شدند و سید جمال بخارے
 بہ شہباز قلندر و دوسر عمرہ بودند اما شیخ فرید را در دل خطرہ اند کہ شیخ را
 سینہ بغایتی گمان داشت تا ندان چہ واقعہ باشد حضرت شیخ شہاب الدین
 سہروردی دریافت اما ہر چہ را ر اکیان مرغ بداد و گفت این را در جای کوچ
 کنید کہ کسی نہ بیند بر سرہ کن مرغ را کشند اما شیخ فرید برگشتہ آورد و گفت چہ گفت
 حج جائے نیست کہ او می بیند بعد از ان حضرت شہاب الدین اورا فرمود کہ بر
 فردان خدا را طلب کن کہ ترا بمن کاری نیست و از عہدہ تو بخوابم بر آید شیخ
 فرید گفت کہ بارے کسی نہاے و سر موہم پیش قطب عالم شود و طلبہ
 شد چون بہ نزدیک شہر قطب عالم رسید دید کہ باکو دوکان بازی و لعب میکند
 و چون بمنزلش آمد دید کہ بر تخت نشسته است اما چنان آگاہ شد کہ یکی در ان
 کو دوکان بہین شخصہ بود زیرا کہ مراتب قطبان است کہ در کسایت ہزار گز شہ
 بنامند قطب عالم اورا بخدمت آفتاب خود مسلط کرد و شبی آتش گرم کردن آفتاب ازو
 تا جہر شد و در جای بلند شمع را دید کہ می افروزد و در حال بدان جایگاہ روان شد
 و دید کہ دختر صاحب حال و سر عفتہ قوم کلام اللہ در میخواند آتش طلبہ کرد و مانع فرمود
 گفت اگر خیم خود را کشیدہ بمن بدے آتش بدیم شیخ در حال کار در بار گرفت
 و چشم مبارک را کشیدہ بدو داد و آتش را روان کرد و بعد از گرم کردن آفتاب

وعلیٰ عالم پرول آمد و طهارت کرد فرمود خرید خیمه تود حال داند گفت همه ترک نمود
 مسکنه گفت انشائی که پیر آمد چون مکسا و آقامه نمود و ابا بکر سے و تنب ما ساء مردان
 کم مسود علیٰ القصاص بیاں و دختر حلال و زر گرفته درس قطف عالم سدیح آسا نمود
 بقدر تصدیق کرد و اور السج وید ترویج کرد و ابا انرا دوت و اد سحاب و بیکه و
 اما ولایت شد را اخیال خوگی گمراه ساخته بود و قصه او آن بود که در روز
 باد شاه شد در سکار شد انا در میان درخت کل معانی مصفا وید فرمود با او
 ارج برکسید چون رئیس را کا وید در حجاب ارجایه کشیدیم بود میان خواه را چرخ
 کرد و دید که خوگی در آن حجاب نشسته است و سج آن در حجاب در کانه اوست تا او
 مد و مقتدر شد خوگی حوال بر آمد علم ساج را سان گرد نام ولایت را گمراه صاحب
 حوال صاحب شیخ وید در آن نو اخی برکسید گوشه را خود قرار داد و در آن دریا
 تمام لظرمردمان بدان خوگی میرب آورده اند که حصصه را از ابا محمد باو
 کا ویشتر و ازی استاد وید پیش شیخ رفت که ای گوشه بسین و ما کن تماماده کا
 من شبر و ده شیخ دعا کرد و جهان شد بکدام ابا ایل آلی خط بد و روح خود
 حوال شهرت یافت محسن را ساد شاه رسامیدند باد شاه شیخ را دعوت
 نمود و سرید علیہ الرحمہ حاضر شد و گفت اس حسن مسلمانان را بتایید
 که دین محمد مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم راست دین بد ما و ساقبت
 که خوگے حوال و چپیں کرامت دارد اگر سمانه و رابر سے کسیدار و
 بر گردیم سج فرمود حد آساں خواب کرد چون در رسید شیخ را
 گفت تو که باین شیخ فرمود صاحب این ولایت هم خوگے گفت
 که مرا اما سکار سلو و حجت میت فلک کار بکرامت است خوگے
 بر مصلحت خود به سمت خود میروا شد شیخ هر دو گفتن سارک خود را
 ما لاله حجت خوگے حوال رفته بود که دیده میت در آن کشتن او را
 سر سر کرده مار آورده بعد از آن سج فرمود لاله برید خوگی که سر

وعلیٰ عالم پرول آمد و طهارت کرد فرمود خرید خیمه تود حال داند گفت همه ترک نمود
 مسکنه گفت انشائی که پیر آمد چون مکسا و آقامه نمود و ابا بکر سے و تنب ما ساء مردان
 کم مسود علیٰ القصاص بیاں و دختر حلال و زر گرفته درس قطف عالم سدیح آسا نمود
 بقدر تصدیق کرد و اور السج وید ترویج کرد و ابا انرا دوت و اد سحاب و بیکه و
 اما ولایت شد را اخیال خوگی گمراه ساخته بود و قصه او آن بود که در روز
 باد شاه شد در سکار شد انا در میان درخت کل معانی مصفا وید فرمود با او
 ارج برکسید چون رئیس را کا وید در حجاب ارجایه کشیدیم بود میان خواه را چرخ
 کرد و دید که خوگی در آن حجاب نشسته است و سج آن در حجاب در کانه اوست تا او
 مد و مقتدر شد خوگی حوال بر آمد علم ساج را سان گرد نام ولایت را گمراه صاحب
 حوال صاحب شیخ وید در آن نو اخی برکسید گوشه را خود قرار داد و در آن دریا
 تمام لظرمردمان بدان خوگی میرب آورده اند که حصصه را از ابا محمد باو
 کا ویشتر و ازی استاد وید پیش شیخ رفت که ای گوشه بسین و ما کن تماماده کا
 من شبر و ده شیخ دعا کرد و جهان شد بکدام ابا ایل آلی خط بد و روح خود
 حوال شهرت یافت محسن را ساد شاه رسامیدند باد شاه شیخ را دعوت
 نمود و سرید علیہ الرحمہ حاضر شد و گفت اس حسن مسلمانان را بتایید
 که دین محمد مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم راست دین بد ما و ساقبت
 که خوگے حوال و چپیں کرامت دارد اگر سمانه و رابر سے کسیدار و
 بر گردیم سج فرمود حد آساں خواب کرد چون در رسید شیخ را
 گفت تو که باین شیخ فرمود صاحب این ولایت هم خوگے گفت
 که مرا اما سکار سلو و حجت میت فلک کار بکرامت است خوگے
 بر مصلحت خود به سمت خود میروا شد شیخ هر دو گفتن سارک خود را
 ما لاله حجت خوگے حوال رفته بود که دیده میت در آن کشتن او را
 سر سر کرده مار آورده بعد از آن سج فرمود لاله برید خوگی که سر

تا این آسمان رفتند و بالا راه نهادند اما او برکت عمل و ایمان بود و این دور
که شش و در بنگره بهشت رسید تمام عالم میلان شدند و شیخ الحاکم در اینجا
آسوده است و او را از اینجا شکر گنج گویند که روزی بارانی شکر از دهن
که شش گفت صحبت کی از آن میان گفت خاک است فرمود خوابید
بعد از مدتی چون دیدند همه خاک بود و باز آن راه آوردند گفت بیخنا
شکر است گفت خوابیدند باز شکر شدند و آورده اند که روزی بر
مقبره نشستند بود فرید خود را دفن میکرد چون دفن کردند رنگ رویش
متغیر شد باز بر جاسه گفتند یا شیخ چه حال بود گفت که کار بود عذر
میکردن لبغات ایستادم هنوز سخن تمام نکرده بودم که قطب عالم در
رسید و او هنوز در کلام بود که شیخ معین الدین در رسید و او هنوز در کلام
بود که او از غلبین شیخ عثمان فاروسه پیداشد گفت بر ملا که آواز کرد که
به نظر دیوانه خوابید سوخت و الا بگریه یاران گفتند یا شیخ اگر بدو نمی بخشید
فرمود تا حضرت رسالت نپاه همه حاضر شدند **الحی بحرمات** را و نیاز
شیخ الاسلام و المسلمین شیخ قطب الاقطاب قطب الدین یحیی را و نیاز
حشمت قدس سره که با تو داشت و منافق آمده اند که روزی شیخ
فرید شکر گنج در وقت بامداد بعد از نیست فجر در خواب رفت در آن میان
احتلام شد شیخ فرید متحیر شد قطب عالم استیمن را و پیش او دست شیخ فرید
در آن میان درآمد و لایسته را دید که جانتاے لطیف و موحضه
گوناگون شیخ فرید در آن غل کرد و باز از آن آستین برآمد و فرض
بامداد بجا آورد بکذا انساب بر یک جذان است که در تحریر نیاید اما بعضی را
که بیاد دارند بسم بگویم **الحی بحرمات** را و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین
شیخ معین الدین حسن بنجر حشمت قدس سره که با تو داشت منافق
آورده اند که روزی میزد و را بندگان می مویختند تمام سوخت اما که

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
مدرسة للعلماء والطلاب
والله اعلم بالصواب

دست او را چو می بویست مردم یک محترمشند ماکاه در حاس و سرخ آوار
 برآمد که این وقت رانه بود یک من دمن کبید برادر که روی من در حد بود
 دست را مالاکردم او برار برای موافقت قطعه دست را مالاکرد که بود در
 می سور و منافق سج اگر تمامه نویسم درین محضر کجده الهی بجز محبت
 رار و نیار شیخ الاسلام و المسلمین شیخ عثمان مارولی قدس سره که مالتود
 الهی بجز محبت رار و نیار شیخ الاسلام و المسلمین شیخ حاجی سربید در
 قدس سره که مالتود است الهی بجز محبت رار و نیار شیخ الاسلام و المسلمین
 شیخ حواحه قلب الدین بود و وحشی قدس سره که مالتود است الهی بجز محبت
 رار و نیار شیخ الاسلام و المسلمین شیخ ناصر الدین الویوسف شبلی قدس سره
 که مالتود است الهی بجز محبت رار و نیار شیخ الاسلام و المسلمین حواحه
 قدس سره که مالتود است شیخ قدس سره که مالتود است الهی بجز محبت رار
 و نیار حواحه الواسحاق شانه شسته قدس سره که مالتود است الهی بجز
 رار و نیار حواحه ناصر الدین حسینی قدس سره که مالتود است الهی بجز محبت رار و
 نیار حواحه مسعود علوی حوری حسینی قدس سره که مالتود است و بعد از آنکه سلسله
 از حواحه مسعود ارتفاع یافته است الهی بجز محبت رار و نیار حواحه الویوسف
 مصری قدس سره که مالتود است الهی بجز محبت رار و نیار حواحه الوجیه طهرانی
 قدس سره که مالتود است الهی بجز محبت رار و نیار حواحه امیر کسرم ازیم
 قدس سره که مالتود است الهی بجز محبت حواحه فضل عیاض قدس سره که مالتود است
 الهی بجز محبت رار و نیار حواحه عبد الواحد بن برید قدس سره که مالتود است
 الهی بجز محبت رار و نیار حواحه امام حسن مصری رحیمی المدینه که مالتود است
 و بعد از آنکه امام حسن مصری بسره معتقه را بهمانه نو و دیگر در کنار نهانی بود
 ششمه مد افتاب حضرت رب العالمین صلی الله علیه و سلم بر آب سکه
 شمار بسیار بود از آن آب بجز در حضرت غمت که این آب چه تنگ است این

پسر بخورد حضرت فرمود حسن یعنی نیکو کرد و گفت بمقتضای این آب ازین آب
 برد و جهانی بر و چون بزرگ شد سوداگری میکرد و نامم ابو سعید بود چون حضرت
 حسین گفت نامش حسن گردید و مرواریدی فروخت و او حسن بود که
 می گفتند در سالی از کنار رود یا بار بار مروارید حاصل کرد و در روم برد
 با یک از کلان تران روم شنای و هفت بار بار در خانه او نهاد در روزی
 آنکس گفت که باد نوازه بایان را ورین روز سیل بایان است اگر میخواهید بیاورید
 با بار وید امام رفت در بایان پنجمه دید بغایت کلان استاده اول چهار
 هفت از کینستان صاحب حال بر کی باطنیها می مروارید در دست
 از ان برگشتند و روان شدند بعد از چهار هزار سیصد ریش از ان گشت
 کردند و روان شدند بعد از ان دو هزار طبعیان و دیران از ان خیمه
 گشتند و روان شدند بعد از ان دو هزاره هزار گشتند از ان خیمه
 گشتند و روان شدند بعد از ان بادشاه با دو هزاره و شصت خنجر
 در ان خیمه در آید و آن خان که آشنای او بود او را نیز در آورد و با و
 گفت ای سرزند اگر کینستان و زر و خنجر این نجات می یافتی میداد
 چنانکه دیدی و اگر برو داری سعید ریشان نجات می یافتی
 آورده بودم و اگر بطین طبعیان نجات می یافتی آورده بودم
 و اگر نجیب و حرب نجات می یافتی میگردم و اگر بزرگ و چون
 نجات می یافتی آمده ام اما کار بخداست که ازین هیچ چیز قبول
 ندارد و بعد از آمدن امام از ان کس سوال کرد که این چه کار است
 گفت بادشاه را پس وفات یافته و پیر سال بچنان میگفت امام
 هم از انجا می روان شد گفت که بار بار مرا بر صبا می داد
 تصدیق کن که این چنین خداوند قادر که ازین چیزی بی هیچ قبول ندارد
 چگونه طلب او را ترک دهم و طالب دنیا و دین فاسد بپایانم و از انجا

مسکه ریح کر و بعد از طواف نذر ایستاد امام را به گشت اما حق ایستاد
 کم شدند که در هر روز، و حلقه می نهادند و در هر روزی علی رضی الله عنه نموده بود
 امام حسن با عاق صغاری رئیس مرضی علی کریم بعد و حبه و سبب که بود
 و گفت که حضرت رسول فرموده است احسان فی کمال الحی و المهر و التکرم
 احمد لقا حضرت آموخته باین غیر تعلیم کن و مود که توری در حدیث است
 احمد نشسته بود حضرت و مود و حشمال در آن کس که به گوی می پوشم ختم بود
 و گفت لا اله الا الله ما مر از سر خود که چنان می پوش و مود که کفتم
 حضرت رسالت بهاء و مود در یافتی مرضی علی کریم احمد و حبه بجان رسول
 هر چه از ذکر و مکر بود به تعلیم کرد و ما این زمان بجان رسول و مود
 صومیاں رویت و او را سه صد کس مرید بود هر چه به سدا و گشته بود
 و از این میان بدو کس اجازت داد یکی بعد الواحد بن رید و دیگری حبیب
 عجمی و نه خالوا ده از حبیب عجمی ایجاد و ده و ده خالوا ده از عبد الواحد بن رید
 و از میان یک مرید امام بعد بود و اصل امام من عمارت و فقه او را فصل
 ایماں مذکور کردیم ما را او را راه آورد آورد اند که در ذکر علی سر سبز
 میردت امام گفتش ای زن سر پوش آں زن از خود حضرت سر پوشید
 گفت ای امام من از محبت آدمی حال است و عقل بودم که سر پوشیدل را
 و از موی سر که در او دم و نو و عود می محبت شد می گوی که رنگی سر
 و از دین امام و فقه ما بر رسید گفت شوهر می دارم که در جند ساکن
 محبت نمی او کرده ام اما چنان محبت او آسفته ام که از محبت او حسد
 ندارم و لیکن درین ایام پیچوم سد که زن دیگر نگیرد بهر چه میگویم
 این محبت او را میبندم تا مگر کرد امام سر یابد بر آورد که این نقشه محبوب
 من میگردد و او در کلام محمد خود فرموده است ان الله لا یعجزان لیک
 به و تعجز ما دون و لا تلتوا الاهی بحیرت را و بیاریم

المومنین علی مرتضیٰ کرم الله وجهه که با تو داشت **ابی جحر** مرتضیٰ رازویه
 سرور کائنات خلاصه موجودات شفیق و مودت خیر احمد مصطفیٰ صلی الله علیه و سلم
 که با تو داشت **ابی جحر** مرتضیٰ ذات مقدس و مطهر خویش که مرادات و
 شروعات این چهارده برآورده و خبر گردانست بنک و کمال کرکتن خودیم
 فقرا و کس فلان **شجره** دیگر از سلسله سهر و روئیه که تعلق به ابو
 الجحیب سهروردی دارد که حضرت یحنا از و اذن داشت و از و با فقیر مولانا
 در و نیزه ننگنهای رسید **الهی جحر** مرتضیٰ رازویه شیخ الاسلام و المسلمین
 شیخ علی ترسیه می که تا تو داشت **بدان ابی** فرزند مذکر ارواح جمعی
 است لطیفه که تعلق دارد ببدن انسانی تعلق به تصرف و تدبیر و ارواح
 غیر نفس است و نفس غیر ارواح زیرا که در بنجام خواب بیرون می رود و نفس
 بر جای می باشد لکن له علیه السلام التوم اخ الموت و در حدیث دیگر
 و در مشارق آورده است که ان الله یقبض ارواحکم حیث یشاء و ید
 علیه که حدیث یشاء یعنی قبض میکند در خواب و باز میگردد و در بیداری چنانکه
 روئی این فقیر از حضرت شیخ پرسید که بد بخوان چه میگویند که ارواح صورت ندارد
 حضرت شیخ فرمود که محض غلطی گویند و این در اکثر جاها مسطور
 است اما چون در رحم مادر تنزل میشدیم جان را با و میدارم که ارواح
 ما را بمنزل سورچه بردار بود و مصنف این رساله تیرشاه گفته بود با در خود
 تشدید نکرد که لایل و ان ایام من دختر بودم پس فقیر نیز از ان مقام خبر
 دارد و نیز در فقیر از ان احوال خبر دارد که گفت چون من از رحم فرو آوردم
 مراد فلان جحر نباده بودید **ابی جحر** مرتضیٰ رازویه شیخ الاسلام و
 المسلمین شیخ سالاریده رحمته الله علیه السهروردی قدس سره که با تو داشت **ابی**
جحر مرتضیٰ رازویه شیخ الاسلام و المسلمین شیخ قطب الدین مهاجر قدس
 سره که با تو داشت **ابی جحر** مرتضیٰ رازویه شیخ الاسلام و المسلمین شیخ

نظام الدین صاحبزادہ کی خدمت میں کہنا تو نہایت الہی بحیرت راز و نیاز
 الاسلام و السلیس شرح محی الدین محوی قدس سرہ کہ مافوق دہشت الہی
 بحیرت راز و نیاز شرح الاسلام و السلیس شرح سید جلال الحسن
 الحارثی قدس سرہ کہ مافوق دہشت و لیسہ سید جلال بخاری اولیٰ است کہ امر ہا
 جہا بیان گوید الہی بحیرت راز و نیاز شرح رکن الدین قدس سرہ کہ مافوق
 دہشت و لیسہ شرح مارد و ماہ در رحم مادر بود و بعد از ولادت و
 شرح بہا و الدین و کربا اردو و گوشت رسید کہ این مقدار جزا در رحم دیر ماندی
 کہت در بہر ماہ دو سید بارہ ارکلام اللہ یاد میکردم اران بدیر یاد ہم و او ار
 بدر خود او آورده بود الہی بحیرت راز و نیاز شرح الاسلام و السلیس
 شرح صدر الدین عارف قدس سرہ کہ مافوق دہشت و او مراد او در وجود آورده
 بود الہی بحیرت راز و نیاز شرح الاسلام و السلیس شرح بہا و الدین و کربا
 و رتی قدس سرہ کہ مافوق دہشت و ذکر یا نام پدر او بود منقول است
 کہ شرح راجحرت بہا و الدین دعا کرده ہو کہ ہر کہ برآید بعد از تو حارہ ترانہ
 بعید ہو کہ بعد از حارہ ہو سارہ برآید بعید ہو کہ بعد از او راہ درج
 کار سے رہا ہو چوں این محی شرح لیسہ بدین شکر کہ رسید در عالم کہ
 کہ مرا بیج قطع عالم شرح دعا کرد قطع عالم دریافت و حق او دعا کرد کہ ہر کہ مر
 تو شود و مرید تو ہار او رقابت ہو کہ درین سلسلہ ہواقت را کند او را ار
 اس درج خلاصہ مائت و بیج رکن الدین آورده است کہ ہر
 سب حق نقاشی در جواب دیدم من جہاں نہ ہو و کعبہ ہر کہ
 سرگرت این را مکتبہ ارکبہ او را متو بہتدم ار رکت این کہ ہما
 بیج رکن الدین و شرح صدر الدین و شرح بہا و الدین یاد کہ ہا
 نہ کرت مکتبہ الہی بحیرت راز و نیاز شرح الاسلام و السلیس
 مشابہ الدین بہر دردی قدس سرہ کہ مافوق دہشت منقول است کہ ہر کہ مر

بنزد ده سال بود اما چون برگشته اند جای خواب متغیر گم بود و این اطمینان است ای
 گویند که بعضی یکساعت می باشد و بعضی چند سال شیخ شهاب الدین را
 می بیند بود و موزون هر روز در میان الناس می نمود که اگر من اطمینان الیه می بینم
 روزی جمعه در مسجد و شوق که آنرا معاویه می نامند است در رسید و در زیر آن
 مسجد بوی آب می رفت در حال جا می کشید بعد از آن در آب درآمد چون
 سر بالا کرد و در ولایت بیرون شد که نام آن ولایت نمی شناسخت پنهان برین
 یکسر آب نشسته بود ناگاه یک درویش نیک محضر بر پیش آمد گفت کجاست
 واقعه باز نمود او را در خانه برد بعد از مدت و خبر بدو نتایج کرد و فرزند آن چند از
 تولد شدند بعد از آن روزی نیز برای غسل در آن جا نگاه جامه کشید چون در آن
 درآمد سر بالا کرد دید که باز در میان مسجد بیرون شد و جامه او همچنان نماند
 بود و مردمان متغیر مسجد حاضر شده موزون جامه پوشید و در مسجد پیش آمده
 بنشست بعد از آمدن شیخ بمسجد چون نماز او اگر دید شیخ بدو قسم کرد که
 متغیر نباش میخواست دید که شیخ آن مقام را بدو معاینه کرد و توبه گرفته
 روان شد بعد از سه ماه در آنجا رسید زن و فرزندان خود را بیاورد و الیه
 بجهت راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ ضیاء الدین ابو النجیب عبدالقادر
 سهروردی قدس سره که با توداشت الیه بجهت راز و نیاز شیخ الاسلام
 و المسلمین ضیاء الدین ابو عمر سهروردی قدس سره که با توداشت الیه
 بجهت راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ محمد بن عبد الله معروف
 عبودیت سهروردی قدس سره که با توداشت الیه بجهت راز و نیاز
 شیخ الاسلام و المسلمین شیخ احمد اسود و علو دینور که قدس سره که با توداشت
 الیه بجهت راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ محمد
 علو دینور که قدس سره که با توداشت الیه بجهت راز و نیاز

قال البیاض تحت شیخ الاسلام لها نویری آورده است
 که آنچه بعضی ضعیفان گویند که شیخ حیدر رافضی میگوید و سماع میکرد ریه است
 مادر آنحضرت عریب شد و نوبت کرد و او را آورد و آنرا که شیخ حیدر را در آنجا نشاندند
 بود و در سجده سالکی میسار میکرد و اما سر را بر دیکر نهاد و نویری سر سقطی
 گفتش که ای سر مرا دورتر بیا و گفت اری و اوایت هم حان است اما سر
 من از کتف آمدی که در ادا بر دیکر هم میروم و در هر دو سر سقطی لطو
 گفته اند میرفت در مسجد حرام چهار صد و لیا اند را مانند که بجای در میان میگرد
 بود و چون سر سقطی باوید و معرج شد که از حواش حسن شوم سر
 سقطی اشارت بحدید کرد که او در کتف شیخ حیدر گفت شکر که کتف را می بینم ملک
 شکر آن بود که چون نعمت مسلم را صرف خود کردی من فوت آرد عبادت او و
 کس را نیست و دیگر طلب تا شکر بجای آورده باشد بجای رسید و نویری در بار
 میکردت که دو کال را در اسب تلوح میزد و گفت بسکه رسید که پای من بسکند
 و از شکستگی نامیرم ملک عبادت محروم نام **البنی حرمت** را در و بار شیخ
 الاسلام و المسلمین سر سقطی میگوید که ما نوید است **البنی حرمت**
 را در و بار شیخ معروف کرخی فلان سره که با نوید است **منقول است** که در
 سر عرافه بسته بود سر بر آورده و قسم کرد که عرافه سید را سر بر آورده
 در گریه شد و میدان رسید که چه حال است گفت در بر دانه چهار
 سر از مروان نیست می باشند و عیب آنرا گویند که چ دره از ترش
 نه در اعمال و در اقوال نجا و نکرده باشند و لیکن اثر وراثت خود
 میریزند استنباط شد و عمر دهان دیگر حشر و پخته باشند و در دیک
 خدا می صاحب وراثت باشند خود هر رانه چهار صد اندال
 باشند و امام شافعی اندال بود مظفر دربار کسی رسید که امام شافعی این
 کہاں است گفت اندال است و اما ملک سار رسید که چه حال را در کتف خود

باشند او کسی نباشد و ابدال آنرا گویند که صاحب مراث و صاحب علم باشند که از جمله
 لغزینی خبردار باشد و نیز قائم زمین باشند است که گفته اند فی الکمال ابدال الحنف
 الا که حضرت صاحب فضا و سر بر نه چهل اقامه می باشند و مراتب ایشان اعلی است از
 مراتب که فی کل شی انبیا و از نه دو سر بر نه چهار نقب می باشند که هر چهار گوشه
 دنیاوی بر ایشان آبادان می باشند و ایشان را نقب ان خفی گویند و خاصیت
 ایشان آنست که هر چه خواهند شود اگر آفتاب را در شب باز آرند برشته باز آید و اگر
 وجود ایشان را بخود فانی و بحق باقی چنانکه آسمان را کسی بافش گرم کند تا سرخ شود
 بعد از آن هر چه بافش میسوزد بدان آسمان سوخته می شود و از خشک تر و در بر زمانه و
 نظر عجیب می باشند که ایشان را نجبا گویند معنی نجیب در صراح بیان کرده است
 نجیب پوست پر است و پوست را گویند چنانکه بیوه چهار مغز پس گویا پوست
 اول ایشان شریعت است و پوست دوم بمنزله طریقت و مختصر بمنزله
 حقیقت پس معلوم باد که تا کسی شریعت را نرسیده نباشد بحقیقت نرسد زیرا که
 ابتدا و انتها هر چیز شریعت است که متابعت حضرت رسالت نباه است چنانچه
 اول پوست پیدا شود و بعد مغز و **و ایضا** نجیب گرامی شده را گویند
 و نجبا جامعه و انتخاب برگزیدن را گویند معنی نقیب نیز بیان فرموده است نقیب
 ستوده مردم در شکی افعال و اقوال و دانسته و مهتر قوم و نقباجام
و ایضا نقیب نفسی را گویند که محمود صفات باشد چنانکه سکی که بر در
 صاحب خفته باشد و مردم را با بگ کردن نه آزار داور و اثر نقیب گویند و
 و مردم روی نبوده را گویند و مردمیک دانا و نگاه مگذار و با کسی و نقیب
 در شهر انگشتن را گویند و او تادمیچ را گویند **و ایضا** کسی را که ذکر
 خود را همیشه از دست خود نهد و ابدال دیگر کردن را گویند قل
 تعالی من الحنف امتا یعنی از خوف بسوئے امن بر آمد **و ایضا**
 ابدال قوم من الصلحین که اخیالی الدینا هم از امانات و احد بباله الله تع

حکایتی است که می گویند در جای او دیگر رانی است و در هر یک یک نفر
 و قطب است و قطب است که می گویند که قطب در آن دیوای را چون حرد که کف دانا
 است و در هر زمان یک نفر عورت می باشد که از احوال این جمله حرد و در آن
 در وقت و احوال او حرد دارد و عورت فرایدرسن را گویند هرگاه که در وقت قطب
 نقصان یا بد عورت از حق تعالی میجواید و مرد یک بعضی متفقان بر این و میگویند
 را شاید که قطب پنج و فرمود که هرگاه که یکی از ایشان میسر و سخای او دیگری
 را می باشد حاکم عورت میرد در جای او قطب می باشد و چون قطب میرد سخای
 او بحکم است و در حوال یکی از سخا میرد در جای او بعین است و
 چون یکی از سخا میرد در جای او او تا و می باشد و حوال او تا و میرد و بر جای
 او ابدال را می باشد و حوال یکی از ابدال میرد در جای او یکی از مردان غیب
 را می باشد و علی به القیاس مراتب بحال از یکی بد دیگری میسر می شود
 عورت میرد در جای او قطب را است و در آن سخای قطب حالی نماند بعد از آن
 یکی از سخا را سخای قطب می رسد پس بحکم کسی که می شود یکی از اعتبار اینجا
 بحکم کسی که می شود یکی از او تا و را سخا می بقیت می شود و بعین
 مراتب ایشان میسر می رسد او تا و از چهل یک کم می شود یکی از ابدال
 مراتب او تا و میسر می رسد ابدال یک کم می شود و از چهار برابر یکی از مردان
 غیب است او میسر می رسد مردان از چهار برابر یک کم می شود یکی از سخا
 و خلق را بمراتب او میسر می رسد در این راه نمی از مردان عفت بمراتب ابدال
 میرد در خاطر دشمن که مکر مراحمای او خواهد بود اما میسر می رسد و از زمار
 نزدیک و مراتب او میسر می رسد که مساوی آن زمار را در گردن من ندارد و از آن
 در گردن من بدان ای قهر زنده که سنج از حیدان بود و عادت مردی است
 است که خود را از هر حیرت و در قری میسر می رسد و در عورت می باشد از بحال کعب

مذکورین عبارت یک دیگر رسیدند گفت قطب دوم بود و فرمودند و دیگر آن بود
 و من در میان بودم گفت میان دوم و تجارت چه مقدار مسافت باشد گفت
 سه ماه مرید سوال کرد که یا شیخ چون از اطراف عالم چون خبر دار می
 اندین سه مسئله جواب بده که مرد نام و نیم مرد و ناقص کیانند گفت فردا بیا چون
 آمد شیخ رحلت نموده بود او متحیر شد اما بزرگترش رفت و فرمود که ای خواجه
 آواز بکشید باز گفت ای پسر خواجه کی شایان کسی هست که زوال ندارد و گفت جواب
 دینیکی میخواهم گفت دینیه روز نگفتم که هنوز متحیر بودم اما امری از جیت خلاص
 شدم و مرد نام منم که ایمان را بسلاطنت آوردم و نیم مرد نوی که ایمان تو در
 خطر است و مرد ناقص کسی است که از صبح بلا قیامت نکند شسته و لاف میزند
 چنانکه ابو بکر صدیق رضی الله عنه می گفت من پیرانم بدان کسان که از
 احوال قیامت نکند شسته اند و خنده قهقهه میکند یعنی مرد ناقص آنست که
 بدون آنکه نکند شسته باشد و لاف مشا به و در و فنی و کوشی میزند و بعضی
 گفته اند که مرد نام آنست که کار را بجای اطهار نکند که فلان بکم اما محروم است خود
 او را موجود آورد و نیم مرد آنست که اطهار کند که میکنم و از و در وجود آید و ظاهر
 آنست که اطهار کند که نمیکنم و لیکن او در وجود نیاید و شرمزنده شود
 که المنافق اخذ و خلف درین ترکیب مکر است الهی بجز محرمت راز و
 نیاید شیخ الاسلام و المسلمین شیخ داود طای قدس سره که با تو دوست
 آوری و نه اند که روزی نشسته شد و بعضی شخص آمد و طلب کرد
 کنیز آب آورد و نخورد گفتند چرا گفت بخواه این کنیز که روزی تعلیم کتاب
 کرده بودم مباد که این باجر آن بتدبیر برسد و از ثواب محروم مانم
 روزی دیگر باز سخت عراق نشسته بود مادرش در رسید گفت چرا
 در سایه نمی نشستی گفت در عراق نا شایسته می دیدم و عا کردم که خدای
 پایم بستان تا از جمعه و جماعت باز مانم و این نا شایسته نشانه نیم الحال

می تو اعم می رسید و بچسب گشت اندک که بوقت آمدن او در مسجد خلق حیران
 شد و استغاثا و توجیه می نمودند که بعضی مرتباً را بر ما می میگردد
 شیخ دعا کرد الهی کثرت خلق نوعی را اولی و دینا و بیت فرار زمین کن تا
 رات آن مردم بر من شد و دیگر آورده اند و در هر حال که می بود تا آن حال
 حرات می شد سجاده و دیگر میرفت و ما در سر که یک سال می بود سر که دیگر میرفت
 و ما در است می کرد گفتند چه گفت بعد از عهد کرده ام که از من جدا می آید
 ما در حول و فات من دعا آخر من حرات شد و دیگر آورده اند که من
 ناریون رسید و امام یوسف بر دو محلولت رفتند اول به خول نکرد ما در اول
 تسبیح آوردند ما در بیتان بالا کرد که بحق بیاں بنبری که این بیتان خود را
 که بیتان را اول ده گفت یارب رخصای تو در صفا و ما در است و الا اول
 می رسید و بعد از حول چو ن نصیحت شنیدند وقت آمدن مبلغ در دستش
 مسئول نکرد گفت من از میراث پدر حاتم و وقت تمام و دعا کرد و امام که یارب
 برگاه که این نفعه حلال من صرف شود و اعم حصص من ناریون رسید
 ما در پس رسید که نفعه شیخ کجا ماند گفت در دو کاه فلان تعالی ما در اول
 رسید اراں تعالی رسید که نفعه شیخ جدا مانده باشد گفت ده یاد و آورده
 درم مانده است و هر روزیم و آنک می خورد حلیفه آرا حساب کرد که این مقیام
 به در علم او باشد حول رو را آخر شد بعد از سلام ما در اولیت بقبله آورد گفت
 ای ناریان و او دطاسی نماید که من می دادم که دماسی او مستجاب شد حول کی
 را در ستاد ما در کس گفت در دست من فارسی که در وقت سحر بعد از
 و تر سر بر عین بهار وقت ما در می رسید که دیدم که مرغ روحش بر پدیده بود
 و او ارت کرد ان امام اعظم بود معنی ما در حه الهی شجر حرمت را زو بیار شیخ
 الاسلام و المسلمین شیخ حبیب عقی قدس سره که ما تو وقت آورده اند
 که در اول حال با جوار بود و او را حدیب با جوار می گفتند مال با نفعه بعد از ان می دادند

شیخ
 ع

هر چيز که از موی یافت از نيزم و طعام و شراب و گوشت پويا ميگرفت روزانه
 خانه فرزند از سرگامها و در بر او از خانه فرزند از نيزم پويا و در بر او
 در ديکايي چه بار چه کرده از نيزم تا که فقيري از دور آمد و با او گفت مرزن
 خود را فرمود تا از آن گوشت ببرد زن چون سر پوش باز کرد و ديد که سرگام
 تمام مهيان شده و پوشش بر او گسترده است زن بگر سخت جليشش آمد و ديد که
 همچنان است سر فرمايد کرد که از خدا اسم نميگني چند گرفتارش بايست
 جليش از آن حال بطلاقت شده بجايت حسن بصري و دويد در راه رفت
 کو دکان از ديگر بخنيد که از شوميت او بايان خواهم سوخت چون تو بشيد
 در آن ساعت صيت و آوازه او در تمام عالم برانگشته شد که جليش از تابان
 و واصلان است چون از آن طرف گرشته آمد که دوکان بدي و تر و پيش فرزند
 تا سايه او بر ايشان افتد و به برکت او امريزه شوند و آن احوال را تمام
 بفرزند اران بخشيد و در آن خانه نيز خري تا در روزي زرش فرستاد که جا
 مزدوري کرده بايشخ زفت هاي ديد که آب سبز نهائي خوش بود و در آنجا
 درست روز عبادت الله کرد و وقت شام بخانه آمد زرش گفت چه کردی گفت
 و عده کرده است که فردا سبكي بدم بگذارد و سه روز ميرفت و خالي مي گذراند روز
 چهارم زرش اينان بدستش داد که فرزند تو از گرسنگي مروند بايد که امر در خانه
 نه آيي ببار در آنجا عبادت الله کرد و بوقت شام اينان را از تشنگي ريزه خانه
 پر کرده از جهت اينکه دل زن آنده مگرد و چون بخانه رسيد بوي طعام به
 شامش رسيد و زنک روی خانه بلباس ديگر و ديد گفت چه حال است زرش
 گفت کسي را که تو مزدور شده چه مرد بامروت بوده است و تيوک کار و نيک محضر
 و سخي بوده است امر در شتر با طعام و لباس مرز بار کرده آورده گفت که جليش
 بگو آنچه تو ميگني ترک ندي که من مزد تو همچنان ميدهم جليش حال باز نمود و چون
 آن سنگ يزه رنجيد همه مرد و مراد يزدند و **وايضاً** که فردي بر سر راه

الا کتیدم لید ما یبای نی میسید کعبه صرا گفت و طلب خود را و در طلب خود
 رفت من در طلب خود دروم نام **الهی بجز مروت** را در و بیار هیچ تا سلام
 و السلام کن شیخ حسامی مصری رضی الله عنه که ما خود داشت آورده اند که در روز
 حوسه مدکار که حج از یکی از درود خود میاده بود و بحالت بیع رسید امام بر دحاصر
 بود و لطف بر آنست که بود ماگاه امام ششم کرد گفتند که چه جای ششم است گفت این
 حوال در خاطر آورده که ای مرد و کار انس و جان با حال من بد و اقوال من شربت
 حصو صا در پس یکجام حمله اعتقاد من دارد که فلاح بد کردار بد و بی روح و کس
 بر میباید که حای من در دو روح است که بر آنکه دنده و دستانه بدی میگردم اگر صنعت
 حیجی تو در کار تو و که کمال مردم حای دیگر یابد و ما حای دیگر با نی هیچ از رحمت
 تو کم نشود و الله تعالی بخور و حظه او را بخشد از آن سرگردم بدان است بهل که
 او بیار اند اورا خواب میدند که آورده حق شده است **ا آورده اند که در روز**
شیخ محوسه آتش برست بود و در بی بحالت بیع رسید امام بر دحاصر شد گفت
 ای ششمون حوال گفت چنانکه داد گفت حوال داد گفت چنانکه رضای او است
 گفت حوال است رضائی او گفت چنانکه سرای ما است شیخ گفت که کس من حق
 نوی اشائے می آید و شما حرا نیگار میگردید کعبه مرا حاصیت ما سلام
 نیگار کرده است میگویند که در روح هست و گناه میگوید و میگویند که بهشت هست و
 نقدات می کشید و میگویند که دیدار حق هست و لغز او و دستهای
 کشید امام گفت بقدر گناه عذاب کرده شوم و میرگفت ایماں بگدریم
 ششمون گفت من میریعتا و سال عبادت آتش کرده ام مرا سحر است
 سوخت امام آتش طلب کرد و دوست در آتش رو و هیچ سوخت گفت
 تو نیز اید از قبول مکر و گفت من عبادت الله کرده ام آتش من
 بر رسم و تو عبادت آتش کرده از دمی ترس ششمون گفت اما
 آرم بهت شرط اگر صا من سوخته اول ما خود و عذاب قبر و نجات

از دوزخ دویم رسیدن بهشت سیوم دیدار بار بے بجالی امام سرود
قبول کردم گفت نوشته بمن بده تا با خود در کوریم بختانی کرد شهنون
مسلمان شد بعد از دفن کردن آن بختانی دیگر شد و از وجد سرون شد
که بدکار کرده ام بدرگاه لم یزل عن صمیمیت نوشته و ستادم از کثرت غم
افزوده در خواب رفت دید که شهنون سلامتی بهشت پوشیده امام تخر آمد
و گفت ای شهنون چوئی گفت چنانکه می بینی فرمود خدای تعالی با توجه کرد
گفت از برکت امان و ضمانت شاعذاب قبر نه کرد و از دوزخ خلاص شد
و بخت رسدم و وعده دیدار کرد و تو الحال از ضمانت خلاص شد بے
نوشته خود را بگیر امام چون بیدار شد نوشته را در دست یافت و بطرف
دیگر آن نوشته بود و بطریق مذکور که بجاك الله كما جئیشنه من الهی
و القم الی بحرمات راز و نیاز شیخ الاسلام السید امیر المؤمنین
مرقزی علی کرم الله وجهه که با تودشت و دین سحر و صنوفان و به شیخ
نویسنده الی بحرمات راز و نیاز خواجگان کائنات و خلاصه موجودات
زنده ملکات سفین روز جزا محمد مصطفی احمد مجتبی صلی الله علیه و سلم که با کون
الهی بحرمات ذات مقدس و مطهر خویش که مرادات و مشروعات این بجا
بر آورده خیر گردانے بنک و کمال کرد **شجره سیوم** از سلسله کبریه
از آغاز و بعثت و بیان رسول الله کتم تا آخر نهایت قال علیه السلام کنت نبیا
و آدم نبین الماء و الطین **یدان ای فرزند** که او قبل ولادت و بعد
از ولادت همیشه سینه بر بود چنانکه هر شک و درخت بد و سلام میکرد از
ایام طفولیت باز آورده اند که اول سلام بدو درخت باز بختان کرده بود
از آن حور دقن باز بختان ثواب است اما چهل و چهل سالگی بر قیامزل شد و
پیش از چهل سالگی همیشه شنبه پوشید در کوه حار درون غار می بود که با ایسا
القدر و رسان اوست که روزی چهل بصورت آدمی در آن غار می بود و در آن

بیرون شد. در شد وقت نروان شد چون سر بوسید باز در زد خدیجه
 آنرا که تو پیغمبر گشته پس نوقل چنان گفته بود بعد از آن چنان خدیجه ایمان
 آورد در آن شب بضاعت هزار سر و ایمان قوم خن آمدند و ایمان آوردند بعد از آن
 در بعضی علی کوک بود و اکثر اوقات در خانه حضرت رسول ادرمی بود و در
 چون بخانه او میرسید وقت ضحی بود که حضرت با خدیجه بیرون نماز ضحی میکرد
 بعد از سلام حضرت مرتضی سوال کرد که این چه امر است حضرت گفت یا علی
 من پیغمبر گشتم گفت چند سال است که ما با این چشم نبوت تو را چشم است
 باشد گفت ایمان بسیار گرفت یا بش تا ما در و پدر را بر سر هم برداشتی گویند که
 ما در را پرسید اما اصح آنست که جابر قدم بجانب خانه برداشت باز فکر
 کرد که محمد علیه السلام مرکز در و غلوی نبود برگشته ایمان آورد و از آنست
 که او را در چهارم جای ذکر میکنند و مراتب او سه مراتب از دیگران کم شد
 روز سوم ابیطالب از مادرش سؤل کرد و مادر مرتضی نیز قاطبه نام تو است
 و بعد از مرتضی آنرا ایمان آورده بود اما بابی طالب نمیگفت از ترس
 که مرتضی علی کجا باشد گفت ندانم مگر در خانه محمد بود و باشد چون ابیطالب
 رسید وقت ضحی بود باز رسول الله و نماز بود بعد از سلام پرسید که ای
 حاکم گوشه این چه امر است گفت یا عمار من رسول گشتم گفت راست باشد چند سال
 شد که منتظر وحی تو بودیم اما جبر اظهار نمیکنی گفت از فتنه و غوغای
 قریش می ترسم گفت از ترس من شنیده چه گفت پس ایمان آر گفت
 اخذت النار علی العار یعنی از جهت تنگ کاری آتش را قبول دارم
 لیکن از جهت تو همیشه بر من بعد از آن بمرتضی گفت که چه میکنی گفت با شما
 میکنم تا کافران نیایند گفت از ترک ابوطالب بگریزیدی که از قریش می ترسی
 ایمان پیغمبری او آر گفت من آورده ام تو نیز آر گفت اخذت النار علی العار
 ولیکن همیشه از برای شما خواهد بود و بعد از آن چون رسم عرب است که در صحن فرج

در بیان
 حور و
 حضرت
 علی
 و
 خدیجه

و سادی آوار بند میگردد و طالع آوار کشید مردمان گفتند که در قریب
 المطلب است آوار ساد و بیست و هشت که محمد علیه السلام به پیغمبر صلی الله علیه و آله
 المومنین و مدین و سایر قریب لشکر کشی کردند اما حضرت را به او در بود و پیغمبر
 سر و استیاد و در پیغمبر سیرال در مدینه بود که بچشم عصا دست ایشان
 ایستاد و او را در ده اند که او که صدیق را در ایام خلافت چنان عبادت
 که هرگز از زبان او دروغ نمی آمد و نام عرب سر سخن او استواری و آتش صدایی
 دران زمان کفار را نصیحت داد که ای مدتهاش مثل این که یک عمره بود و هر
 بر میگردد الحال به سیرال عزان الساده اوسع و این احوا به کند عرض ایستاد
 به پیش آورد و هم اگر او بگوید جوایم تساحت قریب معقول باشد قول آرد
 حول الوکبر الصدیق بچاس رسول می آمد در سکای ماحصرت رسالت پادشاه
 آمد حضرت فرمود اما رسول الله گفت صلی الله علیه و آله و سلم و ایان آورد تمام
 کفار برهم رو بعضی مسلمانان متقدم و بعضی در دشمنی ماندند بعد از آن لشکر پیوست
 اعمال من فعال و در سرب عزم آمد و در طلع با مانع و در هر دو اگر کسی رفت
 بود حول از سفر باز آمدند اموال و بیادی حول ایستاد و در و استر و غور
 من محکم الدیار یک قدر کار و اختیار کرد و می آوردند الوکبر الصدیق نقد و هم
 سیر شد گفت مرده سمار که محمد علیه السلام به پیغمبر صلی الله علیه و آله
 سوار بودند و استر اسبها را بید و ارفیت استر مستند و هر چه سادی آوار بند
 اما المومنین عیان فرمود که این اموال من به تعلق فقر دار و در حال فقر ایستاد
 و در مشین حضرت شدند و ایان در و در این هنگام صد و ده تن اصحاب ایشان را با و
 کا وید و مار در اینجا میگردد و در حجت اینکه کا وان را ایشان می کشید زیرا که چو ایشان کار
 می آید از خود چیزی بود و در این بین چنانکه اگر کا وان را ایشان و حل میکردند و سوار
 و حکما گفته اند که سبب حیران کسی که میگوید اول کار که در اول دوم علم از سر
 سیوم چهل از اصحابان و حضرت عمار بن یاسر بن المقدس میگوید که در کعبه

بکاخران تیان بناده بودند روزی ابو جیل در پیش امیر المومنین عمر شد گفت با عمر
 از عزم داند و محمد رضا طر فم خیانت بارش نشسته است که شرح حق می توانم کردن غیر از
 شما و پهلوان و معتقد در روی زمین نمی بینم اگر کلمه محمد بن خود باند من خاک در
 دهن او تابو بباری صد آستر سرخ و یک خنجر خود متوجهید و در خنجر او حسا جمال
 بود امیر المومنین عمر قبول کرد ابو جیل او را شراب خورانید و مستش کرد و گفت
 بنیاسو گند به تیان بخور که خلافت خوای کرد چون در پیش تیان شدند جمله تیان
 گفتند لا اله الا الله محمد رسول الله ابو جیل را بای امیر فاما که این
 سخن را در پیش کس گوئی روز دوم تبر شراب خورانید اما تیان به تیان کلمه طبعیه
 میگفتند که اگر تمام عالم بریم زندیک سرخوی او نقصان نمیدهد مگر از دوسوم
 چون شراب خورانید و مست شد سوگند بجات و غی یاد کرد و از انجا شمشیر
 آجلیت و علم کرده روان شدند که درین زبان کلمه محمد را خواهم آورد و در راه دو
 سرفت اما در فرشتگان بصورت گوساله شدند و دو بصورت آدمی همان گوساله
 میگرفتند نمیتوانستند چون امیر المومنین عمر رسید گفتند با امیر اگر گوساله را
 گرفته بی کرامت کرده باشی امیر در عقب ایشان و دیدن گرفت حتی که بقایا
 مانده شد و قولش از دست رفت بعد از آن یکی از آن گوساله گفتندش با عمر
 تو را اگر گرفته نمی توانی و او که معصوم حق است چگونه خبر خواهی ساینده ایت
 سخن دل مانده شد اما از جیت جان عهد ابو جیل آهسته آهسته میرفت از پیش دو
 جوانان رسیدند و غرضش رسیدند که غم ناگجا داری و اقبه باز نمود گفتندش ازین
 غم بر کرد که او معصوم بعصمت اندست دین او و تمام عالم را گنده شده و او را
 خواهر تو نیز مسلمان شدند امیر گفت بسلامان نباشد گفتندش نماید دست خود و من بکشد
 بدان و دخل کنند و الا کافر باشند امیر چون بخانه رسید مرغ را بشمیر زد و بخور داد که
 را برای خود و حق بهیا کن او درست نکرد که این مرد درست درین محمد علیه صلوات و سلام
 شمیر بر پیش زد و بر پیش میگفت و از کثرت اندوه در خواب شد و او را

که در آن رانی حضرت رسالت پناه کلام امیر را ورق و ورق کرده مسلمانان می فرستاد
 مادرش گفت ای دخترهای ورق را بیا تا بخوانیم که نادانان محمد مستیده نمانند
 چون کلام امیر را آغاز کردند او بیدار شد ایسان عیبت رده گشتند و تعاقب هم میرفتند
 امیر المومنین عمر فاروق رضی الله عنه گفت که ای حواریان فعل کفر را چرا در دل شما
 و در سر شما نهادید که در کوفه آمدار و در پیش محمد صلی الله علیه و سلم روان کس که در
 حق او بی سبب کرده ام حواریان گفت یا محمد در سینه ناک او آگیزه می باشند
 دست در دست گرفته روان شدند آورده اند که امیر المومنین عمر فاروق رضی
 الله عنه حواریان می شنید پس از قه و سیر قید بقول الشاعر **قطعه**
 الوکر صديق شيخ صحاب * کروند اسلام را فتح ثبات دوم دان تو فارو
 را افری دین + رفعتش به رفعت روی زمین + حضرت رسول صلی الله علیه
 و سلم عیبت می گفتی که اگر عمر مسلمان بود دین حق اظهار باید در آن رانی
 مهر حر ائمن ناممل صد گفت فزده سارا داد و محمد احد میگفتی گفته تو قول شد
 و عمر مسلمانان اید حضرت از کثرت و حجت استعمال نمود و معافقت کرد و امیر را
 بر دامن خود رساند و اسلام عرض کرد و مدار عرض سلام امیر گفت یا محمد من این استیفا
 و حسن بر کسی باید بسم و الحال استیفا و ستر کسی امدارم خون الو حبل متظر کله کوا
 بیا تا از حجت بما کلام او را بشنوم در آن رانی سبک کرت روان شدند و معناد کس
 کا و ان را گنهند و شک کفار شکست یافتند و بر عیبت شدند امیر المومنین عمر
 ایحسان شمشیر آهسته در عیبت امد آمد و تبان بر آگفت که یا محمد شویید و بکفر بول
 من بگویند و من منی تو احم دست خود شکست و در حلال ریره ریره سدید
 و ما ویدایتد بماسد خاک انسان را بیرون رود و مکه امد را ابر تبان
 کرد و بعد از آن سارا را در مسجد میگذاشت و دو عالم را عید کرد و انقض
 الو حبل و حبل کس را سحاب ما و ساه میں روان کرد که اگر موجب عیبت شما
 والا دین پر کلان و پدر شما حراب گرد و ما و شاه بهجت و پسرار سوار تو حبه

سید
 الامام المومنین

مرد بر کنار روم که اندر خود آمد حضرت رسالت پناه و اصحاب از این که خلقت
 انسان است مهیت خود را در قیاس با بعضی از فرشتگان فرود آمد
 و بر کتف جبرائیل تیره بود که یک کنار او مشرق و شمس و دیگرش بر مغرب بود
 گفت یا رسول الله حتی متالی منفرماید که با محمد ابوجعل شکرای روشنی من
 جمع میزند و بصیرت تو شکرای آسمانی فرستادم اگر میگوئی دشمنان تو
 هلاک شوند بشخصای این تیره بعضی را بطرف مشرق و بعضی را بطرف مغرب
 اندازم و الا من میدانم که یکی مسلمان خواهند شد و از تو معجزه شگافتن بپشت
 طلب کنند پس از آفتاب را آفریده نمودم که معجزه تو در و نهاده ام حضرت
 مفرح شد بادشاه بوقت صبحی رسول الله را طلب کرد ابو بکر صدیق و عمر خطاب
 بدو همراه روان شدند و بی بی خدیجه نزد خود آیتشاده بود دیگرست و بی
 گفت که یا از العالمین محمد را بتو سپرده ام از شکم او آواز برآید که محمد مصطفی
 خدای است اگر تمام عالم بریم زندیک سر منوی او که کند بعد از آمدن حضرت شیخ
 بی بی خدیجه رضی الله عنها از و سوال کرد که این چه آواز بود مهتر جبرائیل علیه السلام
 گفت قرا و خیر باشد نام او عالم است که در روز قیامت شفاعت مردان بقو
 باشد و شفاعت زنان با او آورده اند که در دنیا است نور و روشنای جهان
 تابیده اند که روشنای آفتاب را ناخیز کرده اند اول آنکه چون مهتر ابراهیم خلیل
 الله بطرف روم میرفت و کافران بد و قتل کردند چون بی بی ساره را از
 ضمد و ق کشیدند جهان نور تابید که روشنای آفتاب را ناخیز کرد دوم آنکه
 چون بوقت طلب کردن کافران معجزه از مهتر موسی خواستند او دبت بالا کرد و سوم
 آنکه چون حضرت بطرف این بادشاه روان شد از پیشانی او چنان نور تابید که روشنای
 آفتاب را ناخیز ساخت و حضرت رسالت پناه را در آن گنجایم جهان می شد مسطح
 است که ابوجعل بعین بادشاه را چنان گفت بود که در پیش او آیتشاده مشغول
 سخن نیم گوی داد و ساجد است خاک در دهن او تا بر تو سجده کند و خود بامد منها

حواله رومی حضرت را بدید گفت این دو حال از رحمت و رحمت است نه فی الحال
 قیام نمود کسی در این راه و منش که خودش بر کسی دیگر پیش دل او سهل
 مثل سوم که هسته ندارد نم گفت نو عهد آخر را فی گفت آری گفت من این کوکب را
 نو که آتش بر کله دارم و بهر سوی بود که خصای او همه جز را از حق بیرون
 سحر و همه اعیان را بیان کرد بعد از آن گفت ترا بر سر چو می باید نمود تا ایمان آید
 گفت بر شکل بر خدای آسان است گفت اول این گوی که در دل من حبیب
 خدایم است گفت و خدای دارد و ملا سوره که مردم را می ترساند و می آید تا در حق
 او دعا کنی حضرت رسالت بیا هم جبال تضرع کرد و دعا کرد **مستقول است**
 که بهای صاحب حال گشت که امام عارف را بدید و او را گفت محروم بودم آنکه
 امروز راه گشت و بهم است و ماه عاصی است در وقت شام امداراه و سخاوت
 او تو سحر هم حضرت قبول کرد گفت عمل خوشیست و در خانه سوخت حضرت
 روان شد و او چهل گفت ای محمد بر من خور تو میروم بهیم که بر آسمان چگونه رود
 حضرت توقف کرد تا او ای چبری گوید ابو بکر الصديق مسکن کرد که ما سنگ حساب
 سخن نیست حوالی وقت شام شد و شاه گفت جهان تاریکی پیدا کرد که کسی مدعی
 باشد امدارانی جهان رویشای پیدا کرد که کسی بگوید ما شادان تاریکی و درج خدا
 آنکه از سوراخ سوراخ بیرون شد جهان جبال را یک شد که کاروان دریا بر آید
 که بهر مایاں رسید یا رسول الله مع کی بعد از آن مقدار سوراخ سوراخ نور است
 بامید رویشای پیدا شد که تا مشرق و معرفت دیده می شد دیدنی های بعد از آن
 گفت تا قباب را حاضر کن تا سحره آن را و میجوایم از طرف مشرق بآید و بامید
 آسمان بالا آید بعد از آن رو و آید و بهت شرو طار که امد کرد و در نور رود
 امدارانی تا قباب و همه سود و میر و بر حسب نور آید از آفتاب نور آید و همه دیگر
 از طرف دامن در آمد و از حاس صلب نور آید بعد از آن ما بهر من مثل شود و
 لطف معرب چو و آید ما را از احوال خود شود و چون به غیر آید که بعد نشان

کلابی بی پیر و یعنی از میان لیبکا فقه که امام کثاره آسمان را حلقه گیر و معنی گردا
 گرد آسمان بگیرد و آسمان خدای باشد باز کیجی نمود و بطرف مشرق فرود رود
 ابو جیل یعنی خوشحال شد که این چنین نتواند کرد اما از جهت سز قش ابو جیل و
 باز گفت ملافت بسوی کفار حق تعالی در حال این منجزه را میراند و اظهار یافت
 تمام کافران شمرند و میخیزند اما پادشاه گفت ای بد بختان چه بخت دل دارید
 که این چنین کس را پیغمبری قبول نیکند بفرموده هزار لشکر تمامه مسلمانان گشتند
 ابو جیل گفت ای محمد من بد استم که سحر تو بر زمین روشت و من استم که ساحر
 تو به ازین بر آسمان است بعد از آن سلمان روز بروز از فرولی گرفت اما کافران نیز
 هر طرف هجوم کردند حتی که در شهر مکه آمد یک یگیری جنگ میکردند بعد حکم باز
 بدان شد که یا محمد ترا می باید که بطرف شیر بدوان شوی و شیر بتیج و رستی را گویند
 یعنی جمله عصیان در و پیدا می شد چون از مکه آمد بیرون شد بهر جهتی که میسر
 که درین لواحق مکه آمد بهر روز بر جای باقی و بر بخت خود و قرضی علی را بنشان
 و تو درین سه روز بطرف کوه برو و پنهان شو که کفار تو را خواهند کرد و حضرت سالت
 پناه و ابو بکر الصدیق هر دو روان شدند و صدیق شبان خود را فرمود که در فلان
 چهار روز سیر را آورده باش چون حضرت با صدیق در غار شدند کافران در پی
 او شدند اما بچشم آله عت بکوت بر در آن غار با فتنه شد و کبوتران در
 بیضه نهاد و کسینه خود را نالیدن گرفت تا چو به بیرون کند کافران
 گفتند که درین غار کسی نباشد اگر بودی با فتنش خراب می شد و کبوتران را
 بر خاسته می بود ابو بکر الصدیق گفت که با نهایی کفار بر سر ما می رسد گفتند
 اند اگر نظر کنند بایان را خواهند دید و ما دو کسیم حضرت فرمود و با فتنش
 بلکه سینوم مباحدا **منقول است** که در آن غار سقا و سوراخ بود
 و حضرت زین العابدین در خواب شد ابو بکر الصدیق خرقه خود را پاره پاره کرده
 در آن سوراخ می نهاد تا از آن می بیرون نیاید و حضرت زین العابدین فرمود

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على من لا نبي بعده

وکیک سے پہلے مافی ماہ وراں انکسیت خود را بہادریا سحر ارا و انکسیت اور اگر میر
 چوں حضرت سید مرتضیٰ حال چنان دید انکسیت اور او را پس کر حب و برادر
 نمود و حضرت و مودای لی کو ب یار عارضه ارا کریدی کھت یا رسول اللہ مدت
 صد سال است کہ میں دریں عمارت را دیدم و میر کہ در این مہ ماہی در کشت جان
 نمودم طالب علمی اراں حضرت ششامیکر و مناجات بندگاہ لم یزل کردم کہ تھذیر
 میں بنای حکم شد کہ دریں عمارت میں باس ہمہ را بہادریا گرفت حاضر شدہ انکس
 اور اگر ندیم تا سارہ بہرہ و در سیم و جم حضرت گشتند و لطیف تر و اراں سید
 اراں فتح مذہب و ماصلا کر آوردن اہل او نام اور ادیبہ بہادریا و ابو جہل و غیر
 کھتا جہل و در دیدہ حضرت رسول اللہ حکم کرد و مست و حج جبک کرد و بعد
 اراں بہت لغز سرداران اصنام حضرت رسول میں آئید حضرت و مود و سارہ
 ملک اراں است کہ انبیا را ملک یلکوبید چوں اباں اسلام او دید تہائے شکر
 خود را سماں ماحند آوردہ اند کہ در جنگ کھار ریان اصنام ہر چند و
 تیرا راجع کردہ صاحب بے داد و حضرت مع یکر و در حکم مست و دشمن چوں
 ابو جہل حاضر سرداران دور شکر استماں بہ نصرت اہل ہارل سد و کرا اراں
 جمع بود آوردہ اند کہ سر اداق کا و حد امی شد و تیج دیدہ ہی شد کا و اراں نکست
 خود و بد ابو جہل بگر بحیث و این برکت رفوت و در رجعت پہلو اراں ہو چکر
 اور گر منی میتوانست ہتر اسر اسیریل سجدہ سرس زد سلطانہ بندہ اراں
 چون السن بن مالک در رسید اور اراں و باحت جد شہید و روح رو اراں
 کمر و کھن ای السن شہید تو کتہ بشوم ملک شہید میں تکریم اس چوں
 شہید اگر گرفت اریام کشیدن تو است کھت اقبضہ اس میں و وہیاس
 دست خود و کین تا کتہ ہد خود السن و ریافت کہ سر ما کرمی کہ حصہ اس
 دست خود گرفت و ناسن بدو داد چوں شہید کشیدہ سامن میں ہی رو با
 السن را نکست السن خواست ما اور انکسیت کھت سہ حرم ہر اہل و اراں

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على من لا نبي بعده

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على من لا نبي بعده

بیشتر اصل خطر را نزدیک به گفت بر چون در پیش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 زن نام او بنام دیگرید که دشمن برین ازان حال درین حال منجز میسر است چون
 انش کلا و او را با و در حضرت فرموده اتر که باشد گفت ازان کن شد
 است پیغمبر گفت شکر الحمد لله که این بلا خلاص یافتیم و منقول است
 که چون حضرت بطریق مدینه میسرفت کشته برے سار بود و گفت مرا
 در چادر بگیرد و از چهرت رسول الله مرا نجات ازینا از مباحث
 پانجم چون او را بیرون کشیدند وفات شد در شان او این آیت آمد

چون پیغمبر من بلیقه هاجس الی الله و رسوله ثم یلک الموت فقد رفع اجره علی الله
 و بعد از قتل ابوجعل حضرت را دو ابرو در عصاره اصحاب پیدا شدند با
 حکم بارے شد که بلیق مکه الی بیرون شود و رکنه الله باز کافران تبان بنیاد
 و بالاسے بام مکه بنیاد بنیاد و بیکی ایقان که صحت بود چون حضرت
 مکه درآمد و نواسے او فرود آمد و اسرا انجام کرد و بر کافران بر سر باد شاه کمر
 نام دشت روزے به تبس خود و را یک تنها اما پس پشت باد پای که
 به باد برایے میگرد و چون از خانه برآمد پس سر کشی کرد و او را قتل کرد و خود
 بحجاب رسول به و ان شد چون اصحاب دیدند سر انجام تیر و کمان کردند تا
 او را بکشند حضرت نوح کرد و چون سفیان نزدیک رسول الله آمد و در دل کرد که
 بیشتر تریم و بگذرم اما چون پس بدوی حضرت را دید چنان بهر جای است اما که پا
 را از پا گرفت سفیان فرود آمد و حضرت ساحت کرد و حضرت فرمود ایمان بیا
 گفت من ہی آرم بچین شرط اول اینکه سب آمدن من چه بود قصه حال باز نمود
 که اسیر کشی کرد درین قریب عزم شیشه کردے اما پس یارے نکرد گفت
 صدقات دیگر آنکه شب در خانه من چه کار میکردم گفت و یکبار بر در تو و ما و تو در
 میکردید که نگردد شاهی از دست برود این قوت خود سازیم گفت صدقات
 دیگر آنکه اگر بحال ایمان آرم تنگ و عاری کنیم اما شرط دیگر آنکه خود اجنبی

بنا بودن بمن با بودن عمر بن با شد مضافا اشترک بجایمان که داد که این امران
 ضعیف و این عاصیان نحیف که در دنیا و آخرت از اندوه و غم ایشان
 بنغم تنفذه بم احوال وقت رحلت من است از جمله اصحاب ملک از هر سنگ
 و جوب بیت المدخره و مال برآمد بعد از آن رخ پدید نهاد و چون در بر
 اسامه رسیدت محرقه او را میدادند سه صد کس اصحاب را در آن محل ذکر
 و فکر متعین میکرد و فرمود اصحابی که استخفاف اهل بیت علیهم السلام استحقاق الله
 تعالی اذیبا یعنی ناک تحت الشیخ الخیرای هر دو کائنات بعد شست که در حجر
 نیاید بعد ازین بدان ای فرزندان که افضلترین بشر بعد از انبیا و رسل ابو بکر صدیق
 است رضی الله عنهما چنانکه حضرت عباس علیه السلام میفرماید در میان او که طایع
 و غرض من منیت افضل البشر بعد انبیا مگر ابو بکر صدیق رضی الله عنه
 زیرا که رضی به رسیدن ما در و در چار قدم بر او شسته بود و از آن به
 چهارم مرتبه ذکر است شود بعد از امیان او وین بنو شعیب محض بود
 و بحج و دیدن رسول امیان نیامورده بود ابو بکر صدیق رضی الله
 عنه منظر دین بود بعد از رسول الله زیرا که بجز گفتن رسول که انا
 رسول الله او تصدیق نکرد و به سبب امیان او اکثر امیان او و من
 منقول است که چون جبرائیل علیه السلام بخدمت رسول الله شست
 که اگر اصحاب شست می آمدند بر قرار می بود و چون ابو بکر صدیق رضی الله
 عنه آمد جبرائیل علیه السلام قیام تمام می نمود حضرت رسول از او
 پرسید که چه قیام تو خاصه بر اوست ابو بکر صدیق صحبت گفت در وقتیکه
 حق تعالی فرمود انما جعل فی الاصل خلقه و شکان گفتند بفضل
 فیها من تصدیقها و نیقت الدماء من نزعوا ثم ابکوم اما و ان
 صدیق اگر بمن باز نمود که بگویم که سزای ایشان آنست که دیدار حق تعالی
 ببینند و تو خواسته دید پس از آن باز او استادم است و دیگر آنکه در

قیامت برپا می شود و بگوید که یا رب دمت محمد رسول الله را من محسن و الا ارحمت
 انیسال مراد روح روان کس خطای حضرت عورت و مرد و کودک من صدیق و آفرین مراد مال
 و مال را از برای رسول و راحت نمودی و انجالی بر جان خود را از برای دمت اولی است
 مرد آنچه دوستان محمد و دوستان تو باشد تو تحسیدم اگر در ده اندک که الویکه
 صدیقی در ایام حاجب بر عبادت الله میکرد و محروم سوخو رید که حتی بحالی از ترس
 او ترسیده را آوریده بود تا عبادت الله و از انجالی میکرد و گویست که حضرت
 علیه السلام گفت یا رسول الله از ابو بکر صدیق پرس که چهار چیز در امام حاجب بود
 در خود پیاده است و نه یکی اظهار کرده است حضرت فرمود سوال کرد و گفت اگر
 سائل رسول الله می بود دیگر کس نمی گفت اول اینکه دروغ گفته بود دوم بریرا که
 بدروغ گفت انگشت یابی شود و دیگر آنکه اگر عمر کرده بودم که سر سبک شربت است
 که طایان عمار است بیستم هرگز زده ام بریرا که شرب آدمی بعقل است و این
 زائل گشته عقل بود چهارم آنکه زان کرده بودم بریرا که سحر و جادو است و این
 سحر ابر و دختر من زان کند او را چگونه عذاب کنم پس خواهر و دختر بر کسی می صدیدم
 و این چیز را در کافری خوانم بود ملک من است عقل از بهایا زانده بودم
 و در شرح مشارق مستطوریست که سیر علیه السلام فرمود که هر که
 را دوست صد بار و مراد دوست دارد و تقوی الله تعالی قل ان الله یستوی الله
 قاصد حق و هر که مراد دوستی بگیرد روی الارض است که ابو بکر صدیق را دوست دارد
 که حلیفه من است و دوست من است اگر چه بگوید دوستان من اند اما ابو بکر دوست
 من است چنانکه امیر المومنین عمر در وقت خلافت خود گفت مر سائر اصحاب
 را که ابو بکر صدیق را حلیفه میگفتند که او حلیفه رسول بود و از حلیفه حلیفه
 گویند و یا به لقب دیگر بخوانید حلیفه کردن را با عذر الله و عذر رسول
 است امیر یا قال نعم قال هل یخون موصون قال نعم قال فانت یخون
 المصیان فقلت فی الامام عمر و سائر اصحاب و آنچه بعضی بر او اعتراض میکنند که در حدیث

ششمین زن بود حضرت رسالت نپاه در حق او غریب و کینه صدق زبان او است که
 جمله مباح و انصار بعد از صدق او ایمان آوردند و آنچه که مرگنی اول ایمان آورد
 بود بعضی از شما که گفته اند که ایمان او منظر من شد و صدیق اگر مستحکم است
 شد و زمین و آسمان اول من امن من الرجال ابوبکر و اول من امن من
 النساء علی و اول من امن من النساء عذرا و اول من امن من
 المتقین زید ابن ثابت و اول من امن من العبدیه بلال و چون ابوبکر صدیق
 رضی الله عنه زحمت رب العالمین رحلت نمود امیر المومنین عمر فاروق بر خلعت
 بنیست و او را و چند آن علم بود زیرا که یک حصه از حضرت حاصل کرده بود
 و یک حصه از صدیق حاصل کرده بود بعد از فرات ابوبکر بسیار شریف بعد از انبیا
 فرات فاروق فضل دارد اگر چه امیر المومنین عثمان در ایمان سابق بود
 اما در حین ایمان ایشان نماز را در وقت غار میگذاردند و بوقت ایمان فاروق
 بتان را از بنیت البیرون کردند و اذان را با او از بلید خواندند و از جمله عدل
 او یکی آنست ابو شجر که فرزند او بود چگونه بحد رساند و قصه او مشهور است
 و او را از انجا فاروق گویند که روزی دو نفر هم دعوی کرده میفتند
 امیر المومنین از ایشان پرسید که چه حالت است یکی از آن گفت که این شخص
 را در پیش حضرت بلزوم کردم و او از آن دعوی خود باز نمی ایستد فاروق
 گفت چرا توقف نمی کنی گفت اگر چه حضرت گفته است اما بار دیگر شایان
 ماقتنا نمکند گفت خوب به نزدیک ساحول نزد یک شمشیر خان بر سرش زد که مرده
 بر زمین افتاد و گفت هر که سخن رسول را قبول نکند قضای من این است و او را از آن
 فاروق نامیدند که فرق کرد میان حق و باطل و قتل آنکس شرع روا بود و لقوه عم
 من بدل دینه و اقلوه هر که بدین زبانه سخن قاضی و عالم را قبول نکند کافر
 گردد و قتل او در سرایت روا باشد پس چگونه باشد حال کسی که قول صاحب
 شرع را قبول نکند و چون برخلافت شمس شخصی را مقرر کرده با تمامی بگوید

این حدیث از
 صحیح مسلم
 است

فرستاد آن پنجتن چون که رسیدند بعد از چند روز لشکر را آماده بهما بنجاده انداخت
 معارف و رسید که غلام کس بجای لشکر آید و او را طلب کرد گفت چرا گفت من با تو
 ستارا قبول ندارم از جهت اینکه دو کار را بر خلاف سنت مصطفی کرده ام
 آنکه حضرت امیر سید که چون آمد پیش او بیستم از یاوران یا سچو است که بر سبیلوی او
 از بی یاوران بود و یاوران را بی یاوران میبرد و بی یاوران بودی گفت از اندام بدست نم
 از آن مار که من سوار آیدم آورده ام هرگز بدو چیزی نستانم گفت دیگر آنکه رسول
 هرگز و جبر را ارفع نمیگردد بود و حجاب و روع من را یکی میگرد و مجبور
 گفت قول اول محض نزدعت و قبول مالی گمان است بر آنکه روزی بنده مرا و
 کرده بود که منم روزی بنده حاکم بودم و او را طلب نمود که مسجد مرا اسکن از دست
 او احدی را و هر دو را مال نامک بر ما بر دو برابر کرده بخوار شد و من سوار
 را کسی روع و حشرات خیال کرده است منقول است که در درمی مرضی است
 مرضی اندام در پیش من نه طاهره تاب میزد که درین بدن چکیس از وی مرا
 نفوت بخوابد که در دل کدراند که چرا رسول الله را استنا نکرد
 حتی که این سخن حضرت رسالت تمام رساله که مرضی شما را استنا نکرد حضرت
 توقف کرد روزی که مرضی منی اندام است از سهر آمد چون از رب
 حویر آب رسید شخصی را عایت مهیب اساده دید که گفت چه شخصی ده
 حواسی گفت مرضی علی را میجو اسم گفت منم مرضی گفت از حوی
 که در و یکس میان کفش مرا گرفته سیاه مرضی و او آنکست در دگر و عددن
 نه تو آنست مرضی اعصابی قبر در کار شد و ما در آورده و دست بالا کرد تا
 زانو در زمین رقت اما گفت بهار ایها بیدای را از زمین کشید و بحاس حاز
 طرا شد مسجد سید رسول الله را سیاحت مهیت مدوه در پیش او شد که گفت
 یا رسول الله و ابقه چای دیدم اگر آن شخص کافر باشد و من حق را اسفل
 گرداند حضرت گفت یا علی آن شخص است که قوام دین باوست مرضی

در میان
 حضرت
 رسول الله
 ص

دانست که حضرت بود و نگریسته به پشت حضرت فرمود یا جللی حق تعالی تمام قوت
 زمین را در تعلیم من بجاوه بود و تو تعلیم را جفا میدی مرقضی از آن حضرت
 و مخفی کرد بسیار اصحاب امیر المومنین عمر فاروق گفت قوت و روز مردان
 در قهر معلوم خواهد شد چون فاروق وفات یافت گفت گز مرا این همراه بنهید
 بعد از دفن اصحاب میگفتند و مرقضی را بی تلقین بر قبرش آیتا و دید که بیست
 از هر طرف پچی تا او را نکند و بشپلد امیر جناب زور کرد که آن طرف سربزرگ
 و از هر دو جانب پهلورا پهلو گرفت و از طرف پای را پای گرفت ساعتی بود
 بود تا زمین بیایساید باز منکر دیگر آمدند و در تر میتا دند و گفتند من یک
 فاروقی گفت من نمی شنوم نزد یک بایساید اما ایشان گز را دیده می رسیدند
 نزد یک تر نمی شدند امیر گز را گرفت و پشت تار ایشان زند قبر حیدر فرستاد
 کند ده شد و ایشان بگریختند گفت شما که در تمام عمر زمین بگریدید خدای را می
 شناسید و من بمقدار یک گز از زمین فرو دندم خدا را اقرارش کردم
 مرقضی چون این را بدید آن شاه زادگان را فرمود تا او را قن کنند و دو
 ایام خلافت فاروق در پیش خود کسی را ایستاده نمی ماندی خواه آزاد خواه
 بنده و میگفت که بنم فرموده است هر که اهل دوزخ را در دنیا دیدن خواهد
 پس گو به بنده شخصی را که او سر دار دنیا و دین باشد و شخصی دیگر از جهت
 دنیا در پیش او ایستاده باشد و او نشسته باشد و چون بچرخد پای برهنه خود
 میرفت دمی آورد و چون فاروق بر حمت حق سوخت امیر المومنین عثمان ابن
 عفان معدن جبار خلافت نشست و از گزند جبار گز اندام خود را ندید بود
 چنانکه روزی رسول الله اصحاب طشه یک چهارم پوشیده نشست بود خبر
 یافت که عثمان آمد در حال جبار طلب کرده پوشیده بی بی غائبه رضی الله
 عنها از او پرسید که با اصحاب طشه همچنان بودی و چنین آمدن او جابه چرا
 پوشیده فرمود طشه همه می نشستند و او را رعایت جبار گز چینی لایق نشسته و از آن

می رسیدم و ایضا وجه انحراف او مرتضی آن بود که بخود مشیت
 خیر شرف خود را از امتزاج است و نام امثال خود را مرجع تصدیق داد و
 مرتضی را آورد و اند که بعد امان چون بدین آمد امتیاز با اعتقاد از
 رسید که من ایماں ارم باید بدین شرف گفت آری ایماں بر سمعی او بسیار
 و دیگر معلوم باد که حاکم ذکر الیتاں حرارت است مرتبه الیتاں بر سال
 مرتبه یکدیگر است هر که جبال داد که مرتبه اعلی الیتاں اعلی و اسفل الیتاں
 اسفل او کا فر است و او را راں دو الویون گوید که مرتضی یک مرتبه
 اند آورده بود و او دو و خر صی اند عیما آورده اند متفق است
 که در رسول اند را ناسی و سه برابر اصحاب دو الویون دعوت کرد حضرت
 احاطت کرد و علایق را و بود که قدمهای حضرت را درین راه دستار آید
 حلقه بعتاد قدم سده بر سر هر قدم یک سده را آورد کرد و همه اصحاب را مال
 نعمت خود سود کرد و این نیز مرتضی غلگنند فاطمه بنبره گفت من با علی حسنه
 غلگن بود که گفت یک اما در رسول من و یک اما در عثمان حول اوحسان
 مهملی کرد من شرم بینم بی ای گفت بر در رسول اند را با همه اصحاب او
 دعوت مانع گفت در خانه هیچ نیست گفت ترا سالودن کاری نیست
 چون مرتضی طرف رسول اند روان شد بی ای سورا سربه کرده سرخنده
 افتاد که یا الهی مرا از مرتضی و مرتضی را از رسول اند سرخنده کن بکباب
 ایماں طعام بفرست در حال حوائی و و آمد حول مرتضی بحدت رسول
 حاضر شد گفت ما رسول در خانه هیچ ندارم ولیکن حضرت با چنان میگویی حضرت
 امامی اصحاب احاطت نمود آن حوائی همان کفایت کرد که ارتعاشی حوائی
 نگذشت حضرت ایل فرود آمد که ای محمد که در حقیقت فاطمه علی عثمان نعمت دیباچه شد
 بود من طعام بیعت خود را میدم و قدمهای تو درین راه میرفتاد شد
 چو آن او حوائی آن کار کرد من در راه بر قدم بعتاد ترا عیما نزد او آورد

و دیگر بدان ای فرزند که حضرت رسالت چاه را شست و سه سال عمر بود و
 است و سه سال پیغمبر کرد و بود پس درین است و سه سال یک سخن را پیغمبر
 جبرائیل بنی کیه سماوی نیک گفت و اکثر آیه های مخصوص در آن وقت بودند که عمل
 بدان درین زمانه نمی بود چون جبرائیل آیت می آورد حضرت رسول شریزه کایت
 را می فرمود تا برده جای بنویسد بعد از رحلت رسول آمد ابو بکر صدیق و فاروق
 بنشرد و کلام الله را یکجا جمع کرد و در روایت را در آن میدیدند و چون اختلاف عثمان
 آمد شرمه را یکجا جمع میکرد و آنچه حاصل بودند از عدد و وعید و حلال و حرام جمع کرد
 آنچه مخصوص در آن زمانه بودند آنرا همه با کوشش و سختی و کاغذ را از پوست آغوا
 میکرد و این کلام را بر آن پوست به نوشتند و پیش ازین در عهد رسول آمد یک
 مصحف را رسول الله نوشته بود و آن چنان بود که یکی از کاتبان آن مصحفها بودند
 رسول الله بعد از رحلت بود و چون آیت از رسول می شنود چیزی در آن میان افتاد
 می در آورد و چون تحقیق کرد و زیاده ای نوشته بود حضرت نوشت تا او را بکشد اما اگر ختم
 در سکن عثمان در آمد عثمان را الشفاعت ایستاده کرد و رسول فرمود صلی الله علیه
 و سلم من بدل دینه فاقطعه عبد الرحمن گفت توبه کردم و او بخشید و مصحف
 را حضرت نمود و سوخت چون این خبر پیغمبر را ابو بکر صدیق رسید کلمات را از ایشان
 محمد نام از آنجا باید و عثمان را از پیش گرفت گفت اگر صدیق آنکه زنده میباشد
 مرا از پیش نمیکردی محمد پیوسته آمده افتاد بعد از آن گفت که از شما سه خطا واقع
 شده است از آن گرفته گفت پس مرتضی علی را و در میان آرمه تا در میان ما و
 شما صفت و عدل کند چون مرتضی آمد محمد گفت یکی آنکه در قافان مرسله نوشته
 بودی و قافان را میماند کردی چرا گفت من صاحب لشکر بودم فرمودم تا درین منزل
 بماند و در بقیع با شمشیر کمان می آورد و در آنکه دیگر افتاد و از آن شدم مرتضی قبول
 کرد گفت دیگر آنکه پیغمبر فرموده بود که بر جای من بنشیند و شارب من رسول را آید گفت
 آری بدو دلیل یکی آنکه حضرت را یک مینه بود و صدیق را دو مینه و فاروق سه مینه

جانب شما بمقدم رسید و ازین طرف تاسمن فرزند این ابو بکر کتب و بیگین بجان
بران خطه هر کرد و یکسی دلو که در مسجد المیشان برود و دیگر و یکاری کتبه تاسمن
اورا جانشین خیال کنند و چون ترا حکم گرد خط را بیده که من رسول غلام ام ابی
سما تمجید شستم و ابو بکر صدیق را فرزند ان بسیار بود و ندای محمد از انجا شنید
چون نزد یک آمد ذوالنورین را بقتضی غلامان مسلحان را بود و ندای میا بجهت
شدند امیر من کرد و همه را آزاد کرد و گفت مرا بکشتن کاری نیست چون مجبور
رسید امیر کلام اند میخواند و سر بالا کرد و محمد شمشیر کشید و برگردنش زد و درین
ماه بود که صبغه آمد چون بر زمین افتاد آن سر بریده آیت را تمام کرد و فرستاد
اجمن من الله صبغه و اورا سه حصه علم بود یکی از رسول و دو حصه از شیخین
رضی الله عنهما از ان جامع کلام شد و چون ذوالنورین به بخت رب العالمین
رحلت کرد امیر المومنین و جیدر مسلمین اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب
کرم الله وجهه بر خلافت بنشست و اورا چهار حصه علم بود یک حصه از رسول
و سه حصه علمه و اورا از ان حیدر نامند که چون تولد شد امهائی اورا در کنار
میگرفت و نگاه میکرد و در اکثر اوقات روزی دست دراز میگرد و میگردد امیر دست
بازداشت و دست اورا بنامش کند امهائی گفت و ندا حیدر حیدر شیر بجهت ما
گویند و بعد از انبیا و اصحاب علمه افضلترین بشر امیر المومنین علی رضی
الله عنهما بنشست که چون بر خلافت بنشست سلمان
فارس را با جمیع لشکر ب حکومت خراسان و بعد از ان کسی خبر کرد که سلمان همه لشکار
لی را به بیت المال فرستاد و اذان خانه عمارت کرد چون تحقیق کردند اورا از
سر داری اخراج نمود و گفت که خانهای کفار اندک مانده بودند که تو بیت
المال را تلف میکردی بعد از ان شخصی دیگر را فرستاد ب حکومت که از او
تیر کس خبر کردش که او نیز دعوتها حاضر می شود که تو مکران خورد
میخوردی و نفی این استاده می باشد اورا نیز اخراج کرد +

در بیان خلافت امیر المومنین

دیده بودند و ابان آورده بودند که ایشان مطلق بستی نداشتند اما چون بمضرت
 شده اند سکونت کرده اند **آورده اند** که چون صدیق منبلی شایع و الله
 را گفت که بن صدیق اکرم نزد یک خدای گمانند بر اهل کوفه مادر و پدر و فرزند
 روید بمانند سلمان بن مؤید مادرش از اول سلمان اما پدرش از و بگریخته در خانه
 دیگر رسیده در آن خانه در آمد صدیق اکرم بچای مناجات کرد و رسول نیز دعا کرد
 بعد از آن صدیق چون بجز آن خانه رسید پدرش قحط از خانه بیرون شد و
 بی تکلف کلمه گفت و سلمان بشد و فاروق را مادر و خواهر مسلمانان بودند و
 مطلق بر این مادر مسلمان بود و معلوم بود که چون کسی نام پیغمبر ذکر کند
 درود و ستمی توان گفت و چون نام اصحاب ذکر کنند رضی الله عنه می توان گفت
 و چون نام اولیاء ذکر کنند رحمت الله علیهم می توان گفت پس اگر شخصی رکعت
 از آل رسول یا اولیاء درود فرستد منی بود مثل شخصی گوید زین العابدین یا
 گوید اللهم صل علی محمد و علی اله محمد و بارک و سلم علیه و آله و سلم
 رخص است زیرا که در دو وقتی روا بود که نام پیغمبر ذکر کرده شود و این نام پیغمبر
 ذکر شد و لهذا آورده اند که اگر زباز از بر کسی روا بچ سودا و یا فقهای از
 برای روا بچ فقه و رغبت خلق و یا پوینده بر بلند می و دود گوید کرده است زیرا
 بغیر ذکر پیغمبر در و دشایان نیست و فقها آنرا گویند که نحو سبوی را در آنست
 و یا هر کسی اندازد و بالذکر آنکه این اصحاب از بعد از نسبت نیز محض رسالت
 نیا ه است و زید نیز با ایشان نسبت دارد چنانکه ابو بکر صدیق بن قحطه بن
 عامر بن عمر بن کعب بن روح بن عبد مناف و عمر بن خطاب بن قریل
 بن عبد العیز بن روح بن عبد مناف صدیق بن قحطه و عمر بن خطاب
 روح یحیای شوند و عثمان بن عفان بن ابی العاص بن ابی امیه بن
 عبد شمس بن عبد مناف و علی بن ابیطالب بن مطلب بن اسلم بن عبد مناف
 و زید بن معاویه بن ابی سفیان بن حرب بن عبدمنی عبد مناف و زید بن

در حدیثی است که
 در حدیثی است که
 در حدیثی است که

در عین شش کجای می نمود و از جمله او در آن رسول در دو مسلمان بود و یکی حمزه
 که از اول آنرا مسلمان بود و عباس می را آخر عمر مسلمان شد منقول است
 که چون حمزه را کافران تشدید و از اعتقاد عیای گرفته بود و در لشکر کعبه اند
 کسی با هم سامنی نمودند و میدان می گردید که ارباب دل جدا شده اند و گفتند که
 حضرت بهت انگیز است و میدان می گردید که اگر سعادت کافران را رنده جدا
 می کردم دل می و از می شد بهتر حراشیل بود آمد که حق تعالی رنده را بهی گرد
 است اگر دل تو قرار شود مرده را به سعادت حای کس چنانکه می می عاید
 افضل تر است بود و در آن حضرت یغیر از حضرت حدیثی که می رسمی اند
 و در بعضی خاصیت های بی فاطمه زهرا بی فصل است و در میان فضل
 اراش بود که اول و در صدیق بود که او را صدیق گوید بوقت بود و دیگر آنکه در
 میان هم بود و دیگر بعد تکلیف او بهتر حراشیل در شت معراج بر اسمان تمام
 شد بود و او را اند که حضرت می و مود یا علی و در حلی حسان کس که بر کس
 ترا می دیوانه متدار و تا ترا حضور دست در **احوال ساین** بجز کبر
بشنوای هر یک که حضرت رسالت ماه صلی الله علیه و سلم مرا صحابا رنده
 را ملقب و در فکر داده بود و اما چون حضرت رحلت نمود و دیگر صدیقی که چون
 رسول بود و اما امیر المومنین فاروق احمد داشت و در فکر آموخت و چون
 صدیق رحلت نمود امیر المومنین عثمان و در فکر او فاروق آموخت احمد
 اموصنی بود و چون عثمان رحلت نمود و در قضی نامه و در فکر او و المومنین آموخت احمد
 آموختنی بود و این سار رسالت او یکدیگر ایسا بود که با دست بدست رسول
 رسید و چون همه اصحاب رسالت قضی طعین و احارت را به حسن حبیب و از
 احارب بعد از خود و او علی احمد طعنت بر العابدین بود و او و او بعد از خود
 امام محمد باقر رضی الله عنه و او بعد از امام محمد باقر رضی الله عنه و او بعد از
 امام محمد باقر رضی الله عنه و او بعد از امام محمد باقر رضی الله عنه و او بعد از

برادرزاده خود داد و او به ابو علی بن موسی رضا و ابو شیخ معروف داد
 سره و او به نری سقطی داد و قدس سره و او به عنید بغدادی داد و قدس سره و او به ابو علی
 روغبی داد و او قدس سره و او به ابو علی کاتب داد و قدس سره و او به شیخان غریبی
 داد و قدس سره و او به ابو القاسم کرمانی داد و قدس سره و او به ابو بکر النجاشی
 قدس سره و او به امام غزالی داد و قدس سره و او به سلسله سیدانندیکی اذن خواجه
 فرید الدین عرقی داده بود و دیگر بابو النجیب سهروردی داد و قدس سره
 و او به شیخ عماد الدین یاد بوسی داده و قدس سره و او به شیخ نجم الدین کبری قدس
 سره داد و او به سید علی بن لالا قدس سره و او به شیخ محمد الدین بغدادی قدس
 سره و او به شیخ سرفانی قدس سره و او به شیخ نور الدین عبد الرحمن النسوانی قدس سره
 و او به علاء الدوله قدس سره و او به شیخ محمد فرغانی قدس سره و او به شیخ الاسلام
 الثانی سید علی سهرانی قدس سره و او به ابو اسحاق ختانی قدس سره و او به سید داود
 است بسید احمد نوین قدس سره داد و او به فرزند خود دیوسف نور داد و قدس
 سره و او به بنیره خود یعنی فرزند را فرزند حضرت شیخ علی بن قنبر علی قدس سره
 و از و بان خودیم الفقار و الماکین بنده حاج که نیز از بنیک شیر در وین
 ننگنهاری قدس سره روزی در خدمت شیخ پاره میوه آورد و بمثال قره
 قدس حضرت شیخ یکده ازان چو زد و باگشت و سطحی شکم خود را زیر میگرد گفتیم شیخ باین
 سیر نمیشود گفت اگر صبر کنی و اما اشتهای نفس بجانب میوه بسیار است پس ای نفس را بر
 جای آورده ششم حضرت شیخ میفرمود که بمثال خنجر بوستان می باید که اگر یک
 خنجر بکند کسی فی الحال دست در دیگر آویزد یعنی کامل العلم بود که مکر مرید
 او بلغز و بدلیل واضح راه ابر بگیرد و اگر مرید صاحب علم باشد که دلیل او را نقص
 او در حال دلیل دیگر بار و تباریح وجه او را بخت و دلیل نماد و تقاضا شخصی از آلاش
 دنیاوی نرفته باشد باید که معرفت الدربان کند زیرا که تا غایت نخواهد رسد و
 بگری خواهد افتاد حضرت مولانا جامی قدس سره به نصیحت لطیف میفرماید

قسط تحت از کشتن هر درخت
 بود آمد دوم بر آرد شد
 میاد بچکیس برے دو ماره
 جو کسب علم کردی در علم کثر
 چه حاصل از آنکه دانی کی بیار
 عمل کر معصی اعلیٰ عزیت
 رکار جام کسی سودی نه دارد
 مکن رس کار خار با کت دوس
 رد نامایان نوو این نکته مشهور
 بودنی مرد دست او ستاوس
 کھی استزار و ان مار گوید
 درون میده ارسل رخاوب
 متعارف کر جو موی مار یک سهند
 مکن ماصوفاں ختام تیار بے
 طریق بخت راکار بے داسد
 راصل جوبلش آن میوه سیده
 منته دست تنی اندسیم وار بر
 جو در دست ہی دست اگر اوت

در بیان
 سبب
 در بیان
 سبب

رحیل نامو داد اسے در شتو
 که نامو ان مرده و دایا ست نوه
 بعلی رو کر است دست چاده
 که علم بی عمل نه بریت بیوتن
 سے خود را مکر در رسا را
 مدور بخت کاراں جام کاریت
 جو ملوا جام ما سید علت آرد
 خیال جوبلش آوده با کت جو
 که دالسل در گشت اما است در بر
 رد کشت بخت پر دم کتاوس
 که ار قول بهیر رار گر یید
 رساں نکلیا سے لرحش معارف
 چه حاصل جو که دل مار یک ماسد
 که ماسد کار حال جام کارے
 سخامی میوه باعث ماسد
 ماسد تا قیامت مار سیده
 سحر در دست بری میر برور
 مدرس آید ترا گنج سعادت

اگر اس سحر را کسی بطریق مباح بخواند مایه ناسخ معروف کنی نسخ الاسلام گفته ماسد
 و ماعوی را نام و معنی را بدین صحت را حواص
فصل سیوم در بیان جهای علم
 و ملاک آن بدان ای و بداند که چهار قسم بطریق احتیاط رساں کرده اند اما آنچه ناخانی
 ماده ذکر اورد استن آن لایق است بطریق تحقیر بیان کنم تا این مختصره نظرون مد اخی
 اول علم توحید پس بیک نصی اعلیٰ مقصود توحید روح بوعت اولی توحید ایمان دوم

در بیان
 سبب

توحید علم سیم توحید تکلیفی چهارم توحید یقین پنجم توحید عزیزی بدر آنکه و غیره
 آورده است که ایمان و توحید نزدیک بعضی یک است و آن بعضی اهل انزال اند
 و وجه تسمیه پنج بافتن ایشان از بزرگی مشهور بودن قول ایشان است زیرا که اگر توحید
 شناخت خدای ایمان بودی پس اهل کتاب را ایمان بهتر از مسلمانان بودی
 زیرا که ایشان خدا و رسول خدا را می شناسند و ایمان نمی آورند و در حق ایشان
 کلام ایند مطلق است یعنی فانه کما یعرفون انباءهم و این قول شیخ صحیح است
 که سید رساله بدین طریق انشا کرده است بلکه ائمان گردیدن است چنانکه
 در **عمره آورده است** اول چیزی که بر سیده واجبست بعد از بلوغ پیشتر
 از جهل و فیهما شناختن خدا نیست و ایمان آوردن بدو تا اگر کسی ایمان نیارد
 پیشناخت مسلمان نشود و دوم توحید علمی قال الله تعالی انما یحیی الله مر عباده
 العلماء بدر آن ای فرزند عالم از آنکه گویند که صدر از سیده شرعی باید داشته
 باشد بلکه عالم است که سعی ملین کند بجا بخت خیرات از جهت عده موعود و باز ماند
 از معاصی انجرت و وعید مذکور که کلام رسول بدان مطلق است **سبحا** قال صلوات
 السعی الی الخیرات دلیل المعرفة و النهی عن السئات دلیل المعرفة
 و ایضا قال علیه السلام حرکه الطاعة دلیل المعرفة و حرکه الجرم دلیل
 الخیات یعنی هر کسی بقدر باور و اعتقاد خود عمل میکند اگر یقین صحیح داشته باشد پس
 عمل او ساعت بساعت می افزاید و اگر یقین او ناقص باشد عمل او روز بروز نقص
 پذیرد و قال رابعه العدویه اگر آخرت از خاک می بودی و حکم او بر بقای بود و دنیا از
 از طلا می بودی و حکم او بر فنا بودی پس عاقلان را با یستی که باقی را بکفر فی وفائی را
 ترک و ادوی که وفائی دل بپسندد را تشایید و من عجیب دیدم این مردمان را که آخرت
 از طلا و دنیا از خاک و وفائی را بمسبب آن ترک نمیدهند البود سبب نام شخص بود
 ز و زری غلام را بخبرید و گفت ای غلام چه خوری گفت بر چه خورای گفت
 چه بپوشی گفت بر چه بپوشای گفت چه کار کنی گفت بر چه فرمای گفت چه بخوابی گفت

علای خود بیرون را که مید و غلام را اختیار می باشد الو و سیط و باید بر او در که بر حق
 را حسان الشاقتی ام و در زمین افتاد و حال را سخن تسلیم کرد و در تقسیم
 میسر در میان آیت که ایاک نعبد و ایاک نستعین آورده است که مومن را
 دو حال است یکی جدگی کردن و سده شدن سردگی کردن آمران گوید که او را
 اندر از برای ثواب و حسن اعداد بحای آورد و دیده شدن آمران گوید
 که راضی باشد یعنی هر چه بر او آید از حور و رحمت و رحمتش بیاید قال علیه
 الصلوة والسلام العالیهم اموات الا العالمون والعالمون کلهم
 اموات الا العالمون والعالمون کلهم اموات الا المخلصون والمخلصون
 کلهم اموات الا المقربون والمقربون فی حشر عظیم اگر مقرب یک باره
 برضا شود و در محشر قربت بیرون شود پس این حشر بلکه است سیدم
 توحید بگوید قال الله تعالی والذین یحذرون ایما انما بهم مسلما پس این
 اندر از جهت اشاره این است و در دعوات اندر وجود لازم میسند و در بر سب
 تکلیف نام می نماید همانکه بعضی اول از امر صیاب نکند و در بعد از آن هر خطر
 که ناسوی اند خود را سده و پرگشت و میباید و کل خلوط معالی را تکلیف و مع
 کند بلکه نمی رود و در سب تکلیف میکند تا آدم که جبر را الوهیت در سب تکلیف
 او و در باید و در باید و آن ساعت در نظر ظاهری طرفه العین می نماید اما رسالت
 بر او را در حشر از سب که در چهارم توحید یقین آن سرور را گوید و آن حشر میسند
 که از جنس خلقت ارواح انسان تا رحلت انسان امتیاز میبری از این یقین متغیر
 گشت که در این طوطی بلکه در جنس ولادت او و سوم که از جنس نبوت و نبوتی او و
 نبود متفق است که چون شد رسول آمد و تولد شد و سزا جیم بهاد و تا او را بر سب
 و حاکم جلیل از آن سبحت کمال یقین است و در که یا از او سر بار بر و و کذا
 امیران سب توحید بری و آن توحید شیطان و سایه و آن معتد است که اگر سلطان
 سرور را سب که در حور و اگر حاکمی که مدتی است و سب است که یا با آن از حاکم

و از بهر آنکه کافری از سخن خود باز نمیکند آن توحید را نشان نمیزود
 یعنی دشوار بود که اگر ایشان به تحقیق خدا را می شناسند هرگز سرکشی نمی نمودند
 و **رو نبی** از حضرت شیخ پرسیدم که شیطان را در حقیقت چه گناه بود
 گفت تا آنکه در حقیقت گناه کار نبود زیرا که چون کاتب غمگین کتابت کند
 الف اقتضای این میکند که من در از کشیده بلا کثری واقع شوم و دل اقتضای
 برین میکند که من بهر دو طرف کثری داشته باشم پس اگر کاتب دال را در این
 نام دالیت از او می رود و در حق او ظلم کرده باشد و اگر الف را کثرت نام
 از او می رود و در حق او نیز ظلم کرده باشد و برین بد بختان آنچه غریز است
 رسل است **ابو جهل** را گفته اند که در دنیا با من و او با یکدیگر میگوید که
 کارهای خدای همه حق بودند اما محمد رسول الله نبود و عوذ با من و عمرو و
 الله گوید همه حق بودند اما ابراهیم خلیل الله نبود و **ووم** علم نماز است بدانکه آنچه
 در نماز فرض است دانستن آن نیز فرض است و دانستن آنست نیز نیست
 است و دانستن واجب نیز واجب است و دانستن مستحب مستحب است و دانستن
 مباح نیز مباح است و نادانستن مکروه نیز مکروه است و نادانستن حرام نیز حرام
 باید که مکروه و حرام را بداند تا بداند آنرا نپسندد و دانستن مباح
 نیز فرض است زیرا که کس با وقت نماز جهال باشد شود و ایشان بدان خبر
 بدان **ای فخر** مذکر که آنچه در بعضی نسخا گویند که هر که احکام و
 از کتب نماز نداند کافر است آن بنا بر انکار است یعنی اگر کسی منکر شود
 کافر کرده اگر کسی خبر نگار نکند و روزه ندارد اما اقوال و تصدیق دارد مسلم
 است زیرا که عمل غیر ایمان است و ایمان غیر عمل و آنچه گفته اند هر که احکام و
 ایمان نداند کافر است است زیرا که حکم ایمان میان خوف و جالب
 است و آن هر کسی از مومنان است و کفر ایمان دو است اقوال و ایمان و
 تصدیق بدل و این نیز در مومن موجود است الحال آنست که احکام نماز گفته

شده است و آنچه باقی ماند در سایه گشت بعد از او را با او ادای حشری خود
 لغت کرد و گشتن او را از لایب بر سر که حدیای در او ان کفر لازم می
 نمود و نمودن حامل او را در حدیای متفق گشت که انوشیروان خضر را
 در حوائج دید حضرت رسالت پناه او را در دست گرفت و در کسار و درج رسان
 و مد که در درج مدار آدمیان است گفت باز عیسی ایستایان گیاره گشت
 ایسان نمودن است من اند که او را را با دستم عطف می گفت و گفت با یزید
 اند و از رسال راضی سوی و سعادت ایستایان جوابی کرد و در مودلی گفت که
 تعالی را ایستایان راضی بود و مودلی و ایضا گفت که سکه در سواد او
 عطف گفته می شود و او مع کسکه ملکه تمام اهل آن سواد شفاعت من محروم شد
 بخود نامه بها و صفت او را است الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر

اقتدایان لا اله الا الله استمداد لا اله الا الله استمداد

محمد رسول الله استمداد محمد رسول الله سی علی الصلوٰۃ سی علی

الصلوة سی علی الصلاح سی علی الصلاح الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله

الا الله بعد آنکه در او ان حدیای لازم می نمود که اکثر مودلین بسبب آنکه

روح در روز و نهشت آن کار کسید و اگر کسی گوید که او ان را خوب ندیده

سلسله حصیوت او را رسد و اگر ایستایان از جواب و حدیای عطف و تقصیر

ما حشری بود و بر آنکه سالی تمام در طلب استیاضی اومی بود که مودلین معصوم

یعنی صحیح حوائج را گفت اند که هر چه از بیانات و حیوانات و طوایف که آوارا

میسود و درای قیامت بر ایان او گواهی پسند و دیگر آنکه در عروحات در زیر

سایه عرش باشد که یوم لاجل الاطله متفق گشت که در روز حشر حمله ملکوت به

امت المعبر و جمع میوز و مهر حزائیل علیه السلام او را می گوید و مهر اسرافیل

امامت یکسکه و سایر ملکوت اقتدای کسکه بعد از راجع مهر اسرافیل میگوید که

من ثواب امامت را امامان است محمد و آدم مهر حزائیل گوید من ثواب او را

من ثواب امامت را امامان است محمد و آدم مهر حزائیل گوید من ثواب او را

سید
 سید

بمورد آن است میگردانم و مقتدیان گویند تا بآن قلوب اقتدا بمقتدیان
 است محمد صلی الله علیه و سلم دادیم و شاید که مؤذن مرد صالح و متشرع بوده باشد
 زیرا که اینان امر معروف است و امر معروف از نیکند مگر از مرد صالح و درین زمانه
 فساد عظیمی که کویچه بکویچه گردیده مردمان را دعوت نماید و از برای مقتدیان تحمل
 تمام بکند حتی که آورده اند که اگر امام در رکوع آید و از پس او از غلبه کسی
 مستند و آن شخص نمایند اند که کیست مهلت بکند تا او در نماز او شریک شود
 و اگر میدانند فلان کسست مهلت نکند که خالی از طین باشد و این روایت در
 بتذیب مسطور است و شاید که مؤذن وقت شناخته باشد حتی که اگر قبل از وقت
 اذان بگوید اعاده لازم شود و شاید که مؤذن یکی باشد و امام دیگر اما اگر مؤذن
 و امام یک شخص بود باید که در وقت اقامت گفتن از موضع امامت دور گردد
 و بعد از اقامت بموضع امامت آید سنت این است که در وقت صلیوة و فلاح
 روی را بگرداند بینا و شمالا و انگشتان پا در بر و کوش خود سخت کند یعنی شبانه
 و اگر مسجد روزن داشته باشد سر از روزن بکشد و باید که ملازمه هیچ بخواند اما
 اگر بغیر تبدیل کلمه الحان بکند روایت لقوله علیه السلام زیو الحانکم منقول
 است که دختر اهل میه همیشه در از روی چنین بود که اگر مادر و پدر خلاصی بایم
 مسلمان خواهم شد بلکه از ایشان فرار کنیم و مسلمان شوم روزی مؤذن بد آواز
 اذان میگفت دختر پرسید که این چه باشد کافران گفتند که بهترین کار برای مسلمانان
 چنین است دختر از آن دل مانده شد و بمبانی رسید و منقول است که در اول
 آغاز اسلام از برای طلب کردن مسلمانان بنابر اصحاب مختلف شدند که حکومت بنویسند
 خبر کرد و طلب کرد بعضی گفتند که در وقت نماز علم ایستاده بکنیم باز گفتند که این رسم
 یهودان است نمی توان کرد بعضی گفتند که شاخ بپوشان کرده می توان و مید
 باز گفتند که باین رسم محمد ان است بعد از آن شب امیر المومنین عمر با چهل نفر اصحاب
 اذان در خواب دید که چنان می توان گفت قصه را بر رسول الله علیه و سلم

رسیده حضرت فرمود آری در شب معراج بهتر تر از لیل مرا بچنان تعلیم کرده بود
 ۱۱ اوراں راجل اوان اندک بود چون محصلت و عافیتی در میان مردمان آشنایان
 سالهاں کو روحی علی الصلوة و علی الفلاح بران اورد و بعد از ان چون شب بستر
 گشت ماسحران الصلوة غیر من النوم بران اورد و بعد از ان چون کافری
 شود این است اول آنکه در آغاز اندک اگر الف را بگفت و یا الف استعظام و اول
 او بیار و دوم چون اگر را اگر گوید که اگر نام شیطاں است سیوم آنکه پسند
 بدگشت بدی بی استیفاء گوید و یا سجود الف بی استیفاء گوید بر بر او صید
 است و استیفاء گوید و یا بدی را گوید پس چس چس میشود که کسی گوید
 و او است و یا شاما گوید یا شیدلس گوید که خود این قول استعفاوی نماید که استیفاء
 صید منظم است و یا استیفاء و حق را خای خلقی بتدلیع بدی بی استیفاء گوید که
 اس از منی نمی براید پس گوید که سخن نوا گفته باشد و یا اینکه دو کلمه میشود و حاکم
 خود پس را می گوید و حد را گردانند و محالعت را گوید بجا قال الله تعالی الذین
 یجادون الله و رسوله ای یجادون پس چنان گفته باشد که حوس محالعت گوید
 توحید ماری تعالی را چهارم آنکه لا اله الا الله قدید گوید زیرا که الا از ما
 اثبات ناصد و معنی ناقص است و این استیفاء بر الی عایب که سرت من البصر وال
 الکوفه واقع شود پس حان می شود که میت اندر داخل آنکه اگر حق نیر
 یسب و از من طریح تر که هر یک ماسد بجم اینکه محامد رسول اند گوید
 زیرا که ام حصر محمد است و محمد کسی را گوید که حصا فل
 پسندیده او بسیار باشد و حمد ستاینش را گوید و محمد بالغ
 هم چنان است محمد که مریم الثانی خلاف مدته پس این چسین
 نام شریع را قدر داده باشد با هم دیگر و دیگر این که محمد بنود
 شده را گوید و محامد ستاییده را گوید بر من غیر من شود و یا اینکه
 محامد گوید یا محمد و حشتم زیرا که محمد و میرامیدان آتش را گویند و ایضا

گفته و کسی که در راه تیز رود و چیزی خشک را اگر نیند پس یعنی بسیار تغییر می شود
 ششم اینکه می را بد گویند یعنی چنان گویند که حیای معنی بشود و یا بی تشدد و یا بی
 زیر که معنی حی زندگی است و معنی حی بی تشدد و داشتن چیزی برای چیزی را گویند
 و در تمام اذان سه بار اند هر سه در لاله الا الله و بعضی مؤذن الا الله لا اله الا الله
 گویند نیز درین کفر است زیرا که بباد و چشم حق تعالی را گویند و بجا حلقه و کشه
 گویند و **ایضا** باقی که زنده را گویند و درین معنی بغایت تغییر می باید بسیار
 احوال سامع مقرر است هر که در حین اذان سخن کند در عرصه عرصات حین خواندن
 کتابت در مانده شود و هر که در حین اقامت سخن کند در وقت نزع زبان او بسته می
 شود که کلمه گفتن از و صادر نشود بعضی گفته اند که این مراد از مؤذن است نه سامع
 و اگر کسی استبعاد نماید که در حین اذان کسی چگونه تخطم خواهد کرد این فقیر بحشم
 خود دیده است که افغانی اذان می گفت و زنده از اهل آن زمهر بر روی
 بگذشت و در میان اذان برگشت و اجواش پدید که بجا میسر
 و بعد از آن با بقیه اذان تمام کرد و **و ترغیب الصلوة مذکور**
است که اگر سامع روزه باشد بایستد و اگر ایستاده باشد باید که بنشیند
 و اگر نشسته باشد باید که ایستاده شود اما هم چنین از حال سجایا نگردد و تمام گناه
 او عفو می شود پس چنانستی که در آن روز از مادر تولد شده است و در
 حین اذان و اقامت باید که سامع هر کس را بمؤذن بوافتت کرده باشد
 و بعد از تمام حاجت خواهد و دعا کند بیشک بر آید و در چند جا دعا
 بی تشک مستجاب می شود اول حین افطار صوم و دیگر بوقت سحر و سوم
 بوقت باریدن باران چهارم بوقت اضطراب و درماندگی که دلش برنج شود
 از هر موه که باشد و این لغات مذکورین از صراح استخراج نموده شد و ایضا چون
 بمؤذن بگوید الله کبر سامع گوید رحما رحبا بالفاکین عدلا و بالصلوة
 اهلا کبرت کبریا و اعظمت علیما سبحان الله بکرمه و اصیلا

و چون کسبیدان لاله الا اند کوید سامع کوید رضا بالله تعالی دنیا و آخرت سلام
 و تحمل بسیار القرب اما ما و بالکعبه قلعة و بالصلوة و رضیة و بالمؤمنین و
 و بالصلوة و العادوق و دی النودین و المرقی ائمة رسول الله تعالی هم
 اجمعین و و کسبیدان لاله الا اند سایه که او جام بی عه کوید یعنی از بون بند
 کند ملک اعدا ما آتید لار و چون کسبیدان محمد رسول اند کوید سامع
 پرو و انکت ابام را بر برد و چشم بند یعنی ماتی ایشان دیده را در و در
 مان نظر کند حق تعالی چار بر او نگاه کیره او را غفوکند و در قرآن خوان
 مسطور است که این انکت بهادون است است ترک می توان کرد و در که چکا
 آرد و در عرصه عصات حضرت رسالت پناه او را چنان طلب کند که کسی کم شده
 خود را به طلبید و کوید قره عینی بک سیدی و مولای و یا این کوید که صدق
 اند و بعضی گفته اند که سنت ما آدم است که روی آرد روی کرد که اگر حال
 محمد آخر الزمان میدبدی زبان حضرت عزت شد که هر دو خاص خود بطر
 کن چون نظر متوجه حال حیان آرد است حضرت در آن دید ما خ را چشم
 بهاد و گفت صدق رسول اند قره عینی بک سیدی و مولای و چون حق
 علی الصلوة کوید سامع کوید که حوله و لا قوة الا بالله العلی العظیم
 و اگر حق را بی کوید بهاد و چشمه بر جوف کهر است بر که حق مقرر شده و منی بی ثواب
 استر نسوی العباد کوید و چون حق علی الصلوة کوید سامع کوید ما شاء الله کاله
 و ما اند نیامد لیکن و چون الصلوة بر من النوم کوید سامع کوید حلت و بر الله
 معاصر نوم العبادین کلاقی و الا بالله العلی العظیم و اگر سامع این ادعایات
 باید که هر کلمه موافقت کرده باشد کاهیرت چون از آن نام کند باید که موافقت
 سخا و حقایق پیداها و فالحال انما صلوات الله علیه الخ و القهار رب السموات و الارض
 و ما لیهما العیون العباد و لا هذه الدعوة القیامة و الصلوة القیامة و ان محمد
 و الوسیلة و العصبلة و الدرجت الودیعة و اعنه مقام المحیون الذی جلد و ازاره

شفاعة يوم القيمة املت لا تلتف اليها و در شرح مشارع مسطوح
است که بذات پیرامتنوعی از وجوه مؤذن قد قامت الصلوة کوب
سامع گوید اقامه الله ما دامت السموت والاخر الله جل جلاله انی اعنی بان
شیطان الذي یوسوس فی الصلوة **صوم علم روزه** و آن نیز بطریق
اختصار بیان کرده شد و اگر بیشتر بر آن خواهد در کتب فقهیه بیند اما آنچه در کفارت
او گفت اند که کفارة الصوم کفارة الظلماء بعضی عوام الناس تشبیه نامی
کنند یعنی چنانکه در ظاهر گرسنیدن و طی نمیکند در کفارت صوم نمیکند آنحضرت
غلط است زیرا که در کفارت ظهار نیز و طی منع نیست مگر از آن زن که اند و طهار
کرده باشد مگر اگر کسی او زن باشد از آن که ظهار کرده است و طی نمیکند بدان زن
دیگر حلال است و این تشبیه را آنست که کفارات بسیار اند چنانچه کفارة قتل
یمین و ظهار و صوم پس کفارت گننده یمن محیر است میان اینکه باینده آزاد
کند دیاده در پیش اطعام خواند و یا جامه پوشاند که اکثر بدین ایشان پوشیده
شود و طعام میبایستی بخورد که جفراست و بریخ باشد و اگر قوت این اشتباه باشد
نداشته باشد باید که سه روزه بدارد و چون اضافت کفارة صوم بکفارت ظهار
کرد از آن است که در کفارة قتل بنده مومن می باید که آزاد کند و در ظاهر خواه مومن
خواه کافر خواه اندک معیوب باشد روزهت پس کفارت صوم در حق کفارت چون کفارت ظهار
است علم چهارم علم حیض و نفاس است و از آن نیز گفته شده است اگر اگر بر آن خواهد
در کتب فقهیه نظر کند و لیکن از صاحبان علم و جواب این علم کفارت خوش مغیر بقول آن
علیه السلام ای و ان لیل الغفص عذیبت همیشه بود انیس که ندانی کم و زیاده نفاس اگر نش
چهل شبانه روز نشناس تا بدین علم اشتباه نشوی و ای پسر که بداند افشوی از جملی نماید
باورین راه منه که در کتب و این علم غیبت اصعب ترین علوم است پس شخصی لازم
است که بعد از این ازین باند بعد ازین باند از این شش روز که بر چهار بدست

میان کفارت

میان حیض و نفاس

مرحق اند و بعضی ایشان فرض است اختلاف در میان ایشان اختلاف برت
 است به اختلاف بعد از آن که اختلاف را حقه گفته اند و بعضی مدعی است که
 گوید مراد شافعی چه کار است زیرا که در حکام ضرورت از بدیهی و بدیهی عقل
 کرده می شود و حاکم بجز بر حق نبوده بهر باب امام حنیفه روایت است پس عالم
 حاجی باستی را بدیهی مالک می گوید که در بدیهی و در کوفه شرط نیست و چون از
 حاضر شد ما بدیهی الوصفه می گردد ایضا چون کسی مطلقه ملت را حلیه کند
 باید که او را در احکام و ارکان ایمان سرسد اگر در عالم باشد باید که احکام و
 ارکان ما سرسد تا بی تحلیل نکاح حدید کند و اگر کمال را تیر می داند باید که در
 در بدیهی امام احمد در آن که در بدیهی و حق تعالی را احکامات و صفات او متشکل
 و بر حسب اگر از برای داند نکاح حدید کند و اگر از برای بدیهی احکام تحلیل
 باید کرد ایضا چون کسی حبس را غیر حبس از حد بدیهی و حد بدیهی است
 روایت اگر چه را داده نگردد و بدیهی روایت اگر توده بگردد در دل حاکم و
 توده جو سیر در عالم باشد بدیهی است و اگر حبس مع احکام ضرورت بدیهی
 بدیهی است و بدیهی و درین را داده گرفت روایت اگر بدیهی است و بدیهی
 باشد حاجی اگر کسی متقال را متقال می فرستد اگر چه در یک متقال از بسیار رسد
 و یا در یک ادک عتق باشد باید که برابر یکسره در داده روایت بدیهی پس اگر
 این بدیهی می دهد بقول ابو حنیفه مطلق روایت اما متاخران فتوی داده
 اند بر جواریه و این مسئله را از بدیهی امام مالک بدیهی اند و ایضا
 حاکم گوشت است بقول ابی حنیفه رضی الله عنه روایت اما بقول
 شافعی علیه الرحمه روایت و ایضا حنیفه ما ضرورت فتوی بر حکام
 آن داده اند و در شان بدیهی آورده است که الوصفه رضی الله
 عنه قتل از خون خود رسد در آن قول خود نگرفت و گوشت است بر احکام لعین
 و بدیهی بر بدیهی است بحکم عقال کرده می شود بدان ای ضرورت که او

بدیهی و بدیهی است

چهاردهم چون دوستی چهار بار از دست برده زیرا که شجره شریف شریعت
 به باغبان ایشان کمال یافت بقول الشاعر به ای سرور فرائی دین حقیت
 رست بخت بد چارم از ره تحقیق بر یک باغبان ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه
 نعمان بود بقول الشاعر به اعدا کن نعمان لئان کثر هم المسک کلها یسک
 و نام بدیش ثابت بود در شرح مختصر امام محمد کوhestانی آورده است که پیغمبر فرموده است
 که از بعد من شخصی پیدا شود که نام او نعمان بن ثابت باشد اگر من پیغمبری مسجوت
 شده نمی بودم او را پیغمبری می کردم اگر شخصی گوید که کدام دلیل آنچنان بوده فی الله تعالی
 که اگر این آیه را در ایشان او آورده شود هیچ عجب نیست قال الله تعالی مثل شجرة
 طيبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء زیرا که اصل او ثابت است که در زمین است
 و فرع او آسمان است که اورا بصورت همراه آسمان برید و ثابت بن زوطی بن ندریان
 و چون عمر رضی الله عنه رسید ثابت نعمان را در کنار گرفت و پیش او برود و رقصی می کرد
 او دعا کرد و او علم را از محبت کس اصحاب گرفته است یکی از ائمه بن مالک عبد الله بن
 حسن زبیر بن عبد الله بن جریج زبیدی و عبد الله بن ابی اوفی و عبد الله بن ابی اوفی
 ثالث الاقصی و جابر بن عبد الله رضی الله عنهم اجمعین و از بعضی نعمان صحابه تیر گرفته
 است چون عایشه بنت محمدرضا ابی حنیفه رضی الله عنه علم را از بیشتر اصحاب
 گرفته است اما او را نسبت رفقه بسوی حمادی کنند و او از شاگردان ابراهیم
 بن زید بود و او شاگرد علمه بود و او از اسود و از شعخ قاضی گرفته بود و
 ایشان برود و از فاروق گرفته بودند علم را و فاروق از رسول عم قبل مات الله
 و هو ابن سبعین سبعة و اربع مائة مناقب ابو حنیفه کوفی را یاد کرده اند
 است که امام اعظم ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه چون حج و ادع کرد و رکعت اول و دوم رکعت
 نماز گذارد در میان دو ستون در رکعت اول بر پای رست الشاذة النصف قال
 بنحو اند و رکوع و سجود کرد و در رکعت ثانی بر پای رست الشاذة النصف
 کرد چون سلام داد دیگر رکعت و مناجات کرد و کیفیت آنست

و چون حقیقه را وفات نزدیک آمد بکافر و خود را بر اسم محمدی ادا و فدا آن بگفت و چون
 بر اسم بر وفات نزدیک آمد بشاکر و خود را فدای او و فدا آن بگفت و درین وقت
 ابو حنیفه بیست ساله بود و شاکر و بی حد و میگرد و پیش از سال عمر او بود و آنچه او میداد
 ابو حنیفه رضی الله عنه در یک سال از وی بیا موخت و حد و هر روز آن عذر اویم را از
 صندوق بیرون کردی و بر دست نهادی و گفتی بخدمت عطا درنده این خزان که
 او را بمن بنمای که فرستادمی ابو حنیفه رضی الله عنه نزدیک او آمد و گفت آن مالک
 را بمن ده و کسی آنرا نمی توانست خورد حد و پوی داد و در حال بخورد و حد و سر او را در کنار
 گرفت و گفت من میدانم که نیم خوار رسول امدانست تو خواهد بود و در تو میدانم
 ترا مبارکباد بقتله خواب عبد الله سعد و با وی بگفت و چون حد وفات یافت
 پدر ابو حنیفه رضی الله عنه که ثابت بوده است قصد حج کرد و ابو حنیفه را با خود برد
 در که خیمه دیدند زده و گرد آن خیمه آدمی ایستاده ابو حنیفه گفت بدان جایی
 رفتم بر پیاده ام ساخته و دوزانی گفتم این کیت گفتند انس بن مالک است و دردم
 و بروی سلام کردم چون او از من شنید گفت این او را از شما می آمد و مرا گفت از کجایی
 آئی گفتم از کوفه گفت کیت تو صیبت گفتم ابو حنیفه انس بن مالک گفت رضی الله
 عنه ابرو آن مرا بگریه و بالا کشید تا من او را به پیغمبر که صاحب مذبح بزرگ است
 انگاه مرا گفت نزدیک من آئی تا ابا بنی که دارم تسلیم تو کنم چون نزدیک
 او رفتم قدری آب دهن در دهن من کرد و گفت این آب دهن مصطفی
 است صلی الله علیه و سلم چون آن آب دهن خوردم علادت عظیم یافتم آخر
 بن مالک گفت اکنون چون آب دهن مصطفی علیه الصلوٰة والسلام خوروی
 خود را چگونه می بینی نشان آن با من بگو من ابو حنیفه رضی الله
 علیه و سلم را بای خواست و زبان بر کشاد و گفت ای انس این سبب
 خود را چنان می بینم که اگر انواع حکمت و انواع علوم در هر یک از این
 روی زمین جمع شوند و هر یک از من هزار مسله با شحان بچرخند و بگویند تو

ایا همه را خواص ای با صواب با کم و بیش و این معنی می ترسم و اینست می کنم و اینجه
 تر یا ده ام و در بین همه اتفاق رسد و ویکتر در صفت او خواهد آمد که جمعی
 جهودان بعد از آنکه در وی سوالات کردند و از جمله سوالات یکی این بود که در
 عالم سه صفت و کل شصت شخصیت محله دارد سی محله از ویست و سیست
 و سی محله تاریک و در آن سی محله تاریک که بیشتر از هزار شصت آن سه کدام است
 و آن محله کدام جواب در بود که آن شصت ماه رمضان است که سی محله روز
 او روشن است و سی محله تاریک و آن یک محله تاریک که بیشتر از هزار شصت
 است شب قدر است که لیلۃ القدر در حیرت الف شصت چو این میان کرد
 بسیار از جهودان مسلمان شد و ویکتر در فواید طهریه آورده است که
 شصت ماه رمضان و سوال کرد که چه میگویند در حق مردی که میگوید که
 از هست امید می دارم و از انس و درج می ترسم و مرده و چون بخورم
 و دعا کند بدیده ام کو ایا میدهم و از حد امی ترسم و در را کحل می کنم و صحبت
 کردن ما و نه حلال می دارم و نماز بار کعب و سجود نمی گذارم و دست را در دست
 میدارم و حق را در شمس می دارم و از رحمت جدا می گیرم و جهود و ترسار را
 نه است کوی میدارم و از حجابیت غفل می کنم امام عظیم رحمة الله علیه و مرده
 ای یا را در رسد امتحان چه می گویند که گفتند که این شخص کافر است اما علم
 گفت ای یا را این شخص مسلمان باشد قسم کرد و گفت ایچ گفته است
 رست است از رست است اما درم و از افس و درج می ترسم از حد امی امید
 می دارد و از وی می ترسد ایچ مرده و خوش می خورد گوشت ماهی و سر
 و جگر می خورد و آنچه گفته است نه ایچ بدیده ام کو ایا میدهم یعنی کلمه شهادت
 می گوید حد امی حاصل جلاله و در رسول حد امی بدیده است و آنچه گفته که از حد
 می ترسم یعنی ظلم میکنم و آنچه میگوید که در را کحل می کنم و صحبت ما و نه
 حلال میدارم یعنی کفر و اشته مانند و آنچه گفته است سب که مرده را دوست

میبازم پیشی فرزند مال را دوست میدارد و آنچه گفته است که حق است
 و اینم در کتب گفته است و آنچه گفته است که از رحمت خدا تعالی میگیرم
 باران را گفته است و آنچه گفته است که جهود و ترسار رحمت کوی میدارم
 یعنی در پیش قول و قالت ایلهی لبسته النصا علی نئی و قالت النصی لبسته
 الیهی علی نئی و آنچه گفته است از زیارت غسل می کنیم یعنی نمیکند و قنیه آب
 نیاست و دیگر از مقامات او رحمة الله علیه نیست که روزی وجود با او همراه شد
 جهود را گفت چو ایدین محمد در نیای گفت یا امام سلمان بن کر سنه ام اگر
 دین محمد حق است دعا کن تا خوانی از آسمان فرو آید و هر دو ازان طعام
 میخوریم آنگاه بدین محمد در ایم برین جله حمد کردند ابو حنیفه رحمة الله علیه
 و فریاد نماز گذارد و روی برین نهاد و گفت یارب برادر من این بیکانه
 خجل گردان خوانی فرو آید جهود گفت سر بر آن که کارت بر آید و طعام بخورد
 امام گفت بپزند خود و فاکن و ایمان بیا بر گفت ای امام صبر کن تا همین دعا کنیم
 اگر خجل تو نتوانم که خوان فرو آوردم مسلمان شوم و اگر نه نشوم و وجود دانا
 بود و قدم خود بر قدمگاه امام عظم و برود دست خود بجای دستهای او نهاد
 و گفت یارب بحق این امام که بپنج خوانی فرستارسته در خال خوانی دیگر
 فرو آید ابو حنیفه رحمة الله علیه متحیر شد جهود گفت ای امام از تو دو کرامت دیدم
 یکی آنکه تو نمودی و دیگر آنکه من نمودم هم ترا شیخ آوردم تا کارم بر آید و در حال
 مسلمان شد و دیگر از مقامات او این است که چهل سال شب نخفت و بوضو
 نماز هفتاد نماز بجا آورد و سه صد و شصت بار تسبیح را جواب فرموده است
 و مسلمانان و چهار هزار بار تسبیح را جواب در توقف دهشته است اول سله دهر
 است دوم غشی مشکل سیم سله محل اطفال کافیران است
 که در بهشت باشند یا در دوزخ زیرا که عمل صالحانند که کوه به بهشت روند
 و عمل بدی ندارند که کوه بد دوزخ روند پس توقف کردن بجهت ریاضت جهام

وقت خسته کردی زیرا که اگر کلمه بخوردی خفته گسندار سجد را سجد کرد
 رسانیدن ناسم و اگر گویم نه بر سر کی خفته گسند عورت اورا و عدل روا نیست
 که با طر و منظور بد و در لعنت الهی باشد و بعضی علما گفته اند که خفته در سجده
 مانده کرد اما سوی کعب را در دل در مسلمانان توابع - باده ارجحه کردند است
 و علامت مسلمانان است و دیگر اصل و تفریق کی امام اعظم اکت که چهار برابر
 ساجد و آن را در سجده فتوی رسانید **ایضا** که وزی آمده محتال آن مانده
 مایکی از اصحاب امام مساجد کرد که امام مهر دستند مانند اصحاب گفت نه است
 باشد آن بد بخت گفت پس من با محبان روم نه وقت نه نزدیک بر و آن امام
 و در کوفت گرفت که امام را بیا کاید تا سر و آنده خوں بر دل سجد گفت ترانه
 طلسمه ام باز در دل رفت بکد آن است که بر بیرون سجد بعد از آن گفت که
 من طلسمه ام بر اسلحه رسیدنی دارم گفت اینکه مره بیلیدے آدم حکو است
 انا و مود خوں شکم باشد ترس بود و خوں بیرون آید بخ گرفته گفت با امام تو
 از آن حسیده بعد مانند مهد القول السدید امام گفت لعل در روایت دیده
 ام بعد از آن گفت با امام من سجد ام که تو مادری داری فرمود آه که گفت
 عیاتی صانع است که روی او چنان زیبای دارد و پای او حسان و دست
 او حسان و موی او چنان و دهن او دل و دهن او حسان زیبای دارد
 حتی که آن مدحت اندام منافی را بر یاد کرد که حسان است امام فرمود هر چه
 آن فرمود حدایت گفت عرض امکه من میجویم تا به کجای خود آورم امام فرمود
 حاکم نفس است ماش تا اورا به برسم چون امام بر بخت سران مدحت ارشاد
 سجد بر زمین افتاد و همه عالم میخیزد مد گفت با امام این چه بود فرمود شیخ صبر
 من گردن او را زرد **ایضا** آورده اند که در قریب او وجود متوطن بود
 بر روی حاکم خود را می رفت و آن رفته را در صحن امام می انداخت امام
 از انجامی گرفت و بیرون می کرد و در سینه امام محمد بادشاه را ده بود و در سینه

بود که آن پیغمبر از آن وقت که از یازده صحن امام انداخت امام محمد علیه الرحمة قدس
 گفت و قبر و بنصب نام نمود خواست تا او را تعمیر کند اما بخون امام ابوحنیفه
 رضی الله عنه از آن خبر یافت گفت ای فرزند من نصفا و سال است که او بخون
 می کند نه تنها تحمل می کنم زیرا که حق بسیار بجایان است و شما در یک روز دل او را
 بنیچر نمودید چون جهود را از آن احوال خبر شد در حال مسلمان می را قبول کرد و
ایضا آورده اند که قریب او دختری بود مسکونه که بغیر از شب در روز
 بیرون نمی شد اما در هر شب که بیرون می شد بر بام امام ستون ایستاده می دید
 و نمی دانست که آدمی باشد بعد از وفات امام چون بیرون شد آن ستون را
 ندید از پدر خود سوال کرد که در ایام امام ستون می بود اما درین شب نیست چه
 شده باشد پدرش گفت ای جان پدر آن ستون دین بود و افتاد یعنی امام
 اعظم بود که هر شب نماز می گذارد و دیگر از مناقب او اینکه در ماه رمضان
 شصت و یک کثرت قرآن می خواند یک کثرت در روز می خواند و یکبار در شب
 می خواند و یک کثرت در تراویح ختم می کرد و دیگر اینکه هرگز باسمان و
 آفتاب تیر نظر نمی کرد و می گفت که تا سفت از آن عمر گذشته که بافتاب جهان تیر
 نگریتم و در روایت ندیده بودم که حضرت رسالت پناه هرگز بافتاب آسمان
 نمی نگریست زیرا که هر دو مونس معنوی اند و یک آنکه آسمان زمین است
 زمین کوکب و دیگر آنکه از مناقب او این است **در خبر است** که حضرت
 رسالت پناه فرموده است هر که سر او را بر خود را بنام محمد بکشد باشد اگر عورت
 بدر در دره گرفتار شود همان شخص از روزن خانه در نظر دارد و در آن حال خلاص
 شود پس امام را خدای تعالی چنان پاک فریده که نظرش بنا محرم می افتاد
 چون عورت را در دره می شد او را از روزن خانه میندید و خلاص می یافت و
 دیگر آورده اند که هر که در راه می گذشت طفل را آن راه می رفت با او همراه
 امام گفت ای طفل پای حکم بنده و واقف باش که راه خلیفه است تا نه است

طعلی گفت ای امام اگر من مستقیم بازیرجیم تو واقف ماسین که اگر بعضی سائر
 مردمان رفتو افتد ویرجواچی شد و همه مردم ملاک تبعه امام دست که تسل
 دانا است زیرا که همیشه و موده است دل عالمه صلی عالمه یعنی بعد از عالم گرام
 راست است تا تمام عالم گمراه شود پس امام در گریه شد و چون ماتم رده ما حجاب
 خود پس آن کیفیت احوال برسد ما نمود امام گفت رستم ماد که هر کی بعد
 علم و دانش خود علم بیان کسید و فتوی مید که راه سبب راه سبب است
 و دور و دراز است بعد از این احلاف بد است و و یکم فدر هب امام
ساعی رجمه الله علیه فهو ابر عبد الله سبحانه برادر پسر عباس بن عثمان
ساعی بن شهاب عید بر پدر عباس بن عبد الله بن المطلب علیه
 صاف و ولد بقره است و خدیو عالمه و عباس و ابن عباس و جسد و فاشه
 بنی الجمعه و در عصر حقه الله علیه و انه ولد لحد العالم مرثا لاث
 ران و محمد بن الحسن و پسر عباس و اصحابه یصفی الی مسلم رجاله
 مسلم النجی عن حلف النبی قال الله تعالی جعل العلم بعد نبیه فی
 اصحابه ثم بعد ذلک فی التابعین ثم بعد ذلک فی المجتبه و اصحابه مرثا و این
 و من شاء فليسطه منقول است که حضرت امام شافعی چنان داکر بود که در حج
 سر از حدابیدن و از مسکوده وری حمام سلت او است میکرد گفت یا امام سر را باز
 مالهای نوریده شود گفت لب برده که در حدای و را منوش کرده او را
 که مدت سه سال در خیمه مادر بود در حالت لا و ب مادرش قریب عشتد در کاف
 سه ساله و دالس و نیده بود مادران رمان امام اعظم از ارا الصادق التتار
 مود خنار و او را در در حله مادرش تا نید در حالت خلاص ارا سانی
 نامید که سبعا علی الوحشه تولد شد منافق دیگر امام شافعی آورده اند که
 امام احمد حسن را سه لک احادیث موی میا بود مادر اکثر اوقات در پیش امام
 ساعی میرفت و مسئل سوال میکرد و امام احمد میر نمود و امام ساعی بهر طعنه

این حدیث
 در بعضی کتب
 آمده است

بود اصحاب امام احمد بن حنبل عا کردند و گفتند یا امام شما را سه لک احادیث را
 یاد است و در پیش این کوکب میبردید گفت سبحان الله ای اصحاب آنچه می نامی بپوست
 سید عیسی نامم و منقرآن مثل میزند و دیگر آورده است که روایت امام شافعی را
 چرا در جانش مقبل بر روایت امام اعظم میارند و روایت امام احمد را گاه گاهی
 گفته اند که مادر امام شافعی بغایت صاحب جمال بود و در ایام جوانی بیوه شده
 خواست تا امام یوسف زاسور کند چون امام را از کار خیر عازم جزیره رازی امام شافعی
 خود با امام یوسف گفت که ما ورم چنان اختیار دارد امام یوسف گفت اگر او را می
 بهتر می بود از روز وین خانه بدو نمود امام یوسف قبول کرد چون تنفج کرده بدو
 در آن شب امام شافعی دعا کرد که یارب این شب را بکلان کن آ و روزه اند که آن
 شب وازده ساله شد اما بر سایر مردمان میثب بود امام در کتب خانه امام
 اعظم در آمد و کتب امام اعظم در پیش امام یوسف بود و کتب را مطالعه کرد و در
 بر روایت که مخالفت می داشت مخالفت انداخت از آن مشهور عالم گشت
 و دیگر آنکه بعد از امام ابو حنیفه بود و در اطراف عالم می گشت مردم را میزد
 خود می آورد بیوم مذرب امام مالک رحمه الله علیه داوین الش بود
 و الش بن مالک بود دیگر آنکه الش در ایام طفلی مدت هشت سال در عیال رسول
 بود از این مفتی اصحاب کشته است الش گفت روزی وزیر درخت خرما افتاده
 یافتم ازان میخوردم که رسول الله رسید گفتم یا رسول الله ازان خراب خورم
 یا نه حضرت تبسم کرد و دست مبارک را بر شکم من نهاد و گفت ای شیخ بطنک نمی
 سیر کن شکم خود را که بدین ما خود نشوی از درخت میفتشان که ازان بنفکینی
 و بخوری و ایضا گفت روزی رسول الله سوار می آمد بی بی فاطمه خیا که
 عادت طفلان است بر دو استقبال نمودیم حضرت مرا پس لب تشنه سوار کرد و بی
 فاطمه را در پیش خود گرفت چهارم مذرب امام احمد بن حنبل آورد
 است که امام عربی گوشه نشین بودی که بغیر از ضرورت هیچ وقت نمی نشست

و در کتاب
 و در کتاب

در بیان امام
 احمد بن حنبل

بدان این فرمود که هر چهار دین را بر حق دانست و هیچ حقیقت ایسان که سبکی
 حتی که اگر شخصی از یک دین بگریزد و دین دیگر را بپسندد که سبکی را چهار دین
 است پس چهار دین سبکی است که از این خارج است و خارج است پس این که
 ایمان مقول از وجهه رحمة الله علیه ایمان محمل سبکی است که گویند قول آدم
 و بن مسلمان را و آنچه در وی است و سر آدم از کفر و کافری و آنچه در وی
 است و گفته اند ایمان او را باللسان و تصدیق بالقلوب کاغذاً بالحق
 حال میانه دل را میگوید زیرا که او هرگز از حای خود تعسیری نماند و آنچه گفته اند
 که اصل تصدیق است و اما تصدیق محض همان است چنانکه اگر مردمان و دل
 منی باشد یا نیست بلکه در قاضی او هر حای باشد که در کفر و تلب کرده و اگر بگوید
 من در آن اوقات بر وی اندیشم یا موافق می آید اما ماوری چرا در آن اوقات
 در عمل میاید اما او را از ایمان اصل که حای باشد مت اگر بر وی ایمان آید
 مسلمان آید چون اصل میباید بود و ایمان بقول ماضی او را باللسان و تصدیق
 بالقلب و اعتقاد بالحق و عمل بالارکان است که بقول او کار حایزه می نماید
 درست می دارد اما ایمان متحرک او و اصحاب او و متوی بر خوار چاره
 کرده اند تا مست و جماعت ملک شود و الله اعلم **فصل چهارم** در
 ذکر قال الله تعالی فادکروا لله فاما و دعوا علی جوفهم اگر چه این است
 در سال نادر در حین حرب اما کلام الله اصل است بر طرف که عالم این
 می کشد یعنی او میرود و کفر و شکری معنی او محض علیت است پس این حکام اومر
 کفر است که قول الساعی مع العلم فی القرآن لیکن + تعاضد علیه اما در
 قال الله تعالی السعیر المذی نوسق من فی صلب و باللسان و در تفسیر
 در سال این آیات آورده است که حاسن نام شیطان که سر قلب آدمی را در دهن خود
 گرفته است و می کشد از آن لعاب پیدا و در دل نوس حمل انواع معاصی می
 اندازد اما چون الله تعالی را بر زبان راند حاسن از وی می گردد پس حوس

این
 است

و کرامت اند سبب نجات از دیو است و بر هر بنده مومن لازم است که نام سیرت
 را فراموش نکند اما خاصه کسی که دم از شیخی و سالکی تیرد بدو فرض است که نام سیرت
 اعدا بر او بر نفس فراموش نکند که کل بقدر اذخارج بغیر ذکر الله حق
 صیت زیرا که چون نام شریف را فراموش کند شیطان انواع محاصی و بدی گویند
 و حرص و هواد دل او فرو می آرد پس از مراتب شناختن پس آنگذراشد
 بسبب این معاضی قال الله تعالی من اعرض عن ذکره ای عن القرآن قال له
 ضحکا ای ضحیا و عزای عجایب ای تسلیه القناه تحقیقا لیست مع الایمان
 فالقناه و التوکل فیکون حیاته طمینه و مع الاعراض المحرمه فی شیخ فعلنه
 و ناله مظلومه کما قال بعض المتصوفه لا یعجز احد عن ذکره به الا
 علیه و فله و تشویش علیه زرقه و در تفسیر مدارک من حبه التوکل
 شوریده شدن پس ازین جا معلوم می شود که اگر صاحب ذکر را ترک دهد از شیخی
 محروم ماند و از احوال شناختن باز ماند پس الکنی را شاید و ایضا قال الله تعالی
 اذکر ذکرا اذ السیت یعنی چون طرفه العین ذکر از سالک مطالب فراموش شود
 در حال بدان طرفه تاسف خورد و بیاد آرد و تکلیف کننده باشد در یاد کردن ذکر
 بعد ازین بدان که ذکر تیر چهار نوع است اولی فکر عام دوم ذکر خاص سیم ذکر خاص
 خاص الاخص اول ذکر عام و آن موافقت شریع را گویند کما قال الله تعالی فاذا ذکر الله
 قیاما و قیحا و علی جوفهم و در تفسیر حسینی در معنی این آیت آورده است
 که بر قیامی و بر قیودی و بر حرکتی و بر فطری و بر فدی که موافق شریع جاری باشد
 همه ذکرند زیرا که اگر او خدا را فراموش کرده می بود پس خلاف شرع از او
 در وجود می آمد و چون خلاف نمی آید پس گویا که در هیچ باحوال فراموش نکرده است
 پس مؤمن اگر تلاوت قرآن کند و یا صوم دارد و یا نماز گذارد و یا زنجیری باز ماند
 گویا که همیشه در ذکر است زیرا که او حق شناس است که خلاف امر او نمی کند قال
 علیه السلام حبه الطاعة دلیل المعرفة کما قاله الحکم علیهم السلام و دوم ذکر

و این سخن را در
 بیان ذکر عام

و این سخن را در
 بیان ذکر خاص

بدان ای فقیر زنده که اسماء حق تعالی اسم برسمه نامارل شده اند خلکی نمودند
 آمد و حضرت رسالت پناه جان را ماه صاب بطریق ذکر و فکر ملحقین کرده بودند
 از اصحاب شایعان گمارد بر سر کسی که نتیجه می یافتند میان راسی می کردند
 و بدان روش می ماندند از آن چهارده خانوادہ موجودند و این ساسان
 گمارد بر سر کسی بود و تخصیص کرده اند اما آنرا که بهم دارند در هر سهار که
 عکرمیگوید تا صامت ال حاصل شود مخصوصا لا اله الا الله و سلسله مسرک
 است که از آثار حال مرید را ملقب می کند از جهت بسیاری برگزیده بدان ای
 فرید که اول مرید را از جمله معاصی باز دارد و از معصوات در آورد بعد از آن
 اگر مرید را از تحلیات سیطانی بازجویی کرد و نگاه خوابی داشت و مرید بر سر
 باشد از محبت در آورد و چون از انوار الهات حلوت محبت یافت بعد از آن
 قوت عزارت ذکر دارد و او را ذکر دهد و معلوم باد ای فرد که در کرامت
 است و در رتبه و در راد بر سر کسی می توان انداخت کما نظر حق الله
 فی انوار الکلیه بهاء صدر بهار که ذکر خاص است و عام است هر کس می تواند
 که طاقب ذکر بخواند و آنرا و امانت سادیه بر سر حمله مطلق است که حق و امانت
 الی اهلها و باید که ذکر را در گوشه دار که یک مجلس سادیه داد و سخن عشق را بر زبان
 بگویم که محبوتی شود منقول است که سدا صد سطراری در می رسد از مریدان
 ذکر تافین می کرد اما در آن حای است اما ده بود از تلقین باز نماند و گفت
 این نمر حوان است ساد که طاقب شنود و در ساد و فریاد برآورد و نصیحا
 روزی اس فقیر در قدسوی شیخ المساجد الاولیاء رسید السادات سالان
 بریدی در میان می رفت سخن از مصوب افتاد شیخ درین تبارک که موس فقیر
 سدیدک رساند و معصومار گفت اگر چه در آن میان خرم و او شخصه شده اند اما
 ادب ساسان بجای می آورد و مرید فقیر ایجه ذکر داده بود در میان خود و
 سنتش نهر ارد و پیشندان که کبیده ایشان این فقیر است و الامر ساسان

را برای تلقین این فقیر را اذن میداد و هر چند طاقت می نمودیم قبولی نکرد و گفت
 که قبول کردن امر مرشد واجب است و بعد از وفات آن مصلی ایجاد بغیر از
 فقیر دیگر کسی نکرد و فرزندان را نیز اذن نداد که قوت آن نداشته برخلاف این
 زبانه قسا که چون پدر بگذرد بپسر شوای جهان می گردد و چنانچه پادشاه از
 پدر پسر می ماند محض دلالت است و ذکر نیز برخلاف این طایفه می توان بگوید
 تلقین نکرد زیرا که بهیچ در رسیدن جا بل پسر ناقص که بر میراث ششماه تلقین
 نمی کرد میکنند و پیش از هر جای آوردن آداب شایگان او را حریص و ذکر میکنند
 و او متوثر بر معاصی متعرق ز فرسه و حالت او را در تمام پراکنده می کنند
 و از آن خبر ندارند که در عوارف المعارف آورده است و بعد
 آنرا گویند که تا بابت سال که ایاک تبیین هیچ ذره گناه او را ننویسند و الا امری
 را شاید بعد از این چون یکی تلقین ذکر کند اول نیت دارد و هر کلمه در میان
 در یاراد و نهایی که فلان خطره ریاست و فلان صفا است و فلان تجلی است
 است و فلان شیطان است الحال چون فقیر معروف بسلسله مشیه است
 سخن چندی که از حضرت شیخ در رسیده است بیان خواهیم کرد اما بدان شرط که
 هیچ صادی بغیر از تلقین کامل در و خوضی نماید و الا گمراه گردد و نیز بدین شرط
 که این کلمات را بدست شخصی و بهیچ و بر عالمی که از احوال این حال ناواقف
 باشد نمیتوان داد و حضرت صاحب حفظ درین بیت خوش می فرماید بلیت بیانات
 در می صفاقت ز راز و هر بنایم بشرط آنکه تمامی بگو طبعان دل کو ریش زیر که
 ایشان درین مراتب چون طفل شیر خوار اند اول مرید را بفرمای تا سه روز
 روزه دارد و درین سه روز یک لک کلمه استغفر الله بگوید و بعد از آن غسل و یا
 وضوی جدید کرده و پیش آید اما بشرط این است که غسل کند بشرط دوم روی
 بقبله مرید را بپندازد یا مربع باید و زوال و بهتر است که مربع باشند و روی با
 چپ باشد و بگشتن سایه و ابهام بگیرد و دست چپ را بر دست راست نهی

بیان احوال و
 نیز بهیچ و

بدان ای که در این رتبه نشاند ما طس انهام دست زیبای بر طاهر انهام
 اند و در دماغ اکتان از عجب بر طاهر اکتان از عجب رتبه رتبه
 راه سیوم جبال را پوشیده دارد و این پوشیدنی پوشیدنی دل است از راه
 اند که دل را از حرص و هوا و کینه و حسد و حق و معص حالی دارد و سر چنان دارد که
 مرد را به عیت حرم باشد و یقین محض که این در کسیت که مرشد من و دست
 دست از اصحاب و اصحاب از رسول اند و در ده است و من متابع ایستایان میزنم
 که شرف ایستایان در صراط طی و وصال برسم که در هیچ احوال ایستایان بر کمال
 سر طحیم که لا رستایان حب آغاز و در کف رتبه نای اند تمام نمک و از این
 میروم و نفس کشیدن بر کرد و والا آغاز و نای اند از رستایان چپ رساند و دم را در
 حای کشد سر طحیم یکم در معنی و اراده دارد و حوالا مقصود الا اند الا اند
 الا اند سر طحیم یکم معلوم باد که حواس طاهی سرچ اند بهیچ بر کسیت برسد و
 اول اینکه دل را از گویای رمال احوال کشد که معیار اتم اند حری فرگیرد و در دل
 زمان بیارد و دوم اینکه اند دل را از خطره ماسوی اند و اندریت غیریت مد اسوار
 مارا ده و در کف معنی هم آن معنی که در کور بکار و تاح و در اسیر این معنی
 نسیم یکم دل را متناهی حاصل می شود اگر تخیل رحایت است بیرون او ان و کرا
 از دست بدد اگر ملک ملکوت حوالا هست و در معنی است از ان میسر گردد که ان نشد
 او اند که بدان سبب امتحان شده است از باب بادن در کما که ترک مدد اگر سلطان
 و بیاد نیست صورت مرشد را در دل گذارد تا جان دفع شود و در دستخ لودی گردد
 ما طس او جبر اند تر که بهیتم یکم در دست و در چار با چار حای آورده باشد خصوصاً
 خمس صلوة الیه تنی توان در حلی کرد که صافست دل و فحوصان نام و مسک در لک
 حدای حاصل می شود حضرت سبحان از امر بدی نو که در قیام و قعود و سعی و اقام
 در کوسه راحی حدای گاه حلی گاه صبی حوالا یک اصل در رسید سیدم که حلال
 مداد و می کعبت که بهیچ در دیر آورد و مادم یکی اینکه اگر درین حالت

بلغاء شریف حضرت شیخ مشرف می شدیم تا سیف برین میجوری میجویم دیگر آنکه حیف
از آن عمر رضی که بی ذکر و فکر گذرانیده ام چون شرایط ذکر و التفتی باشد که از غسل
که آن بختن برای تلقین بود اما بقیه شرایط را ذکر اگر در هیچ حال ترک نه بد و اگر آب بر
و وضو موجود نباشد تیمم کند و چون ذکر را خواهد بخرد و اول بفرماید یا ستر

کرت بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحق الفیوم و التوب

آیه و اسأله التوبة و سه کرت در و اما در و در اصد بار مکرر کند

بهتر باشد و یک بار یا جلیل من کل جلیل و یا عنین من کل

عزیز و یا قدیم من کل قدیم خلاصه من النار و سه کرت کلمه

طیبه بعد از آن بطریق مذکور لا اله الا الله یا مؤمنان اصل هر چنان می باشد

تا مرید او را ببیند و ذکر آغاز و بعد از آن مرید چنان می باشد و آغاز کند تا طریق

را داشته باشد و چون ذکر خواهد که ذکر این کلمات مذکور را مکرر کند و اگر بعد

از خمس صلوة ذکر میکند باید که بعد پنج گنج ذکر که جلی آغاز پنج گنج را چنان بکند اول

می و سه کرت سبحان الله و سی سه بار الحمد صدوسی و سه بار الله اکبر سی و سه

بار استغفر الله بعد از آن لا اله الا الله را آغاز و بعد از آن ای فرزند که آنچه بعضی

عالمان ظاهری گویند که درین نفی کدام الله مقصود دارید اگر نفی الله باطل دارید

کذب لازم آید لایم موجود و اگر نفی الله مطلق دارید کفر لازم آید لان خالق الحق

موجود و اگر نفی الله حق دارید استثناء الشی من نفس لازم آید جواب آنکه اگر نفی الله

حق داریم استثناء الشی من نفس لازم نمی آید زیرا که این نفی جنس است چنانکه گویند که

نیست در سرائی جنس انسان مگر زید و شافعی نیز لازم نمی شود زیرا که اول بودن

زید در آن دیدیم بعد از آن چون غیر او هیچ احدی نبود و جنس را نفی فرمودیم

باز او را موخر آن آوردیم تا فایده حصر دهد و در نفی الله مطلق کفر جنس است

و این خود منظر است و اگر نفی الله باطل کند نیز کذب لازم نه آید زیرا که

ایشان مستحق عبودیت نیستند و در مملکت او تصرف ندارند

پس گویند که مشاهدات و نظریات و تحقیقات و ادوات و اسباب و اسباب و اسباب و اسباب
 که هر اوجیل کنی خود آن نیست که او نیست هر چه نیست پس او نیست که نیست
 که آن نیست پس چون وجود و سوا و او باطل بلکه معدوم است و وجود او باطل است
 موجود باشد و بر آنکه وجود ایشان از وجود نیست **بسم الله تعالی** اما
الحق **الباطل** **المدعیه** یعنی میریم حقیقت را باطل پس می گوییم او را در حق
 که حقیقت موجود و سود باطلیت ما بود کرد پس نیست موجود مگر حق و اگر باطل
 گویند که اندر مطلق حق می گوییم بقول صوفیه هر کفر لازم می شود زیرا که تا اول
 دارد و در تقسیم فاسد آورده است **لا اله الا الله** اما احساس کلیه
والفقر **اسم** **یقع** **على** **كل** **معنى** **حق** **و** **باطل** **پس** **مقصود** **در** **کسر** **که** **و** **ان**
 اندر اجتماع دارد و سال حق و باطل پس مطلق بلکه او نفی می کند بلکه اندر
 انات یاد که هیچ احدی شرکت ندارد **و** **ایضا** **صوفیا** **گفته** **اند** **که** **کل**
ما **استعمل** **عنه** **الله** **هو** **المملک** **پس** **سجل** **بیر** **بندار** **تا** **ار** **اند** **حلا** **ص** **الی** **آ**
الله **فحص** **بالمعنى** **المحسوس** **لی** **یطلق** **على** **عباده** **اما** **اگر** **حواش** **حضور** **دی** **که** **موجود** **را**
ار **حلا** **ط** **المعنى** **المحسوس** **بحر** **حجرات** **دی** **گویند** **که** **ما** **نفی** **را** **ح** **کی** **براد** **داریم** **ملکه** **مسکون** **لا** **اله** **استحق**
بالعباده **الا** **اند** **بدر** **اکله** **لا** **کلمه** **یعنی** **است** **واله** **اسم** **معنی** **است** **یعنی** **مقی** **کرده** **سده** **و**
لا **صرف** **است** **است** **الاست** **است** **محدوف** **است** **و** **ان** **بر** **یک** **ا** **بل** **شرکت** **موجود** **است**
یعنی **نیست** **چنین** **مقصود** **حق** **کرد** **اینکه** **نام** **آن** **ذات** **است** **در** **معنی** **حسیر** **لام**
است **یعنی** **و** **معنی** **حرف** **لا** **یعنی** **است** **و** **هم** **آله** **معنی** **است** **و** **بانی** **گویند** **این**
کلمه **است** **و** **در** **ایات** **بیر** **شبه** **جبر** **است** **انات** **و** **سنت** **و** **بابت** **نقطه** **آله** **است** **و**
بابت **ذات** **باری** **تعالی** **است** **و** **بابت** **گویند** **این** **کلمه** **است** **و** **بر** **یک** **طایفه** **موجود**
الامعنی **عبر** **است** **یعنی** **نیست** **محسوس** **بجای** **عبر** **ای** **ار** **روی** **د** **اب** **وصفات** **حما**
مع **را** **ب** **لوح** **ما** **الله** **الا** **الله** **لصل** **تا** **و** **بر** **یک** **ا** **بل** **فرقت** **بسی**
موجود **است** **که** **اسم** **دو** **موجود** **بر** **یک** **ایشان** **کهر** **است** **و** **بابت** **و** **بر** **یک** **ایشان**

این کلام
 در حق است

مستثنی منه محبوبت زیر که نزدیک ایشان اثبات و محبوب کفر و شرک است که
 مع الله وقت که یسوع فیہ ملک مقرب و کاتبه هر سلسله شایسته حال است و نزدیک
 اهل معرفت غیبتی مطلوب است اثبات و مطلوب نزدیک ایشان شرک است
 یعنی لا اله معین لنا و لا اله معین لنا و لا اله معین لنا و لا اله مطلوب
 لنا ایا الغرض الذي علمه الله وهو الجامع لجميع الصفات الكامل المانحة عن
 النقصان والذوال الخالق للذات المكون للکائنات اما در باب بقیر میسر
 نافی و مثبت خود اوست حکما قال الله تعالى ما شهد الله انه لا اله الا هو ايضا قال
 الله تعالى انما الله واحد وكلمة الله ان الله تعالى هم شایده اوست هم شایده و نیز
 او خود بخود گفت من حیجاز ام بعده عیا و متابعت او نافی کرده اند ناشی بود
 و رسول اندیز هم شایده است هم شایده پس چون نافی و مثبت اوست در او ان که
 خود را نبی و در نفی خودی بی تکلیف کنی یا تجلی مقصود در رسد و توازن تو براید
 و خود بخود ذکر گوید حکما قال الله تعالى واحمد ربك حتى ياتيك اليقين یعنی فاذا ذكر
 ربك حتى ياتيك الموت حکما قال عليه السلام موق قبل ان تموت انا موت
 حکمی میری و از میان برای و او را با و بگماری حکما قال عليه السلام في حق الصالحين
 من اراد ان ينظر الى الميت في وجهه الا ان يخلو بنظر الى ابن تحفة زیر که او از
 خود رفته بود و بدوست پیوسته **الغرض** چون ذکر در گفتن لا اله الا الله را باید خود
 باستد و سه گشت کلمه طیبیه تمام کند باز پیوسته بدان الا الله آغاز و تا آنکه استقامت
 داشته باشد در نفی و اثبات اراده دل اگر دانا باین احوال باشد لا سوجو الا الله
 دارد و در اینجا اگر فهم نداشته باشد اراده است المقصود دارد و الا خود را در پیش تنگ
 اثبات ندارد و پس اید انت الموجود و ادر بعد متصل عین شوق بکلمه الله را زبان
 راند بدان ای فسر نه عید که الله از گویند که از خود وجود کنند و آن محور قابل شایده
 و ايضا کار ساز از گویند شی چون اسم الله ذاتیست که الوهیت دارد و جمله کما وصفنا
 و اثبات ایشان خفا که این تاثیرات در ظلمی ایا و عدم تنگم بود و بعد پیوسته و رآه نافی

او فظهور منظر شد پس سالک را نشان است که ما در پست و قصر است و خود را با
 خود بدو و یوید تا مگر طره العین بهمان برکت این اسم بدان ظلمت آمد و عدم نمود
 و سدها گیس طر محو قاف از یک اصل است بلکه نیست اختلاف کرد و احد محمد را در
 اس الهادی است رسید و الضا معقول است که طالت از دستش بود و در
 حاره نیست و چون آمد را بد گشت بر بر راهوش در آن مدینه و چون را گفتن
 این اسم را ما بد چند گشت که تواند این را انکار کرد جل جلاله و علم هو الله و صل
 و تقدست اسماء و عظم شأنه و لا اله الا هو و در نو این لفظ گفته اند قال علیه
 السلام من سمع اسماء الله تعالى فقال جل جلاله حق الله و توبه

الکون و لایة تمامه ما قال تسبیح تسبیح الله علیه و بنی العباد اسمعوا حید
 فکل حد قتل سبعة هذا الذی یبایع این معلوم باد که ذکر علی را در هر حال
 کرده باشد و چون را علی فارغ شود یا پس اعجاز کند که کسی را بهوش و در کند
 نیر اگر علی بران تاثیر است تاثیر او در دل بیافته که دل سخی آرام گیرد و حایه لا اله
 را اخص متخرج بیرون کند و الا آمد را در درون در آرد و نفس را بر هم جان
 خود باند و ای که تر و زبند و در آرد و در ساله شج سالاریده قدس سره و دیده ام که
 اگر مردی هر سال مستقل قبله نهفته باد کرد و فکر باشد اما یکبار تر نشد خطا کرد
 یعنی لا اله الا الله را در درون کرد و الا آمد را بیرون کشد آن عبادت او تمام بقیامسور
 کرد و بعضی متجه اطنی از آن بیاید بکرحد عبادت کند و صویان گفته اند که العباد
 اختلاف العبادات گاهی در نفس اسم انکار دارد و در بیرون سدر و در آن
 و گاهی این اسم را حسن و یک نفس کند که آفرانجامد اگر گویند و هر چند که تواند
 کند تا آنکه حوائج تمام و خود او در گیرد و در تحت نام گفته باشد تا آنکه خود در سک
 آوار در جاری می شود و از اطرف دیگر بار بگذارد و گاهی چون آواز او را بشنم
 که سر بگردانم و گاهی نامد آوار کیوتر و گاهی با صد آواز گویان
 را در بیشتر در کیت نفس مستعد ماری کعب دیگر و در چهار صلی که آن تر

است و در اکثر سلسله‌ها باید که بشر ایضا مذکور به مریخ مستند لارا از النوی
 آغاز و نای الیه بکتف است برساند و از اینجا لا آغاز و بجای النوی است
 فرود و همان الارا باز بالا کشد تا بر امر بشیند و از کتف است الیه آغاز و
 برابر پستان چپ است و نای او را بر النوی چپ تمام کند باز لا آغاز و بطریق مذکور
 مرتفعی بر چند که تواند کند چون لا از النوی چپ آغاز و تا کتف است نفی
 نفس شیطان اراده دارد و چون الارا بر النوی راست فرود و نفی ماسوی
 الیه و خطوط هر دو جهانی کند و چون الیه آغاز و ثبوت سازد اما هنوز
 بر اشایان این است که اراده دارد که ذات ماسوی الیه از وجود واجب است و
 معلوم باد که اسماء الیه اگر کسی بزبان عربی استعمال کند چنانکه مشایخان
 کرده اند نتیجه باید و اگر معنی آن اسماء بر زبان سائے دیگر که مشایخان مقرر
 کرده اند استعمال کنند نیز نتیجه باید چنانچه ذکر کردیم چند از الفاظ شیخ بدین
 فقیر رسیده بلفظ مینوی بیان خواهد کرد باید که گاهی در پاس انفس این سخا
 دار دانی نمی و اگر بوقت سحر نظر بجانب آسمان کند و فرود آمد و دیدن
 بیست و ده هزار بار این را تکرار کند کشف دست دهد و اگر بطریق چهار
 ضربی کند باید که از زانو به چپ تا کتف راست اهی می تمام کند
 و از کتف تا زانو به راست باز تا سر بالا کردن کلمه اهی می تمام
 کند و از کتف راست تا پستان چپ اهی می تمام کند باید که در خفی
 کرده باشد و این اثبات در اثبات است باید که قسم در معنی او در
 باشد و معلوم باد که این کلمات سه اند و چهار ضرب از هر جا
 اندام نامند و کتف و دوزانو چنانکه از النوی چپ بکتف میرساند و از
 زانو به راست میرساند باز بالا بطرف کتف راست می کشد و از آن به
 پستان چپ میرساند تا باز زانو چپ میرساند و اگر این اسماء مستند
 را بجلی ذکر کند باید که چند کثرت اهی و چند کثرت اهی اهی اهی و

کرت ای پی و جد کرب توی پی و جد کرت تو تو و جد کرت پی تو تو ای پی
 را نکر اگر کید پر جید است طاعت و شسته نامد بد اگر کلمه گفته اند که حق تعالی را شسته
 برار نام است برار نام و سکاں مداسد و برار نام به امیا تو و پی ای کلمه
 امیا ماضی حق تعالی را می نامد مد بیشتر از برار نام مود بعضی اند که بعضی
 بسیار مد است چنانکه بعضی صد و دو صد و بعضی صد و بعضی چهل
 و علی صد العباس و شسته صد نام او در قورب مرون لود و سه صد و چهل
 مرون لود و شسته صد در رور مرون لود و لود و بر نام در قرقان مارل شده
 اند و یک نام غایب است که آنرا اسم اعظم خوانند گلی حق تعالی او را شخصی مگر
 عباد پس امر بهتریم همه اسما اسم الله است زیرا که او عمر و اوقات مرسانده
 است که اسم اعظم در حب اوست بلکه بعضی گفته اند خود اوست و بعضی
 گفته اند که اسم یا حی یا قیوم است اما روایت صحیح مدرب امام الوحید است
 که اسم اعظم در حب اسم الله است زیرا که او تمام دیگر اگر یک حرف
 حواء مد نام حواء موحی کرده بود معنی او معنی یابد و تسبیح حق بدان باشد چنانکه
 قدوس اگر قاتل را حذف کند دوس اسمیه را سایید و اگر یس را حذف کند قدوس
 است را سایید و علی به القیاس رحمن و رحیم و ملک و غفور و قهار و جبار که خود
 یک حرف این حذف شود اسمیه را سایید تا اسم الله ماند و در یک حرف
 است چونکه عبارت از تحت دارد و چون موحداں اصافت کل شیء الاله
 الا وجهه مد و کرده و بهوت بدان متصل گردید بهوت که عبارت از و خدا
 است و چون اسم ملک السموات و الارض که همه سیاه مرید را دیدند لام
 تملک در اولی در آید و بدو او را حذف کردند که مد و چون لام مائله
 مد و متصل گردید مد مد که عبارت از وحدت است و چون الف تعریف
 در آورند اسم مد و بر کاه الف حذف شود مد مد اسمیت را سایید و اگر لام
 مائل را حذف کنی که میر اسمیت را سایید و اگر لام علیه را بر حذف کنی پس

۵۰۰ نیز اسمیت را شاید باید که مریح یا دوزخ الوه پیشیند و او از راه رین جلی بجای
 بست کند از ایشان آغاز و بجانب پستان چپ فرو برد و از او همین دارد که
 ذاببت بحر از وجود خداست یعنی چنانکه در ذات بحت در طلاله حلال
 و بحال مستغرق بودند الحال این گوشت از ضرب این بد بیرون نرفته است
 مگر اینکه نام ممکن بد و داده شده است و از سلسله فرو و سینه تیر این ذکر
 و فکر باین فقر رسیده است که خروج و دخول نفس اسبی بحت که مقرر شد
 بکاهد ارد و گفته اند که اسم اعظم است زیرا که در خروج و دخول نفس حیات
 خارج و داخل نمی شود اما چون ایشان از و خبر ندارند فائده نمیدهد و نیز درین
 اسرار باری تعالی اهل صفای شسته و نیز روان شطاریه و اهل ذوق کبر و اهل
 شوق سهروردی استراک دارند منقول است از نظام الدین اولیاء علی
 هر که این با فیم در معنی پنج بار بگوید بعد از سجده و خواب نیاید و اگر پانزده بار
 بگوید تمام شب خواب نیاید او را و ایضا مشایخان کبار گفته اند هر که این
 اسم را نداند مشایخی را نشاید و دم از طالبی نرند منقول است که ابو الحسن
 قدس بسبب خدمت مادر از طلب علم محروم مانده بود و جزا در دیگر او در
 طلب علم رفته بود روزی در میانان نهیم گشتی میکرد تا نفقه مادر از آن پیدا
 بکنید دید که سفید ریش در آن در نو اخی در زرد رخت نشسته است در پیش آف
 نشد آن سفید ریش گفت که جبر او علم سعی نمیکنی و افقه خدمت باز نمود گفت
 عتقل کرده بیا تا ترا چیزی آموزم فیم در معنی این بدار تا جگونه بی بری و بروز
 در زیر این درخت چمن پیش ای امام حسن تا سه روز معنی طافا نهری میداشت
 و در روز چهارم چون پیش آمد گفت که دیشم ایکنه ذات نامتناهی آواز
 گوش و از بصارت چشم و از ناظره نظر و از تکلم لسان و از بویای
 و از حیات نفس و از اخذ غذا و از حرکت زحل و از تغییر دل بمن نزدیک تر است
 و در معیت این بار از نظر بر دوشم دیدم مگر او را گفت ای فرزند مبراد

و اتحادی قیسی کفوله **تقا** و هو معکم ایما گفته بداند ای هو متان گدا و با حاطت
علم و قدرت باشد اما است هر جا که هستید و درین لطیفه که صفات اوقات امتیاز
ندارد که یکی را زبر بیان نیست و اگر بیان کند بجز ضلالت بضاعت ندارد و در مثل
روح انسانی که جسم لطیف است فهم باید کرد که جسم لطیفه با جسم کثیفه که قالب است داخل
و خارج و اتصال و انفصال مقسوم نمی شود و اگر عضو یکی از اعضاء انسان بریده
میشود اگر چه دره از ذرات قالب نیست که روح بذات بدن نیست اما به بدن
عضو بریده نشود و تغییر و تبدیل نیابد پس چه جایی آنکه ذات باری تعالی که
لطیف لا لطف است و شیوات نه اتصال و نه انفصال دارد و کسی در میان
آرد و مشارکت بدان کند و صبارت از ان گویند و در اینجا هر گنگی نشاید الا
مگر ای باشد بعیت زبان بریده بگنجی نشسته هم بگم + به از کسی که نباشد در نظر
اندر حکم + شاید که باری تعالی همه باشد و این دقیقه را جز اسیموان دریا
و حدت کسی نداند و از این خرد و بی خود چیز بسیار سختی بلکه ضلالت
دارد که آن محجوب است و این محبوب فهم من مفهمه چهارم او را زیر کتب
بسم ن ریخ ظاب و ح ق ق بتریع باقی باقی نور و رؤف حقویر طاهر باطن
و د و وحی قیوم قدوس باید که نزول و عروج فهم دارد و مدبهن معنی دارد
یعنی اگر این مقدمات اربعه را بنیامه با وزن کامل یاد دارد اسم ذات
در سوش آرد همه را و چون عروج کند از اسم اخیر چون
قدوس بگردد و نامت نام نفس همه را تا ستیع برساند بعد ازین چون
قلب بگذرد نفس گرفت و اگر باید که چار تا چار با من انفاس کرده باشد
حتی که در تلاوت و تسبیح و دعا هوش را نماند **منقول است**
که چون مرتضی علی رض یک پاسی بر کاتب می نهاد و تا پای دیگر بر
رکاب رسانید کن تمام کلام امد را میخواند و آن هوش بود و تلاوت و در تسلسله
چشمه آفت که در نهاد و در تحت هر کلمه که باشد اسم ذات و در سوش آرد

در این کتاب
در بیان
در بیان

و در مثل در تحت هر کلمه ای می نویسد آن درستی که اگر از خواب می آید و می رود
نموده بر آن دست کعبه سود و بگذارد و توحید را بداند و در پهلوی و دست دیای و
انگشت نامد که انگشت را بطریق تنجیات گردانیده ماسد و یا جبر را که از خواب
و جبر برای تنجیات گرفته باشد اگر صبح بخوابد یک دست بکشد و اندک عذاب
گردد و او را و ده اندک چون کسی خوشتر حاساک را دست بکشد و ناپسند
میکرد و ماسک میره ماری کند اسب بر تنجیات شیطان است از آن دور نماید و بگوید
و ایضا در چین اکل و تیرب از ذکر عاقل باشد جاسم در بر برای هر موضع
اسم الواحد را در پیش آورد و چهار جبر را بر خود واجب گرداند و از لوازم
جستی است که جستی بدان امر کرده است اول خلوت در انجمن دوم نظر در قدم پیروم
چشم در دم چهارم سفر در وطن و خلوت در انجمن آن ماسد که ظاهر صورت او بخاک
باشد و باطن او سخن که هیچ احدی از احوال او خبر ندارد و کمالا و لیا و احیاء
اولیاء حول و اگر از خواب می آید دست و ده میدکد اسم مقصود و بچنان نفس حاسی
است پس این به کام و اگر راستاید و محصور می آید باید که در چین حواس
او در رفته بود چون و اگر را و سوسه بداند و باید که این کار را بجا آورد و اگر تا
محصور حاصل شود حواه به تیم حواه بر و صو و بختش حمال کند و بقیه ان آید
احد کعبه لوحه الکرمیه الدای الدای الله الله انت الدای و بحیره بدو
حواه در پیام حواه در قعود حواه در اصطلاح حواه در مستی حواه در رکوع حواره
که رد و گذشته باشد اما روی ماطی بخت واحد دارد و معارف تخریم هر چه اندازد
کلام الدیجی اند و در پیوستی ولی شهید در پیوستی سلام دهد و تخریم بر آید در پیوستی
طالع الیدها و این را نام و نام گویند و ایضا در رکعت مار قلند کند تا
که درین مار روی سلسله داشته باشد و دست او در صای جدا کند و تخریم بدو
در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص شش مار و رکوع و سجود و تا شاید دل بجای آید و
تسبیح بخواند و سلام دهد و این به پیوستی کند و ایضا چهار رکعت دیگر عارف نظر بر آن

بیان فضیلت
کلمه طیبه

بنحواذ ذکر فضیلت کلمه طیبه یاد آنکه در خبر صحیح وارد شد است که چون
بنده مؤمن شیخ را آغاز کردن می خواند در اول کلمه طیبه گوید بعد از تمام کلمه طیبه
گوید اگر ده هزار سال عمر داشته باشد در هر روز صد گناه از او درجود آید هیچ
نوشته نشود **ایضا آورده اند** که هر که هفت کلمه طیبه در تمام عمر خود بخواند
بعد از آن دو فقر معاصی او از دست فرشتگان افتد و نویسد زیر آنکه هیچ گناه
تا این هفت کلمه نگذرد و برابر شود و در ترازو ثقیل باشد و کس نکند که من این
گویم و گناه بکنم تا نوشته نشود زیرا که در مشرق المشارق آورده است که گناه کردن
راه کفر است پس کسی که گناه کس در کفر می افتد پس شاید که بعد از خواندن هفت
کلمه بسبب گناه در کفر افتد و آن کلمه او را فائده ندهد و بسبب کفر تمام اعمال
او حیط می شود و كما قال الله تعالی و من یكفر یا کایمان فقد حبط عمله و هو
عقاید آورده است که فردای قیامت نود و نه نوشته گناه بمقدار
بد البصر یازده در یک پله ترازو و نه بنده میخیزد از جانب دیگر بمقدار یکشت
کاغذی بیازده و بر آن کلمه نوشته باشد و در یک دیگر بنده آن گنا بر آن چهل سجده
بالا کند و **ایضا منقول است** که چون شخصی وفات می شد عبدالله ابن عمر
اهل و عیال او را می فرمودند تا یک کلمه طیبه بار و اح او بخواند اگر چه مستحق نماز
باشد آمرزیده شود و **ایضا** در سواشی خوانده ام که هر که کلمه طیبه را بخواند و بگوید یا
نیز آن گنا مان گیره او آمرزیده شود یعنی لا اله الا الله گوید **منقول است**
که روزی در حضور رسالت شاه کواه کو اسبه داد اما بکذب می داد و حضرت
فرمود که کلمه بنویس آن شخص نیایم بد کشید خبر تل علی السلام نازل شد
و گفت این شخص کذب است قبول نیست اما بنیاب این بد این گنا مان او
با چهار هزار دیگر آمرزیده شد و **ایضا آورده اند** که شخصی فاجره عاصی
بود روزی که عرفات برگرد و هفت شک را در گرفت و بر هر سنگ یکبار کلمه گفت
بعد از وفات حکم بارے تعالی شد که او را بد و نوح بر نود و نوح را هفت دروا

است هر دو دانه که می پیدایش این سنگ در دانه رامی پوشیده که من گواه توام
 سخا هم باید بعد از آن در بهشت مردان من باید هر مومن متقی را که بزرگ
 بر کوه و بلند بے دهر سنگ و ساب کلمه طبعه را تا وار عید گویند تا گواه انان
 او شود و در خلاصه الملوک آورده است که از آن بار کبر حق
 تعالی آسمان در میس با آفرید در بسته میدا کرد و در دوزخ بود که کلمه بگویند آن قدر
 لا اله الا الله کسیده است آن مقام مسودتا آنکه قامت قائم شود و کلمه طبع
 بسیار گفتن نشان حصول است و معنی بطور در قدم است که در کل اعمال
 و اقوال از سر بهیت دره نجا و زنده نماید و اگر قدم بکبر القاف گوئی پس جان
 که بهشتی است خارج مودوده در که قدم و انداز خود امتیاز سے دارد و الصنا
 چنانچه در اصل بر ایجاد خود قدرت می باشد احوال بر حرکت و سکونت و بکار قدرت
 ندارد و کسیر اند ای عزیز نوری او کی همه بعد در بعد است و آنچه تویی توانایی
 او کی هر قرب بهت یعنی اول قدم بر خود و ماسوی المدعی انکار و بمقتود سے
 کقول الله علیه الرحمة طبع قدم نماید در طریقت دم که اصلی ندارد
 دم لے قدم و متنی هم در دم است که حضرت سید علی مدائے قدس
 سر می فرماید که واجب نما لے نکال عظمت خود در مدد بزرگ تر است
 از نفس و بدن از حطره او مدیده از میانی او و کموش از شوق و دریا
 از گویا سے او بی محول کل حال و منین کل اقوال او است بلکه خود او است
 بلکه از حین حاضر و ماضی و مآب نرم نماید و انتب یعنی سرم از آنکه این حسن ظاهر
 را حکوم در امتوش کسد و ابر دم اسم شریف او را بیرون کشد و منی علوب در
 انجس آست که منته سے را تائیاں است که سر او اندر بر اعد و سکر بر هر اسم
 مقصود را از دست مدد و دل را از حق حالی ندارد و منستی را تائیاں است
 که ماسو سے اعد با بود مطلق داند پس جوی چنان و است گویا که خلق
 را مصلح کرد و در عین خلق خلوتش بحق دست و او بر آنکه دست

که نیست مگر محل این خلق مگر او مدعی سفر در وطن نیست که بجانب منزل اصلی خود
 رجوع کند و وطن اصلی هر ظاهر امور تخت است زیرا که اندان پنج اصدی از مومن
 و کافر و اخلاصی نیست پس غرض است آن کند چنانکه پیغمبر فرموده است علیه
 السلام عجب دارم از چند نفر اول از طالب دنیا که مرکب در طلب اوست و او غافل
 از دو عالم طالب تصور که منزل او قبر است و او از غافل کسیوم خنده قهقهه کند
 که مفسوز از حساب گاه نگذشته است چهارم شخصی که در اکثر احوال و اقوال و افعال
 او خلاف شرع واقع می شود و او نیز ندانند از آن که اما کاتبین میخ و زره نمانده که در
 مکتوب آرد ای قمر زنده کسیکه در سفر و در همیشه در غم این باشد که بدن و مال
 بخود را از زردان نگاه دارد و دست و پای را از رجش و کوفت راه نگاه دارد
 و این مردمان غافل که بخروج و دخول هر نفس سفر ایشان است پس ایشان چگونه
 غافل باشند و نزدیک بعضی صوفیان و طین اصنی و جد است و سعی بجانب
 آن و وطن فرض عین است و آن حاصل نشود مگر به بیرون آمدن توازن میان فرزند
 آمدن بخاری زبان گفتن است بلکه خبره الهی است که مسالک را از آن خبر نباشد و
 آن هزار در هزار یک شخصی را حاصل شود و حاضر باش تا در محلول و اتحاد و شفقتی
 که بعد از آن خود و مقید اند بقید اقل و مشرب و جماع و سخن از وصال گویند و روزی
 بر کتبی گذر می افتاد و شنودم که پیروزه بادشاه آن ولایت در آن کتبه دفن گردیده
 چون بر ایوان آن کتبه نگاه کردم دیدم که این نوشته بود قطعه که کورده ای کور
 پیش این عالم بر قفسه و پر شوریه بین و شایان جهان و سرداران عالم راه در
 نریز بین خود و بین موریه بین و این احوال خاصه ذوق این درویشی است که درین
 و تانفس دیگر بغایت ندارد و امد علم بالصواب **باب سوم در سیر سلوک**
 قال الله تعالی الذین جاهدوا فینا لنهتدینهم سبیلنا اما جاهدی باید که بتجارت
 نبرد و کوفت باشد نه بطریق ملحدان که لهو یعنی را چند دانند چنانکه حضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در اکثر اوقات مهارت در گرفتن انداختی

بجانب
 اصلی

بجانب
 اصلی

و گفتی یارب منی استی مرقول او آیه سوره است من منی الموت ان کتو صید
 یعنی چون حجاب میں العدد و الیہ حیات سده است پس با کمال را بر دم
 تناسی مرک می باشد زیرا که رفع این حجاب ایشان هم مطلوب حاصل می شود
 حکما قال علیه الصلوٰه والسلام ان من یصل الحبل الی الحبل یصل الی الخیر
 مرک صورتی حاصل می شود پس ایشان در طلب مرک معنوی سعی مینمایند مگر
 سمد را ان احوال بر ایشان روشن گردد و کقول الشاعر قرو و قد انکه بهت عدد و یا
 ماحدای و یا لیت که امر و بود و رقیامت بدان ای فردی که در مرک معنوی
 سطرهای عظیم است عمود بر آن توان کرد مگر بهیچیک مرتد کامل و عرض مقصود
 او حرام نقلی باشد زیرا که اگر مقصود او طلب کشف و کرامت باشد همان
 کماں فاسد و راه گمراه سازد و مطلق شیطان گردد و روزی در حدیث
 شیخ شسته بودم سرار مراقبه را آورد و گفت که بعضی کس را در بر دم مخصوص
 بار مراقبه شد و چه کنم تا در حقیقت سیران او ملکوت را به هم در حال سیران کرد
 و اعراض نمود که در دیده هیچ نیست و این حاصل میشود مگر بهیچ و وجود و معنی وجود
 حاصل نشود مگر بهیچ سیران این چهار سیر یعنی بهیچ قدم دارد و بهیچ المراد
 و این همه سحر الهی دارد اگر چه در سیران که او را از خود باسوی الله می رود و قتل المراد
 و اگر در سادست دارد و در حالت بیع الله دست دهد و او را حال مشاهده
 حاصل شود که در نظر و مثال بیاید چنانکه عوام الناس او را بهیچ مشاهده می
 آورند و قرار این باشد و قمرش روضه بهیچت کرد و روی بیان سیر
 احوال سیران الله را که صوفیان گفته اند هر چه در سده آبی سده آبی پس
 هر چه سوی و غیره و چون گمان و شک و نقص نام دارد و این را بهیچ شوق
 حال الله تو می شود و الا حقیقت او بهیچ ساخته مانده و قدم اول بر سر
 بهیچ سوره بهیچ که آن را بعضی نامند که در این احوال بهیچ مرصیات و بهیچ آید
 بهیچت قدم شریعت در باقیست و ذکر و فکر و تلقین آریایا بال کن تا سالی

و استقامت را بنایان باشی و چون درین قدم مستقیم آمدی نفس شیطان
اطوارات مکرره و طورهای نفس تو پیش آید و چون نقطه‌های باران و
سیلاب و سیراب و گرد و غبار و چون گرداننده و زتابستان ناگهان دران
میان رنگهای زشت گوناگون پیدا شود که گلی ده هزار برده نفس شیطان
اندر تو پیش آید گاهی رنگهای بد و گاهی باغها گوناگون و دختران و جوانان
و خوشبها و لطیف بلکه غرور و عرش و کرسی و آن حقیقت عرش و کرسی
نباشد دران زمان اگر چیزی نامرضی و کاسه از تو در وجود آید عرش و کرسی
شیطانی بتو روی نماید بذا آن شخص غلط است پس باید که صورت مرشد
در قلب بگردان تا آن که درت و تجلیات شیطان بهین محبت او مضمحل شوند
و قدم دوم بهین اطوارات مذکورین باید بنهاد یعنی بریدن تجلیات شیطان
عزیز نشود تا کمره گردد و پس منفی درین قدمین بر مراد می‌ماسوی اندک چون
مراد نفس شیطان بتو پیش آید از ان در گذر و بیخ و دوسره لا اله الا الله
سوی اندک قطع کن یعنی نفی نامرضیات و اثبات مرضیات باید کرد زیرا که هر
نامرضی است ماسوی اندک پس دوم سیرالی اندک قبله بود و گونه است
صورتی و حقیقی قبله صورتی اندک مولود شریف ذات پاک حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و سلم بدان است و قبله حقیقی اندک ایجاد و آغاز است محمد
مصطفی از ان است که امر حقیقت محمدی گویند لعل الصوفیه هو قبله الاله
و لکن یخبر یعنی از ان روی که واجب تعالی اظهار ربوبیت بکسب شرافت او کرد
که لولا که بساختن بالا فلک قبله واجب شد و از ان روی که کلی ماسوکی
وجود حقیقی از طفیل او یافتند پس قبله موجود شد پس سبک است بنایان این است
که اول بر خدمت قبله صوری بطریق شرفعت و متابعت مستقیم آید بعد از ان
طلب قبله حقیقی بر داند تا مقصود برسد و قبله مقصود اگر موجه سراسر
بیای خود رود و برسد آنکه خود را در بر کبوتر ترزرو که مرشد کامل باشد خدمت کند

میان سیر

کقول السبحه قطعہ تویدیں دعائیں عمل کی وسیع : تو مابین حکم و محاسبہ
 پس گزراں حالی و پس ہر دلی : ہاں سکر و حال مدین دل کے تری : و دریا
 مقام سالک و انواع معیایات حوں ملک ملکوت و نور و مار و انواع الہام
 روی کاہد و حوں سالک مرشد کامل و کستہ باشند ہمیں ہمسایہ غرض بیاید و
 مدس اطوار اس قدم بہد و بر آگاہی ہمہ ما نصحت : از طرف و احتیاج اگر دیک
 مقام یاد سالکی را شاید و او ار کہ اماں ماسد ملک گمراہ گرد و این قدم سیو نمود
 و ماسد کہ در بر حصہ و ماسد ہر ماہ و یاد در سال استحدید توید در نظر مرشد کمد و اما ار
 مرشد طریک کہ مرشد اور اند و ر الویہ باشد و سہ کر بکر اگر کمد استعصار و ر و اید

استحضر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم والقدوس والملك الوهاب
 مسمی اول مرشد کلمہ گوید و مرید کلمہ متانت کمد و مرید گوید توید کردم ار حله
 مخلوقات و کمرو ذات و مامریات سرپیہ قولاً و فعلاً حاضر و ناظر اسرار و علانیہ
 تیکلا و تہذات : کردم و سلمان ستم اریہا و مادم ایہا را کہ بعد این در وجود
 میں بیاید و مول کردم اختر قبول کردہ است محمد رسول اللہ و سیر ارم ار اچہ مرا
 است محمد رسول اللہ بعدہ مرشد گوید کہ عہد کردی : سیر این فقر گوید عہد کردم
 و قسمل کردم موجود را و سیر این ماضی را تا عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 ار نور کزں سہ کرت کلمہ بخند بگویند **منقول است** کہ در رک المیسر
 کعت یا رسول اللہ میں امت ترا بعد از توہ ما جو اہم در معصیت : احتیاج پس حضرت
 رسالت ماہ و مود ہر کہ بعد از توہ منقل سہ کرت بخند گوید بعد از ان زکر
 شیطان مدوہ سوہ بکنند بعدہ مرشد دست اور اور دست خود کا و در حق او و
 کمد و بگوید کہ با الہی سبح اعصا و اور ار گناہ صغیر و کبیر و طاعتی و ماطی و
 و سوا اس سچا نے نکاہد اید و یکبار تا تہ جواتہ مرویدہ و اگر ستورہ ماسد
 کہ کا سہ بر آند را در سال آرد مرشد اگست حضرت راں آب بہد بمسورہ میر بہد
 شتر طیکہ دست اریزہ مکت و تہ بخش در ان پردہ باشند و اگر راں بسیار کہ

شاید که زن صاحبه انگشت را در آن آب بند و دیگران در آن بوده بجا و دوازده
 تا بیعت کند و از حدیث آمده است که هر حوال فرمود علی السلام هر که دست
 زن بگناید در دست گیرد و فرماید قیامت آید و صدقه انگشت و وزخ بر
 گفت او بر نیزه تا از آن گری فرستد انگشت بچونند حضرت مرصتی رضی الله عنہ از رسول در
 خوانست که اگر زن صاحبه توبه کردن بخواهد چندی باید کرد و حضرت رسالت بطریق
 مذکور خواب فرمود پس چهارده خانه واده را روشن اینست و سر که دست
 گیرست و پائے گیرست بعبوات دهد بد آنکه اوصال مضل و هواخواه نفس
 مشهورت برست بهت بعد از آن دو رکعت نماز توبه بفرماید و در هر
 رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار **العرض** چون ترکیب نفس از هر نماز
 مرضیات حاصل شود پس بحسب بر سر و آفتوای او تمام وجود او حبه
 زار کرده و نذار که آفتاب درین چشما می تابد بلکه چند آفتاب بار
 نافته می بیند در عین مراقبه نه در ظاهر زیرا که اگر بین ظاهر ملک و ملکوت
 و اطوار است سعه دیده شود آن او نام بود و در عین مراقبه عین الیقین باشد
 پس این هنگام تمام ممکنات در نظر سالک چون برق در جنبش آید
 و بدارد که هر چیز در جنبش است ناگهان درین میان اطوار کمبود در رسته
 و تمام وجود او در گیر و بعد از آن تمام کلیات را یک نور کمبود بیند
 و آن موضع بقیام و مقود و منشی و رکوب خود را فراموش کند و نداند
 که من در کجا ام زیرا که تمام عالم در نظر او بجز کمبودی چیز دیگر نباشد
 مگر این که داند که من باین حالت درویشان رسیده ام و بآن لذت بسیار
 مفرح شود و این را اطوار نفس گویند و علم لدن حاصل شود یعنی هر مسئله
 شرعی که بر علل آن زمانه مشکلی افتد او میتواند حل کردن و بدقیقه احوال
 مشایخ و صوفیایان بخیر را تواند فهمید و این تقدم چهارم بود یعنی برین اطوار
 نیز قدم نهد و بگذرد و در طلب از وایا و مراتب بود و غیره و فرقی نیست

کہ جس جبری کردم و جبر کے یافتہ رہیر کہ اس اطوارات مستعدہ سے
 حجاب ارواح ثنائی اند و درں عرہ و فریختہ نمود، این را
 مقصود بدانند کہ گمراہ گردوزیر کہ مقصود نیست مگر استہلاک معنای
 مدہ و دروات معیود کہ حرا و مدہ مداند و نہ تواند و نہ مگرد و
 سالکی را سہایان ماسد و معلوم باد کہ ہر اطوار مدہ ہزار ہزار
 والوای می تواند و مرید سیم کامل و کشتہ ناست کہ در پیچ کدام ماطور
 شیطانی و اوئے معالطہ بخورد و الا اس وقت ماست کہ گمراہ گرد
 و چون نفس را مالوای ریاضات مرکی کردے ساید کہ در طلب
 تصفیہ قلب ماست بدانکہ نہایت ترکیب نفس اس است کہ در اوں ہر
 و متبادہ کل خلوط خود را چون ماکولات و مسروقات و راموش کند
 و اگر گدازگاہ و قرار گاہ شیطاں سجات یابد و تصفیہ قلب سر اماں
 حاصل نہ شود رہیر کہ قلب المومن عرش اندای عرش و گرامد دل ہر
 سب است در مفسد نفس و شیطان مدعی کہ اب صاحب تخت یاس
 را در زمین نفس استوار نہادہ و دست نہ سخت در آویختہ و انواع
 کہ در اب و روی اندازد جہ ہر و فی کہ مایس را بہت مدی ہو مدلالہ کہ
 خار و ب دل است از زمین مرد اینی حراں سکون نخواہد ماند و در رو
 خواہد افتاد نفس تصفیہ قلب حاصل ہو دلس اس ہکام مالحص ہر
 معرفت اند ہیا ماست و قلب تحت الا اند خاصہ گرد و جبرے ہیکر در
 آرام نگرد معلوم باد کہ سرے دل را بہت مقصودہ است و بر عہ
 مالوای معاصی ملواید کہ سالک سبع مذمومات را نہ میں بہت مرشد و بہت
 مذہبات دل گرد و رود و انواع اطوار لفظی مذکور متباد اول تفیق رنگ
 کہ دہ ہزار مردہ تعلق بدن و اند و مدہ سرخ مالحص معانی لطیف نامست
 کہ سالک را چیدان شوق و محبت بد استود کہ در فقر میاید و دریں اطوار

و ملکوت کشف و کرامت حاصل شود و او را ده اند که روزی رسول الله صلی الله علیه و آله
در بیان صفت بهشت بود و یاران بر رسیدند که یا رسول الله چه نیکی تو تقریر کردی
مگر چه و پس نازل شده بود گفت بالذی نفس خمیده که بر دیوار بهشت نشسته
مبودم و از شما بهتر و اورا می دیدم یعنی که کونچه بکونچه در وزن بر وزن و خشت
خشت و سوی بموی سیر میکردم و میدیدم و دایم بالا و قات بهوش داشتند
بخود و گاه بخود میدادند که در کدام محل ام و در چه کارم و من کیستم و شناسار
ناشناس خال کند و سالک را باید که برین اطوار نیز قدم برند و در طلب
باشد یعنی مغرور نشود که من بر این چنان رسیدم و چنین دیدم که این
همه سدره سالک است از جانب او و این قدم نخچ بود و نهایت تصفیه قلب
این است که از رزق خود باز ماند یعنی فراموش کند رزق و فکر است و این اطوار
قلب را چنان قوت گفته اند که کای تمامی اطوار سبعه را در و عیان بند و بمقصود
سیر پیوسته سیر فی الله یعنی سالک خود را و ماسوی ابد را تا سیر مقصود قدرت
او اند و متصرف جمله آشیانه اند که او را و روح سراجی از پر که اگر درین مرتبه
سالکی خود را و اند او مشرب باشد و مثال او مثال شخص بود که چیزی از کس
عاریت نخواسته باشد و بدان عیار سه عفا کند و چون کسی از و پرسد
که این چیز از کیست گوید که الله من است و بحقیقت دروغ گفته باشد و سراسر
گرد و زبر که در طریق وصول بهی چهار مقام اند اول ایشان توبه است
و آخر این شرم یعنی هرگاه که اندیشه از آن است بد و پیش آید شرمند از آن
باز کرد و پس چون تصرف و سیر او از خود بخود نیست پس سیر در حق است
یعنی در تصرف او نیست هر چه هست پس هرگاه که سالک لا اله الا الله را بر زبان
راند از راه یمن دارد که هر چه معدوم بود شد و نم مطلق است و هر چه موجود
بود منویم و مطلق است یعنی واجب موجود و ممکن معدوم است و باید که ماطن
سالک از سه تجلی خالی نباشد هرگز اول صورت چون رویت آید و این

در بیان

خواہ لطف خواہ کشف ہمہ تجلی و آیتہ ابد قیوم کہ چون اگر کتم عدم و وجود آورد
 و احوال میرا اختیار خود اختیار نہ مدد در دست سج تجلی رسا تر از این می باشد
 دوم تجلی معنوی چون سج اظہار و عالم توری کہ ہمہ بعد از احوال و کسب
 اندر سیوم تجلی اوراد و صبر و معنی و آن آفت کہ ہر شہر کے بجست اشعار و ادعا
 و اولیٰ مقدمہ ارے رنوسس نموده میشود و سیر فی اللہ در مقام سر و دست میڈ
 و سر و سج را گوید و آن محول کل حال است چون سکونت و حرکت
 و صحبت و کلام و قیام و معبود و سعی و نصر و مسح و رسم و دوق ہمہ آفت
 چون سالک این مراتب آگاہ شود اظہار و در روی نماید کہ وہ ہر ارادہ و بطل
 ہمیں داند و پس در حال ہر لذت و مساوی در حق سالک رحمت گرد و اختیار
 او ساختہ مکر با صطرار یعنی با رجت نکا ہما لے نفس خود طعام خورد و یا بہت
 خاطر ستور و خود خواہ و دوا بہت خاطر کسی کس کہ ہم قصد جہاں رحمت
 اندک احوال و لغو ال و میا و کے ارادہ در حق و آیتہ خا کہ بیجا سر طلبہ السلام
 می فرمود کہ حیات میں و عباد میں و سکوت و حرکت و حور و دل و آساید
 میں و دست و در حاست و خواب و رفت میں ہمہ بر صای احد انتقالی است یعنی
 ار برای اختیار و در صا و دمج و محاسم اور و یا فای کای آفر و لیست میں ہمہ جہ
 در نظر سالک ہماں باید قدم بردارد خود ہما د یعنی مدید خود را مکر اور او اس
 قدم رسم لود و در حق سالک قدم بردارد و در ماسوی اند ہما د و جملہ زائد و
 گماست این مراتب را سعی گوید خواہ کمال می و یا بہت کہ کلاہ مفر
 خواہی کہ سر لود و در حق ہماں یکسر مرثہ اس کلاہ لے میزان است ای ہر
 کی دہدت و لونی مارے بسر و بدل ای فرید کہ در کسہ اس حدیث غلام
 را اختلاف بہت قال علیہ السلام العزیز واد الوحۃ فی الدار میں و مر
 عوارف المعارف آور فہ است کہ علامہ کسار و ہما جان بر کلاہ
 فقر و ارجع نوع سالیہ و موجودہ اند اول فقر خاص و آن کسائی ہد کہ در عام ہر سال

و ماه کاسه میگرددانند و یا انبان میگرددانند و جمع کرده میخورند پس سلیان مال ایشان
 آفت که اگر قوت یک روزینه داند بگذراند و این چنین شخص محض خداست
 باشد و بر خیر و ابرو است که در عرصه عرصات ماقبی آواز کند که
 انظر و لی محبای کیف بیاقننا مردمان در تفکر میشوند که
 در بستان او کیاست ناگهان فقیران زننده پوش و زینیل بدست پیدا شوند
 حکم بارے ثانی شود که ای محبان من من از شماراضی ام شمار همنه ای بیانه گویند
 یارب رضا سے مادر رضا سے نواست باز گوید که ای محبان من خوراک و
 پوشاک شما چه بود گویند یارب تو دانا سے بان که بر کز شکم سیر بخورده ایم آنچه
 مردم میدادندی خوردیم و آنچه میدادندی پوشیدیم پس حکم شود که بر وید
 سبحان بهشت پس گویند یارب انا که نمایان را جبری داده است چنانچه نمایان بخیر
 خطاب شود که بخشیدم و اگر این چنین فقیر قوت یک روزینه داشته باشد و بگذرد
 فردا کے قیامت گوشت روی او ریزید شود که سواد الوجه فی الدارین در
 حق اوست دوم مرتبه فقیر که او را تر فقیر آفت چنانکه شخصی از برای جفیه
 دینا ساعی و راه دارد و قاضی و معلم پیش رو و پوپ دارد وکیل و وزیر
 و حاکم گردد و بر خلق ظلم بربان کند و از هر مرخواه حلال خواه حرام که سے
 یا بد می خورد و از فقر است یعنی محتاج است به غیر خدای سواد الوجه فی
 الدارین در حق اوست زیرا که در دینا حق مردمان بطلم خورده و در قیامت
 روی او سیاه برانگیزد و مردمان دست بدانش آویخته باشند گناه ایشان
 برابر و بار گزند و او را بد و رخ فرستند سیوم فقیر عام و آن چنان است
 که هر چیز از حیوانات محتاج بخورد اند چون بادشاه و امرا و حاکم و
 دهقان پس شاید که نیت ایشان در طلب دنیا بهین باشد که طلب
 نمی کنند دنیا را بلکه از برای کفایت لایده و معیشت روزگار و سرانجام
 ولایت و در خیر و ابرو شده است که روزی حضرت رسالت پیام

صلی الله علیه وسلم فرستاده بود خود آمد رسید که حق تعالی مرا جبرئیل فرستاده است
 مرا جبرئیل گفت که مرا از آن مقرر می گردانم بر زبان واهی بخت و دروغ و دروغ
 آمد و در امت من حکومیه بود و من طلبی مسلط کرده است بهر خیر آن در رسید و در
 قدسی ماور که اند من الدنوب است که یکف لها صلوة و کما صلوة و کما صلوة
 معیسه یعنی است تو معایتی گناه گار را به بعضی گناه انسان برنج حشر عبیده شود
 مگر معجزه است که بعد از او و بعد از آن حضرت معراج شد پس اگر میت ایشان پنهان
 باشد و آن معجزه باشد و اگر میت ایشان کثرت اموال و بجز و در آن باشد
 معجز گردید و روی ایشان سبزه مانند کفایت اولیاء الله که حاجی آمدن حدیث
 اسید عسی و حله صبح فی الدار فی صبح السحری عیال میسر و شرمناک شد باید که
 در راس بر وصل بر معدن و تو کران کرد و و نقد رکعات با وصل دیگر طلب
 کند و با تعداد گرد و بریر که طلبتی از راس عیال و من است و در
 بنیة ابو اللیث آورده است که چند نفر چون سزا قرار قرارید بحساب
 و در روح روان کشید اول آنکه کاف و دوم شیب و سوم عیال تنگدانه اما اگر
 نقد رکعات با وصل دیگر یعنی مقدار بجا و درم شری و کشته باشد باید که سوال
 کند چهارم مرتبه فقر طالبان حق سائلان ایشان است که حاراجا حاراجه بعد در
 طلب و عادات او مستقیم باشد و حالی باشد و اگر را کند و در روی ایشان
 سیاه گرد و کفایت الساکر طلبت فردا که میگاه حضرت شود و در هر مرد در
 روی که عمل بر فجار کرده است فقر مرتبه فقر است که طالب طلب است و در
 عین یاد او و خود ما سوی اند را فراموش کند و احتیاج او که میوه زمین اند بود و در
 سال بر جبر و که ادا تمام العهر می تواند در شان او است و حواء و رید الدین این چنین
 فقر سواد الوحد فی الدنوب که چه است چه بر وقتی که در سکه وجود دل رانفت
 گویند که حق ترا و اموس کرد پس سیاه روی و شرمناک باشد و اگر گناه که خود در
 بعد کرد و ما بود و حد لیس ما بود پس بر لیس است سیاه روی است بهر خیر تمام

میز مع الله قال الله تعا وهو معكم انما الله حون واجب نقالی بعد باجمه است
نس سالک از میان بر آید یا و خود بخود باشد و دعوی کذب نموده سنی تو باشد
آیه نوره و نور سوسه و کوه گردان تاب سبب کذب انهم مجور نباشی و درین مراتب کاه سالک
چون سوی بر روی باشد و نگاه انهم نباشد و گفته اند که پیش رآب است از آب
کسی چه گوید و بر آب کسی چگونه نشان جوید لایکله در میو است زیرا که آب تر سست
ببیند و کسی را اطلاع می شود پس چون سالک در حجت هستی خود از میان بر دست
و معیت او را بنجام انبیا یکسان دید خود را نداند مگر او درین هنگام اطوار سفید جو
نمایان معنی صیاسی آب بر روی نماید که ده هزار پرده تعلق بهین دارد و کل
اشیا را نداند مگر ذات واحد و از خود خبر نباشد مگر اندک انانیت باقی باشد و فضا
از مراتب وحدت نزول بطا بر داشته بود احوال عمر و جبرئیل مجازات حاصل شود که
در هر مراتب خود را در عین آن مراتب و اندوختن ابی بر او اعلی گردد و زیرا که او
و اعلی از قبیل لایقت او بر و یکسان شود و علم بدن بر روی نماید بعد از آنکه اشک
در کتب از عمر بیان املاک و ملک و ملکوت از انست که بعضی اهل اجتهاد و اهل
قباس اند و بعضی اهل دیده و بیان معتدل پسند اگر بسیار که مخالفت باطل
مخبر نه افته و اگر اکثر خلاف باطل ظاهر گفته باشد شیطان باشد نه رحالی بعد
معنا و هم با و که دو قدم تعلق با نبیا دارد که اولی بار دران دخلی نیست
اما اولیای ائمه از ان روشن می گردد و تافقی وجود و رفع انانیت ایشان
حاصل شود و دران اختلاف است بعضی گفته اند که بنر بعد سعید است
بعد سینه و بعضی گفته اند بعد سعید سیاه است و بعد بنر و این تعلق
با حیرت دارد اما بقول فرید الدین عراقي و حضرت شیخ شمس الدین رازی و شیخ رجبی و سر
سقط و معروف کرخی قدس الله به العزیز اصح آنست که بعد سعید سیاه
است و سیاه تعلق با حیرت دارد اگر چه بنر در بنر از ان بعضی اهل
روشن می کرده اما بنر آن در آخرت حاصل می شود و بقول سعید علی بن ابی طالب

و اکثر اہل کفر و کفر و ابوغریبہ و مارنے مدرس سہ پہلے کہ اول سیاہ و گھٹنہ سیاہ
 و سر قلعہ و تھرت و در و قدم سیاہ و بر اطوار رسید کہ مراد روح است آن
 قدم و محکم یعنی کدشن حاصل شود و مگر بعد آئینی و چون صدر الہی در رسیدہ اند
 شہد این دو اطوار خواہ سبز خواہ سیاہ مد شد جہاں مستغرق توجہ شود کہ
 اگر گم شدن خود بخیر باشد کقول ان عز طیت تو در و گم شو کہ توحید آن بودہ گم
 شدن گم کن کہ تقریر آن بودہ و حدیث اما عند طر العباد و العبد متصل
 و طر متصل بالہا این مرتب و اس مراتب را احاطہ کو مید پس بر آن ای مرتب
 چون میں بہت متانت رسولی اند ما اس مقام رسیدہ بایہ کہ ہر جریہ کہ رسیدہ
 خیر یا ادرست مدہ اما لا ادرست مقام بازمانی معی چنانکہ ترکہ نفس و قلب و روح
 و غیرہ و لک مدیجا رسیدہ بایہ کہ چنان ترکہ نفس و قصہ قلب و تخلیہ روح را ادرست
 مدہ نا ادرستہ سے در عن یعنی و گردن ایامت لشکر ہر سہ سار در مسائل الہی
 ستوی حکما قال علیہ السلام بعث ما لله من الخیر بعد الکواہی من المقتضات

بعد الکمال و اس مرتبہ احاطہ طرہ العین و سب و ہر اما ہر سالک ہر ادر ہر ہر
 سالہانی عدد و ولی شمار کند و ہر شاید کہ و ایم الدام اسرین تخلیہ ثمرہ مذکورہ قلب
 را حاصلے مدار و حتی کہ اگر خواہ بیدار آریز تخلی داند و بداند کہ و حیل حوائج
 ادوار و اہر قالب ہر پرو و در ملک ملکوت سیراں می کند ما ہر جہاں کما سقاہید
 سیراوست و در شوق المشارق آورده است کہ درست
 حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم ما جمیع اصحاب و درست شد و اس نہ بود
 بیوں شب ما حیر رسیدہ بازل ہر تہ شد مدہ استمد تا فرو و آید و خواب
 کسند حضرت بیج کرد و تہ سہ بود مساوا کہ مدار ستوید و تہ سار شہادت
 سودا بلال امر بخواب کرد و کہت کہ بوقت سار میں سہارا سید
 کم آورده اند کہ مدار بر آمدن آفتاب اول حضرت رسالت
 سپاہ بیدار شدہ و بلال میر در خواب مدہ بود گفت اے اللہ بھزار و لعل

حين منشاء ويزع عليه حين منشاء يا بل دخل قتم فاذا ن للناس واین حدیث
 دلیل است بر آنکه بحسب خواب ارواح جبر میروند اما تو دیگر عزت از ارواح بوقت
 خواب بیرون نرود بلکه در حین وفات نیز بیرون نرود و در فرق آدمی سخن است
 است که آنرا عصبه الانبه گویند در آن مجوس گفته شود و این اقوال محض کفر است
 زیرا که احادیث بسیار در خروج ارواح وارد شده اند و آنکه ما ویدیه برین باور
 است که کافران گویند قال الله تعالی ربنا امننا التین ولحیثنا التین
 والله اعلم بالصواب بیان تعبیر خواب بدانکه تعبیر خواب حکما بر
 قدر حکمت خود چیزی گفته اند که فلان نوع خواب خوب و فلان نوع بد اما حضرت
 به حالت نباه هر روز بعد از بیدار و اصحاب را پرسید که مگر خواب دیده است
 بمن بگوید گفتند یا رسول الله عرض است فرمود خواب حق است و بیرون نمی
 که معتبر تعبیر کنند همان میگوید اگر چه بد باشد به تعبیر نیک نیکی پدایمی شود و من
 نیک خواه شمام تعبیر نیک بگویم اما اگر در سبب خواب ببیند که در خاطر شما
 بد رسد باید که سه سه گرت آب و پس از دست چپ اندازد و از آن بپلو بگردد
 شما را فرزند و آن خواب را بکسی بیان نکند که من چنان دیده ام قال علیه
 السلام الرؤیا الصالحة من الله والیسوء من الشیطان فمن رای شیئا
 یسوء فلیست عن الله غلنا ولینعی بالله من الشیطان الرجیم فالله
 لا یضمره منقول است که روزی زنی در خدمت رسول صلی الله
 علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله خواب دیده ام که سقف خانه من گسست
 حضرت فرمود شوهر تو که در سفر است سلامت بماند مگر هنوز خانه رسید
 بود که شوهرش باز آمد بکذا چند گرت حق آمد حضرت آن خواب همچنان می کرد اما
 روزی چون باز بر اوست تعبیر آمد حضرت را نیافت بحضرت ایوب که در احوال
 خواب باز نمود ایشان گفتند که شوهرت خواب مرد بعد سه عت خواب بر
 رسول الله عرض کرد حضرت فرمود کما قیل یعنی شوهر تو خواهد مرد و

ایضا آورده اند که شخصی علی الصالح خوابی را روی خود مار نمود که تمام
 دریا را من فرو بردم و محور دم رستن دانا بود گفت بعیر را عالم بکس دیگر بگو
 در آن خواب سمات عالم در آن سد فردی جا بل دید سخت درین است اندک مت بجا
 بیرونی هر چند حاجت کرد استناد گفت ما مقصود خود را بگوئی تا منم
 که مگذارم ما جاریه گفته که تو هم خواب دیده است خوابم عالم ان میگویم گفت
 آن خواب را این بگوئی و من تعبیر آن خوابم گفت خواب آمد و محمود آنکس در
 حال گفت که خواب ترقیب حول آن زن درین عالم سد واقع را مار نمود گفت
 اگر چه خواب بود اما تعبیر آنجا گشت حول تنهار آمد تو هر تنس ترقیبه بود اما
 بر دمک اهل تصوف خواب دیدن بر چهار نوع است در آن عالم اربعه
 اول خواب این عناصر اربعه است حول خاک و آب و باد و آتش و ایشال
 در خاک کردن بر یکی این عناصر سسی طبع می سپارد هر گاه که خاکش مصفا
 محطورات و مکر و نیت گردد و دست صافیت ماچا گو مانگون و سر او لطیف و
 بلند و ایوانها کے سرگ و ملک و ملکوت بگفت عز و کریم است ابر وجود
 خود مقتدر مرتبه خود در خواب میداند که دلش خوش بیدرد و هر گاه که عناصر
 آبش مصفا گردد و دست صافیت دریا و آب و جو بیاد و سیاحت کردن در
 و طاحی کردن و کشتی راندن و در کشتی سوار شدن و در زارت کردن و سرت
 اسامیدن در خواب میداند خوشحالی او در آب پیدا شود و حول عنصر باد
 مصفا گردد و دست صافیت سوار بر باد و هوای مری و در کوه بکوه می
 رفتن و در کوه آبی غریب رفتن در خواب میداند که سوار بر باد و کوه در حوال
 سرگ و در ساحل ساحل بریدن و علی هذا القیاس در اجس و حیالات و برده
 در نفس میداند خوشحالی پذیرد و حول عنصر آتش مصفا گردد اذال صیقا
 صورت مادر و پدر و فرسده اسناد و اولیائی ماضی ملک جلالی رسیدن و حشر
 رسالت پناه و پیا و صورت بار و خوب حمله یک صورتی در خواب میداند

چون طباوس و طوطی و غیر ذلک از صمورت های لطیف تا پیش خود شوقی ببرد
 و بعد آنکه دیبای اهل لقبوت چون جزو ملک چشم رو بین اند نیز اگر بر چه
 حسنه و سپید از ایشان در وجودی آید همان را در دل یاد می گردند پس
 چون باین چنین خواب بیدر بر افتال گذشته خود نظر کنند که کدام فعل نیک خطر
 نیک از او بیدار شده بود که این نتیجه همان است باید که همان را از دست ببرد
 هر گاه که در باطن صموقی آتایش نامرعی بوده باشد بر برابر خاک زمین زشت شود
 و گرد و غبار و ویرانه ها و خرابی و جمله چیزه که او را دلگیر کند بیدر برابر آب
 آبیایی زشت و گنده بوس و سیلابی و غرق شدن در آن در سردیاری
 معطل شدن و عاجز ماندن از گذشتن و آبیایی بلید و بد رنگ میند و برابر باد
 از بلندی افتادن و از درخت و لذت افتادن و در جاه افتادن و در جبه
 آ و زان شدن و بدست فحاشان افتادن و معطل شده استادن و غفلت
 از سرنگون بامیند و بر آری آتش صمورت های زشت چون دیو و پری و مار و مورچه
 و کژدم و شیر و پلنگ و شوخ و خرس و غره ذلک من المودیات و هر صورت که دلگیری
 او پیدا باشد بیدر پس چون این چنین خواب بیدر شود این را پشیمات آبی
 و لغو شمارد در حال بر افتال گذشته خود نظر کنند بامر سیه که در او بوده باشد از آن
 برگردد و توبه کند و طهارت کرده درین خواب دو تا بار دیگر خواب نیک میند و صموقی
 را باید که در حال باشد و ایم المدام بیدر که بعضی باز نیاید و مستقبل بدست او نیست
 پس شایان او این است که و ایم خود را آینه کرده بدان بیدر و همیشه باطن او در
 باشد تا هر چه از نامرعی از او در وجود آید از آن توبه کند و و ایم آنرا بحق تقاضا
 یاد کرده باشد و باید که گاه گاهی محاسبه سینه خود در خاطر خود بکند منتقول
 است که زور اولیاء الله محاسبه میکرد و یادش آمد که و ایم جوانی زنی از او در
 طلب زنا گرفتار بود و او از آن بگریخته بود و بیک ناگاه خطر جهان از او نمود و چرا
 و عوشت را اجابت نکردم بعد از آن توبه کرده می بودم باز در حال این خطر

گناہ سبب نہایت نادر و در گریزند کہ در ایام خواب این خطر و نود و در بر سے
 حاکم و انداز سبب گویہ در خواب سبب حضرت رسالت بیاہ و در خواب بیدار
 احوالش بکسید و احوال و بیدار و گفت ای شیخ نماز و دین ملائمت میسبب یکا ملائمت
 بزمانہ نیست کہ بیاہ بر و بر و رفتہ بگیر می کرد و از آن مردان را نفس و شجر
 تہور بیاہی نمود و در ایام ارجمت سبب سال سبب بود الحال جہل بیاہ
 اور و از آن ایس اندیشہ مامری در وجود نو آمد و **ایضا منقول**
 است کہ خواب بکسید نوع است یکی بر راست حسا کہ ہتر از سبب سبب روح انما
 علیہ السلام دیدہ بود و دوم دیدن بر سبب و دنا و بیل کردن دیگرے کو راہ
 چنانکہ یوسف دید و یعقوب و تفسیر کرد سببوم در آن سبب و تفسیر کرد و غیر
 دینا چنانکہ فی حالتہ رہ و کہ چارہ سبب در سبب و در سبب رسالت
 بیاہ فرمود کہ شوہر بود تو بیدار و تو سبب مالی چنانکہ سبب جہل و چارہ مر تر
 اولیا افضل بعد ہم حسا خواب جہل و چارہ مرتہ است از مراتب سبب
 و اکثر اولیا بعد خواب حکم بر جہل کردہ **باب چہارم**
مستمل بر جہل و فصل اول در اخلاق حمیدہ مالک
 اللہ تعالی و انک لیسع خلقک قال اللہ تعالی قل ان کما تم تحسب
 اللہ فانت حق فی سببایاں ہدہ مومن است کہ در کل افعال و اقوال متابعت
 حضرت رسول اللہ کد حصصا ہر کہ دم او ضروت رہد سببایاں حال او ایست
 درہ از اخلاق و ہمہ را در وجود راہ مدہ نامتابع حضرت گرد و آور و ہ اند
 کہ روئے او ہے در حدیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم چارہ سبب و اور
 کو سببایاں طلب کرد و حضرت مقتدار رہد اوراد و آن شخص سببوی قوم خود
 آمد و گفت ای قوم ہر سببایاں کہ مسلمانے اختیار کسیدہ زیر کہ محمد علیہ السلام
 سخن ما اسببای عطا کی منت میدہد و در فقر و فاقہ می ترسد اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 گردہ است کہ حضرت رسالت بیاہ صلی اللہ علیہ وسلم بر کز محسن و لعبت دو سبب بر مال

نمی رانند و چون لشکر خاندان سید و سبغت با تربت جبینه یعنی حیرت
 مرقلان کس که از پیشانی او خاک میریزد ابو عمر رضی الله عنه ثبت
 کرده است که بعضی اصحاب میگفتند یا رسول الله چرا در حق مشرکان عیب
 ناپاک نمود فرمود و چون برائے بد کردن و بد گفتن نشد ام بکام
 برائے رحمت شد ام و ابوسعید خدری روایت کرد که رسول الله
 صلی الله علیه و سلم از زن مستوره ترسناک تر بود و چون چیزی غیر شرع
 را میدید بد میگفت اما یان اگر آنرا در رو او می دیدیم و آنرا منع میکردیم
 و بی بی عایشه رضی الله عنها عن ابیها روایت کرد که ندیدیم حضرت
 رسالت پناه به هیچ خاطر و خنده کند تا آنکه دیده شود کام او بکامیته قسم
 میکرد و کیفیت قسم و فصل و ضویان شده است و بی بی عایشه صدقه
 رضی الله عنها گوید که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم سخن بر زبان
 نیاوشت نمیکفت بلکه در سیاق کلام چنان مبالغه میکرد و تامل نمیکفت که اگر
 شخصی درست روز سخنان او را بشمارد شمرده میشد و ایضا بی بی عایشه
 صدیقہ رضی الله عنها روایت کرد که حضرت رسالت پناه زن را بدست خود نذر
 بود و نه خدمتکاران را مگر جهادنی سبیل الله میکرد و مرکز طلب انتقام اگر کسی نمیکرد مگر
 این که شخصی محارم خدای را در علی می آرد پس این بکام از برای خدا و از اجر
 و تعزیر میکرد و انس بن مالک صحیح الله عنه روایت کرد که حضرت رسالت پناه
 عیادت میکرد در قضی را او متابعت میکرد و حنا زه را و اجابت میکرد دعوت بنده
 را و سوار میشد بر غریب و بر خیر بر خیر سوار بود که نطقه او از برگ خرمالو بود و ایضا بی بی
 عایشه رضی الله عنها روایت کرد که حضرت رسالت پناه پسند جنت جابر خود را بدست خود
 و در اکثر اوقات عمل خانه میکرد و بعد و شید کو سپندان را و گاو و گاو و کاه و کاه
 صحن خانه میکرد و کاهی آتشگر کین را می سنگست تا صحت یابد و آتش را بست
 که حضرت رسالت پناه هیچ چیز را به خود نمی نهاد و او اکثر اوقات خاموش میدو

و بر سر این ماجرا حدیثی گفت و بعد از آن قسم میبرد و چون سخن سیکرد از حیران
 را تسوی سمان بالایی کرد و این اصطلاحی است الوالیت استخراج نموده که
بدان ای فرزندان که متابعت حضرت را در هیچ احوال از دست ندهد مادر
 در عت میبندی و الترنکا ای احوال عاآرس که گشتی نسبت به یار کشتن کاوس
 کرد و منقول است که حضرت رسالت پناه و مود که امت من صاحب
 سلمان جبر و نسام کاو را بستند و در شام سلطان باشند صاحب کاو فرزند
 اصحاب بر سید یار رسول الله صحت گفت سار جبر ربانی احوال و کاو
 انسان بخیر می نمود آرا بار گفت که و صاحبان ایشان آفت که شک حوال

در جواب رود سر کرب گوید اللهم انا اعوذ بك من أن أسرك ملكك شيئا
 و اما اعلم واستعمل كما لا تعلم به مدت عمده و در صحت عمده

و اقول لا اله الا الله محمد رسول الله تمامی الفاظ در زیر کمر او حط
 سود و او آورده سود و اگر در بین صاحب کوب رحمتن سید کرت سجاد تمام
 الفاظ کفره متبذره حط شود پس هر چه ترا از عذات محبت دین آن چهره حیدر است
 و هر چه را بعد از آنکه دیمه است باید که اران بر میری و اگر بر میری سوگند خود
 باید کرد اگر شخصی دی فقیه یا حد و سته کرت مگوید که سوگند بخدا ای است که ملا
 بچیان است اگر چنان باشد فها و الا کاو گردد و آورده اند که بر سر
 مقتضای سوگند خدا کرد اما سوگند است کرده بود آورده را در کفارت آن
 میهن آرد کرد گفت اگر چه سوگند است کردم ساد که حلققت گیرم و در سینه بکشد
 از زبان من بر آید و در مشارق آورده است قال علیه

السلام من حلیب علیه علیه السلام کاو دانه می کاو کاو اگر شخصی گوید اگر
 حسان ماسدن جهنم یا نه نسام انا دروغ گوید چو دروغی کاو کرد و کفارت
 بر او لازم کرد و اما صاحب آورده است اگر آن من پس سله مباد که باین قول
 کن کاو سینه شود و او را دانسته و دروغ سوگندی خورد کاو می کرد و اتفاقا

او بر من بکفر است اما کافرشان بدین لفظ فیداند و دروغ نگویند خود درین احوال
 است و در شرح مشارق آورده است که اگر شخصی
 شخصی را بگوید دروغ بر طفت کند کافر گردد و اگر حلال داند و اقامت واجب
 قتالی از او قاتل شود و اینها آورده اند که اگر شخصی تزیین میکند
 ثمنی را و او در دل دارد که مهرش بخوانم و او تا بیک جیل از خود ساقط بکنم او را در
 سبک زن نکند کان بخورده اند و حضرت رسالت ناه فرمود که او را و آن فرس
 هرگز قاتل نشود و آنکه عذاب باقی شود بدان ای فرزند در کتلهای فیه آورده
 اند که شاید مرده نمون را اینکه در حق ایمان شخصی بدو عا کند زیرا که خدا ایمان کفر است
 پس کویا که او بکفر راضی است در رضا بکفر کفر است مسلمانان در حق ایمان یک
 تن اند و خلق پیغمبران را نگاه کند که ایشان بلامای عظیم میدهند و در بی ایمان
 ایشان بر کز دسامی کردند بلکه همیشه عا بهدایت ایشان میکردند چنانکه مهر موسی
 قوم خود را از طایف عظیم خلاص کرد و ایشان متابعت او را کردند اما او همیشه
 در غم خواری که ایمان ایشان بود و در پیج بقدر ایشان چگونه پیغمبر لطیف نمود
 اما ایشان از بد بختی خویش سلمان نهند و فقه او آنت و در تقصیر
 کامل آورده است که در آن عهد تو نگری بود عا میل بن شرا میل نام آن
 عم میراث خواری او بودند جنم هر یک او داشتند تا کی میر که مال او را بدست
 کنند شبی او را بهمانی طلب کردند و بکشتند و کشته را در میان دوده انداختند
 و علی الصباح به نزدیک موسی علیه السلام حاضر شدند که عم زاده عا میل
 را کشته یافتیم موسی علیه السلام آن جارا به پیچید و بیک دیبه نزدیک
 بود کشته طلب کرد و یافت حکم قناعت بر ایشان برانند عبده دیت بر
 ایشان واجب کرد گفتند یا کلیم الله دیت میدهمم باز سے از غذای خود خوا
 بکشند و او را معلوم کند از حضرت غوث حرمان شد که کبوا ده کافر را بکشند
 و پاره از آن گوشت کاو بر کشته زنند زننده شود و قاتل خود را بیان کرد

مسلمانان در حق ایمان
 یک تن اند و خلق پیغمبران
 را نگاه کند که ایشان
 بلامای عظیم میدهند و در بی
 ایمان ایشان بر کز دسامی
 کردند بلکه همیشه عا بهدایت
 ایشان میکردند چنانکه مهر
 موسی قوم خود را از طایف
 عظیم خلاص کرد و ایشان
 متابعت او را کردند اما او
 همیشه در غم خواری که ایمان
 ایشان بود و در پیج بقدر
 ایشان چگونه پیغمبر لطیف
 نمود اما ایشان از بد بختی
 خویش سلمان نهند و فقه او
 آنت و در تقصیر کامل آورده
 است که در آن عهد تو نگری
 بود عا میل بن شرا میل نام
 آن عم میراث خواری او بودند
 جنم هر یک او داشتند تا کی
 میر که مال او را بدست کنند
 شبی او را بهمانی طلب کردند
 و بکشتند و کشته را در میان
 دوده انداختند و علی الصباح
 به نزدیک موسی علیه السلام
 حاضر شدند که عم زاده عا
 میل را کشته یافتیم موسی
 علیه السلام آن جارا به پیچید
 و بیک دیبه نزدیک بود کشته
 طلب کرد و یافت حکم قناعت
 بر ایشان برانند عبده دیت بر
 ایشان واجب کرد گفتند یا
 کلیم الله دیت میدهمم باز
 سے از غذای خود خوا بکشند
 و او را معلوم کند از حضرت
 غوث حرمان شد که کبوا ده
 کافر را بکشند و پاره از آن
 گوشت کاو بر کشته زنند زننده
 شود و قاتل خود را بیان کرد

حوال ایساں مردم فی علم و ما قضر جعل بود و درایت سخن در لغت سید مدلتقدیر بار
 حوال دادند و در رای این بود که گنایا، مقدماں مجلسی در ارغی بود که ان
 مردم کم عقل بود و در کسب ساطع و سطره قادر و در حاکم است محمد رسول آمد
 که حیه مقدار علوم را از قرآن کسیدند و همه احکام ایساں یک یک کوشیدند و
 داران و درازی سید قال اعق بالله ان الکون الحاکمان می از حاکمان و
 برل کویاں به ام من یقین سید کفند پس ساں مکن که چکوست آن ماده
 کا و کفست بقدر کا و کفست و کلا کمر عوان بذر کلاک یعنی ماده کاوی است به یک
 پیرو به یک حوال میاں حوالی و در کفست مار کفند که در یک از حکومیه باشد کفست
 کاوی باشد در روی و خوشی یک که لوں او خوش آید بکرید کار مار کفند که کا
 کرده باشد مار کار کرده کفست آن ماده کاویست به نالیده سده و در کفست
 مار و در م کرده سده کفست آب مرکب را و سلام است از عیوب که در
 وح فسلست است و در یک از مخلوط مرکب دیگر نیست کفست ایحال است باشد
 و در کفست کاوی در در یک بود و آن ورید سے را بود که ما در و
 بیدر یک حوال بود و بیدر کس مرده بود و دست بهرم آوردی و در کفست
 نصف حاصل را مار و آج به نصفی کردی و نصفی دیگر را مرخود و مادر خود
 نصف کردی و روی این اسر و بی اسر شیل مساوی سید که ماده کاوی بدین
 که مانند ما بهر بهای که باشد بچشم لیس واقع را کا و کفست مادر کفست است
 بهر کوساله از میراب در قوت بدین و نصف در طال مرعدا را ماده ام مطلب
 کن اگر روی نو مانند بهر سبب در احکام است و یا یک کرده ساید
 آن صفت موصوف را در حوال آورد کلاستران سی اسر شیل ساید و حوال
 سو کشید کفست از مادر و سختوری خواهم حوال در آمد حصه بود سیدار کردن خوا
 که عاقبت سوز مروں آمد کفست سید را در دیار دهم لغزش مار در آمد سوز سے
 حوال است او موصوف حصه بود کفست بچهره دیار دهم مکه استام سیدار و حوال

و خارج می شد تا بهای او بی بری پوست او سازند که پوست این ماده کا و پراز
 و نیار کرده بدسیم مادرش بیدار شد و خبر و جنت و ایشان شش لک خانه بودند
 از حیث امتحان که مرده جلوت نه نده شود بر سر بر خانه یک و نیار و اند پوست بر
 شد خد بخوابس و بچ کرد آن ماده گا و را پس حکم شد که باره گوشت برشته بر تیز
 نازیده شود و اختلاف البعض یعنی آن گوشت از کدام جای ماده کا و شود
 این عجاس و عکرمه گویند که گوشت ران بود و سکه گوید که عقرون بود و آن گوشت
 استوار و بلند استاده میان دو کتف و ابو عالی گوید که استخوان ماده کا و بران زرد و
 نغضه گویند که دم او را برشته زرد و بعضی گویند که زبانش را بر زرد و صیج این است که
 حق تعالی باره گوشت یاد کرده و موضع معین نکرده پس را سکوت به چون بزرگ حال
 زنده شد و نهشت و خون از رگهای وی میرفت گفت مرا این سرخ من گشته
 اند بطبع میراث این بکفت باز برود و میراث ایشان را ندانم بعد از آن حکم خد بنا بود
 میراث مرا قائل تا این زمان تا قال علیه السلام کایم قابل بعد صلح البقرة
 مسلم و تفسیر کامل می آرد که این از اهر استنباط شده بود چون ابوالکلام
 بعقل است نه یعلیم برایشان خبر حلال بود بسبب خبر عقل اهل می شد از مسلم محروم
 می ماندند و بر محمد مصطفی و بر امت او حرام شد بسبب کمال عقل استنباط مسلم می
 پس زینهارای پس که از خرد و رمای تا چون قوم موسی در دین لغزیده بگرد
 شد از دیدن این معجزه نیز آن بدبختان ایمان نیاوردند و بر تو باور
 فرزند که دایم السلام در طلب علم نباشی که سعادت دارین بعلم است
 الحسن بن مالک را پرسیدند اگر یک روز از عمر تو مانده باشد اگر کام
 دنیا ملک تو باشد صدق فقرا کنی و یا بمقدار موهبی که دریدن تو است
 کا قران را یکیشی گفت اگر یک روز عمر من مانده باشد در طلب علم گوشم
 صما قال الله تعالی او تو العلم درجات و حضرت پیغمبر
 خود را که سر داد اولین و آخرین بود بحجرت سوال از دایه علم بحجرت دیگر امر نکرد

سبحان الله تعالی قل مردی حاکم و صاحب حوائج و امور می بود چنانکه
 فوت علم حکمران را داد که تمام عالم را عاقل کرده بود قصه او آنست
 آورده اند که در آن عهد حکمی بود و سر به و دیربای از وجود ماری بخیال انکار
 دارند و طبع صادق بود حلیه بسط طاقت بر و سوار بخت داشت روزی
 گفت اگر شما را سوی و دوجیدان صحت و در بر کمب شما را نوم
 سر طبع اگر عالم را به دلیل عقلی بر بود حق تعالی مبارک دارد و در
 بطن انکار در این بهرجه عالم را بیکصد ممول مکر حلیه را با بته صد نصر عالم را
 بر جمع کرد و کعبه یارسی در علم حکمت او را یار مام فیس بهرجه را در تیر کرد
 و هر که ام عالم بیکان داشت که مصلحت او حاضر شد به را بیاں کرد که عالم
 بر حاضره را طالع عالم بدست گرفته است و در و طالع نوع مرضی و محار و
 طبع است و طالع اکل و تریب به طبع سار کار است و طالع با سار کار عالم را
 بهرجه عالم را بیکصد ممول مکر که مصلحت عقلی گفته ام به بقیه حتی که عالم را در
 در مایه و حلیه به شما سر بر اگر عقاید تمام خلق تباها شد که در آن سال
 که حوائج امور سوخته شد متاخر و در حلیه فی الحال شخصی را در و در آن کرد که در
 موی جسم او داده است الله برگزیده و هم را که حایت بر مایه حوائج قبول کرده و
 شخص گفت که من است در بهین حاکم در اتم و ما و شاه عالم علی الصالح بهر
 سر دل آمد و حائش را خوب بهما که دست نظر من باسد و من بود و در حوائج
 و بعد مصافح با و شاه تقییر بود تا آمدل من بهر دوس جواب گویم با و شاه
 مضرخ شده بوقت ما در و سر دل شد و انواع ما کوکبات بهما کرد و دست ما می بود
 جمع شد بعد مرقی بیخج در رسید بعد مصافحت و مضرخا ما و شاه را بخوا
 که حاکم و در سر به بیا و دیدن و در حال زمان مظهر بود و در سیال آورد
 و گفت آری رود و آدم اما غمی را دیدم و در ویدل آق غمت بسیار متحیرم
 تا این زمان در آن مایه بودم و آن جهان بود که در کار و دیار رسیدم

درختی دیدم بغایتی کلان بی تبر بریده شد و بی آرد و شخشا ر بهت شدند و بی استاد
 میخداوران ندیده شد و گشتن و ترتیب یافت و بی طاهان در دیار و این بود و مردم
 را از هر دو طرف می گذرانند زمانی بدیدن این عجب متعجب بوده ایستادم شمع خون
 سخن نشام کرد و حکم گفت چه بهیوده و منزل گفتی از توئی یا بستی بریز که
 می استاد بر کز گشته تر گشت می شود و بی طاح بر کز می گزد و شمع خرمی و این
 منزل از تو دهنم و صبح منزل بدین از توئی باشد که آسمان بی ستون باشد
 است و قطره آب در زخم مادر بغایت نار یک و بی معاینه صوت دیگر آدنی
 مرست شده است و چند هزار در برار کیا بهار از هر کل سر کشیده اند و تخم الوان
 بی شمار در تحت زمین مستتر است و کم نمیشود علی بن القیاس عجایب و غایبان
 کرد که این همه بے تخلیق و بے قدرت قادر بر میدانی نمند بر مشب خودی مانده
 پس سر انجام یک گشته چیداشد که بے استاد نشود و حکیم دهر در حالی بر حجت
 و بر پائی شیخ افتاد و مسلمان شد و این همه از بزرگت علم بود که حضرت شیخ و اعظم
 و کامل الحکمت از بود این فقیر زیننا سخنی را روزی در میان مردمان عاقل و متدبر
 ساخت اما از کمر اسب خود بزرگست رسیدیم دیدم که با عالمان چند بحث دارد
 و همه را عاجز نموده در این که حوران در بهشت نیست و اگر هست اثبات
 آن در امنت با بعد کبند عالمان عاجز شدند گفتند فقیر اثبات آن
 در امنت با بعد خواهد کرد و گفت چگونه باشد گفتم تو سگویی امنت با بعد
 و ملائکت و کتبه ای آخره و آن نیکی از کتاهاست و در این حق تعالی
 منموده که خول مقصودات فی السجای الا و لیکما تکذبان پس حکم میگوید که کتا
 لم یطه من الشر و کما تکذبان و اثبات آن در کتاب است ویر توانا دایه فرزند
 در امنت با بعد است و اثبات آن در خدمت عالمان کوشی و حله خدمت بونی
 اما در و این سر خروئی باشد که پیغمبر فرموده است من خدم خذیم یعنی بزرگ خدمت

کند کسی را محنت کرده شود و را ایضا قال علیه السلام کس عالم او متعلما
 او سامه اسحاق مد و کلا مکن حاسا فان مکن حاسا فمهلك نفس پر چه
 است در دست و پدر فقیر بر کرد و شتر جوان از حیاضت عالم ای جید و علم اندک در
 معاد روایت در جواب دیدن که بر کسان چهارم حماقت و استمدا میروند
 و پدر فقیر بر و رخصت اشال میروند و کعتم یا الهام پر دم و اسعد شود که مادر مرده
 میروند مسدا تم که خود دادند یثیم و یا فاقی آوار کرد که اگر چه استند سودا دادند
 ایشان نو و کما قال علیه السلام من احب قی ما فهو منهم و حی است یحیاهم
 وان لم یعمل ما عا له و ایما مادر را معاد روایت در جواب دیدم که حاسا
 سر پر شده و پدر کسی استند یسید مکن که ای مادر چیرے از احوال آن جهان
 مگوی گفت ای جان مادر چگونه از درجات عالمان که در صر ساید و معاد
 نصیلت ایساں بگفت که در فقر بر یاید کعتم بارے از احوال خود جبری مگوی
 که چوئی روی از من گشتام معده کری پریده تا کسان رقت و از احوال خود چیرے
 بگفت و بر تو ما دای فرید که اگر شخصی و دعیت شود سپارد و راں حاسا
 که ان الله لا یحب الک اثمین که آیت سما و یثیت و حائن جواب است اگر حاسا
 را احلال داد کا و گرد و اگر کری باشد که مایں سمع موسی کفر و آید حاکم انو علی
 ساسم حاسا کا و تده و فخر او آفت که در آن عهد مد و هرے
 طلب علم خود اجه صر علیه السلام حاضر شد اشال طلب علم او یث و آخرین او
 کرد که در حق ما و ما کس خود اجه صر ایساں را از سر عاری رسد و کعب در آن
 عار و ما را دید بر که این بهم را چلی بر و روست میگوید بخود خدا مکه خود اسار و
 دو مار سرون آید تا که ایساں را از دیک بخت کرده بخورد مسله ابو بع علوم
 بر و شش سود آن دو مهر بختیال کبر مد معده چلی بر و زهر دو ماراں سرون مد
 در دیک امد احمد و آفتش کرد و در آن راں خود ایس بر م کس در سید
 کعب ایس جوان اگر این کو شست را به برے تا ما راں در جواب رویم معده

گوشت را همراه بخوریم چنان در زیر آن آتش گردن گرفت چون بختی در سر پوش
 باز کرد که این گوشت را بینیم چه مزه دارد چون بخیزد خیال کرد ماست است پاره از
 بخورد و مزه اش خوش آمد باز چیزی بخورد و بگذشت و در بخورد و چون در
 خود دید که علم او اولین و آخرین در خود متبع یافت و آن دو نفر را در
 خواب مانده و خودش روان شد آن ابو علی سینه بود اما کم سخت
 اکثر استعمال در علم حکمت و علم سحر میکرد و حرام نمیدانست کافر شد
 و علم مطلق و بی پایان کرد بعد خود را با اعتزال کشید و بسبب کثرت
 سحر و علم حکمت عالمان زمانه را عاجز آورد و پادشاه بلخ را با تمام متفقین خود
 گرد و درین بنویس خلل پیدا کرد و این خبر شیخ شهاب الدین در سمرقند
 رسید و در حال بجانب بلخ روان شد پرسید پادشاه در احوال کوی
 که جرایم بنویس را از دست داد که گفت از دست نداده ام بلکه بمن
 حاصل بروایت ام و عالمان بروایت بدو برابر بختند شیخ گفت او را بهر
 من بخوان چون آمد هر چه کرد در پیش شیخ سخن کرد و هر که نتوانست
 و از برکت شیخ تمام علوم از وی فراگوش شد شیخ گفت که الحال چه باشد
 پادشاه گفت آسنا و لیکن کراسه دارد که در شب تا بیک آفتاب را
 بر کند بلخ نمی آورد و تمام ولایت بخوار و مغور میشود شیخ فرمود آن نیز
 ایشان خوابد چون شب شد تمام مردمان جمع شدند و هر چه
 کردند نتوانست آفتاب را بر آوردن مانده شرمند شدند بننگام شخصی
 برآمد که بگوید که کوه که کاغذ بدست گرفته شسته است و پیش ازین
 سحر کرده چنان آفتاب را می نمود و از برکت شیخ در آن شب سحر روان
 نمیشد حکم کرد او را از کف انداخته بکشتند او و او را بکشتند
 منصوب خواجه در تنگنای توحید مرد و ایشان سلامت برداشتند
 در صحن توحید و آمد در ایمان را سلامت برداشتند و در آن محفل

از روح بگفت رسالت پیام محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و در میان آنکه گفت
 که درین محل نفوت و در وجه کس آمدی کف نفوت و در وجود آدم باز کلام مجرا
 چه کردی گفت آنچه اقصای است نبود و مانند من به چه مبارک برترستی بدو چون
 تاب و هیچ موردی بود و بهر تاد و هیچ بر سیده است و در صد مکر و در قیامت بعد
 این عرض ای که انی فرموده ایم المدام مخلوق احلاق مارے تعالی بود صوف
 ماسی و این بر چهار لوح است اول در ظلمت کلمه گوشت که علم سر لیب دوس
 حیرت است ماسی و ماطل و عالم و حایل است ماسی که دامن ماسی بتو اطلاق
 شد و عالم اوصاف مارے تعالی است که لیس سر است علم بر تو اطلاق
 کرد و در اطلاق کرد و بر آنکه حق تعالی را در دلیست و در دست و در کف و در
 و نشاید و اگر عالم گوید بجهاد و این مستحکم است و در دست و در کف و در
 اعراض از جاپا لای که در دوم است که در اول و او را در طریف نهادی و معتقد
 بر تمام مخلوقات او را در دلیست و بر آنکه محبت بر چهره مانند در دست که محبت
 و خودی است و او در دست راست است پس در دست راست را ساید که بر افعال
 و دست خود و میر جی و لی موردی گوید و در دست راست را ساید که بر افعال
 در حال صلح آید و کسی که بر درک است صلح این جبر کفول الساعه است
 کمال مده در راه یعنی است و نظیر بر چاکند حق را به سید که چاکرم ای که حق را به
 بر سیدی خود را و بر آنکه بر جی که در وجود حق است ملک خود را که در خود
 جی هر گز ای مانند آنکه است سلطان بود و ای بزرگ کسی که با حلق سطل
 خلق کرد **فضل و موم** در احلاق و میده منتقول است که در دست
 یکی از اصحاب در پیش در نفس علی رضی الله عنه جای و گفت بر جی
 از زبان در مار و بهر سول الله پییده است مگوشت کف آرد و در مال
 رسول الله پیوده ام بر که از پیش مده مومس کسی جاشاک بر دوا و بهر
 بر و لازم کرد و بر آنکه نصف ایمان خلق یک است مرقی در که بر کف

موسی از جاپا لای

در کف و در دست

یا علی بن بنو فزده رسانم چرا که میگردی گفت من عاقبت کار را اندیشیدم
 که باین مقدار دل خوش گردن بهشت لازم شود پس بهیچ مقدار بد کردن لازم
 شود پس تو با دای فرزند که بد آنچه از ازل خلق باشد خواه قول خواه فعل خواه
 اعتقاد و انان اجتناب نمانی و آنچه سیر و پیاپی را منع کرده اند منع تحریمی نیست بلکه
 از جهت آنکه سبب بدی به خلق از امر میرسد تا موری نباشد و در قیام و قعود
 و مشی و رکوب بینیده مومن از امر نرسائی و مومن را به چشم حقارت نه بینی
 که انما المؤمنون اخوة و ارد شده است و ایضا شاید که او ستاد
 ز اینام نه نامی چنانکه اسد و محمد و غیر ذلک بلکه خوابه و باو شاه و
 غیر ذلک نامی و در عوارف المعارف آورده است
 که مقال فجع اب استاذ که لا یفعل ایضا یعنی چون استاذ گوید که فلان
 کار بچنان است و شاگرد گوید که بچنان نیست هرگز خلعت نیاید و چند خبر را
 گفته اند که سبب ویشی هر دو جهان است یکی استاذ و اینام نامیدن دوم
 مادر پدر را بنام میگویم چون زن و سوهر پدر و نام میگویند باید
 بقیب ناز و در میوز میان خود بیاورند حضرت رسالت بنیاه فرمود که مادران
 و دوست دارند گفتند یا رسول الله ما یان همگی یکند در داریم و لولولفظ
 جمع یاد کردی یعنی مادران فرمودی گفت خواهران مادران تیر مادرانند
 آورده اند که دعای مادر پدر در حق فرزند چون دعا پندیران مقبول است
 حتی که اگر بے بی فاطمه و مرتضی رضی الله عنده می بودند حضرت امام حسن و حضرت
 امام حسین رضی الله عنهما بچنان و چنین گشته اند بی چنانکه اسماعیل را
 نبیج روان کرد مادرش بی بی ماجر که گفت ای مادر خدا یا اسماعیل استو بر دم سبب
 نجات یافتی و معلوم باد ای فرزند که هر چه خلاف شریعت باشد نه در میشت و معلوم
 باد که در ترغیب الصلوة آورده است که هر کس لازم است که هر احدی
 از مسلمانان سلام کند اما سلام امر او سلاطین نشانید زیرا که بی ادبی است

بیان آنکه شاید
 بنام خواند

در بیان حق
 مادر و پدر

و شاید که نام حضرت رسالت سادہ فیہ تصفیک مکتبہ معینی حسانہ محمد گوید علیہ السلام
 ملک صدیق و درویشی اندر پیروز ذلک گویند ناماد و قریب باشند و حول ستم
 نام آمد دعا علی شتود حل جلالت لارغم مسود و لفظ تقالی بعد او سر و حل فی لارم
 شود اما اگر غیر اندکسی دیگر ستم و یا گوید لارم مگر و اما بهتر است و حقا
 مخلوقات این است که چون نامش ناماد کسی چهر کشند و خاصیت خدای است که بول
 باسم ذات ناماد کسی رحم کنند بدان ای ورید که ما دوستان حق تباری
 دو کسے کردن و ما دوستان او دو کسے کردن یکی بار اصول دین است کامر
 لکن عالم نامر سے را حول سار و حروری و سار مدالت طای و لوارد
 اولی ادب و پیوده کوسے و قبح افعال و احوال را کسی بر حوض تقریر و سخن
 در وقت و بصری که دل مع کبیر و سیمه نامد ملک بدیجه مانند ریز که این چهر
 در قبیل امر معروف اند و در سیر رود او آئینہ اند که بعبیر بدکشت کسی بد کردار
 راه در پی آید و مصنف متحکم کی در نقص خود آورده است که در
 عید و درم سیریت و ان حال بود که دردی دردی سیریت و درم
 اموال او را و من فاضی آورد همه کسان دردی و حمال می کرد اما اروری
 معانہ بچکس دور آید و در فاضی ارامات آن معاخر آید حلیه برمان بار فاضی
 حواست که او را من بسیار در ساعته حواجم اسات که در فاضی سیر و حاضی
 او را حواجم و در تقریر نکرد و گفت تعبیر جان چهر کم شده سار در حال اند
 آنچه صو جان نگا بهانی را می یکید از یک و بدکشت این است که اگر در حلال
 سریع و گوید و اسخ حرا این است از حواس و کسے اخوان
 و مار دیسه و کس فقله در مت و میل و غیر ذلک مری العباس و ماتول حور و حور
 و آدمی و غیر ذلک من البساتین بر راحری و لو یک نور نامد ریز که در ستم
 هر لفظ و وجود حکمت عامر بار ستم تقالی معروض است که هیچ فعل او هر حکم
 ساد حسانه اگر ستمی تصدی کند و امانت نواسد و مکررے بران است

بر مصلحت و کاتب نهاد و باشد کاتب از روی مرتبه آدنی اند و باشد بقا چنانکه
 کرد و اگر بر آنکه اصلی از بود و چون امر او ملوک فی الحال منبج بخاستن برگشته اند
 او از بیکت ایامی خالی معاریست چنانکه گفته اند بیکت اگر شمره روز را گوید شمس است
 این بیاید بیکت اینک ماه و درین پس چه جای آنکه کس انکشت اعراض بر موجود
 باری تعالی بند که در اینجا خبر کفر و ضلالت اسیران حضرت اورا بهره نیست کما قال
 صلیه السلام اما عتود والله غیور منی ازین مرست آورده اند که چنان
 نهند اتفاق کرده اند تا کس است بیکت در چند کرد و کما حقہ بیان از روی بروی
 قیامی و اریح که از همه صعب تر بود و نخواستند گفتند که خدای بی عیب نه اند
 است افعال او نیز بی ادراک است کقول الشاعر **بیت** رعد نزار حکیم این قدر
 نمی آید که کر کنند بری بیکت نهند بجای و این آفتاب حقیقی که در کجای مختلف
 نماند است در عین اوج اختلافی نیست بلکه اختلاف در الوان است که در یک
 یک و در به بماند است اما در حقیقت آفتاب هیچ بدی نیست چنانکه گفته اند که در
 محسب آینه می تابد یعنی چنانکه ماه روی باشد که در جهان بهم جسس او پیدا نشود
 پرگاه که اقتضای روی دیدن در آینه کند اگر در آینه بیند کما حقہ بناید و اگر در
 شمشیر بیند جان روی بی مثال خود را که بر بیند کاستی و الله هو الله
 ازین مرست کقول الشاعر **لطیف** آفتاب در نزاران آگینه یافته
 پس بر یک هر یک تاب عیان انداخته آجله یک نور است لیکن ز کجای
 مختلف + اختلاف در میان این و آن انداخته + منقول است
 که روزی حضرت بایزید بطاحی و شفیق بلخی در بخدمت ابو حنیفه رضی الله
 عنه حاضر شدند ابو حنیفه سلام خود را فرمود که بپوشین بر در کپیا نشد خام
 گفت یا امام المسلمین امروز در برمان آید و اند که هرگز همانا بهتر از ایشان
 نباشد بایزید بطاحی و شفیق بلخی اندام بیرون شد بعد از ساعت خام
 و دست خوان حر آورده که در آن میان طاس بر عمل بود و آب بر غسل می شستند

[illegible]

فصل پنجم در بیان صبر قال الله تعالى واصبر
 ما اجعل لک یعنی صبر کن ای محمد بر آنچه میگویند کافران ترا محار و شر
 و مجنون و تو دوست منی من ترا نگاه نمی دارم چونکه مرا وکیل گرفته و کار با
 که داشته نعم محو اگر چه همه عالم متودشمن شود در تاسع ترا بخاک جال جانانه
 داشت + عالم کبیر در پناه جانانه داشت + مار ازین که عالمی خشم غولند پیش و پس
 با سپاه جانانه داشت قال الله تعالی جزاؤهم با صبر و اجتهاد و حایرا
 و خبر دیدم ایشان را سبب صبر کردن ایشان در طاعتها و پلانا و بهشت
 جاودان و جامها حریر نرم و چون در دنیا دوستان او ایلا بود و در
 عقیقی عطا بود و چون در دنیا ایشان را بنم بود در عقیقی شادی بود و چون
 در دنیا ایشان را زندان و زندی پوشی بود در عقیقی بهشت جاودان
 و پله حریر بود و در ترین کس انقیاد حله بود و بهترین را بنیاد بر هر یک
 بر یک دیگر و نرم و باریک و بدن ایشان چون برگ گل بود و همدر ا
 باب کرت بپوشاند بطریق کیم هیچ یکی رنگ دیگر را پوشیده ندارد و یک بر
 یک بیرون بنماید و بداند که صبر بر چهار نوع است و معنی صبر طاعت باز داشتن
 است اول صبر از معصیت است باید که با رجحانات چنان بر مرکب خمیس
 نفس بربند که چون استر بلند بهت گردد و از معصیت باز ماند و در اندیش
 گردد و بار دیگر بر عصیان نگردد و دوم صبر بر طاعت است و در صراح
 آورده که صبر معنی حبس است یعنی دایم المدام توسن سر کش نفس
 را در آخته خانه توکل و اخلاص حبس کن تا در طاعت کوشند و طاعت آموز
 از جهت ثواب جمیل همیشه در طاعت بقدر استطاعت استقامت نماید
 و خود را از کسل و فتور باز باید منقول است از سرفراز کائنات
 که چون شخصی خرا و یا بمقدار خرا و زنا و قدر الصدق کند فردا ستم
 آن را چون کوه بیاید که در پله نیکی او باشد اصحاب بر چند بار رسول الله

مقبول و ابریم قول لو ابا و حبه کلانی این مایه های که حکومہ کلان می بود حضرت
 رسالت تاه گفت اس مثال کسی است که مدہ و سار کره خیر و مایه
 نعمت اورا میریت کند و کلانی برود و بعد چند سال مدہ برادر دیا
 بعروب پس حق تعالی اعمال کار اینچنان می برود و وارد یا و مرشد
 میایست کند و حضور و مصدق قول خویش اس آیت میاورد و مثل
 الذین یفقدون اموالهم فی سبیل اللہ کمل حله انتہ
 سبع سنابل فی کل سنبله مائۃ صاع واللہ یتاعلم السام
 پس چون نص این لو اباها سرود ایم در عبادت کونند سیتوم سر بر بلا است قال
 اللہ تعالی لعلکم تسئ مرا الاموال والا نفس والہرات ولس الصاوی
 الذین اذا صابہم مصیبة قالوا اللہ وانا الیہ راجعون اولئک
 علی ہدئی من ربهم ورحمۃ واولئک ہم المہتدون ورفیقہ کل
 اور وہ اسب کہ کل اتناں متلی است بحیری ارا اموال وورندون
 خود و باع و رداعت و عمر و لک میں سماع الدیالیں برکاه کہ مدہ موس را
 مصیب اریں انا سرمد و او کویدا اللہ وانا الیہ راجعون حق تعالی برود
 دو حرم عطا کند بکامائی لطیف خودش و دیگر رحمت خودش و رحمت او بجا
 بہایت است حد اگر شخصی بکست خود مصدق کند یک بہ مقتصد
 و عدہ است و اگر ظالم و یا سارق و غیرہ و لک میں الا فات حقول مرض و بیمار
 مال اور یا بد کوری را ملاک کند و او راں سر کند یک بہقتاد ہر ارے یا بد
 منقول است زوری ارا اصحاب رسول اند و دعوت بہمانی کرد
 نو سعدی و ہمت آرد پیچ کرد و آن شخص را دوسیر بود یکی اراں برود یک
 لود و دیگر حاضر برود و طفل بود چون آن غایب حاضرند این طفل حاضر
 بد میں کہ ماناگو مصدق و تراکت و آن شخص احوال کو سید دیگر بود کہت
 حکومہ نکنت کہت بوخواہ کن تاس کار و رکلوے تو را تم کہ تدرم حبان است

چون کار و بر کلویش را انداخته و بیدار شد و بچرخش میبخت خورد که مادرش
 در رسید حال چنان دید آن طفل از بیت مادر بگریخت از بام افتاد آن بچرخش
 بر درواز در بر بند پنهان کرد خون خورده بر بول آمد پیش او و خبر داد تا آنکه
 که بغیر از طفلان خورده و خور حضرت فرمود پس آن خود را بسیار که خورده و با من
 خورند از شخص در خانه شد از زن پرسید گفت جای بازی بفرستند و پیش رسول
 آمدند گفت که در خانه نیستند حضرت گفت بی ایشان نخواهم خورد بگذرانند
 تا خانه می آید باز پیش حضرت رسول آمد میرفت او قبول نیکو دهنده زن خود
 اعراض کرد که حضرت معطل است بر و پس آن خود را یافته با زن ناچار شده
 نه بالا کرد هر دو حال چنان دید پیش بطاقت شد فریاد بر آورد و در پیش رسول
 آمدند حضرت متحیر شد جبرائیل گفت وقت دعا است نه وقت حیرت در حال
 بعد از دعا بر دوزخه شدند و با حضرت طعام خوردند پس حضرت فرمود که البتة
 مفتاح الحیة یعنی چون مادرشان جبرئیل بود حق تعالی بر و رحم کرد **الضاح** شایخ
 کبار گفته اند که جبرئیل طریقت است **منقول** است که یکی از اکابران
 میسراد و پس صغیر بودند او تا نیم روز درس می گفت بعد چون بجهان می
 آمد بغیر از این خورده و خورده روزی بر و پس در بجهان افتاد و در و در
 کشیدند زرش بلند است بود هر دو را در جلای خواب در زیر بستر کرد و گفت
 که قاضی باید بچکس با و نکونند تا خورده و خورده چون بوقت نیم روز آمد
 در رسید پس آن را یافت زرش در حال طعام را در پیش نهاد گفت
 پس آن را بخوان تا با من طعام بخورند گفت در خواب اند طفلان را
 از خورده و خواب به قبول نکرد قاضی خود ایشان چون بستر بالا کرد
 بر دوزخه بود و بیدار کرده آورد و بعد از این زرش چنانکه رحم مادر
 است شفقت آورد و گفت حال چیست واقعه باز نمود نزد یکان او
 خواب او در موت ایشان قاضی گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم است

فرموده است که قصاص و مصلحت الحاکم سبب صبر در حق زنده شده باشند
 قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا استحيوا انما الصداق والعسلوه
 اب الله مع الصالحين **فرد** و **تفسیر کامل** در معنی اس آیت آورده
 است که حق تعالی وجه استنابت سده بای و حیران کرد و اللہ بیا صحت
 المؤمن واقع شده است پس شدیجا سده بایان آخر صبر کار سے و متغای نیست
 و بہترین طاعات صدایاں مسار است اراں اور ایا کرد و چهارم مودست
 مدانکہ دے معشوقہ دلچسپی او در حق عاشق سبب تر از غسل و یک تر اراں است
 کہ مردہ را کسی حال بدید پس بر حضور معشوقہ اگر کسی کوشت اور اسر مدحتر ساد
 و اگر حرم ساد ہمال سدرہ اوس چنانکہ رماں مصر در یک و حضرت یوسف بار
 مردن و دستہا خود حرم مود و جون و کر علیہ السلام ارادہ کہ کر سید او مرادند
 چہ مود و حول مصور کہ ار برید دست و پای و گوشت حرم مود و حول عین
 القضاہ پیدا سے کہ ار موصی نالشی حرم مود آورده اند کہ مود اگر سے ار
 ماوراء النہر ولایت حیدر و مہ ناگاہ نظر میں سر و حتر ماو شاہ سادہ اماند تکمال
 بر اسیا ماند کہ ار جو و خود و در اراں بعد از یکمال کتی ار و رسید کہ چہ حالت
 خواب داد کہ مسر و دلم حتر ماو سادہ مرد آن حتر حتر ماو سادہ رسید کہ حتر
 در آب اندارد و مراد سے سادہ سستی نیست آن شخصی میں را گوشت و لواہ رساند کہ
 محبوب مرایا کرد و در حال خود را و گرداب انداخت بعد یک روز حتر حتر رسید پس
 عشق و محبت در و اگر کرد و آن حای محبت خود را بر در اراں گرداب انداخت بعد
 سیوم دور ماو شاہ را حتر شد طاعتاں را و مود ماو در آب در آمد و حول در آمد و دورا
 کنار کنار کہ حتر و در و ابی عریہ رفتہ مکت سید و ہر دورا ہمسجاں دمن کردہ
منقول است کہ روئے خواہد حس لکے در مارا رشتہ بعد اوسے
 کہ ست ناگاہ طلبہ را و مود آورده کہ من طلبہ ام و بر رنجی کہ ماسد و اکہم حول
 خواہدہ این شہد گفت و عوسے قوسے کر دے کہ من بر رنجی را و اکہم

انست ای طبیب من تیر بخشی دارم گفت چرخ دارم گفت رنج گناه طبعیت
 چنان دو انکم که شفا یابم فرمود که چرخ فقیر یار یعنی از خود و از جمله اشیا بر خیز
 و احتیاج بدو دار و محتاج بدو باش و با غیر محوی چنانکه ابراهیم علیه السلام در
 معجزه حق از فرشتگان مقرر است استعانت می جست و آن تیر ولایت او نمود و کلام
 نبوت او بود زیرا که ولایتی انبیا آن بود که از خود در گذرند و فراموش کنند
 کل اشیا را مگر او را باز گفت که برگ صبر با و می یار کن یعنی چون غرض مقصود
 و احتیاط جز او ندانم پس تیر یعنی که از و آید شیرین پندار که در ولایت
 محبت بر عاشق نمی دیدن حرام است و نیاید کقول الشاعر بیت پیش
 و ما کفتم و نیتام شنیدیم هرگز اثری بهتر ازین نیست دعا را باز گفت بلیه تو را
 با بلیه مسکنه بیامیزد بلکه تو اضع سرفروانده اخلاق است و باینکه قدس سره گفت
 است که اگر تمام در تمام کلیات از دوزخ خود را بهترین میی تو اضع را
 نشای بلکه مشکبهر هم تر آگوشد و سکون وقت یابم که ظاهر و باطن خود
 را بدو تسلیم کنی و چون تسلیم کردی مرکب معشوق چشیده باشی و چون
 مرکب معشوق حاصل شود هرگاه که با دانا نیت تو پیش آید کام مراد تو تلخ گردد
 و این جان کن بدن در بر ساعت باشد و اگر توبه نیک بد نظر کنده پس
 متحرک سکونت را نشاید باز گفت که در مایون معرفت بیانداز و چون چنان
 کردی پس بر توبه احوال و افعال خود را در کل حین آسیر معرفت پندار
 که حج ذره نیست که او نیست و یابم اوست و بدست تقوی بکوبد بلکه
 قلب سالک چون مردک چشم است اگر اندک حرکت در و افتد باز
 بیزد پس بر توبه و که تو اضع و مسکنه تقوی دار که نه اینکه تو اضع بجز
 و هو او بشهوت پرستی کنی و بغیر این رضا یعنی پیوسته
 و غیرت و نارضا نه و امانیه دور کن تا تمام رضا باشی او روزه
 افکند که حضرت عزت مرهتر نموده علی السلام را فرمود و من لم یصل

علی سلاست و کم ریخت علی اقصائے دلم لکھنے لکھنے
 تحت سہماست و لطلب رہا سواستے در میہ طاعت کس مصلی نایب
 حر باکر و دمانے جو مستعدے و سول کر دیے لیس نام مطیع و طاعت
 اس سہ کام رتو و وصل تو اطلال آید و در دیک استیاق منید ار حرا و حرا
 الاستیاق مجو اللغات ہر لذت عیر دوست راز قف و ال و اللس شوق در بر
 آن را و در بھی سس این کار تو تو بود و الحال ار حراست دست حدیث تو
 رسد کہ ہمتہ اسیر طریق او مانعی و درشت و در آسائیں دو گیتی بر تو طرم
 گرد و پس تو پلین او مانے بھی ہر کار طلب مقصود طاعت را ساست
 و کسہ اند کہ انوم سہم علی حل محت و دو حال حائے تہمت مادر تحسرت
 یا در وصال و اگر در چہاں است لیس محوریہ ار عذاب و درج حکم
 است اور ایچکوہ جواب بود و اگر در وصال است و اصل را خود خواستے
 آید بکف گیرے ستارے رس بھی حوں عہدہ حاصل کر دے لیس
 درین راہ تیر و ماتس و با انکہہ کو درین را اور دست مدہ و با انکہہ چوں سے
 الحال ار حسین دیک کف ایاب رحمد و ماید کہ کف گیر ذکر و فکر
 ارادہ ہماں را و خود ایاب مدلی کس و تصدیق ہمت مسد و آرمہ انکہہ
 کہہ اند کہ انہما سے سالک در آمد اسے او بہت بھی اگر راستہ او مخلص بود
 انہما مقصود کسہہ اکہ در آمدہ را بود و راستہ مدعت اند پس چوں و شہاد
 ہمت تو مسد بود الحال و راستہ ای آن مسد ہمت گردی کہ ان اللہ یجیب معالی
 الہیم و معالی آن بود کہ عہدہ مسد و مداد و سجاد و در طبق احلاص کس ررا کہ
 صد احلاص یا بہت و کہتہ اند کہ حل ہمت مکرمت نیگ ویت نیگ حاصل
 سو و مکر حاصل و احلاص و قتی حاصل بود کہ ماسوی اند و در دل سالک آرام
 مکر و اگر ادنی احلاص بود و در آخر سیر حاصل بود و عمل او حوط گرد و تعدد بہ
 نوکل بجای تا بجای ماسے و طریق سجات این بہت ریرا کہ حوں تو کم کردنی اور دین

و خود را از میان کسی که از مرض گناه که او در جهاد و ایمان بود که در حق
 ذنب که ایضا پس به ذنب مخلص یافتی و گفته اند که اتصاله فی الفضاله
 ما اتصاله فی الفضاله موی از جمله سایر آن مهربان یوب علیه السلام بود
 ای فرزند که چون باری تعالی گفت ای جاهل در آن صحنه حلیفه بر شترگان
 نهند بجعل فیها من فضلها و لیفک الدماء باری تعالی گفت ای
 ملاک العیون پس بگاه که از بنده عصیان و فحور صادر شود باری تعالی از آن
 ستاری بوشد و در تفسیر **کامل** در معنی ستار آورده است که حق تعالی را از
 ستار گویند که برابر بر انسان صوبه در تحت عرش قائم است هر چه
 گاه بنده صلاح و فعل نیک و قول نیک میکند و میگوید بدان صورت
 همچنان میکند و میگوید یا ملکوتیان بشنید و حق تعالی میگوید که من گفته بودم
 که من بعلم از شما و اما ترازم که بندگان من چگونه عبادت می کنند و اگر نعو
 باله این کس فسق و فحور میکند باری تعالی آن صورت را پوشیده میدارد تا
 آن بنده بد بخفت و در نظر ملکوتیان نه شده نشود و در وقتیکه اسمعیل را
 بدیج روان کرد باری تعالی گفت یا بشنید بدان که مرا از برای من خون پسری
 ریزند و در وقتیکه مهتر بویست از نر نیجا بگرخت نیز همچنان گفت
 که بنده من از نرس من چگونه از زمان میگزیزد و در تفسیر **مدرک**
 آورده است که ایوب علیه السلام رومی بود و از فرزندان اسحاق
 علیه السلام بود و در او را هفت پسر بود و هفت دختر بود و شتر را شتر بود و هفت
 هزار گوسفند آن داشت و پانصد گاو و هفتی داشت و هر هفت را یک نام میراند
 که پس به پانصد غلام بودند و در غلام رازن و فرزندان و باغ بود و در
قضاء آورده است که ایوب علیه السلام جهان عبادت
 کرد که هیچ احدی بد و مساوی نبود بفرشتگان و خطاب کرد که من
 گفتیم که بندگان من دوستان من باشند چون ابله پیش سخت را در آن

عہد پر کسب ہمارا ہونے لگا متعلقہ فرشتگان کو حضرت عزت ماحات شکر
 کہ ثواب سختی میں جیسے نو مری جگہ عبادت ہو کسب اگر قرآن دے
 اموال اور اعلیٰ کتب سے تم کہ جگہ عبادت ہو کسب قرآن حضرت عزت مہ
 کرایہ ملے اور اموال دے اس کے بندہ اگر گناہ تو قرآن سے رو اموال
 اور حجاب میں اعلیٰ بعض افسر پر حرم ہمارا اور دے دے وضو و نماز و عبادت
 کسب اما دیوی و سری را صورت آن دو مقامان کردہ وہ چاہے اس آئندہ
 گریہ کر دے کہ حجابی دوسراں خود را جگہ بہ سجود کہ عام ہوا اور اسوہ ابد ہتر
 ایوٹ گفت ای بدست مگر سیٹھے مال ملک ہمہ اردست بکد آگاہ ہتر
 رامی کشت بصورت ساراں ہی آند گریہ می کرد و گاہاں را و گاہ گو سفند
 رامی کشت الو علیہ السلام ہجراں مع میکردن حق جی کہ تمام اموال او
 حجاب کرد اما الو علیہ السلام دو خداں عبادت ہراں او دے مار حق تھا
 برو خطاب کر دے کہ جگہ می می سده مرا گفت یا الہا ہتر را مان لی
 حلیمہ ریل دارد و فریدان شایستہ دارد اور احمد عم کہ طاعت اردست
 دہد و مال شد کہ فریدان شایستہ و پواری را آئیناں انداحت بکد
 در نام حاضر شد کہ خدا تعالیٰ فریدان دوخت را بیک کورت ہجراں کشت
 الو علیہ السلام مع کردش کہ مگر سیٹھاں بستی نام جو اجم مردار حضرت
 عزت برو خطاب کر دے کہ سده مرا جگہ دیدے گفت ای بار خدا کسی بدن
 درست و صحیح لودہ ماتد فرید و مال خود دوسرہ میست جرا عبادت بکد اگر
 قرآن ہی اورا در بدل مرض میکم تا عبادت تو جگہ کہ حضرت عزت خطاب کرد
 کہ دلش بدست پس است و بدلش را تو سدرم ملعون رفت پارہ لعاب ملد
 خود در بدلش بالید و وارزہ ہر اردانہ رو سدا شد و در سوز و گرم مہو
 روای ہر دو سال در و آئینہ سال ہر وائی رہ سال ہجراں بود اما عبادت اند
 اران ہی اور دو و اعلیٰ بعض حجاب شد اہل قرآن و منکر شد کہ اگر میر ہو

بپای سپید گرفتار شد و او را از ده بختی زد و در گوشه عمارت بنا کرد و
 در آنجا بنی بود و بی بی حلیه خدمت او میکرد و روزی گرمی از او افتاد باز برگشت
 و در عدل خود تنها و اما جان بگزیدش که فریاد بی طاقتی برآورد و مهر جبرئیل در
 رسید که جو فریاد کردی و چرا افتاده را باز بگفتی گفت که نصیب کران از
 گوشت من است پس نادانکه از رزق محروم ماند اما جان المنال که در من
 که اله او بامتاسی کران مساوی بود و جبرئیل گفت که حق تعالی میگوید
 که سلط کنند و در بزرگ کران منم تا آنکه رزق ایشان باشد نگاه میدارم
 و چون رزق خود را می خوردند میرزا نعمت پس تو حکم مرا قیصر ادی از ان اله
 که بتورساندم بعد از ان میرختند و بعضی پیدا می شدند و روی بی حلیه
 فردوری میکرد و کان دار می گفتش که اگر روی بنامی فردوری بتو میدهم
 و الا ندیم بنی گفت ای بد بخت من دختر تو صفت بنجم ام که از خوف خدا از
 زینجا گریخته بود و از بنیرگان یعقوب ام در خاندان ناپنجان نیامده است
 گفت پس موی گیسو خود بریده بده فردوس تو میدهم بی بی عاجز شده بزر
 و از چون بنجانه آدرنگ ویش متغیر بود ایوب علیه السلام واقعه رسید
 حال غمچان بگفت ایوب علیه السلام سوگند خود که اگر من صحت یانم نزا
 صحت چوب زخم چرا گیسو را بریده دادی بی بی گفت اگر سن است چرا دیتی
 خود دعا نمیکنی که صحت یابی تا من از سخت خلاص شوم گفت چند سال مانده
 گذرانیده ام بی بی گفت پیشا و سال بگفت پس من از خدای شرم میدارم
 اینکه مدت سختی من بدت آسانی برابر شده است و من دعا میکنم روزی بلی
 از خجانه برزند در آن ساعت بهتر بپوشد و باید دست بر دایم کرد تا من از و سفت
 در شش کران او دور شد و در زمانه او چشمه میداشت و در آن غسل کرد و غسل
 بپوشید و حال او باز تازه شد در حال در زمانه شاه چون بی بی سر را از
 درون کر بختی دید من و مهیب است خور و که مگر خانه خود را غلط کردم حضرت

علیه السلام ما کس داد که مرده مرده که ما رسته تعالی بر احوال و نجات
 در آنجا که سبب ال سوگند و تکیه بود و بهتر از اصل سبب ال که داری تعالی
 و باید که صد جوب و رحمت گندم بکجا کرده رسد و او را روی رل حبله ساقط بود
 او برده اند که حبله سبت سیم است هر که آمد و شکر شود که مرده و در
 تقسیم مدارک آورده است که حال مرده را که مرده بود و بعد از مرده
 سبت و در کشف آورده است که بعد از ان شانه و سبب دیگر
 زائد و سبب ال سبب ال شکر و حق تعالی بار او را ملک میاوی سطا کرد و در
 تقسیم مدارک آورده است که هر عادی را باید که خون الوط علیه
 السلام صبر کند با حق او ثواب ما بهیم در و یادیم در آخرت و ما سبب ال
 که بعد از ان فصل چهارم در شکر قال الله تعالی اعلموا
 ان الشکر و قلل من شکر الی الله تعالی و ایضا قال الله تعالی
 ان الشکر منکم لانه قال علیه السلام ان الشکر منکم لانه قال علیه السلام
 چهار نوع است اول شکر خلقت که خلق آدم علی صورتی که هیچ صوت نصیب
 بر نیای نمی باشد اگر چه طاعت بیست دارد و فایده بیست در آنکه مالش سبب و
 سقا و در است و دیگرانی ساقطی که در ص حلیقه شکر باید که حاصل
 مخلوقات خلافت او شد و دیگرانیکه لغت خلقتا که انسان فی احسن بطن که
 روح شکر و در شکر را می برار و اگر چه بری رو آور و خوب صورت می باشد
 فایده بیست بر آنکه موجود این تمدی و درندی حق تعالی ایشان را مشاع الی
 آدمی کرد و سبب ال را بر سر ستاد مگر و انسان و حیثال بر سر و در آنکه
 ما بریدگی و در و سبب شکر با بر تعالی آدمی نخواهد سحای رسا ندر بر آنکه اگر چه
 نوشیده می باشد و دیدن محروم و اگر کساده ما می بود و سبب ال است
 بر آنکه چشم کنده را آفات بسیار است و در آدمی چون دو سبب است
 اما از سبب ال که لا میگرد و از آدمی سبب پایا میگرد و سبب ال که

در بیان شکر

که بپوشی بنام خیا که نه شک را بنزد شک لا ینکرو و نه ناودان این اشیا حلقوم است
 بوقت اکل شراب از طرف شکم آبی گرم آید و بر لبی و اخراج و آب می خورد و
 همراه بند و میرود و سرگاه که رزق او منقطع گردد همان آب بالائی آید و جگر و
 بر زن نمی تواند اما آنکه می نیرد و الاضاحه حضرت سعدی فرموده است
 بر نفسی که فرو میرود و مدحیات است و چون برمی آید مضع ذات پس در نفسی
 و نولمت سوخود و مر بر نعمت شکر واجب کقول الشاعر نعمت از دست
 زبان که براید که ز غده و شکرش بدر آید و قطعه میده همان بکه ز تقصیر خوش
 عذر بر سرگاه خدا آورد و ز نه سر او را خداوند پیش کشد نتواند که بجا آورد و در
 آنکه اگر کسی شکر نعمت کند شایان است اگر شخصی عاقل و کامل العقیده باشد
 شایان او این است که در خروج لول و غایط و باوالبته شکر خدا را بجا آورد باشد
 زیرا که اگر شخصی با چهل روز طعام و شراب نیابد خواند در دنیا زیست اما اگر
 دو روز یا یک روز بول یا غایط یا مدفوع در حال دست باز جان بشوید کقول
 الشاعر شوقی یا یعیشش آدمی شکر است چون بیدار می شود و چه
 غم است اگر بپند و چنانکه کشاید گو بول از عمر بکشد شاید و در کشاید
 چنانکه نتوان بست و گو بشو از حیات دنیا دست و نوع و و م شکر
 ایمانی یعنی برنده لازم است که همیشه شکر بران کند که حق تعالی را از ان که او را
 بگردانید که خدا را مانده بطریقت دیگر زفته اند زیرا که آدمی را فضل و اب و آب
 است و اگر معرفت نداشته باشد و اب از او بر که در اب با عذاب نه و او
 را عذاب هر مدتی بسبب بی معرفت کقولہ نقالے و یقول الکائن
 یا لیتنے کشت سدا یا یعنی جمله خیرات روز جزا زنده می ماند باز چون بود
 خاک نابود شوند پس کافران گویند کاینکه اگر ما تر خاک می بودیم و میروست
 و میگرد آورده اند که تراب نام کافر بود روزی طالب علی کتاب می نوشت
 قلم از دستش بیفتاد و تراب بجزمت تمام از خاک بر داشت و بدو از حق تعالی

در این کتاب
 در این کتاب

از آن حرمت و ابرام و بزرگواری که از آن گویند کاشکی با پادشاه می نمودیم که خاک بر سر
 شدیم و یا بنیال آن تراب خدمت عدلمان کرده می نمودیم پس بریده لادم
 که برافتن ایال شاد و مسد و شکر کند تا به پیش کرکر دل او و طلب نمود و
 در خلاصه السلوک آورده است که مرتضی علیه السلام
 رسید به ما اول ما العزم الله عليك قال ان الله تعالى جلجله
 ذكر اقبل ثم اى قال سعى خلقى على سعة اعصاء قتل ثم
 اى قال عزمى حتى عرفته قبل اى قال وان تعدوا نعم الله
 نفع يوم شکر بر اعمال صالحه میوان کرد که ما رتبیالی بار از آن سدا
 کرد و امید که تو مع دوده شده اند بر اعمال و مکر و امید از ایسا که کامل و کامل
 اند از اعمال صالحه فاسق و فاجر اند در کل احوال و گنجهتیم از آنکه و اخ
 سالی و مودوم و دد و به اسفل سافلین و مکر و امید از ایسا که مودوم
 الالدیر اموا و عملوا الصالحات فليهم اجرهم بغير حساب که سیرت
 و عمل صالحه از ایسا یا احزاب است کرد و ایضا مسمول با تمام گویند
 بعینه همهای بهشت قای نداده چنانکه اگر شخصی یک صومعه سرور در حال
 در ایسا دیگر و بد منقول است که دوری لی فی راعیه نصری سلی را
 دید که سرخوردسته بود گفت چرا بسته گفت در و سرورم گفت عمر تو چند گذشته
 ماست گفت سی سال گفت دین سی سال عبادت تو بسیار بود یا صحت
 گفت من در بیشتر احوال صحیح بودم گفت بیچاره از فقر و عبادت میرزا
 سده بودی گفت فی گفت داور نواد و وراعتا و بود که هیچ کاره است آن
 در دبی پایاں و از حرم اندیشه سر راه بسته و مجرور و سر دیار کس
 راسته و کشته بدان ای سرور بد که اگر حرامیان اعمال صالحه
 بداد من سر شکر بر ایسا کس که اعمال نیک و بعضی لا اله الا الله
 محمد رسول الله است قال علیه السلام غیر الحجة چون تر افخته رسیده

در ایسا
 نفع

پس پنج عمل صلاحیت این مرتبه ازین نیاستند **نوع چهارم** **مکرم**
 نبوت یعنی پیش از آنکه بر آنکه گردانید و از امت محمد رسول الله صلی الله علیه
 وسلم زیر آید اگر چه اینها را ضعیف آدمی بوزند و امت ایشان را ایمان بود و عمل
 صالحه گوید اما بسبب گناه اندک یا مسخ می شدند و یا زبده در زمین می افتند
 و یا ایمان را بسبب شرافت او عمل اندک شد و گناه بسیار و حضرت باریعالی
 غفار که بحسب خود محمد رسول الله صلی الله علیه و السلام فرمود و لسوف یعطی
 ذلک فذلک یعنی ای محمد علیه السلام تو که از اندوه امت خود نیست مبارک
 خدای من با تو و امت تو چنان بگویم که را ضعیف گردی و دیگر اینکه فدای قیامت
 شفاعت امم انبیاء محمد رسول الله میکنند و بر ائم با جنت غنایم کفار حرام بود و ایشان
 بغیر از مسجد نماز روا نبود و بر بار و ایشان پنجاه وقت و بر بعضی سی و شش
 و بر بعضی چهل وقت نمازی بود و بر پنج وقت شد و بر ایشان سال تمام
 روزه می بود و بر یک ماه شد و علی بن اقیاس عجایب و غرائب بار
 بر ما ذکر داشته اند چه خوش گفت آنکه گفت **مشهور** که حق را که پیشوا
 داریم و پیشوای جو مصطفی داریم + میتر و بهتر و گزین همه ضرور و خاتم کلین
 همه در خیر است که سرور کائنات علیه السلام فرمود که هیچ قدری
 نیست که من در بنادن و برداشتن او تخیر نام که بار خدا یا خواهم بر دوشتم یا خواهم
 بنهادم یا در میان خواهم مرد و پیش بخت را در دهن نموده ام که بفرود برون
 آن تخیر نشده ام که خواهم فرود بر دانه بدان **بدان** ای فرزند که خلق از اربابش تاجرای
 بقدری خود نیایی حتی که **آورده اند** که اگر شخصی زمین را بچوب بزند و یا کاه
 را قطع کند و او نیست زیرا که مخلوقات خدا را بر بختانید بختی و تو نیست
 و روز چو آن را رنجیده میذارے و از عاقبت امر می اندیشی که جزا
 آن خواہے یافت **منقول است** که بعضی عالمان مسند چون
 سوارے شدند اسب را پتانزانه میزدند بلکه پانزانه میزدند و میزدند

و مرکب را نه مس جوئی باشد تا مقصد میرسد اگر کسی رعین را نکند و در
 ران حقیر بدینا لسی که رنگ کرده باشد تا در وجود مکر در حین ستمت و
 رس امدان در گناه و دوست و رنجبر است هر که خاک بخورد عذاب انگس
 ماند که گوشت آدم بخورد و بریر که در شام زده گردنش بخورد و گوشت آدمیان بگوت
 است و آلتا اگر دوست کسی حرب بود اگر آراهایک بسود حاصلی که گوشت
 آدمی کشته باشد و علی بد القیاس و در خبری که کسی تویم حرمین مداید در
 منقول است که شی حضرت رسالت ماه حد قصوره لی لی سالت در
 آمد لی لی مصطفی شد و اب جاسی جواب رخاست و فیض بر او دست آمدن
 گرفت حضرت و بود که اضطراب رسای حیت گفت و فیض بفری و لازم
 ابرامی نام مساد که در ایدام سارک تو محله حضرت قسم کرد و بدالیه خال
 اسیرتی بود که فی ای سو سار اساعت حضرت رسای عی آخری کرد که در
 مرا حلوده اترقی و دی بهتر خراشکل بارل سده که نکافات این جی حوای می
 و الصنا و رسی و سفرهای اذ ورم مند سنگ را گرم میگرد و و ران ورم
 می بهار زانامی سید سنگ ساحات کرد که بار بار ص صلیب تو از نور سید
 و س چه گناه دارم که مانستم میو را خطاب و سده که اعام تو حو اکیم سید و س
 آن سنگت در محل احد اید احد در وقت جنگ کاری انوار فلاح
 و راید اجنت و مزد رسول هند و دماں سار کس سید شد و اس باران بود
 که بدیه ان مهر وادی کرده بود سله در فتادی سراجی آورده است که اگر کور
 پزار رسایکس و کس باشد در سجد حاضر شد اودا لارم میت اما و دریاں
 رسول الله بر کس در مسجد صحبت نمودن کلام او حاضر رسای سید کور رسای
 بود از رسول الله و در خوشی که سید آدم حاصل عیت رسول الله ارجار
 او تا مسجد رسای است تا بدان دلیل باید ووری جید راں می آمد و س
 حد بخور و نه بکار و س حد راں رسای بر ستم کور چون تران

دست آورده بریده دست بدست دیگر رسانید آن نیز نریده شد پس
دست بریده در پیش رسول الله حاضر شد حضرت جبرئیل بر آن آب فرو خواست
تا روحی از او جدا کند تا چنان یازد یا بدینتر جبرائیل علیه السلام در سید که بر
الغریب میفرماید که ارواح او را کور آفریده بودم و الحال کو دست و بر لب طم
کور بگذرد چون بدو راه بهشت برسد او را چشمان و لحم و در بهشت ما
نویسان دیدار بیند و نه با نخواستید که کور گرفت بار رسول المدین محنت بسیار
اختیار کردم و آن میاید که بحجرت چشمان باقرن دیدار نسیم بدان ای فرزند
که چون چهار باب توفیق باری تعالی بانجام رسید بنخواستیم که خانه کتاب را بیان کنیم و
در آن چند خبر باقیانده بیاوریم انشاء الله تعالی **خاتمه کتاب** شمل
بر چند فصل **فصل اول** در علامات قیامت و پیدائیدن ساعت
و فرایب دنیا و او را انسان ساعت گویند که در یک ساعت پیدا شود

كما قال الله تعالى ان الساعة لا تاتي الا بغتة يعني ناگاه و قال عليه
السلام ان الساعة لا تاتي الا بغتة ايات خفية و خفية بالسر و خفية

بالمغرب و خفية بحجيرة العرب و اللذان و اللذان و در حدیث دیگر
و حال عیسی علیه السلام گفت اند و دابة الارض و باحج باحج و طلوع الشمس
من مغربها و نار تحبج من قعر عدن تدخل الناس نفل در مشرق و در مغرب
او بے آرد که خفت فرو بردن زمین را گویند یعنی قیامت میشود
تا آنکه ده نشانه او پیدا شود اول آنکه قوس بسمب شویست گناه بگر
مشرق و در زمین رونق و قوس همچنان بجانب مغرب و در زمین فرو ریزد
و قوس همچنان در زمین عرب فرو ریزد و خورشید به پارچه را گویند
و گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که قیامت پیداشدن و در وی آ
بقول حضرت مرتضی علیه رضى الله تعالى عنه آن از جانب آسمان
فرو و آید و از مشرق تا مغرب دنیا را و بر شود و کافران بدان مست شوند

در بیان علامات قیامت
و علامات قیامت

حنا سجد در سجود می ایستاد چو در آید و از حاس و رو گوشتش بیرون بی آید
 و ایستادن را ندان نخب رسد و آن دو دجبل برود و اما مومنان را
 حوین رکام نماید و بعضی معسرا و محمد ثانی بآید که آن دو دگر شسته است
 و دیگر علامت او دجال باشد و علامت دیگر دانه الارض مانند علامت دیگر
 یا حوج و ناحوج باشد و علامت دیگر بیرون آید و اب ارجات محرب و علامت
 دیگر پیدا شدن آتش باشد از حاس عدل ما را اند مردان را یک جا کند
 و عدل نام شخصیت در کار دریا از سهره ایس و قفسه و درین را گویند
 این همه علامت است و اما دهم ایستادن عیسی علیه السلام است که از آسمان
 می آید و دجال اهلک کند و میان این علامات تفصل خواهم کرد اما الله اعلم
و ذکر کیفیت تولد و جال و ظهور او در آخر زمان و شرح
 ساری آنچه گفته است که نام او صایع و نام پدرش صاید است اما چون در حال
 حال دعوی میسر می کرد و در آخر دعوی خدا می کند از آن او را و حال گویند
 و دجال که از او گویند پدر و مادرش هر دو حاد و گران بود و منقول
 است که ولادت او در تپه بود و تپه سه فرسنگ از مدینه بعید است و چون
 از رحم مادر فرو آمد در حال شش و کلاں شد گاه دعوی حادی کرد و گاه
 و گاه دعوی حمیری و تمام کافران به و معشقه گشته و اکثر سخا عیب را باین
 میان می کرد و گرامت می نمود و در آن زمان سلمان پارس را و ابو دود را و
 تپه بود و حوین هجوم کافران در صحن صاید دید و نزدیک رفقه واقعه شد
 شخصی بد آن تعیین گفت که اصحاب رسول الله آمده اند گفت و جمال
 من اندر و نوبت آمدنی می باید هر دو در پیش رسول الله شدند و اصحاب جمع
 شدند و حضرت را پرسیدند که این چه ماست گفت هیچ بجز من نبوده است
 که خلق بنیانی او را در جالی نمی باید و این آن دجال نامند گفتند و در
 او در جالی نمی باید گفتند و او را دست ما نیا شد ملک موت او

این دجال
 است که در آخر
 زمان ظهور می
 کند

از دست مهر علی بن ابی طالب و او را سخن زشت گوید و امیر المؤمنین عمر رضی الله
عنه آن نکند و تیغ بکشد و بخت و جدلی فایده واقع شود امیر گفت من
بی خبری نیخواهم که او را بچشم حضرت رسالت پناه فرمود که تنی چند جمع
شوند تا برویم جمع شده با چند اصحاب بر تپه رفت و ایوان گفتند در حال خانه
او برویم اما حضرت پناه فرمود که در خانه آن سگ رفتن نشاید اما شاد دست
بر نید او با و از دست زدن خواهد بردن شد و در پیش ما آمد چون آن لعین
در پیش حضرت رسول آمد گفت من انت گفت انما رسول الله گفت اگر
تو بخدا نه من گواهی دهی من بنفیس شما قبول کنم و گواهی
دهم حضرت رسالت پناه فرمود مثل تو مخلوق کو چشم خدای را نشاید
آن لعین نیز که سگ خورد و در حضرت رسالت پناه امانت گفت امیر المؤمنین
عمر رضی الله عنه بطلاقت شده تیغ کشید اما بفرمان رب الغوث تیغ برگشت
و بمقدار چهار انگشت پینای امیر المؤمنین عمر زیده شد حضرت دست
خود بر آن زخم مالید در حال بیخوشی که بود شد حضرت رسالت پناه فرمود
یا عمر جبرایی عهدی که دے گفت یا رسول الله بجه طاقی عهدم را
تو آهوش کرد چون رسول الله روئے بخانه نهاد و حال لعین شک
کلان را گرفت و در راه گذر حضرت انداخت تا که راه بسته شد مهر جزا
علیه السلام فرود آمد و همان شک را از راه دور گرد خون حضرت رسالت
پناه در دهنه رسید و حال بد بخت قصد مدینه کرد و شک کلان بدست
خون برینک دیوادی زد و هفت دیوار بقوه آن شک شکست چون
اصحاب سلاح پوشیدند و در پیش رسول الله شدند و اول خنک حوشتند
حضرت افزون نداد و گفت که موت او از دست حضرت نشاید اما حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و سلم مسجد نهاده و در حق او بدعا کرد از حال منهن
جبرائیل علم و بر رسید چنانکه بموتی را اگر بگیرد و اگر دوش بگیرد و بر دست او باد

دست ارا در زمين فرو تا آنکه انقباض پادور زمين محسوس گردد و مقدار رو و حاد
 حاکم بر حرکت بهر جهت که او را در چهار کوه فاب که نام آنها در آن پیر
 اند و بهر جهت که او را در حال برود و مقدار مایل و بهر جهت که او را در
 راز در پائینی گشت و با عذاب بالایی که گرم و خشک کرده و بخورد و تن
 میشود و باز و تنهای او را بر بختی است بدنه علی بن القیاس بعد از مرگ او
 از خواب بیدار میشود و در بختی از آنجا که او را می خورد و حضرت رست
 ساه از حضرت علی علیه السلام پرسید که آن حاکم چه کرد گفت چون در اینجا
 انداخته مقتدر و دلتنگ گشت و مقدار وفات تمام شد و مقدار سال
 از حاکم در عالم بر آگشته شود و مقدار آن علامات قیامت ظاهر شود و در
 روایت دیگر آورده است که حق تعالی مادر و بر و مسلط کرد و در بدین میان
 بر دلبس معنی علیه السلام فرمود که در احوال و حال و میا شود یعنی شکر
 و حال که است و از آن ران می قیام به معبود و در قعود و اصطلاح و ادب
 صوت باشد بر آنکه لبس بر آن و هر یک از و میا میا ناقص تمام مردم از
 محسوس کرد و بر و میا و سبب میا شود و علامت آن مردم است که علم
 و علم را در سمن دارد و انشا الله و حال علیه الله و علیه هم در آن ران
 و سمن در ران برود و منقول است که در روزی حضرت را کسی پرسید
 خروج و حال چه وقت باشد گفت و قیما ران در روزی سوار بر دند و گفت
 نعمت الله علی العروج فی السروح و الضیاع عدل اربا و شیان و علم
 از عالمان برود و سخاوت از تو انکاران و تسبیح میست آن مردم آمد و کرد
 و عمار و ما و سرح و بسیار و فلان آمد که کرده و در میان لی مار ملک آن
 مار گمرد حضرت شینحنا سیح الاسلام و السلیح سیح علی بن زنی و سلیح
 را کسی پرسید از این که متبا میا سلف سلوک و تقوی و سالی و حدیث
 را بیا سلف شکر بد که کسی را بدان اطلاع میبند و ایسان را کسی از

و کامل ہستیاری مقتدا شدند بخلاف این زمانہ کہ ضو فیان و سالکان نام دارند و دنیا
 اشتہار و شہرت اند و چون پیغمبر ان خلق را دعوت میکنید و از میدان ایشان
 زن و مرد و صغیر و کبیر و آزاد و بندہ سبک در میان و حدت اند و خواہ غلط
 خواہ صحیح ہر شیخ گفت دو معنی دارد یکے ہمین کہ این زمانہ آخرین است
 و خاتمہ نوح محمد صلی اللہ علیہ وسلم قرین است کہ ختم شود پس بر اصدے
 از جنت جمع کردن اموال دنیاوی بلی محنت کاری را در پیش گرفته اند کہ این را
 مردم شیخ و صالح خیال کنند و چیرے بہ بخشد و در طلب نام فانی
 دنیاوی اند و از عجبہ غافل و دیگر آنیکہ پیغمبر فرمودہ است کہ کل شی
 راجع الی اصلہ پس چون محدث و طبن اقصی و اظہار شدند
 قیامت نزویک است ازان و احبب تعالی بر آن ہر تکب اور اجریا
 داد بعضے ہدایت اللہ بمنزل رسند و اکثر اب مرشدان ناقص
 در کل مانند و گمراہ گردند و در خبر است ہر کہ در و زنجبہ سودا
 کہفت بخواند حد انتہائی اود از فتنہ دجال امین دار دین
 پیغمبر فرمود علیہ السلام کہ در آنچنان زمانہ دجال لعین نفر ما کرب العالین
 آئند با و زنجیر یا خلاص یابد و بر کوئے از کوہ ہار سند و ستان کہ
 و بانگ کند آواز او از مشرق تا مغرب برسد و گوید کہ ہر کہ امروزین
 پیش آید نجات یابد و الا روز دیگر قبول نمیکندش و من خداے جہانم
 محبہ انوار کفار و اہل روافض و بدعت و مردمان کم لعین بسبب کم
 یقینہ بد و رجوع کنند حتکہ اورا صفت خواہن پسہ اشوند و
 بعضے ہر خان مہمت لک لشکر را شوند و شیطانات و دیوان
 و بریان را بد و سحر کردہ و در جہنم انکہ بعضے بکان را تا بہین فریب
 دیند کہ مادر و پدر تواند زندہ کردش و بعضے را باشند باز زندہ کنند
 و آن در حقیقت دیو و پری باشند و گاہے انواع طعام و شراب

سبک دیکھو کہ ایک ایسی آفت آئی کہ سب سے پہلے اس کی خبر ہوئی کہ جمع ہو
 حکم کیا کہ مہمائیوں سے اس کو روکا جائے اور اس کو سب سے پہلے
 رکھتے تھے اور ان کے ہاں حرارت نہ تھی کہ دریا بہت و اس حاکم بہت کہ در
 دریا حاکم چل کر پہلے بہت و ہر حریرہ چار تیل ملول دارد و دھندلیا کہ
 روئیدہ اند و وقت صبح صادق در خوردن میشود مہمائیوں سے اس کو روکا
 حواس میرود و از وقت میتیں مہمائیوں سے روئیدہ می باشد و در خوردن چو
 ناما رسام مہمائیوں سے روئیدہ چو سیرس میں اس میں برورد و از چو
 اس میں مہمائیوں سے اس کو روکا و دریا حاکم تا سنا تک اور سنا
 بہت و چون اس حر سوار سو دھرم میت اندک نہ تھی کہ اس میں سو تا
 اور احزاب تھے و ما و اس سبب ملاحتی بسیار تھی کہ اگر مردان قابل و بہت
 رست ہاں حق آفرینی پر دیکھی او حوسد اول مگر بہت مہمائیوں سے
 کردن کہ مہمائیوں سے اس کو روکا و اس میں مہمائیوں سے کو فرو دما بہت
 تک کہ سب سے پہلے اس کو روکا و مہمائیوں سے اس کو روکا و اس میں
 فرو د آید اما اگر اس کو روکا و اس میں مہمائیوں سے اس کو روکا و اس میں
 ماستقال اور و مدان ای بی فرزند کہ مہمائیوں سے اس کو روکا و اس میں
 است کہ شخصے باشد در ولایت بہت حد اللہ نام و نام مستورہ اس میں
 از و فرزند تو لہ شود نام او محمد است و اس میں مہمائیوں سے اس کو روکا و اس میں
 و اہل کوفہ اور اس میں مہمائیوں سے اس کو روکا و اس میں مہمائیوں سے
 علیہ اللہ اس میں مہمائیوں سے اس کو روکا و اس میں مہمائیوں سے اس کو روکا
 سکند و وقت دخال بیرون آمد و اس میں مہمائیوں سے اس کو روکا و اس میں
 بہت و اس میں مہمائیوں سے اس کو روکا و اس میں مہمائیوں سے اس کو روکا
 بخشش ہزار ہاں و ہزار ہاں اس میں مہمائیوں سے اس کو روکا و اس میں
 نو مہمائیوں سے اس کو روکا و اس میں مہمائیوں سے اس کو روکا و اس میں

اگر خدا را شکر گوید و در احوال خود را صحت بدید و اندر این بنده زنده و بکشد باز زنده شود و از
 از و سوال کند که من گفتم گوید تو مخلوق باز او را بکشد بکشد که گشت او را بکشد
 و زنده شود و بعد از آن امام بطرف کوه برود و باین هزار جوان بیگمش
 آید بیفتد لک لشکر را شکست دهد و بکشد بکشد و آن جای تر شکست دهد و بکشد
 بدین و از اینجا بیگمش دهد به بیت المقدس بیاید و امام را در کوه دوازده هزار
 لشکر باشد و در صحنه پانزده هزار گردد در بیت المقدس نیز شکست دهد
 و تمام لشکر او را بکشد و خودش را بخت به بجانب عرس خود مدت سیال
 افواج لشکر کفار را جمع کند و امام در بیت المقدس امانت کند و در سه سال
 سیر حاکم نام مسلمان باشد در بیت المقدس حج آید و روزی چون امام نگاه کند
 بنید که از آسمان آید و فرود آید و بر صخره مبارک بایستد چون امام بجانب
 آن ابر شوه ابر بالا رود و امام را بنجا جو اسناده یابد جاها بی سبز نشود
 و دستار سبز و قش سبز و عصا سبز بنده سلام کند و موافقت کند بدانند که
 این جبرئیل علیه السلام است مدت چند در بیت المقدس هر دو بایستند گاه
 امامی نماز امام مهدی و گاهی جبرئیل علیه السلام و جبرئیل علیه السلام بنو محمد بنی
 و در مذمت امام اعظم باشد و مذمت ثلثه را تسبیح کند و مرده گان را زنده کند
 و از مسلمانان زن بگیرد و در خبر است که هر بنده را قوت و عز و جلال مردان
 میبود و جبرئیل علیه السلام را قوت چهل بنی بر آن بود و جبرئیل علیه السلام را قوت چهل حوت
 بود و حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم قوت چهل عیسی داشت که بر هر
 هزار و پانصد کس را قوت میشود بعد از عالم و جلال لعین از جانب عرس
 چنان لشکر یار دکه و عدالتان را جبرئیل علیه السلام نداند و در بیان کسان
 و مردم است بایستد و چهل روز راه بشکری بگیرد که هیچ احدی از آن بیان نگوید
 و امام مهدی و حضرت عیسی با جمیع لشکر مسلمانان قصد جنگ کنند و پیش آنکه چون
 در جبال لعین رسد حضرت عیسی را به جنة بیت خورده بر سر دژ و عیان خبر کرد

و بخوار بود و سبک درو اما چون وقت بیرون آمدن شود یک تن ایشان مسلمان
 گرد و دیون بوقت شام بر گردند گویند که فردا لشکر الهی را سوار خان
 بنوا می کند و چون روز دیگر بیاید شد شگاف می باشد تا هر مقداری که کرد
 میباشند بگذارد و چون روز بیرون آیند قصه سدا میست آورده اند
 در زمان سلطان سکندر ذوالقرنین میان دولت ایشان مجادله
 افتاد و جنگ استنادنیک قوم زنده مرے را سپید کرد که هزار سردار
 و قوم دیگر درون بھمار بند شد و چون کسی بیرون می آمد آن هزار
 اورا میخیزد و ایشان از سلطان سکندر مدو خواستند سلطان خود تنها
 ظاهر ایشان رفت روزی بوقت سپین سلطان میخواست تا بیرون قلعه رود
 و طهارت کند ایشان منع کردند که شما را هزار سپر خواهد خورد گفت پس
 بر اسلحه چه آمده ام که بجنگ بیرون بروم گفتند سیاست و دبدبه میکنم
 و الا از دست تو خیز می خیزد شد سلطان بیرون رفتند آن قوم دیگر نیز
 سرافراستادند سلطان طهارت نشست بود که او را رسید گفت چشمت که بر
 طعم شیر آمده گفت من از برای بریدن هزار سر قو آمده ام و هر دو طرف تو را می نگاه کرد و دیگر
 را بر سلطان زد و حمله و صادم کرد سلطان سرش را گرفت و زمینش درش شکستید
 که الحال در بریدن سر خود چو گوئی برسم یا نه شریانی کرد که من بعد از آن قوم بروم و بولای
 خود خواهم رفت مرا بگذار چون بگذشت شیر بر کجیت و آن قوم عاجز شده در پیش این
 قوم آمدند و صلح کردند و آن قوم که سلطان را پرورده بودند نصیحت کردند و مال
 بسیار دادند و کوه قاف در آنجا سوار خان بود و ایشان میآمدند
 و زدی میکردند و مال مردمان را میبردند و گاه خیمه و اوج از قویان میکردند
 گفتند که این راه را بر منب تا من بعد یا جوج و ما جوج و زردی و ولایت تو نیست
 سلطان چون از آن جانب آمد در بستن آن راه سے بلخ نمود آورده اند
 در این قرن آهین و از زرو سن و سرب و حیز ذلک این نوع العیارات اند

سلطان ابراهیم کوی را دست کرد و نخواهد پس در آن کشید و مالاکرد و در میان
 ایشان چوب دیر تم نهادند و در آن کوه سوراخها را بست کرد و سه روز در راه
 طرف مغرب کشید و دست بهشت گاو را یک سال میکرد و خود امر در آن
 روی رات آمد تا به دست میرزا آمد دیدن که آمد و آتش در آن کوه زده از جوار
 آتش چون بوم گداخت و بهیم متعل شد و بهیم قوس آن کوه را گریه و در جنت
 بود و به از آن کوه مساحت و مدت یکسال گرم بود و یا حج و یا حج از هر کسی
 می آمد و چون در آن حال میروند آمد اول کلامان التاں سیاه را
 مشرق حج انواع طعام بخورند و آبهای شیرین را تمام بخورند و چون
 طالع دیگر میاید آب شور را بر چشک کشند و چون طالع دیگر میاید طالع
 نیز بخورند چنانکه رسول علیه السلام را رسیدند که در آن وقت تو ما
 را در کاد محله گذارند کعبه که ما ریتا لے و کشت باه ایشان را و است
 خود آنگاه گرم در آن سال بیاد شوند و ایساں میرزا مار در بار با خود
 میتوان ریتا لے مادر او را و ده تا ایشان را در در مار اندازد و در آن
 ماراں بسیار سار و وسیلاب ایساں را میدادند و در دو صفت سال
 مؤمنان تعمیر و تیر و کمان ایشان را سوار آمد و چون ایساں میروند آمد
 حبیبه با جمیع مؤمنان در کوه حصار را شد جمع دارند و اذات الارض را سوار
 بعد از آن متر حبیبه را مارا آسمان برند و در خلق فتنه بگیرند
 شود ذکر آنکه کیفیت دات الارض و دایه حبه را گویند و آن چنان
 که در آن زمان بیرون آید و در شرح و بیجه است که از هر صفت در
 ما که سوار و چون سوار شود و چون چشمان او جل چشم خوک و گوسفند
 او چون گوش فل و سیمه و چون سینه شیر درنگ او چون رنگ پلنگ و تپک
 او چون تپک ماده گاو و دم او چون دم میش و پا او چون پا سینه
 سان سر و پا او سینه او و دست او و دوز ده که روایت دوگز

در آن سال
 در آن سال
 در آن سال

بکر زمت آدم علیه السلام باشد و او بریده گفت رضی الله عنه که در وازن بر
 باشد و میان دو سرون او عقب از یک فرسنگ باشد و این جانور
 از زمین بیرون آید یک روایت آنست که چون سرب بر آرد بر آسمان برسد
 و از زمین روایت است که تمام گرد و بیرون آمدن او مگر اینست روز از حضرت
 رسالت پناه پرسیدند که از کجا بیرون آید گفت از سحی حرام و چون بیرون آید
 گواهی دهد بیا علی بنجه دنیاگر دین اسلام و یک روایت از رسول الله
 آنست که در ازبی او شصت گنا باشد و هر یک از آدمی را به بوبید و بگوید خدا
 کافر باشد و نه مؤمن باشد و بجزد بپسند در پیشانی کافر نوشته شود خدا کافر باشد
 و در پیشانی مؤمن نوشته شود خدا مؤمن باشد و با او عصای حوت
 و انگشتی سلیمان پیغمبر علیه السلام باشد و عصا را بر وی من
 بالدروشن گردد و انگشتی را به بنی کافر بنهند و هر یک بر بند و در پیش
 زاده می آورد است که دو بار بیرون آید اول نزد خائب شود دوم پیش
 بسیار بماند و او بر فرشته باشد و گردن او عظمه دارد چون گردن اتر
 و عسل خلق روی زمین از مؤمن و کافر او را به بیند و فرس با همه سخن کند
 و خبر از مؤمن و کافر بد هر که فلان + + کافراست و فلان مؤمن است
 و بعد از آن خبر مؤمن و کافر نام دیگر نباشد کافر را گویند یا کافر و مؤمن را گویند
 یا مؤمن بعد از آن اگر شخصی ایمان بیاورد قبول نباشد و حکم آن ایمان با
 باشد و کفر طریق شمس از جانب مغرب قال علیه السلام من
 قبل طلوع الشمس من مغربها ناب الله علیه و سینه توبه در لغت باز گفتن
 و در شرح باز گفت بنده از گناه به طاعت و از جانب حق قبول کرد
 یعنی قبول کند حق تعالی او را بدین ایمان گوید و فیض هدیه را که رسول علیه
 ما را ازین خبر بدو است که یکی از علامات قیامت بیرون آمدن آفتاب از جانب
 مغرب است تا هر که بغیب باور کند در هنگام معاینه او پسود کند و اگر بغیب

ناور که در آن هنگام او را سود کند و او را از کافران سار و در شرح
 مشارق آفریده است که در آن فرماں کفر و معاصی و ظلم و ستم
 و فساد سار گردد و او را سوختن آن حق تعالی یک روز آفتاب عظمی که
 و سب در آید و آفتاب را تحسین کند و فرماں بر آید و آن شب را
 مفقود است سب گرداند و مردان صلح و سب حیران حکم عادت میداد که در
 و و صو که و بچند مکرارند و بلاوت مشغول گردد و نامیده که حسیح صاوی
 خواهد دید و چون نظر بر آسمان کند ستارگان بر آسمان عظیمه باران
 سودیم بدین لوح شکر است بیدار شود و از در جوار بر دهنه میاں خود گوید
 که هیچ کس در میان شما حق سب کلام دیده است و طلق از درازی آنست
 حیران گردند و گاه میسید که آفتاب از سوی مغرب آید سیاه چنانکه آنست
 سیاه باشد و بر آید و نور و دریا آسمان آید و در شرح و جی آورد
 است که آفتاب و مانتاب هر دو سب نور و سیاه یک بار منور و
 آید حاکم و شیرین جنگ کند و یکدیگر بجهت حلق محبین و مینا اهل دنیا
 و یاد و مانگ کند و از بهشت آن مادر از فرزند و پدر از مادر و دیگر از
 و گریه و استغفار کند اما صاحب را سود کند و کافران و فاسقان را
 رح سود کند و چون بر دویم آسمان آید متبر حشر علی السلام باید و سر دور
 گرفته مار در مغرب کشد بعد از آن بر دوار در تو سر و دبر و چون رسول علیه السلام
 این گفت عمر رضی الله عنه گفت که این در تو چه چیز است حضرت رسالت
 در تو یا عمر حق تعالی دیده است حاب مغرب از برای توبه و در آن
 در را و وطن است از زیر کفلی از در و جوار هر دو میان دو طلق جیل سب
 راه سوار است تا همه است و آن در از آن رو را که حق تعالی آفریده است
 کتاده است و هر گاه کاری که از وقت آدم تا ظهور آفتاب و مانتاب
 از مغرب توبه و صیحه حاکم آن توبه در آن بر آید چو آفتاب و مانتاب مغرب بر آن

آسمند و در غیبه آسمان رسند جبرائیل سر فرود باز گرداند و در آن در توبه در آورد
 و نیز و طبق را بنده بعد از آن توبه قبول نشود و بعد از آن توبه قیامت قائم
 و نفع صورت باشد معاذ جبرائیل رسید یا رسول الله توضیح چه باشد گفت چون
 بنده از گناه بکلی برگردد و پشیمان گردد و در بدیهه با خود بگوید که ای پادشاهان زمین
 دیدم اصلا باز گرد و در این را توبه توضیح گویند هر که آجینین توبه کند در آن
 در در آید و قبول شود و هر که چنین نکند در آن در در نیاید و قبول نشود
 ذکر کیفیت قیامت در حشر است که بعد از این است
 باد به پیوند آید از شک خوشبو تر و از ابریشم نرم تر تا هر کجا
 که اهل الله یعنی اهل علم و شریعت باشند و در شام ایشان برسد
 در حال ارواح ایشان قیامت شود و هیچ احدی از مسلمانان ندانند تا آنکه
 گویند که در جهان نبانند که پیغمبر فرموده است که تا کلمه من باشد قیامت
 موجود نشود تا هم عالم کافر مانند نبی از آن کافران و عمارات کوفهها
 و ابواب آنها دوست نماند و در طلب نام و ناموس گردند و گویند که معنی هذا
 الوعدان کتم صدقین یعنی آنچه مسلمانان در ماهی گفتند آن است
 که کجاست خبر آید انیشود با بیطرفان الا صیحه واحدة تا خدایم و هم
 خضمون فلا استطيعون توصیف و لا اله الا الله یحیی و یمیت یعنی بعضی در
 عمارت خانه های و بعضی بر راحت و بعضی در حرب میان خود و
 بعضی در جنگ و جدل و بعضی بر راست کردن سلاح چون تیر و
 گمان و شمشیر و بعضی در کاویدن جو یا بیه و بعضی در بنا کردن قلعه ها
 باشند که بیک ناگاه صور را هتر و فریاد لبزان بجا بیاورد و در وقت اسیران
 احوال یکایک پس یک پیش و پشت خم و بر دوش گرفته و همراستاهای آنها را از پشت آن
 آواز ایشان پیوسته در میان شوند و با هم بجاری و لگن بزدانند و شدید
 این از بسیار هولها چون مستیان از خود میخیزند

و زمین از دین گم و کوه با حیدر گریه و زاری شکافند تا هر چه از خاک است
 در وجه بیرون آید و کمر از گوسینه که این حال است ملک گشتن توانست
 در دل خود حطر و گدازاند و اس و دلی مرده دیدن مانند در حال حیا که
 آواز سدی در مدی صورت ناستد بهتر اسرائیل در دهن تاج اعدا از حیوانات
 تا گشع لینه و مورچه در عالمین ناستد و همه سر از سدا آن آوار و میر از جبهان
 فرستد مقرب و عالمات عرش مسیح جبار ملائکه حق و این عالم بهتر خراشیل
 سر دیگ سدره المشبه ساید و کینه رعد و جان را می سلیم کنند و از روح بهتر
 اسرائیل و میکائیل و عالمات عرش را بهتر خراشیل قصص کنند و از این خطاب
 حضرت عرش در رسد که ای اسرائیل مسیح از مخلوقات نمانده باشد او گوید
 یا ابا العالمین تویی لاموت هستی و من سده حاضر من از مسیح نمانده سر که مادر
 باشد حیدر ارم و دو عالم انبیوی من حضرت عرش حل طالع و عجم و اوله ارو
 رسد که ای خیر اسرائیل برادر در برابر ملاحظه و مخلوقات مرا گشته و مسیح اعدا
 دل سو ری کرده ماستی باینه خیر اسرائیل چو ابد گشت یارب آری رد و کس دل
 سوخته ام نمی رستد او که مدت سیصد سال است راست کرد و موت
 در آمدن او آتش را نفس کردم و دماں محنت که کرده خود هست خود را ندید و دیگر
 روزی در سالانی بسیار افتاده خود و طفل صغیر پیش او را یک در جهت آن
 صغیر نفس کردی از روح آن نماند دل سوخته ام آورده اند
 که آن طفل و چون خود لیس از حضرت عرش و خطاب مارل سود که ای
 خیر اسرائیل حیدر ملک و جبر اراما بر او لیاری و دوستان مرا گشته بر مسیح یک
 دل سوخته کردی در دماں من دل سوخته میکردن و حال لایق تو ای
 هست که خود را محو گشته بهتر اسرائیل بر ملا می آید و از وجود و از نام تا اثر
 رسد و جمله چهار گوشه گشته که در دماں او آتش نفس است و معاد و مار حمان کند
 دماں در گاه لم برل مساجد که در یارب تو دانا بر بے مانجا

سن که جان خود بخود فسخ نمیشود حق تعالی او را به جای خود بیاورد و نصبت قهار
 او را حشر فیض کند قصه شد او بن عا و آنست که منقول است
 که بعد از حطت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم یکی از اصحاب عبد الله نام مردی
 در خدمت کعب اخبار حاضر شد و گفت یا امامم در دنیا با منده بهشت خیر
 باشد یا نه و بدان صفت که عبد الله دیده بود گفت و آن چنان بود که روزی عبد
 الله را گم کرده بود و در میانان بطلب آن میرفت ناگهان گذارش بر حصار
 افتاد که یک حشت از طلا و یک از نقره چون اندرون درآمد همه چیز را تماشا
 بهشت یافت اشکی از آن طلا گرفت و بخانه آمد و این خبر را کعب رساند
 و منقول است که کعب دانستند زمانه بود زیرا که کعب کتب را بنامه خوان
 بود و مردی سفید ریش و بار رسول الله در اکثر اوقات محالست میکرد و
 احادیث او را میگفت اما ایمان نمی آورد و بعد از حطت رسول الله چون
 در کن بهای یافت که محمد از زمان پیدا شود هر که بموایان نیاز و کاواست
 کعب اخبار مسلمان شدند امام گفت آری در عهد ماضی باو شاه است و
 نام او شداد و بادشاه تمام روی زمین بوده است و بدانکه در دنیا چها
 بادشاه گذشته اند که هر یکی تمام دنیا داشتند و مسلمان کی سلیمان و دوم
 سلطان سکندر و دو کوفتی که شد بعد دوم فرود روزی این شاه داد از
 عالمان زمانه پرسید که بهشت چگونه باشد گفتند سردوئی گرم باز گفت
 که حصار و چاهها و درختان و چگونه باشد گفتند حصار او کی خشت طلا و
 نقره باشد و چاهها و درختان او درختان و از آب و شراب زمین
 او از طلا است و درختان او از نقره اند و برگها از طلا و مرغها از نقره اند
 و منقار از طلا و مشک خاک او بوده و سنگریزه او در بود و عسلها از طریق بهشت
 رایان کردند شد او گمان را با طرافت عالم فرستاد جای سزد و نه گرم ارم
 را یافتند و طلا و نقره در و جواهر و مشک تمام روی زمین جمع کرد و بهشت

سکه صد سال بجهان بهشت رفت که در بار از عالیا میرسد که مسلمان بگوید
 در بهشت در آیت که گفته که محمد علیه الصلوة والسلام را در سکاں در چهار
 بر در دو سائر اعیان و اولیاد و مؤمنان سوار باشند و ما جمیع حقیقت در آمد
 شد او مدح به چنان که در جمیع حقیقت سر دیک آن بهشت رفت و خود
 آمد گفت که الحال شب بود و درون خوابم در آمد حضرت رحمت را حیرت
 نگار شد که این چیز اگر چه حال بهب اما متعال بهب کرده و بهشت نامیده
 دخول اس و او را دوری گردام در سبکیا نافت مقدار حجم در ایسان مارا
 گرفت تا بهر راز بر و ریاضت و بلاک کردن و آن بهشت درین دستان قدرت
 الهی عالم بنده بهب عهد الله گفت آن بهشت را کس خواهد دید یا به گفت
 آری اوست محمد صلی الله علیه و سلم بیک کس به عهد گفت اکس چه گویند
 گفت اگر کاهای ماضی آورده است که شخصی باشد شرح ریش و مرد سارا
 و محب دلا و در نام او عهد الله بود و در طلب استر مر آید آن حصان
 در آن در آید و در گرفته سیر و آید عهد الله گفت او را خواهی مساحت یا
 گفت آری اما تو صحبت گفت عهد الله گفت و الله بالهد که بعیر از شما
 کسی دیگر باشد عهد الله او را دو تمام ولایت بدان و او در طلب بگذرد
 میاستد بعد از آن چون حشر بر ایشل میرد در مدت سی سال سیو بار و بی می
 بخت برید و سپهر زده سری مانند که محور و بعد از آن در جیل روز مستقل
 مارا ن مارید اگر آن آب سفید سال آب سی بود و تمام دنیا را از قاف
 نایاب یک در بار که در عهد از آن اول حشر ایشل را زنده کرد و این آب
 در یک یخه بگا کند و انما من که که یارب این آب را حکم حقیقی آن
 گاهوی را که در زیر عقیق برین است زنده که حشر ایشل را اعز نماید که این آب را
 در خلق او بود چون در خلقش برید و مادل او زنده در میان خلق و خلق او
 خشک شود و هر ماد حرا و رود که یارب تا درین مدت تا بهر مدید تر و ترقی میرسد

الحان حکم بخواست چنانکه فی سانی بعد از آن تمام ملکوت را زنده کند
 و بر احدی از ملکوتیان را بنده نگاه خود که اول انوار متین بود بفرستد پس
 بهتر اسرافیل را فرمان دهد تا صورتی در قطره نای خاک آدمی که در هر جنبه
 جایی در آن زنده شده اند همه بطرفه العین جمع شوند و چون دوم کرات بدو
 شخصه بر آدمی بمان صورت او پیرو جان یا کور یا لنگ مرده باشد
 رانت شود و چون هفتم کرات بدو حمله انواع از سر زنده شوند تا یکی
 بجایت در قبر خود باشند بعد از آن حکم باریتالی شود مر جبرائیل که محمد آخر
 زبان را از قبر برگردان و طلب کن بهتر جبرائیل در یافتن قبر او متحرک شود
 مناجات بزرگوار کند که محمد علیه السلام کجاست ناگاه ستون نورانی
 بر ولایت مدینه استاده بیند که سر او پادشاهان باشند چون بدو بخار و دگر بگوید
 الصلوة والسلام علیک یا محمد رسول الله حضرت رسالت پناه در حال
 زنده برخیزد و بیت زده باشد و بگوید یا اخی جبرائیل است مرا چه کردی
 مباد احباب کرده باشند و گوید یا رسول الله بهم احدهم پیش
 از شما بر خاسته است حضرت گوید شکر الله مد که است گناه گار را
 پیش از من بدو زنده بزدند بعد از آن در پیش بهتر جبرائیل روحی پاک شد
 بروی او بدن پاک کند از گزند و بخار و بدست بهتر جبرائیل حلقه او باشد
 پوشاند و بدست بهتر اسرافیل تاج باشد بر سرش کند و بدست
 بهتر میکائیل نعلین او باشد در پای کند بعد از آن حکم باریتالی شود که
 مردان را حکم بر جاستن است بهتر جبرائیل گوید رجلا رجلا اولی الامر مقتدر
 ارواها بخیر و ازیر که خود را در صفت مردان بلند هست شمرده است بعد از آن
 جمله مخلوقات حشر شوند کما قال الله تعالی و نفخ فی الصور فانذهم من الاصل
 الی جیم میلون قالو یا ولینا من بعدنا من مرقدا نذا و عد الرحمن و صدق
 المرسلون و منقول است که چون تمام مخلوقات حشر شوند

تا سب از زمین و بر وایتی این زمین و بر وایتی شاهزاده گوی روی زمین یک
 فرشته برادر و در دست خود گیرد بالا کند و گوید که من الملک الیوم امی و
 و امی پویان و امی و خوش طپور و امی ملک و آفرنده و برنده که بادشاه
 همین زمین میگردد از جهت این دنیای فانی خون مردم بیکدیگر میرنجید
 و امیرالیکدیگر میجوید پس گوید که بادشاهی این زمین امروز که
 بسبب یکس را از مردم زدن نیاشد و بر جلد خلافت میرسد افتد باز آن فرشته
 خود بگوید که اوصاف الهی را ببین بادشاهی هر کس راست که گردن گردان
 کسان را بکشت و من بعد جز او کس از بادشاهی دم نزنند بعد از آن
 آفتاب بطریق که در فضل ایمان مذکور است بیار و مدت پنجاه هزار سال
 بران زمین تابیک پامی بایستد و در خبر است هر که لغو گوید یعنی سخن بگوید
 و زیادتی چون سخن بزم میزند دیگر میگردد چوب سوب و غیر ذلک
 اللغویات او را مدت پانصد سال بران زمین گرم استقاده دارد معلوم باد
 که اکثر وعده و وعید این غرضات در مناقب کتاب بیان کرده شده است
 از آن نیار و در پس بعد از پنجاه هزار سال حمله عوام الناس در پیش
 عالمان و خصالشان شوند گویند که در حق ما شفاعت کنید با جملہ بنی آدم
 با آدم شفعه و بنایند که یا ابوالفضل و شعیب و طاقت بنی آرم در حق
 شفاعت کن و بگو تا حساب کنند خواه بد و زخا بگو خواه بد و زخا بگو
 آدم علیه السلام جواب دهد که اے فرزندان من بسبب خوردن دان
 گندم شرمندہ ام این پیش فوج علیہ السلام روید بوج علیہ السلام گوید که
 که پیش ابراهیم علیہ السلام روید زیرا که من بسبب طلب کردن طلا کنت
 قوم خود شرمندہ ام و ابراهیم علیہ السلام گوید که بر من آتش نرو و سر در ده
 بود و دیگر گستاخی بدرگاه او نمیتوانم کرد و در پیش موسی علیہ السلام بروند
 موسی علیہ السلام گوید که چون دیدار میخواستم در جواب من این تیرا آید

من مپور در آن هست ام و سر من دارم بار سوال دیگر در پیش من علی علیه السلام
 روید من علی علیه السلام گوید که من در خانه خودم که در آن مرا احسان
 دوم ملکیت عدل شمرده ام متواضع درگاه او سوال کرد در پیش محمد صلی الله
 علیه و آله که من در حضرت از احوال اهل آن حسرت داشتم زیرا که لشکر است
 مست باشد چون تفرج ایام سود در حال حسرت در هر چه در در من
 گرم باشد در آن شفاعت یکسایه و گوید یارب الارباب هر چه از من است
 در آن دست مددگان تو در وجود آورده است باری ما را حساب کن و بزرگ
 را که خود سر عدل را در آن بزرگان است باری ما را حساب کن و بزرگ
 و لصاحب خود رسد مؤمنان را در آن است باری ما را حساب کن و بزرگ
 مدید در حال که دستها چایان من که حساب است و گردنهای ایام را
 پس این شکسته است و بعد از آن قدر است ای کیهن حساب کن و بزرگ
 سود کافال الله مالی صرح کلمه التعلیل بعد از آن مرا حساب کن و بزرگ
 و دست او در دست من که علی علیه السلام با من و هر دو در آن یا نفس
 ساله راه ما در آن اعمال هر یک از مدگان من که با تو در دست و دوا یک
 یکی و دیگر عاقل من در خیر است که شب در روز است و بزرگ
 است و در هر ساعت یک صدوق را من این من را حساب کن و بزرگ
 در آن ساعت لحاظ است الله و ذکر و فکر و تلاوت قرآن و غیر و کس
 الشروعات مشغول است و آن صدوق قیام نور است و اگر در آن است
 مکذب و کس و غیر ذلک من غیر الشروعات مشغول است و بعد از آن
 ذلک آن صدوق را بر آن است و در آن را حساب کن و بعد از آن صدوق
 حالی بود پس در یک طرف صدوق قیام نور است و در یک طرف صدوق قیام نور است
 و در آن صدوق معلوم بود که در هر روز صدوق است و صدوق همیا میشود
 پس لطیف است که چه مقدار باشد در سال و دو سال منقول است که بصورت

ابوکر الصديق و امير المؤمنين عمر رضی اللہ عنہما ہر مہر ان استادمہ نباشند و دست
 اندازشی کنند یعنی اگر کسی راجع آید بربہ خلاص شود و اگر کسی فیدی بر دہد براب باشند
 نیز خلاص باید و اگر لغو باشد نہ اندک بدی سوج آید شیخ دست اندازند بہین مقدار
 را یہ ذہبی یا بخش خواہد بخشید و در خبر است کہ اگر بدی سوج آید یا ریتالی بندہ را و یا
 دہدہ در پیش فرزند و مادر و پدر و غیر ذلک از او یا مقدار این بدی سوجی التماس کن
 تا ترا نجات دہم اول در پیش کن برود کہ اسے زن در تمام عمر بخوارے کہ گفت
 تو منیکدم الحال اندک از نیکی خود بخش تا خلاص شوم او گوید اسی شوہر
 خود بجان خود دہد ماندہ ام منید انم کہ حال چہ خواہد شد بکذا در پیش ہر یک
 از او یا چون مادر و پدر و فرزند برود سوج کن بدو دستگیری کند شہید
 در پیش باری تعالی بایستد گوید یا رب انزل قوتی اندام و توہام العنوبی کہ بکسر
 دستگیری نکرد و از حضرت عزت خطاب در رسد کہ اسی بندہ اگر در
 دنیا این مقدار شرم از منی کہ دی سوج گناہان ترا می بخشیدم الحال
 ترا بخشیدم و اگر لغو باشد کہ شفاعت شیخ نجات نیاد حضرت رب الارباب
 برورحم نکند امیر المؤمنین عثمان ذی النورین در ان زمین گرم بیک
 ستم روے یا شد و این خبر را بر رسول اللہ و بے بے فاطمہ زہرے
 بر حاند و ایشان ہر دو در زیر عرشین ہامشند و بسجده افتادہ باشند
 و گویند کہ فلان بن فلان بسنجین خلاصے منے باید اگر مرد باشد شہادت
 او بر رسول اللہ کند و اگر زن باشد شفاعت او بے بے فاطمہ زہری کند اگر
 لغو باشد نہ شخصے بغایت گناہ گار باشد کہ از نیکی سچند آشتہ باشد
 و کافر باشد کہ شفاعت رسول اللہ خلاص نیاید او را بدوزخ روان کند حضرت
 مرتضی علی رضی عنہ در جانب پیاد دوزخ حیمہ زوہ استادمہ باشد
 کہ من کافرو جاہلی و مسلمان را نخواہم بدوزخ ماندہ کہ حق تعالی او را غضب
 کردہ باشد نجات مرتضیٰ کند و اگر حق تعالی خلاص او نخواہستہ باشد

و میرد کسورت او را در گزگول چوبل خوک و در کسرت او را
است که می نگید را سدر کسورت آدم که در کسرت
در کسرت اوج سدر و آنکه یک گاه او در کسرت و در
و آن سدر و گوید که یارب که سمنه ام مرا عیب نمی داند
و سنی گوید ده طائفه آدمیان را میجو اهرم چون سدر
و در سامان و جهودان و محوسبیا و در سربان و زانیا
در دستان و چوگیاں اهرمان مار تپالی مسمه را در گام خود خود
رود و چون مرغ دهنه صحرای مجید باز گوید مار که سمنه ام مار آواز
و ما بتات و سارگان نام و در دهنه چو این را مجید در دهنه رود
و معلوم باد که طائفه مذکورین را در سکر او سوت باشد بلکه شکم
منن در دهنه است بمسبه در آن مصیق احوال معاف باشد پس بیان
ای فرمود که چون طایق از سران خلاص شود صراط را نصیب کند از موس
مار که تر و ارنج تر تر و ارنج تر و ارنج تر و ارنج تر و ارنج تر و ارنج تر
و مر او را معیت کوبل باشد و مر و مر و مر و مر و مر و مر و مر و مر
که قال الله تعالی و ان سلم الا واد و ما کان علی ارباب خفا مصیبا یعنی
بسیار احد سار سیمرا و اولاد و کافران و مؤمنان که که گداز بران
دورخ داشته باشد و همه مردان در دهنه در آسید و در آن هر که
انبی رفقه است خلاصه یاد و هر که را مار تپالی بپاک کرده است در دهنه
ماد گفت که تقاسیم شمس الدین العود و در انظار این قها صیبا یعنی
آوردن در دهنه آما که مؤمنان باشند انشا الله تعالی و هم و اما نکند
اندايش را در دهنه و در دهنه و در دهنه و در دهنه و در دهنه و در دهنه
از توحید مار تپالی برسد که بار تعالی را چگونه می شناسید و در توحید
او سرک آورده اید باده و گمانی او چگونه می بیند و در کوتلی آدم

از او اگر دین نماند پرسند که چگونه با ختام و ارکان او کرده مید و فرائض و غیره
 و اجابت او چگونه بجا آورده اند سیم جائز و نهی پرسند و این مسئله
 است از سر احدی پرسند و در کتب چهارم ذکر کیفیت او را در حج پرسند کسی که
 است تقابل عبت زاد و راه و امنی طریق باشد و در کوتل پنجم از او از زکوة
 و موال پرسند و در کوتل ششم از حقوق والدین پرسند و در کوتل هفتم از
 حق مظلومان پرسند و غیره علیهم السلام فرمود و فرخ را بردیدم از دور و ایشان
 است خود گفتند یا رسول الله در ویش فقیر را میگوئی که در دنیا چیزی
 ندارد گفت لا بلک ایشان است باشند که ناز و روزنه و حج و زکوة بجا
 آورده باشند اما فدیای قیامت یعنی در ویشان است زنند که خون
 ما را بناحق ریخته و دیگرے گوید که مال ما را بناحق خورده بگذاید خلائی مسلم کرد
 باشد مظلومان جمله موال او را بر نذر و او در ویش مانند یعنی متغلب باشد از
 محل خود پس بدان سبب آتش سوز و منقول است که اگر سیم حصه دوم از کس
 بطل خورده باشد یا نصد ناز که مقبول بدرگاه خدا باشد از و
 بر نذر و در خط سید ارک آورده است که چون جمله خلائی را
 بر و در دوزخ است پس او را در دوزخ بماند باشد گفته اند اینکه آتش
 در دوزخ مطیع است نه عاصی غیران باری تعالی بر کافران و ناجران حمله
 کند و ایشان را بگیرد و بر بتیان چون آتش ابراهیم علیه السلام در دوزخ
 با ایشان بگذرند و هر که دوزخ فوج شده بگذرند پس سخت کوتل در دوزخ
 غلط شوند در دوزخ بر و نذر پس در دوزخ اول که خیم نام اوست در و
 عاصیان است رسول الله با نذر و کترین عذابها که دوزخ است
 بنشینان نشین در پای ایشان کنند که منعم بر ایشان از پندت حرارت
 چه در یک سنین بخوشد منقول است از حضرت رسول صلی الله
 علیه و سلم که دیدم بیا بایسته را در دوزخ که طول و عرض او اندانم پنج

احدی حرمی و در این میان صدوق آتش و عیدم بکمالی در این
 بار می دیدم هر او را یک لک هر دو در هر سه او یک لک و می نمود و در هر
 روی او یک لک پس نمود و در هر پس او یک لک و در آن نمود گفتند صدوق
 عدل این عدل است که است گفت اسکندر که دو سوره قرآن بخواند و نم خورد و در
 قمار بازی کند چون بپسیر و قطار و الاضداد در آن طرح صدوق و ثواب اندر بازو
 کردم و هر که در دست اندازد راه طول ندارد و در دین هر یک از آن را در شتاب
 آتش میگرد که اگر یک بار از آن پست بر کو بهار سازد کو بهار چون موم میگذارد
 و در دو طرح دوم که خیم است در آن کسانی باشند که از فضل و ارفاقی کرد
 گشتی کرده باشند و از خیم است و کاملی نص بار را بخار و یاورد و باشد
 و در یاجیم در آن است و در آن دو طرح مرا نکسان را حقه باشند و هر حقه
 سه تا در سال و هر سال سه تا و ده و ده تا در دو روز و سه تا و سه تا و سه تا
 و هر ماهی و او چون هر سال این دنیا باشد و از خیم آتش او سخت تر که
 در دو کمال الله تعالی قتل بار خیم است و از این گفت یا رسول الله را خدا
 اس آتش نیز که عیب حق تعالی تح که می رانی چه یاد کرد گفت یا بار خیم
 اگر این آتش را در آن طرح یاد در جواب کرد و در دو طرح سیوم که نام او
 لطیف است حله انواع برتر کان و کایان و عدل آن باشد و میگردان باشد
 کما قال الله تعالی فانه ترک ما را لطیف لا یصلها الا الاستغفار الذی کذب و هو
 و لطیف را مانده را گوید که با صد سال راه دور و در آن را بر ما به گیر و در
 دو طرح چهارم که نام او شرف است جهودان و ترسان و دشمنان طهار
 است پس چون روا می شود و غیر دلک است و در دو طرح پنجم که نام او
 سعید است حله انواع استیا طیبی اهل دیمه و اهل کینه باشد زیرا که ایشان
 حله احکام سبع شریف را می شود و در راجی و در زود و ایتان را عذبت
 زبانت از عذاب کافران قال الله تعالی و حله ارحم

للشا ظلمين واعلم انهم عذاب السعير والذين كفروا بربهم عذاب جهنم ومن
 المصير اذا اتوا القوا فيها ما اخرجهم من اجل ذنوبهم است
 اما ابو بکر بنی که خود در حالت استخوان آواز کشد و آن لغایت شست
 تمام می باشد بر سامع را حکما قال الله تعالى ان انكرا لاصوات لصوت
 الجحیم و از غضب آتبی چون دیک مسین میجوشد و زبانها را میگوید که
 میکشند و از و نه میگذرد و میزند و میزند و میزند و میزند و میزند
 و یا قصد ساد بر راه مردمان را بر زبان میگرد و چون اهل کفار را در آن اندازند خداوند
 دوزخ نوزده فرشتگانند که در پیشانی ایشان باز شده است یعنی همیشه
 ترقش روی اند و هر گز سخن خوب نگفتند اند این کافران را پرسند
 که ای بدبختان بچیکس از پنجیران و عالمان بشمار این احوال
 معلوم کرده اند ایشان گویند که تحقیق ما را بر می ترسانند و طمکین بان
 قبول نمیکردیم و اگر بایمان را عقل می بود می بودیم و در آن زمان
 آن قسار و عتداف نمیند عقل ایشان را می شود و در دوزخ کشتم که نام
 اخذ میبرد است و آن از برت و ذلاله است و میبرد می دارد و بغایتی گرم جان
 که گرت می و دیگران بغایت گرم است بسیج جمله انواع یا جوج و ما جوج
 و آن آتشیان مختلف الالوان که پیش ازین ببالن کرده شده
 و در دوزخ هفتم که نام او بادیه است جمله مضل مردمان چون بران نافض
 که مزیدان لیسق و فجور و بر گشتن از طریق شریعت خوانند و جوکیان
 و بر عینان و عیب گویان و سخنان باشند و معلوم باؤ که هر
 دوزخ که برابر از دیگر بے فرو و تراست و آن از آتشی گرم تر است
 چنانکه بر تریب مذکور شده و در خبر است که این دوزخیان
 بهشت و نیز ارسال گویند و بنابر این هیچ رحم بر ایشان نشود
 بعد از آن انفساق گشته که در دنیا عاقلان و غیر مقرر بودند

ما آن کار سحر احسانه میان سحر کیم بهشت در سال صحر کس
 از حق ما خطای برایش آید که اگر صحر کس بایکسید رسما
 رحم کیم بار چارده هزار سال بر بار با گوشتی که در آن یکس که در
 رمال انسان این بار آید و به طاعت علیهاستقویا و کافوا صالحین ربا
 از خجاسها فان صد ما فاما طالمون از حضرت عترة رالتیان مایل
 سود و گوید قال اخذوا هذا ولا تکلوه از کال و حق من عبادی لقولوا ما
 اما ما غفر لنا و رحمنا و امت خیر ال احمین فاحمد توهم سحر بایسته انو کم در کیم
 و کتمه نه نصیحتی در خیر است که کار او در دوزخ گوید ای پروردگار
 بدیدار نفس بر ما حال شده بود و اگر ما را بیرون کنی و ما را برگردیم
 احسانه و کفر نیست آن به کام از طالما با شیم از حضرت عترة خطای شود
 که ای درختان خاموس استند در که چون در دنیا صدگان استعاره
 آمرز من بچو اسند و عبادت من میگردید و در لیس و قریه من
 سمایت از اسخزه و اسهز اسگر قتیله و حده مکر دیدن احوال از
 من امید داشتید به داران دوزخیاں چون یک با یک کید
 طغی خود و نصیب و دیگران طغیایان نصیب و گاهی آرد و
 که یارب اگر ما را بسود و نمان و حست من یا فیتهم لغرام ما می توانی
 ما را از دگر دمان تر با ما را در مشغول است چار حیر در دوزخ از
 دوزخ بدتر اند اول اینکه مرگ در آن ماست زیرا که در دنیا چون
 کسی را محبت رسد باید نوبت آنرا اسهل اند که خواهم خلاص شد
 و در خیر است که مرگ را ماست گوشت سیاه کند و بابت نصیب
 او را در بهشت اند از دوزخ و حفت در دوزخ و همه اهل بهشت و دوزخ از آن
 شیشه و دوزخ و مرگ است که مرگ بعد از دوزخ ماست دوم اینکه گوشت
 ما را در دنیا با کف در گشته است که مرگ است که مرگ در دنیا و دوزخ

عذاب آرمی زیرا که چون در دنیا کے راجحت رسد پائز نمودن احوال بگری
بار از دوش برداشته میشود سیم اینکه ماران و کژدانهان دوزخ از دوزخ
بدرتند از زوے سخت تر ہر دندان ایشان چہا برہم ایکہ دریاہست در
دوزخ جہنم نام کہ سخت جوشیدہست چون خوردن بلا گیرند گوشت و پو
روسے ایشان بریزند و چون فرو درند تا مے گوشت ایشان بریزند

باز برای عذاب در حال بروید کما قال اللہ تعالیٰ بطوفون بینا و
حجیم آن و در خبر است کہ است حضرت رسول اللہ ہر چند گنہگار
باشند رو بہای ایشان سیاہ نگردد و چنان نذر دگر دوزخے چو دان
از طائران دوزخ رسند کہ امی خازنان ایشان کیستند کہ رومی ایشان
سیاہ نگشتہست گویند ایشان کہ نگاران است محمد رسول اللہ ہر چند
پس چو دان گویند کہ امی است محمد شہاب بر ما فرسید دید و محمد شہاب نفع نکرد ای
لضرع بدر گاہ لم یزل بر آرد کہ چرا مارا زمر کہ کافران شہر مندہ
کر دے از حضرت عزت خطاب شود مر جبرائیل را کہ بر حال است محمد
یہ بین جبرائیل بیاید و خازن را گوید تا در دوزخ بازگشت خون بازگشت بگوید
کہ امی خازن حال است محمد صحبت قاصیان در حال فریاد بر آرد کہ امی
خازن دے کیت کہ از حال بایان نرسد گوید دے بہت جبرائیل کہ
بر پیغامبران فرود می آمد ایشان فریاد بر آرد کہ امی جبرائیل سلام بار محمد
عہد اسلام برسان کہ مارا چرا بچو دان ماندے چون این خبر بہتر جبرائیل کہ حکم
رب العزیز بہ محمد علیہ السلام رساند در حال بر خیزد و بوزمین گرم استبد کہ است
مرابکا فزان ہر آمندہ یا اتم بہ بخشش و یاس بہ پیش قدم دبی بی فاطمہ زہرے
نیر استازہ شود یک دست امیر المؤمنین حسن بدشت دیگر امیر المؤمنین حسین
گرفتہ باشند و بگوید کہ یار میہ خوار طفلان بی گناہ من بدہ و خوشیان را بمن دہ
ما عذاب کنم از حضرت بار ستیالے خطاب بر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

آید که سر و پیر را معصوم و بار بر طهر ابرو بکار دماء آئین یار و ماره کردم و بگذاشتم
 مار برای عذاب و در غلام و پس قسم لعنت و طلال خود یاد کرد و ام تالی بی طلال
 و جمله مقتولان جو یاں را بخت بهیته بدین لوح معدب و ارم بگذاشتند
 دیگر را بر ستونیت ایساں بخت ندمیم ما آنکه سلسله فاطمه را بسته کرد و
 ایساں را به خنده رسول الله هر چند بی بی الحاح گفت که قول بکنند لعنت
 ملک ما گاه در پناه پناه را بر ایساں ملک که عاقبتی لطیف و لطیف و بلند
 حور سده و در ایساں محل باز مرغ ما است و در ایساں لعنت است و سر و دو آواز گونا
 گون ما است که اگر آواز ملک لعنت در ایساں در دیاست و ده سود و مرغان بار
 در ایساں آب از زمش بالیست و در پناه ایساں فاضل ترقه پس حور طهر
 بی بی فاطمه و حسن و حسین و جمله مقتولان و مطولان را ایساں رسد گوید یاد
 ایساں یو ایه با کوشکها و بختیاکیاں را است باقیه مرایاں آوار کنند
 که ایساں ارکس ما است که قاتل خود را به خنده حاجی مقتولان ملک مار فریاد گوید
 مراد پس از ایساں معلوم میشود که برید و سدر و دو به بهشت رسد و چون
 بی بی فاطمه را صحنی شود هر یک از سعاع دست لعنت و رشه پس
 طفلان در زیر جوشن استند و نواید و گریه بر آوند از حضرت خطاب شود
 که ای طفلان بگو که چرا گریه میکنید گوید یاد دارد و یاد میدارد و یاد دارد
 سیر رسد ایم ایساں طاق حدائی مداریم گوید ایساں گنه کار اندام
 گناه و صورت کسم و سماء بهشت برود و طفلان گوید هر گز رویه تا نازد و
 بدر را از بختی ملاک را ایساں و بگذاشت ایساں را برود و گریه در بهشت
 مرد حسان مگر مرد که ملائکه ایساں را گریه متواضعانه حکم ماری تعالی شود
 از روی حجاب که ای طفلان چون حکم من قبول نمیکند پس حاضر و جوش
 برود و یکی یک بار و ایساں سود حور و گریه در جوش برسد و ایساں حق میانی
 نوری از روی خیمه حجاب که بر طفل و آید پس خود را میبندد و خود دیدن بچوں

مرغان منید خود را در دوزخ بران اندازند لذت کثرت شفقت ایشان درگاه
 مرصعات عزت بود که ریختن دانا آتش دوزخ بگریزد و ایشان و ایشان
 و البته بن بر خلاص کرده بیاورد و مشغول است که پس در پیش رود و
 بالیدین در عقب او روند و اگر دختر باشد والدین پیش اندازد و او در پس
 برود و حقه نیز براسه شفاعت زند و شود اگر خلقت او خاصه باشد
 و نیز بطریق مردمان فوج فوج روند اول فوج عاشقان در رسند گویند
 کیاست بخون عاشقان ایم گویند عاشقان را بیم نیست بگذرید بعد فوج
 محبان در رسد ایشان را نیز همچنان گویند بعد فوج بر منان مطیع و متع
 و در رسد ایشان را نیز همچنان گویند بعد فوج عالمان در رسد
 گویند عالمانیم گویند عالمان را بیم نیست بگذرید گویند یار نیکویم
 زیرا که در رفوگان مجید خود فرموده بود که ای المؤمنون اخوة یعنی
 مسلمانان چون برادرانند و باز در جای دیگر فرموده بودند که هر که
 از اقرابای خود و برادران خود قطع کند شفقت و محبت را پس
 چنانست که از من قطع کرده باشد یا ان الحال نیز بران عمل کنیم و از بزرگان
 عاصیان خود قطع نکنیم تا به ملا گرفتار نشویم فرمان شود که ایشان را هنوز بقدر
 گناه عذاب باقی است شامگذا دید ایشان قبول نکند فرمان شود
 ملائکه را که سلاسل در گردن و کمر ایشان اندازید و بسجده بهشت بشید
 همچنان کنند اما ایشان را خدا چنان قوت بخشد که اگر تمام ملکوت در یک
 کس بچسبند ضعیفان نتوانند بعد فرمان رب العزت بدان شود که اگر
 بجانب بهشت میروید پس شایسته ایشان در دوزخ باشد در حال لبس الله الرحمن الرحیم
 گویند و بجانب دوزخ روان شوند چون نزدیک باشند آتش دوزخ از
 ایشان بگریزد و بگوید یا رب تو یا حمده سیاه رویان کرده من طاقت
 تاب این سوز رویان نمیدارم پس ایشان به چاه های دوزخ پرت شدند

و در سه بار و دو سال کسی که صد دعا در صد ایک بار و سی سال بیرون آید و بگوید
 مقداری که بر او خداوند تعالی اسد عاقل کسی که صد بار هر طرف عاصیاں در
 احوال عیسی گوید که آنکس تبار است کرده بودیم و عیسی گوید که ما مستند در
 سابع دعا و سه دستگیری کرده بودیم و عیسی گوید که احد است شمار ایان
 کرده بودیم و بعد از احوال دیند و چون عاصیاں را رواں کسی که شیطان
 و یار آنرا که یا الا العلیس مطمان مرا چراغ چشمه‌ای که ایان در تمام عمر
 ما چون مایق در نا و حر و در و مال دیگر مایق عارت کرده و سر دند خطاب
 آید که ای عیسی بار بیاں دس امدار گوید یا رب ستر سم خطاب آید که
 اگر تو بیستی من از کم خود شتم میدارم که چون یک با بخت شدم ما رب
 شیاں سوم آل عیسی یا بکار و آن ملعون شرار حضرت رب العزة
 دعوی و خصوصیت بدید که مرا را عاقل مرا چراغ با گردی که ایان در تنون
 کردن امر من بود و حضرت عرت گوید ای ملعون من ما تو در حوسه در شر
 فاسی کوتاه کم مقبول است که در آن زمانه سر س راست کرده شود
 و امام اعظم او علیه صلی الله علیه و آله را در آن استاده کسی که در حضرت عرت
 خطاب آید که ای امام این مسئله را مثال بیادی قیاس کن این مسائل است
 که شخصی در دیار من دو کسے می‌کشد شمشیر او را حاکم می‌کشد و دید امام
 گوید یا الا العلیس ما در روسته کتاب جیاں حکم می‌کند که بعد از رسیدن
 فصل غدا را صاحب خیم میدادیم و در میان را صاحب زمین می‌ماندیم پس
 یا خطاب آید که ای ملعون بدگان من چون زمین خود بد و نعم تو کس او بد
 بود در ایان کاشته بودی احوال لایق تو این سب که مدعی را در گردن تو
 بارم و مدو ج خرستم و این را به بهشت برم ملعون در اسحا مالیتید مدو ج
 زود و تمام ملکوت او را رسیدن متوا سجد زید که سب این ملعون
 که در گردن او مایع لعل باشد کما قال الله تعالی علیک لعنتی الی

است
 و بیاید
 فصل در
 عیسی

یوم الدین پس فرمان حضرت رب العزت شود که لعل طوفی برابریده در دوزخ
 اندازند بعد و سنگ سیاه از دوزخ برآید چون که بر موش را گرفتند و دوزخ
 در آرزو و چشم است که چون شفاعت کنند مومنان را که فرزند اسید و از خود
 نمور که بایان نیز بعضی آفتاب و بعضی ماهتاب و بعضی کوه و درخت و سنگ
 و کینند و بنصب است و غیر ذلک من عبادات الکافره که مستندیم
 ایشان نیز بایان را شفاعت کنند حق تعالی آفتاب و ماهتاب و
 دستارگان و غیر ذلک معبدان ایشان را چون دیگر سیاه کرده و دوزخ
 اندازند و در حق ایشان شایدها کنند که غضب الهی گرفتار شود و پاک لایق
 عبادت نبودیم چرا عبادات ما میکردید تا نفوسیت شایسته گرفتار شدیم
 بعد از ان امید کافران منقطع شود و معلوم باد که این عذابها و جوارها
 بر کور در حالت کوری است و در یک بر حالت تنگی و غیر ذلک از معشوبان
 همان حال بگذرد اما چون از دوزخ بگذرند اهل بهشت را بدریای بحر الحیوان
 بشوینند اما در نفس منیر می آرد و در بیان این آیت که ولیقول
 مویی رقیق مخوم ختمه مکست بینه رقیق نایم چشمه است بیرون از بهشت
 که بوی او از مشک زیبا تر است و همه مومنان از مردان و زنان را در آن
 چشمه بشویند چون از آن آب بیرون آیند بگی جوانان تلمذه روستی گرد
 که بر بدن ایشان مویی نباشد جز موی سر که بابا آدم و محمد رسول الله را
 ریش باشند بجا بی زیبار که هیچ کالاسی بهشت برابر ایشان نباشد
 زیرا که او ابو البشر و او خیر البشر و مردان چون جوانان سی ساله باشند
 مردان چون دختران سیزده ساله اما مردان شصت گز با مشبه و عفت
 گز عرض سینه داشته باشند و قد زنان شانزده گز باشد بعد از ان طهارت
 بهشت بپوشانند و بر بر اقرار بهشت سوار کنند بعد از ان صفوف
 را بهشت کنند صبد و میت صفت همایشون چهل صفت همیشمین با است

خود مانند و سپاده و پست رسول الله ص و طول هر صیف تا بعد
 ساله راه ماسد و حضرت محمد رسول الله را در چهار سال و ستم سال
 و چهار سال رسول الله در کسین هر صوف و رعد و اسب تاری می کنند
 و ساز مردان چهل گوهر است جراح در آن صوف نایب و در آن نایب
 عاری را در دین سادی و طرب بدر واره است در آید خدا را
 در سگان درین آید و گوید سلام علیکم طسم فاعلوا حاله لیس پس بر ایکه
 لطیف سرایبانی خود در آن کس و در کس است که هر یکی از مؤمن است
 باشد و عوص دیوار هر سر مال صده ساله راه مانده اما لطیف تر که هر چه
 اندرون است در صاحب او را از سر و مل نماید هر چه را و در هر سر
 عقدا و هزار میدان شکار ماسد و عوص و طول بر میدان چون بهباد میرا
 بر این دنیا پس پس برای اول از قره ماسد و سرای دوم از طلا ماسد
 و سرای سیم از رعد و سرای چهارم از یاقوت سحر ماسد و سرای پنجم
 از مروارید ماسد و سرای ششم از در ماسد و سرای هفتم از نور ماسد لطیف
 تر از همه چون صاحب از سرای اول در آید حورانی که در آن سرای الحال در
 خواب اند در آن زمان لعن حق تعالی بیدار شود و بد اسوند که در چیز
 و نه قدم سویران خود را میاراید و در پیر سراب و در سال حورانی گفته
 اند و کواصم از راه کاساد با قاصبی دختران سیرده ساله ماسد و همه
 اما رستان ویا لهای کرده بدست گرفته در پیش شوهران خود آید و بد
 مؤمن از دست ایان باید دارد و دوست و در سوا به ایان را قوه
 دهند اما از وقت آن نوزادان حسان نور مد رحمت که در ستمگاه سر سجده بهد
 و گوید مگر دیدار ماری تعالی را دیدیم بهلے راتان آوارده که سر
 مردارید این دیدار صیف ملک بحلی از دست حورانی است که لیتوهران حور
 پیاده به ملا کرده اند بکذا ازین ستمس طرا سله سوار در حورانی را

بوسه کند و بگذرد و چون در سرای هفتم در آید چنانی بر آید که پانصد ساله را ز لعل
 و عین دم شده باشند و بر لب تخت کعبه ایستاده که عذرا و واجب تعالی
 و ایند گفتند سنگین علی فرش بطائیه با من است برق یعنی تکیه زده باشند و در آن
 بر فراشها که است بر او آن فاش از است برق باشد و در روایتی
 دیگر چنان وارد شده است که لطائف نام جا چهار ابرو ششم است با منقول
 نیست که اصحاب از رسول الله پرسیدند که صفت ابره چه را که ده که است
 کرد حضرت فرمود شال ابره در دنیا ناسودست پس بران فراموشها یک
 حور العین خفته نبیند که اگر او را سزا دل بوده باشد همه از دست روند
 و به لطافت شده خود را از اسب بر تابد مال بسیاری لطافت فراموشها
 چنان پندارد که گر هیچگاه آرام نخواهد گرفت بلکه همه در جنبش باشد
 چون از دیکش آید آن حور از خواب بیدار شود و بر ویش بخندد
 و از دندان او چندان برق چمد که فرشتگان سر سجده و پیش رو پندارند
 که گردیدار الله تعالی است +++ که می بینم باقی برایشان
 آواز کند که دیدار نیست بلکه است براق دندان حور آن است مسلم
 دیر دخول جن در بهشت انام را توقف است اما اصحاب او حکم و
 دخول کرده اند اما در تفسیر خوانده اند که در بهشت مایان جن و ملک
 به میمنه اما ایشان را را نخواهند دید بلکه آواز شنوند و بران عمل کنند
 و بعضی برکنگ با بهشت نشسته باشند اما جن را ذوق و شوق باشد
 و ملک از دیدار محروم اند پس هر گاه که تجلی برایشان باز خندد سر
 سجده و نه نیست که گردیدار دیدیم ما با تفسیر آواز کند که هرگز نداید
 که این دیدار نیست بلکه تجلی فلان چیز است الغرضی چون حور
 بخندند بشوهران را بغیرت و کینه در کار شود که مایان را نادیده
 و ناله بشنای چگونگی در روسه محضند و پند و حور آن

زبان محذرت یکسان بود که باری تعالی ما وعده کرده بود که بر او آتش نشنا
 لعیر از سوهران سنا کسی دیگر بهایه لیس و اسیم که بعبر از سوهر کسی را سد
 بعد از آن میان ایال محاسنت حاصل آید اما تا نیم روح یا بعد از آن
 باشد در ایال حق یک نفس گذر در حمایت حوسه و آس است چون
 ما دار فخر سرون جهد و در روح او کم سود اما چون آب اسما از ماوه و آن
 رتدے و بسیاری ما سد بعد از روح حوسه مستحبه و طاعت کنند
 این رن و مساوی از عاص و دیگر مساود لغاتی طریب و رسا و طون و اورا
 که این رن در بهت از حورال ربنا را باشد بر آن که این را دو در حد حاصل
 است یک در حد ایمان و حد اب دنیا و حدت سوهر و عبادت الله و دیگر
 در حائل جهاں از یک ان جهاں زما تر شود اما حورال ربنا یک در حد
 آن جهاں است که آن در بهت است اما سب ایسا را بر یابی است
 الغرض چون سوهر این رن - مدد دیگر شود و ادان که این جهاں زلی است
 که در دیار سل و گرمی باشد اما حال ما بر حواهد و این رن شوهر را بر کرد
 سینه و آن جور و حوی کت که کس در دیا محها سئ شوهر را سیکیدیم
 اما حال تو چرا به پیشوی اولت سینه حور گوید که تو موت خود را گذارد اما اما
 موت من است در این زبان لغزان حد ای تا در زیر عرش بریدن گیرد
 ماکیه ایسان کیم تنه و هر کس سوهر را عید یکس پار و بعد از این اما آن
 و رید که خانه هر شخص بر من باشد اما حورال جون کنز کا باشد و رسا
 مردان را سال یک ملک در دهر و رفوت و حسن بستر سود جها که در
 دنیا در بر و ضعف و قاحت اما این مان بسیار حور را تر باشد و بر
 حورال گفته اند که اگر یک ما فنی ایسان در دنیا باشد روسه آفتاب را آینه
 کس و اگر آفتاب دهن در دیا اندازد جهاں بشیر من شود که اگر همه در با مارا
 یک شخص خود در دیر سود و در شان اسان حق تعالی میفرماید پس

فاصلت الطرف لم یطهر من قبله ولا جان کاهن الیاقوت والمرجان یعنی در
باغ غار بهشت حوران کوه چشما که اندک مسکن کرده اند ایشان را آدمی و
پری و دوزیائی سخن و سفید آمیزانند زیرا که سخن محض و سفید محض
از سخن مجید است و ایضا قوله قاله بل جزا را احسان یعنی جزای احسان
نیت بجز احسان یعنی خلود آید در بهشت و حوران بهشت و احسان بروایت
قولی لا اله الا الله است و بروایتی احسان بعد از ایمان عمل صالح است و معلوم
باشد که درین سرایها هر یک را باطن اندک حال الله تعالی و لم یخلف مقام
رجع جنان الاخر یعنی کسی که در دنیا از ترس بارے تعالی از عصیان باز
ماند و اذرا حق تعالی و دواغ به بخت که درختان او بغایت کلان بزرگ
بود کقولہ تعالی فیها من کل فاکتة نو جان یعنی در آن باطن از هر چیز
میوه در یک جا دو باشد و بروایتی چون یکی را بنزد ددان جامد دیگر بر وی
در هر میوه و در حوران باشند و ایضا قوله تعالی فیها عینان بخت
در آن باطن چشمه آّب باشند و در زیر کوشکهای روان و بروایتی
تجره را مسخر گفته اند یعنی اگر ایشان بر او انبیا باشند در آن جا
نیز بالا روند و اگر شخصی زیارت ابوبکر و یا تبیر کردن در بهشت روند
گشته نباشند و هر جانب که خواست آّب باشد آب بر آن جانب روان
شود باز بوقت برگشته بخانه بیارند نشن و مایه در آن گشته بقیه نیم بخت نیم
برایان گوشت ایشان را بخورند و استخوان را در آب اندازند باز مایه
پیدا شود و ایضا قال الله تعالی و جنة الجنتین دان یعنی سیوای این باغ و
است یعنی سحر است اگر خواهد که در دهن من افتد و یا شکر فرو آید تا من بگیرم
در حال همچنان شود و ایضا قال الله تعالی و من دونها جنتان مداین
یعنی غیر ازین دواغ مذکور در بهشت باطن اند که درختان او از کثرت بسیار
و کبودی چون سیاه محض نمایند و ایضا قال الله تعالی و فیها عینان بخت

۴۱۱

یعنی در آن جا چها چسبیده اند که می آمد آب ایساں مالا حتی که اگر سر در چهاں
 میگردد و الصیقا قال اند قائلے چها فاکہ و تحمل و رمان مقبول است
 کہ وہ مار حوں بہت برادر ہیں دیا ماسد و سر داند چید سواراں و دیواناں
 استاده اسعد و الصیقا قال اند قائلے نہیں حیرات حساں یعنی دوران چها
 حور ایں نہایت لطیف و لطیف و پاک و پاک و الصیقا قولہ تعالیٰ حور مقصوراں
 فی الحمام اسی مستور فی الحمام بیسے در بہت چھا اند کہ ماکسد سالہ راہ ملکہ سے
 داند و دوران چھا حور ایں کہ آدمی و بری و حسن و ملک ایساں را مدیدہ اند
 و الصیقا قال اند قائلے ممکنیں علی رزق خضر و عقیقہ حساں یعنی آل حور
 دوران چھا نگہ کردہ اند بر بالیہاں کہ رنگ آمیزند بختیار سر و سفید در کشید
 در رنگ چھا بر چھاں بہت و الصیقا قال اند قائلے و مطیوف و مطیوف و لہاں
 محلہ و نادر ایں ہم چستہم نو نور اسد و در خست کہ چون بندہ نوکر
 مدان لیم حست معراج شود و نادر اسد و در خست کہ اگر ماراں کہ
 می نو در حال از ہر سوہ سواراں سروں آید کہ اندام ایساں چون
 در ماسعہ ماید لیس ہر مؤمن را صحت ہر اوستہ و ہر امراء را بہت ہر امر
 حوت ہر ایں ماسدہ بلی را چو تہاں ہر وادہ بدست و گاہی مدامدہ اسد
 و جسم و ہجوم بچال شکار و ران سدا ہا کہ علو سحر اند چون ایساں کہ
 بگی در حان ہوار و مدتا صوف و شکر العطاح بہ مدید و ہر یک اراں
 شکر ماں صد و دو صد آہوان را یک کہ ہمہ بختہ و جمیع بریاں ماسدہ
 لیسے اراں بچو مد و لیسے ترا سجاہ با سارند و چون استخوان ہا اندارد مار
 آہور و ان شود در بر کہ دوران سر لاسے ماراں رس مینت ملک اند اللہ
 در ان بقا بہت و الصیقا ماس مقدارت کہ جسم بر یارت رسول اند و
 سائر پیغمبران و گاہی بر یارب ادر وید و گاہ بر یارت مراد و مؤمن ہر
 و آصبا حیدر ادر و اوقام شکر ادر اہل ہاں مد و گاہ ماسان خود و موت

بهمانی کنند و طعام و شراب رنگ برنگ در پیش آرد و اسپان درشت
 نیز چند نوع اند بعضی را ذوقی و دوای است چون مرغ و میوه و گفته اند
 که سبقت بر این دنیا در زیر سیم ایشان باید نوع اول بهر گام هفتاد هزار
 سال راه را قطع میکنند و نوع دوم را حساب نیست و در خبر است
 که در بهشت نوز و شب نباشد بلکه بیست هزار سال نشک سیاه بارد
 آن علامت ثابت است و بدت هزار سال نشک سفید بارد آن علامت
 روز است و در بهشت خواب نباشد زیرا که از کوفت و محنت می خیزد و
 این اسبوعه و غیره محراب است چنانکه در روز یکشنبه مؤمنان می کنند
 و یاران و محبان را دعوت نمایند و در روز شنبه مادر و پدر و همایون کنند
 و فرزندان را دعوت نمایند و در روز سه شنبه فرزندان جهانی میکنند
 مادران و پدران را دعوت کنند و در روز چهارشنبه عالمان و شایگان
 دعوت و همایون کنند و در روز پنجشنبه را دعوت نمایند و در روز
 شنبه مستقلان و مریدان همایون کنند و عالمان و شایگان را دعوت
 نمایند و در روز جمعه حضرت ذوالجلال و باری ذو الکمال جهانی میکنند
 و جمیع مؤمنان را دعوت کند و معلوم باد که جهانی کردن ایشان چو
 در دنیا بختن و کشتن نباشد بلکه از سر چه خواهند در حال بهمان نوع
 پیدا شود مسطور است که بعضی در دل آرند که اگر نماز را رعایت می بود
 بهتر می بود در حال غلبه بر وی و در حال خوش گذر بخت شود و در
 گرد حبل کرده شود و پاک شود و توده با شوند و الصب اگر که
 در دل آرند که ما را فرزند بودی بهتر بودی در حال بزیاید اگر خواه
 که تبا نه کلان شود تا بدو لا محبت کنی همچنان شود اگر خواهی که در حال کلان
 شود همچنان گردد که قال الله تعالی و منها ما تشبه الفسک پس هر چه
 در خطره آید در حال موجود شود و تیر انداختن در بهشت نیز باشد

قال الله تعالى فيها سرور ورحمة واکوا صومعہ ومارق مصعودہ ودرانی شہود
 یسے در بہشت بچھا ہوا ہے کہ پانصد سالہ لڑکے ملے گی داستانہ باشد
 وراں صراحی می سار بہادہ ماستہ و مالیبہای بی عدد و در سنگاں بی ہند
 کہ لطائف الیاں از روی ماسد و منقول است کہ کافراں طعنے و انکار بیک
 کہ توماس صد سال برآید و صد سال درود آید تمام عمر الیاں در جہود
 و صعود گذرد و باریتاسے از راسے سر راس الیاں این آیت فرستاد
 اعلا یفرون الی اللہ کل کفیت خلعت یعنی می سید اسے کاوان استرا
 کہ حلوہ آفریدہ ام اورا کہ اگر کودک مانع اورا تو ایانہ خوا سکد و او سو
 شود بچھاں آن بچھا در عالی درود آید و توماس سوار ستہ مالارڈ
 و جوں مالارود ہر یک رخت خود ستہ ماستہ و مادگیری حکایت
 کہ اما حکایت این جہاں کہ جہاں و جہیں بر ماگہ ستہ است و
 ہر یک سہا دس طعام بخورد و ستر اس بخورد و جوں حق خوش جو ہے
 ار بدن الیاں راند و سیر شود در دیا جوں خوردنی کسے بسیار خورد
 و بخوری و در وال جمل با سدا در بہشت مد رستی و کال جمل حاصل شود
 مسئلہ جوں یک زن را دو شوہر ہر یانہ و یا ستہ ترکی بعد دیگرے در شوہر
 از کہ ام سوہر ماستہ جواب در دوستان اوالست ہر قد می آورده است
 کہ ہر کہ اورا سے مانتہ از و سودا مال صورت او باری تھاے در
 حال زناں را یہ اسکد و دیاں شوہراں دیگر مدہر تا ملائے خاطر مانتہ
 بدان امی فرزند کہ فتنہا ستے ملاحد و صاند چون مسلماناں بدن خوش
 و صرح و معروف شود و مشغول گردند باریتعالی و سنگاں را فرماں دہ کہ مدہ
 مرا بہا می من محبت کسیدہ چون فرستگان بروند خوب داران نامہ
 رگ دہد کہ چہ کرت مرگ دہد مہاراں مدر گاہ لم میراں بالہ
 کہ چون چوب دہراں حایاں راستے ماسد ہراں شود کہ کشما ہراں

دست و پا بر سر وید باید که بشکند گرفته بر وید در تحت غوش خوانها اندوخته
چرا بر سر هر عدوی مسلمانان یکی را بر دانه مجروح بر دهنش چندان بدست
که فرشتگان بامید دیدار سپهر بر زمین بپایند چون خوب دایران رسانند
ایشان بخلافات قریب برسانند که تا دست بدست بر بند و مؤمن
برسانند چون دست تر خوان باز کنند سیب در آن باشد چون سیب را
بشکند از آن میان حورے بر آید که حوران دیگر برابرے او چون انگشت در
شش آفتاب نمایند اما چشمان بر هم نهاده تا صفت بر کوری چشم او
خود را بکف آواز کنند که بوسه بر چشانش بده چون بپرسد زنده چشمان
باز کنند و بخندد چنان برق بجهت که فرشتگان بامید دیدار بر زمین بپایند
شومر گوید که من توانا شدم و دم چرا بر ویم خندیده گردید بار شتعالی مایان
را فرموده بود که تا شومران خود را ندیده اید چشمان باز نکنید چو نتوانید
دادی دانستم که شومر من توانا باشد بعد از آن چون مؤمن مشوق گشت از کبر
پیدا گشت هر یک از حبیب خود خطی را کشید و بدست ایشان بدهد
در هر خط چهار سطر نوشته باشد یکی آنکه یار شتعالی میفرماید می بندگان
چنانکه من زنده ام که زندگی مرا از و ال نیست شمار نیز همچنان کردم و دم
آنکه عطف کردم شمارا با دشمنی همیشه که جد و جد و زوال نقصان ندارد
سیم آنکه نذر دست گردانیدم شمارا بخلافات دنیا که هرگز بخور و بیار نخواهید
شد چهارم آنکه گردانیدم شمارا جوانان که هرگز نپوشید اما یک عنایت
دیگر دارم که آنرا نیز بر شما خواهم کرد و مؤمنان بیکبارگی گویند یارب بار خدا
دنیا و عرصات و دوزخ و صراط ما را سخات دادی و بنیات هر چه
بهشت برساندی پس کدام عنایت تو بهتر ازین باشد تا بقیع آواز ده
از روی عتاب که من و همدیگر را بشمارا کرده بودم پس معلوم میشود که
شمارا مؤمن کشیده گان اید همیشه آورده اند که چندان غوغا و شور

میند و بختین بماند که این آنان خدا می است که روزی مثل و مانند نیست
 قال علیه السلام سترون رکع کما ترون قمر لیلته البدر لا تضامون فی رتبه
 یعنی چون ماه شب چه در یک شبکات و شبی شبه خدا را به میند
 بر سر سینه که شبه و نظیرند آنگشته و اگر لا تضامون بدخواهانی پس سخن
 چنان میشود که شبی بر سبوح یک از شما برابر نباشد بلکه شبی بر یک
 اندر نور خود باشد این سخن است کقول الله عزایات نظراره
 کنان روئے خوب و چون درنگند از گناه در روی تو روی تو را
 ببینند این است تفاوت نظر با روزی از حضرت شیخ الاسلام
 و ابلسین شیخ علی بن قنبر علی قدس سره پرسیدم که مراد از گناه چه باشد
 و حال آنکه رویت بلاجهت باشد گفت مراد از و یاد انانیت است و
 مراد از نیکه روئے خویش میند یعنی اندر خویش خویش میند و
 مراد از خویش میند و مدت دو هزار و پانصد سال استغفر
 تجله افتاده باشند بعد اول جبرائیل را بهوش آورده و گوید که
 پر خود را برایشان بکش تا بهوش آید زیرا که حور این منتظر راه
 ایشان اند چون بهوش آید باز در جوئے طلب دیدار کنند
 فرمان حق شود که چه مقدار کشت که دید و دیدار دیدید گویند دوم
 فرمان شود که لا بلک دوم هزار سال بگذشت بحال حوران
 ایشان منتظر اند بعد همان گاو که تحت سبع ارضین است و همان
 مرغ که در بحر الحیوان استاده است بر دو رافنج کند و به بندگان جهان
 نداده و حضرت سید المریم و اسید بن فرعون بر دو را بر رسول الله
 تزویج کرده بسیار دانا از طفیل ایشان بهر مؤمن حور شب عطا
 کرده شود که حوران بهشت در نظر او انگشت باقیاب نماید
 باز سوار شوند زمان را در کار به گرفته

نظرت جاہل آید وادی لاریاں چناب نور و روشک را در صفت الشان
 بدیناں کس جانتا تھا۔ یہ کس قدر ان ایساں را چاں لود و حال پیدا
 میبود که خوراں بہت کمال ایساں میں گود و وعدہ ہر یک نقد ہنوق
 و محنت خود حق تعالی را دیدہ است۔ نصیب ہر روز در جہاد و نصیب کم و نصیب
 زیادہ ہر اں منتقل بہت کہ اگر اس ہر و مان یک جہر بہت را کہیدند
 نصیر ایں کلمات ہر کہ کہتہ کہ بارہ افسی افسی افسی ہر کہ تمام دیباہیت
 تا رہا بہت می را رد و گفتہ اند کہ ہر جہر در بہت بہتر از بہت اند
 یکی آنکہ مرگ در وصیت رہا کہ خوں دنیا سے تحجیر بی دل شد و موی ہر
 از روال او بہت را کہ کہتہ است و دیگر محالست کہ دل با قراد و موی
 و سیر را بہت کہ دل نصیر ایں چہ اسم افضل تر میں ہمہ ایکہ دیدار را
 مہر ایں معلوم مادی و ہر کہ کفایت از دوزخ و دخول در جنت شود
 کہ موقوف و ہر خسرت کہ خوں باریتعالی بہت را سا فرید حسرت
 علیہ السلام را فرمود کہ کہ کو او را بہ میں چوں دید گشت و آمد و آمد و آمد
 کہ چوں چہ بنین چہ را فرید بہت کس نصیر ایں آرام گیر دار گشت
 حسرت ایں بر و در راہ او نظر کن کہ کہتہ است خوں دید چہ رہا صحت و
 و طاعت و مہاجر و ترک لذت و نذر مال فی سبیل اللہ و مال اللہ
 فی جہاد و محنت و مشقت و اندوہ و غم و صبر و شکر و اعجاز طریقت
 شریعت بہت دید و گفت و آمد کہ بہت۔ آئند کہ اندک سبب
 محتاجی کہ در راہ بہت باز و دوزخ را آفرید گشت بہت۔ میں حال مخالف
 حوائج دید گشت بجز یک کہ بسبب کس نہاں گشت کہ درین آید و ہمہ ملائق
 کہ در دوزخ میں راضی نہ شود کہتہ راہ او۔ میں چوں دید چہ حوائج طاعت و
 ریاضت و عبادت و مشق و محنت و شکر و زنا و آلت ملائق نو و مشق و
 دلکس میں التجاہت کہ در حقیقت مدحتاں در دنیا اسال آید و کار خیر را دیاں

دشمنان را نگه گفت بفرست که بچکس سبب این راه ازین خلاصی نابد
 مگر کسی که تو او را اراده نجات کرده باشی الحفظ را و رخصت است که درین
 بهشت بد و دوزخ مجادله افتاد و در ستر نمودن دوزخ گفت که ای بهشت
 انوشیروان برین نسیم تو زیر که هرگز در دنیا هیچ ترین مردمان بصورت کوسین
 تر خلائق بشوکت و مال و جمال باشد تو آید و تو با وانی ایشان با سبب
 ندی شمراسفته که ما هست زیرا که هر چه خوب ترین مردمان بصورت
 اند و هر که بزرگترین خلائق از روی مال و شوکت اند سبب محشر
 زنا و حرام خوردی و خلق آزاری من آید از حضرت رب الفزت خطاب
 شد برو که ای دوزخ معلوم تو باشد که قبیح ترین مردمان را چنان صورت
 بدیم که هیچ جنز بهشت را برابر او زیباتر نباشد و زیبا ترین دان برآید
 تو باشد چنانکه زشت و سیاه روی گردانم که تو از ایشان ترس می نداشتی
 گر دے قال الله تعالی فاقول انما ارسلتکم فی الدنیا و الدنیا فانی
 للکفرین و دوزخی رسولی الله با جمیع اصحاب بیابان نشین شد انفس بن
 فرستاد که فلان کوه یعنی فلان چاه را از من سلام بگوی تا آب خود را ببرید
 که شد تا اصحاب من از آن بخورند چون بچاه دعای رسول الله برسانند
 چاه گفت که جان من فدای رسیدن بادا چون این آیه مذکور بر رسول الله آمد
 چندان بگریستم که آب در من ذره نمانده است و تمام آب خشک شد و آن
 چاه سنگ را شکست که ده شده بود از آن ترس که ما را از آن سنگبار
 بگرداند که آتش دوزخ را با ما فروزد چون این جواب را بر رسول الله شد
 اصحاب + + + چندان بگریستند که تشنگی را فریاد کردند منقو است
 که ما بین نیران و جان ویدی است اعراف نام که در آن توده کما شکست
 + + + که ندید دوزخ و خلج دارد و نند بهشت گشتول الشاعره و حوران بهشتی را
 دوزخ بود احواف و دوزخ خیال پرسس که از این بهشت شادمانی از هرور

در بیان نجات
 در بیان بهشت
 و دوزخ

صراط عالمات راں دستاں سوہ نکا فال اللہ تعالیٰ و علی الاعراف عالمات
 و بہتیاں خطاں کشید کہ لیل بہت ایچہ بیان گشتہ ہو دیم بہ حق
 گوید صدق کہ ہم راست ہو و سب تصدیق عالم رسیدیم مار
 بد و رجاں خطاں گت نکا ای اہل و روح ایچہ گشتہ ہو دم بہ حق ہو و چہ
 یاد اس احوال را یاد گوید اسے عالمات ہمہ راست ہو و ما سب تکذیب
 ار حیاں محروم ہویراں مقروں گشتیم و گوہ کاواں ہر عالمات را نکال
 قضاے ال ہیصوا علیہا س المار او مار ر قلم اللہ فی ایچہ ارطعام و شراب
 عداہی شمار رقی دادہ بہت اند کی بر مار بیک گوید خطا سو حق باشد کہ
 مار تعالیٰ رستہ احرام گرداید بہت بعد از ان عالمات بہ بہت روید
 ای ورید محمد کہ اللہ تعالیٰ فی رحمۃ وارحم اللہ علیک و علی والدیک کہ مقتضی
 فیہ ارب فیصل حکایت و قصہ جو اسے و حکایت آمورے سو دیکھا
 فقیراں نو نامہ ای کہ ایچہ سیئہ بہت ترک دی و ایچہ بہت ہیای
 دارے تالسب عمل کردن تو آرا بغیر نتیجہ امر معروف برسد
 علم السلام الدال علی ما خیر کما عدو و در شرح مشارق آورده است
 کہ چون حضرت رسالت پادہ وہود کہ ہر کہ صلہ رحمیت ررق او را
 اگر دہ و عمر او دراز گردد اصحاب گفتند یا رسول اللہ درازے عمر ہے
 گفت کہ از و سلمہ کے بد و نصیب نکر و دیا از و می فرید صالحہ مراد
 و مادہ ماہر عملی کہ بعد او کہ او مدان شریک باشد و چون از کے بقدر
 یک صحیفہ نوشتہ مانند از بصیحت ثواب او بحر اللہ تعالیٰ کسی نہ اند و کما
 سیر افضل امر معروف بہت و در شرح مشارق آورده است
 کہ ہمہ یکجا در برابر جہان چون قطرہ آب در دہا بہت مار گشت کہ جہاں
 برابر امر معروف چون قطرہ آب در دہا بہت پس چون امر معروف
 لازم ہو دراز گردن یا بقدر کہ دہام ماہر و شش باشد کہ راہ قیامت

در بود در اجابت و توشه اندک و یا بر محرم می پس درین راه توشه بسیار کن
و نه بی صلح عمل را با خود یار کن تا در محققیت احوال پلاک بگردی **فصل سوم**
در اجناسی سائل و فوائد بدان که ناسخ و فزندی که درین فصل آنچه تو گفت
بود که از سلبها شرعیه که نادر باشند بعضی را یارم تا ترا وسایل ظاهر
از فائده حاصل شود **مسئله** اگر شخصی از روی بازار چیزی بخرد از حلالیت
نور است آن چیز از بازاری پرسد باین **جواب** بقول امام شافعی رحمه الله
بغیر رسیدن روایت خریدن چیزی را بقول امام اعظم ابوحنیفه رحمه الله علیه
پرسیدن روایت زیرا که بازار **مسئله** است و بازار خالی از حلال و حرام نیست
میش آید بخرد و بدان ما خود ذکر و شرح و قیام **مسئله** چون شخصی مال دنیاوی جمع
کرده بود از نامرضیات چون جبر و زور و حرام بعد از وفات اهل بیست خواران
حلال گردد باین **جواب** گردد زیرا که بنحیر علیہ السلام فرمود که بدترین مردمان کسی
ست که حساب اموال بخورد و سود بگیرد آن گنہار و الاضیاء قال هیہ السلام
النجیل کس الفیل لا یفیع الا بعد موتها پس سیراٹ خواران را خراب گفت بلکہ
نگاہ دارد و بخورد و اگر قرض از آن او بیاورد که رست باین و قرض نمود از آن
مال ادا کند و زکوٰۃ مال نیز کشد و فقیران را بخوردن حلال باشد زیرا که حق فقیر
در هیچ گاہ بر طرف نمیشود قناوی انوار **مسئله** چون شخصی غصب کرد و گوساله را
و یا مازہ گاؤ را پس گوساله ببرد و مازہ گاؤ خشک شد تا او آن شیر از غاصب
باین **جواب** است **مسئله** چون شخصی مالک شود مال حرام را و آن را چاہی
دیگر بفروشد بفتح او را روا باشد باین **جواب** اگر مال در سهم و یا دنانیر باشد
بفتح او برباع و مشتری حلال باشد زیرا که این مثل دارد چه بر گاہ که صاحب
روکش مثل او را در کشد جائز باشد و اگر عدو چو مواسبی باشد بفتح او بر
رباع و مشتری حرام باشد زیرا که بر گاہ روکش بهر جا که باشد جز این چنین
روکش چون چیز دیگر باشد و در گذردن این معذرت است او را

در بیان
حجرات
و نه
مصنف

مسلمه حوں تر شیعہ مار آید و او بر خود امدار و دگر کے رفق و اہوار
خود امدار و دگر کے رفق و آن مالیت را با دگر و دگر و تاواں حساب
بر عاقلہ دوم با دگر کے شخص اول بہیت امداحب من شخص دوم را
ساواں این بود کہ در میں می انداخت حوں او بر دگر کے امداحب
تاواں را و اسد گو یا کہ عمدہ کرد اسد و دگر ایک ماواں بر فاعل کا
بر با ستر محمد علی و الصیاد و دستور القضاۃ آوردہ
است کہ اگر شخصے سوار سود دگر کے و سک او پارہ شود تا رہ دہ او تزلزل
و شخصے دگر گزین او را بر دس حصاص کر رہ دہ گزین با سدر بر
آیدہ مسلمہ چاکہ در سراجی می آرد کہ اگر شخصے چاہے کہ در میں
عیرے و غیر او کہے را در اں جاہ امدار و تاواں و حمایت امدار رہد
بر کشتہ مسلمہ چوں کہے مال کہے را حکم جاری سے کہے جس کہ مالک
ار بر گیر داز ساسے صاواں بر دیانی جواب بقول امام محمد رحمہ اللہ
و فتویٰ مہر و عالمیال میرزا است بر یکہ در خسرت کہ در ای قیامت
ہماں مال با دو درج امدار و ساسی را و باید تا اراں حاکمت عدت برابر
سال ساسے اراں ہں گرفتہ در دست و یای رده مدوار درج مال
اما حوں در بحروج امدار دہشت بیہ بارہ در درج رود و یکدالیم کر
سیروں کہے نہ ہزار سال امداد دھوج متلا با سدرس حوں در گرفتہ
ما خود بہ مترا کہ در دیبا ادا کہ تا خلاص سود امدتہ انکائی مسلمہ حوں
کہے ار کہے در ہم و دیار فقرص و یا یح و یا غیر دلک گیر و در دست ختم
آرا در امتن امدار و دزوں بر آمد تاواں ایمقار اراں سترے و ما
اراں کہے کہ او کہ نہ پت طلب کہے و را این کہے یح لارم سود دگر
گو یا کہ در اصل مال گرفتہ بود جیس کہ شخصے چارہ و ما امار را بحر و ماواں
او فاسد با سدر بر یح رد کہے و سترس کہے بر سترے لارم سود

رشته الکافی مسئله زمین باشد محل افتاده نگیرد او را مدت چندی بکار دو بار
 ترک کند عمر او را مدت چندی بکار دو بار ترک کند خالد او را مدت چندی بکار
 نادر قبضه بین خالد باشد باز زید و عمر باید و دعوی کند دعوی او ناسموع
 باشد زیرا که القبض دلیل الملك الاحمال در ملک خالد است و زید و عمر و
 خصما عیب خط نبودند امنیت الکافی مسئله چون شخصی ترک کند دعوی را
 بدست سه سال بطریق که در میان ایشان منع نباشد چون در بار و حدود
 و قطع الطرق بعد از آن دعوی او سموع باشد امنیت الکافی و در
 دستور القضاة بعضی گفته اند که اگر کسی سال ترک کند دعوی او ناسموع
 باشد مسئله چون شخصی باده گاوی بدیده کسی را بشود انیکه نگاهبان گاو
 او باشد و روغن را شریک کند و باروغن را تمام صاحب باده گاو باشد
 روانیت و این را المبطندی گهری گویند باده اما در فقاوی جواب هر
 می آرد که بسبب نگاه بانی باده گاو متافع چون شیر و جزرات و روغن همه
 از او باشد و ماده گاؤ و گوشت از صاحب باده گاو باشد زیرا که این
 مع فاسد است پس گویا که شیر را پیش از تحصیل بر روغن فروخته است و اگر
 ماده گاؤ و گوشت از نزدیک او هلاک شوند ضامن نباشد اگر تعدی نکرده باشد
 یعنی بدست خود هلاک نکرده باشد مسئله مردی دختر کبیره بکرم خود را بیکه تزویج
 کرد پیش از زفاف طلب هر ادشاید باین جواب شاید اما اگر صغیره
 باشد قبض کردن هر از شوهر پدر را شاید و اگر شوهر را بکند جبر کرده
 باشد برادر اگر دن آن هر پدر را زیرا که هر دو حسب میشود بنفس عقد
 دستور القضاة مسئله چون بیکه از متاعه بین یعنی زن شوهرش
 از دخول پس بر زن را تمام هر پدر زیرا که سوت بمنزله دخول است سرانجام
 مسئله چون شخصی دختر را بیکه تزویج کند و از برای خود جنسه از او بخواهد
 بگیرد از لموان شاید باین جواب فی لقوله علیه السلام نهی عن ای فی الکنا

صراح و طور ای خود سایدن خبری را گوید در نکاح نمی آید و اما در این
 آوردن آن مال باطل است از مدکر که زنده باشد **جواب** رسد امید الحاکم
 اما در روایت قاصحان هر چه در میان است آن قصه سده است حول جهانی
 و عامه و غیره و ملک ما را بر حساب کند و مالی را از دانا و طلب کند مسئله
 حول شخصی که کن را محدود و وسط کرد و او را با پس مستحق سود آن که هر
 ستری خبری لازم شود **جواب** هر واحد لازم گردد دستور القصاصات
 مسئله حلال است نکاح کردن حامله از ربا و روست نکاح کردن حامله از
 مدایان اما روایت وطی را به شش از وضع حمل سراجی اما بقول انصاری
 الهادی اگر نکاح غیر از این باشد وطی روا نیست و اگر نکاح نسبی باشد
 باشد حلال است نکاح هر دو اگر یکی را کسی به عید که در آن ساعت نکاح
 نکرده باشد نکاح که رواست مسئله حول شخصی که عید که در آن
 خود حاکم که اگر سه ساله باشد روایت و اگر سه ساله باشد دخول کردن با
 است و در سن و بهت و بهت سالگی نظر نماید که اگر سه ساله باشد
 که قوت وطی دارد و شش است و اگر لاغر باشد و روایت و روایت
 دستور القصاصات مسئله شخصی که گوید مرد دیگر را که با و در آن
 او گوید وطی کرد و دست مصابرت لازم گردد و در آن و طلاق گردد و اگر نکاح
 در و ج گفت و یا هر دو مسخره گویان باشند و اگر در این امر یک کت است اول
 کافی است دستور القصاصات مسئله در مرد در پیش و در گواه اقرار کردند
 که ما را و تو علم لا یعتقد النکاح زیرا که نکاح است بهار است و اصرار دستور
 القصاصات مسئله مردی تر سایدن در سر و تا آنکه تحت هر خود را بداند
 حسین خسته و لغو وانی و دستور القصاصات مسئله مردی در دیگر
 را عصب که در آن است و روح خود اگر سو بر آن را در عصب یک در هر یک
 نکاح که در آن را عصب نکاح گردد و زیرا که مسئله در مسئله است

مسئله اگر شخصی زن عقد قدیم داشته باشد و بر عقد اول عقد خندید کند
و بابت با او اگر میخواهد که بزرگ یک جدید چند روز پس بگذراید اگر تمهید باشد
کسی روز اول عقد پیش او بود اگر بکوباشد بهفت روز تا بعد از آن باید که قضا
آن را بچین مثال زنی قدیم بامر گرداند مجموعه خانه محال است مسلم چون
اختلاف وقت قضا میان اجیر و مستاجر در آنیکه کالا را بر آب و مارایگان عمل کرد
چون دو وقتن قبایع و غیره و مزد و رگوید که با حسب کرده ام بقول ابو حنیفه رحمه
الطیبه منیه را از اجیر بیاورد الا قول صاحب است باین اما بقول ابو یوسف
رحمه الله باید نظر کرد که اگر اجیر شخصی باشد که اکثر اوقات را بجان عمل
سکت پس قول صاحب است مع بین و اگر اجیر مشهور بعمل را بجان
نباشد پس قول قول اجیر است باین گفته غنی مسلم مردی در روز
داشت چون روی شیر و دو بصورت چو ماه منیر یک از سر جانی
مرسب غیر را داد شیر و زن و دو بی شد بر روی حرام که تا غایت
نباشد حل پذیر و هر که حل این معنی کند و مفتی آفاق باشد بی نظیر
بیان است که عمر و کنیز صاحب جمال داشت و زید پسران کنیز را بر او
صغیر شیر خوار خود نکاح خواست بعد از آن عمر و آن کنیز را آزاد کرد و عالم قض
نشد و بشوهر دیگر کرد یعنی بکراشوهر کرد و یکم ازین دو کنیز بود زن ثانیه بکرمه
پسر زید را شیر داد که این کنیز در نکاح او بود کنیز یک بر بکرمه حرام شد زیرا که
آن طفل پس از او شد و کنیز زن پسرش شد زیرا که زنش بود در اول مسئله
شخصه در خواهر و یک مادر را یک کس نکاح کرده بدو جائز نیست باین جواب
جائز نیست باین آن آنست که کنیز که بود مشترک میان دو کس از و پسرتو که
در هر دو کس محوی پس بودن او گردید آن پسر پسر هر دو گردید کنیز که آزاد گردد و
میراث بود از پدر میراث کامل و میراث برندان از میراث یک پدر
این فرزند بین مادر خود را و یک خواهر از یک پدر و خواهر دیگر از پدر دیگر

را کلا ح کرده مک کس مدبر رواست این خبر و مسئله از مسکات، حسد و
 آورده و مسئله کجارت و اگر از روزه کجارت دارد و حجاب و توانا
 سر و راه میت و در روز روزه کجارت و اگر حجاب نصبت و روز
 دارد و روایتی که تمام سمت روز سنج او و الحاکم مسئله از روایت
 و امام جماعت یک کس باشد رواست ماه حجاب تهنیت و حضرت
 رسالت یا نه نصبت از اوقات خود ادا می کند و وجود امامت میگرد
 قوله بذالعیده ما علی الی آخره اے قول ابو صفه رحمة الله علیه ان
 المؤدول لا یخلص من الادان والامنة فی المعرب و یعید المسبوت ان کول الی
 عالمی است ای بالا حکام السعریة لان الادان کس و آداب ملائم من العلم
 بجهاد و لا من باب الجماعة و الدعا را لیهما ملائم من لای غیر العلماء و لیهما
 قال علی رضی الله عنه و استطعت الادان مع السخا و لا دست فکت ان الامر
 ان کیوں عالمی امامی الصلوة بخلاف بقوله بعض المساحین الاحسن للامام
 ان یصوص الادان و الاقامة لعمده فان السی علی السلام امامت الادان
 و الاقامة بجمعه و قد کان امامهم فی الصلوة و حال خمس الائمة بدانی حق علیه
 السلام و فی فتاواں الامام علیه اوسلے لان المؤدول باید حوالی الی الله
 من اعلی در حقه ما یجوز اولی الفاعل خمس و قد اذن رسول الله صلی الله علیه
 و سلم و اقام فی بعض الارقات و بروی عنه من عامر کثرت مع رسول الله
 علی سر الخاد و ان خمس اذن و اقام و صلے العلم کما یسئلہ اگر صبیحا
 رد و دویم سند هر دو را بخور رد و اگر اندک حد اسد اندک بخور و در سائر
 بخور و مجموع شکله اگر ضعیف را به سیر زد و خونیش اندروں سک
 رض ما ان گوشت را سوید خورد دل زانند بر آن کس و معصوم مدینه
 فتادی ندارد مسئله شنبه دل بخور و کلا ح حرام گردید یکی دل سر بخور و
 احکام قبول زیرا که کلا ح تقبیل ابو صفه حجاب و قبول نیست بخلاف امام

ناکامی که نکاح بقول او و طعی است اگر چه سیر آن زن را ندیده باشد دوم زن پدر بر سر
 نیز محرم و نکاح حرام گردد بدین احوال یعنی وقتیکه پدر بر سر زن پدرین بکشد و اگر
 و حمله سبزی کند بجز خضالت و نضاستش نباشد و از مذنب ابو حنیفه
 در تحقیق بعد سیر و ن شده باشد و انکار نکاح المذنبان آ آورده باشد که
 قال الله تعالی ولا تلکھن ایاکم و ابناکم زیرا که ابو حنیفه بیان نکاح جزایا
 بنو حنیفه مذکور است سیم مادر زن بجز عقد حرام شود اگر دختر
 دست درازی کرده باشد یا با نکه نامادریش را نکاح کرد و دست دراز
 نکند مگر باز طلاق کرده دختر آن برو حلال باشد دستور القضاة و بعضی
 خانے معاملات مسلمة منکوحه و ندیه و ملوکه پدر بر سر حرام است و بعضی
 منکوحه و ندیه و ملوکه بر سر بر سر حرام است اگر فرج داخل او را پسندیده
 که اگر پدر زن را طلب میکرد دستش بشهوت برو ختر نه ساله رسید زن
 برو حرام گردد و اگر دست پسند باز بشهوت رسید بر پدرش حرام
 گردد و برو حلال نشود و یا نظر پدر بر فرج درون دختر خود افتاد و او
 کرد که اگر مرا این چنین کنیز بود بر او و طعی میکردم چون برو حرام
 نشود از جهت بردن اشتها و یا بر فرج درون مادر را دید بر پدرش
 حرام گردد و اگر زن در بر او نه تابش بشهوت نیز حرمت مصاحبه
 ثابت میگردد و اگر بر مادر زن دست افتاد بشهوت نیز دخترش حرام گردد و
 خزانه المفتین و مجموع خانے و ملقط مسلمة اگر لمس و نظر اینچنین زنان
 مذکورین فی مسلمة الاولى در حال انزالی شود حرام نگردد زیرا که تصرف
 شهوت او در غیر محل است و بعضی اگر دخول کرد در و بر زن دخترش
 برو حرام نگردد زیرا که این تصرف شهوت در غیر محل است مجموع خانے
 معاملات مسلمة جمع کردن میان دوزنی که اگر فرض کرده شود یکے از
 از ایشان را ذکر و دیگر استنکاح جایز نبود پس جمع کردن در نکاح

ایک شخص پر جائزیت مگر درختوں میں سے ناقص اول حوں و حشیر و باغ
 میں سے کسی شہر اور ادرجتا سدا درون دیگر جمع میاں ایساں روست
 دوم جو سد اس وریں پس باں بھید اگر کسی نے راسواں در کجای
 جمع کس پر روست سیم رن کسک آن سراج او المکرم مسئلہ محمد
 وطنی کسک کے روایت مگر دو تمام کسک را بخت و یا محمد و انکاح
 کس مقبول است کہ مستحق عدت میں عمر حاضر شد و گفت کہ
 مادر میں وطنی کسک خود کسک خود را من خشید روست یا بخت روایت
 مگر اسے جبر کہ یا تمام تو حشد و یا در و حری و یا در کجای خود آری سراج است
 مسئلہ قریم کردن حلال سو گند بہت فامیحاں و بچان اگر کسی گویہ
 ماتی سحر کہ دن ریش حرام است میں سخن گفت کھارت میں لازم بود و بچان
 اگر گفت کہ حلال اسے حرام او کل حل علی حرام او حلال المسلمین علی حرام و
 مگر وجہی نے را امام عسلی و قیہ او حشر و الوکر الاسکاف و الوکر بن حید
 گفتہ اند کہ میں العافا کہ ان شخص را ایک رن ماست ماست متودرک طلاق
 و اگر چہ اریں در بستہ ماست بگی سبک طلاق ماست متودرک عدت و بستہ
 ماست سبک طلاق ماست واقعہ متودرک و لا یصدق مے عدم النسیتہ قصار
 صا و عرفا و لہذا لا یجلف سالا الزمان و ہرے السوارل مسئلہ اگر کسی گویہ
 کہ حلال حد اسے میں حرام اگر طلاق کا رنگم دیکر دیں اور اگر رن ماست
 رن طلاق متودرک طلاق مایہ و اگر او را ماست بعد از ان رن و بچ کہ سبک
 برو کھارت لازم است حر طلاق سبج حتی مسئلہ مرد سے رن و بچ کہ سبک
 در عدت و فوات و حرام کرد ما و عدت از مے عدت اگر شوہر دگر کس حاکم
 زیرا کہ شوہر سے کہ در عدت کردہ لود شوہر خود ملک راسے خود و ہر
 طریق عدت مقصود و اگر در ان عدت از و حل گرفت سر عدت
 مقصود مینو دہجہ عدت۔ بوجع حل مہر اس مسئلہ مرد سے رن و بچ

که زن دیگری داد و او دخول کردید و او خبر ندارد از شوهر دیگر آن زن بعد از وقت
 تحجب العیةت علیه السلام یعنی بر و عدت لازم نشود و اگر آن مرد بر بیعت شوهر
 آن زن خیر دارد پس بعد از وقت عدت لازم نشود و لا تحجب العدة علیه السلام
 گویند از آنست که بود و در زمان عدت نیست و نیز بر شوهر اول حرام نشود سبب ندارد
 او و فتویٰ برین است شرح شمس مسله در عدت چهار سبب حیض مقدار
 کرده اند و حال آنکه یک حیض نیز کافی بود جواب حیض اول از برای شاکل
 پاک بودن رحم زن است از نطفه شوهر اول زیرا که اگر در و نطفه است با
 عدت او وضع عمل باشد و حیض دوم تحریم نکاح زن است بران شوهر و حیض
 سیوم از برای فضیلت زن آزاد است تا فرق باشد میان کنیزک
 و سیده مسله و لاعدت علی ذمیه طلقها و ذمیه شرح ابوالکلام مسله
 چهار زن را عدت نیست اول مطلقه پیش از دخول دوم حربه که هزار
 کند از زوج و شوهر را در دار الحوب باند سیم چون دو خواهر را یک
 عقد تزویج کند باید که یکی را رها کند و آنرا عدت نباشد و وظی که زن
 مرأی دیگر را شاید با نکاح کردن یکی را باز دیگری را نکاح کرد همان
 عدت بر و طلاق شود تا آنکه عدت او نگذرد و آن دیگر بر و طلاق نکرد و اگر
 نیکی را طلاق داد و دیگر خواهر او را نکاح کرد نیز نکاح بر و اعدت تا
 عدت آن نگذرد و چهارم سبب بر چهار زن بودند و زن پنجم
 بر و کند زن اول طلاق میشود و او را عدت نیست مسله العلم
 کقول العلوی و ایضا قال العالم الفقیر لغو الجاهل الغنی مختصر و شرح ابوالکلام
 مسله قریش را چراقریش نامند جواب بدو سخن یک آنکه قریش
 نام جنبه است در و پایا از انایش از قریش نامند و قبل
 قریش کس را گویند ایشان کس و تجارت بسیار میکردند از
 قریش نامند بشهر کعبه فایده هر که خوردن خشک است

سے فتح بخورد روح روح آساں باشد مستی از اهل برید
 رواست یا بجوایب این زیراکه اتوا ز اهل قلیه بود است و سب سلع
 کیدل بر اولاد رسول اید جاسے ستد کاد و سیر که پروعتت بجوید عول
 امام عظیم سے اللہ جسے سبکس ریاضتے گرد و آں است بروقت
 شرح امامے گفتول مائتہ و لم یس رید اللہ موت موسوی الملک سارے الاخر
 حال بدان امی فخر بد چون ذکر ید در میان سادس سجدہ از
 جنگ و پیان کیم کہ چون بود ریراکه اکثر اہل رواص آفرامکد بدل کرد و آرا
 نوشته و مردمان جو ہم را دامن سبب کافر ساحتہ انکہ منقہ و مست
 کہ ابراہیم سجدے راستے سوالی کرد کہ یہ سچ خبر داری اراں جنگ کہ طوہ
 بود گفت و دشہار خود را در جنگ سجدہ میا بود وہم الحال رماں خود را عول
 آلودہ کیم ریراکه انخرمان صوابہ گزشتہ سب از ستر و مدے قصہ آں حال
 میت تا عولم الہاس در شک و ریب نہ افتد و عداوت ایشان
 در دل میار ما کہ سبب عداوت کافر شود اکثر ازین اہل صواص البیر المؤمن
 صوابہ یہ صبی اللہ عسیر نیر دینے دار مد و لمانندہ کادار صواب خاص سوال اید
 بود در خبر سبت کہ روڑے سبش رسول اید شتہ بود حضرت و بود
 در اسے صوابیہ کہ بیت تو بوسے خول دے آید عت جہا متد یا رسول اللہ
 گفت در لب تو فریدی نزائیکہ ہلاک کسمدہ لولادس ماسد حضرت صواب
 قسم خدا یاد کرد کہ میں در عمر خود دن گیرم در نما سے عمرے رل بود و در
 مرخصیہ اور احمد بیت رسول حبیبہ سلام رستاد کہ خلافت بعد از
 سہ ما کہ ماست و مود بعد میں ابو بکر صدیق خلیفہ ماسد گفت بعد او مود
 فاروق گفت بعد او مود عثمان دی السور میں گفت بعد او مود رسول کسمدہ
 بعد از خلافت طعنا تکہ حضرت صوابیہ میرخصے گفتاخی کہ بطریق ملاعت گفت
 کہ یا امیر سوال کسمدہ من بودم خلافت میں میرے مرخصے گفت لایں سوال

گفتند و من بودم زیرا که شمارا من فرستادم قبول کرد اما بعد از حضرت
 در مسالی خلافت بے غیبهی حالتی قدر بقدری رضی الله عنهما میگردید و اختلاف
 در میان صحابه افتاد حضرت معاویه گفت من باشم و بوسه علی نام اصحاب بود
 لغوی و اضافت میگردانند همین سخن بیان ایشان جنگ افتاد بیت و
 اصحاب کشته شدند و پیش ازین حضرت رسول الله گفته بود که علامت
 قیامت آنست که در میان اصحاب من جنگ و تیغ کشی پیدا شود اما بقوت
 شمشیر بادشاهی معاویه رسیده بول میگرداند و از دیوار کوهی را گرفت تا
 خود را پاک کند بتقدیر الهی در آن کلوخ گزدمی بتوطن بود بر سر ذکرش پیش برد
 چنان در دو عالم روئے نمود که در شب و روز بنی آرا مید تا بحالت نزوح رسید
 حکیمان روی زمین خزان دار و ندیدند که تالطف لبتش در شرح نریزد معاویه
 گفت من قسم یاد کرده بودم که زن نخواهم کرد حکیمان باتفاق یکدیگر زنی را آوردند
 که بغایت گند و پیرایه دیر رسیده بود چون امیر المؤمنین معاویه بدو دخول
 کرد در دوشش قرار شد اما حکمت الهی تا سخن رسول الله دروغ نشود و لطف درم
 آرام گرفت و از آن فرید تولد شد بدخوی او از آن بود که پدر گزدم بتبش آن بخت
 بود منقول است که چون امیر المؤمنین حسین تولد شد حضرت رسول در
 گوشش راست او از آن گفت خود در گوشش چپ او اقامت گفت در آن
 زمان فرشته نازل شد بغایت عظیم همت جبرائیل گفت یا رسول الله هر دو بال
 او خشک شده اند دستهار حسین را بر هر دو بال او بال تا سبز شوند
 چون بالها سبز شد و فرشته بر رفت حضرت جبرائیل رسید که این چه بود گفت
 که بعد خلقت این فرشته حصیانی از دستش بیاید بغیران سبب الوقت بود
 بالمش خشک شد اما خطاب رب الوقت بر آن شد که چون نبیره رسول الله
 از پشت زهره پدید آید و از پر و پاغم الحال این جان فرشته بود رسول خوشد
 کرد که نبیره من بمجود و ولادت صاحب درجه گشت پس چنان بایق حال انبیاء

و اولاً بر حسب که جو سالی را مایال را ده مدد جبرائیل لعنوا بر السلیل
 گفت که یا محمد صلی الله علیه و آله سید عالمی که موت او در کی نامسد و مادرش
 آمد گفت فی گفت موت او در دست که ملا از دست سوراں سر و مو و سارنه
 و حسین و حسان بر و گرد و کشته او سر نام در سینه من بود حضرت
 رده و ما ششم گفت فی گفت مادر و پدر پس رده ما سید گفت سگ گفت
 علماء را سیدین گفت سگ حضرت مگر است چهری حال او و الصیاد را
 حس و حسین آتی فی فاطمه حوس نمودند که رور حید می آید و بایان حامد ایم
 فاطمه زهری ایس را رسول مادر گفت در ال رمال جبرائیل لعنوا بر السلیل
 است یا و در الیشاں که عاصیت کو و کان است قبول کردید گفتند آری
 ما جائه رگس مسایه جبرائیل و بود که هر دو را در طشت آب اندازد هر دو
 که ایساں بجا سید رنگ سودا میر حس حامد ستر خویش در حال سر
 سد و امر خیر حامد سرچ خواست در حال سرخ شدت نایه که ای پیش
 منسوح بودن حامد سرچ بود و الا حضرت حامد سرچ را بایساں می پنهان
 حوں رسول الله هر دو را جو حال دید او بر حوس دل سدا مار حمرائیل گفت
 یا رسول الله سید عالمی که روح کسر و سرچ بودن حامد چه ستمه دارد و گفته
 فی گفت حسن حامد سر و سید و در جو ایساں او را هر مد سید و اندر و لست
 حوں آب کسر مدوں آمد و حسین حوں حامد سرچ پوشیده و میان او را کسد
 و حامد رگین شود حضرت رسالت ما را ز گلی سدا و سادین نعم بدل گشت
 ایضا جبرائیل در حضور رسول الله در آمد حضرت رسالت پناه جس
 و حسین شسته بود اما حمرائیل صورت و چیه کللی بود ایساں هر دو و دید و در
 حمرائیل علیه السلام در آویخته و دستهار او را می کسا و ند و یک سگ سدا مدد
 و جبرائیل علیه السلام گفت یا رسول الله ایساں چه حوس دارد گفت تو نصوت
 و حیه کللی آیدی و چیه کللی هر گاه که می آید برای ایساں چهری می آید و اراں

توبت نظر نہ ہر جبریل در حال غایت باز آمد و دوسپہ از بہت بیارو
 و بجان بچان بدست ہر یک بردار ایشان خوردن گوشت مذکور رسول اللہ و خوال
 شد باز گفت یا رسول اللہ دوست سیدار کے ایشان را گفت آرمی گفت
 سچ قیامی ایشان کی میری گفت نے گفت پس از انجا خاک پیارم بارہ
 خاک از انجا بیارو و گوشت یا رسول اللہ این خاک را لگا کہ کن ہر گاہ کہ ایشان
 بر آنجا ہر پندہن خاک سچ شود و چون در خان را بر بند خون
 آمد این علامت شہادت ایشان بود رسول اللہ آن خاک را با جہانی داد و
 محافطت پس معلوم باد اے فرزند کہ این مقدار کار با سرگرد و رخ میشد
 و اختراع و تہذیب از واجب تعالی بہت مگر انیکہ انشت قرص
 بہندگان در از بہت منقول بہت کہ حضرت معاویہ رضی اللہ عنہ
 شہزادہ یک سوار بود اما چون بزیارت روضہ رسول اللہ سے آمد امیر داد
 استقبال ننمودند چون نظر معاویہ بر ایشان میرسید ایشان را قسم بروج
 پاک حضرت مصطفیٰ میداد کہ از اسب فرو دند و خود فرو دے آمد و پایا
 مبارک ایشان را بوسہ میکرد و در پیش ایشان سید وید حتی کہ فیض مردمان
 جاہل طعنہ میکردند کہ طغیہ و جاہلو سے میگفت منقول بہت کہ روزے
 شہوارہ برداشتہ در بوسے باز آمد میگفت و گفت انطو طریق اللہ
 یعنی اسی مردمان راہ خانے کہ سید براسے بادشاہ زہی شرافت کہ اور
 کہ با وجود این شوکت و زہد بہ از برداشتن شہوارہ تنگ منیکر داور و دہ
 کہ امیر المؤمنین معاویہ رضی اللہ عنہ در کل حین و اوقات بہ زیر نصحت
 میکرد کہ اسے فرزند بر تو باد کہ با خاندان رسول اللہ عداوت بخوے
 تا بہلاکت ہر دو جہانی ہلاک نشوے و سبب عداوت ایشان آن بود
 کہ روزی بزیہ غلامی را بر اسے خود بخیرین بہائش قطع کہ دامیر حسین در میان
 آمد و بر اسی خود بخیرید یزید دیگر شد اما سخت تر عداوت این بود کہ روزے

نزدیکت ای امیر اگر سپهر ما نور در کجاست در آن هر چه هست که بکشد بعد
 از تو سحای آرم و شهر ما نور در حد آمدن من بود و ملاطفت داده بود معاویه گفت
 که وصیت من چنین است که شما ندان رسول الله صلات بخوای دیگر ابراهیم بود
 برید قبول کرد و در حال سلمان فارسی را در دست سپهر ما نور استاد که اگر بترید
 قبول کنی ترا رئیس عهد زمان سازم چون در راه میرفت قاسم بن حسان
 اس حرم النبی صلی الله علیه و سلم جوانی لغایت طلب و با حال بود و قدیمی است
 بود و حرمش بکشد و اقامه مارگفت قاسم گفت حرم حال ما را سر برسان چون
 او در گذشت امیر حسین استاده بود و حرمش برسد و اقامه باز گفت امیر حسین
 گفت حرم حال من سر برسان چون سلمان بر دوش برود سپهر ما نور
 صاحب حال که با نهایت در صافی سلف قری بود دید خود نیز بود و حاسق شد
 گفت ای سپهر ما نور من معاویه بودم برای برید که ترا رئیس عهد زمان
 سازد در راه قاسم دامر حسین فر خود را تو حوضه کرد و دوس میز آنستد تو
 شدیم الحال ما هر که ترا می ماس سپهر ما نور گفت ای سلمان من چون کنز
 حامدان رسول الله قبول شوم اراں باز کردم مرا امیر می باید چون با میر رسید در
 نکاح خود در آورده چون سلمان خبر معاویه رساند گفت ای سلمان الحال
 الله در میان برید و حامدان رسول الله در سوار پید احوال آمد و سعادت حوا
 امیر المؤمنین معاویه بر عقلت نمود و برید با دستا می نشست اما امیر را دگان هرگز
 به سنی او میرفت روزی شخصی را امیر ایان و استاد که مطیع و فرمان بردار
 مردم بود دید اراں حیران و بی گدازید گفت سید ایام که رسالت تو سلف اعتاده بود
 و کار خلاف شرح از تو در وجود می آید بروی ترا حوا هم دید برید حید نعمرا
 و استاد تا ایالی را به در لشکر گرفته بیاورد چون بکشد ایان را در سجده
 حصر کرد و نام امیر حسن را بریده سر اراں بود و جنگ کرد و شکست برید
 شک داد و خود را خلاص کرد و بعد اراں سیر و حلی از تراج کرده امیر حسن را

زنده بود در حال شکست چنانکه جبرائیل گفت بود زرد و سبز روان شدند و در آن حال
 باز شکار باز آمده بود پیر زین در آب ایوان داد چون امیر حسین برو میزد زهر
 پخته شده را بر سید که چپکس باشد حسن گفت ای پسر از قول جد من خود دروغ
 نسبی چه سبکوت بهتر است بعد از دفن کردن او نیز یدش را بسیار در عقب او
 روان کرد تا اهل کوفه کس را فرستاد که اگر امیر حسین نیاید مدد کنیم مرا و را
 چون امیر حسین + + روان شد پسر نیز هر دو نام علی الصباح پیشش میروا
 بدو پیش آمد و نماز بامداد عقب او داد اگر گفت ای پسر زاده اگر روی این تخت
 به بینی هیچ بد بود و تر از وضو نمی باشد گفت من هرگز روی او را ندیده ام که کسی
 را بر آب و خاک دانه است بگذارد روز در راه میرفت و هر سه روز خود
 بدو پیش می آمد و وضیعت میکرد امیر حسین قبول نکرد و همراه امیر اشتر
 رسول الله بود هر جا که در سفر آن اشتر خواب میکرد ایشان فرود می آمدند و
 سیم آن اشتر خواب کرد و هر چند که در روان نمیشد فرود آمدند امیر گفت نام
 این مقام چه باشد گفت درشت که بلا چون درخت از بر آب پیزم بر میدند
 خون بیرون میشود چون از آن خاک را دیدند سنج شده بود و امیر گفت ما
 باشیم که مقام شهادت من همین است من از جد خود شنیده ام که ایشان
 از ایشان بزرده لک سوار نیز در سینه بودند و کمان ایشان محرم سعد بود
 و سعد از عشره همیشه بود و کمان را بر گرفته بودند باز هر دو پیش آمد
 و زمین بود داد که اگر روی او را به بینی بهتر بود امیر قبول نکرد گفت پسر
 بر جایی خود بایست تا من از هر تو اول جنگ بکنم باشد که پدر خود این
 شش هزار سوار را یکبارگی تاختند و بجای شهید شدند بعد از آن
 پیر زین پسر خود را آورد و بهمان یک پسر داشت شهید شد بعد از امیر حسین
 اصغر را فرمود که تو با جمع لشکر جنگ را اختیار کن زیرا که نسب رسول الله
 منقطع نخواهد شد و در پیش رسول الله چه عذر آری اما خود بجاخت بهم قوم

دست ایساں می پائند کہ با طاعن دروآ و مجسمہ وادار استیش آمد اعتد چول
 ست حوالی رو بر سپید اقل گشت من حسین بن علی بود و ام آن سر
 گشت بعد و من خوش رسید خبر جد کار و در گلو بستی میاں پدید برید پدید
 اسیر حسن گشت کہ نام تو بیت گشت شمر گشت حامد را رسیدہ خود ماند کنی چو
 مار کہ دستہ اس پیش نمود گشت ارض کار در آن کہ کسد ہاں ہم تو بایستے
 حوالی سر اوراد زینیں عمر سعد و دین گشت امی عمر بہتر من قوم رکشتم عمر سیر
 بر گردن برد و کب کہ بہتر من قوم را حرا کشتے بعد از ان جمع اصحاب و عاقل
 را انطرف یزید روان کردند امارتاں در عمار سے بودند کہ هیچ ماحر سے
 روی ایساں را ندید حوالی در را در صعد سے سر امام حسین را در عمار حردے
 صلح نام بہاد علی الفصل حوالی سر را در طلب کردند سر سیر جو در اربیدہ ہوا
 قبول نکرد کہ بہت سر دست و کھاریدہ داد قبول نکرد چون کہ بہت
 سرید و خاک کہ یا اس کے سکی اسیر من حوالی حسن گرداں جھاں ستہ ایساں آرا
 سر د و صلح سر حسین را آورده بد و ہمراہ دین کہ دبدان ای فرزند در
 ہر دو لک نہوار گت کا خود لک ہمہ سلماں و اکثر رسول و اصحاب است
 را دیدہ بود و زیر کہ کا و را بعد از عشت رسول اللہ ما این عایت در دم
 بدستے دستے رسید بہت نگر در آجہ الرماں برسد و اچہ در قتل کہ
 را ہیے میاں کہ بہت ہمہ اقرا ہماں بہت و سب القطاع عقیدہ و میر دا
 ار خاندان بہت ریرا کہ بجا دال رسول اللہ این طور کار با سنے باشت
 حلوہ سیرسد و سلماں چلوہ البتہ را خواصے بد استند و سب
 جنگ از نا قبول کرد حسین نو امر را دشتہ را ویزید شکر انصر
 از اسے قتل او لغز ستادہ بود ملک را سے کہ قتل او فرستادہ بود
 تا گنہ خود را بد و عرصہ کہ نہ کہ من جیگنہ دارم و آنکہ نصیر
 مصیحاں گشتہ اند کہ یہ بد قتل اورا سے شد کا و ستہ را بجا و اعلم

سب نے آئے کہ ان قول را اعتبار نیست زیرا کہ از زبان او کسی نشنیده
 اند و دہل او کے خبر ندارد و گمان بہ بردن ہر مسلمان نہیں ہے
 کہ علیہ السلامین خبر واقع شدہ سنت و الاصل بقصاص امیرین
 رضی اللہ عنہم کشتن یزید سے سرداران لشکر را نیز علامت
 ترضائی اوست چہ اگر اسے بودے سرداران لشکر را چہ کشتے
 زیرا کہ اورا در دنیا باز هیچ کس بیم و ترس نبود منقوست کہ
 بخون زمین العبادین علی اصغر را در پیش یزید حاضر آوردند
 زمین العبادین بر تخت قرین او نشست یزید دستہا را برگرد
 خود انداخت و استادہ شد و گفت اسے امیر زادہ باید
 کہ مرا بہ بخش و بجل کن زیرا کہ من لشکر را بر اسے قتل و گرفتار نمودم
 بلکہ میخواستم کہ گتہ خود را بدو عرض کنم کہ چہ گتہ دارم چون
 یزید بغایت الحاح و تضرع و زاری بتو دے اصغر قبول نہ کرد
 ارکان دولت باو ہمراہ در شفاعت استادہ و گفتند کہ ای امیر زادہ
 تو اولاد رسول اللہ سے و رسول اللہ را کینہ و طلب انتقام از کسے
 بنویز بیا تو ازین دگر زہی عادت خبیث کہ ابن مردمان را است چہ
 اگر ازیشان روزے ہزار بد چہ بیا بد بان شکرند و اگر از کافر
 دنیا و دین خصوصاً از عالمان اہل یقین ذرہ از سزا رخصا در شود آنرا
 از اقبلی با قبلی رساند بعد از ان علی اصغر گفت کہ بہ بخشم
 اما بہ چند شرط شرط اول انکہ قاتلان پدرم را قصاص
 بکنے در حال دوازوہ نفر سرداران لشکر را ہماوردن گفت کہ
 ای بد بختان من کی شمار یکیشین فرمودہ بودم چہ آئینہ گفتند
 شمر بن جوشن اورا یکیش و شمر را عمر بن سعد یکیش گفت
 بہ سبب ہذا سے شمار از انکشم ہمدرازند ہر ہست کشید

سترط دوم اینکه پس از این امر حسن و حسن و فاعله بر سر می آید و در حقیقت
 با دستگیر کردن است و با یکدیگر می بیند قبول کرد و سترط سوم اینکه با او
 ندیده را پس سپارد قبول کرد و سترط چهارم آنکه اهل بیجا را می بیند
 را با بیجا را بر سر بیست خود حین آنکه استورات اندام به را تو شش به ده و
 در رقد همراه کن تا مدتی رسم برید قبول کرد و چهارم سوار را بدو همراه کرد و چون
 راه میرفت امام محمد حنیف بدو پس آمد و از ده دستان با او بدو همراه
 بود و ده دستان به این بدو میرسد و ده دقیقه نام که سبب دس کار و دستان نام
 محمد حنیف است اسلحه لور دیده من این حال است گفت بدین سترط
 حوں پدر را بخشیدم امام محمد حنیف گفت که مطلق کرده تا من زنده ام و دستان
 از من است قصاص محفوظه از من است اما میرسد آن چهار دستان که را بخشید
 و لطف بروم در آن سترط حوں بدو میرسد و ده دقیقه نام که سبب دس کار و دستان نام
 قلعه سواران جهک کردند و حوں بدو میرسد و ده دقیقه نام که سبب دس کار و دستان نام
 بدو شش به ده دستان که حنیف را شکست دادند بدو شش به ده دستان که حنیف را شکست
 در مصاف نام حنیف که بر نی استاد و سر رونر شکست می خوردند
 پس عاره حزن این بدو بدید که هر یک در وازه قلعه جا به جا شد بدید و آنکه
 حسن و خاشاک بر ما لاسه آن انداختند حوں امام محمد حنیف بخیر و در وازه
 تاخت و یابی از اصحاب در راه افاد و او را که حنیف داد است راست او سر
 سد و در حوں قلعه در آورده و در دست اتفاق کرد که فردا امام را بدو
 قلعه یکسد در آن شب آن همراه امام مکر حیت و این خبر را باب که امام برساند
 قلمه گفت ای حوایان شما خود را حیا دارید و من در برج قلعه نهان شوم
 حوں او را میرون که خند من در وازه را بگیرم قلمه نهان شد و که
 ساخت سترط حوں علی الصلاح اول امام از در وازه بر آمد حوں کار
 سبب دس به بر متعقبان او کوفت که مردان طاعده را یک کرب

مرد خود و از ره را گرفت در حال لشکر آورد و در آن خمره
 لکت را بتمامه کشند اما بوی موسی و لیش را بکشد و بوی سیاهی دیگر
 بوی خود و بوی سیاه و تش شد و بوی سیاه را باز گونه بپوشید و بوی
 موسی را بپوشید و در دو چرخش اندر و در میان گاه را بر میان بست و در میان
 در میان خود بخانید و روان شد و از قلعه برآمد ایشان چون نزدیک را
 بدو شاهی روم طبعی اصغر سپردند و دست امام محمد را آوردند و دعا کردند
 مصلحت شد روزی که آن زربین در میان فتنه دیدند که شخصی بدین
 هدایت گاه گاهی میبرد و گاه خوب اما بطریق خدای ایشان دانستند که
 بیز نیست گرفته در پیش علی اصغر آوردند علی اصغر گفت که چون یک بار
 عصفور دم قتلش روان باشد اما بنده سخت نهاده چنانکه چای بکشد و بپزند
 چوبی را در آن نهاده و وقت شام او را از آن چوب بپکشد و در چاه آویزان
 میکند و مردان نام حکمی بود که در اوقات در میان اصحاب فتنه انگیزی میکرد
 مقدار و دلیل از دو زمین را شکاف کرده با بن چاه رسید و بپوشید و بپوشید
 بدو صد کس روز و شب او را نگاه میکرد و او را اندک شگفتی
 چون طبل آهاس کرد و صد کس دم سیاه در ویداشد که شب بود
 از ده دآن مالان بود شب و پنجوب دید که در پیش امیر حسین استاده
 و فوطه بگردان انداخته و زار می و فوطه نمود که یا امیر حسین بن حسین گناه نیست
 که از گناه من در گذر و مرا به بخش امیر نمی بخشید نیز میگفت یا این رسول الله
 رسول الله را کینه نبود تر از من باید چون جبر را بدو شفع آورد گفت بخشیدم
 گناه ترا از آن شادی چون بیدار شد تا بپوشید و بپوشید خود شگفتی شد و آن
 کز دامن بیرون آمدند و آن صد کس را بپوشید و بپوشید بپوشید و بپوشید
 غایت کز دم سیاه را عادت است که کسی را نمی خورد و اگر بخورد می میرد
 و این فتنه جنگ میان اصحاب که در افق کعبه و بیتان آن کرده اند خدا را

بار او شمار و چله مومنان را و قصد قاتل را محرمت مسندیدان داشت که
 سیامرود و در دین مصدوم بجهت مصمم و در آئین و یازد العالمین مسند
 گوشت و سیر جانور پدید می خوار و روایت یاب جواب مبتنی جنس و
 اختلاقی بحکم الحکامه و شرب نمیا و اکل میصها لقول مالک و الوصیه و
 السامعی رحمهم الله ساجد مالک و ان لم یحسن مع استخابهم صبا و قال
 احمد یحرم الا ان یسکن الطیر ملت ایام روایه واحده و در حلف اگر روایه حد
 فی الاصل و القدر و العلم و روی حد ملت ایام کالطیر و هو الا طیر و السایه اریون
 نوای اصل من اصناف الاله مسند اگر شخصی زراعت را ناپسندد
 و در آن زراعت خود را راست نماید یا جواب ساید و احتلف و
 اکل الارواح و الثمار و القول ادا کان سقیها ما لم یحسن و علقها بالجماعه
 حال الوصیه و مالک و السامعی رحمهم الله ساجد و قال احمد یحرم کلها
 و حکم حاشتها اجلاف الاله مسند کس خورد که سراج حلالست یا
 جواب حلالست فی جزاء العنا و مسند سور العراب ظاهر
 ماسه حال کان لانه مسح مصادره فی کل زمان و قال ابو القاسم هو الصحیح و
 العنوی مسند لو تصرف المراقبه فی ملک و جهلا یجوز و علیه العنوی مسند
 فی المحيط لو باعث المراه مال و روحها و اشتق شیئا من روحها غیر ادریه نظر
 فتاوی مسند و سوره شمس و سوره یس و سوره النجم و سوره التکوین و سوره النحل و سوره النور
 الاله تحمل صاه من تحت رحلی و سجد علی رطله و البطایه تحت و کذا علی حلقه و
 سترج بر این مسند اگر رسد در دوزخ گرفتار است باید که سوره که در
 و اخلاص و سوره قلن و خمس را شربت بوسه دهد که بخورد فی الحال
 خلاص شود و اگر سوره بوسه نشود و در کمر بند فی الحال خلاص شود
 و بعد از ولادت استساق تمام دور کند و الا و دوه آن زن جواب این مسند
 قال مقرب الایه الا انکدره فی الاقل مستهادة و الرجیه طلعت و از من

مسند
 مسند
 مسند

والباقی علی وجهی و سلم فوقاً منهم و کذا اشهادت المزاج قلین و کذا لک لا یقبل شهادت
 منی یا کن فی المسوق من ایسکے الغاش لا ین ذلک لا یفعل من کان لیس
 سعدن فامره از خواجه احمد کیسوی علفیه از حجت منقول است هر که را
 لریزه شود باید که این کلمات را بخواند و بدین مجرب است و اگر چنین نوشته
 آب کرده خورد نیز مجرب است این است بر کاتی بر قاتل دور فغان
 قدر کنون و در منون دور کنون منون جنون دور با با حسن ابلق قلیه
 کثیر المدی کثیر المدی کثیر المدی یا رحم الرحمن سلمه در کوهستان
 می آرد که اگر منافق به قیام آید در نماز چهار رکعتی باید که دو رکعت
 را نیت کند زیرا که اگر چهار رکعت را نیت کند جامع باشد برین
 فصل و فرض در یک نیت و این جایز نباشد و باید که بعد از نماز دو رکعت اوله
 دو رکعت اخیر را بنا بر نیت امام سجده آرد زیرا که تبعیت امام واجب است
 و این نوح استاد خواجہ طیف الدین استعاند المقتبین بطول بقایه سلمه او
 مات الرجل و ترک امره او طلق امره و تزوج امره بزوج آخر لا يجوز لا یجوز
 و عهد و غیر هم ان یا خذ بنه شیاء و ان اخذ فهو حرام نقل بر این سلمه اگر السلام
 بجز در بے اقرار کرد و حضور خولعه دست او را ببرد و اگر کسی غلام و یا کنیز
 کسی را یا چیزی از متاع خانه ببرد و چپه واجب آید جواب در خصوص
 نیز نظم دست است و مال ایشان را نیز ضامن باشد تحفه الاسلام سلمه اگر
 بر دزدی مال دزدیده گویان گواهی دهند بشوند یا جواب بشوند اما اگر
 گواهی بر دزدی دیرینه میدهند بشوند و مسجوع نباشد زیرا که چون توقف گویان
 که دگوشی رضا ببرد و دزد پس هر که رضا ببرد دزدی او و گواهی او
 در باب دزدی قبول نباشد و حد توقف نیز بعضی یک روز است و نزد
 بعضی سه شبانه روز است تحفه الاسلام سلمه رجل اشترى بقره علی انها
 جائیه فانها لم یکن فاتیه بولد ففاد البیعه من قبا و عی تارخا سنی

مسئله و لو لم یثیر طغفوخا حاکم لا یرد یا بخلاف الحاکم لای السجل فی الهی
 ریادة و فی السجاریه یجب تبارعانی مسئله رجل مات ولم یتزکیر سبعا
 للوریة و طلب العرواس للوریه و ینکح الیوب ما علیه من القرض فلاحق العرواس
 من الوریه خلاصه مسئله چون شخصی مت روزه در شب کتد ما در آن
 از آن میت گرد و او آن روزه بر و لازم گرد و یا فی جواب داد اونی فی السجل
 ثم یرجع فیہ اسر صرح الیوم حراته العنا و فی مسئله یول الهیره لایکون بحاکم
 لعموم السیومی و فی احد العقیده ابو اللت و فی منیة العبد ان یدر المسکین
 الهیره الذکر اما فی السی بحسب ما لا یعلق اسیه مسئله اگر شخصی در دیگر
 عده چون حرم و گد و غیره قرض دارد حاصل معلوم و موقت اصل عده یافته
 نشود قاضی تا فصل دیگر او را مهلت دهد عتبات العوائک مسئله اگر کسی بیایم را
 که گوشت آن بیایم خوردن شاید یا به جواب سایه را اصح آلت
 که وطنی کشنده خود بخورد و دیگران بخورند نفعه العقد و احتکمو بل بخورای
 یا کل منها هو و غیره فقال الوصیعه رحمه الله لایا کل منها و یا کل منها حیره فقال
 احمد یا کل منها هو و غیره و لا صحاح السامی و چها و قال مالک لایا کل منها
 و لا حیره و یجزم انکما علی الاطلاق یا حلف الایة مسئله و احتکوا فی رجل اذ
 رجلا علی ان یقتل آخره فقال الوصیعه یجب القتل علی المکره و لو ان الماسر
 و قال مالک و اجمعت یقتل المکره فقال یمنی رحمه الله یقتل المکره و فی المکره و
 و احتلفوا فی صدقة المکره فقال مالک ان کان المکره سلطان او معلما او
 سیدا مع عده اقید منها جميعا الا ان یکون العبد عجمیا حاکما یا متحریم و لک فلا
 سمح التود و قال النافون لصح الاکراه من کل بدعة عادت اختلاف الایة
 مسئله بعد صحاح شیخ احمد بن زرار و دیگر فصل میگردان
 باید و تقوی را و گفته اند که اولاد خلفاء را سید بن زرار ترتیب مدبران خود
 شعیب دارند و در مدبران دیگران چون مدبران الوکر صدق و در مدبران

فارسی و وزیران و وزیران عثمان و وزیران مصری اما بر فرزندان بی بی
 قاطب ز هر سبب فضیلت ندارند زیرا که ایشان نسبت رسول الهی دارند اعتماد
 مسلم است آن بحد و استحکاح مع نواز تراش کل شهر دفع شدت
 الحیوة حاصله عن التكلم بکلمة الکفر و لا مرجع ان یسیر و کیلا من امر ایزد و هم لغها
 مختص و بر شایرین کما وقع فی قلبه شک و شبهة فایسے زند و سے
 اما بر مشکلات قدر خالص آورده است که هرگز بجز این حقد لازم شود پس
 که اول همان هر اولیہ را از خود ساقط کند یعنی بخشش کند از زن
 بعد بدان هر حقد بنده و اگر زن نه بخشد حیلہ آنست که گوید مردن را از حق
 خود را بمن بخش چون حقوق بخشد هر نیز یکی از حقوق باشد و بخشیده
 شود مسلم ذبح کردن سلمان یعنی آنکه تغییر کلیه چیزے دیگوشیده اند و بود
 و ترس و گنگ و کودک و زن و ختنه ناکرده حلال است و علیه الفتوی کثیر العباد
 بحسب ان یعلم ان اذا کان فی المسلمة وجوه یوجب الکفر و وجوه واحد یصح الکفر فخط
 الفتوی ان یسل الی الوجه الذی ینع الکفر یحسن الظن بالمسلم ثم ان کان
 نية القاتل الوجه الذی ینع الکفر فهو مسلم و اما کان خطا من الالفاظ لا یوجب
 الکفر فمالک مومن علی حاله و لا یومر بتجدید الشکاح و لیکن یومر بالاستعصار و الرجوع
 عن ذلک و خیرہ مسلمہ رجل قال لاخر خرق ثوب فلان فالضمان علی الله
 خرق لا علی الامر خلاصه ادا امر غیره باخذ مال الغير فالضمان علی الاخذ و لا رجوع
 بطلی الامر محیط مسلمہ اذا سال المار من فم التاسم فاصاب الثوب فایر
 سوار من مار النعم او منبعا من الجوف لان الغالب ان المار الذی یخرج من
 حارة النوم مشول من البلمه فیکون ظاهر کیف ما کان حتمه اسیب منة و محمد حاتم
 و علیه الفتوی و اوقات حیاه فی مسلمہ التقار اذا ترک الملقور علی یدیه
 بخصه ما ین یکن ضامنا قال ان ترکها لیسیرة مثل ان یاکل و یشرب
 او یسول او یغیظ او یتوضا و نحو ذلک لم یضمن لان هذا المقدار عفو فصول

اسے تروٹے و دروغا و سے قرآن حوالے سے آزدگار گواہانہ کہ دروہام
 اور وراثت سے و عینیت از و ہلاک سے چوں شیر خور و بیا در و درفتار و غنا و غور
 است مسئلہ تحریر کردن کے رہنماں حالت یا کہ جواب جائز است یا نہ
 کہ قاضی مصلحت میں انادریں سے امور لازم است کہ مطلقاً تحریر مکتبہ اولیٰ
 در ایکہ شخصے کسی حاصر شود برای خمس اوقات صلوة دوم ایکہ شخصے ترا
 کہ میں چوی حاصر شود کسیم در ایکہ شخصے در نصف قال ثلثت اول
 کہ دستور العصاة فائزہ حرقة یوسائل و شجرہ دادن مریدان را عاک
 سبب انامہ شخصے مات کہ ہرگز در خانہ او مسق و محو رصاد شود و الا ان
 مرد آفات دینی و دنیوی و ہلاکت اموال گرفتار شد و منقول است
 کہ حضرت رسالت خا صلی اللہ علیہ وسلم راستہ حرقة ترک باصحاب کعبہ
 انت کی را یا یا در حود و مجراہ پارہ پارہ کردہ ہر یکے ار اصحاب ترک داوا
 و آن حرقة کہ در سبب معراج آوردہ ماہر الوہاب علی رقصی صلی اللہ علیہ وادو
 و حرقة دیگر با و لیس کور و ستادہ نود و معلوم ہا کہ حضرت رسالت یناہ اولس
 زلی برآمدیدہ بود ہلاک او پس ملی عبیدو بیان آوردہ نود و ہفتہ حریقہ اورا
 حر کردہ نود گاہی روی نہ میں سے شست اصحاب میگفتند یا رسول اللہ
 میں گشتن شمار السبا رسل سبب چرا گشت الی لا حد ریح الریح من البیض
 قصہ اول نہت کہ در میں شہر نہت قرن نام در ان شہر سوہ
 زے و دہسوی داشت اولس نام لمار کفای ہجہ مدائید چوں
 موت رسول شہد مذہر دو لعیا یا یا آوردہ و عہتہ صائم اللہ ہر سوہ
 و ایلن ہرہ زن معانی ہر سے رسیدہ بود و لیس تحت رسول اللہ ہر گرا نا
 سکوت ہا از صوت ماہر خلاصی لیاقت و ہر دور استرمانی میگردد و شہان
 دو نام جوین حاصل می آورد و ہر دو عدان دظار میگردد و آوردہ اند
 کہ در میں گاہاں استر انرا سکور نندہ ما اولس در تمام ہر روز عبادت اللہ میکرد و گاہاں

صحیح
 صحیح

است بدان اورا دعایت و پاس بسیار نه و مراعات نمیکردند آورد
 اند که چون از شهادت دندان مبارک رسول الله صلی الله
 علیه و سلم شنید معلوم شد که کد آم دندان باشد تا بموت
 ائمه نه آن خود را نیز نکشد و شکند اما با جنب طبعی دندان خود را
 کشید باز بروید باز کشید بکذا تا سفت بار دندانش باز
 میروید او میکشید چون رحلت حضرت قریب شد فرمود که این
 خرقة مرا درین مرصعه و فاروق روان کنند و باولیس قرص
 بدهند تا هر که اولیس بپوشاند از او باشد و کیفیت احوالش معلوم
 کرد که چنان و چنین میداشت چون ایشان برسیدند در قرن جوان
 اولیس نام سجده بودند که در حساب منی آمدند بعد از مدتی شخصی
 بایشان بیان کرد که درین شهر اشتریانی اولیس نام است و او صاحب
 حمیده او بیان کرد ایشان گفتند که همان باشد بعد از ملاقات واقعه
 باز نمودند اولیس گفت خرقة را در میان منجم تا هر که در آید از او
 باشد گفتند بهتر اما حضرت رسالت پناه فرموده است که هر که این خرقة
 را بپوشد شفاعت بهشت را در دنیا بجا آورد چون در میان
 آنها اند خرقة بالا برید و در گردن اولیس آویخت اولیس در حال از
 سر کشید و بوسه کرده نهاد و گفت اول حق شفاعت را بجا آورم
 از ایشان دور تر رفت و غسل کرد بعد از دو گانه سر سجده نهاد با تفسه
 آواز داد که ای اولیس نصفت است رسول الله تو بخشیدم سر بالا نکرد باز
 با تفسه آواز داد که روح حیه است را بخشیدم بنور سر بالا نکرد باز با تفسه
 آواز داد که بقدر عهد و بشم گو سفند آن صفا و نفا است را بخشیدم و صفا
 و نفا و قبائل اند در عرب که ایشان را گو سفند آن بسیار اند بنور
 سر بالا نکرد اما چون از نا آمدن او دیر شد فاروق و مرصعه

سرود و در حق او و اهل بیت و آل محمد و آل اویس شکاک یابی ایستاد و
 مالا کرد و گفت ای پسر من اگر سنانده نمی گویم بد حق قضاے تمام است رسول
 من می خستید پس در خطره تنبیه احدی گذر کرد و اویس فصل از علما را شنید
 بود از آن حرقه و در رسید بر آنکه این الطاف الهی بود گاهی بر کار می شود و گاهی
 را صاع و در اویس قوی سلسله از آن ماند که حرقه محبت نه آورده بود در
 حضرت بی العلوم آورده است که کلاه اگر من بیر فائده تمام دارم حتی که
 که در عرصه احوالات بیان او و بیان دوری جبهه و صدوق سدا شود که هر
 حریق این دنیا بوده است و تعلم ناکه هر سلسله تعلیق نامو که صدق
 دارد و کلاه او یک ترک می ماید و کلاه فاروق دوزخ می باشد و کلاه
 دمی النورین است ترک می باشد و کلاه مرتضی چهار ترک می ماید بدان
 ای فرزند که پیچ احمدی را رسد که انجلیت تو ص در آن رسد که اندر آن رسد
 در سحره جبرائیل و اولیا و الهی نویسنده الله اسم کرم رسول الله و معظم
 واجب تعالی می آید زیرا که معصوم و اهل اخلاص نیست که اس اسما را
 سمیع آرم در گاه لم یزل تا امور کلی بال طریق اهل و احل سر اسما می باشد
 چون را نهاد و ملوث است اگر اول اسما می او یار الله را یا و سکیم الله
 یا ذکر دل اسم علما را شنید که دم و چوب اسم ایشان را در زمان تراکم
 زمان مایاک میگرد و تا سختی ذکر اسم است رب رسول الله گردیم
 و چون اسم او را در صدق دل و نفیس بر زبان پیچ زبان مایاک تر کرد تا اسم
 دات واجب الوجود در زبان پیچ بر زبان رسید در گاه لم یزل فی سبیل
 سواران تیر و محال است و دیگر آنکه گفته اند انما حیرت بعید الشعلیم و دیگر آنکه اسما
 معظم چون در خسته الله و اولیا چون برگ بر خیزد برگ سر کندی و در و هوا
 دارد و اما اریس بود که قیاس من رحمت است پس در نظر او بی بهای دارد و زیرا که
 نام و رحمت برگ و نام برسد و و سالیس تنبیه و عوام الناس نام و رحمت

بر یک مغزور مانند دندانند که بر یک رامرستی نیست بخود مگر از درخت است
 منقرضین باین سخن چون مغزور میگفت و وجه تقدیم ایشان از آن است تا شخصه
 بر آن را بنید نیز یک سائیان درخت بخود پیخته تا او را شفیق نیار و تذکره
 شریعت است هم ذات فرسود و اندر علم مسلمه عمل علیه وین فتنه حتی مات
 قلل خند او رحمة الله علیه ان كان الذي يثمن كبح او قرض لا يؤخذ به يوم القيامة
 وان كان غصيا كان ما خذوا قاضيان مسلمة لا يكره الكلام عند الاذان بالاجماع
 اني للسامع فتاوى كامل من تكلم في الاذان خيف عليه من ذوال الایمان بما حمل
 على المؤذن و ان الفاسق خزانه الجلالی مسلمة اذا اشترى شارب و صار مضونا
 فيه قال القاضيان ابو علی الشافعی و لا لا الفسخ و هو اختيار الام ابی بكر و قال القاضی
 جمال الدين اذا اقر البائع بان قال قيمة بهذا المقدار فله ولاية الفسخ محمد مسلمة
 خدای عز و جل هر زبانی که یاد کند حلال باشد و بچه او ذریه بعد عنه را بچند
 که اگر گریه یاد و سرگوشه خزان زنده ماند بچ کردن او شاید بیانه بحواب
 شاید میان دو سینه و در فتاوی خوانده ام نیز بچین آورد دست و
 در نقطه میگوید که اگر گریه را بکسان را از تن جدا کرد و او بچند
 نیز حلال نشود و اگر سرگوشه بچند بشمشیه و یا بکار دزد و جدا کرد و خورد
 حلال باشد لیکن فصل کرده باشد اگر در وقت غسل کردن مرع و کنجنگ را
 سر از تن جدا شد از سبب تنزیع کار و او را بخورند و سر او را بخورند
 پیش از آنکه حیوان را بمیل کنند روی دست و پای از آن حیوان برید
 اگر پوست را گذاشت معلق در آن و بعد آن گاؤ را بمیل کردند نگاه پوست
 را از آن حیوان چون گاؤ و گوسفند و غیره و آن عضو را جدا کرد حلال است
 آن عضو را بخورند لفظ عربی این است العضو البیان بجلده وصل و در کتب بوجیه
 سوی کعبه آوردن سنت است وقت فرج با اتفاق و اگر روی نه بود بچند
 مذکر و ماده باشد لیکن حلال باشد اکل آن کفیه الاسلام مسلمة شخصه

نصیب از خود دست در آورده بود که با فرض من او است که تیرا سحر ایت
 نامد شخص دیگر در آن زمان و آنرا از دست او خلاص کرد اگر بطریق کلمات و سحر
 خلاص کرد فرض از خلاص گشته و طلب کند و اگر بر ورسته صامت بود
 که در فرض از قصد از طلب کند که سرالد قاتل و در مجالس ایام اسلام
 قاضی محسن الدین مطلوب است که روزی شیخ مسرب الدین مرحوم
 قدس سره از حضرت قاضی محسن الدین سوال کرد که یا شیخ بکنی
 دارم در امیک سبب وجود سجده طاعت حد حیر باشد یا نه گفت
 فرزند معلوم باد که این سجده عالی آمد و امر نیست یا در وقت و وجه است
 و یا قصد و محسوس اگر قصد و عهد است سجده راسته شکر و رعایت دیگر
 قصد و عهد است سجده بر راسته خوف خدا است **مسئله** تا سحر و سحر
 بدخل فی ولایت العیر غیر صریحه و اخذ ملک و مال و مالیه القاطن القیامه حال
 سحر الامام حاتم الدین رحمه الله من الیاء العتبه معلیه لعنه الله و الملائکه و الناس
 اجمعین قال لا عهد الله الحامیه رحمه الله من دخل فی ولایت العیر مع
 حکم القابضه لیسارعه و احد ملک و مال و مایه و لم یسبح بحن الابرار
 نقول المحبور تحت القیامه و یقال کل ما یقاتل به مع اهل الحرب کالایه
 ما السل و المصحف و ارسال الماریه و المایه و الله المحرق علیه واحد امواله و است
 خلای و حراده و حیره و میها العیره و مالی شمس الامام العبد الحار الحکم الابرار
 الامام الاصل ربان الدین الواعظ و یذاب الاحاح اما التصرف فی امواله و
 است - طلبه قبل از آنکه سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر
 حریر بیرون ملک من امواله استیلا و غیره و او ان کس ذیال ملک القاهر
 اموال المقتود و کذا و کذا کان مسلمین فی اموال المسلمین معصومه لایستلک بالعبه و
 استیلا لایجیل التصرف فیها و کذا و کذا کان مسلمین ما دیا بالظلم و کذا کان ما دیا
 بالظلم علیه لعنه الله و الملائکه و الناس اجمعین سحر احد اموالهم و است

علمه والتمس في فيها دفعا للثمنه القابله وحزرا للعلم قال ابو طه لعلما الفتى ابو يعقوب
رحمه الله عز وجل من هذا مال البادي بالعلم والمعرف فيما يخرج ذلك ما باصطفه حتى لا
عنه قليل المحبب مصيب وكان محمد بن الحسن رحمه الله جالسا عندة ولم يكن له شيء
وكان يذمهم بالاجماع فتاوى غرائب سلمه البقيته اذا خرجت من الدجاجة
المنية اكلت وكذا للبعين الخارج من خروج الشاة المنية فتاوى سر اجي سلمه من
راى تغير في المسجد غنى وراح في بيتة اكل الطعام فكانا اكل لم نخبر ردم بعض
فتاوى خانيه سلمه مان شخصه مسلمان چون سب وگاؤ وداشته وگو سفند و
ذلك بعنيت از صاحب مال بمبر و فوج کردن آنرا نشاء و اگر فوج کرد ضامن
باشد اما در شخصه ملكى مى آرد كه اگر ذبح با ديانيت بود كه از و سرگز با دى و حرام
خوارى صادر شده باشد ببيع کردن ضمان نباشد و معلوم باد كه اين
اختلاف در بيع مواشى مأكولة است كما مرنا فوج کردن خرداشته و ب
و غير ذلك اگر آن ذبح با ديانيت باشد و يا بى ديانيت بهر تقدير ضمان باشد
سلمه چون غسل پديد شود پاك كرده بشود يا نه جواب پاك كرده بشود بايد
كه او نه غسل را با تشن بار كند و آن غسل را بچوبى وزن كند و آن جاى نشاء
كند و بمقدار آب بران اندازد كه اگر آن بچوبى شستى بود و بدن آب
پشت مى شد و بچوبى اندازد آب تيمم ميوزد و غسل باقى ماند چون بوزن
آب چوب رسد باز بدان مقدار آب ديگر اندازد و كند است كرت آب
در و بسوزاند پاك گردد و نقل مجموع سلطاني سلمه سئل در آنچه زید دراز
گوشش خود را فروخته است به خالد ببيع فاسد و اين دراز گوشش دراز
خالد نقصان یافته است يا فت سماء و بيشتر عا در بصره است رسد زید را
كه اين دراز گوشش را از خالد مع او شش النقصان بگيرد يا نه جواب سلمه
و كذا كذا اذ كان النقصان بالفعل المشترى و ذكر في بيع بيع الاختلاف
و ان كان بفعل الاجنبى فالبايع بالخيار في اثاره ان اثاره اخذه من البعاني

لا یرجع علی مشتری و مشتری یرجع الی الحال کالی النضیب و یکر الی مشتری
 لی ما یسبح الی صاحبها بستره کما یرجع الی بستره او فاسد و نقص غیر مشتری بر او
 در نقص و تولدت مرد و با و ولد با و لو حقا غیرها میرد با و نقصت قسمها لایستحق
 بالنقص و الا و صاف بعین نقص و قنای قرآن حاکم مسئله اگر در بستر
 مومن افتد و ببرد و باید که بستر را نکند پس اگر اگر بستر شود و مادان شود
 راتا آنکه اگر در بستر او را حرامی که در حلال میشود فی الجمله مسئله
 سکه که شربت شریف است و سکه که حاصل میشود ماکه ماکه در بستر
 اندارد و در بستر آن صاحب نهد و یا خود سکه که شود سراج فائده هر که
 این سکه را وقت چاشت در او اے دفع و تمام بعتا دفع هزار بار بخواند
 آن کار او کفایت رسد درین کار سوگت فرموده اند که هر یک باید گفت
 و اگر به عالم گفته گیرد این سکه که در میان جنت و عذرا بخت است اسم
 این سکه یعنی درین جرد و بای ام ذل فردی که یک خود را اعلام خود
 نکاح کرد و هر سکه که لازم نبود مانده و سکه که گفته اند که هر که لازم
 عفتة المسائل مسئله روح که در فی را و محمد نکاح که در دو و هر لازم بود
 مگو به است حل مشکل این که این شخص است که زن زننا سیکت زن
 عین آن زن را اے زن نکاح کند و دو و هر لازم شود یکی هر سکه که
 بهین حقت نامیده بود و دیگر مگر که نصف زن لازم شده است زیرا که چون
 درین زن قابل از حرم و در نکاح کرد حد ساقط است پس حد و به حد هر مثل لازم
 میشود مسئله رجل زنا ما دارة من و بها و توطی لکها علی جران من بالان
 سقط الحد من تزوجها بصل تام الی ما و هر آخر و هو المسمی بالنکاح حکمة المسائل
 مسئله فی نقادی اللدی مثل من علی حد ارض حل حار فی مجلس ثلاث و طبر
 فون اهل عالم العادات مثل الصلوة و الکو و الحج و الصوم و محض فی الشا
 بل حکم علی سنی ام لانا حار و مانه بذال علی لریعه او حد استغفار او حقارة او

حاکم
 حاکم
 حاکم

ابوابه ای مزاج و نوزده علی وجه الاستحسان طاعت امراته و نوکان علی وجه خلاف
 او الا باینکه یکفر و نوکان علی وجه المزاج یعنی زویش و انضوی علی قولهم فی زمانه حنونه
 العلماء بملکه در کتیر آورده است که در حد سترقه صلح بال جابر است اما
 در حد حاشیه او می آرد که صلح بچنان کند که اگر در دم سترقه کرده باشد
 نه بر ابر او پنجاه درم از دزد طلب کند تا او ان کی بخرج میشود و غیر او را بقیه
 بود و الا بضاعت بدید دست بدین سارق میشود و ملکه در الضحاح آورده
 است که بیع و شرب بر چند نوع است یک نوع او حرام است چنانکه گوشت که در
 برمان افتاده باشد زیرا که بجز در آن گوشت حرام میشود و یا چون
 خوک و یا خمر و یا حرام الاصل زیرا که در حجاب الخواص آورده است که اگر
 بایع مشتری را گوید که این چیز بدان شرط میفروشم که خار نمی است
 یعنی ملک غیر است سترقه و یا نقیب گرفته ام و یا شخصی حرام است
 که من بعد شما را بر این وجه نباشد و آن چیز در ملک مشتری بپایان شد و یا خود
 را با کد مشتری را رسد که من خود را از بایع باز گیرد و این چنین بیع مطلقا روا
 نباشد و نوع دیگر فاسد است و فاسد را در روی است بیکر و سکه او بعضی
 بعضی قریب و یک روی او بوصول چه اگر احد متعاقبین نسخ کند شاع که چنانکه
 گوشت گنده نبوی شود مکروه شود و خرام پس اگر نسخ کند شاید و اگر طعم
 سازد بیع روا باشد و یا چون مبادله بین باین مدرقاوی سراج
 آورده است که اگر شخصی شیر را بکشد بدین شرط که باز شیر را از ماده
 گاود و شیده بده و بعد از مدتی احد از متعاقبین نسخ کند بدین که برابر این
 شیر من غله بده پس حکم شیخ او را غده رسد پس شیر را بشیر داد و او
 باشد اما فساد اما در بقدری آوری آورده است که شیر ماده گاود را بر
 شیر بز و گوسفند بدید و بگوید پس بدو نباشد و نوع هر دو بیع کرده و آن
 بیع جایز نباشد اما هم که در چنانکه شخصی در شهر خود غله از شهر خود جمع کند

در بیان
 صلح بار

ومار و گران بهیخ گران پیر و سدا و یا شخصی قتیو او کار و آل آمد و فرج آن ششهر را
 که در میان مامان جوان ملک و هم بهیخ پاک خواهی کار و ایان کرد و یا چون
 یک کس سج را سر اسام داد و با ست دیگرے در میان در آمد و یا در وقت
 اذان جمع یعنی بعد از اذان جمع درین صورت باید گفت عا کر ماسد نا آن من
 آم کرد مسئله گواهی عربی بر عربی دیگر و است با اختلاف ملت ایشان و
 گواهی عربی بر عربی ر و امیت و گواهی ز س ر و س ر و است با اختلاف
 ملت ایشان و گواهی اعرابی در و ستانی بر شهر می ر و است زیرا که ادا
 حروف را میتو اند سحاسے آورد و گواهی شهر س ر اعرابی ر و است و
 گواهی اعرابی بر اعرابی دیگر بر و است زیرا که در آن ولایت صراحت
 اینها با یافته میشود سحاسے مسئله ادا ادعی ملک مالد با است
 یقیم البیه و ان اقام سدا صحت العصب و ان قال اللع ان حیره علی عات
 صو علی بر دلیه و ان اقام سده علی دیک لال اللع حیره علی دیک الصحیح
 و ان لایست لایست و ف منزه قبل میر و دت استار و قبل وقت
 و قبل وقت البی شرح دایه مسئله چون سا و در مار چهار گانی مامان
 است را که در چهار رکعت را تمام کردن بر و ص میشود و اگر بر قده اول
 است تا روشن ماسد شود اگر در سده اول اقامت را که در میر تمام کردن
 لازم بود و اگر در سده آخر اقامت را که در میر چهار رکعت را تمام کردن لازم بود
 مسئله آورد و اند که در سده سده سده رسول الله حاضر شد و
 گفت یا رسول الله شوهر من من و سته مدار و گیت مرتو مادر که را مار
 بر میر نه که است که بت ز س یوال میگرد رسول الله من تو
 میداد من اهل گفت یا رسول الله من و حق او حتر س که در نام
 ازال من من دو سته او و در روز می افزاید حضرت رسالت پناه
 معای در سته و اعراس او و در روز اند پس خود و در دست که آن رکی

که در این استاده بود آن را نیز بریده اند اجتناب من گفته اند که اگر شیخه اندک
 و بیش از سحر میدانست باشد چنانکه اگر سپرد و یا در خود بربان کند از روی
 سحر آنگاه که فرزند دقتا و سوسه نواد و مسله اگر کسی از جهت بربان چراغ
 بنده و یا از جهت ایشان مرغ و پاگوسفند و غیر ذلک را بکشد و یا گوش
 و یا تاج خروس را برود و بدان تعویذ نویسد پس آن شخصه کافر میشود
 و زدنش طلاق میشود اگر سجدید نکاح کرد و یا همیشه زنا کار است لغیر
 ملا یعقوب مستلکه پوست بز خاله خوردن روا باشد بوستان ابو طلیش
 سمرقند است که در دلیل العارین مسطور است که چون زن و شوهر را
 نزدیکی حاصل میشود در آن میان بهتر جبرائیل پاره خاک نموده و وضع کند
 آن طفل میگردد و در رحم زن فرشته است که آنرا ملک الارحام میگویند و بدست
 آن نمیدهد چون از طرف مادر و پدر تاب در رحم قرار میگیرد آن خاک بدست
 می آید و مدت چهل روز در دست مایه بدن گیرد و پس بمنزله شیر میگذارد و بعد
 فرشته دیگر از دست او میگیرد و مدت چهل روز میآید تا آنجا که او را
 میشود چون گوشت و پوست و استخوان و عروق پس از حضرت غوث
 جناب بے آید که ای فرشته سرش را بکشد و فواید اکل و شرب و کلام
 و سمع و بصر و شمع و ذوق در دهن من بینم و پاپیایش را است کن و قوت
 مشوم من میدهم و دستهایش را است کن و قوت بطش من میدهم بعد از
 ترتیب جمله اندام بدست ده روز بخوان افتاده باشد بی روح بعد از آن
 گفتند که چنانچه بمنزله حسب ابلق است هر چیز را که بوسه
 میکند زنده میشود پس اول پاهای او زنده میشوند بعد از آن برود
 کرده و زنده زنده میشود که این را ارواح بنیاسه گویند بعد از آن
 عروقی است مهران جگر بند و زنده که تخریج نفس از آنست بدست
 راه پیمات بالاسیر است میکند و نفس میدهد و میشود

سرانجام حیوان پادشاه است و پادشاهان در این دست هستند که امر را بکار
 میگویند و روح را در اصل میگیرند که اگر از روح انسانی و حارسی گویند
 که جمع و تصرف و حاکمیت است و روحی فعلی در سینه و در طرف
 ناف و سینه یعنی لب و طرف است مادر و در سینه و در طرف است
 مادر و سینه و لب و در تهید ابوعلی برود باری آورده است
 که نفس حدیث و از روح حدیثی را که در حالت خواب از روح بیرون می آید
 و در حالت بیداری داخل میشود و در وقت موت هر دو هم میرود و طایفه
 طحطا را که مردیک سال از روح و نفس هر یکی است و منقول است که چون
 از روح در دم می آید چهار خط را ناحیه همراه می آرد یکی از اصل که مقدار یک
 سس و سه پور و ایام عمر او باشد و در طحال ساعت اصل او نفس می شود
 کما قال الله تعالی اذ انما ابراهیم لایستأخرون ساعده ولا یبقه من بعضی مقدار
 که نفس مورد حلس و کس بود و اما مردیک از اصل منقول و اصل خود مرد و اما
 چه اگر فاعل بکشته مدت قبل و در زنده بود اما مردیک اهل است و حاکمیت
 این قول محض کفر است و خط دیگر ررق او بسته میباشد که مقدار که او کند
 این نفس جو رد و در خط دیگر نفس که بسته است که مقدار که او کند و اصل او
 در خود بی آید خواه یکی خواه ده و در خط دیگر مذبح او باشد
 سینه که این کس در روح میرود و دایه نیست منقول است که گویند
 کودک بعد از ولادت از آب که او را این عایت حله امور عسل یا دهنند
 یا بنده مادرین حالت در سینه می آید و بیاض او را بخت میماند تا سه سال
 یا در او میباشند بنیکد را را اندوه دیگر می شود منقول است که فعل بعد
 از ولادت در مدت چهار ماه که یک در آن سال الله را اندکیان کنند
 و در چهار ماه دیگر محسن رسول الله را بیان میکند و در چهار ماه دیگر از
 و چه خوشی فلان بود و میگوید اللهم اعصر لی ووالدی ووالدی ووالدی ووالدی

اگر زنده بماند شود صام است و محسن که صحت و نظام محبت ملک آوار
 آنجا می کند تا میرد و بعد با ضرب مقتاد صام است و آن عاریت را بر
 بر صام شود با اتفاق اما اگر دانه را بر دور کرد و در هر موضع معاصر زنده بماند
 با اتفاق صام است و قیاسی بود در مسئله اگر شخصی اصل از رفتن در سفر
 یکی حب کرده که گوشت و طعام را من داده باشد و من بهدگیه سوار اصول
 کردم که قدیم الایام در پیش سعاد اسم و بعد از دست آنکس میجو اندکار
 بیس و سه روز در حق تواند یا به جواب تواند و بعد از طعام و گوشت
 نومی داده است همه آنکس کرده است هر دو را میشود و بیس اقدای
 از دیگران چیزی طلب ندارد و نقل را تا رجا میله در فایده است
 آورده است که در سفر است را قصر هر روز که در میان و ترک مسافر و غیر است
 و قبل مسافر در حال عدول و ترک در حال بر حق در فایده و بیسری و خلاصه
 عیسی مسیح است به فعل صلوات ما چیه مسئله کرده است او را با بل
 هوا و دعوت کردی چون حمله و در ریور و امید و خطایه و سپه و آنکه
 و آن را مخلوق گوید او را با بل یا مطلق درست میب فعل صلوة
 ما چیه مسئله کرده است مکرار حاصله کردی در سجده که اهل آن مسجد
 مکرر محنت گذارد و ما است و این در صورتی که کرده است که قوم آخر
 از قوم اول اگر باشند اما اگر یک یک و دو و یک در گوشه مسجد
 کرده مسجد و در جامع صغیر حایه گفته است که این جمله در صورتی
 است که آن مسجد در شریح عام باشد اما اگر در شریح عام باشد
 مکرر محنت و آنکه مانده از اقامت کرده میب بریر که امام معلوم و مسکن
 مشرب است از بر اس که اجمیت و این حایه معلوم میب فعل صلوة
 ما چیه مسئله است اگر گذاردی بر فوق مسجد کرده است اگر حایه
 یا در در محن مسجد و اگر حایه نیامده کرده است به فعل صلوة ما چیه مسئله

چون نوسه وفات یابد باید که موها بسته او را +++ دو گیسو کتد یکی
 بچانه سر راست بویلاسه مقبض بر فوق صدر او ماند و دیگر را بچانه چپ
 بچانه کتد سوال اگر مردی موی داشته باشد او را چه باید کرد اگر دو
 گیسو کرده بچانه بطریق مذکور ماند شبیه بزنان میشود اگر دو گیسو کرده متعاقب
 او بماند آن نیز شبیه بزنان میشود از آنکه زنان را هم دو گیسوی میباشند و
 در آن نیز دو میشود و اگر بر سر سجده بماند آن نیز قلب موضوع میشود پس چه باید کرد
 جواب باید که موهای مرد را گیسو سازد یکی را پس پشت و زیر یک کتف او بند
 و دیگر را در زیر دیگر کتف او بند و سیم را در زیر پشت او به برابر گردن بند نقل
 خلاصه الفقه منیه اگر مردی کالای خرید بداند که او را سه روز اختیار کرد بعد از آن
 اگر تصرف کرد در این جمیع جنانکه اسب بود بر پشت و یا ستور بود بار کرد و
 یا ماده کاو بود بدوشید و یا گنیزک بود و طی کرد و یا بوسه داد بشهوت یا او را
 لمس کرد درین حال همه جای او را اختیار باطل باشد و بیع جایز و لازم آید رد
 نتواند کرد و نیز اگر گنیزک بشرط بکسر خرید پس کامله بیداشت تطریق که زمان ده
 بو طی رد نتوان کرد کفایه الاسلام باب در پیش راه فقهی هزار و یک
 منزل است و چهل و چهار مقام است باب اندر بیان خرقه سوال اگر تراشیده
 که خرقه حدیث و جند معنی دارد جواب بگو که خرقه پوشش برنج معنی اطلاق کرد
 اندر اول خرقه اصل است که لم تر ان یخونوا تا کسوت خلق بر موی خودات پوشانند
 قوله تعالی اذا اراد شیئان یقول الله کن فیکون آفرینش خرقه اصلی است
 که بر دو عالم را پوشاند و خرقه در دم عرش و خرقه سوم زمین است و خرقه
 چهارم لیل و نهار است و خرقه پنجم بیم است و خرقه ششم روز و شب است قوله
 تعالی وجعلنا اللیل لباسا وجعلنا النهار معاشا باب
 اندر بیان خرقه اصلی بر دو وجه است آورده اند پس جمله موجودات از آنکه
 عدم تخریجی وجود آورد و این وجود معدوم بود چون ایشان را از نیستی

يستأذنه وأين حرقة را ناسياں داده است در این سخن حرقة مسيلة
 نام رساوه اند و این حرقة دوم عشق است و این حرقة هم ایراد و آید به است
 اول عشق را کفایت او را رسیدن و بقیم علم است و رساوه و حاصل از هر
 و چون رساوه و دوی آمد آنکه من لوم خود و در کوم حرقة سوال و ادوکر
 عشق است قال السی صلی الله علیه و سلم من اكل الطعام في ناس
 المصلحة في يوم الاكل من الله الايمان ومن اكل الطعام في يوم
 المال من الله الملائكة المقربين ومن اكل الطعام في يوم المال من الله
 من الله قال السی صلی الله علیه و سلم ان الله يرى امر الناس
 ياكلون الطعام في يوم المصلحة قتل مصی بلاد ايام المصلحة و الله
 الناس لا للعمر اذ اهم المتحرف و ليس اكل طعام لا فعل المصلحة اذ الله
 يكن منهم نفعه لان السی صلی الله علیه و سلم اطعمهم على عهد عمر انا
 التمر و اذ اكلان فيهم لولاه لا تحب لانه اعانه على المصلحة و ذلك
 مهی محبا الصاوی الى اعلمها بقاء الى السی علیه السلام فقال يا رسول
 الله ان السی من اطعم و من سل مع الحارة ما ساد ان الطعام و هو لا
 اوحاه فقال السی صلی الله علیه و سلم هو حلال و امره حارة ياكله و لكن يكره
 ان كان بين الصوم من تحيد الواعطين و من لم ياكل من طعام الذي رعون مع
 الحارة فلم ياكل انا ما من مقدني من النجوة الطعام الذي لعل حلت الحارة
 لعل اكله لا للمصلحة بل لعل هذا الطعام لا فعل حامل الحارة فيعمل اكله في
 المصطفی لعل الطعام حلف الحارة لعل اكله و لعمري المصروف و قد وقع في
 بعض النسخ كذا باح اكله هذا الطعام من محالة النسخة المعدلين و التاجر
 و المراد بعد الاصلحة المكملة من اردو و السی و الله ليرى و شغل عن ان عاتر
 رعى الله عنه من السهل بقم بالنيل و الصوم بالمهارة و لا يصير بالجماعة
 هو قال في البار قال السی صلی الله علیه و سلم من منع اب و ارم حرم الله تعالى ابه

في قوله و الله ليرى و شغل عن ان عاتر
 من منع اب و ارم حرم الله تعالى ابه

المنهج في تصدياق طالب الكمال في فائده تسويد چشم زخم بد نظران هرگز انظري
 سید اعمی تعمید را نوسخته نگاه دارند و خداستالی اورا از آفت نظر آنان دارد و
 زخمه بران نظیر رسیده بدید بفرمان سرالکلیان استغایا بدید بفرست استیلا
 جی غیب علی و شهادت جلیب و ما قادیان العین بالهین ردة العین الی العین
 اکبره خلقه با عظیم با عظیم یا الله یا الله یا الله جوقه یا الله یا الله
 و عیدیکر اگر کسی را چشم تاریک است باید رو بخ زعفران را بساید و در چشم کند
 و خوب سرمه وان و بعد از آن زنده شود را بگوید چشمه آلوده کرده بالای چشم بند بعد از آن
 هرگاه که چشم از گل کند بالای چشم باند روشن گردد و بفرمان امدت عالی موجب شود
 البصیرة و ششانی بنده می باشد زعفران و کف دریا و چاکسوان جمله را آس کند و با
 استند بیایید و در چشم کند روشن گردد و شش امدت عالی نوع دیگر

برک بسند را بگیرد و بگوید همراه شیر کند و در چشم باند و علی الصبح
 در دهن بگیرد و خون دهن و گند بوی و جمله علت
 بر طرف شود و بکام باری تعالی نوع دیگر
 اگر کسی راست و بای عرق شود هم
 بدین نوعی با لایق کم شود
 انشاء الله تعالی

خاتمه الطبیع

هین و الله اعلمی من ذکره در حین طبع این کتاب تطاب که مسر به بارش و الطالین است نسخ عددی که
 بران جا آورده شده بود لیکن از سبب عدم استعمال بطور درش در نسخهای مذکوره اعلاط بسیار
 بجای گزیده بود بقدر طاقت بشریه در صحت این نسخه مطبوعه قصود شده رجاء که اگر نقصان
 در بعضی اطلالی باید بقبل غرض صحیح موده نشان از توضیح بر صحت و کاتب مسدود و از المستعان علیکم السلام

اگر چه سارنج راجع به در اول کار و اما چون کمال است بدست آمد و بعد از آن

فهرست ابواب و فصول کتاب ارشاد الطائین

فصل اول	باب اول
فصل دوم	فصل دوم
باب دوم	فصل سوم
فصل دوم	فصل اول
فصل اول	فصل سی و نهم
باب چهارم	باب سی و نهم
فصل دوم	فصل اول
فصل چهارم	فصل سی و نهم
فصل اول	تخاتم کتاب
فصل سی و نهم	فصل سی و نهم